ابخانه
شورای
جلس

کتابخانهٔ مجلس شورای ~~ملی~~ اسلامی

کتاب: گاه شماری در ایران قدیم

مؤلف: تقی زاده

موضوع:

$\frac{۸۳}{۳۱۶}$

شماره ثبت کتاب

۳۷۳۷۵

مرجع $\frac{۶}{۳۰}$

کتابخانهٔ مجلس شورای ~~ملی~~ اسلامی

کتاب: گاه شماری در ایران قدیم

مؤلف: تقی زاده

موضوع:

۸۳ / ۲۱۶

شماره ثبت کتاب

۳۷۳۷۵

مرجع ۶/۳۰

کتابخانهٔ مجلس شورای ~~ملی~~ اسلامی

کتاب: گاه شماری در ایران قدیم

مؤلف: تقی زاده

موضوع

۸۳/۲۱۹

شماره ثبت کتاب

۳۷۳۷۵

مرجع ۶/۳۰

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتابخانه مطالعه مجلس

« وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَالْحِسابَ »

گاه شماری

در

ایران قدیم

تألیف

حسن تقی زاده

باهتمام کتابخانهٔ طهران

۱۳۱۶

هجری شمسی

حق طبع محفوظ است

در چاپخانه مجلس طبع شد

کتابخانه مجلس

بزن عزیزم

که از فروردین تا فروردگان همواره مرا در زندگی بی قرار یار و یاور ودر همه حال انیس با وفا و جلیس با صفا بوده است

بروح

پاك ونازنین مرحوم میرزا علی محمد خان تربیت که بمنزلهٔ فرزند روحانی من بوده و گردش سال و ماه هیچگاه یاد اورا از خاطر من دور نداشته است

دیباچه

در ۱۷ سال قبل مطالعاتی در باب سال وماه قدیم ایرانی برای مسوّد این اوراق پیش آمد و باین مناسبت یاد داشت هائی راجع باین موضوع از کتب شرقی و غربی جمع شد . این یاد داشتها در گوشه ای افتاد واشتغالات دیگری که برای مطالعات علمی کمتر مجال میگذاشت موجب متروك ماندن آنها در طاق نسیان گردید . درین اواخر درضمن مرور باوراق ومسوّدات سابق نظری بآنها انداخته ودریغم آمد که این ملتقطات را که نتیجهٔ زحماتی ممتدّ و محصول اقتطاف از خزائن کتب ممالك مختلفه بود دور انداخته و دفتر از آن گفته ها بشویم . لهذا برآن شدم که این یاد داشت های پریشان را بصورت فصولی چند بسلك تحریر آورده و بشکل رساله ای به پیوندم تااگر وسائل فراهم گشت بمعرض انظار علاقه مندان این موضوع گذاشته شود . همّت کتابخانهٔ طهران آنرا حلیهٔ طبع پوشید واینك انتشار می یابد .

اگرچه عرضهٔ این متاع حقیر بااینهمه نقائصی که دارد بانظار دانشمندان ایران حکم شبه در بازار جوهریان آوردن است ولی چون غرض افزودن چیزی ولو کم بهاو بی قدر برمایهٔ ملّی از حیث کتاب بوده وآنهم در موضوعی که کمتر مورد بحث در زبان فارسی شده امید است که بحکم سنجش عمل با نیّت این کار خدمتی محقّر ولو ناقابل شمرده شود . اگر حدس وفرض های مندرج درآن که محض تذکرهٔ احتمالات گوناگون گاهی بقید « شاید » و « ظاهراً » درج شده از ارزش علمی خالی باشد شاید مایه ای که ار نصوص کتب قدیمتر تهیّه و بدسترس مطالعه کنندگان

وعلاقه مندان گذاشته‌شده ازفایده عاری نباشد . البتّه‌محققین ایران و مغرب‌زمین در تکمیل این مطالعات ناقص موضوع را روشن تر خواهند ساخت و چون درین وجیزه بهیچ وجه دعوی تحقیق نیست امید است خطا های آن نیز در نظر نقّادان و مدقّقین مورد اغماض شود .

برخودلازم‌میدانم که‌ازاستادعلامّه آقای‌سیردنیسون‌راس Sir Denison Ross که ترغیب ایشان این ضعیف را بر صرف اوقات در مطالعه و تتبّع از مهمّترین اسباب اتمام این رساله بود تشکّر خالصانه بنمایم و نیز باید از دوست قدیم محترم خودم آقای پرویز که حقوق بی پایان برمن دارند تشکرات قلبی و ابدی خود را تجدید نمایم که تفکّرات بی مقدارگوشهٔ عزلت و یاد داشتهای پراکنده را وجود خارجی داده و کسوت بقا پوشانیدند .

از لحاظ احتراز از تطویل و اطناب دو نقص درین رساله راه یافته که باید عذر آن هاخواسته شود یکی‌آنکه متون اصلی مطالب منقوله از کتب عربی وفارسی و پهلوی عیناً بنصّ عبارات آنها و باشباع نقل و درج نشده است و دیگری آنکه درنقل مطالب ازبعضی مآخذ شمارهٔ صفحات کتاب و یانشانهٔ نسخهٔ خطّی در کتابخانه های اروپا مطّرداً ثبت نشده است لکن بقدر مقدور مطالب مزبور بدون کم وکاست ولو بطور نقل بمعنی درج گردیده است .

برلن پنجم آبان ماه ۱۳۱۴ هجری شمسی

حسن تقی زاده

گاه‌شماری

در

ایران قدیم

فصل اول

سال سیار و سال ثابت

نوروز قدیم و نوروزکنونی

جشن نوروز بعنوان آغاز سال تا این اواخر تنها نشانه ای بود که از بقایای حساب زمان با سال و ماه شماری (۱) ایران قدیم در ایران مانده بود آنهم فقط درلفظ نوروز (نه در موقع آن از سال و نه‌درسایرخصائص قدیم سال ایرانی) چه تاریخ از مبدأ هجرت پیغمبر عربی و سال قمری عربی و ماهها عربی حساب میشد و نوروز هم در اوّلین روز بهار و اعتدال ربیعی بر حسب آنچه ملکشاه سلجوقی (ازسلاطین ترك) مقرّر داشته‌گرفته میشد . فقطاز ۳۵ سال قبل که بعضی ادارات ایران بطرز جدید اداره شد حساب نجومی یعنی سال وماه منجّمین ایران را که تا آن وقت در تقویم‌های رقومی و فارسی بیشتر برای احکام نجوم و اختیارات درج میشد و مخصوص حوزهٔ محدود علاقه مندان بعلم تنجیم بود در ادارات دولتی نیز بتدریج معمول و دائر کرده واستعمال ماههای شمسی را با اسامی بروج دوازده گانهٔ منطقة البروج درامور اداری

---

(۱) برای ادای این معنی در این مقاله ما اصطلاح « گاه شماری » را که با اصطلاح آلمانی Zeitrechnung واصطلاح قدیم عربی **معرفة المواقيت** وفق میدهد وضع ومطّرداً آن را استعمال کرده‌ایم چه برای حساب زمان بدبختانه ما در فارسی اسم مأنوسی نداریم . درکتب قدیمه لفظ «تاریخ» را برای این‌معني نیز استعمال میکردند ولي چون این لفظ در کتب فارسی برای پنج معني مختلف که بفرانسوی آنها را امروز بکلمات date و histoire و ère و chronologie و Calendrier تعبیر میکنند استعمال میشد محض احتراز از التباس باید لفظ دیگری برای این معنی اخیر (یعنی بمعني علمي calendrier فرانسوی) که منظور ما دراین‌مقاله است اختیار کرد . لفظ تقویم در فارسی برای معنی معروف آن که در زمان قدیم آن‌را « دفترسنه » میگفتند استعمال شده نه براي طريقهٔ حساب زمان ولهذا نمیتوان آنرا بمعنی حساب زمان هم استعمال کرد ولو آنکه درزبان فرانسه مثلاً برای هردومعنی یك کلمه استعمال میشود .

مرسوم ساختند. راست است که قبل ازین دوره نیز سنین مالی شمسی درکار بوده وباسم دورهٔ دوازده سالهٔ سالهای « **خطا وقبچاق و ایغور** » یعني سیچقان ئیل تا تنگوز ئیل نامیده میشدند (۲) ولی گذشته از آنکه ماهها قمری وعربی بود (۳) استعمال این سالهای شمسی نیز فقط محدود بدوائر مالیّه بوده و دربین عامّه رواجي نداشت. اسامی قدیم ماههای ایرانی دربین مسلمین ایران جزدر بعضی نواحی ایران در میان زارعین یا اهالی قصبات نمانده بود (٤) تا آنکه درسال ۱۳٤۳ قمری هجری مطابق ۱۹۲۵ مسیحی ترتیب ماه وسال شماری جدیدی در ایران بحکم قانون ۱۱ فروردین ۱۳۰٤ هجری شمسی

(۲) این ترتیب چینی و ترکی است وپس از استیلای مغول در ایران رواج یافته است. برای سهولت حفظ این دورهٔ حیوانات دردو بیت فارسی **نصاب الصبیان** که دائرة المعارف منظوم کوچکي است جمع وضبط شده که نه اصل اسامی ترکی بلکه معنی فارسی آنهارا مشتمل است وآن دو بیت این است :

موش وبقر و پلنگ وخرگوش شمار — زین چارچو بگذری نهنگ آید و مار
آنگاه باسب وگوسفند است حساب — حمدونه ومرغ وسگ وخوك آخر کار

دربین ترکهاي آسیای مرکزی این حساب ازقدیم معمول بوده ودر **دیوان لغات الترك محمود کاشغری** که درسنهٔ ٤٦٦ هجری تألیف شده شرح آن دیده میشود (چاپ استانبول سنهٔ ۱۳۳۳ جلد اوّل صفحهٔ ۲۸۹) . همچنین در **جامع التواریخ رشید الدین** وسایر کتب تواریخ مغول درضمن ذکر وقایع غالباً تاریخ ترکي وعربی را باهم ذکر نموده اند که اغلب آنها وشاید همه بحساب قهقرائی با آنچه درتقویمها ثبت شده مطابقت دارد ونیز **گینزل** (Ginzel, Handbuch der Mathematischen und Technischen Chronologie, Leipzig 1906) ۱٤ فقره تاریخ ترکی باماه و سال که از کتیبه های قدیم ترکی استخراج شده ثبت کرده که بین ۶۸۰ و ۷۲٤ مسیحی است وهمهٔ آنها باز بحساب فعلی درست درمیآید وهمچنین چندین فقره تاریخ ترکي دیگر که راقم سطور از تقویم های بسیار قدیم ترکي و فارسی جمع آوری کرده و اینجا مجال ذکر آنها نیست با حساب معمول وفق میدهد ولی عجب است که با آنکه در **دیوان لغات الترك** سال ٦۹ (یعنی ٤٦۹) هجری را « **ناك یلی** » یعني سال نهنگ می نامد (که باصطلاح معروف تقویمهای ما لوی ئیل میباشد) که باحساب مطابق میآید (جلد سوّم صفحه ۱۱٦) در موضع دیگر از همان کتاب (جلد اوّل صفحه ۲۹۰) با کمال صراحت میگوید که « سالی که در آن ما این کتاب را نوشتیم اعنی سال ٤٦٦ در محرّم سنهٔ مار داخل شده بود و چون سال آینده یعنی ٤٦٧ شروع شود سال اسب داخل خواهد شد» که باحساب قهقرائی مطابقت نمیدهد و از طرف دیگر درآخر کتاب ازروي نسخهٔ اصل چنین مندرج است که ابتداي تألیف درغرّهٔ جمادی الأولی سنهٔ ٦٤ بوده وپس از چهار مرتبه تنقیح وتهذیب وتحریر در ۱۰ جمادي الآخره سنهٔ ٤٦٦ تمام شده است !!

(۳) این حالت بیشتر مربوط بیکی دو قرن اخیر است چه درقرون سابقه هرچه جلوتر برویم شیوع استعمال سال وماه ایرانی بیشتر بوده حتّی درقرون اخیر نیز فصول و بعضی بروج شمسی برای بعضی احتیاجات در افواه دایر بوده ولی استعمال رسمی نداشت .

(٤) تا آنجا که نگارنده اطّلاع دارد گویا درنائین و خوانسار و مازندران معمول بوده وهست ولی از وقع ماهها درفصول شمسی درآن نواحی اطّلاع ندارم .

بر قرار شد و اوّل بهار را رسماً اوّل سال عرفی و مملکتی قرار داده اسامی ماههای قدیم ایرانی‌را احیا نمودند (٥) ولی بجای ماههای سی روزه باپنج روز جداگانه درآخر سال (یا درآخر یکی ازماهها) شش ماه اوّل را ۳۱ روزه وپنج ماه بعدرا ۳۰ روزه وماه آخررا ۲۹ روزه (مگر در سالهای کبیسه که باز ۳۰ روزاست) قرارداده وسال‌را بر اساس حساب نجومی در هرسال (نه بر کبیسهٔ مطّرد چهارساله) بنا نهادند (٦) .

چنانکه گفتیم بودن نوروز در اعتدال ربیعی وشروع سال از اوّل بهار ازمآثر ملکشاه سلجوقی (٤٦٥ـ٤٨٥) واضع تاریخ جلالی یا مَلِکی و منجّمین مشاور او که از آنجمله **عمر خیّام وحکیم لوکري ومیمون بن نجیب واسطی و ابو المظفّر آسفِزاری** و غیرهم بودند میباشد (۷) و پیش ازاین تاریخ نوروز سیّار بود و تقریباً هرچهارسال یك روز نسبت بسال شمسی حقیقی جلوتر میافتاد زیرا که سال ایرانی ۳٦٥ روزتمام وبدون کسر اضافی حساب میشد (۱۲ ماه سی روزه وپنج روز اضافی معروف بخمسهٔ مسترقه) و چون سال شمسی حقیقی (۸) کسری علاوه دارد وبا کسور اعشاری قریب ۳٦٥،۲٤۲۲ روز است لهذا سال ایرانی در هرچهارسال یك روز و یا بطور دقیق تر در هر ۱۲۸ سال ۳۱ روز نسبت بسال شمسی حقیقی فرق میکند یعنی کمتر است (۹) وبهمین جهت آنچه خبرازین ماه وسال ایرانی دوتواریخ قدیمه داریم همیشه

(٥) جز آنکه اسامی‌را اندك تغییر وتحریفی عارض شده مانند آرْدیبهشت که حالا اُردیبهشت بضمّ الف تلفّظ میشود واسفندارمَذْ که تخفیف باسفند یافته .

(٦) همانطور که درسال جلالی معمول بوده چنانکه شرح آن بیاید .

(۷) بقول **قطب الدین شیرازی** در **تحفهٔ شاهیه** (نسخهٔ خطّی برلن) وهمچنین درکتاب دیگروی **نهایة الادراك فی درایة الافلاك** (باز نسخهٔ برلن) این منجّمین هشت نفر بودند .

(۸) که بفرنگی سال تروپیك (tropique) گویند .

(۹) محض سهولت حسابهای نجومی ذیلاً طول سه سال معمولی منجّمین را ثبت میکنیم : سال نجومی (sidérale) از قران مرکز شمس بایك ستارهٔ ثابت تا قران آیندهٔ آن باهمان ستاره تقریباً ۳٦٥ روز و ٦ ساعت و ۹ دقیقه و ۹ ثانیه — سال anomalistique (انحرافی ؟ که اصطلاح صحیح نجومی عربی آن برای نگارنده معلوم نیست) ازحضیض آفتاب تاحضیض آیندهٔ آن تقریباً ۳٦٥ روز و ٦ ساعت و ۱۳ دقیقه و ٤۸ ثانیه — سال شمسي حقیقی (tropique) ۳٦٥ روز و ٥ ساعت و ٤۸ دقیقه و ٤٦،۰٤ ثانیه وهمهٔ اینها باز تقریبی است چه بمرور زمان فرق میکند چنانکه سال تروپیك هرسال اندکي کوتاه تر میشود مثلاً بنابرقول دائرة المعارف جدید **بروکهاوز** Grosse Brockhaus سنهٔ ۱۹۰۰ مسیحي عدّهٔ ثانیه‌ها

(بقیهٔ حاشیه در صفحه بعد)

سیّار بوده وقدیمترین خبر ما (۱۰) آنست که درسال جلوس **یزدگرد** سوّم ساسانی (آخرین پادشاه آن سلسله) در ۶۳۲ مسیحی و ۱۱ هجری نوروز یعنی اوّل فروردین ماه در ۱۶ حزیران (ژوئن) رومی (۱۱) یعنی در روز نود و یکم از اوّل بهار واقع بوده است (۱۲).

(بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل)

۴۶/۴۲ بوده و در سنهٔ ۱۹۳۱ مسیحی به ۴۶/۰۴ رسیده بود و گوید در هر صد سال ۰/۵۹۵ ثانیه نقصان یابد (بقول **گینزل** ۰/۰۰۵۳ ثانیه درسال یا یك ثانیه درهر ۱۸۸ سال وکسری و بموجب مندرجات Nautical Almauac نقصان حاصل در هرقرنی ۰/۰۰۰۰۱۳۳ روز یعنی قریب ۱/۱۵ ثانیه است وطول سال شمسی درسال ۱۹۳۵ مسیحی جاری ۳۶۵/۲۴۲۱۹ روز است.)

(۱۰) یعنی با تعیین موقع ایّام درسال شمسی وتطبیق با تاریخ دیگری.

(۱۱) بنابرضبط کتب اسلامی (ازآنجمله درشرح **سیدشریف جرجانی** بر تذکرهٔ خواجه **نصیرالدین طوسی**) در ۲۲ ربیع الاوّل سنهٔ ۱۱ هجری — حتّی منجّمین اسلامی عدّهٔ ایّام بین روز مبدأ تاریخ هجرت وروز مبدأ تاریخ یزدگردی را ثبت کرده اند که بقول **احمدبن عبدالله السامری** معروف به **حبش الحاسب** (از قرن سوّم) در زیج خود (نسخهٔ خطّی برلین) ۳۶۲۳ روز بود وهمچنین بقول **محمدبن موسی خوارزمی** ۹ سال (شمسی) و ۱۱ ماه و ۴ روز است (زیج **مسلمهٔ مجریطی** که تهذیب زیج خوارزمی است درترجمهٔ لاتینی آن از Athelhard de Bath از اوایل قرن ۱۲ مسیحی برای ما مانده وترجمهٔ آلمانی آنرا **اسوتر** (H. Suter) درسال ۱۹۱۴ مسیحی در **کوپنهاگ** نشرکرده) که باز معادل ۳۶۲۳ روزمیشود وبقول **احمدبن محمدبن کثیر فرغانی** در **کتاب فی الحرکات السماویه وجوامع علم النجوم** (چاپ **آمستردام** ۱۶۶۹ مسیحی صفحهٔ ۴) و **زیج صابی** تألیف **محمدبن سنان بن جابر بتانی** (چاپ **رم** ۱۸۹۹ مسیحی صفحه ۱۰۰) و **مسعودی** در کتاب **التنبیه والاشراف** (چاپ **لیدن** صفحه ۱۹۸-۱۹۹) ۳۶۲۲ روز. ازین دوعدد اوّلی صحیح تراست. روز اوّل سال جلوس یزدگرد را اجماعاً روز سه شنبه ثبت کرده اند.

(۱۲) با آنکه خبرراجع بظهور **مانی** واوّلین دعوت رسمی وی آن واقعه را درروز جلوس رسمی شابور اوّل ساسانی و یکشنبهٔ روز اوّل نیسان درموقع حلول آفتاب ببرج حمل ذکر میکند معذلك صحبتی از اوّل سال نیست (کتاب **الفهرست ابن الندیم** چاپ **لایپزیگ** صفحهٔ ۳۲۸). روز اوّل ماه نیسان بابلی ازسنهٔ ۲۴۲ مسیحی بموجب حساب واقعاً هم یکشنبه بود وهم روز اوّل ماه قمری یعنی روز بعد از رؤیت هلال وهم مطابق ۲۹ یا ۳۰ حوت بوده است. ازین روایت برفرض صحّت چنین استنباط میشود که شاید پادشاهان ساسانی غالباً تاجگذاری رسمی خود را تا روز اوّل بهار آینده و عید فروردگان تأخیر میکردند و با آنکه اوّلین سال سلطنت خود را از اوّل فروردین ماه سالی که در ظرف آن بسلطنت رسیده بودند یعنی درواقع از آغاز سال آخر سلطنت پادشاه قبل میشمردند معذلك شاید یا بجهت سعد شمردن ساعت تحویل آفتاب بحمل و یا بمناسبت موافقت آن با اوّل سال مذهبی تاجگذاری را در اوّل بهار قرار میدادند اگرچه اصل روایت یعنی حاضربودن مانی در موقع جلوس شابور مسلّم نبوده وخالی ازشكّ نیست — حساب فوق برای ماه قمری از **نولدکه** است درذیل ترجمهٔ تاریخ طبری صفحهٔ ۴۱۲ - ۴۱۳ (Theodor Noeldecke, Geschichte der Persere u. Araber zur Zeit der Sassaniden, Leyden 1879) و اگرچه جزئیات حساب وی با آنچه راقم سطور از روی جداول **شرام** (Robert Schram, Kalendariographische und ChronologischeTafeln, Leipzig 1908) استخراج کرده مطابقت ندارد (مثلاً اجتماع ازروی این حساب در طیسفون در ۱۹

(بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد)

اسامی ماههای ایرانی درعهد ساسانیان و حتّی اشکانیان قطعاً همین اسامی فعلی بوده منتهی با تلفّظ پهلوی (درواقع پازندی) آنها چنانکه اسم ماه تیر (**تَیْرو**) در قرن اوّل مسیحی درسکّه های هندواسکیتی مشرق ایران پیدا شده (۱۳) و در نقّاشیهائی که اخیراً در دیوار های کنشت **دورا** (برساحل فرات وپنج فرسخی **دیرزور**) پیداشده و عمل نقّاشان ایرانیست ازاواسط قرن سوّم مسیحی درضمن رقم که استادان ایرانی تاریخ کار خود را ثبت کرده اند ماه تیر و ماه **اَمْرْدات** و ماه **شَتْوَرْ** و ماه **مهر** ازسال ۲۴ و ماه **فَرْوَرْتین** از سال ۲۵ وهمچنین **روچ رَشْن** (یعني روز رشن یا روز ۱۸ ماه) ثبت شده ومقصود ازسال ۲۴ و ۲۵ تاریخ اردشیری است که مبدأ آن ازجلوس یافتح اوّل اردشیر بابکان بوده است ودر کتب عربی نیز بآن اشاره شده است (۱۴) وهمچنین دردو

(بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل).

مارس رومی درحدود ساعت ۴ و ۴۰ دقیقهٔ صبح وتحویل آفتاب بحمل در روز ۲۱ مارس رومی قریب ۹ دقیقه بعد ازظهر بوده درصورتیکه مشارالیه اجتماع را درحوالی ظهر روز ۱۹ مارس وتحویل بحمل را نیم ساعت بعد از نیمهٔ شبی که صبح آن روز ۲۲ مارس بوده مینویسد) معذلك درنتیجه فرق نمیکند. ابتدای نیسان بابلی را در ازمنهٔ قدیمه در جداولی که برای همین منظور در کتب آشور شناسان (assyriologues) ترتیب داده شده میتوان بدست آورد همین قدرمسلّم است که آن سال یعنی ۲۴۲ مسیحی کبیسه نبوده وکبیسهٔ قبل بابلی سنهٔ ۲۴۰ وکبیسهٔ بعد ۲۴۳ بوده است.

(۱۳) Early Zoroastrianism by James Hope Moulton, London 1913 — همچنین اسامی **میترو** و **آثرو** و **شهرورو** از ایزدها درسکّه‌های سلسلهٔ **توروشکا** (هندواسکیتی) باتلفّظ محرّف یونانی آنها ازقرن اوّل مسیحی بدست آمده (**وِسْت** دراساس فقه‌اللّغهٔ ایرانی).

(۱۴) مطالب راجع بکتیبه هاي **دورا** را استاد محترم آقای **پروفسور پاگلیارو** (Pagliaro) ایطالیائی باین جانب دادند و خود ایشان درخطابهٔ علمی که در شعبهٔ چهارم مجمع نوزدهم بین المللی مستشرقین خواندند بیان نمودند. با تشکّر مخصوص ازایشان دراینجا درج شد — راجع بتاریخ اردشیر بابکان یك شاهد دیگري هم **نولدکه** درذیل ترجمهٔ خود ازقسمت تاریخ ساسانیان تاریخ طبری صفحهٔ ۴۲۰ ازمقاتل شهدای مسیحی آورده که درآن آغاز تعقیب مسیحیان درایران درسال ۱۱۷ شاهنشاهی ایران و سال سی ویکم سلطنت شابور ذکرشده و **نولدکه** مبدأ آنرا ازفتح بزرگ اردشیر و غلبهٔ براردوان اشکانی (درآخرماه مهر ازسنهٔ ۲۲۴ مسیحی) شمرده وگوید این تنها مثالی است ازین تاریخ گذاری ومثال دیگري ازآن سراغ ندارد. **نولدکه** آخرمهررا درآنسال (یعنی ۲۲۴ مسیحی) ۲۸ آوریل فرض‌کرده بدلیل اینکه درآنزمان خمسهٔ مسترقه درآخرمهر بوده ومقصود ازآخر مهر آخر خمسه ودرواقع روز ۳۵ ماه است ولی بنا برحسابي که شرح آن بیاید باید برحسب قاعده تا ۲۳۳ مسیحي خمسهٔ مسترقه در آخر مرداد بوده باشد و نخست در آن تاریخ بآخر شهریور منتقل وتا سنه ۳۵۳ درآخر شهریور مانده باشد معذلك تطبیق آخر ماه مهر از آنسال با ۲۸ آوریل صحیح است.

کتیبه‌ای که از سلاطین ساسانی باقیست اسم ماه اسفندارمَتْ و تیر (یا میترو و یا میتری) درج شده.(١٥) علاوه براین اسامی ماهها در کتب پهلوی که اگرچه از قرون اولای اسلامی است ولی غالباً ازمنابع قدیم‌تر اخذشده ضبط است وحتّی در آفرینگان گاهنبار از قطعات اَوِستا نیز اسم بعضی ماهها مندرج است (١٦). اسامی روزهای ماه در اَوِستا صریحاً ذکرشده است ودر کتاب شایست لاشایست پهلوی (ترجمهٔ وِسْتْ صفحهٔ ٤٠٥) فهرستی ازاسامی فرشتگان درج است که با اسامی ایّام ماههای زردشتی مطابق است.

وسعت دائرهٔ استعمال سال و ماه ایرانی

سال سیّار ایرانی که درست معادل ٣٦٥ روز بدون کسر حساب و باصطلاح منجّمین عهد اسلامی سال ناقصه نامیده میشد (١٧) مخصوص ایران نبوده بلکه غالب ممالك و اقوامی کـه در قلمرو اقتدار شاهنشاهی ایران بودند (البتّه باستثنای مصر و بابل وفلسطین و سوریه

(١٥) دردو کتیبهٔ پهلوی که در درسرای جنوبی قصر داریوش در تخت جشید زیر همدیگر واقع است دریکی تاریخ اسفندارمَذْ ماه سال دوّم شاپور پسر هرمز ساسانی ودر دیگری تاریخ روز هرمز (روز اوّل) از ماه تیر (یا میتری) ازسال هجدهم سلطنت همان پادشاه درج است (West in Grundriss der Iranische Philologie)

(١٦) اسامی شش‌ماه درآن قطعه آمده (٧،٣ - ١٢) — اگرچه غالب محققین برآنند که آن قسمتهای توضیحی که اسم ماهها درآن ذکر شده الحاقی بعدی است ولی در هر حال از منبع قدیمتری باید اخذ شده باشد . همچنین درقطعه‌ای که وِسْت بنقل از **دین ویجیر گرد** پهلوی ازنَسْك مفقود **نیکاتوم** اَوِستا درذیل جلد هشتم و نهم **دین کرْت** درج نموده اینطور گفته شده « پس ماه سپندارمَذْ را درطیّ آن پنج روز هَمَسْپِدْمَیْدَم سرود نمیکنند زیرا که اگرکسی درآن روزها سرودکنند اَوِسْتا قبول نمیشود » که درضمن آن اسم ماه سپندارمَذْ ذکرشده است .

(١٧) قدیمترین خبرنقلی از استعمال سال ٣٦٥ روزه در ایران قدیم از **کورتیوس** مورّخ رومی برای‌ما مانده که‌ازقرن اوّل مسیحی است واین خبر اگرچه بسیارقدیم نیست معذلك قرینه‌ایست براینکه سال وماه ایرانی قبل‌ازساسانیان هم وحتّی قبل‌ازاسکندرهمان سال وماه معمول دورهٔ ساسانیان بوده واتّخاذ آن گاه‌شماری دردورهٔ قدیمتري بوده‌است . اصلاحات اساسی دراین گاه‌شماری یاتأسیس کبیسه بعدازاسکندر چنانکه **دروین** (M. E. Drouin, L'ère de Yezdgerd et le calendrier Perse, revue archéologique 3iéme série tom XI et XIII 1888 et 1889 Paris) آنرا در سنه ٣٠٩ ق . م قرارمیدهد ویا در اوایل دورهٔ ساسانیان‌چنانکه **کاوینیاك** (A. Cavaignac, Note sur l'origine du calendrier Zoroastrien, journal Asiatique vol. 202 1923 pp. 106 110) عقیده دارد مستندبدلائل کافي نیست .

که تمدّن قدیم مستقلّی داشتند) وظاهراً همهٔ اقوام زردشتی مذهب آنرا اتّخاذ نموده و معمول داشتند چنانکه سال و ماه سُغدیها و خوارزمی ها و سیستانی‌ها در مشرق و کاپادوکیها وارمنیها درمغرب ایران که بدست مارسیده عیناً بدون کم و زیاد (جزدر آنچه راجع باختلاف موقع خمسهٔ مسترقه است و شرح آن بیاید) همان سال و ماه ایرانی است منتهی با اسامی دیگر که آنهم غالباً با تغییر کلمات بلهجهٔ محلّی ولی با حفظ معنی است . ازین آخری یعنی سال وماه ارمنیها بیش ازهمه اطّلاع داریم ومخصوصاً بواسطهٔ تحقیقات **دولوریه** (١٨) مایهٔ وافری ازتواریخ ایّام ارمنی در ازمنهٔ قدیمه جمع شده است و میدانیم که ماه **نَوَسَرْد** ارمنی یعنی اوّلین ماه سال آنها عیناً مطابق همان فروردین ماه ایرانی بوده و همچنین سایر ماههای ارمنی تا آخر سال مطابق ماههای ایرانی بوده فقط با این اختلاف که چون ارمنیها خمسهٔ مسترقه را در آخرسال اضافه میکردند وایرانیها در آخر یکی ازهشت ماه اوّل سال(١٩) لهذا اوّل سال ارمنی همیشه پنج روز دیرتر از اوّل سال ایرانی شروع میشد و همچنین اوایل سایر ماههای سال ارمنی وایرانی تاماههائی که ایرانیها خمسه‌را بجلوآن الحاق میکردند پنج روز اختلاف داشت ولی اوایل ماههای بعدتا آخر سال دربین هر دوملّت مطابق بود . مثلاً ازنوشتجات **آگاثانگلوس** مورّخ ارمنی (٢٠) میدانیم که درسنهٔ ٣٠٤ مسیحی اوّل سال ارمنی یعنی اوّل ماه نَوَسَرْد مطابق ١١ سپتامبر رومی یولیانی بوده است و نیز از مآخذ دیگر میدانیم که درمبدأ تاریخ ارمنی یعنی سنهٔ ٥٥٢ مسیحی اوّل سال در ١١ ژویهٔ رومی بوده است (٢١) وهمچنین چندین خبر دیگر ازموقع ایّام سال ارمنی در تواریخ مختلفه داریم که هر کدام با موقع اوّل سال ایرانی در همان تاریخ منتهی با پنج روز اختلاف

(١٨) Dulaurier (E.), Recherches sur la chronologie arménienne, technipue et historique paris 1859

(١٩) نظربدانکه درهر کبیسه خمسهٔ مسترقه از آخر ماهی بآخر ماه بعد منتقل میشد و در اواخر دورهٔ ساسانیان بآخرآبان رسیده بود باید درعهد هخامنشیان و اشکانیان در ماههای نیمهٔ اوّل سال ودر عهد ساسانیان (ظاهراً بعد از نیمهٔ قرن چهارم مسیحی) به مهر وآبان ملحق بوده باشد .

(٢٠) Agathangelus یا Akathankelos در قرن چهارم مسیحی میزیسته است (فقرهٔ مذکور در متن را **مارکوارت** درمقالهٔ « نوروز » که ذکرآن بیاید ازوی نقل کرده است)

(٢١) اوّل سال ایرانی در سنهٔ ٣٠٤ موافق ٦ سپتامبر ودرسال ٥٥٢ مطابق ٦ ژویهٔ رومی بوده است .

مذکور مطابق میآید (۲۲) وواضح است که چون اوّل سال ایرانی را درسنهٔ ۶۳۲ مسیحی (تاریخ جلوس یزدگرد آخری) کـه اجماعاً در ۱۶ حزیران (ژوئن) رومی ضبط کرده اند مأخذ گرفته و بقهقرا حساب کنیم اوّل سال ایرانی در سالهای قبل از آن تاریخ نسبت بماههای رومی بدست میآید باین طریق که در هر چهارسال یك روزعقب تر بوده است. (۲۳) از سال و ماه کاپادوکی هم اگر چه بالنّسبه کمتر مایهٔ دردست است باز میدانیم که سال معمولی آنها در بین عامّه حتّی در قرون اوّل مسیحی جز در پنج روز اختلاف مذکور در فوق باسال ایرانی مطابق بوده است چنانکه اپیفانوس کشیش عیسوی (۲۴) روز ۱۳ ماه آتارتا (آمارپاتا ـ آمارتاتا) کاپادوکی راکه ماه پنجم سال و مطابق امرداد (امرتاتا) ایرانی است درزمان خوددر ۶ ماه ژانویهٔ رومی و ۱۵ ماه سوّم کاپادوکی آراتاتا (آدرا اوشتاتا ـ اروپتانه ـ آرُو آتاتا) (۲۵) راکه مطابق ماه خرداد (هورْتات) ایرانی است در ۸ نوامبر ذکر میکند و ازین قرار اوّل سال کاپادوکی در آن تاریخ (یعنی اوّل ماه آرْتَنَ ـ لوتانوس) با ۲۶ ماه اوت رومی مطابق میشود و این

(۲۲) مثلاً بنابرقول یکي ازمورّخین ارمنی (که **دولوریه** نقل میکند) «درسال ۳۵ سلطنت خسرو پرویز پسر هرمز ساسانی مطابق سال ۷۲ تاریخ ارمني (یعنی ۶۲۴ مسیحی) عید **اپیفانی** (۶ ژانویه) درماه مهکان ارمنی (معادل مهرماه ایرانی) افتاده بوده است» که باحساب قهقرائي نیز مطابق است یعنی درآن سال ۶ ژانویه به ۲۳ مهر ایرانی و ۱۸ مهکان ارمنی میافتد ونیز بقول همان مورّخ در سال ۳۴۶ ارمنی (۸۹۷ مسیحی) اوّل نَوسَرْد (اوّل ـ سال ارمنی) به ۱۶ آوریل افتاده که باهمان حساب مطابقت میدهد.

(۲۳) **نولدکه** در ترجمهٔ طبری که ذکر آن گذشت (صفحهٔ ۴۳۶) جدولي ازمواقع اوّل سال ایراني در ماههای رومی از سال ۲۲۰ تا ۶۵۲ مسیحی ثبت نموده است. این جدول را بحساب قهقرائی ازروی بودن اوّل سال جلوس یزدگرد اخیر در ۱۶ ژوئن ترتیب داده است و ظاهراً برمبنای صحیح است و انتقادیکه **دولوریه** از آن نموده مبنی بر اینکه کیفیّت سال ایرانی در عهد ساسانیان روشن نیست (Dulaurier, l'histoire universelle par Etienn de Daron 1883 p. 195) وارد نیست چه برای سیّار بودن سال ایرانی بعضی قرائن در دست است چنانکه **مَلاله** مورّخ سریانی از قرن ششم مسیحی مدّت سلطنت قباد ساسانی را که در ۱۳ سپتامبر ۵۳۱ مسیحی وفات کرد ۴۳ سال و دو ماه ثبت میکند واین دوماه چنانکه **نولدکه** گوید درست فاصلهٔ اوّل سال ایرانی درآن تاریخ (۱۲ ژوئیه) تاروزوفات میشود ولی براي ترتیب دیگری خبر تاریخی ازآن عهد دردست نیست.

(۲۴) درحدود ۳۱۰ـ۳۱۵ مسیحی متولّد ودر ۳۶۷ خلیفهٔ نصاری در **سالامیس** شهرمهمّ جزیرهٔ **قبرس** شده ودرحدود ۴۰۲ وفات یافته است.

(۲۵) اسامی ماههای کاپادوکی درمآخذ مختلفه بسیار مختلف وبا تصحیف وتحریف زیاد ثبت شده است.

توافق درحدود سال ۳۶۷ـ۳۶۸ مسیحی ممکن است که بازمان مؤلّف مزبور هم وفق میدهد. ازروی حساب اوّل ماه فروردین ایرانی هم درهمان تاریخ مطابق ۲۱ و ۲۲ اوت رومی بوده است (یعنی با پنج روز فرق با اوّل سال کاپادوکی) (۲۶).

سغدیها و خوارزمی ها و سکزی‌ها (سیستانیها) نیز در مشرق ایران باز عیناً همان ماهها و سال ایرانی را استعمال میکردند با این فرق که ماهها اسامی دیگری داشتند و درمورد بعضی همان کلمهٔ ایرانی بلهجهٔ محلّی بود ونیز سغدیها وخوارزمی ها مانند ارمنیها و کاپادوکی‌ها خمسهٔ مسترقه را در آخر سال قرارداده و بماه دوازدهم الحاق میکردند وبدین جهت اوّل سال آنها هم پنج روز نسبت باوّل سال ایرانی عقب تر بود ولی سیستانیها حتّی درمحلّ خمسهٔ مسترقه همان ترتیب ایرانی را داشتند واوّل سال آنها با اوّل سال ایرانی مطابق بود (چنانکه بیرونی در الآثار الباقیه شرح میدهد).

عجب است که کوشیار در کتاب المدخل (نسخهٔ خطّی برلن) درضمن فهرست اسامی ماههای سغدی وقتی که به «آبانج» (آبانماه) میرسد گوید «و خمسهٔ مسترقه در آنست»! که ظاهراً ناشی از سهو است.

سال ثابت

با وجود سیّار بودن سال در عهد ساسانیان که قرائن عدیده آنرا تأیید میکند ما خبر از یکسال ثابتی (شمسی نزدیك بحقیقی) نیز داریم که بظنّ قوی آغاز آن اساساً در اعتدال ربیعی بوده و نزدیك بآن نقطه نگاه داشته میشد یعنی بیش از یك ماه جلوتر یاچند روزی عقب تر ازآن نمیرفت (۲۷) بنابرین ماهها وروزهای این سال تقریباً همیشه نزدیك بمحلّ اصلی نجومی خود ثابت میماند. ثابت

(۲۶) در باب گاه شماری کاپادوکی ها بمآخذ ذیل رجوع شود: Schmidt (M.), Neue Lykische Studium, 1869, Jena, S. 143 — کتاب سابق الذکر J. H. Moulton — مقالهٔ **گینزل** (Ginzel) در دائرة المعارف **پاولی ویسوا** درمادهٔ گاه شماري کاپادوکی — J. Marquart, Untersuchung zur Geschichte von Eran, Göttingen 1896 و همچنین کتاب مهمّ F. K. Ginzel, Handbuch der Mathematischen und Technischen Chronologie 3 Bd.Leipzig. 1906 و مقالهٔ abbé Belly در Ancienne Académie des inscriptions جلد ۲۵ سنهٔ ۱۷۷۰ صفحه ۶۲۴ در تحت عنوان «ère cappodocienne».

(۲۷) مقصود از «عقب ماندن» درین رساله همیشه آنست که دیرتر بیاید یعني نزدیکتر بآخر سال و مقصود «جلو افتادن» آنکه زودتر واقع شود یعنی نزدیکتر باوّل سال.

نگاه داشتن این سال بوسیلهٔ یك کبیسه ای که درهر ۱۲۰ سال یك ماه بودبعمل میآمد(۲۸).

(۲۸) درباب مدّت لازم برای اجرای یك ماه کبیسه روایات مختلف است. بنابرروایتي که **مقریزی** در کتاب **المواعظ والاعتبار بذکر الخطط والآثار** که غالباً برسبیل اختصار **خطط** نامیده میشود (طبع بولاق مصر جلداوّل صفحهٔ ۲۷٤) ازکتاب **عبدالله بن احمد بن ابی طاهر** در اخبار و احوال خلیفهٔ عبّاسی **المعتضد بالله** نقل کرده عبدالله مزبور از **ابواحمد یحیی بن علی بن یحیی منجم قدیم** روایت نموده که او ازقول پدرش **علی بن یحیی** حکایت میکند که وی بخلیفه **متوکل علی الله** راجع بجلو افتادن نوروز بعلّت عدم کبیسه شرحی بیان کرده ودرآن ضمن گوید که ایرانیان درهر ۱۲۰ سال یك ماه کبیسه میکردندکه اگر روایت صحیح باشد دلیل براین میشودکه درنیمهٔ اوّل قرن سوّم هجری منجّم بغداد این اعتقاد را داشته است. **مسعودی** نیز درکتاب **التنبیه والاشراف** که در سنهٔ ۳٤۵ تألیف شده (چاپ لیدن صفحه ۲۱۵) وهمچنین در **مروج الذهب** که بازنسخهٔ اخیرآن درهمان تاریخ تمام شده و **ابوریحان بیرونی** دراواخر قرن چهارم در **الآثار الباقیه** (چاپ لایپزیگ صفحه ٤٤ و مواضع دیگر) و **کیا کوشیار بن لبان باشهری جیلی** درکتاب **المدخل فی صناعة احکام النجوم** (نسخهٔ خطّي برلن ورق ۸) بازدراواخر قرن چهارم یااوائل قرن پنجم همچنان ذکر کرده‌اند یعنی یك ماه کبیسه در هر ۱۲۰ سال. درمنشوری هم که **ابواسحاق صابی** ازطرف خلیفهٔ عبّاسی **معتمد بالله** درسنهٔ ۳۵۰ برای نقل سال خراجي (که شرح آن بیاید) انشاء نموده وبولایات ارسال شد ذکر کبیسهٔ ۱۲۰ سالهٔ ایرانیان آمده. (نصّ منشور درکتاب خطط مقریزی مندرج است) در **کتاب التواریخ** که درسنهٔ ٦۵۵ تالیف شده (نسخهٔ خطّی برلن) وبسیاری از کتب نجومی بعدازین تاریخ نیز همین گونه ثبت کرده‌اند ودرکتاب مزبور گوید درزمان قدیم ایرانیان درهر ۱۲۰ سال یك ماه بهدر میدادند وبطور کلّی قول مشهور بین متأخرین وتا آنجاکه برای راقم سطور معلوم است مخصوصاً از اواسط قرن ششم باین طرف همین است. ازطرف دیگر بازبیروني درالآثار الباقیه (صفحهٔ ۱۱ و ۵۲) و **حسن بن محمد قمی** در تاریخ قم که اصل عربی آن ظاهراً درسنهٔ ۳۷۸ تألیف شده (ترجمهٔ فارسی چاپ طهران صفحه ۱٤٦) و **عبدالجبار بن عبدالجبار بن محمد الثابتی الخرقی** درکتاب **منتهی الادراك فی تقاسیم الافلاك** که ظاهراً در سنهٔ ۵۲۷ تالیف کرده (نسخهٔ خطّی برلن) و **عبدالرحمن خازنی** در **زیج سنجری** (نسخهٔ خطّی **واتیکان** ورق ۲۱) و همچنین **صفدی** بنقل از **کتاب الاوائل عسکری** (این قطعه از نوشتهٔ صَفدی در مجلّهٔ آسیائی فرانسه سنهٔ ۱۹۱۱ مسیحی درج شده) ذکر کرده اند که ایرانیهای قدیم درهر ۱۱٦ سال یکماه کبیسه میکردند. بیرونی نسبت این کبیسهٔ ۱۱٦ ساله را بطور مطلق بایرانیها میدهد ولی درکتاب منتهی الأدراك پس از ذکر کبیسهٔ معروف ۱۲۰ سالهٔ ایرانیان گوید امّا قدمای آنها تفاضل بین سنهٔ شمسیّه و فارسیّه را ۱۵ دقیقه و ۳۲ ثانیه و ۲٤ ثالثه میدانستند (یعنی ٦ ساعت و ۱۲ دقیقه و ۵۷ ثانیه و ۳٦ ثالثه زیرا که مقصود در آن کتاب دقیقه و ثانیه و ثالثهٔ فلکی است نه زمانی) و درهر ۱۱٦ سال ازین کسور سی روز وسي [وهشت] ثانیه و ۲٤ ثالثهٔ فلکی (یعنی یك ماه ویك ساعت و ۳ دقیقه و ۲۱ ثانیه و ۳٦ ثالثهٔ زمانی) جمع میشود ودرهر ۱٤۱۰ سال شمسی و ۹۹ (ظاهراً ۹۷) روز ۱۲ ماه وپنج روز برای عودت آفتاب باوّل حمل حاصل میشود (که درواقع منظور ۳٦۵ روز یاسال ناقصه نبوده بلکه سال شمسي کامل است). بنابرقول بیرونی نیز درالآثارالباقیه (صفحه ۱۱) ایرانیان سال را ۳٦۵ روز و ٦ ساعت و ۱۲ دقیقه ودر موضع دیگر (صفحه ۵۲ سطر ۵) بنقل ازقول **حمزة بن الحسن اصفهانی** (دررسالهٔ اودرباب نوروز) ۳٦۵ روز و ٦ ساعت و ۱۲ دقیقه و ۹ ثانیه میگرفتند. درزیج سنجری (نسخهٔ واتیکان ورق ۲۱) گوید که سنهٔ شمسیّه پیش مجوس ۳٦۵ روز و ٦ ساعت و ۱۲ دقیقه است.

کبیسه و کیفیت اجرای آن

علّت اجرای کبیسه

در باب این کبیسه همهٔ مآخذ عربی و فارسی بعد از اسلام متّفق هستند وازمسعودی وبیرونی وکوشیار ازقرن چهارم هجری و همچنین کتاب دین کَرْت پهلوی (ظاهراً ازقرن سوّم هجری) گرفته تا قطب الدّین شیرازی والغ بیك جمله ذکر این کبیسه ومعمول بودن آن را درعهد ساسانیان نموده اند. ازین قرار قبل ازاسلام دونوع سال وماه یعنی دوگاه شماری متوازیاً پهلوی همدیگر در ایران وجود داشته است چنانکه گوتشمید اوّلین بار این مطلب را روشن ساخت(۲۹) لیکن تصوّر میرودکه این سال ثابت جزبرای امور مربوط بزراعت وتعیین اوقات امور مربوط بفصول سال شمسی وبرخی امور مهمّهٔ مذهبی واز آنجمله عید فروردگان که عیدارواح مؤمنین بوده و جشن‌های گاهنبار های شش گانه (و شاید آئین مربوط بروز وفات زردشت) استعمال رایج نداشته وفقط موبدان (وشاید دوایر مالیّاتی هم) بآن توجّهی داشتند(۳۰) وظاهراً عیناً مثل ماههای نجومی و نوروز در نیم قرن قبل در ایران بود

(۲۹) Gutschmid (Alfred), über das iranische jahr in den Berichten über die Verhandlungen der Königliche Sächsiche Gesellschaft der Wissenschaft 1862 مندرجات صفحات بعد بر اساس همین عقیده مبتنی است یعنی اینکه سال عرفي ایرانی در دورهٔ قبل از اسلام همیشه ناقصه وسیّار بوده و کبیسهٔ ۱۲۰ ساله تأثیري عملي درحساب عرفی نداشته است ولی البتّه باید گفته شود که این عقیده خود مبتنی برحدس و بعضي قرائن است وسند قطعی برای آن در دست نیست ولهذا امکان فرض وجود یکسال ثابت کبیسه دار فقط که همیشه اوّل آن در حوالي انقلاب صیفی نگاه داشته میشد (یعنی انحصار حساب زمان عملاً بهمین نوع سال) باقی است وشاید علاوه بر اقوال بیرونی که درین معنی ظاهراست کبیسهٔ طایفه‌ای از ایرانیان مهاجر را (اسلاف پارسیان هند) که ظاهراً در اواخر قرن اوّل هجری اجرا کرده اند وعملاً حساب آنهارا یك ماه جلوتر برده هم قرینهٔ وجود کبیسهٔ عملی درسال عرفی بتوان فرض کرد. معذلك قرائن عقیدهٔ فوق مذکور درمتن که از آنجمله تغییر مواقع گاهنبارها درسال عرفی درزمان قدیم است قوی‌تر است.

(۳۰) ازآنچه در **دین کرت** درفصل مبسوطی که راجع بلزوم داشتن هردوسال یعنی سال ناقصه وسال ثابت بیان میکند (بنابرترجمهٔ **بهاروچا** از قسمت راجع باین موضوع چنانکه ذکر آن بیاید) ظاهر است که سال ناقصه براي انتظام امور جاریهٔ عامّه و بسیاری از کارهاي عرفی و دولتی و رسمی و جشن‌ها و معاملات ضروری بوده وسال ثابت (که آنرا **وهیگکیك** مینامد) برای انتظام فصول شمسی وامور زراعت و دریا نوردی و شناختن موسم بادها و اوضاع جوّی و موسم روئیدن نباتات و شکوفه دادن درختها و رسیدن میوها و غلّات ودرو و همچنین جمع مالیّات و بعضی امور و تکالیف مذهبی و

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

که عامّهٔ مردم در جریان زندگی معمولی جز ماههای عربی چیزی نمیدانستند و بجز اصطلاحات « قلب الأسد » برای شدّت گرما و « آب سنبله » برای رسیدن خربزه‌یا میوه‌های دیگر و « قوس » برای موقع شروع سرما و بعضی دیگر ازین قبیل چیزی نه اسماً و نه عملاً معروف و مورد اطّلاع عامّهٔ مردم نبود و فقط منجّمین برای تعیین موقع نوروز جمشیدی و اوّل سال جلالی یا احکام و اختیارات نجومی در تقویم ها مواقع کواکب و از آنجمله آفتاب را در بروج درج میکردند و مردم سالی یك بار در وسط سال جاری خودشان یك‌مرتبه بواسطهٔ نوروز و ابتدای سال شمسی سیچقان‌ئیل واودئیل وغیره متوجّه سال شمسی‌میشدند. همین‌طور هم ظاهراً درعهد ساسانیان‌عید ارواح مؤمنین و آمدن آنها بمنازل خودشان که فروردگان (با کاف فارسی) نامیده میشد و گویا اصلاً پنج روز و بعدها ده روز بوده ومطّرداً در آخر سال ثابت شمسی مذهبی کبیسه‌شده یعنی در آخرین روزهای‌زمستان واقع‌بود وهمچنین ظاهراً جشن‌های گاهنبار که بظنّ قوی مواقع آنها در سال بر طبق سال شمسی حقیقی ثابت نگاه داشته میشد مردم را در ظرف سال عرفی و معمولی خودشان متوجّه‌عیدی یا اعیادی میکرد که موقع آنها در سال عرفی معلوم نیست و فقط موبدان یا دوائر دولتی آنرا تعیین و اعلام باید بکنند. منتهی خوشبختانه نه‌سیر اوّل سال‌عرفی ایرانی وسایر ایّام واعیاد آن در فصول و ماههای شمسی بسرعت تغییر موقع ماههای عربی بود (۳۱) و نه سیر بطئ آنها (که تقریباً در هر چهار سال یك روز بود) بزودی محسوس بود چه بجای

[بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل]

غیره بوده‌است . درکتاب عربی منتهی‌الأدراك فی‌تقاسیم‌الأفلاك (نسخهٔ خطّی برلن) که ذکر آن گذشت صریحاً میگوید که ایرانیان دونوع سال داشتند یکی‌ثابت وتغییرناپذیر (مقصودسال عرفی‌است که تصرّفی درآن نمیشود) ودیگری‌سال مکبوس ودرزیج‌ها باوّلی اعتمادمیشود. (یعنی برآن سال‌عمل میشود) ودرکشت وکار وشخم وهمچنین دراخذ مالیّات با دوّمی عمل‌میشد. درسال‌خوارزمی هم کبیسه را (چنانکه‌بیرونی گوید) در قرن چهارم هجری برای‌آن ایجاد کردند که موقع **اجغار** (روز ۱۵ یا ۱٦ ازماه چهارم) که مردم در زراعت کنجد وگندم وشخم و شیار و چیدن میوها وفشردن انگور وکاشتن گندم پائیزه وهمچنین چیدن گلابی و چیدن انگور برای مویز کردن و چیدن آن رای آویختن وغیره از آنروز فاصلهٔ معیّنی شمرده وعمل میکردند ثابت گردد (الآثارالباقیه وکتاب‌التفهیم)

(۳۱) ماههای عربی‌نسبت بسال شمسی هرسال قریب ۱۱روز عقب میماند ولی ماههای ایرانی یکروز در چهار سال.

کبیسهٔ یك روز در چهار سال مانند آنچه در سال رومی است(۳۲) در هر ۱۲۰ سال (یا ۱۱٦ سال) یك ماه کبیسه میشد ولهذا عیدهای مذهبی و زراعتی وموقع «افتتاح خراج » یعنی شروع باخذ مالیّات اقلاً ۱۲۰سال در یکروز از سال عرفی می‌افتاد ودر مدّت عمر یك شخص فرق محسوسی پیدا نمیشد .

بجهات مشروح در فوق با آنکه در میان عامّه و همچنین دوائر رسمی فقط یك نوع گاه شماری رایج و معمول بوده یعنی همان سال سیّار رسمی « ناقصه » که در امور جاریهٔ مردم مدار عمل‌بود وما آن را بعدها «سال عرفی» خواهیم نامید درمحافل مذهبی و ظاهراً دربعضی دوائرعالی دولتی (مخصوصاً مالیّاتی) وشاید درمیان‌بعضی ازعالی ترین طبقات تربیت شدهٔ مملکت که تا حدّی اهل علم و معرفت بودند هم دو اصطلاح برای بیان دو نوع سال (عرفی و مذهبی) معمول‌بوده و مخصوصاً دانشمندان و روحانیان وقتی که ذکر ماه یا روزی از سال را میکردند هرگاه مراد سال و ماه و روز عرفی بود بطور مطلق ذکر میکردند مثلاً میگفتند تیرماه یا روز بهرام از ماه آذر وهروقت مقصود سال وماه وروز مذهبی ثابت کبیسه شدهٔ شمسی بود آن را بالفظ وهیککیگ(۳۳) (وهیکک یا وهیگک -- وهیجک -- وهیژک -- وهیزک- بهیزک) یعنی «مَکْبُوس» کتب عربی تردیف میکردند مثلاًمیگفتند « ماه وهیگک تیر » یا « روز وهیگک بهرام از ماه وهیکک آذر » یا « ماه وهیگک تیر و روز وهیگک خرداد » یعنی روز مقدّس یا مبارك خرداد از ماه مقدّس یامبارك

(۳۲) بعضي از زردشتیان عصر اخیر معتقدند که درقدیم کبیسهٔ یك‌روز درهرچهارسال معمول بوده که یك روزباسم« **اورداد**» برخمسهٔ مسترقه اضافه میشده. منشأ این عقیده که مخصوصاً **کاما**در مقالهٔ خود تحت عنوان The Zoroastrian Calendar در یادگار نامهٔ اشپیگل (Spiegel memorial volume, Bombay 1908)شرح‌میدهد برای نگارنده معلوم‌نیست فقط درکتاب بحار الفضایل که درسنهٔ ۷٦٤ یزدگردی=۷۹۷ هجری تألیف‌شده وقسمتی ازفصل‌سوّم آن راجع بماههاي فارسی دریادگار نامهٔ کاما(Cama memorial volume, Bombay 1900) در ضمن‌مقالهٔ **اروارد مانکجی‌رستم جی اونوالا** بعنوان « دو فقرهٔ فارسی راجع بکبیسه » درج شده گوید «بعد هرچهار سال یکروز زیاده کنند » وآبان ماه‌را در سالهای بسیط (غیرکبیسه) سی‌وپنج روز میشمارد .

(۳۳) معني تحت‌اللّفظی کلمه بنا برتفسیر **وست**اینست « متعلّق بآنچه حقیقةً خوب است»

تیر یا ۹۶ روز گذشته از اعتدال ربیعی(۳۴)

(۳۴) مثلاً در کتاب پهلوی بونْدَهِشْن همیشه در موقع اشاره بماههای ثابت مذهبی (مکبوس) این اصطلاح را رعایت میکند. درکتاب پهلوی **زادسپرم** درموقع ذکر وفات زردشت که آنرا در روز یازدهم از ماه اردیبهشت روایت میکند گوید که براي اقامهٔ شعائر مذهبی راجع بدان (یعنی ظاهراً تکریم روز وفات مؤسّس دین) باید هشت ماه [درسال عرفی معمول] عقب رفته وآنرا در ۱۱ دیماه عرفی گرفت. معنی این بیان ظاهراً آنست که آئین روز وفات پیغمبر را در ۱۱ اردیبهشت ماه عرفی نمیتوان اقامه کرد بلکه باید آنرا در ۱۱ ماه اردیبهشت وهیگکی یعنی ازسال ثابت مذهبی که ۱۱ دیماه عرفی و ۸ ماه عقب تر است گرفت چه سال مذهبی را مطابق آخرین کبیسه از اول آذرماه عرفی میداند (رجوع شود به **منتخبات زادسپرم** قسمت پنجم ازمتون پهلوي ترجمهٔ **وست** فصل ۲۳ فقرهٔ ۹ صفحه ۱۶۵). همچنین باز درکتاب بونْدَهِشْن درموقع بیان طول تابستان و زمستان گوید که زمستان از روز بهیزك (مبارك) هرمز ازماه آبان تا ماه بهیزك اسفندارمَذْ در آخرین روز الحاقی است و ازین قرار خمسهٔ مسترقه را در آخر اسفندارمَذْ میشمارد ولی واضح است که مقصود اسفندارمَذْ بهیزکی سال ثابت مذهبی است که تقریباً همیشه معادل برج حوت بوده ورنه در زمان تألیف بونْدَهِشْن که بنا برحدس **وست** در حدود ۲۵۰ یزدگردی (۲۶۸ هجری) تألف شده درسال. وماه عرفی خمسهٔ مسترقه قطعاً درآخر آبان ماه بوده چنانکه فرغاني که کتاب خود راقبل از بونْدَهِشْن نوشته آنرا در آخر آبان میشمارد وقبل از سنهٔ ۳۷۵ یزدگردی هیچوقت خمسه درآخر اسفندارمَذْ نبوده ودرهیچ مأخذی دیده نمیشود ونیز بونْدَهِشْن فصول چهارگانهٔ سال را چنین میشمارد: فروردین و اردیبهشت و خرداد برای بهار و تیر و امرداد و شهریور برای تابستان وهکذا وباز در بونْدَهِشْن (ترجمهٔ **وست** فصل ۲۵ صفحهٔ ۹۱-۹۲) گاهنبار میدوك شَیْم را «درروز وهیککیك خور ازماه تیر» وگاهنبارمَیْدي یارَیْم را درروز وهیککیك بهرام ازماه دین (دیماه) میشمارد.

دواصطلاح برای دونوع ازسال وماه درهمین زمان خودمان هم ضروري شده است چه برای سالهای هجری قمری اغلب هجری مطلق و براي سالهای هجری شمسی اضافهٔ قید (شمسی) لازم است ورنه عنقریب موجب اشتباهات عمدهٔ تاریخی تواند شد. خوشبختانه فعلاً ماههای هجری شمسی اسامی ایرانی وهجری قمری اسامی عربی دارد و شبیه است باصطلاح سنهٔ هجری و سنهٔ خراجیهٔ (هجری شمسي) بعضی کتب اسلامی (مانند **تاریخ سلاجقهٔ کرمان محمد بن ابراهیم**) که مثلاً مینویسند «درماه اردیبهشت سنهٔ ۵۶۶ خراجی موافق غرّهٔ ماه رمضان سال هلالی هجری» واگرما سال هجری شمسی رابدون اسامی ایرانی براي ماهها اتّخاذ کرده بودیم عیناً وکاملاً همان حالت عهد ساسانیان پیدا میشد که مثلاً برای رمضان سال شمسی رمضان مطلق وبرای رمضان قمری مذهبی وشرعی «ماه مبارك رمضان» بایستی بگوئیم وهکذا ماه مبارك محرّم وصفر الی ماه مبارك ذی الحجّه. همین طور درعهد ساسانیان و بعدها هم نزد علماي زردشتی در قرون اولای اسلامي برای ماههای سال ثابت مذهبی و روزهای آن محض تمیز ازماه وروز عرفي معادل فارسی کلمهٔ «مبارك» را اضافه میکردند.

تاآنجا که برای نگارنده معلوم است کمتر کسي ازمحقّقین باین نکته یعنی معنی صحیح صفت وهیکك بشرحی که ذکرشد توجّه کرده واغلب آنرا با کلمهٔ günstig در آلمانی و auspicious در انگلیسی که اولی بمعنی موافق و دوّمی بمعنی مبارك ومسعود است ترجمه کرده اند که اگرچه معنی تحت اللّفظی و

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

از کتب اسلامی میدانیم که سالی را که درآن کبیسه واقع میشده (درهر ۱۲۰ سال یك بار) سال بهیزك(۳۵) می نامیدند که بمعنی مبارك و میمون با جنبهٔ تقدّس مذهبی بود چه این حساب برای ثابت کردن سال مذهبی و انتظام حساب روحانیان برای

[بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل]

لغوی کلمهٔ وهیگکیك - بهیزك همین آخری است (چنانکه بیرونی صریحاً درالآثار الباقیه صفحهٔ ۱۱ گوید که آن سال را یعنی سال بهیزك را «المبارکه» می نامیدند) ولی معنی اصطلاحی آن را که در واقع همان مکبوس عربی است و برای شهور و ایّام مقدّس یعنی مذهبی استعمال میشده نمی نمایاند و بهتر آنست مکبوس یاثابت ترجمه شود. درواقع روز وماه سالهای ثابت مذهبی را بصفت مبارك و مقدّس میخواندند و شاید بهتر آن باشد که ما نیز آن نوع ازگاه شماری وسال و ماه و روز آن را همیشه بصفت «بهیزکی» یاد کنیم. فقط بعضی ازعلمای زردشتی فرقهٔ شاهنشاهی درهندوستان و ازآن جمله **دستور ادالجی دارابجی** درکتابی که درسال ۱۸۲۸ مسیحي درموضوع کبیسه نوشته (بنابر نقل **هاوگ** ازآن) کلمهٔ وهیجکیك را بمعنی کبیسه ومکبوس تفسیر کرده است (Martin Haug, Essay on the sacred language ,writings and religion of the Parsis 4th. edition, London 1907 p. 58) وهمچنین **وست** اگرچه در ترجمهٔ بونْدَهِشْن لفظ وهیکك پهلوی را بکلمهٔ انگلیسی auspicious تفسیر نموده درمقدّمهٔ کتاب معجزات دین زردشتی (West, Marvels of Zoroastrianism, Pahlavi texts, part V. Oxford, 1897) همین کلمهٔ وهیککیگ را درست تفسیر و با لفظ انگلیسی rectified یعنی اصلاح شده ترجمه میکند. **فررت** نیز (Frerete) درمقاله ای که درباب سال قدیم ایرانی درسال ۱۷۴۱ مسیحی درمجموعهٔ تاریخ آکادمی پادشاهی (L'histoire de l'Académie royale des inscriptions et belles lettres, tome 16 Paris 1751 partie 2—les memoires p. 233) نوشته این کلمه را بمعنی sacré یعني مقدّس ترجمه کرده است. **یوستی** (Ferdinand Justie) درترجمهٔ بونْدَهِشْن این کلمه را همه جا بمعنی شامل (einschliesslich) گرفته باین معنی که وقتی گفته میشود تاروز وهیککیك بهرام یعنی خود روز بهرام هم درآن داخل است وظاهراً آن کلمه را هم نهیکك خوانده است و شاید بعلّت همین اختلاف قرائت خطّ پهلوی که قابل هردو نوع تلفّظ است در بعضی کتب عربی هم نهیزك ضبط شده است.

(۳۵) این کلمه درکتب فرهنگ فارسي به «بهترك» تصحیف شده وعجب آنکه بیتی هم بشهریاری نسبت داده شده است که ظاهراً فقط با این تلفّظ ممکن است خوانده شود ورنه وزن درست درنمي آید و آن اینست «زدور چرخ ترا عمر آنقدر بادا که بهترك سزدش (؟) عمر نوح وصدچون آن»! مگر آنکه فرض کنیم چنانکه فرهنگ **ولرس** ذکر کرده در شعر بیهزك بوده با تقدیم و تأخیر حروف (metathèse) واین املاء نیز ممکن است اگرچه آنچه در کتب عربی و فارسی نجومي بنظر نگارنده رسیده همه جا بهیزك ثبت شده مگر در یك کتاب فارسی بی اسم (که شرح آن بیاید) وهیزَه ضبط و بمعنی عمل کبیسه استعمال شده است. بیرونی نقل بمعنی کرده وگوید آنسال را «عیدالکبیسه» مینامیدند (الآثارالباقیه صفحه ۴۴). لفظ کبیسه ظاهراً از **کبیشای** سریانی آمده وعربی اصلي آن نسيء است. بیرونی در کتاب التّفهیم (نسخهٔ فارسی) گوید «واین سال را بیونانی **اولمفیاس** خوانند وبسریانی **کبیشا** وچون بتازی گردانی کبیسه بود ای انباشته» (نسخهٔ موزهٔ بریطانی ورق 85b)

اجرای بعضی آئین های دینی (فروردگان و گاهنبار ها وغیره) بوده است و آن سال را جشن بسیار عظیمی میگرفتند که بقول بیرونی بیش از یك ملیون دینار طلا صرف آن میشد و مجمع بزرگی از کلیّهٔ علمای روحانی و دانشمندان فنون علمی وبزرگان مملکت برای دقّت درحساب (البتّه برای تعیین اینکه درست صد وبیست سال ازموقع کبیسهٔ قبل گذشته نه حساب نجومی موقع آفتاب) درپایتخت منعقد میشد.

کیفیّت عمل کبیسه

ترتیب این کبیسه بنا برآنچه در مآخذ قدیمه از کتب نجومی اسلامی برای‌ما مانده آن بوده که نظر بدانکه هر روزی از روزهای سی گانهٔ ماههای زردشتی (که باسم شمرده میشود نه بعدد) آئین و اوراد (زمزمهٔ) مخصوصی مذهبی داشته و بفرشته ای تعلّق داشت و نیز چون کبیسهٔ یك روز در چهار سال ترتیب ایّام را بهم میزد و موقع روز ها عوض شده باعمال مذهبی مخصوص هرروز خلل وارد می آمد لهذا از موقعی که ترتیب کبیسه بر قرار شد بنا بر آن گذاشتند که صبر کنند تا نقصان یك روز درچهار سال در صد و بیست سال بیك ماه بالغ شود(۳۶) وآن وقت یك‌ماه بشکل ماه سیزدهم برسال اضافه کنند و آن ماه‌اضافی را درموقع اوّلین کبیسه باسم ماه اوّل سال خوانده ودرواقع ماه اوّل را مکرّر نمودند یعنی یك فروردین درآخر سال ویکی دیگر متعاقب آن در اوّل سال گرفتند و پس از آن تا ۱۲۰ سال دیگر باز بدون کبیسه بسال ناقصه مداومت کرده و درآخر این دورهٔ ۱۲۰ سالهٔ دوم بازیك ماه برسال اضافه واردیبهشت را مکرّر ساختند و هکذا. باین ترتیب اسامی روز های ماهها در هر دوحساب (یعنی در حساب عرفی و سال بهیزکی) یکی بوده و در آئین مذهبی فرقی نمیکرد چه بنا بر اَوِستا هر روز ماه (ولی نه هر روز هر ماه) آئین مخصوصی دارد که درسال ۱۲ مرتبه مکرّر میشود و اگر در روزی که اسم آن بهمن است اعمال مذهبی راجع بآن روز اجرا شود ولی برای یکی از اجراء کنندگان آن روزبهمن روز ازفروردین ماه باشد وبرای‌دیگری بهمن روز اردیبهشت ماه ابداً فرقی نمیکنند و خللی باعمال مذهبی وارد نمیآید (جز در مورد بعضی ایّام

(۳۶) بنابرآنکه کسر سال‌درست و بی‌کم وزیاد ربع روز فرض میشد.

مخصوصه) علیهذا محافل مذهبی(۳۷) با اضافه کردن یك ماه بر سال در هر ۱۲۰ سال وتکرار ماه فروردین در آخر اوّلین دورهٔ کبیسه در واقع اردیبهشت ماه معمولی و عرفی عامّهٔ مردم‌را فروردین ماه سال مذهبی قرار داده وخرداد ماه عرفی آنان را اردیبهشت‌ماه مذهبی (بهیزکی) میشمردند وهکذا. این دوره‌های ۱۲۰ ساله و کبیسهٔ یك ماههٔ هر یك از آنها بهمین قرار متوالیاً معمول محافل مذهبی بوده یعنی درآخر دورهٔ دوم ماه اضافی کبیسه‌را باز بآخرسال ثابت مذهبی ولی در واقع پس از فروردین ماه عرفی انداخته و اردیبهشت را مکرّر میکردند و در آخر دورهٔ سوم خرداد را و در آخر دورهٔ چهارم (یعنی پس از ۴۸۰ سال از تأسیس کبیسه) تیر را تکرار می نمودند. علّت این کار آن بود که ماه کبیسه‌را بآخرسال مذهبی الحاق واضافه میکردند و آخر سال مذهبی‌هم در هر ۱۲۰ سال یك‌ماه عقب تر رفته بود (یعنی سال عرفی جلو تر رفته بود) ودر واقع اوّل فروردین ماه‌سال مذهبی پس از ۳۶۰ سال از ابتدای کبیسه در اوّل تیر ماه‌عرفی واقع بود.

افزودن‌این‌ماه اضافی‌درحقیقت درسال ثابت‌شمسی مذهبی‌اجرا میشد نه درسال عرفی وبنا براین عامّهٔ مردم مملکت ازین‌کار خصوصی موبدان که دردوائر روحانی ومربوط بحساب خود آنها در «پس پرده» بعمل میآمد چندان اثری احساس نمیکردند جز آنکه آن سال‌را که کبیسه درآن واقع میشد پادشاهان مملکت جشن‌عظیمی قرار داده و چنانکه گفته شد تهیّهٔ عظیمی دیده و انجمن عمومی بسیار بزرگی از دانشمندان و بزرگان مملکت منعقد ساخته وتشریفات و آئین مخصوصی با دبدبهٔ تمام و شکوه فوق العاده اجرا میکردند وآن سال را چنانکه ذکر شد سال «بهیزك» میخواندند والبتّه عامّهٔ اهل مملکت نیزازین ولوله بیخبر نمی‌ماندند. علاوه براین اثر محسوس تر این کبیسه در سال عرفی آن بود که با عقب رفتن اوّل سال مذهبی

(۳۷) برحسب روایات بموجب امر زردشت که خود مؤسّس کبیسه بوده.

خمسهٔ مسترقه یا باصطلاح فارسی آن اندرگاه(۳۸) که پنج روز اضافی آخر سال و خارج از ماهها بود نیز جای خود را در سال عرفی عوض میکرد وجلو ماهی میافتاد که اوّل آن اوّل سال مذهبی (مکبوس) یعنی اوّل فروردین ماه بهیزکی بود و در واقع چنان بود که اندرگاه همیشه بایستی درآخر سال بهیزکی(۳۹) واقع شود نه آخر سال عرفی وبنا برین عامّهٔ مردم از همین علامت میدانستند که حالا اوّل سال مذهبی و در واقع آغاز بهار (تقریباً) در کجای سال عرفی واقع است خصوصاً که این پنج روز اندرگاه عید عمومی مذهبی مخصوص اموات (یعنی فروردگان) بوده و لهذا عامّهٔ مردم بتغییر محلّ این عید بزرگ در سال عرفی متوجّه میشدند و نیز موقع گاهنبار ها هم که ظاهراً در نزد اکثریّت ایرانیان با سال بهیزکی تعیین میشد شاید جلب توجّه میکرد اگر چه این تغییرات در سه پشت یکبار واقع میشد و چنانکه گفته شد مثل تغییر موقع ماههای عربی عمر یك نفر کافی برای توجّه بآن نبود(۴۰)

---

(۳۸) این پنجروز که بعربی مسترقه و مسروقه و آندرجاهات و بفارسی اندرگاه و پنجهٔ دزدیده یا پنجه یا فنجی و بکردی تارپنجه نامیده میشود درآئین مذهبی میان ایرانیان بالخصوص ایّام فروردگان (یاقسمتی ازآن) ودرسال طبیعی قدیم (سال آوستائی قدیم که ذکرش بیاید) گاهنبار هَمَسْپَتْمَئِدَیَ ودرکتب دینی روزهای **گاثا** نامیده میشدند. زردشتیان امروز درایران وهند خمسهٔ مسترقه‌را «پنجه‌وه» می‌نامند و پس‌ازماه اسفندارمَذْ می‌آورند. درعربي نیز این‌پنج روز را با ایّام العجوز تشبیه (و شاید تطبیق) نموده وبهرکدام ازآنها اسمی عربی شبیه باسامی آنها داده اند چنانکه در الآثار الباقیه (صفحهٔ ۲۵۶) و کتاب **البارع المدخل الی احکام النجوم والطوالع** تألیف **حسن بن علی معروف به‌ابی نصر منجم قمی** که درنیمهٔ دوّم قرن چهارم تألیف نموده (نسخهٔ خطّی برلن) و کتب دیگرنجومی آمده. درکتاب بی‌اسم که ذکرش بیاید خمسهٔ مسترقه راهمه جا پنچروز گزیده (یا گزنده) وپنجهٔ گزیده اسم میدهد و در تاریخ عالم آرای عبّاسی آنرا پنجه وروز آب پاشان می نامند.

(۳۹) سال ثابت یا سال مذهبی یا سال مکبوس ویا سال بهیزکی همه یکی‌است وما بعدها این اصطلاح آخری را استعمال وسال بهیزکي وماه بهیزکی وروز بهیزکی برای سال وماه وروز سال مذهبی ثابت شمسی خواهیم گفت.

(۴۰) درباب موقع این گاهنبارها در سال در میان اقوام زردشتی حتّی در میان خود ایرانیان ظاهراً اتّفاق حاصل نبوده است مثلاً بیرونی آنهارا در محلّ فصلي ونجومی اصلی خودشان در سال بهیزکی ثابت فرض میکند که دراین‌صورت درسال عرفی سیّار خواهند بود و بهمین جهت آنهارا در مواقعی از سال و ماه عرفی ذکر میکند که درموقع آخرین کبیسه و مطابقت اوّل آذرماه با اوّل بهار آن مواقع با محلّ اصلی گاهنبارها درسال بهیزکی مطابق بوده است ازینقرار: گاهنبار اوّل در ۱۵ دیماه وگاهنبار دوّم در ۱۵ اسفندارمَذْ وگاهنبار سوّم در ۳۰ اردیبهشت و گاهنبار چهارم در ۳۰ خرداد و گاهنبار پنجم

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

[بقیهٔ حاشیهٔ (۴۰) ازصفحهٔ قبل]

در ۲۰ شهریور وگاهنبار ششم درپنجمین روز خمسهٔ مسترقه بعد ازآخر آبان که هرکدام باموقع اصلي خود که در **آفرین گاهنبار** ثبت‌است درست هشت‌ماه فرق داردچنانکه بایدهم‌چنان باشدیعنی تاموقع آخرین کبیسه این‌مقدار عقب رفته بوده اند چه درواقع ۱۵ دیماه درعهد فیروز ساسانی (که کبیسهٔ آخری چنانکه بیاید درزمان وی بوده) مطابق ۱۵ اردیبهشت بهیزکی یا تقریباً ۱۵ ثور بوده و ۱۵ اسفندارمَذْ درآنزمان مطابق ۱۵ تیرماه بهیزکی یاتقریباً ۱۵ سرطان بوده‌وهکذا. موقع‌اصلی گاهنبارها چنانکه‌در **آفرین گاهنبار** آمده (یعنی درواقع درقطعات الحاقي چنانکه‌درحاشیهٔ ۱۶ بیان‌شد) درماههای بهیزکي ازینقرار است: گاهنبار اوّل‌در ۱۵ اردیبهشت بهیزکی وگاهنبار دوّم در ۱۵ تیرماه بهیزکی و گاهنبار سوّم در ۳۰ شهریورماه بهیزکی وگاهنبار چهارم در ۳۰ مهرماه بهیزکی وگاهنبار پنجم در ۲۰ دیماه بهیزکی وگاهنبار ششم درروز پنجم خمسهٔ مسترقه بعداز آخر اسفندارمَذْ (و یا بعبارت دیگر در ۳۵ اسفندارمذ) که با همان مواقع مذکور درکتب بیرونی (که درماههای عرفی‌است) کاملاً مطابق میآید و همچنین درکتاب بونْدَهِشْن نیز گاهنبار دوّم وپنجم و ششم را مطابق همین ترتیب اصلی یعنی در ۱۵ تیرماه بهیزکی و ۱۵ دیماه بهیزکی وآخر اسفندارمَذْماه بهیزکی (در واقع آخر خمسهٔ مسترقه) ثبت‌میکند (بوندهِشْن فصل ۲۵ ترجمهٔ آلماني **یوستی** صفحهٔ ۳۴) ولی **کوشیار** درزیج‌خود (نسخهٔ خطّی‌برلن) گاهنبارهارادر ماههای‌عرفی در همان‌مواقع ثبت‌میکند که آفرین گاهنبار در ماههای‌بهیزکی درج میکند یعنی درواقع گاهنبارها را درمحلّ معیّن ثابت ازفصول سال شمسي ندانسته وتابع سال‌وماه عرفی و مانند آنها سیّار فرض میکند و ازینقرار گاهنبار اوّل را در ۱۵ اردیبهشت و گاهنبار دوّم را در ۱۵ تیر وسوّم را درآخر شهریور وهکذا میشمارد که‌درزمان‌وی بازبدان‌جاهارسیده‌بودند. این‌فقره شایددلیل وقرینهٔ آن باشد که در شمال‌غربی‌ایران (مثلاً درگیلان که موطن کوشیار بوده) دراین‌امر پیروی از کبیسه وسال‌بهیزکی نشده‌است‌ویا آنکه چون در زمان کوشیار اوّل فروردین باوّل حمل افتاده وسال ثابت مذهبی وعرفی مطابق‌همدیگر شده بودوی نیز آنها را نه‌مطابق‌اواخر دورهٔ ساسانیان بلکه موافق عصرخودش‌ودر واقع‌برطبق‌موقع حقیقی آنها درفصول‌شمسی سال‌درهمان مواقع اصلی ذکرکرده خصوصاًکه کوشیارپیرومنجّمینی بوده که در سنهٔ ۳۷۵ یزدگردی‌خمسهٔ مسترقه را بآخر اسفندارمَذْ نقل کردندوبنا برین‌بایستي‌فروردگان و گاهنبارهاو غیره نیزبمواقع اصلي‌خود درسال‌شمسي‌حقیقی برگردند. خودکوشیاراین‌انتقال‌خمسه‌رادرسال مزبوردر **کتاب‌المدخل** (ورق ۸ نسخهٔ‌برلن) ذکرمیکندوهمچنین درمنتهی‌الأدراك وکتب دیگر ازآن انتقال سخن میرود وشایددرنتیجهٔ همین انتقال است که‌زردشتیان امروز نیز گاهنبارها را برطبق محلّ آنها درسال عرفی ناقصه میگیرند و برحسب تغییر زمان تغییری درمحلّ آنها نمیدهند ومخصوصاً درهمان مواقع اصلی آنهابترتیبی‌که کوشیار ثبت کرده میدانند. کتاب منتهی‌الأدراك که ذکرش گذشت یك بار گاهنبارها را باسم «جاهنبارات» عیناً بترتیبي که بیرونی ذکرمیکند ودرهمان مواقع ازسال عرفی ثبت کرده ومرتبهٔ دیگر باسم کهنبار باز درهمان مواقع از سال عرفی ولی بترتیب وقوع آنها درسال عرفی میشمارد یعنی گاهنبار سوّم را اوّل (ودر ۳۰ اردیبهشت) وگاهنبار چهارم را دوّم (ودر ۳۰ خرداد) وپنجم را سوّم وششم را چهارم و اوّل را پنجم و دوّم را ششم که‌این یکی‌درآخرسال‌واقع میشود. **فرهنگ جهانگیری** این وجه اخیر رابکوشیارنسبت داده

[بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد]

وکوشیار و غیره(٤١) چنانکه اشاره شد در کتاب دین کَرْت پهلوی نیز ذکر شده ومیگوید

[بقیهٔ حاشیهٔ (٤٠) ازصفحه قبل]
که درزیج جامع آورده است . **برهان قاطع** هرسه وجه را (ترتیب بیرونی و ترتیب کوشیار واین ترتیب اخیر) ذکر کرده ولی باخلط و اشتباهات متعدد . **زیج الغ بیك** نیز گاهنبارها را بهمان طریق که بیرونی بیان کرده ثبت میکند و در آخر گوید که «اول گاه ششم سی ویکم آبان که اول مسترقه باشد» واضح است که مقصود از روزهای گاهنبارها که ذکرشد روز آخر آن جشنهای پنج روزه است و ابتدای آنها پنج روز قبل از آنروزها که ذکر شد میباشد .

دارمستتر (Darmesteter) در حواشی ترجمهٔ فرانسوی زندو اوستا تصور کرده است که دلیل تغییر موقع گاهنبارها در فهرست بیرونی نسبت بمحلّ اصلی آنها آنست که ازآخرین کبیسه تا زمان بیرونی آنها بمقدار چهار ماه ازموقع اصلی خود جلوتر رفته اند مثلاً گاهنبار اوّل که درموقع آخرین کبیسه در عهد ساسانیان بعقیدهٔ وی درمحلّ اصلی خود یعنی ۱۵ اردیبهشت بوده به ۱۵ دیماه افتاده در صورتی که این تصوّر اشتباه است وروزها وماههای سال ثابت نسبت بروزها وماههای سال سیّار عرفی بمرور زمان عقب تر میروند نه جلو وماههای سیّار جلومیروند وبنابرین فرق هشت ماه است نه چهارماه .

(٤١) ظاهراً قدیمترین خبری که از کبیسهٔ ۱۲۰ ساله در دست است قول **مسعودی** است در **مروج الذهب** (چاپ پاریس ۱۸۶۲ جلد سوّم صفحهٔ ٤١٣) که از سنهٔ ۳۳۶ است ودر کتاب **التنبیه والاشراف** ازسنهٔ ۳٤٥ وچون **صفدی** (بموجب قطعه ای ازآن که در مجلّهٔ آسیائی فرانسوی سنهٔ ۱۹۱۱ درج شده) راجع بهمین کبیسه شرحی از **کتاب الاوائل عسکری** (که درسنهٔ ۳۹۵ تألیف شده) وبیرونی از **کتاب الاوراق صولی** که دراوایل قرن چهارم تألیف شده نقل میکنند آن دو کتاب را نیز در حکم مآخذ قدیمه توان شمرد و همچنین مأخذ کتاب **خطط** مقریزی را راجع بروایت **علی بن یحیی منجم** ومنشور **معتمد** خلیفه بقلم **صابی** که درحاشیهٔ نمرهٔ ۲۸ گذشت — راجع بانتقال خمسه بآخر اسفندارمذ شرحی نیز دریك کتاب فارسی بی اسمی(۱) که در کتابخانهٔ دولتی برلن تحت علامت و نمرهٔ Ms. orient. Quart. 848 محفوظ است وظاهراً درحدود ٤٦٤ هجری تألیف شده (ورق اوّل وآخر و بسیاری ازاوراق دیگر آن افتاده) مندرج است که خالی ازفایده نیست . درین کتاب در باب جشن فروردیگان گوید که آن ده روز باشد ..... وچنان دارند کی آفتاب باوّل حمل آید باید کی این ده روز برفته بود ودرآخر آن ماه بود که درپیش باشد و در روزگار اسلام آفتاب بآذرماه باوّل حمل همی آمد و این فروردیگان بآبان ماه همی داشتند وفراغ وهبزه نیافتند تا باکنون کی بیکبارکی تا آخر اسفندارمذماه آوردند وازبعد این چون آفتاب اردیبهشت ماه باوّل حمل آید واجب چنان کند کی اسفندارمذماه سی روز دارند وپنجه تا آخر فروردین ماه آورند واز اشتاد روز تا انیران پنج روز با این پنجه مدّت ده روز فروردیگان بود درموجب اعتقاد پارسیان» و در جای دیگر (ورق ۹) گوید «وهرماه سی روز بود الّا اسفندارمذ ماه کی سی وپنج روز بود وبعضی [آبا]ن ماه سی و پنج روز دارند و نه درست بود چی این پنجه در آخر آن ماه باید کی آفتاب بدو اندر [حو]ت بود و چون بحمل آید پنجه بگذشته باشد» (املای قدیمی کتاب را ما حفظ نکرده وباملای معمولی نوشتیم مگر در کلمات کی وچی) . باین کتاب در صفحات ذیل همه جا باسم «کتاب بی اسم» اشاره میشود . در این کتاب نیز گاهنبارها را بترتیبی ذکر کرده که درکتاب کوشیار آمده است وازهر گاهنبار روز اوّل آنرا اسم میبرد وگوید «وهرگاهی پنجروز دارند و بهرکدام روزکی جاهنبار سازند روا بود»

که بیش از یك ماه (یعنی پیش از آنکه تفاوت بیك ماه برسد) نمیتوان کبیسه را اجرا کرد وبیش از پنج ماه هم تأخیرش جایز نیست یعنی اقلاً در ۶۰۰ سال یك بار (البتّه پنج ماه یك جا) باید کبیسه شود(٤٢)

آخرین کبیسه

ازمآخذ قدیمهٔ عهد اسلامی وهمچنین ازمداومت عمل درقرون اولای اسلامی میدانیم که در موقع انقراض سلطنت ساسانیان اندرگاه در آخر آبان ماه (ماه هشتم سال) بوده وهم در آنجا ماند(٤٣) چه بعد از اسلام عمل اجرای کبیسه که بقول دین کرت «همکاران (یعنی موبدان) با فرمان پادشاهی اجرا میکردند» دیگر اسبابش فراهم نبود وخلفاء وسلاطین اسلام حتّی استدعای دهاقین ایرانی را راجع بعمل کبیسه اقلاً برای موقع مالیّات(٤٤) ازترس مخالفت آن بادین اسلام(٤٥) نمی پذیرفتند تا وقتی که متوکّل وبعد معتضد خلیفهٔ عبّاسی محض انتظام عمل مالیّاتی مجبوراً دست باین کار زدند وحتّی معتضد سال ثابتی با کبیسه برقرار کرد ولی آنهم کبیسهٔ زردشتی نبوده و کبیسهٔ رومی بود (یعنی هر چهار سال یك روز) بود که ترتیب اعمال مذهبی زردشتیان را بهم میزد وکاملاً معمول نشد(٤٦)

(٤٢) شاید این اجازهٔ تأخیر باین زیادی ناشی از توجّه بدورهٔ سلطنت مقدونیان واشکانیان درایران باشد که درآن اوقات کبیسه کماینبغی در موقع خود اجرا نمیشده است و بعدها جبران کردند و نیز از باب رعایت فراغت خاطر و فراهم بودن همهٔ اسباب ازهرجهت بوده که شرط اینکار بوده است وبقول بیرونی اگر اسباب بطور مطلوب جمع نبود کبیسه را ازموقع خود تأخیر انداخته ودر آخر دورهٔ آینده دوماه یك جا کبیسه میکردند . **اروارد شهریارجی دادابهای بهاروچا** درضمن مقاله‌ای که راجع بگاه شماری قدیم ایرانی درمجموعهٔ یادگار کاما (K. R. Cama Memorial volume, Bombay 1900) نوشته فصلی را که دردین کرت پهلوی راجع بسال شمسی است ترجمه ودرج نموده است .

(٤٣) درواقع همهٔ آثار ورسوم آغاز بهار و اوّل سال بهیزکی باوّل آذر ماه عرفی انتقال یافت و چون دیگر کبیسه ای بعمل نیامد همانجا ماند مانند آب پاشی که درنوروز مرسوم بوده دراوّل آذر مرسوم شد وآن را روز صبّ الماء گفتند ونیز روز اوّل آذر را بهار جشن می نامیدند و کوسه برنشین که علامت اوّل سال بود در آن روز واقع میشد و خمسهٔ مسترقه نیز که علامت آخر سال بود در جلوی آن قرار گرفت .

(٤٤) زیرا که نوروز ایرانی ازاوّل تابستان بماه اوّل بهار رسیده بود ومردم دراوّل بهار قبل از بدست آمدن محصول استطاعت پرداختن مالیّات را نداشتند وتحمیل شاقّ بود .

(٤٥) ظاهراً درنظر مسلمین قرون اولای اسلام عمل کبیسه در اسلام حرام شمرده میشد چه در قرآن صریحاً «انّما النّسیءُ زیادَةٌ فی الکُفر ....» آمده ونسیءْ همان کبیسه است .

(٤٦) راجع بشرح نوروز معتضدی بفصل آخراین وجیزه رجوع شود.

موقع اجرای آخرین کبیسه

ازموقع کبیسه و علامت محلّ آن در سال عرفی که اندرگاه است بر ما معلوم میشود که در موقع اجرای آخرین کبیسه اوّل سال بهیزکی در اوّل آذر ماه عرفی واقع شده بوده است. این کبیسه نظر بدانکه بقول مشهور درهر ۱۲۰ سال یك بار اجرا میشد باید در ظرف یك قرن و نیم اخیر سلطنت ساسانیان البتّه یکبار بعمل آمده باشد(۴۷) و لهذا درآن اوقات که اوّل فروردین در ماه ژوئیهٔ رومی بود اوّل آذرماه در مارس رومی یعنی در حوالی اعتدال ربیعی واقع بوده است(۴۸) و درسال جلوس یزدگرد اخیر اوّل دیماه درنقطهٔ اعتدال بود.(۴۹) ازینجا معلوم میشود که عیدفروردگان واوّل فروردین ماه بهیزکی همیشه مطّرداً درحوالی اعتدال ربیعی (که مااصطلاحاً اوّل حمل نامیم)(۵۰) بوده است واوّل فروردین ماه عرفی درظرف هر ۱۲۰ سال بقهقرا تقریباً تا اوایل برج حوت جلو میرفت و باز بوسیلهٔ کبیسه تقریباً بموقع نجومی اصلی خود برمیگشت(۵۱)

(۴۷) برفرض آنکه در اواخر ساسانیان مثلاً درعهد پر جنگ وجدال خسروپرویز یادورهٔ پرآشوب و تزلزل اخلاف اوهم موقع کبیسه رسیده واجرا نشده باشد باز اقلاً درظرف ۱۲۰ سال قبل از پرویز باید یك مرتبه بعمل آمده باشد.

(۴۸) کوشیارصریحاً گوید که درعهدانوشیروان آفتاب درماه آذر بحمل حلول میکرد(زیج کوشیارنسخهٔ خطی برلن)

(۴۹) البتّه بافرض بودن خمسهٔ مسترقه در آخر آبان ماه.

(۵۰) برای تعیین مواقع نجومی ایّام سال یعنی موقع آنها درسال شمسی حقیقی (ترویپك) ما محض سهولت تعبیر غالباً اصطلاحات نجومی منطقة البروجی را مانند اوّل حمل یا ۱۵ ثور ویا ۲۵ قوس وغیره مثلاً استعمال میکنیم که مقصود از آنها روز اوّل بهار وروزچهل و پنجم بهار و یا پنجروز قبل از انقلاب شتوی است ونظری بمعنی اصلی بروج یعنی صورسماوي که محلّ آنها بمرور زمان تغییر می یابد نداریم وواضح است که حالا دیگر آفتاب در روز اوّل حمل اصطلاحی یعني در اعتدال ربیعی محاذی صورت برّه درآسمان واقع نیست.

(۵۱) البتّه همیشه باید درنظر گرفت که چون این کبیسه مثل کبیسهٔ رومی مبنی برمسامحه بوده یعنی سال شمسی حقیقي را درست ۳۶۵ روز وربع روز فرض میکردند لهذا باوجود کبیسه باز دقیقاً اوّل سال بنقطهٔ اعتدال ربیعي برنمیگشت بلکه ازآن تجاوز کرده به ۸ یا ۹ یا ۱۰ حمل میرفت چه برای کبیسهٔ نزدیك بحقیقي بایستی تقریباً در هر ۱۲۴ سال یکماه اضافه نمایند ودورهٔ کامل کبیسه یعنی مدّت لازم برای عودت روز اوّل سال ناقصه مجدداً بهمان نقطه ازسال شمسی حقیقی (ترویپك) که درآنجا بود ۱۴۴۰ یا ۱۴۶۰ سال نبوده بلکه ۱۵۰۸ تا ۱۵۰۷ سال است. ظاهراً درقرون قدیمه مخصوصاً در ایران نه تنها بناقص بودن سال حقیقی از ۳۶۵ روز وربع روز متوجّه نبوده اند بلکه غالباً سال حقیقی را حتّی بیش از آنهم فرض میکرده اند چنانکه درحاشیهٔ نمرهٔ (۲۸) گذشت — **وست** درمقدّمهٔ «معجزات دین زردشتی» اجرای کبیسه را ازروی قیاس عقلی وحساب نجومی وبدون توجّه بروایات درهر ۱۲۴ سال یك ماه فرض کرده است.

اگر موقع اجرای آخرین کبیسه‌را که ماه اضافی سیزدهم آبان ماه خوانده شد و آن را مکرّر کردند واندرگاه را از آخر مهر ماه بآخر آبان ماه انتقال دادند بتحقیق میدانستیم میتوانستیم بحساب قهقرائی بسهولت تاریخ موقع اتّخاذ گاه شماری ایرانی زردشتی را بدست بیاوریم چه چون کبیسه بماه هشتم افتاده بود حتماً ۹۶۰ سال قبل از آن تاریخ این حساب جدید اتّخاذ شده است یا اقلاً کبیسه بنا نهاده شده (البتّه بر فرض ۱۲۰ ساله بودن دوره) ولی بدبختانه در موقع این کبیسهٔ آخری و کیفیّت آن اقوال مختلف است. ابوریحان بیرونی در کتاب ألآثارالباقیه که درحدودسنهٔ (۳۹۰ تألیف نموده‌است مکرّراً ازوقوع کبیسهٔ هشتم وآخری درعهد یزدجردبن شاپور یعنی یزدگرد اوّل معروف به اثیم (۳۹۹ - ۴۲۰ مسیحی) حرف میزند و میگوید که در آن موقع دو کبیسه در یکجا گرفتند یکی برای آنچه موقعش رسیده و ضروری شده بود و دیگری برای کبیسهٔ آینده بطور پیشکی(۵۲) ولی در کتاب قانون **مسعودی** که همین مؤلّف درسنهٔ ۴۲۱ (یعنی قریب ۳۱ سال بعد نوشته نسبت کبیسهٔ آخری را (باز دو کبیسه یکجاویکی بعنوان پیشکی) به فیروز ساسانی جدّانوشروان (۴۵۷-۴۸۴ مسیحی) میدهد (۵۳) و در کتاب منتهی الأدراك فی تقاسیم الأفلاك (که ذکر آن گذشت) دو قول ذکر میکند که بنا بریکی باز یزدگرد پسر شاپور (یزدگرد اوّل) وبنا بردیگری. یزدگرد دوّم پسر بهرام گور (۴۳۸ ـ ۴۵۷ مسیحی) مجری کبیسهٔ آخری بوده است

درصورتیکه فرض کنیم که عمل کبیسه همیشه منظّماً در سر دورهٔ ۱۲۰ ساله و فقط وقتیکه اوّل فروردین یك ماه تمام جلوتر رفته باشد اجرا میشده است و از

(۵۲) الآثارالباقیه چاپ **زاخاو** در **لایپزیك** ۱۸۷۸ مسیحي صفحه ۴۵ — ونیز بیروني شرحی دربیان این موضوع گوید که اگر درسر یك دورهٔ کبیسه اوضاع مملکتی برای اجرای آن موافق نبوده وعمل بکبیسه میسّر نمیگردید چون اجرای کبیسه کمتر از ماه یا ماههای کامل جایز نبود وبایستی کسور متراکمه بماه تمام وکامل بالغ شود تا ترتیب ایّام بهم نخورد لذا درسردورهٔ آینده دوماه یك جا کبیسه میکردند واگر درموقع یك کبیسه حدس میزدند که درموقع کبیسهٔ آینده اوضاع مملکت مشوّش خواهد شد قبلاً کبیسهٔ آینده‌را نیزبا کبیسه‌ای که واجب بوده وموقعش رسیده بود یکجا وبعنوان پیشکی اجرا یعنی دوماه کبیسه میکردند. حاجت بذکرنیست که اینفرض آخری قدری مستبعد وبلکه فرض عجیبی است.

(۵۳) ونیز بحساب بیرونی درالآثارالباقیه (صفحهٔ ۳۳ و ۲۰۳) آخرین کبیسه تقریباً ۱۹۰ سال قبل از قتل یزدگرد اخیر واقع شده که اگرصحیح باشد درحدود سنهٔ ۴۶۰ مسیحی میافتد. درقانون مسعودی نیز آخرین کبیسه‌را ۱۷۰ سال قبل از یزدگرد (یعنی جلوس او) میشمارد که بازمطابق همان تاریخ میشود.

فرض اجرای دو کبیسه یکجا و یکی بعنوان پیشکی صرف نظر شود جای شگ نخواهد بود که حتماً این کار در عهد فیروز پسر یزدگرد دوم و جدّ انوشروان واقع شده و اطلاع آخری بیرونی کامل تر وصحیح تراست (۵۴) برحسب ظاهرهم تصوّر اینکه دو کبیسه در یکجا بعمل آمده باشد مشکل است چه گذشته از اینکه احتمال انقلابات در ۱۲۰ سال بعد و عمل باحتیاط ازین جهت عقلاً بسیار مستبعد است در آنصورت بایستی علی الظّاهر اندرگاه بآخر آذرماه ملحق شده باشد (۵۵) پس باید گفت که فقط یك کبیسه که کبیسهٔ هشتم باشد در زمان فیروز واقع شده واندرگاه ازآخرمهر ماه بآخر آبان ماه انتقال یافته است.

دلیل این حکم آنست که چون درسنهٔ ۶۳۲ مسیحی (سال جلوس یزدگرد آخری) اوّل فروردین ماه (یعنی اوّل سال) در ۱۶ حزیران رومی (ژوئن) بوده و درصورت تعدیل پنج روزی که حساب سال ایرانی ازروی مسامحه درموقع اوّلین کبیسه جلوتر جسته (۵۶) در واقع اوّل سال بایستی در ۲۱ ژوئن بوده باشد چنانکه اوّل سال ارمنی و خوارزمی وسغدی

(۵۴) اصلاً دربسیاری از مطالب مثلاً مانند معنی تاریخ اسکندری وغیره مندرجات قانون مسعودی کاملتر و صحیح تر است

(۵۵) مگر آنکه فرض شود که مراد بیرونی آنست که درموقع کبیسهٔ هشتم بجای دوماه آبان سه مرتبه ماه آبان دریکسال شمرده وسال را ۱۴ ماه گرفتند وبدینطریق کبیسهٔ نهم نیز پیشکی بعمل آمد وظاهراً هم مفاد عبارت بیرونی درالآثار الباقیه (صفحهٔ ۳۲ سطر ۱۴ و ۱۵ وصفحهٔ ۴۵ سطر ۲۰) اینست که باوجود اجرای دوکبیسه دریك جایعنی مال آبان وآذر خمسه را بآخر آبان که نوبت کبیسه درآن بود الحاق کردند و کبیسهٔ دیگر را فقط بعنوان پیشکی (استسلاف) برای دورهٔ آینده (مستانف) و بمنظور اینکه «تامدّت درازی آن کار پرداخته شده باشد» اجرا نمودند درینصورت شاید فرض دوکبیسه دریکجا خللی باین فرض وارد نمیآورد.

(۵۶) ظاهراً سبب اختلاف پنج روزه بین سال ایرانی وسال سایر اقوام مجاور که همان گاه شماری را معمول داشتند این بوده که اقوام دیگر مثل ارمنیها وکاپادوکیها وخوارزمیها و سغدیها اندرگاه را از جای خود تغییر نداده وهمیشه درآخرماه دوازدهم سال نگاه داشتند ولی ایرانیها درموقع اوّلین کبیسه اندرگاه را از آخر اسفندارمذ برداشته و بآخر فروردین انداختند و لهذا اوّل سالشان فوراً پنج روز جلوتر رفت و در واقع روز بیست وششم ماه آخر اقوام همسایه اوّل فروردین ماه ایرانی شد وهمچنان ماند وبنابرین حساب ارمنیها واقوام مزبور دیگر درواقع اصحّ و با ترتیب اصلی مطابق تر است و ایرانیها یك پنج روز از میانه انداخته و یك سال را فقط ۳۶۰ روز حساب کرده‌اند. بهمین سبب ماههای اوّل سال ایرانی تا ماهی که اندرگاه درجلو آن واقع بوده همیشه پنج روز قبل از ماههای اقوام مذکور (ارمنیها و سغدیها و خوارزمیها و کاپادوکیها) بود ولی پس از آن تا آخر سال

(بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد)

وکاپادوکی که پنج روز از آنها فوت نشده بود در آن تاریخ قطعاً همان ۲۱ ژوئن رومی (یولیانی) بوده است لهذا بحساب قهقرائی چنانکه شرح آن بیاید اوّل فروردین ماه در اوایل قرن پنجم قبل ازمسیح (۵۷) در اوّلین روز بهار یا اوّل حمل (۵۸) بوده است وبنابر آن موقع کبیسهٔ هشتم یعنی ۹۶۰ سال بعد (درواقع سال نهصد و شصت ویکم) مطابق زمان **فیروز** میشود وحتّی چون تاریخ تحقیقی اتّخاذ گاه شماری **مَزْدَیَسْنی** درایران بنا بر شرحی که ذکر خواهد شد بظنّ قوی سال ۴۸۷ ق. م. بوده لهذا موقع کبیسهٔ

[بقیهٔ حاشیهٔ (۵۶) ازصفحهٔ قبل]

مطابق هم میرفت. ازآنچه بیرونی در الآثارالباقیه و قانون مسعودي ذکر میکند معلوم میشود که در ماوراء النّهر (سغد و خوارزم وغیره) اندرگاه درآخر ماه آخرسال بوده ولی ازروایت **نرشخی** در تاریخ بخارا (که در سنهٔ ۳۳۱ تألیف کرده) راجع بقریهٔ وَرَخْشَه (در چهار فرسخی بخارا در راه خوارزم) که گوید «آنجا هر پانزده روزی بازاریست و بازار آخرسال بیست روز باشد که روز بیست ویکم آن نوروز کشاورزان باشد وکشاورزان بخارا ازآن حساب را نگاه دارند ونوروز مغان بعد از آن پنج روز باشد» استنباط میشود که اقلّا دربعضی ازآن نواحی نیز اهل زراعت بسال ایرانی و روحانیان زردشتی بسال سغدی حساب میکرده اند وسال زراعتی مطابق سال ایرانی شروع میشده است — اهمیّت عظیمی که روز خرداد (روز ششم) ازماه فروردین داشته و آنرا نوروز بزرگ و نوروز خاصّه می‌نامیدند قرینهٔ آنست که نوروز اصلی همین نوروز بوده است. بیرونی فضائل بسیاری برای آن روز ذکرمیکند ودرکتب پهلوی مخصوصاً **ماتیکان ماه فرورتین روج خردات** شرح مفصّلی درفضائل این روز آمده واغلب وقایع عمدهٔ عالم را درآن روز شمرده است. رسالهٔ کوچکی به پهلوی نیز دستور **کیخسرو جاماسپجی جاماسب آسانا** ترجمه بانگلیسی نموده وتحت عنوان «روز خرداد از ماه فروردین که بخرداد سال معروف است» درجزو یادگار نامهٔ **کاما** که ذکر آن گذشت نشر نموده (صفحه ۱۲۲-۱۲۹) که تماماً مشتمل برفضائل ومزایاي این روزاست. درکتاب **المحاسن والأضداد** منسوب به **جاحظ** گوید که درعهد قدیم ۲۵ روزقبل از نوروز درصحن خانهٔ پادشاه دوازده اسطوانه ازخشت بر پا کرده و در هریك ازآنها یك نوع از حبوبات (که اسامی آنها را میشمارد) میکاشتند وروز ششم فروردین آنهارا درو میکردند وعقیده داشتند که هرکدام بهتر حاصل داد زراعت آن برای آن سال اصلح است (المحاسن والأضداد چاپ لیدن ۱۸۹۸ صفحهٔ ۳۶۲). بیرونی نیز گوید (الآثارالباقیه صفحهٔ ۲۱۷) که درآن روزهفت نوع از حبوبات درهفت اسطوانه میکاشتند وآنچه میروئید میزانی براي خوبی و بدي غلّه سال شمرده میشد.

(۵۷) بطور تحقیقی در سالهای ۴۸۷ و ۴۸۶ و ۴۸۵ و ۴۸۴ و ۴۸۳.

(۵۸) مقصود روز بعد ازتحویل آفتاب بحمل است نه همان روز تحویل وبعبارة اخری اوّلین روزی که ابتدای آن (اوّل شب قبل از آن یا اقلّا طلوع آفتاب آن روز برحسب آنکه روزرا از آغاز شب قبل یا ازطلوع آفتاب میگرفتند) درحمل یا بهار واقع بوده است.

آخری در این صورت درست بسنهٔ ٤٧٤ مسیحی می افتد. علیهذا کبیسهٔ هشتم تنها (یعنی فقط یك کبیسه(٥٩)) درسال مزبوراجراشده است. ولی بنابرین فرض معلوم نیست چرا در سنهٔ ٥٩٤ مسیحی در عهد خسروپرویز کبیسهٔ نهم اجرانشده است.

دلیل دیگر وقاطع تر آنست که وقتی که حساب ماههای رومی را که مبنی براساس سال ٣٦٥ روز و ربع روزی است مأخذ حساب قرار بدهیم کبیسهٔ هشتم جز در عهد فیروز و در حدود تاریخ مذکور در فوق یعنی ٤٧٤ مسیحی (با امکان جزئی اختلاف) نمی تواند واقع شود چه از طرفی حرکت قهقرائی سال ایرانی که درست ٣٦٥ روز است نسبت بسال رومی یولیانی که درست ٣٦٥ روز وربع روز است درست درهر چهار سال یك روز است و از طرف دیگر در موقع کبیسهٔ هشتم یعنی ٩٦٠ سال بعداز مبدأ اتّخاذ این گاه شماری و ایجاد کبیسه بایستی اوّل فروردین درست ٢٤٠ روز از موقع اوّلی خود در مبدأ امر که بنا بر فرض معروف اوّل حمل یا اعتدال ربیعی بوده جلوتر رفته باشد و بنابرین بر فرض وقوع کبیسهٔ هشتم در عهد فیروز و در سنهٔ ٤٧٤ مسیحی ٩٦١ سال قبل ازآن درست سال ٤٨٦ نجومی و ٤٨٧ تاریخی قبل‌از مسیح میشود(٦٠) و در آن تاریخ روز اوّل بهار مصادف ٢٨ مارس رومی (یولیانی) بوده است و چون در سنهٔ ٤٧٤ مسیحی اوّل فروردین ارمنی در ٣١ تموز = ژویه بوده (وفروردین ایرانی طبعاً در ٢٦ ژویه بود) لهذا نسبت بموقع آن درابتدای امر درست ٢٤٠ روز فاصله میشود ولی اگر فرض کنیم که این کبیسه در عهد یزدگرد اوّل پسر شاپور واقع شده باشد چنانکه در الآثارالباقیه گفته شده است مثلاً حتّی در آخرین سال سلطنت او یعنی ٤٢٠ مسیحی چون درآن موقع اوّل سال عرفی ایرانی در ٨ ماه آب (اوت) رومی و اوّل سال ارمنی در ١٣ اوت بوده لهذاباحساب قهقرائی ٢٤٠ روز مبدأ قبول این گاه شماری در ایران بموقعی میافتد که اوّل سال در ١٠ نیسان (آوریل) رومی بوده باشد و این روز یعنی ١٠ آوریل

(٥٩) ویا برفرض تکرار آبان ماه بیش‌از یك‌بار در نوبت آبان کبیسه های هشتم ونهم هردو.

(٦٠) معلوم است که ارقام معمولی تاریخي سالهای قبل‌از مسیح همیشه یك‌عدد از ارقام سالهاي نجومی بیشتر است چه چون مورّخین سال صفررا درنظر نمیگیرند یك سال‌اشتباه همیشه باقی است یعنی سال ١١ قبل‌از مسیح درحقیقت سال دهم است اگرچه درحساب حقیقی فرقی نمیکند.

فقط پیش از قرن ٢١ قبل از مسیح مقارن اعتدال ربیعی بوده است که در آن صورت ٢١ تا ٢٢ کبیسه تا آنوقت لازم میشده نه ٨ کبیسه (٦١). بهمین دلیل درعهد یزدگرد دوّم هم که کتاب منتهی‌الأدراك موقع آخرین کبیسه را درآن ذکر میکند وقوع آن غیر ممکن است چه در آنصورت نیز همان اشکال فوق وارد است وحتّی در آخرین سال سلطنت او (٤٥٧) اوّل سال ارمنی در ٤ اوت رومی واقع بوده(٦٢) و ٢٤٠ روز قبل ازآن مقارن اوّل آوریل میشود که آن روز هم فقط قبل ازقرن یازدهم ق. م. با اعتدال ربیعی مطابق بوده‌است و لهذا تا عهد یزدگرد دوّم باز اقلاً ١٣ کبیسه لازم میشد. پس گذشته ازآنکه‌چنان تاریخهای بسیار قدیم اگرهم‌محال نباشد بغایت‌مستبعد است در هر حال با عدّهٔ کبیسه ها نمیسازد. ازطرف دیگر فرض کبیسهٔ آخری در عهد انوشروان هم که گوتشمید بواسطهٔ اشتباه درمعنی عبارت کوشیار در زیج اوبآن نتیجه رسیده(٦٣) بافرض مبدأ اتّخاذ گاه شماری مَزْدَیَسْنی در موقع بودن اوّل فروردین

(٦١) چون نظر بروایات و مخصوصاً ذکر صریح بیرونی حساب کننده و مباشر امر کبیسهٔ آخری دستوری بوده بنام یزدگرد ازاهل **هزار** (ازتوابع اصطخر فارس) لذا غیرممکن نیست که درصورت عدم‌صحّت روایت اجرای کبیسهٔ اخیر درعهد یزدگرد اوّل ساسانی این‌التباس در روایات قدیمه از اسم مباشر کبیسه پیدا شده باشد.

(٦٢) اوّل سال ایرانی درآن تاریخ در ٣٠ ژویه بود.

(٦٣) کوشیار در کتاب المدخل (برای زیج خود) گوید (نسخهٔ خطّي کتابخانه مملکتی برلن ورق ٨) که درایّام کسری بن قباد آفتاب در آذرماه بحمل میرسید. این‌خبر البتّه صحیح است چه در سال اوّل جلوس انوشروان اعتدال ربیعی در ٦ آذرماه بوده ودر سالهای بعد سلطنت او نیز همیشه درآذر بوده وحتّی درآخرین سال سلطنتش در ١٨ آن ماه‌بود ولی‌کوشیار نگفته که اعتدال ربیعي درعهد انوشروان در اوّل آذرماه بوده است — فرهنگ جهانگیری صریحاً موقع کبیسهٔ آخری را درعهدانوشروان و ماه کبیسه را ماه اردیبهشت مینامد که شایستهٔ اعتماد نبوده ومأخذ ادّعا معلوم نیست و با هیچ قولی مطابقت نمیدهد جزشاید باآنچه راهب بیزانسی Isaakos Argyros که درحدود ١٣٧٠ مسیحی نوشته و ادّعا میکند که ابتدای دورهٔ گردش سال ایرانی (دورهٔ کبیسه) که ١٤٦٠ سال است (!) از ٣٠٧ سال قبل ازجلوس یزدگرد آخری شروع شده‌است که بنابرین فرض‌کبیسهٔ دوم (در سر ٢٤٠ سال) بایددر ٦٥٠ مسیحی وقوع‌یافته واردیبهشت‌مکرّرشده باشد. روایت راهب مزبوررا **گرای** دریادگارنامهٔ‌سنجانا جزومقاله‌ای که‌درباب روایات بیزانسی راجع بگاه‌شماری ایرانی نوشته آورده است (Louis Gray, in « Avesta, Pahlavi and Ancient Persian studies in honour of the late Shams ul ulama Dastur Peshotanji Behramji Sanjana, Strassburg 1904 »). ممکن است که ادّعای راهب مذکور ناشی ازین باشد که تصوّر کرده سال ایرانی اساساً با اوّل سپتامبر رومی شروع میشده است.

در اعتدال ربیعی اصلاً محال است چه حتّی در اوّلین سال سلطنت خسرو انوشروان که اوّل سال ارمنی در ۱۷ ژوئیهٔ رومی بوده (٦٤) باز فاصلهٔ ۲٤۰ روز به ۱٤مارس رومی میرسد که در قرن ۱۲ یا ۱۳ مسیحی یعنی شش قرن و نیم بعد از انقراض سلطنت ساسانیان ممکن است وحتّی اگر بنابر حدس گوتشمید فرض شود که عمل کبیسه اوّل فروردین بهیزکی را به ۱۱ برج حوت (یعنی ۱۹ روز قبل از اعتدال ربیعی) بر میگردانیده (٦٥) در آن صورت هم بایستی اوّل فروردین در سال مبدأ قبول گاه شماری جدید به دوّم آوریل افتاده باشد که باز ممکن نیست (یعنی فقط درقرن ۱۳ یا ۱۲ قبل از مسیح ممکن است).

لکن اگر اجرای کبیسه در هر موقع منتهی بمیزان یك ماه تمام جائز بوده باشد یعنی اگر لازم نبوده است که همیشه فقط اوّل اردیبهشت عرفی یااوّل خرداد عرفی وهلّم جرّاً اوّل فروردین بهیزکی قرار داده شود بلکه تبدیل ۱۵فروردین به ۱۵ اسفندارمذ و یا مثلاً ۱۰ فروردین به ۱۰ بهمن (در صورت اجرای دو کبیسه در یك جا) جائز بوده که برحسب ظاهر عیبی هم درآن دیده نمیشود و ترتیب روزها بهم نخورده وهمچنان در ماه های عرفی وبهیزکی مطابق میماند درین صورت بآسانی میتوان فرض کرد که کبیسهٔ آخری در عهد یزدگرد اثیم واقع شده باشد باینمعنی که ممکن است تصوّر

(٦٤) اوّل سال ایرانی نیز در۱۲ژوئیه بوده.

(٦٥) **گوتشمید** در مقالهٔ سابق الذّکر خود چنین حدس زده و **اشپیگل** درکتاب علم ایران قدیم (Friedrich Spiegel, Eranische Alterthumskunde, Leipzig 1878 Bd. 3. S. 670) آنرا تأیید نموده که اتّخاذ گاه شماری مَزدَیَسْنی (گاه شماری جدید اَوِستائی) در سنهٔ ٤۱۱ ق. م. بعمل آمده است بدلیل اینکه درآن موقع ۱۹فروردین ماه که اوّلین روز سرودهای سالیانه است مقارن اعتدال ربیعی بوده. اگرچه مبنای این فرض **گوتشمید** از سوءفهم عبارت کوشیارو گمان تصادف اوّل آذربا اوّل حمل درعهد انوشروان است معذلك شاید درین فرض مشار الیه مشابهت لفظی بین اسم عید معروف ارواح موتی درآخرسال واسم جشن روز نوزدهم (روز فروردین) از فروردین ماه (که آن هم عید ارواح است) و هردو عید «فروردکان» نامیده میشوند وتصوّر امکان انتقال یکی ازین دواسم از دیگری درموقع تصادف انطباق با همدیگر (یعنی موقعی که روز۱۹ فروردین ماه بآخرحوت افتاده بوده است) هم دخالتی داشته است اگرچه خود وی باین نکته تصریحی نمی نماید. لکن این نکته نیزقابل توجّه است که کتب عربی مانند کتب بیرونی وغیره روز ۱۹ فروردین ماه را فروردکان با کاف عربی وعید پنج روزه (یا ده روزهٔ) ارواح را درآخر آبان ماه (یا آخراسفندارمذ) فروردجان که معرّب فروردکان با کاف فارسی است ثبت میکنند.

کرد که در سنهٔ ۳٥٤ مسیحی که موقع کبیسهٔ هفتم وتکرار ماه مهر بود بجهتی ازجهات در اجرای این کار غفلت یا اهمال شده بوده (٦٦) و درعهد یزدگرد اوّل یعنی قریب شصت سال بعد مثلاً خواسته اند این غفلت را تدارك وتلافی نمایند و چون کبیسهٔ یك ماه و نیم جایز نبوده کبیسهٔ دو ماهه کرده و در واقع عمل کبیسهٔ لازم در ٤۷٤ مسیحی را هم قبلاً اجرا کرده اند ولو آنکه هنوز مدّتی بموقع آن مانده بوده است و چون نوبت مهر ماه گذشته و نوبت آبان هم نرسیده بوده لذا با شمردن دو مهر ودو آبان ماه والحاق خمسهٔ مسترقه بآخر آبان ماه در واقع بعقیدهٔ خود اوّل حمل را به ۱٥ فروردین مذهبی بر گردانیده اند و بدینطریق دو کبیسه یکجا مطابق قول بیرونی ومؤلّف منتهی الأدراك یکی برای گذشته (یعنی آنچه درسنهٔ ۳٥٤ مسیحی لازم بود) و دیگری پیشکی برای آینده (یعنی آنچه در٤۷٤ لازم میشد) بعمل آمده است. دراین صورت در٤۷٤ مسیحی اوّل فروردین بهیزکی (بعقیدهٔ اجرا کنندگان کبیسه) تازه باوّل حمل میرسید و تا ٥۹٤ مسیحی یکدورهٔ کامل (۱۲۰ساله) بایستی بگذرد تا یك کبیسهٔ دیگر (مال ماه آذر) لازم بشود. (٦۷) درهرحال بنظر میرسد که از دو قول بیرونی که یکی راجع بوقوع کبیسهٔ اخیر و دو کبیسه یکجا درعهد یزدگرد اوّل مکرّراً در کتاب الآثار الباقیه آمده (وحتّی گوید که حکایات باتطابق صحیح درآمده دراینکه کبیسه بدینقرار ودرین زمان اجرا شده) و دیگری باز راجع بکبیسهٔ آخری ودو کبیسه

(٦٦) ممکن است که درحدود سال ۲۳٤مسیحی اردشیر بابکان آنچه کبیسه لازم بوده (یك یاچندماه یکجا) اجرا کرده ولی درسنهٔ ۳٥٤ درعهد شاپور دوّم که موقع کبیسهٔ بعد بوده درین عمل اهمال شده باشد خصوصاً که درصورت جواز اجرای کبیسه در هرموقع وعدم تقیّد بسردوره جهتی داعی باجرای دقیق آن در آخر ۱۲۰ سال نبوده و هروقت فراغت بیشتری بوده و اسباب جمع‌تر اقدام میکردند ولی همهٔ بیانات بیرونی بیشتر دلالت برین دارد که در اجرای کبیسه تقیّد بسردوره داشته اند و ظاهراً همهٔ مآخذ وقرائن دیگرنیز همین معنی را تأیید میکند واحتمال فرض دوّم یعنی اجرای کبیسه قبل از رسیدن موقع وانقضای دورهٔ ۱۲۰ساله را اگرمعدوم نسازد ضعیف مینماید.

(٦۷) اینکه گفته میشود «بعقیدهٔ» مباشرین کبیسه برای اینست که کبیسهٔ ۱۲۰ سالهٔ ایرانی برفرض اجرای دقیق ومرتّب آن هم اوّل فروردین بهیزکی را دقیقاً باوّل حمل بر نمیگرداند بلکه همیشه بهمان روز یولیانی که درموقع تأسیس کبیسه ومبدأ ادوار آن یعنی درموقع اتّخاذ گاه‌شماری مَزدَیَسْنی اوّلین روز حمل آنجا بود (۲۸ مارس) برمیگرداند و واضح است که خود روز ۲۸مارس یولیانی بمرور زمان ازاعتدال ربیعی عقب‌تر افتاده ومثلاً درسنهٔ ٤۷٤مسیحی مصادف ۱۰حمل بود.

یکجا درعهد فیروز در کتاب قانون مسعودی آمده و کبیسهٔ اخیررا کبیسهٔ هشتم (یاهفتم) میداند باید یکی را از روی مأخذ قدیم معتبر روایتی و دیگری را (اگر مأخذ روایتی ضعیفی هم داشته) بیشتر بحدس و تخمین شخصی مؤلف ازروی حساب فرض کرد (۶۸).

(۶۸) حسابهای بیرونی درکتاب الآثارالباقیه وکتاب قانون مسعودی در بعضی موارد دارای اختلاف بوده ودربعضی دیگر دقیق نیست وحتی بعضی از مندرجات یك کتاب بین همدیگر اختلاف دارد و وفق نمیدهد مثلاً در صورتیکه همهٔ حسابهای اومبنی برتاریخ اسکندر است همین تاریخرا در مواردمختلف گاهی یك معنی داده و گاهی بمعنی دیگر فرض کرده است . با آنکه مراد از تاریخ اسکندر در عهد بیرونی و قبل از او همیشه همان تاریخ سلوکی بوده یعنی از ۳۱۲ سال قبل از مسیح بیرونی در کتاب اوّلی (صفحه ۲۸) مبدأ آنرا از ۲۶ سالگی اسکندر کبیر شمرده که در واقع معادل سال استیلای اسکندر بایران و قتل دارا میشود (چه اسکندر در سنهٔ ۳۵۶ ق . م . در ماه اکتوبر متولّد شده و در ۳۲۳ در ماه ژوئن مرده و بنا برین در موقع قتل دارا در سنهٔ ۳۳۰ بیست و شش ساله بوده است) ولی با وجود این وی ۲۶ سالگی اسکندررا درموقع حرکت او ازیونان بطرف آسیاقرار میدهد در صورتیکه اسکندر در سنهٔ ۳۳۶ ق . م . یعنی در بیست سالکی بجای پدر نشست و در سنه ۳۳۴ یعنی در ۲۲ سالگی بطرف آسیا حرکت کرد و فقطدر سنهٔ ۳۳۲ باورشلیم رسید (که بیرونی آنرا در همان سال حرکت از یونان قرار میدهد) . در همان کتاب (صفحهٔ ۱۴) فاصلهٔ بین ظهور زردشت و « اوّل تاریخ اسکندر » را ۲۵۸ سال میشمارد که باز منظوروی از تاریخ اسکندر درین جا مسلّماً سال استیلای اسکندر بایران وقتل دارا است (چنانکه در ذیل مدلّل خواهد شد) و ظاهراً همه جا معنی عدد ۲۵۸ در روایات و سنّت زردشتیان همان است یعنی از آمدن زردشت (که چنانکه بیاید مراد ولادت او بوده) تا قتل دارا یعنی انقراض سلطنت ملوك کیان و مخصوصاً منشأ این حساب همان جمع مدّت سلطنت سلاطین مزبور از سال سیام گشتاسپ تا قتل دارا است که در بوندهِشن و مآخذ دیگر ثبت شده است. ولی کافّهٔ حسابهای دیگر بیرونی درهمان کتاب بر مبنای فرض اینست که مراد از تاریخ اسکندر تاریخ سلوکی است چنانکه در ضمن همان جملهٔ مذکور درفوق که فاصلهٔ بین ظهور زردشت و اوّل تاریخ اسکندر را ۲۵۸ سال میشمارد گوید که بین اسکندر و اوّل سلطنت یزدجرد بن شهریار ۹۴۲ سال و ۲۵۷ روز است که واضح است که مقصود دراینجا تاریخ سلوکی است ونیز درصفحهٔ ۱۱۷ ازهمان کتاب گوید که چیزیکه مسلّم وقطعی ومتّفق علیه است و احدی انکار ندارد و میتوانیم آنرا اساس ومعیار حسابهای خود قراردهیم اینست که در سال جلوس یزدجرد تاریخ اسکندر ۹۴۳ بود (که باز با همان تاریخ سلوکی مطابق میآید) و باز در صفحهٔ ۱۱۸ گوید که « **مانی** بقول خودش درکتاب شاپورکان در ۱۳ سالگی خود درسنهٔ ۵۳۹ از تاریخ منجّمین بابل یعنی تاریخ اسکندر و دو سال گذشته از سلطنت اردشیر شاهنشاه مبعوث شد و بنابرین مانی نصّ و تصریح کرده بر اینکه مدّت بین اسکندر و اردشیر ۵۲۷ سال است و ازطرف دیگر مدّت بین اردشیر و یزدجرد بن شهریار ۴۰۶ سال است » که باز مطابق همان تاریخ سلوکی میشود ولی درصفحهٔ ۱۱۹ ازهمان کتاب گوید که در صورتیکه بین اسکندر واردشیر را ۵۳۷ سال بدانیم بین زردشت ویزدجرد بن

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

بی ترتیبی امر کبیسه

اساساً باید در نظر گرفت که عمل کبیسهٔ ۱۲۰ ساله یا ۱۱۶ ساله بواسطهٔ طول مدّت بین دو کبیسه و عدم اجرای فعلی آن

[بقیهٔ حاشیهٔ (۶۸) از صفحهٔ قبل]

شاپور (یعنی یزدگرد اوّل) تقریباً ۹۷۰ سال میشود که ازقرار هر کبیسه در ۱۲۰ سال هشت کبیسه لازم داشته . چنانکه ملاحظه میشود درینجا زمان زردشت را برخلاف آنچه درفوق ذکر شد ۲۵۸ سال بعد از مبدأ تاریخ سلوکی حساب میکند (یعنی ۲۵۸ سال بین زردشت و مبدأ تاریخ سلوکی + ۵۲۷ سال ازاوّل تاریخ مزبور تا اردشیر + ۱۷۶ سال از اردشیر تا جلوس یزدگرد اوّل بر طبق جدول خودش از سلاطین ساسانی و مدّت سلطنت آنها که آنرا جدول اوّل نامیده و مطابق « رأي جمهورفُرس » میشمارد = ۹۷۱ سال) و شاید محض توجیه حساب کبیسه و رسانیدن کبیسهٔ هشتم بزمان یزدگرد اوّل این تغییر عقیده را در معنی فاصلهٔ بین زردشت و اسکندر داده است و حال آنکه توجیه همین حساب با فرض فاصلهٔ فوق از زردشت تا استیلای اسکندر بایران بهتر ممکنست چنانکه درذیل بیاید. و نیز درصفحهٔ ۲۱۳ از همان کتاب درضمن شرح خروج ابن ابی زکریّاء طمّامي در سنهٔ ۳۱۹ هجری گوید که خروج وی در سنهٔ ۱۲۴۲ از تاریخ اسکندر واقع شد و اززردشت ۱۵۰۰ سال گذشته بود که باز باتاریخ سلوکی وفق میدهد چه ۳۱۹ هجری مطابق ۹۳۱ مسیحی است و ۹۳۱ + ۳۱۱ ق . م . که مبدأ تاریخ سلوکی است = ۱۲۴۲ و با اضافهٔ ۲۵۸ سال از مبدأ تاریخ سلوکی تا زردشت (که در اینجا فرض کرده) عدد ۱۵۰۰ کامل میشود. ازین قرار درین موضع نیز فاصلهٔ زردشت را با اوّل تاریخ سلوکی ۲۵۸ سال شمرده است. درصفحهٔ ۱۸ ازهمان کتاب فاصلهٔ اوّل سلطنت کوروش را (اوّلین پادشاه ایران که اورا بیرونی از ملوك کلدانیان میداند) با آغاز سلطنت اسکندر ۲۲۲ سال و بین این آخری ومیلاد عیسی ۳۰۴ سال میشمارد که قسمت اوّل با آغاز حقیقی سلطنت اسکندر (۳۳۶ ق. م .) وفق میدهد یعنی ۳۳۶ + ۲۲۲ = ۵۵۸ که تقریباً مطابق زمان تسخیر مملکت مادي ازطرف کوروش و تأسیس شاهنشاهی ایران است ولی قسمت دوّم نزدیك بمبدأ تاریخ سلوکی است با ۸ سال اشتباه . این اشتباه اخیر درصفحات ۱۷ و ۱۸ همان کتاب باز دومرتبه مکرّر شده که درهردو موضع باز میلاد عیسی را در ۳۰۴ سال بعد از تاریخ اسکندر میشمارد. در صفحهٔ ۲۵ فاصلهٔ بین بختنصر (که مقصود نبوناسار است) و اسکندر را ۴۳۶ میشمارد که باز با تاریخ سلوکی وفق میدهد چه مبدأ تاریخ نبوناسار ۷۴۷ ق . م . است .

بیرونی ظاهراً بعدها بخطای خودش درباب معنی تاریخ اسکندر (که آنرا آغاز حرکت اسکندر بسوی آسیا فرض کرده بود) برخورده و نه تنها چنانکه دیدیم بعداً همه جا در خود همان کتاب الآثارالباقیه حسابهای او از تاریخ اسکندر مبنی بر تاریخ سلوکی است بلکه ظاهراً بعدها رساله‌ای در تصحیح و عذرخواهي این اشتباه نوشته که اسم آن در جزو فهرست کتب وی که خودش در سنهٔ ۴۲۷ ترتیب داده و در ضمن دیباچه‌ای که **زاخاو** برکتاب الآثارالباقیه نوشته مندرج است معذلك وی درفاصلهٔ بین زردشت واسکندر عقیدهٔ خودرا تغییر نداده منتهی فاصلهٔ ۲۵۸ ساله را بین زردشت و « تاریخ الأسکندر » نشمرده بلکه بین زردشت و استیلای اسکندر بایران در ۲۶ سالگي وی دانسته است چنانکه درذیل ملاحظه میشود .

[بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد]

در سال و ماه عرفی در واقع مثل یك امر فرضی خصوصی و محدود به بعضی امور دولتی و مذهبی بوده و بعلّت همین طول مدّت و امکان حدوث فراموشی و غفلت در

[بقیهٔ حاشیهٔ (٦٨) ازصفحهٔ قبل]

درکتاب قانون مسعودي که آنرا مدّتی بعد ازالآثارالباقیهنوشته علاوه براینکه معني تاریخاسکندری و تولّد و وفات اسکندر وحملهٔ اورا بایران کاملاً بطور صحیح شرح داده همه جا مرتّباً و مطّرداً آنرا بمعنی تاریخ سلوکی استعمال کرده و از آنجمله در ورق ۲۰ ازنسخهٔ برلن (ورق 17 b ازنسخهٔ لندن) دوبار تصریح میکند براینکه فاصلهٔ زردشت و تاریخ اسکندر ۲۷٦ سال است که عیناً مطابق همان حساب اوّلي مذکور در الآثارالباقیه میشود که فاصلهٔ بین زردشت و استیلای اسکندر بایرانرا ۲۵۸ سال شمرده بود چه میان قتل دارا و مبدأ تاریخ سلوکي ۱۸ سال فاصله است و نیز در ورق ۲۹ (ورق 24 a از نسخهٔ موزهٔ بریطانی لندن) فاصلهٔ بین زردشت و یزدجرد اخیررا ۱۲۱۸ سال میشمارد که با همان حساب فوق موافق است یعني ۲۷٦ + ۹٤۲ .

عجب است که بیروني درصورتیکه درکتاب الآثار الباقیهمکرّراً فاصلهٔ بین تاریخ اسکندر ویزدجرد اخیررا ۹٤۳ سال و بین تاریخ اسکندرو اردشیر را ۵۳۷ و بین اردشیر و یزدجرد اخیررا٤۰٦ سال میشمارد (که با تاریخ سلوکی و حساب صحیح هم کاملاً مطابق است) ونیز فاصلهٔ بین اردشیر و یزدجرد اثیم را بموجب جدول خودش ۱۷٦ سال میداند باز در صفحهٔ ۳۲ از الآثارالباقیه فاصلهٔبین یزدجرد اثیم (یزدگرد اوّل معروف به بزهگر) را با قتل یزدجرد اخیر ۱۹۰ سال (یعنی با جلوس وی ۱۷۰سال) میشمارد کهبنابرین بعقیدهٔ او بوسیلهٔ کبیسهٔ زمان یزدگرد اوّل تا۱۲۰ سال بعد ازآن تصحیح و کَبْس شده و فقط اهمال کبیسه در واقع از ۷۰ سال قبل از « هلاك » و ۵۰ سال قبل از جلوس یزدگرد اخیر است و حال آنکه ۹٤۳ — ۷۱۳ (یعنی ۵۳۷ + ۱۷٦) = ۲۳۰ میشود و چون ۱۲۰ سال از آن طرح شود باز ۱۱۰ سال باقی میماند و اگرچه خود بیرونی درین حسابفاصلهٔ دو یزدجرد اوّل و آخر که ۱۷۰ سال میشمارد گوید که تقریبي است نه تحقیقی « زیرا که تواریخ ایرانیان مشوّش است » معذلك فرق فاحش و با بیانات و حسابهاي دیگر خود او متخالف است و باز عجب آنکه در قانون مسعودی (نسخهٔ برلن ورق ۲۰ و نسخهٔ موزهٔ بریطاني ورق ۱۷) فاصلهٔ بین «فیروز جدّ انوشروان که آخرین کبیسه را اجرا کرد» با یزدجرد اخیر را باز ۱۷۰ سال میشمارد که این حساب برطبق جدول خودش برای ملوك ساسانی که جلوس فیروز را در آن ۲۳۵ سال بعد ازجلوس اردشیر میگذارد صحیحاست چهچون ۲۳۵ را از ٤۰٦ سال مدّت سلطنت ساسانیان (هم بقول خود او و هم برطبق حسابصحیح) طرح کنیم درست۱۷۱ باقی مینماید وگوئی درالآثار الباقیه هم که کبیسهٔ اخیررا درعهد یزدگرد اول روایتکرده درمقام حساب زمان فیروزرا درنظر گرفتهاست .

و نیز در قانون مسعودیکه اجرای کبیسهٔ اخیررا درعهد فیروز ساسانی قرار میدهد فاصلهٔ بینزردشت و فیروز را ۱۰٤۰ سال میشمارد یعني ظاهراً از روی اینکه اززردشت تا مبدأ تاریخ اسکندر۲۷٦ و از تاریخ اسکندر تا اردشیر ۵۳۷ وازاردشیرتا فیروز برطبق جدول اوّل خود بیرونیازسلاطین ساساني (درالآثارالباقیه) ۲۳۵ سال است که جمع این اعداد ۱۰٤۸ میشود که نزدیك بحساب وی یعنی ۱۰٤۰ است و بعقیدهٔ وي بنا بر آنکه واضع کبیسه زردشت بوده و از زمان وی شروع شده این مدّت هشت کبیسه و نیم لازم داشتهاست و چون در همان کتاب کبیسهٔ اخیر را کبیسهٔ هفتم میداند

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

موقع اجرای آن و مسامحه و اهمال در نگاهداری حساب وبروز انقلاباتوگرفتاریها در سر دوره ظاهراً اغلب مرتّب و منظّم نبوده و هروقت توانسته اند بعمل آورده اند

[بقیهٔ حاشیهٔ (٦٨) از صفحهٔ قبل]

که کبیسهٔ هشتم هم بطور پیشکی با آن یکجا اجرا شده و چون هفت کبیسه ۸٤۰ سال بیشتر لازم ندارد لهذا برای حلّ این دویست سال اختلافی که بین ۸٤۰و ۱۰٤۰ پیدا میشود بیرونی دو توجیه بیان میکند: نخست آنکهفرض میکندکه چون در حساب تواریخ سلاطین ایران قریب ۲۰۰ سال از دورهٔ مقدونیان و اشکانیان از قلمانداخته بوده اند بدلایل مشروحی کهخودش در الآثارالباقیه بیان کرده (بقول او در قانون مسعودی اردشیر عمداً تاریخ را مغشوش ساخته بود) لذا ایرانیان عهد فیروز را که بنا بر حساب فوق در حقیقت قریب ۱۰٤۰ سال بعد از عصر زردشت میشود مقارن ۸٤۰ سال بعد از زردشت و موقع کبیسهٔ هفتم میدانسته اند توجیه دیگر آنکه چون بقول خودش نظر ببعضی روایات در موقع تأسیسکبیسه از طرف زردشت هنوز مدّتی بآخر دورهٔ کبیسه یعنی بانقضای ۱۲۰ سال و بالغ شدن کسور سال بیك ماه تمام مانده بود لذا فرض میکند که این مدّت ۹۰ سال بوده و زردشت در واقع کبیسهٔ آینده را که بایستی ۹۰ سال بعد اجرا شود پیشکی درموقع اصلاح سال و تأسیسگاه شماري جدید و اجرایکبیسهٔ بزرگ قهقرائی از اوّل خلقت انسان تا زمان خود اجرا نمود و بنا برین اوّلین کبیسهٔ بعد از زردشت در ۲۱۰ سال بعد از ظهور وی شروع میشود (۹۰+ ۱۲۰ = ۲۱۰) و ازین قرار موقع کبیسهٔ هشتم به ۱۰۵۰ سال بعد از زردشت می افتد (کهدر این صورتکبیسهٔ عهد فیروز همینکبیسهٔ هشتم بوده نههفتم چنانکه درتوجیه اوّل قائل شده بود) و موقع کبیسهٔ نهم هم که پیشکی و قبل از موقع خودش با هشتم یکجا اجرا شد در واقع در۱۱۷۰ سال بعد از زردشت بوده و چون فاصلهٔ بین زردشت و یزد جرد اخیر را ۱۲۱۸ سال میداند لهذا در واقع ٤۸ سال اخیر دورهٔ سلطنت ساسانیان تا جلوس یزد گرد یا٦۸ سال تا قتل آن پادشاه بیکبیسه ماندهاستکه بیرونی آن را بتسامح ۵۰ و ۷۰سال میشمارد. ملاحظه میشود که بنا بر یکی ازین دو توجیه کبیسهٔ آخری واقع در عهد فیروز کبیسهٔ هفتم و بنا بر توجیه دیگر کبیسهٔ هشتم میشود ولی بطور کلّی فحوی و مآل سایر بیانات بیرونی در الآثار الباقیه همهجا (مخصوصاً درصفحهٔ ۳۳ از آن کتاب) آنست که کبیسهٔ اخیر در موقع کبیسهٔ هشتم بعمل آمده و کبیسهٔ نهم هم با آن یکجا و بطور پیشکی اجرا شده است. واضحست که اگر روایت انجام عمل کبس تا ۷۰ سال قبل از وفات یزدگرد اخیر صحیح بوده باشد بر طبق حساب صحیح تاریخی هم آخرین کبیسه بعهد فیروزمیافتد چه ۱۹۰ سال قبل ازسنهٔ ٦۵۱ مسیحی معادل ٤٦۱ مسیحی میشود که مقارن زمان فیروز بوده است .

بنظر میآید کهغالباً حسابهای بیرونی مبنی برروایات واساسهائی استکه ازمآخذی که در دسترس او بوده اخذ و آنهارا خودش بحساب خود تفسیر و جمع و تفریق نموده است و گاهی هم درحساب بواسطهٔ عدموضوح اساس مثلاً معنی تاریخ اسکندر (استیلاي اسکندر بایران یا مبدأ تاریخ سلوکی) ومعنی آمدن زردشت (ولادت یابعثت او) خلط و اشتباهاتی روی داده است چنانکه درباب کبیسهٔ عهد یزد گردکه آنرا بحساب خودش که درفوق شرح دادهشد در صفحهٔ ۱۱۹ از الآثارالباقیه ۹۷۰ سال بعد اززردشت میشمارد (درصورتیکه اگر درجلوس یزدگرد برطبق حساب وی ۹۷۰

[بقیهٔ حاشیهٔ در صفحهٔ بعد]

(مانند کبیسهٔ پارسیان هند که بعد از اسلام شاید فقط یك بار در اثر توجّه درموقعی بعمل آمده و بعد باز ازطرف اخلاف متروك گذاشته شده است و مانند عمل ازدلاق

[بقیهٔ حاشیهٔ (٦٨) از صفحهٔ قبل]

سال از زردشت گذشته باشد موقع کبیسهٔ هشتم به ۱۰ سال قبل از جلوس وي میافتد که مخالف مقصود خوداو میشود) . منشأ اشتباه ظاهراً تفسیر فاصلهٔ ۲۵۸ سالهٔ بین زردشت و اسکندر است به فاصلهٔ بین زردشت و «تاریخ اسکندر» یعنی مبدأ تاریخ سلوکی وحال آنکه چنانکه گفته شد مسلّماً منظور روایت فاصلهٔ زردشت بااستیلای اسکندربایران وقتل دارا بوده‌است ومنظوراز آمدن زردشت ظاهراً ولادت وی بوده که خود بیرونی آن را بعبارت «نجوم زردشت» یعنی طلوع وی تعبیر میکند وازین قرار مطابق حساب از روي اعداد و جدول خود بیرونی‌هم موقع‌کبیسهٔ هشتم یعنی ۹٦۰ سال بعد از بعثت زردشت (که لاجرم موقع ایجادکبیسه را در اوان بعثت وي نه قبل از آن باید فرض کرد) درست بسال جلوس یزد گرداول بر طبق جدول خود بیرونی میافتد یعنی چون ۲۲۸ سالی‌را که بنا بر حساب فوق بین بعثت زردشت در سی سالگی خود و قتل دارا واقع میشود با ۱۹ سالی‌که بین قتل دارا و مبدأ تاریخ سلوکی (« تاریخ الأسکندر » بیرونی) بنابرحساب صحیح وهم برطبق بیان بیرونی درقانون مسعودی است و۵۳۷ سالی‌که بقول‌بیرونی و هم مطابق حساب‌صحیح بین مبدأ تاریخ سلوکی و آغاز سلطنت اردشیر بابکان است و ۱۷٦ سالی که بنا بر جدول بیرونی و « رأی جمهور فرس» (جدول‌اوّل‌الآثارالباقیه) بین جلوس اردشیر وجلوس یزدگرداوّل‌است جمع کنیم‌درست ۹٦۰ سال میشود(۲۲۸ + ۱۹ + ۵۳۷ + ۱۷٦ = ۹٦۰)واگر ازسه روایت راجع بموقع‌آخرین کبیسه (یعنی عهد یزدگرد اوّل ویزدگرد دوّم و فیروز) روایت‌کبیسه درعهد فیروز یایزدگرد دوّم راارجح فرض کنیم در آن صورت بعید نیست که اصلاً اساس روایت کبیسه در زمان یزد گرد اوّل درمأخذي که بیرونی از آن اقتباس کرده ناشی ازهمین حساب بوده است یعنی چون بموجب حساب فوق باین نتیجه میرسیدند که سال نهصد و شصتم از زردشت (یعنی از بعثت وی) در آغاز سلطنت یزدگرد اوّل میافتد و ازطرف دیگر خبر از یزدگرد نامی‌هم در افواه بوده که‌مباشر اجرای‌کبیسهٔ اخیر بوده است(یعنی‌**یزدگرد** دستور**هزاری** که‌شرح آن درالآثارالباقیه صفحهٔ٤۵ آمده) لهذا این‌کاررابه یزدگرد اوّل نسبت داده‌اند .

لکن اگر واقعاً کبیسهٔ ماه آبان درسالهاي اوّل سلطنت یزد گرداثیم واقع‌شده باشد در آنصورت‌این فرض هم وارد خاطر میشود که شاید هم بالعکس قرار دادن تاریخ ولادت زردشت (ظهور وی) در۲۵۸ سال‌قبل ازقتل دارا واستیلای اسکندر ناشی ازحساب‌قهقرائی بطریق فوق باشد یعني چون آغاز سال ایرانی زردشتی را از ابتدای امر از اوّل بهار و لذاکبیسهٔ آبان راکبیسهٔ هشتم میدانستند پس‌گمان کرده‌اند که بایستی این‌کبیسه علی‌القاعده درسال نهصد و شصتم‌از بدو تأسیس کبیسه که روایات آنرا بزردشت‌نسبت میدادند بعمل آمده‌باشد. درصورت وقوع کبیسهٔ هشتم‌درعهد یزد گرداوّل‌واضح است که‌چون کبیسهٔ‌نهم‌هم که‌موقع آن‌بنابرین فرض‌درحدود۵۲۰ مسیحی یاقدری دیرتر بوده باکبیسهٔ هشتم یکجا بعمل آمده وموقع‌کبیسهٔ بعد به٦٤۰ مسیحی یاقدری دیرتر میافتد که‌سلطنت‌ساسانیان تقریباً‌منقرض شده بود بهمین جهت‌همان کبیسهٔ‌عهد یزدگرداوّل‌کبیسهٔ اخیر بوده وخمسهٔ‌مسترقه همچنان درآخر‌آبان‌ماند.

اینکه درکتاب منتهی الأدراك موقع کبیسهٔ بعد را (چنانکه ذیلاً شرح آن بیاید) در سال ۲٤

[بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد]

در سال خراجی در دورهٔ اسلامی که همیشه غفلت و فراموشی و تشویش درآن پیش آمد چنانکه ذکر خواهد شد) وشاید بهمین جهات کبیسهٔ نهم که ازروی قاعده‌بایستی

[بقیهٔ حاشیهٔ (٦٨) ازصفحهٔ قبل]

از تاریخ یزدگردی ذکر میکند باز موقع کبیسهٔ اخیر دوگانه را بسال ٤۱۵ مسیحی و عهد یزدگرد اوّل میرساند چه سال ۲٤ یزدگردی مطابق سال ٦۵۵ مسیحی است‌و چون ۲٤۰ سال (برفرض کبیسهٔ ۱۲۰ ساله) از آن‌کسر شود همان عدد فوق بدست میاید .

یك وجه دیگر نیز باکمال احتیاط میتوان ذکرکرد وآن این‌است که فرض‌شود که درآن زمان دونوع کبیسه جاری بوده یکی در میان موبدان برای اصلاح مواقع آئین های مذهبی‌که مربوط بفصول طبیعی میباشند ودیگری ازطرف دولت براي ثابت نگاه‌داشتن اوقات مربوط بامور مالیاتی وبنابرین اوّلی کبیسهٔ ۱۱٦ساله بوده‌که (بنابرآنچه بعدهاشرح آن بیاید) ازعهد زردشت دراوائل یااواسط قرن نهم قبل ازمسیح متوالیاً جاری بوده واوّل دیماه بهیزکی درآن مطابق اوّل حمل فرض میشد وکبیسهٔ آبان کبیسهٔ یازدهم بوده‌که درعهد یزدگرد اوّل واقع شده بود وشاید این یکی‌کبیسهٔ اقوام زردشتي‌مانند سغدیها و غیرهم بوده که درموقع کبس خمسهٔ مسترقه را از جای خود منتقل بماه دیگر نمیکردند درین صورت میتوان مبدأ آنرا درسنهٔ ۸۷۵ ق . م . فرض‌کردکه درآن‌تاریخ اوّل دیماه (وهم‌چنین اوّل سال مصری) در اعتدال ربیعی واقع‌بود وکبیسهٔ یازدهم به سنهٔ ٤۰۱ مسیحی میافتد (۱۱×۱۱٦=۱۲۷٦—۸۷۵=٤۰۱) ودوّمی کبیسهٔ ۱۲۰ساله بوده که فروردین بهیزکی درآن مطابق حمل بوده یعنی از عهد داریوش و ازسنهٔ ٤۸۷ ق.م. شروع میشده وکبیسهٔ آبان کبیسهٔ هشتم از آن بوده‌که درحدودسنهٔ ٤۷٤ مسیحی وعهد فیروز افتاده‌است .

نوشتجات بیرونی درباب این فقره‌هم که آیا آخرین کبیسه نوبت مهرماه بودوکبیسهٔ آینده (یعنی‌ماه آبان) هم‌پیشکی اجرا ولذا اندرگاه بآخر این ماه‌نقل‌شد ویانوبت آبان‌بوده واگردوکبیسه‌یکجااجراشده معذلك اندرگاه درآخر آبان ماند یعنی درواقع بجای دوآبان سه آبان گرفتند باهم کاملاً مطابق وموافق نیست و گاهی مشوّش ومبهم است .

این نکته نیز ناگفته نماند که اگر واقعاً کبیسهٔ اخیر در زمان یزدگرد اوّل واقع شده باشد و آنهم کبیسهٔ ۱۲۰ساله (نه ۱۱٦ساله) باابتدا ازفروردین یعنی ازعهد داریوش بوده ونیزدرسر دوره نه دروسط بین مواقع دوکبیسهٔ متوالی (که علّت اجرای دوکبیسه دریکجا گذشتن موقع یکی ونرسیدن موقع دیگری باشد) بعمل آمده باشد چنانکه ازبیانات بیرونی همین طور مستفاد میشود (یعنی‌آنرا سر دورهٔ ۱۲۰ساله فرض‌میکند) درآنصورت وقوع کبیسه را درین موقع فقط باین نحو میتوان توجیه کرد که آن کبیسهٔ هفتم بوده که هشتم نیز پیشکی با آن یکجا اجرا شده و خمسهٔ مسترقه را بآخر ماه بعد که آن‌راهم مکرّر نموده اند انتقال داده اند بدین قرارکه چون مبدأ کبیسه از سنهٔ ٤۸۷ قبل از مسیح و عهد داریوش بوده هفتمین کبیسهٔ ۱۲۰ ساله بسال ۳۵۳ مسیحی میافتاد ولی چون ایرانیان بواسطهٔ رصد یاتحقیقات منجّمین ایرانی و بابلی دریافته بودندکه منظور اصلي‌که عودت دادن اوّل فروردین بهیزکی‌است‌باوّل آن ماه عرفی‌که مقارن اعتدال ربیعی واقع میشودبوسیلهٔ این‌کبیسه ۱۲۰ساله حاصل نمیشود و اوّل آبانماه درسال مزبورکه برحسب ظاهر سردورهٔ کبیسهٔ هفتم و ۸٤۰ سال بعد از اوّل دورهٔ بزرگ است باوّل حمل نرسیده بلکه تقریباً در ۱۳ حمل بوده زیرا که ازطرفی فرق

[بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد]

درعهد خسرو پرویز درسنهٔ ٥٩٥ مسیحی (برفرض لزوم اجرای کبیسه درسر دوره و البتّه بر فرض اینکه با کبیسهٔ هشتم یکجا و بطور پیشکی انجام داده نشده باشد) بعمل

[بقیهٔ حاشیهٔ (٦٨) ازصفحهٔ قبل]

سال عرفی باسال شمسی حقیقی نه در ١٢٠ سال بلکه تقریباً در ١٢٤ سال بیکماه بالغ میشود و از طرف دیگر بواسطهٔ انتقال خمسهٔ مسترقه از جای اصلی خود ماههای قبل از خمسه پنج روزجلوتر رفته اند بنابرین با ارصاد دقیق ترمعلوم کرده اندکه درصورت قرار دادن خمسهٔ مسترقه درآخر مهر ماه که نوبت آن بود (درصورت اجرای یك کبیسه) اوّل آبانماه درحدود سنهٔ ٣٨٠ مسیحی ودرصورت اجراي دوکبیسه یکجا و نقل خمسه بآخر آبان درسنهٔ ٤٠١ مسیحی باحلول آفتاب دراعتدال ربیعی مصادف میشود ولهذا چون بجهتی که کاملاً معلوم نیست مصمّم باجرای دوکبیسه یکجا یعنی انجام کبیسهٔ آینده نیز با کبیسهٔ فعلی بودند پس تأمّل نموده ودرست درموقعی این دوکبیسه را اجرا کردند که پس از اجرای آن ونقل خمسه بآخر آبان (لابد بوسیلهٔ تکرارمهر و آبان هر دو) اوّل آبانماه درست در اعتدال ربیعی واقع میشد و آن چنانکه گفته شد باسال سوّم سلطنت یزدگرد اوّل وفق میدهد واگر این قول یعنی وقوع کبیسهٔ اخیر درعهد یزدگرد اوّل مبني برروایت قدیمتری نبوده و ازخود بیرونی باشد (اگرچه بسیار مستبعد است) شاید مبنای حساب او نیز همین بوده و چون درعهدخود بیرونی درسنهٔ ٣٧٥ یزدگردی = ١١ جمادی الآخره سنهٔ ٣٩٦هجری اوّل فروردین در اوّل حمل واقع شده بود بحساب قهقرائی مطابقت اوّل آبان با اوّل حمل بهمان عهد یزدگرد اوّل میرسید چه بیرونی خود ظاهراً سال شمسی حقیقی را مطابق ارصاد هند ویونان که خود ثبت میکند کمتر از ٣٦٥ روز وربع روز میداند • در باب رسیدن اوّل فروردین باوّل حمل در زمان وی خود در قانون مسعودی (نسخهٔ لندن ورق 14 a.) گوید که « خمسهٔ مسترقه در آخر آبان ماند .... و حالا در ایّام دیالمه درفارس بآخراسفند ارمذماه نقل داده شد بدون آنکه چهار ماه کبیسه را اجرا کنند و جز در ممالك آنها رایج نشد زیرا که اکثر مجوس خراسان امتناع کرده و آن را قبول نکردند »

بهمین نحومیتوان قول مؤلّف کتاب منتهی الأدراك را توجیه نمود که گوید آفتاب درعهدانوشروان درآذرماه بحمل میرسید تا آنکه درسال ٢٤ یزدگردی نوبت کبس بآذرماه رسید (یعنی اوّل دی مطابق اوّل حمل شد) که ممکنست نتیجهٔ حساب از زمان خود مؤلّف باشد چه خوددرهمان موضع گوید که « در سنهٔ ٥٠٠ یزدگردی روز شنبهٔ ١٢ ربیع الاخر سنهٔ ٥٢٥ هجری اوّل اردي بهشت باوّل حمل رسید ونوبت کبس بفروردین ماه ولهذا ما کبیسه کرده خمسهٔ مسترقه را بآخر فروردین ملحق گردانیدیم » بنا برین شرح چون تا ٥٠٤ یزدگردي اوّل اردی بهشت دراوّل حمل بوده لهذا ممکنست که فرض کرده باشد که ٤٨٠ سال قبل از آن تاریخ اوّل دیماه مصادف اوّل حمل بوده است (بنابرآنکه سال عرفی هر ١٢٠ سال یکماه جلوتر برود) که مطابق سنهٔ ٢٤ یزدگردی میشود و اگر آنچه **ژیبر** (Gibert) در مجموعهٔ Ancienne Académie des inscriptions tom. XVI p. 238 an 1751 از **فخر الدین انجو** نقل کرده است که کبیسهٔ هشتم درسال پنجم سلطنت انوشروان اجرا شده صحیح باشد یعنی فخر انجو چنین روایتی نقل کرده باشد آن نیز با همین قول منتهی الأدراك مطابقت میدهد چه ١٢٠ سال قبل از سال ٢٤ یزدگردی سنهٔ ٥٣٥ مسیحی است که سال پنجم سلطنت

[بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد]

آید اجرا نشده ویابعلّت عدم تقیّد بسر دوره درین عمل فروگذاری نموده وبموقع مناسب تری

[بقیهٔ حاشیهٔ (٦٨) از صفحهٔ قبل]

انوشروان است ولی راقم سطور نمیداند که چنین روایتی در کدام تألیف و کجا از فخر انجو آمده است. خود مقالهٔ **ژیبر** هم بنظر نگارنده نرسیده وفقط در مقاله ای که M. E. Drouin درمجلهٔ Revue Archéologique Paris 1888 et 1889 درتحت عنوان L'ére de Yezdeged et le calendrier Perse. نوشته این فقره ملاحظه شد که از **ژیبر** نقل کرده است • ولی باید گفته شود چون مؤلّف منتهی الأدراك خود رسیدن اوّل فروردین را باوّل حمل در سنهٔ ٣٧٥ یزدگردی و رسیدن اوّل اردیبهشت را بآن نقطه در ٥٠٠ یزدگردی ذکر میکند مستبعد است که وی دورهٔ یکماهه را ١٢٠ سال فرض کرده باشد.

معذلك این نوع استخراجات از روی حساب وحکم به نتایج آن مثل یك حقیقت تاریخی یا روایت پر بعید نبوده و درتألیفات بعضی نویسندگان مسلمین از قدماء کم نیست مخصوصاً **حمزهٔ اصفهاني** که تصرّفات وی درتاریخ هم ازروی حساب دیده میشود درکتاب **تواریخ ملوك الارض والأنبیاء** جدولی مشروح برای موقع نوروز (اوّل فروردین) درماههای عربی ازسالهای هجری از سال اوّل هجرت تا سال تألیف کتاب در سنهٔ ٣٥١ درج کرده که کاملاً بی اساس و سر تاپا بخطا است و فقط مبنی بر حساب عامیانه است از روی میزان علاوه کردن ١١ روز درست و بی کم و زیاد درهر سال بر سال قمری عربی و فرض سي روز تمام بودن هر ماه عربی که این ١١ روز بر آن اضافه میشود . باین طریق نه تنها کلّیهٔ تطبیق ها غلط است و غالباً هرکدام یك ماه تاچهل روز ویاکمتر و یا بیشتر با حقیقت فرق دارد بلکه عجیب تر از همه آنست که سال ما قبل تألیف کتاب را که سال ٣٥٠ باشد نیز نوروز را در ٢٨ صفر (یعنی نوزده آوریل رومی) ثبت کرده در صورتیکه به حساب صحیح و بر طبق سایر تطبیقات که در کتب قدیمه آمده نوروز آن سال در ٢٦ مارس رومی و ٥ صفر عربی بوده است حتّی نوروز سال اوّل هجرت را هم که در ماههای رومی بطور صحیح ١٨ حزیران (ژوئن) هینویسد باز بغلط اوّل ذی القعده میشمارد در صورتیکه اوّل ذی القعده از سال اوّل هجرت مطابق ٧ ماه ایار (مه) رومی بوده است . برای سال مبدأ تاریخ یزدگردی هم نوروز را در ٩ صفر میگذارد که باز مطابق ٧ ماه مه میشود در صورتیکه اجماعاً در ١٦ ژوئن (حزیران) بوده است .

این نکته شایان ذکراست که غالب کتب تاریخی اسلامی قدیم هم درباب ذکر تواریخ ایرانی وتطبیق آن با تاریخ عربی داراي اشتباهات است و شاید اغلب مخصوصاً باین جهت که آن تطبیقات را نه از روی ثبت وقایع و جریده در موقع خود اخذکرده بلکه بحساب قهقرائی خود ساخته ودرحساب اشتباه نموده اند• نگارنده عدّه‌ای ازین تاریخ هارا مورد امتحان قرار داده وجز تاریخ طبری و معدودي دیگر درغالب آنها آثار سهو یافته است. برای مثال **تاریخ صابی** که چند جزء ازآن درذیل **تاریخ الوزراء** همان مؤلّف بطبع رسیده ذکر میشود که شامل وقایع سه سال وکسری است از اوائل سنه ٣٨٩ تااوائل ٣٩٣• درین کتاب آنچه از وقایع حادثه درظرف سالرا که باتاریخ روز وماه ایرانی وعربی ذکر کرده چون ظاهراً ازروی دفتر وقایع وسالنامها بوده ودرموقع خود ثبت شده بوده است باحساب صحیح مطابق در میآید ولی وقتیکه اوّل هر یك ازسالهای هجری را با تاریخ رومی و ایرانی تطبیق میکند

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

گذاشته اند (۶۹) و اگر واقعاً بواسطهٔ آشنائی بیشتری بعلم نجوم وتدقیق در ارصاد در اواخر دولت ساسانی ملتفت شده بودند که کبیسهٔ یك ماهه کاملاً اوّل فروردین را باعتدال ربیعی بر نمیگرداند یعنی کسر سال شمسی حقیقی ربع روز درست نیست و در واقع بجای ۱۲۰ سال ۱۲۴ سال برای یك دورهٔ کبیسهٔ یك ماهه لازم است البتّه هم بایستی تأمّل نمایند تا وقتی که اوّل ماه دَیْ درست در اوّل حمل واقع شود (که این کار در سنهٔ ۶۳۲ مسیحی واقع میشد) وآنوقت کبیسه کنند و بدبختانه در آن تاریخ اوضاع ایران منقلب بود.

مبدأ دورهٔ بزرگ کبیسه

علاوه بر اینکه بحساب قهقرائی از موقع نجومی روزها و ماههای ایرانی وارمنی در تواریخ مختلف وحتّی ازروی حساب سال وماه معمولی امروزهٔ زردشتیان ایران وقدیمی ها ازپارسیان هند در موضوع تاریخ تطابق اوّل فروردین با اعتدال ربیعی در ایران قدیم بهمان

[بقیهٔ حاشیهٔ (۶۸) از صفحهٔ قبل]

چون ظاهراً این تطبیق ها را از روی حساب کرده در سه سال (یعنی ۲۹۰ و ۲۹۲ و ۲۹۳ هجری) صحیح است ولی نسبت بآغاز سال ۳۹۱ درموقع حساب خمسهٔ مسترقهٔ آخر آبان را فراموش کرده و لذا غرّهٔ محرّم را پنج روز عقب تر برده یعنی بجای ۱۶ مهرماه ۲۱ مهر ثبت کرده است. درذیل این وجیزه جدول کوچکی از تطبیقات بعضی کتب عربی وفارسی بین تواریخ هجری ویزدگردی و صواب و خطای آنها ثبت میشود. عجب آنست که حتّي موقع نجومی اعتدال ربیعی را بیرونی در الآثارالباقیه (صفحهٔ ۲۵۸) به عنوان « استواءاللّیل والنّهار » در ۱۸ ماه اذاررومی (مارس) میشمارد درصورتیکه در عهد بیروني اوّل حمل روز ۱۵ مارس بوده است و نیز کسر اضافی سال شمسی را علاوه بر ۳۶۵ روز نزد ایرانیان قدیم گاهي ۶ ساعت و ۱۳ دقیقه (الآثارالباقیه صفحه ۱۱۹) و گاهی ۶ ساعت و ۱۲ دقیقه و ۹ ثانیه (همان کتاب صفحهٔ ۵۲) میشمارد.

(۶۹) در مجموعهٔ رسائل خطّی که بخطّ دستور رستم گشتاسپ اردشیر در سال ۱۰۸۷ یزدگردی نوشته شده شرحی در باب کبیسه مندرج است و در آن ضمن گوید که « .... تا بروزگار اردشیر بابکان که جشن کبیسه اوفتاداو جشن کبیسه نکرد و برهمان آئین برفتند تا بروزگار انوشروان عادل رسید و ایوان مدائن تمام گشت و نوروز کردند و رسم جشن بجا آوردند........ » استخراجی ازین مجموعهٔ رسائل درضمن مقاله‌ای که **اروارد مانگجی رستم جی اونوالا** در یادگارنامهٔ **کاما** نوشته درج شده وگوید قطعهٔ فوق ازیك مجموعه‌اي مشتمل برچند کتاب اخذ شده که بخطّ دستور رستم مشارالیه بوده. عنوان مقالهٔ **اونوالا** چنین است: Two Persian passages about the kabiseh و قطعهٔ ثانی ازکتاب **بحار الفضایل** است. عبارت این رساله شباهت زیادی به « نوروز نامهٔ » منسوب بخیّام دارد.

نتیجهٔ فوق یعنی بودن مبدأ دورهٔ کبیسه ۱۴۴۰ ساله (که در کتب عربی آنرا بعنوان « دَوْرُالکَبْس » مینامند) در حدود ۴۸۷ ق.م. میرسیم دلیل دیگری نیز مارا بهمان تاریخ میرساند وآن چنانست که (چنانکه شرح این مطلب بیاید) چون دراصل یعنی در مبدأ قبول سال مَزْدَیَسْني اوّل دی ماه را در ۲۵ (یا ۲۶) قوس (یعنی ۹۵ روز قبل از اعتدال ربیعی یا در واقع قبل از روز اوّل حمل) بدانیم و این نکته رادر نظر بگیریم که اوّل دیماه همیشه با اوّل توت ماه مصری (اوّلین ماه سال مصری)مطابق بوده است چون سال مصری هم ناقصه و سیّار بوده بحساب قهقرائی باین نتیجه میرسیم که فقط در حوالی تاریخ مذکور در فوق اوّل توت در ۹۵ روز قبل از اعتدال ربیعی واقع بود (یعنی درآن تاریخ ۲۳ دسامبر رومی). این نتیجهٔ اخیر یعنی تاریخ اوّلین ظهورگاه شماری اَوِسْتائی جدید درایران حتّی بافرض **کاوینیاك** هم که تأسیس کبیسه را در اوایل دورهٔ ساسانیان دانسته و تصوّر میکنند که نخست اوّل فروردین (نه اوّل دیماه) با اوّل ماه توت مصری مطابق بوده وازاوایل قرن سوّم مسیحی بوسیلهٔ برقراری کبیسهٔ عملی و عمومی سال مَزْدَیَسْني ثابت و از سال مصری جدا شده است نیز مباینت ندارد وبلکه موافقت میدهد.

چون بیان کامل این مسئله یعنی مبدأ اتّخاذ رسمی سال اَوِسْتائی درممالك ایران در فصل چهارم این رساله مشروحاً خواهد آمد لذا از اطناب در این مقوله در اینجا صرف نظر میشود.

فصل دوم

تکامل و تحوّلات تدریجی گاه شماری ایرانی و آثار آن

از آنچه گذشت معلوم شد که آنچه امروز باسم تاریخ فرس قدیم و سال قدیم پارسیان یا فرس درتقویم ها ثبت میگردد و ماههای آنرا برای تمیز از ماههای تاریخ جلالی بلفظ «قدیم» تردیف میکنند ودر دورهٔ اسلامی همیشه درسالهای تاریخ یزدگردی استعمال شده ومیشود همان گاه شماری است که در ایران قبل ازاسلام و اقلاً درعهد ساسانیان معمول بوده و چون با کیش زردشتی مربوط بوده و در بین اقوامی که دارای این مذهب بودند رواج داشت ما آن را غالباً گاه شماری مَزْدَیَسْنی وسال و ماه آن را سال و ماه مَزْدَیَسْنی خواندیم وچنانکه بیاید شاید بهترین اصطلاح برای این حساب زمان که سال ۳۶۵ روز با ۱۲ ماه سی روزه و پنج روز اندر گاه داشته «گاه شماری اَوِستائی جدید» است.

چنانکه دیدیم در دوره ای که این گاه شماری رسماً جاری بود دو نوع سال ثابت و سیّار یا باصطلاحی که معمول داشتیم سال بهیزکی و سال ناقصه پهلو بپهلو جریان داشته است همانطور که سال معتضدی یا سال خراجی یاسال جلالی یاسال غازانی یاسال الهی یا سنهٔ مالیّهٔ عثمانی بترتیب (چنانکه شرح آنها خواهد آمد) پهلوی سال عربی قمری و تاریخ هجری درقرون اسلامی دائر بوده اند.

لکن این گاه شماری نیز از بدو ظهور قوم ایرانی در تاریخ همیشه بر قرار نبوده بلکه انواع دیگری از گاه شماری ها قبل از اتّخاذ آن وجود داشته وبعدهاابن سال و ماه جانشین آنها گردیده است.

برای توضیح وشرح گاه شماریهای مختلف دربین اقوام قدیم ایرانی ازقدیمترین ازمنه تا ظهور اسلام وهمچنین پیدایش وتاریخ تکامل وتغییرات آنهاو کیفیّت استقرار شکل اخیر (گاه شماری اَوِستائی جدید) باید نظری بگاه شماری های معمول در بین اقوام متمدّنهٔ مجاوره از طرفی وبآثار و دلائلی که از گاه شماری های ایرانی بدست آمده از طرف دیگر انداخته شود.

تا آنجا که تحقیقات علمی در حدّ فعلی معلوم میدارد در تاریخ قدیم (قبل از سلطنت ایران) دو یا سه مرکز تمدّن بسط و تکامل یافته در مغرب ایران و دو مرکز تمدّن در مشرق آن مملکت بوده و گذشته از بعضی تمدّنهای قبل التّاریخی نسبةً پست تر و کم اثر و تاریك اقوام قدیمتر بومی و اصلی آسیای صغیر و نظایر آن که قبل ازورود اقوام هند واروپائی وسامی درین نواحی بودند ظاهراً غالب تأسیسات مدنی و اجتماعی و اداری و مذهبی و صنعتی دنیای قدیم تاریخی دربن پنج مرکز نشو ونما کرده وتکامل یافته وشالودهٔ اکثر ترقّیات مدنی بشری درآن جاها گذاشته شده است و اغلب ملل و اقوام دیگر اساس تمدّن خود را با هر نوع آثار مدنی (در آنچه مربوط بدرجات عالیتر تمدّن است) ازین مراکز اخذنموده وتاحدّی که اقتضای استعداد ذاتی خود و عوامل طبیعی و تاریخی آنها بوده تکمیل کرده اند.

مراکز مغربی عبارت است از مصر وبابل (بمعنی عامّ آن که شامل کلیّهٔ کانونهای تمدّن آن خطّه از قبیل نواحی سُومِر و آکَد وشهرهای اِرِیدُو - نِیپُور - لاگاش - اِرِخ - لارْسا - کیش - اور و غیره باشد بعلاوهٔ مملکت آشور که تمدّن آن در واقع با بابل مشترك بوده) وحوزهٔ بحرالجزایر یونان (کریت و میکِنا و غیره) اگر چه استقلال کامل این سه تمدّن نسبت بهدیگرهم قطعاً معلوم نیست و محتمل است تمدّن بحرالجزایر و یونان قبل التّاریخی تا حدّی از تمدّن مصری تأثیر یافته و تمدّن بابلی و مصری هم در بعضی شئون مدنی بهمدیگر سرمشق

بوده اند (۷۰). در مشرق ایران تمدّن اصلی هندی وچینی رنگ مستقلّی داشته اند.

حساب زمان هم که‌مانند خطّ وصنایع وغیره یکی ازشئون مدنی واجتماعی‌است در طیّ تاریخ ایجاد و تکامل خود همان مراحلی را پیموده که سایر آثار علم و تمدّن ازآنها گذشته اند و بهمین جهت برای حدس منشأ گاه‌شماری (یا گاه‌شماری‌های) قدیم ایرانی که مآخذ و مدارك صریح و روشنی برای آن در دست نیست عطف نظر بگاه شماری های مراکز تمدّن قدیم ضروری است. ازمراکز پنجگانهٔ فوق چین وهند بادنیای تاریخی مشرق نزدیك کمتر ارتباط داشته وتاحدّی دور ومجزّی ومحصور بوده اند وفقط هندوستان (که مجاور ایران بوده وایرانیها از حیث نژاد با سکنهٔ شمال هند اصل مشترك داشته اند) و تمدّن هندی و تأسیسات مدنی آن نسبت بمدنیّت ایرانی بی‌تأثیر نبوده‌اند. درمغرب ایران هم ظاهراً ارتباط مدنی ایران بابحرالجزایر ویونان قبل التّاریخی وملل قدیمهٔ آسیای صغیر اگرهم بوده کمتروآنهم درازمنهٔ تاریك قبل التّاریخی بوده است که خبر درستی از آن نداریم. بنابرین از چین بکلّی و از بحرالجزایر ویونان و آسیای صغیر تاحدّی صرف نظر نموده نظری بگاه شماری هندی و بابلی ومصری میافکنیم.

(۷۰) تمدّن فنیقی وسوریّه وفلسطین یاتمدّن کنعانی و اسرائیلی وتمدّن عربستان جنوبي و همچنین شاید تمدّن **ختّی**‌های‌هند و اروپائی در قسمتهائی که‌مربوط بدرجات عالیتر تأسیسات مدنی است بظنّ قوی ازسه‌مرکز فوق اقتباس شده است. در باب تمدّن اقوام ختّی‌های اصلی بومی (proto-Hittites) و ختّي هـای هیروگلیف نویس هند و اروپائی (جنوب شرقی آسیاي صغیر) و ختّی هاي هند و اروپائی خطّ میخی نویس که حالا به **نسی** ها (Nesites) معروف شده اند وسایر اقوام متمدّن مجاور و معاصر آن‌ها مانند **لوی‌ها**و**خوری** (یاهوري)ها و**میتانی**‌ها باید استثنائی قائل شد چه ترقّی کشفیّات ممکن است تمدّن عالی مستقلّی دربین این اقوام بنمایاند. این اقوام همه‌بجز ختّی های اصلی بومی وخوری هاهند واروپائی بوده‌اند. **کاپادوکی**‌های قدیم که آثارآنها ازاوایل هزارهٔ دوّم قبل ازمسیح باقی مانده قوم سامی بوده‌اند. برای مزید اطّلاع در باب این اقوام بکتب ذیل رجوع شود: G.Contenau, و A. Goetze; Kleinasien zur Hethiterzeit, Heidelberg 1924, Hrozny, inscriptions Hittites و La civilisation des Hittites et des Mitanniens, Paris 1934 hieroglyphique, Prague, l'institut oriental.

اختلاف گاه شماری نسبت به ازمنه

ظاهراً شکّی نیست که‌قسمتی ازخصائص حساب سال وماه اقوام ایرانی در مراحل مختلف آن در طول ادوار قبل التّاریخی در تحت تأثیر گاه شماری هندی و مصری و بابلی پیدا شده است. نکته ای که قبلاً توجّه بآن ضروری است آنست که نه در ایران قدیم و نه حتّی دربین اقوام دیگر غالباً یك گاه شماری تنها وجود نداشته بلکه در زمان هـای مختلف گـاه‌شماری های مختلف وحتّی دریك عهد دونوع مختلف (یکی جدید و یکی قدیم) دائر بوده است چنانکه همین امروز در ایران ماه و سال قمری عربی و شمسی ایرانی توأماً جریان دارد. اگر باین نکته توجّه نشود حلّ بسی از اشکالات راجع بموضوع گاه‌شماری ایران قدیم دشوار میگردد مثلاً اگر تمام آثار و علائم مربوط بگاه‌شماری ها را جمع آوری کرده ودر نظر بگیریم باید چندین نوع ماه وسال ایرانی فرض کنیم. همین طور در مصر وبابل و هند در ادوار مختلف شکل گاه شماری مختلف بوده چنانکه اگر اشکال حساب زمان‌را دربین یك‌ملّت از عهد اوّل تازمان کنونی بشمارید اغلب بعدّهٔ عظیمی میرسد که قبلاً تصوّر آن مشکل بوده و چون انواع گاه‌شماریهای محلّی یك مملکت را هم که هرکدام محدود بحوزهٔ معیّن بوده نیز بر آن بیفزائید گاهی از حصر خارج میشود.

بنابر این گمان میرود که گاه شماری های مختلفی که در زمان های قدیم نزد یکی ازاقوام ایرانی یا در بین اقوام متعدّد این نژاد چه متوالیاً در ادوار مختلفهٔ تاریخ معمول بوده و چه در یك دوره پهلو بپهلو جریان داشته و آثار متفرّقهٔ آنها در گاه شماری عمومی که‌آخر کار مستقرّ شده باقی مانده یا نشانی از آنها در قطعات باقیهٔ اَوِستا و کتب مذهبی دیگر زردشتیان یاروایات یاسنّت جاریهٔ آنان دیده میشود و یا در کتب قرون اولای اسلامی یا درنوشتجات سایر ملل جسته جسته بعلائم آنها برمیخوریم اساساً بر چندین نوع بوده است که با مراحل مختلفهٔ تاریخی تکامل و مدارج تحوّلات تمدّن و اصول گاه‌شماری مربوط بوده و فی الواقع طبقاتی از عمق بسطح نشان میدهند.

قبل ازعطف نظر بگاه شماریهای ملل مجاورهٔ ایران ومقایسهٔ آنها با گاه‌شماریهای

مختلف ایرانی که آثار آن دیده می شود و سنجیدن درجهٔ تأثیر گاه شماریهای خارجی درمال ایرانی نخست فهرست مختصری از آثار وعلائم گاه شماری ها در ایران قدیم که باقی مانده ذیلاً درج می شود:

راجع بقسمت های سال

۱ — سال ایرانی وقتی بدو قسمت تقسیم میشده: زمستان ده ماهه = زیم (زیمَ - زیما - زیمو - زیااُو - زَیانا) وتابستان دو ماهه(۷۱) — هَما (یاهَمَ) (۷۲) (آوِستا — و ندیداد فرگرد اوّل آیهٔ ۲ و ۳)

۲ — سال در دوری از ادوار بنحو ذیل بدو قسمت تقسیم میشده است: تابستان هفت ماهه و زمستان پنج ماهه (آوِستا — وندیداد درشرح همان آیات فوق) (۷۳)

۳ — سال وقتی بدو قسمت شش ماهه تقسیم میشده. چه از گاهنبار مَیْذِیویْشِمَ تا مَیْذِیایْرِيَ (که وسط سال بوده) و بالعکس هر کدام شش ماه است (چنانکه شرح این مطلب در شمارهٔ ۱۲ در ذیل دیده خواهد شد)

٤ — سال وقتی بشش قسمت غیر متساوی تقسیم میشد. این قسمتها به اوستائی « یایْرِيَ » یعنی سَنَوی (فصول سنوی) یا « رَتُو » (که بمعنی قسمتی از زمانست) و یا « یایْرِيَ رَتُو » و در فارسی جدید « گاه » (در پهلوی گاس) نامیده میشدند و در واقع شش فصل سال شمسی بوده اند. در آخر هر گاه جشنی پنج روزه که بعد ها در پهلوی « گاسانبار » و درفارسی باسم گاهنبار معروف شده گرفته می شد

(۷۱) که بنا بر اِوِستا آن دوماه هم سرد بوده.

(۷۲) این کلمات بزبان اِوِستائی است.

(۷۳) هارلز (Charles de Harlez) عقیده دارد که تقسیم اوّلی (ده ماه ودوماه) هند واروپائی (باصطلاح وی هند وکِلْتی) وتقسیم دومی (۷ ماه و ٥ ماه) ایرانی خاصّ است. بهرحال تقسیم سال بدوقسمت هفت ماهه و پنج ماهه دربین امّت زردشت تا قرون متأخّر جاری بوده و در بوندهشن نیز صریحاً همین تقسیم درج شده است وشاید ازجملهٔ قرائن آن جشن معروف سَدَه میباشدکه بنابر تفسیر کتاب بی اسم سابق الذکر وجه تسمیهٔ این جشن آنست که درآن وقت صد روز از زمستان (پنج ماهه) یعنی از اوّل آبان تادهم بهمن گذشته است. برفرض صحّت این توجیه باید تأسیس جشن سَدَه از زمانی باشدکه خمسهٔ مسترقه بآخر آبان ماه نیفتاده بوده است.

(آفرین گاهنبار و کتب پهلوی و کتب عهد اسلامی و سنّت جاریهٔ زردشتیان تا امروز. اسامی بعضی از آنها درمواضع دیگر اوستا نیز آمده).

٥ — سال از عهدی بالنّسبه قدیم (وشاید از قدیم ترین ازمنه نیز) بچهارفصل سه ماههٔ معروف تقسیم میشده که اسامی آنها به پهلوی چنین است: وَهار - هامین - پاتَیْز - زمستان (بو نْدَهِشْن وسایر کتب پهلوی). وَهار همان بهار است ودر زبان اَوِستائی وَنْهری یا وَگْهرا یا وَنْهی (که از همان ریشهٔ مشترك است که وِیر در زبان لاتینی) و در زبان سانسکریت قدیم در سال قدیم وِدائی وَسَرا (یا وَسَرْها) و وَسَنْتا و ظاهراً در فرس قدیم (زبان عهد هخامنشیان) و آهَرَ بوده که درترکیب کلمهٔ (ثورَواهَرَ) که در گاه شماری دورهٔ اوّل هخامنشیان ماه دوّم بهار و بمعنی میانهٔ بهار است همین کلمه داخل است (۷٤). وجود کلمهٔ وَنْهري در اوستا بمعنی بهار (وشاید سارِذا بمعنی پائیز) دلیل معروفیّت فصول چهار گانهٔ معروف در عهد اوستائی است و گمان میرود با وجود بنای تقسیم اساسی سال بدو فصل سرد و گرم فصول چهارگانه نیز پهلو بپهلو وجود داشته است. همچنین کلمهٔ مَیْذِیويْ زَرَمَیَ که اسم گاهنبار اوّل و اساساً در ٤٥ روز بعد از اعتدال ربیعی واقع است (۷٥) نیز دلالت بر وجود فصل بهار در سال اوستائی قدیم دارد چه مَیْذِیُو بمعنی میانه است و بنابرین زَرَمَيَ دراوستائی بمعنی بهار یاصفت بهار بوده است چنانکه در قسمت ۳ از یَشْت هفتم نیز (پَیْتَيَ زَرِمیم) آمده که در آنوقت « گیاهها از زمین میرویند » و باز مؤیّد همین معنی است (۷٦). هامین بمعنی تابستان در کتب

(۷٤) سال قدیم ایسلاندي ونُروِژی نیزفصل بهاررا وُآر میناميدند وهم اکنون بسوئدي وآر و بدانمارکی وار ست.

(۷٥) بر حسب ترتیب اصلی گاهنبارها.

(۷٦) Charles de Harlez, Le calendnier Avestique et le pays originaire de l'Avesta, Louvain 1882 p. 2 — در فرهنگ شعوری زرم بمعنی اشك چشم (شاید دراصل بمعنی باران ؟) آمده وشعری از ابوالمعاني شاهد آورده شده است.

پهلوی (مثلاً بوندهشن) دیده میشود که قطعاً از لفظ سابق الذکر هَمَ اوستائی است (٧٧). پاتیژ که به پازندی پادیز و بفارسی پائیز است ظاهراً باوستائی پیتی داز و بفرس قدیم پیتی دیز بوده است (٧٨). زمستان از همان مادّه است که باوستائی زیم و بسانسکریت قدیم هیم (هیما)(٧٩) بوده و ذکر آن گذشت (٨٠)

(٧٧) در برهان قاطع همیز (لغت زند و پازند !) بمعنی تابستان آمده (؟)

(٧٨) هرن :رکتاب اشتقاق لغات فارسی (Grundriss der neupersischen etymologie von Paul Horn Strassburg 1893) در مادّهٔ پائیز — هارلز تصوّر می کند که لفظ ایوی گام دراوستا (وندیداد ٤ ٣) نیز بمعنی پائیز است (Charles de Harlez, Bulletin de l'Athenée orientale 1880-1881 pp. 79-97 et 159-183) ولی اغلب مترجمین آن کلمه را بزمستان تفسیر کرده اند. خرشیدجی رستم جی کاما (Cama) دریادگار نامهٔ اشپیگل سابق الذکر ایوی گام رابمعنی اوج وقلّهٔ فصول سال وبالاترین ومتاخرترین آنها شرح میکند ومعتقد است که یار بمعنی سال ناقصه وسارذا بمعنی سال ثابت کبیسه دار بوده و نیز گوید یار دراوستا با اعداد دو ویك و نیم آمده ولی نه بیشتر ولي سارذا باعدد هفت آمده است. بعید نیست که کلمهٔ سارذا هم که در اوستا بمعنی سال با صفت آن آمده در اصل بمعنی پائیز (یا اواخر پائیز) بوده و بعد ها بسالی که از پائیز شروع میشده اطلاق گردیده است. کوکا دررساله ای که درباب گاه شماری ایرانی نوشته (The antiquity of iranian calendar and of the era of Zoroaster by Mehrjibhai Noshervanji Kuka, Madras, 1913) همین معنی سارذا را تأیید نموده وموارد استعمال آن را در اوستا باعدد ٧ و ١٥ و ٥٠ دربابهای ٧ و ١٤ و ١٥ و ١٨ از وندیداد ذکر میکند. خزان که درفارسی جدید معمول شده بقول بیرونی فارسی نبوده و کلمهٔ طخاری است و از طخارستان آمده و نخست اسم جشن معیّنی از سال بوده است (خزان خاصّه در ١٨ یا ١٦ شهریور ماه و خزان عامّه در ٢ یا اوّل مهر ماه)

(٧٩) پاول هرن « اساس اشتقاق لغات فارسی » مادّهٔ زمستان .

(٨٠) محض توضیح لازم است یك بار گفته شود که در کلّیهٔ آنچه درین وجیزه از اوستا وکتب پهلوی و کتیبه ها و آثار و مآخذ غیر فارسی و عربی و ترکی یا آنچه از مآخذ یونانی ورومی نقل و یا از زبانهای لاتینی و سانسکریت و چینی یا اشتقاق لغات زبانهای قدیم ایرانی یا کلمات مقتبسهٔ ازین السنه و همچنین آنچه مربوط بگاه شماریهای ملل دیگرمانند یونانی و هندی و بابلی ومصری و غیره درج شده همه از مآخذ اروپائی و امریکائی است و نگارنده آشنائی مستقیم بآن زبانها ندارد و چون ذکر مآخذ اروپائی در هر فقرهٔ جزئی عملی نیست لهذا بارجاع بآنها در مطالب عمده اکتفا رفت. ونیزچون نوشتجات دانشمندان پارسیان هندهم اغلب بزبان انگلیسی بوده (ازنوشتجات گجراتي آنها درین وجیزه استفاده نشده) لهذا عبارت « مآخذ اروپائی » شامل آن نوشتجات نیز هست.

راجع بحساب و طول سال

گذشته از آنکه از روی سنجیدن مراحل طبیعی تکامل گاه شماری در بسیاری از ملل درمدارج مختلف تمدّن و همچنین از روی قیاس بسیر و تحوّلات سال هندی وبابلی ومصری ویونانی ورومی وغیره که درمجاورت مستقیم یاغیر مستقیم ایران بوده اند میتوان حدس زد که سال قدیم ایرانی از ابتدا سال شمسی ٣٦٥ روزه نبوده و قبل از وصول باین شکل اخیر از مراحلی گذشته است. مخصوصاً از قرائنی نیز که در آثار مکتوبه از اَوِستا و کتیبه های هخامنشی تا کتب عهد اسلامی بآنها بر میخوریم تأیید این تصوّر حاصل میشود که سال ایرانی هم در طیّ تاریخ آن قوم همان مراحل را پیموده است یعنی بتدریج و ترتیب بدواً سال قمری سادهٔ ٣٥٤ روزه و شاید دو نیمه سال تاحدّی مستقلّ و بعدها سال قمری — شمسی (یعنی سال قمری کبیسه دار) وشاید بعد سال شمسی ناقص ٣٦٠ روزهٔ بی کبیسه یا با کبیسه (یك ماه در شش سال یاطور دیگر) و بعد سال ناقصهٔ معروف ٣٦٥ روزهٔ بی کبیسه و عاقبت با کبیسه بوده است .

٦ — اگر چه دلیل روشنی برای اینکه بدواً سال قمریِ ساده در میان اسلاف قوم اَوِستائی معمول بوده در دست نیست معذلك ازآیات اَوِستا مسلّماً توجّه آن قوم بماه وگردش آن استنباط میشود چنانکه مثلاً ایّام هلال وبدر وماه باریك آخر ماه هر کدام دراَوِستا اسمی دارد شناختن خوارزمی های قدیم منازل قمر را که اختر مینامیدند (٨١) الاثارالباقیه صفحهٔ ٢٣٨) و فهرست اسامی آنها بلغت خوارزمی و سغدی که بیرونی درج کرده (همان کتاب صفحهٔ ٢٤٠) و اسامی آنها بپهلوی که در کتاب بوندَهشن درج شده (چاپ یوستی صفحهٔ ٦) (٨٢) و توجّه کلّی هندیهای قدیم که با ایرانیها از

(٨١) بعید نیست که لفظ اختر از کلمه اخشتر یانخشترا (Naxtra) که شاید در السنهٔ ایرانی معادل نکشترای هندی (دراصل اوَناكْ سْتْرا) بوده آمده است . در زبان پهلوي کلمهٔ اختر ظاهراً بمعنی برج است (یعنی یکی از ١٢ برج آسمان) و اپاختر بمعنی سیّاره است و همین کلمه بمعني شمال نیز در زبان پهلوی آمده است .

(٨٢) منازل قمر را بپهلوی خورتك میدامند و در بوندهشن این کلمه اسم عامّ آنهاست اگرچه خورتك بمعانی مختلف استعمال میشود ودربعضي مواردبمعنی بروج دوازده گانه و در بعضی دیگر بمعنی ستارهٔ واحد نیز ظاهراً میآید

يك نژاد بوده‌اند باين منازل وجود سال قمری ساده را محتمل میسازد. همچنین سال قمری کبیسه‌دار که بعد ذکر آن می آید خود دلالت برین دارد که بدواً در اوّلین عهد تمدّن قوم ایرانی سال قمری ساده بوده و بعدها برای جلو گیری از گردش آن در فصول شمسی کبیسه ایجاد شده است. وجود سه روز فوق‌العادهٔ الحاقی باسم دَیْ در جزو ایّام ماه نیز قرینهٔ قوی بر وجود حساب ماه قمری در بدو امراست چنانکه شرح آن بیاید. مخصوصاً میتوان گفت که ذکر سه حالت از حالات ماه در دورهٔ گردش آن در اوِسْتا که بآن اشاره شد (و شرح آن در شمارهٔ ٢٠ در ذیل بیاید) دلیل واضحی بوجود ماه قمری در عهد اوِسْتائی است.

٧ — سال قمری-شمسی (lunisolaire) بوده یعنی ماههای آن قمری و عدّهٔ روزهای آن ٣٥٤ یا ٣٥٥ و یا ٣٥٣ بوده و در هر چندسال يك ماه اضافی برای کبیسه کردن وثابت نگاه‌داشتن سال در فصول شمسی ظاهراً بعد از ماه ششم یادوازدهم بنحوی که در سال بابلی مرسوم بوده اضافه وآن سال ١٣ ماه گرفته میشد. چون بظنّ قوی سال اَوِسْتائی قدیم که از اوّل تابستان شروع وبشش گاه تقسیم میشده (یعنی همان سال که در شمارهٔ ٤ ذکر آن گذشت و در شمارهٔ ١٢ آینده از آن سخن میرود) غیر از سال اَوِسْتائی جدید (یعنی سال شمسی ٣٦٥ روزه) بوده است لهذا باید دراصل سال قمری بوده باشد ولی چون موقع گاهنبارها چنانکه از معانی اسامی آنها معلوم است در فصول شمسی ثابت بوده پس این سال قمری کبیسه دار بوده است[٨٣]. همچنین سالی هم که داریوش اوّل آن را در کتیبه‌های خود استعمال میکند (نمرهٔ ١٤) چون ماههای آن باماههای بابلی مطابقت دارد قریب بیقین مانند سال بابلی قمری-شمسی بوده است[٨٤]. اینکه عید

(٨٣) اگرهم نظر بقرائنی که بیاید تأسیس گاهنبار ها درسالی بوده باشدکه ٣٦٠ روزداشته معذلك این نوع سال اوّلین شکل گاه شماری يك قومی نبوده ومرحلهٔ دوّم تکامل آن بوده که پس از سال قمری باید اتّخاذ شده باشد.

(٨٤) درین وجیزه ماهمه‌جا سالی راکه ازاوّل تابستان شروع وبشش گاه تقسیم میشده (نمره ٤ و ١٢) باصطلاح « سال آوِسْتائی قدیم » وسال وماه اوائل هخامنشیان راکه اثرش درکتیبه های داریوش مانده (نمره ١٤) سال یاماه « پارسی قدیم » و این دونوع گاه شماری راهم بهمین دو اصطلاح خواهیم نامید.

منسوب به **میترا** در گاه شماری پارسی قدیم (ظاهراً باسم **بَغیاد** چنانکه **مارکوارت** در کتاب سابق الذّکر خود صفحهٔ ١٣٢ حدس میزند) در دهم ماه **باغیادیش**[٨٥] (شاید ماه اوّل سال) و در گاه شماری اَوِسْتائی جدید در ٢١ ماه مهر (ماه هفتم سال) واقع بوده نیز محتمل است ناشی از همین تبدیل سال و ماه قمری بسال و ماه شمسی بوده باشد باین نحو که فرض کنیم این عیداساساً مقارن اعتدال خریفی بوده ولذا با فرض آنکه اوّل ماه هفتم (یاماه اوّل بعقیدهٔ بعضی) ازسال پارسی قدیم (که اسم آن بدست نیامده ومطابق نیسان ماه بابلی بود) دراعتدال ربیعی بوده است اوّل پائیز بحساب نجومی در ١٨٧ روز بعدازآن واقع میشود[٨٦] وچون شش ماه قمری فقط ١٧٧ (وگاهی يك روز بیشتر یا کمتر) است بنابراین اوّل پائیز در دهم ماه هفتم قمری از اعتدال ربیعی میافتد و شاید وقتی

(٨٥) کشته شدن **گماتای** مَغ (**بردیا** یا **سمردیس** دروغی) درین روز اتّفاق افتاد و بقول **هردت** انقلاب وهیجان بیش از پنج روز مداومت داشت. بعقیدهٔ **مارکوارت** در کتاب سابق الذّکر عیدی که **هردت** از روز قتل **گماتا** ناشی دانسته وعید مَغوفونی magophoni = (درواقع مغ کشان) مینامد و گوید در آن روز مغان در خانهامی ماندند وجرأت بیرون رفتن نداشتند همان عید مهر (میترا) یعنی بَغیاد بوده و **هردت** بَغ را به مَغ تصحیف و اشتباه نموده است. **گرای** (Grary) درمقالهٔ راجع باعیاد ایرانی (festivals) در دائرة المعارف مذاهب وآداب **هستینگ** (Hasting's Encyclopedia of religions and ethics) تصوّر میکند که معذلك همان روز عید ملّی را که دربار گرفتار کار جشن بوده برای قتل مَغ مزبور عمداً اختیار نموده اند چنانکه خود **مارکوارت** نیز باین نکته اشاره نموده است.

(٨٦) از اعتدال ربیعی تااعتدال خریفی ١٨٦,٣٤٩ روز است — طول فصول شمسی برحسب آنچه **گینزل** ضبط کرده ازقرار ذیل است: بهار ٩٤,٠٤٤ روز، تابستان ٩٢,٣٠٥ روز، پائیز ٨٨,٦١٩ روز، زمستان ٩٠,٢٨٢ روز. دائرة المعارف جدید **بروکهاز** طول فصول را چنین ثبت میکند: بهار از ٢١ مارس تا ٢٢ ژوئن — تابستان از ٢٢ ژوئن تا ٢٢ سپتامبر — پائیز از ٢٣ سپتامبر تا ٢٢ دسامبر — زمستان از ٢٢ دسامبر تا ٢١ مارس که ازینقرار هر يك از بهار و تابستان ٩٣ روز و پائیز ٩٠ روز و زمستان ٨٩ روز میشود و نیز گوید که نیم سال بهار و تابستان ٧ روز و سه ربع روز از نیم سالهٔ پائیز وزمستان دراز تر است. دائرة المعارف آلمانی **مایر** (درمادّهٔ Erde) طول فصول را بطریق ذیل میشمارد: بهار ٩٢ روز و ٢٠ ساعت — تابستان ٩٣ روز و ١٥ ساعت — پائیز ٨٩ روز و ١٨ ساعت — زمستان ٨٩ روز و ١ ساعت و بر حسب حساب از روی تقویم بحری Nautical Almanac طول فصول در سال جاری (١٩٢٥ مسیحی) بقرارذیل است: بهار ٩٣ روز و ٤ ساعت — تابستان ٩٣ روز و ١٥ ساعت — پائیز ٨٩ روز و ١٩ ساعت — زمستان ٨٨ روز تمام ودرسال آینده (١٩٢٦ مسیحی) بهار ٩٢ روز و ١٩ ساعت — تابستان ٩٣ روز و ١٥ ساعت — پائیز ٨٩ و ١٩ ساعت است. ما در متن بر طبق حساب **گینزل** عمل نمودیم.

که سال قمری ۳۵۴ روزهٔ پارسی قدیم بسال شمسی ۳۶۵ روزه اَوِسْتائی جدید تبدیل شد و ناچار ۱۱ روز برای تکمیل سال بآخر آن اضافه نموده یعنی جلو ماه باغَیادیش یامهر انداختند. عیدبَغَیادَ یامهرگان که اصلاً عید بزرگ و شاید اعظم اعیاد ودرواقع درحکم نوروز ایرانیان جنوبی بود جلوتر رفته به ۲۱ ماه مهرافتاد(۸۷)

۸ — سال ایرانی وقتی ۳۶۰ روزه یعنی درمرحلهٔ بین سال قمری ۳۵۴روزه و سال شمسی ۳۶۵ روزه بوده و هر شش سال بوسیلهٔ کبیسهٔ یك ماهه کسر پنج روز در سال جبران میشد. بیرونی صریحاً گوید(۸۸) که پیشدادیان سال را ۳۶۰ روز میگرفتند وهرشش سال یك ماه ودرهر ۱۲۰ سال یك ماه دیگر برآن میافزودند. بعضی

(۸۷) قابل توجّه است که عید مهرگان در نزد خوارزمي ها در ۱۳ ماه **اومری** (مهر ماه) گرفته میشد و آنرا «**چیری روچ**» مینامیدندچنانکه بیرونی ذکر میکند. — ممکنست هم فرض کرد که این تغییر محلّ جشن در ماه مهر بتدریج بعمل آمده باشد یعنی ابتدا سال قمری تبدیل بسال ۳۶۰ روزه و لذا روز جشن که شاید در ۱۱ ماه بوده به ۱۶ ماه انتقال یافته و بعد ها که پنج روز دیگر بر سال اضافه شده در ۲۱مهرماه قرار گرفته است و علیهذا ممکن است پنج روزه بودن اعیاد نو روز و مهرگان و گاهنبار ها هم ازین ناشی شده باشد که در دورهٔ سال ۳۶۰ روزه احداث ومعمول شده‌اند وبعد که پنج روز اضافی الحاق شده اختلاف بین سنّت قدیم و تازه پیدا شده و عاقبت هر دو روز و فاصلهٔ بین آنهارا عید قرار داده اند ولی بیرونی علّت پنج روز شدن جشنهای نوروز و مهرگان را چنین ذکر میکند که چون نوروز و مهرگان ایرانیان با مال سغدی ها و خوارزمی ها (و البتّه سایرملل زردشتی‌نیز) پنج روز فرق داشته یعنی‌مال ایرانی پنج‌روز جلوتر بود لهذا **هرمز** پادشاه ساسانی (ظاهراً محض نزدیك ساختن اقوام زردشتی بهمدیگر) این دو روز را بهم وصل کرده یعنی هر دو روز و فاصلهٔ بین آنهارا نیز عید قرار داد که اوّل آن باصطلاح تقویم های ایران نوروز عامّه و مهرگان عامّه و آخر آن که در واقع روز عید حقیقی همان بوده نو روز خاصّه و مهرگان خاصّه و باصطلاح کتب قدیمه اوّلی نوروز ومهرگان صغیر وآخری نوروز و مهرگان کبیر نامیده میشد. فرق پنج روز بین سال ایرانی و سال **سغدی** و **خوارزمی** و **ارمنی** و **کاپادوکی** و غیره (باستثنای سیستانی) هم چنانکه‌گذشت ناشی از تأثیر کبیسهٔ ۱۲۰ سالهٔ ایرانی ویك بار ازحساب انداختن ایرانیهاپنج روز ازگردش زمان بوده‌است. بعید نیست که پنج روز بودن جشنهای گاهنبارها نیزناشی ازهمین علّت یانظیر آن بوده باشد. مهرگان خاصّه‌یعنی ۲۱ ماه‌مهر بالخصوص باسم **رام‌روز** و **جشن رام** (که اسم روز ۲۱ ماههاست) معروف بوده و حتي اشعاری از شعرای عرب بهمین اسم درباب آن‌روز سروده شده است.

(۸۸) الآثارالباقیه صفحهٔ ۱۱. درزیج سنجری (نسخهٔ خطّی واتیکان) نیز عیناً این مطلب بهمین شرح آمده است.

مؤلّفین علاماتی‌نیز دراَوِسْتاو کتب پهلوی ازین نوع سال یافته و خواسته اند از آنها این نتیجه را استنباط کنند. مخصوصاً درمآخذ یونانی مانند کتب هِرُدُتْ و غیره نیزاشاراتی براین نوع ازسال‌موجود است(۸۹). قابل قسمت بودن عدّةًا یام‌سال وا یام ماهها و فاصلهٔ گاهنبار ها به ۱۵ و قرائنی که دالّ بر واحد حساب یا اساس بودن این عدد در حساب سال و ماه میباشند نیز شاید خالی از دلالت بر سال ۳۶۰ روزه نیست ونیز شاید بهترین توجیه سرّ وقوع گاهنبار مَیْذِیایرِیَ بر خلاف انتظار در ۲۰ دیماه بجای ۱۵ آبان ماه(۹۰) آنست که گاهنبار ها اصلاً در سال ۳۶۰ روزه ایجاد شده اند بنا بر این بدواً مَیْذِیایرِیَ در ۱۵ دی بوده است ولی بعد که پنج‌روز بسال اضافه نموده وآن را در جلو دیماه قرار داده اند (یعنی درآخر سال یا آخر ماه ششم (۹۱) چنانکه بیاید) عدّهٔ روز های گاه‌پنجم (۹۲) از۷۵ به ۸۰ بالا رفته واگر چه بعد ها این پنج روز اندرگاه را ازآخر آذر ماه بآخر اسفند ارَمَذْ ماه نقل کرده‌اند

(۸۹) درکتاب **ایدلر** (Ludwig Idelr, Handbuch der mathematischen uud technischen chronologie) جلد اوّل صفحهٔ ۶۹ و ۲۵۴ و۲۵۷ - ۲۶۰ و۲۶٤ و ۲۷۱ وهمچنین درکتاب سابق الذکر **مارکوارت** صفحهٔ ۲۰۲ - ۲۰۳ شرحی درین باب درج شده است.

(۹۰) عدّهٔ ایّام هر یك از شش گاه سال چنانکه گفته شد قابل تقسیم است بر ۱۵ (۳۰ - ٤۵ - ۶۰ - ۷۵) وگاه پنجم خارج ازین قاعده و ۸۰ روزه است و ازین حیث استثنائی غیر طبیعي میباشد وانگهی **میذیایری** درواقع نقطهٔ مقابل **میذیوی شم** بوده و این دوگاهنبار دو قطب سال هستند ولذا انتظار آن میرفت که فاصلهٔ دوّمی تا اوّلی ۱۸۰ روز و نیز اگر خمسهٔ مسترقه همیشه درآخر اسفندارمذ بود بایستي گاه ششم ۸۰ روزه وفاصلهٔ از **میذیایری تامیذیوی شم** ۱۸۵ روز بوده باشد نه‌بالعکس.

(۹۱) بنابر آنکه سال قدیم از ماه تیر یا ماه دي شروع میشده. این پنج روز در واقع کبیسهٔ کوچکی بوده و در ادوارقدیم اغلب کبیسه راجلو اوّل سال یا جلوماه هفتم یعنی آخر شش‌ماههٔ اوّل یا شش ماههٔ دوّم میانداختند. بهمین جهت که این پنج روز حکم کبیسهٔ الحاقی داشت محتمل است (چنانکه **گایگر** حدس زده) که مانند روزهاي کبیسهٔ ماه قمری‌که در روز ۸ و ۱۵ و ۲۳ ماه برای تکمیل ماه الحاق شده اند (چنانکه بیاید) این روز های پنجگانه هم چون اسم اصلی وثابتي نداشته اند مانند آن سه روز باسم آفریننده نامیده شده بوده اند و بهمین علّت این اسم (دَیْ) بماه تالی انتقال یافته باشد چنانکه بعد ها که این پنج روز بجلو اعتدال ربیعی یعنی موقع عید ارواح افتاده و به فروردگان موسوم شدند اسم ماه بعد (یعنی فروردین) از آن مشتق شد.

(۹۲) یعنی گاه پنجم ازمنهٔ بعد ورنه معلوم نیست ازعهد اوّل ترتیب شمارهٔ گاهها همین بوده که‌حالا هست.

(شاید در موقعی که ماه فروردین اوّل‌سال قرارداده شده) معذلك گاه پنجم همانطور باقتضای حفظ سنّت جاریه ۸۰ روزه مانده وناچار موقع جشن گاهنبار پنجم از ۱۵ دَیْ به ۲۰ آبان ماه افتاده است .(۹۳)

۹—سال ایرانی درعهدبالنّسبه قدیم یعنی حتّی پیش ازدورهٔ ساسانیان هم ۳۶۵ روزه بوده است واین فقره ازشهادت سابق الذّکر کورتیوس (Quinte Curce) مورّخ یونانی ازقرن اوّل مسیحی بطوروضوح بدست می‌آید . بدیهی است که این سال همان سال ناقصه است که ما باسم سال اَوِسْتائی جدید نامیدیم وچون ۳۶۵ روز تمام بدون کسر اضافی حساب میشد در هرچهار سال تقریباً یك روز ازسال شمسی حقیقی کمتر میآمد . شاید ذکر عید مهرگان را در کتاب سترابُن جغرافی شناس یونانی که در اوائل قرن اوّل مسیحی نوشته هم بتوان علامت دیگری برای معمول بودن همین سال اَوِسْتائی جدید قبل از تاریخ مسیحی در ایران شمرد .

۱۰—سال ایرانی ۳۶۵ روزوربع بود. این همان سال‌بهیزکی ثابت قدیم است که بنابرقول منجّمین عهداسلامی وکتاب دین‌کَرْت در نتیجهٔ کبیسهٔ ۱۲۰ ساله وجود داشت .

۱۱—سال ایرانی درقدیم معادل ۳۶۵ روز و ٦ ساعت و ۱۲ دقیقه و ۹ ثانیه محسوب میشد . بیرونی در الآثارالباقیه (صفحهٔ ۵۲ سطر ۵) براین معنی تصریح دارد(۹۴). ولی در صفحهٔ ۱۱۹ ازآن کتاب صریحاً گوید که بعقیدهٔ ایرانیان کسر اضافی سال ۹۳

(۹۳) البتّه برای بودن گاهنبار پنجم در ۲۰ دَیْ و ۸۰ روزه بودن گاه پنجم توجیه دیگری هم ممکن است که درقسمت آخر نمرهٔ ۲۰ شرح آن بیاید— بودن خمسهٔ مسترقه را در جلو دیماه **روت** درمقالهٔ خود درمجلّهٔ انجمن شرقی آلمانی جلد ۳٤ صفحهٔ ۷۰۱ که شرح آن بیاید و **گایگر** درکتاب تمدّن ایران‌شرقی (Wilhelm Geiger, Ostiranische Kultur in Alterthum, Erlangen 1882 S. 325) و **مارکوارت** درکتاب‌سابق‌الذّکرخود حدس زده‌اند و **جکسون** نیزاز قول **گرای** همین عقیده را نقل میکند (A. V. W. Jackson, Zoroastrian Studies, New York 1928 p. 128)

(۹٤) بیرونی درصفحهٔ ۲۳۳ از همان کتاب سال ایرانیان را ۳۶۵ روز و ربع روز و یك جزء از ٦۰ جزء ساعت (که یك دقیقه میشود) میشمارد ولی ظاهراً شکّی نیست که درعبارت نسخه سقطی واقع شده وشاید « بِاثْنَی عَشَرَ جُزْءً » بوده است .

جزءٌ و ربع جزء بوده که معادل است با ٦ ساعت و ۱۲ دقیقه ودرهر ۱۱۵ سال و ۹ ماه و ۲٦ روز بالغ بریکماه میشود و بنا بر قول مؤلّف کتاب منتهی‌الأدراك یعنی در نتیجهٔ حساب ازروی مندرجات آن کتاب ٦ ساعت و ۱۲ دقیقه و ۵۷ ثانیه و ٦ ثالثه بوده است و قرینهٔ این حساب آنست که بنابر روایت بعضی مؤلّفین ایرانیان یك‌ماه‌در ۱۱٦ سال کبیسه میکردند . این روایت چنانکه درحاشیهٔ ۲۷ و ۵۱ گذشت در کتاب الآثارالباقیه و منتهی الأدراك و تاریخ قم و زیج سنجری عبدالرّحمن خازنی (که در اواسط قرن ششم هجری تألیف شده است) وکتاب الاوائل عسکری (بنقل صَفَدَي ازآن) آمده است. درزیج‌سنجری گوید که سنهٔ‌شمسیّه پیش مجوس ۳٦۵ روز و ٦ ساعت و ۱۲ دقیقه بوده و کسور را در حساب نمی آوردند تا وقتیکه در هر ۱۱٦ سال از آنها یك ماه جمع و حاصل میشد پس یك ماه بر سال علاوه کرده و ۱۳ ماه میگرفتند و اهل قدیم خوارزم و سغد نیز درین باب بآنها اقتفاء کردند .

راجع به آغاز سال

۱۲—سال وقتی از اوّل تابستان (انقلاب صیفی) وباماه‌تیرشروع میشد. علامت این مدّعا لفظ مَیْذِیایْرَي است که اسم گاهنبار پنجم است. این جشن درحوالی انقلاب شتوی بوده و معنی تحت اللّفظی اسم آن نیمهٔ سال است(۹۵) و چون از بیان کتاب بونْدَهِشْن که صریحاً گوید از مَیْذِیایْرِي تا مَیْذِیوی‌ْشِمَ روز ها بلند تر و شبها کوتاه‌تر میشوندوبالعکس ازمَیْذِیوْيْ شِمَ تا مَیْذیایْرِي شبها بلند تر وروز ها کوتاه تر میگردد (ترجمهٔ یوستی صفحهٔ ۳۳ - ۳٤) معلوم میشود که در اصل

(۹۵) این معنی اقوی و قریب بیقین است لکن بعضی هم آن را بوسط زمستان ترجمه کرده و **یایری** را هم بمعنی سال وهم بمعنی زمستان گرفته اند. واضح است که بنابراین فرض دیگر دلیل فوق ساقط میشود— البتّه درحساب وسط سال یا وسط زمستان همیشه از خمسهٔ مسترقه صرف نظر میشود و درحساب نمي آید ورنه وسط حقیقی بجای روز صدو هشتادم سال یا روز هفتادو پنجم زمستان پنج ماهه روز ۱۸۲ ونیم و ۷۷ ونیم میشود و کسر پیدا میکند . بطورکلّی گاهنبار ها درسال ۳٦۰ روزه ایجاد شده اند یا در هرحال چنین سال فرضي مبنای حساب آنها بوده است.

مَیذِیایْرِیَ اساساً درحوالی انقلاب شتوی (اوّل جدی[٩٦]) و بنابراین اوّل سال درحوالی انقلاب صیفی (اوّل سرطان) و مطابق مَیذِیوی‌شَم بوده است[٩٧]. این سال همانست که از تقسیمات شش گـانهٔ آن درنمرهٔ ٤ سخن رفت واسم آن یاربوده که اززبان اصلی و ریشهٔ مشترك قدیم زبانهای هندو اروپائی آمده واسم آریائی سال است. علامت دیگر این شکل سال و وقوع ماه دَیْ در اوّل نیمهٔ دوّم سال است که چون متعلّق بخداست (دَئوشو نام خالق است) ظاهـراً یا دراوّل سال و یا در اوّل نیمهٔ دوّم آن بایستی جا داشته باشد وچون ماه اوّل سال (چنانکه بیاید) مخصوص شعری بوده ومحّل طبیعی آن بمناسبت اوّلین طلوع آن ستاره درآنجا بوده ناچار دَیْ را در آغاز نیمـهٔ دوّم سال قرار داده اند و چون قرائنی دلالت بر آن دارد که در بین بعضی از ملل قدیم اصلاً نیم سال درواقع درحکم مقیاس زمان بوده یعنی هر نیم سال یك واحد زمان فرض میشده[٩٨] لذا در واقع چنانست که دَيْ در سرسال جا داشته باشد. این ماه بنابر تفسیر وتوجیه

(٩٦) در **ویسپرد** از **اوستا** (٣-٢) **سارذا** نعت **میذیایری** شمرده شده و آن نیز قرینهٔ آنست که موقع اصلی این گاهنبار در اوایل زمستان یعنی فصل سرد بوده است.

(٩٧) **مارکوارت** در کتاب سابق الذّکر خود — ولي این نکته نیز قابل توجّه است که بوندهشن نه تنها **میذیایری** را درین مورد برطبق معمول ازمنهٔ بعد در بیستم ماه دی و روز آخر ایّام پنجگانهٔ گاهنبار قرار داده و همان روز بیستم را کوتاه ترین روز سال و مبدأ افزایش روز و کاهش شب میشمارد که ازینقرار بایستی بین دو گاهنبار متقابل بجای ١٨٠ روز ١٨٥ روز فاصله بشود بلکه علاوه برین **میذیوی‌شم** را هم که مبدأ کاهش روز وافزایش شب میداند در ١٠ ماه تیر یعنی روز اوّل ایّام پنجگانهٔ گاهنبار معروف باین اسم قرار میدهد و بنا برین فاصله را به ١٩٠ روز میرساند که در واقع قریب بهفت روز بیش ازمدّت سیر آفتاب بین نقطهٔ انقلاب صیفی و انقلاب شتوی میباشد. عبارت آن کتاب برطبق ترجمهٔ **وست** (فصل ٢٥ صفحه ٩١ - ٩٣) چنین است « از گاس **مدوك شیم** که روز و **هیککیك** خور از ماه تیر است تا گاس **میدی یاریم** که روز و **هیککیك** بهرام از ماه دین (کوتاه ترین روزها) است شب بلند میشود و از گاس **میدی یاریم** تا گاس **میدوك شم** شب کوتاه و روز بلند میشود »

(٩٨) چنانکه **گایگر** در کتاب سابق الذّکر خود گوید فقراتی از اَوِسْتا (وندیداد فرگرد ٣ آیهٔ ٣٦ و ٣٧ و فرگرد ٦ آیهٔ ٤٣ و فرگرد ٥ آیهٔ ٤) قرینهٔ حساب با نیم سال در میان قوم اوستائي است.

روت[٩٩] وقتی دراوّل سال بوده ودرموقعی ازسال واقع است که نقطهٔ اعلا وذروهٔ آن بوده واز هردو طرف یعنی رو بجلو وروبعقب هرچه پیش بروید روزها درازتر میشود. انتساب ماه تیر به شِعْرای یمانی وطلوع این ستاره در ماه اوّل تابستان در سحر نیز از روی قیاس باهمیّت این ستاره درنزد اغلب ملل و مخصوصاً ازلحاظ اینکه اوّلین طلوع صبحی آن (lever héliaque)[١٠٠] در نزد مصریان مبنای اوّل سال بود قرینهٔ دیگری (ولو ضعیف) برای این نوع ازسال تواند شد. بدیهی است که این دلیل اخیر بر فرض آنست که تیر اوّل ماه تابستان و اوّل سال بوده باشد. بیرونی گوید که اغلب ملل و مخصوصاً حکمای یونان آغاز سال را ازموقع طلوع «کَلْب جَبّار» یعنی شِعْرى میگرفتند که درآن اوقات درحوالی انقلاب صیفی بوده است[١٠١]. شروع اوّل سال از انقلاب صیفی در بین اقوام دیگر نیز نظیر دارد مانند مصری‌ها وآتنی ها. سَرِذْ و سَرِد درزبان اوستی (قفقاز) بمعنی تابستان است با آنکه در اصل این کلمه (چنانکه در نمرهٔ ١٤ ذکر میشود) بمعنی سال بوده است.

١٣ — سال بااوّل تابستان شروع میشد ولی نه با تیر ماه بلکه با فروردین ماه. و این قول بیرونی است که اوّل سال ایرانیان‌را درفروردین و درانقلاب صیفی میشمارد

(٩٩) Roth, Zeitschrift der Deutsche Morgenlandische Gesellschaft Bd. 34, S. 701

(١٠٠) یعنی اوّلین بارکه شعري پس ازقران با آفتاب ازشعاع خارج وصبح قبل ازآفتاب طلوع میکند. این نوع طلوع ستارگان را بعربی تشریق وچنین ستاره را بفارسی «کنار شبی» گویند چنانکه اوّلین طلوع مغربی ستاره رابعربی تغریب و بفارسی «کنار روزی» نامند (**مفاتیح العلوم خوارزمی** چاپ لیدن صفحه ٢٣٠).

(١٠١) الآثار الباقیه صفحهٔ ٢١٧ وهمچنین مسعودی در **مروج الذهب** — **کریستنسن** در «تاریخ تمدّن درمشرق قدیم» گوید که سال زراعتی قدیم ایرانیها با هلالی که بعد ازانقلاب صیفی میآمد شروع میشد (Arthur Christensen, in Kulturgeschichte in Alten Orient, S. 231) — **کلب الجبار** وعبور ازاسامی شعراي یمانی است که در دهن صورت کلب اکبر واقع است (**کتاب الکواکب و الصور** تالیف **ابی الحسن عبدالرحمن بن عمر الصوفی الرّازی** متوفّی درسنهٔ ٣٧٦ صفحهٔ ٢٢١ ازنسخهٔ چاپی **پترسبورگ** باترجمهٔ فرانسوی وحواشی = Description des étoiles fixes par l'astronome persan Abd-al-Rahman al Sufi traduction par H. C. F. C. Schjellerup, St. Petersburg 1874).

و همچنین از آنچه راجع باعیاد خوارزمی میگوید این نتیجه بدست میآید (۱۰۲) و نیز در موقعیکه از کبیسهٔ **متوکّل** و **معتضد** ازخلفای عبّاسی بحث میکند آن کبیسه‌هارا معطوف باین منظور فرض میکند که میخواستند اوّل فروردین را بجای اصلی وثابت خود که اوّل تابستان باشد بر گردانند اگرچه ممکن است بقرینهٔ بودن اوّل آذر ماه در اوّل بهار در موقع آخرین کبیسه و در اواخر ساسانیان وی آن عهدرا در نظر داشته و کبیسهٔ ۱۲۰ سالهٔ ایرانیهارا کبیسهٔ عملی رسمی و تمام ومؤثّر در جریان سال وماه عرفی میدانسته است (۱۰۳). معذلك اینهم غیر ممکن نیست که خبری از قدیمترین سال ایرانی که ازتابستان شروع میشده داشته بوده‌است. **مسعودی** در کتاب التّنبیه والإشْراف (۱۰٤) گوید که اوّل سال ایرانیان در اوّل تابستان و مهرجان در اوّل فصل زمستان بوده است. در نوروزنامهٔ منسوب بخیّام (چاپ طهران صفحه ۱۱) نیز گوید « و فروردین آن روز (سی سال گذشته از پادشاهی **گشتاسپ** که زردشت بیرون مد) آفتاب باوّل سرطان قرار کرد و جشن کرد.... ». در کتاب التّاج منسوب به جاحظ (طبع قاهره سنهٔ ۱۳۳۲ صفحه ۱٤٦) نیز گوید « نیروز و مهرجان دوفصل سال هستند مهر جان دخول زمستان و فصل سرما است و نیروز (نوروز) اذن دخول فصل گرماست » (۱۰۵). **کوکا** عقیده دارد که وقتی اوّل فروردین در اوّل

(۱۰۲) الآثار الباقیه صفحهٔ ۲۱٦ و ۲۳٦ — ولی عجب آنست که بیرونی درهمان کتاب درصفحه ٤٥ و همچنین حمزهٔ اصفهانی درکتاب سابق الذّکر خود گوید که اوّل سال ایرانیان روز هرمزاز ماه فروردین بود درموقعی که آفتاب در نقطهٔ اعتدال ربیعی بوده و در صفحهٔ ۲۲۱ روز چهارم شهریور را آغاز زمستان میشمرد یعنی که درقدیم چنان بوده است.

(۱۰۳) چنانکه از شکایت دهقانان ایران بخلفای عبّاسی درجلو افتادن نوروز و اهمال امر کبیسه واقدامات متعدّدی که بیرونی برای بر گردانیدن نوروز بمحلّ اصلی خود « یعنی اوّل تابستان » که درعهد ساسانیان موقع افتتاح خراج بوده نقل میکند استنباط میشود.

(۱۰٤) چاپ لیدن ۱۸۹۳.

(۱۰۵) بیانات کتب عربی درین باب قابل توجیه است باینکه مؤلّفین اسلامی معنی حقیقی تابستان را درکتب پهلوی یا اظهارات دانشمندان زردشتی را ملتفت نشده اند و در صورتی که مقصود از تابستان درکتب زردشتیان قسمت شش ماههٔ (یاهفت ماهه) اوّل سال بوده آنان این کلمه را بمعنی

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

تابستان بوده و تیرماه در اوایل پائیز و باین جهت این آخری به تیر موسوم شده که شِعْرِي درآن موسم درتمام شب میدرخشد. اگر واقعاً فرض شود دربدوامر تأسیس سال زردشتی (بروایت بیرونی از طرف خود زردشت) اوّل دیماه در اعتدال ربیعی و خمسهٔ مسترقه در جلو آن و بنابرین عید اموات در محلّ اصلی خود در آخرین ایّام زمستان بوده (که در نیمهٔ اوّل قرن نهم قبل ازمسیح ممکن است) طبعاً اوّل فروردین بایستی دراوّل تابستان بوده باشد. استعمال لفظ **تیر** درفارسی بمعنی پائیز نیز که درکلام شعرای قدیم هم آمده با آنکه در زمان خود آنها تیر در ماه اوّل تابستان یا ماه آخر بهار بود نیز ممکن است اثری ازین ترتیب بوده باشد. (۱۰٦) درصورت وقوع فروردین

[بقیهٔ حاشیهٔ (۱۰۵) از صفحهٔ قبل]

تابستان اصطلاحی عصر خود فهمیده اند و یا اگر از قدیمترین کتب عربی و ترجمه های اوّلی از پهلوی اقتباس کرده باشند چون کلمهٔ « صیف » درعربی بمعنی بهار بوده و بعدها استعمال آن درین معنی متروك یانادرشده این معنی رابا معنی معروف آن التباس کرده‌اند. قرینهٔ توجیه اوّلی آنست که بیرونی هم مهرجان را « اَوّلُ الشِّتاء » میخواند وچون روز ۲۱ مهر بآغاز زمستان پنجماههٔ زردشتی نزدیك است با آن معنی وفق میدهد وحتّی اگر این سنّت و عادت یعنی اینکه نوروز ومهرگان دوقطب سال ودوسرفصل شمرده میشد قدیم بوده باشد میتوان فرض کرد که حتّی درعهد اَوِسْتا مقصود ازتابستان هفت ماهه و زمستان پنجماهه بطور مسامحه تابستان شش ماه و ۲۱ روز (واگر آن قسمت اَوِسْتا بعد از انتقال خمسهٔ مسترقه از آخر اسفند ارمَذْ بآخر ماههای بعد تحریر شده باشد تابستان شش ماه و۲٦ روز) بوده است و زمستان پنج ماه و۹ روز (یا پنج ماه و ٤ روز) — از تفسیر معنی کلمهٔ سَده یعنی جشن معروف درکتاب بی اسم فارسي که درحاشیه نمرهٔ (۷۳) شرح آن گذشت نیز استنباط میشود که حتّی دربین مؤلّفین ازمسلمین درقرن پنجم (که کتاب مزبور ظاهراً در نیمهٔ دوّم آن تألیف شده چنانکه بیاید) زمستان پنجماهه معروف بوده است.

(۱۰٦) **عنصری** گوید « تا بنو روز اندرون باشد نشان نو بهار تا سیاه تیر ماه آرد نشان مهرگان » و نیز همو گوید « اگر به تیرمه ازکِش جامه باید تیر چرا برهنه شود بوستان چو آید تیر » ونیز گوید « بتیز (؟) تا دو بود راست گشتن شب و روز یکي بوقت بهار و دگر باوّل تیر » و باز همو گوید « تا بنوروز اندرون باشد نشان نوبهار تاسیاه تیر ماه آرد نشان مهرگان » (دیوان عنصری چاپ بمبئی سنه ۱۳۲۰) فردوسی نیز گوید « بهار وتموز و زمستان و تیر نیاسود هرگزیل شیرگیر » (داستان پادشاهی هرمز **فرهنگ ولف** = Wolff 280-42) — از طرف دیگر چون همین شعرا همیشه ماههای دیگر ایرانی را بآن معانی که بمقتضاي بودن فروردین در اوّل بهار آنجا واقع میشوند استعمال کرده و هیچوقت فروردین را بمعنی تابستان یا دَیْ را بمعنی بهار بکار نبرده اند لهذا بعید نیست استعمال تیر بمعنی پائیز اثر یك ترتیب قدیمی دیگری بوده باشد. مهرگان نیز درکلام همین شعرا مانند فرّخی وعنصري وغیر هما همیشه بمعنی آغاز پائیز آمده است. در

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

ماه در اوّل تابستان مهرماه در اوّل زمستان میافتد و این فقره با رسوم اقوام قدیم هند و اروپائی و مخصوصاً ژرمنی که عید تولّد آفتاب را در اوّل زمستان گرفته و آن ماه را بخدای آفتاب نسبت میدادند بی تناسب نیست چه واقعاً آغاز زمستان مثل تولّد جدید خورشیداست که از آنروز درنصف کرهٔ شمالی رو بافزایش وارتفاع ودرخشندگی میگذارد وهرروز قویتر میشود. بقول بیرونی درالآثارالباقیه (صفحه ۲۲۵) روزاوّل ماهدَیْ (که بعدها دراوّل زمستان جا داشت) خور نیز نامیده میشد و درقانون مسعودی نسخهٔ موزهٔ بریطانی لندن «خرّه روز» ثبت‌شده اگرچه در بعضی مآخذ دیگر «خرّم روز» نیز نامیده شده است.

۱۴—سال ازاوّل‌پائیز شروع میشد؟ ظنّ قوی براین است که‌اقوام ایرانی جنوب غربی ایران و اسلاف پارسیان عهد هخامنشیان که اسامی عدّه ای از ماههای آنها در کتیبه‌های‌داریوش اوّل برای‌ما محفوظ مانده سال‌را از اوّل پائیز میشمردند. گذشته ازاینکه‌حساب دقیق‌سالهای‌سلطنت **کَمْبوجیه** و **گماتا** و **داریوش** و ترتیب وقایع از روی کتیبه‌ها این حدس‌را تقویت میکنند یعنی با این فرض بهتر حلّ‌میشود

[بقیهٔ حاشیهٔ (۱۰۶) ازصفحهٔ قبل]

مقدمةالادب‌زمخشری مهر جان را «پائیز – وقت خزان – تیر ماه» معنی میدهد و همچنین درمعنی کلمهٔ خریف گوید «تیرماه – پائیز» باآنکه درزمان زمخشری تیرماه ایرانی (یعنی‌قدیم) درجوزا وتیرماه جلالی درسرطان بوده وبعیداست که منظور تیرماه معتضدی بوده باشد. درواقع دیده‌میشود که تیر و مهرگان علاوه بر معنی معمول خودشان که ماه چهارم سال و روز ۱۶ از ماه هفتم باشد در عرف عامّ معنی دیگر متبادری هم داشته اند یعني تیر بمعنی پائیز ومهرگان بمعنی آغاز آن فصل چنانکه **ابوالليث‌سمرقندی** (نصربن محمّدبن احمدبن ابراهیم) درکتاب **بستان‌العارفین** خود (که‌درحاشیهٔ **تنبیه‌الغافلین** همان مؤلّف در قاهره درسنهٔ ۱۳۰۹ طبع شده) در صفحهٔ ۱۷۳ گوید که «نوروز هرچهار سال یك روز در ایّام هفته عقب میماند وشب و روزبتناوب بلند وکوتاه می شوند مثلاً درنیمهٔ حزیران که‌بلندترین روز سال‌است روز ۱۵ ساعت است و بعد کوتاه تر میشود تاآنکه در مهرجان شب و روز مساوی میشود و بعد باز کوتاه تر میشود تا در روز ۱۷ از کانون اوّل شب ۱۵ ساعت میشود و در ۱۷روز قبل از نوروز باز شب و روز مساوی میشود». اگرچه ممکن است بخاطر آیدکه شاید در زمان تألیف آن کتاب مهرگان در آغاز پائیز و نوروز ۱۷ روز قبل ازاوّل بهار واقع میشده لیکن چون این حالت بعد ازسال ۳۳۰ هجری واقع نمیشود و **ابوالليث** در حدود ۳۸۳ یا ۳۹۳ وفات کرده است این فرض خالي از اشكال نیست.

و بافرضهای دیگر اشکال زیادی پیش میآید(۱۰۷) بودن ماه با **غَیادیش** منسوب به **میترا** دراوّل پائیز که‌باماه **تَشْریتو** بابلی مطابق بوده است هم قرینهٔ این مدّعااست و همچنین وقوع یکی ازبزرگترین اعیاد مذهبی وملّی ایرانیان یعنی‌عید میترا (خدای بزرگی که بظنّ قوی حتّی قبل از **اَهُورَمَزْدَ** دربین‌اقوام ایرانی پرستش میشد(۱۰۸)) درماه‌اوّل پائیز باسم **بَغَیادَ** دربین‌ایرانیان جنوبی وعید **میترَکان**(مهرگان)دربین‌اقوام ایرانی‌شمالی وشرقی زردشتی واهمیّت‌بسیار عظیمی‌را که‌حتّی درزمانهای بعد بآن‌داده میشد(۱۰۹) و درست‌هم ترازووهمرتبهٔ‌نوروز بود میتوان قرینهٔ دیگری برای‌این‌حدس فرض‌نمودوبنابراین مهرگان درواقع نوروزایرانیان‌جنوبی‌بوده‌است. لفظ **سَرِذا** یا **سارِذا** بمعنی‌سال‌در **اَوِسْتا**(۱۱۰) و **ثَرْد** بمعنی‌سال‌در کتیبه‌های **داریوش** که‌مطابق **سَرَد** بمعنی

(۱۰۷) **مارکوارت** درکتاب سابق الذّکر خود صفحهٔ ۱۳۱ شرحی مفید دراین باب دارداگرچه باید گفت که این مطلب بطورقطعی حلّ‌نشده و **وایسباخ** و **پراشك** و دیگران راجع به ترتیب وقایع مذکور در کتیبهٔ بیستون بحث زیادی نموده و اتّفاق حاصل نکرده اند.

(۱۰۸) اسم **میترا** درکتیبه‌های **بوغازکوی** مربوط باقوام **خورّی - میتانی** که‌ازاوایل قرن ۱۴ قبل ازمسیح است پیدا شده‌است که‌مسلّماً قبل‌از ظهوردین زردشتی است. باغلب احتمال پرستش **میترا** جزو دین قدیم بومی اقوام اصلی آریائی یعنی اسلاف قوم اَوِسْتا وهندیان عهد ودائی بوده است.

(۱۰۹) بنابر روایت **کتزیاس** این عید بقدری مهمّ بود که تنهاموقعی بوده‌که پادشاه هم میتوانست مست‌شده‌ورقص‌کند. **سترابن** از قرن اوّل مسیحی‌از ۲۰۰۰۰ کرّه اسبی که‌ارمنیهادرعید **میترا کانا** بعنوان‌باج بشاهنشاه ایران تقدیم میکردند حرف‌میزند. یکی‌ازدلائل معروفیّت عظیم‌این عیدآنست که (چنانکه مارکوارت بآن اشاره نموده) بنا برروایت‌طبری‌اهل‌بلخ درسال ۳۲ هجری پس‌ازصلح باعرب‌ها ظروف طلا ونقره به **احنف‌بن‌قیس** بعنوان هدایای مهرجان تقدیم کردند درصورتیکه بلخ اززمان اسکندر باین طرف‌جزو ایران نبوده و مذهب رسمی آنجا درموقع فتح مسلمین‌بودائی بوده‌است و بازطبری‌در جزو حوادث‌سنهٔ ۱۲۰ ازعید مهرجان دربلخ وشعر عربی **نهاربن‌توسعه** درآن‌باب حرف‌میزند. **مقریزی** درکتاب **خطط** گویدکه‌ازبعضی از مشایخ‌کتّاب شنیده‌است که‌خلفاء گاهی نوروز را ۲۰ روز یا کمترو یا بیشتر از وقت آن عقب‌تر میانداختند تاباعث تأخیر افتتاح خراج شود ولی مهرجان راهیچوقت یك روز هم تأخیر نمی انداختند واوّل کسیکه آنرایك‌روز ازوقت آن جلوتر آورده **معتمد** (ظاهراً خلیفهٔ عبّاسی) بود که دربغداد درسال ۲۶۵ این کاررا کرد. اسم ماه **مهکان** ارمنی برای ماه **مهر** نیز بعقیدهٔ مارکوارت از همین اسم عید مهرگان آمده است. اسم ماه مهر نزد سغدیها **فغکان** است که ازهمان کلمه **بغ** (به‌سغدی‌فَغْ) میآید.

(۱۱۰) شاید در اصل بمعنی پائیز یا اواخر پائیز.

پائیز و سال در زبان سانسکریت است(۱۱۱) باز نشانهٔ دیگری برای شروع سال از پائیز (فصل سردی‌آورنده) در زمان قدیم تواند شد. بعقیدهٔ بعضی و از آنجمله مارکوارت در مقالهٔ «نوروز» دریادگارنامهٔ **مودی**(۱۱۲) اصلاً سالی که از پائیز شروع میشد در نزد آریائی های قدیم معمول بوده و بنابرین فرض ممکن است که اصلاً ایرانیان جنوب غربی گاه‌شماری خود را از مهد اصلی ایرانیان در موقع مهاجرت بصفحات جنوب همراه برده اند و در واقع در دورهٔ اقامت خود در نواحی سرد شمالی اوّل تابستان یعنی اوّل گاه **پَیْتیشْ هَهْیَ** را آغاز سال قرار داده و پس از مهاجرت بنواحی گرمتر جنوبی آخر آن گاه را مبدأ سال کرده اند چه فصل خرمن یك عید طبیعی و برای آخر سال مناسب است. **اگر معنی اصلی کلمهٔ آیوی گامَ** در اَوِسْتا (چنانکه **هارلز** حدس زده) پائیز بوده باشد استعمال آن لفظ بمعنی سال نیز همین مدّعا را تأیید خواهد نمود.

۱۵ — بعضی بقرینهٔ اختصاص لفظ **دَيْ** به خالق حدس زده اند که وقتی این ماه اوّل سال بوده است و چون موقع ثابت آن در اوّل زمستان بود بنابر این سال وقتی

(۱۱۱) **نوسرد** اسم ماه اوّل سال سغدیها و اهل خارزم (؟ شاید چاریك چنانکه مارکوارت حدس زده) **وناوسارجی** اسم ماه اوّل سال خوارزمیها که هر سه را بیرونی ثبت میکند و **نوسرد** (بفتح نون و واو و سین) اسم ماه اوّل ارمنیها و **نوسردوس** اسم ماه اوّل ارآنی‌ها و **نوسردیل** اوّل سال مذهبی نسطوریها (بشرحی که درباب این کلمهٔ اخیر **نولدکه** در ترجمهٔ طبری صفحهٔ ٤۰۸ درحاشیه بیان میکند) و**نیم سرده** اوّل ماه **فغکان** (مهر ماه خوارزمیها) بنابر ثبت بیرونی که درست وسط سال بوده از همین لغت **سرذای** اَوِسْتائی و **ثرِدای** پارسی قدیم است. مارکوارت در مقالهٔ خود بعنوان «نوروز» (رجوع شود بحاشیهٔ نمرهٔ ۱۱۲) گوید که نویسندهٔ بیزانسی **لورنتیوس** (Yohannes Laurentins) از شهر فیلادلفی در مملکت **لیدی** در آسیای صغیر درعهد امپراطور **یوستی یانوس** بسال نو **نوس سردیس** (بضم واو) اسم میدهد که معلوم میشود این کلمه باین معنی در **لیدی** در افواه دائر بوده است حتّی **موللر** در مجلّهٔ علوم مشرقی **وین** (Friedrich Müller, Wiener Zeitschrift für die Künde des Morgenlands, Bd. 1 S. 344) **ساردس** پایتخت **لیدی** را نیز از همین کلمه مشتق دانسته ولی درین مورد نه بمعنی سال و با **نولدکه** در همان مجلّه مباحثاتی درین باب داشتند.

(۱۱۲) Jos. Marquart, Das Naurôz, seine Geschichte und seine Bedeutung in Dr. Modi Memorial volume, 1930 Bombay S. 709 ونیز درین مقاله گوید که دلائل نمایانی در زبان ارامنه موجود است بر اینکه سال قدیم آن قوم نیز باماه **مهکان** شروع میشده است (اسم این ماه ارمنی هم ازکلمهٔ مهرکان آمده)

با زمستان شروع میشد یعنی در آن دوره که اسم دی باین ماه داده‌شده است. از طرف دیگر قرائنی موجود است بر اینکه خمسهٔ مسترقه وقتی در جلو ماه دَیْ بوده است (چنانکه در نمرهٔ ۸ بآن اشاره شد و در نمرهٔ ۲۰ شرح آن بیاید) و این خود علامت دیگری برای وقوع آن در اوّل سال تواند شد. همچنین مطابقت اوّل دیماه همیشه با اوّل ماه توت مصری (ماه اوّل سال مصریان) ومخصوصاً اتّخاذ گاه شماری مصری را در ایران در موقعی که اوّل توت در اوّل زمستان و درست مطابق اوّل دَیْ ایرانی بوده (چنانکه در صفحات بعد شرح داده خواهد شد) و نیز استعمال لفظ **زیما** را که اصلاً در زبان اَوِسْتائی بمعنی زمستان است بمعنی سال ممکن است مؤیّد این مدّعا فرض کرد(۱۱۳) اگرچه این قرائن را بطوری دیگر نیز میتوان توجیه نمود مثلاً راجع بمحلّ خمسهٔ مسترقه چنانکه **گایگر** در کتاب سابق الذّکر خود حدس زده میتوان فرض کرد که این پنج روز ضمیمهٔ سال که در واقع یك کبیسهٔ کوچکی برای تکمیل سال بوده در وسط سال اضافه میشده همچنانکه در نزد بعضی ملل چون بابلی ها و آتنی ها و غیره ماه کبیسه پس از ماه ششم وقبل از ماه هفتم قرار داده میشد و چنانکه گفته شد چون بماه اوّل سال بمناسبت طلوع **شِعْری** در آنماه اسم تیر (تیشتریا) داده شده بود اسم خدا را ناچار بماه اوّل نیمهٔ دوم سال که گذشته از آغاز سال مهمّترین موقع آن بود داده اند. استعمال لفظ **زیما** برای زمستان و سال هم در واقع کاشف از اصطلاح بسیار قدیمی ملل هند و اروپائی قبل از مهاجرت آنها از مهد اصلی است که قرائن زیادی دالّ بر اینست که ایّام را با شب و سال را با زمستان میشمردند(۱۱٤). بنابر عقیدهٔ **کوکا** که چنانکه گفته شد تصوّر میکند قدیمترین سال ایرانی از اوّل پائیز شروع می شد

(۱۱۳) **کاما** دریادگارنامهٔ اشپیگل اظهار عقیده میکند که **زیما** و **سارذا** و **ایوی گام** هر سه بمعنی سالی است که با انقلاب شتوی شروع میشده است ولی دلیل قوی برای این مدّعا موجود نیست.

(۱۱٤) در اغلب السنهٔ قدیم هند و اروپائی (وبلکه سایر ملل نیز) آثار این استعمال دیده میشود. در انگلیسی لفظ winter که اصلاً بمعنی زمستان است بمعنی سال نیز آمده است همینطور در آن زبان fortnight بمعنی دوهفته و sennight بمعنی یك هفته که در اصل بمعنی ۱٤ شب و ۷ شب است علامت این فقره است.

و تیر ماه اوّل سال بود طبعاً دیْ اوّل ماه بهار بوده است و بنابرین عقیده باید فرض کرد که وقتیکه ایرانیها خواسته اند اوّل سال را با بابلیها و مصریها (که اوّل سال اینها هم در این موقع بحوالی اعتدال ربیعی افتاده است) تطبیق دهند دی را اوّل سال قرار داده اند ولی چون سال ناقصهٔ مصری را گرفته اند وسال سیّار شده پس از چندی که اوّل فروردین باوّل بهار افتاد مجدّداً اعتدال ربیعی را اوّل سال قرار داده و سال را از فروردین شروع کردند (یعنی درعهد داریوش اوّل که شاید کبیسه هم درآن موقع بر قرار شده). از این قرار بودن دی در اوّل سال و تأسیس چنین سالی باشروع از آن ماه باید در حدود سنهٔ ۸۵٤ ق.م. بعمل آمده باشد که اوّل توت ماه مصری هم درآن زمان نزدیك با عتدال ربیعی واقع بوده است(۱۱۵). **روت** نیز تصوّر میکند

(۱۱۵) درواقع پنج روز قبل از اعتدال ربیعی بود. — این تاریخ با این فقره که روایات تأسیس سال را بخود زردشت نسبت میدهند بیشتر تناسب پیدا میکند تا تأسیس سال ایرانی درعهد داریوش چه بعقیدهٔ غالب امروزه زمان زردشت در قرن نهم قبل از مسیح یا پیشتر بوده است چنانکه **ادوارد مایر** (E Meyer, Geschichte des Alterthums) و **بارتولمه** (Bartholomae, Zaratustras Leben und Lehre, Heidelberg 1924) و **کریستنسن** (Arthur Christensen, quelques notices sur les plus anciennes périodes de Zoroastrisme, (Acta Orientalia vol. IV Leiden 1926) و **وزندونگ** Otto von Wesendonck, Urmenschen und Seele in der Iranische überliferung S. 81) و **کارپنتیر** (J. Charpentier, The date of Zoroaster, in Bulletin of the school of Oriental studies, London institution 3. p. 747) وهمچنین **آندریاس** و **کلمن** و **گلدنر** همین عقیده را داشته و دارند اگرچه **جکسون** حتّی درکتاب اخیر خود «مطالعات ایرانی» که ذکرش گذشت و **هرتل** و **لهمان هاوپت** (Lehman Haupt) و **هرتسفلد** (هردو شخص اخیر دریادگارنامهٔ **پاوری** = Oriental studies in honour of Cursetji Erachchji Pavry, London 1933 pp. 122 and 251) وجمعی دیگر که باید دانشمند اوّلی **ومیه** را (Meillet, Trois conférences sur les Gathas, Paris 1925 p.21-23) سرخَیل آنان شمرد پیرو عقیدهٔ روایتی هستند که بنابرآن زردشت درقرن ششم وپنجم قبل از مسیح زندگی کرده است.

راجع بحساب وقوع اوّل دَیْماه در اعتدال ربیعی در تاریخ مذکور درمتن (۸۵٤ ق.م.) باید گفته شود اگرچه اوّل دیماه در اواخر ایّام داریوش و مخصوصاً درسنهٔ ٤۸۷ ق.م که آنرا مبدأ اتّخاذ رسمی گاه‌شماری اَوِسْتائي جدید در مملکت ایران شمردیم درست مطابق اوّل ماه توت مصری (یعني اوّل سال آن مملکت) وتقریباً در ۲٤ برج قوس یعنی ۹۵ روز قبل از اعتدال ربیعی بوده وبنابرین برای طیّ این ۹۵ روز بحساب قهقرائی قریب ۳۹۲ سال ظاهراً لازم بوده ولی چون انتقال خمسهٔ مسترقه از آخر آذرماه بآخر اسفند ارمذماه (که فرض کردیم) خود اوّل دیماه را طبعاً پنج روزجلوتر میبرد پس فقط ۹۰ روزباید طیّ شده باشد که برای آن ۳۷۱ سال کافی است

[بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد]

(در مقالهٔ سابق الذّکر خود) که سال قدیم از دی شروع میشده و بی ترتیبی توزیع **امشاسپند** ها را در ماه های سال (۱۱۶) باین نحو توجیه میکند که دی که ماه خدا (**آهورَمَزْدَ**) است در اوّل سال و پس ازآن امشاسپند های شش گانه جفت جفت آمده اند و منتهی میان جفت اوّل و جفت دوّم ماه مخصوص ارواح موتی (فروردین) که از قدیم همانجا قرار داشته ومیان جفت دوّم وجفت سوّم ماه تیر که بعلّت مناسبت آن باطلوع **شِعری** از اوّل همانجا بوده است افتاده اند و بنابرین در موقع ترتیب فرشتگان پشت سر خداوند این دو ماه را که مناسبت خاصّی با موقع خود و جنبهٔ قدسی داشتند از جای خود حرکت نداده اند.

۱۶ — سال ثابت (بهیزکی) در ایران از ۱۹ حمل شروع میشد؟ « نظر بآنکه برای موقع اتّخاذ سال اوستائی درایران باید یك اصلی را منشأ قرارداد وچون سرود سالیانه

[بقیهٔ حاشیهٔ(۱۱۵)ازصفحهٔ قبل]

ولی اگر فرض شود که خمسهٔ مسترقه ازماهی بماهی یعنی از آخر آذر بآخر دَیْ وبهمن و اسفندارمَذْ بتدریج انتقال نیافته بلکه تاعهدداریوش درهمان آخر آذرماه مانده بوده و داریوش درموقع تبدیل اوّل سال از اول دَیْ باوّل فروردین یعنی در واقع اجرای یك کبیسهٔ سه ماهه در یکجا برای عودت دادن اوّل سال بنقطهٔ اصلی خود یعنی اعتدال ربیعی خمسه را از آخر آذرماه حذف و بآخر اسفندارمذ اضافه نکرده بلکه چنانکه مقتضای حساب صحیح و دقیق است در آن سال که تبدیل اوّل سال از دَیْ بفروردین شد هم خمسهٔ آخر آذر را ابقا و هم یك خمسه برآخر اسفند ارمَذْ الحاق نمود درین صورت امر سهل‌تر میشود یعنی میتوان مبدأ اتّخاذ یا ایجاد سال اَوِسْتائی جدید را باشروع سال از دَیْماه درسنهٔ ۸۷۵ ق.م فرض نمود چه درآن سال روز اوّل سال مصری و اوّل دَیْماه ایرانی هر دو درنقطهٔ اعتدال ربیعی بوده‌اند. این صورت باوجود انتقال تدریجي خمسه از ماهی بماهی در موقع هر کبیسه نیز حصول پذیر است اگر تکرار خمسه در آخر آذر و آخر دَی در موقع کبیسهٔ اوّل بعمل آمده باشد.

(۱۱۶) برحسب قاعده بایستی امشاسپند ها بترتیب معهود خود یعنی بهمن پس اردیبهشت پس شهریور پس اسفندارمَذْ پس خورداد پس امرداد همه جا پشت سر اَهورَمَزْدَ واقع شده باشند چنانکه در روز های ماه همین ترتیب مرعی شده است ولی درماههای سال آنها بکلّی بی ترتیب پراکنده شده اند و این مسئلهٔ لاینحلّی است که تاکنون توجیه شافی برای آن پیدا نشده است و توجیه فوق که آن را **روت** درواقع قرینه‌ای هم برای بودن اوّل سال درماه دَيْ فرض میکند با آنکه کیفیّت عدم توالی امشاسپندهارا تاحدّی تفسیر میکند باز اختلال ترتیب معهود را که بجای اردیبهشت اسفندارمَذْ بعد از بهمن و بجاي شهریور خرداد بعد از اردیبهشت آمده حلّ نمی نماید.

در ۱۹ ماه فروردین شروع میشود (۱۱۷)، لذا چنانکه در موقع بحث از کبیسه و مخصوصاً در حاشیهٔ نمرهٔ ٦٥ گذشت **گوتشمید** (در مقالهٔ سابق الذّکر خود) حدس زده که در مبدأ اتّخاذ گاه شماری اوستائی جدید اعتدال ربیعی در ۱۹ فروردین بوده است (۱۱۸).

۱۷ — سال ایرانی از اوّل بهار شروع میشده است یعنی در ایران قدیم. قرائنی که برای این فقره است آنست که اوّل سال بهیزکی که بلافاصله پس از خمسهٔ مسترقه شروع میشد در عهد ساسانیان در موقع آخرین کبیسه در اوّل بهار بوده یعنی در اوّل آبان ماه که در حوالی اعتدال ربیعی بوده است و ظاهراً بهمین جهت روز اوّل آبان ماه «بهار جشن» نامیده میشد و روز «کوسه برنشین» هم همان روز بوده که کوسه‌ای خرسوار (یا قاطرسوار) بگردش بیرون می‌آمد و باد بیزن در دست آغاز فصل معتدل و گرم را اعلان و زمستان را وداع میکرد. ترتیب شمارهٔ گاهنبارها در سال در آفرین گاهنبار که در واقع گاه اوّل را از اوّل بهار شروع میکند (۱۱۹) نیز علامت این نوع سال است

(۱۱۷) این ادّعای **گوتشمید** برای نگارنده روشن نیست بیرونی در قانون مسعودی در جدول اعیاد فرس روز سروش (۱۷) از فروردین ماه را «ابتداء الزّمزمه» میخواند و در کتب دیگر او و دیگران آمده که ۱۷ فروردین روز سروش است و سروش اوّلین امر کنندهٔ بزمزمه است. شاید منظور **گوتشمید** آن باشد که اوّلین سرود در سال در روز فروردین از ماه فروردین است و از اوّل ماه تا آن روز سرود و نیایشی نیست.

(۱۱۸) چنانکه گذشت **گوتشمید** بهمین جهت که این نکته را اصل و مبنای مبدأ تاریخی برای اتّخاذ این سال شمسی مَزْدَیَسْنی در ایران دانسته مبدأ دوره را درسنهٔ ٤۱۱ ق.م. درعهد داریوش دوّم قرار میدهد و کبیسهٔ هشتم را درعهد انوشیروان — درعلم احکام نجوم نیز ۱۹ حمل اهمیّت مخصوصی دارد و روز شرف شمس است که هنوز در ایران در میان مؤمنین در آنروز دعای مخصوص شرف شمس مینویسند و میخوانند چه درجهٔ ۱۹ از برج حمل موضع شرف آفتاب است که درزبانهای فرنگی exalt گویند و روزی که آفتاب بآندرجه میرسد روز شرف شمس است که مسعود شمرده میشود همچنانکه درجهٔ ۱۹ میزان هبوط شمس نامیده میشود. انقلابات مصر واختلال روابط آن با ایران در اواخر قرن پنجم قبل از مسیح که منتهی بخروج مصر از تصرّف ایران در ٤۰٥ ق.م. شد این فرض **گوتشمید** را که مبنی بر اقتباس گاه شماری در آن اوان است تأیید نمیکند.

(۱۱۹) در آفرین گاهنبار اَوِستا ذکر صریحی از گاه ها و طول آنها وحتّی جشن پنج روزه نیست بلکه همان روز آخر جشن های گاهنبار را بعنوان روز چهل و پنجم وشصتم و هفتاد و پنجم وهکذا ذکر کرده که دالّ بر فاصلهٔ آنها ازهمدیگر است وشرح صریح گاهها وطول آنها واختصاص هریك از آنها بخلقت یکی از موجودات در کتب زردشتی متأخّر آمده ولی ظاهراً تقسیمات سال در عهد نگارش اَوِستا وجود داشته و این گاهنبار ها نشانهٔ آن ها بوده و پنج روزه شدن جشن ها و مخصوصاً تفسیر آن ها بدوره هاي خلقت بعد ها درکتب مذهبی راه یافته است.

چنانکه گذشت **حمزهٔ اصفهانی** در کتاب **تاریخ سنی ملوك الارض والأنبیاء** و **بیرونی** در الآثار الباقیه (صفحهٔ ٤٥) گویند که آغاز سال ایرانی در زمان خلقت انسان (یعنی ابتدای هزارهٔ هفتم از تاریخ عالم) روز هرمز از ماه فروردین بود وقتی که آفتاب درنصف النّهار در نقطهٔ اعتدال ربیعی بود و طالع سرطان بود واین روایت مستلزم آنست که در ابتدا اوّل فروردین در اعتدال ربیعی بوده باشد و غرض از کبیسه بر گرداندن سال بهمان موقع نجومی بوده است. اینکه پارسیان امروز آئین مخصوص روز ۱۹ فروردین ماه را عیناً در روز ۱۹ آذر ماه هم تکرار میکنند (چنانکه **کاراکا** در جلد اوّل تاریخ پارسیان صفحهٔ ۱٥۱ = History of the Parsis by Dosabhai Framji Karaka, London 1884 بیان میکند) قرینهٔ دیگری بر این تواند شد که آذر ماه (لابدّ در موقع متروك شدن کبیسه) مطابق ماه فروردین بهیزکی بوده و چنانکه معلوم است ماه آذر در آن اوقات مطابق ماه اوّل بهار بوده است.

راجع بموقع اصلی گاهنبار ها

۱۸ - **مَیْذِیوی شِمَ** بدواً در انقلاب صیفی بوده است؟ دلیل این حدس آنست که چنانکه ذکر شد بوندَهِشْن افزایش روز و کاهش شب را از **مَیْذِیوی شِمَ** میشمارد. گذشته از این دلیل معنی خود لفظ نیز که بمعنی وسط تابستان است (۱۲۰) قرینهٔ دیگری بر این فرض است. دراینصورت اگر آن را از ابتدا یعنی عهد اوّل در ۱٥ ماه تیر بدانیم چنانکه سنّت جاریه بر آنست و در آفرین گاهنبار نیز تصریح شده باید فرض کرد که اوّل ماه فروردین (یعنی ماهی که بعد ها باسم فروردین معروف شده) در ۱۰ یا

(۱۲۰) اگرچه بعضی مانند **اشپیگل** و **گایگر** و **هوبشمان** نسبت باینکه **شم** مان **هاما** یا **هم** اوستائی (بمعنی تابستان) بوده باشد از جنبهٔ لغوی اعتراض نموده و آن را غیرممکن دانسته اند ولی درهرحال معنی لغت را نیمهٔ تابستان میدانند.

۱٤ روز قبل از اعتدال ربیعی واقع میشده(۱۲۱) وماهی بوده که در ظرف آن آفتاب بحمل حلول میکرد و اوّل تیر ماه ۱۵ روز قبل از انقلاب صیفی بوده است لیکن از طرف دیگر چون ظاهراً تیر ماهی بود که به شِعْرای یمانی تخصیص داشته(۱۲۲) و بر

(۱۲۱) ۱٤ روز برفرض اینست که سه ماه بهار بطور ساده و با مسامحهٔ معمولی ۹۰ روز یعنی سه ماه سی روزه و سه ماه اوّل سال ایرانی قدیم ماههای قمری و جمعاً ۸۹ روز فرض شود و ۱۰ روز برحسب آنست که ازروي حساب تحقیقی نجومی طول حقیقی فصل بهار یعنی مدّت توقف آفتاب را درسه برج شمسی اوّل سال ۹٤ روز و سه ماه ایرانی را باز ۸۹ روز بشماریم وحتّی اگر سه ماه قمری را ۸۸ روز بگیریم اوّل فروردین به ۹ یا ۱۳ روز قبل ازاعتدال ربیعی میافتد. **روت** در مقالهٔ سابق الذّکر خود و **بارتولمه** در فرهنگ لغات قدیم ایران(Bartholomae . Altiranische Wörterb ch)ظاهراً ماههای ایرانی را۳۰ روزه وطول فصل بهار را ۹۲ روزفرض وبنا براین نخستین روز فروردین رادر۸ مارس (گریگوري) فرض میکنند.

(۱۲۲) **تیشتریا** کەدریشت های آوِستا وخصوصاً **تیریشت** نیایش وستایش میشود وستاره ای بوده که طلوع آن باران میآورده بعقیدهٔ اکثریّت محقّقین همان شِعْرای یمانی است که اسم ماه تیر از همان کلمه است جز **مولتون** درکتاب دین ابتدائی زردشتی(James Hope Moulton, Early Zoroastrianism London1913)که این اشتقاق را ردّمیکنند وهمچنین **اشپیگل** در کتاب سابق الذّکر خودمجلّد سوّم صفحهٔ ٦٦۸ آن را غیرممکن شمرده وگوید تیر اسم دیوی است(که ظاهراً مقصودش عطارد است که دشمن شعری بوده چه سیّارات همه در دین زردشتی دیو شمرده میشوند). چنانکه **گایگر** در کتاب سابق الذّکر خود گوید شِعْری در ایران قدیم ستارهٔ باران و دشمن خشکسالی و گرما تلقّی میشد و از مندرجات تیریشت دیده میشود که در موقعی از سال که گرما روز افزون است (یعنی در ماه سرطان) گیاهها خشك وبی رنگ و زمین « گِل و سیاه » شده و رطوبت زمین رو بتمامی است مردم با کمال اشتیاق انتظار طلوع شِعْری را میکشیدند که در آخر سرطان یا اوائل اسد واقع میشد کەطلوع آن مبشّر این بوده که گرما کم کم فروخواهدنشست ولی شِعْري که با **اپوش** (بافتح حرف اوّل وآخر) دیوسوزاننده باید جنگ نموده واورامغلوب سازددر آغاز طلوع خودهنوز آن قوّت راندارد که بجنگ بپردازد و دریك ماه (سه مرتبه ده روز)بتدریج کسب قوّت نموده وبزرگتر و نیرومند تر میشود (در واقع روز بروز از آفتاب دورتر و پرفروغ تر و درخشان تر میشود) پس از آنکه در عرض یکماه هر ده روز بصورتی ظاهر میشود عاقبت با **اپوش** بنبرد میافتد واین جنگ وستیز سه روزطول میکشد نخست وی مغلوب میشود ولی بزودی پیروز گردد وگرما فرونشیند وبعد باران میآید. در واقع نیز درخوارزم وباختر شمالي در سنبله واوایل میزان گرما روبزوال نهاده و باران شروع میشود وبنابر این مردم درموسم شدّت گرما چشم بطلوع شِعْری دارند. در همان اوقات که **تیشتریا** بادیوسوزان درجنگ است پامهیای جنگ میشود پریهائي بشکل ستارگان جوشان و بیشمار مانند انبوه زنبوران پایسّه ها پیدا میگردندکه ستاره های خشکسالي هستند و باوی درمیافتند ولی اوبآنهانیز غلبه میکند این ستارگان مانند تودهٔ کِرْم درواقع همان شهابهائی هستند

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

فرض اقوی اوّلین طلوع صبحی یعنی خروج از شعاع شِعْری درآن ماه واقع میشده(نه طلوع مغربی آن چنانکه بعضی فرض کرده اند و نه نمایان بودن آن ستاره در تمام شب چنانکه **کوکا** عقیده دارد) ونیز چون اوّلین طلوع صبحی شِعْري در آفاق شمالی ایران (یعنی در عرض ۳۸ شمالی مثلاً) در هزارهٔ اوّل قبل از مسیح در حدود ۲۸ ژوئیهٔ رومی بوده(۱۲۳) لهذا باید اوّل تیر را یا بعد از انقلاب صیفی و یا اقلاً مقارن

[بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل]

که در اواسط برج اسد (۱۰ ماه اوت گریگوری) درصورت **حامل راس الغول** دیده میشوند. ظهور این شهابها درآسمان درآن عصرفوق العاده جالب نظر بوده است زیرا که تنها شب پرشهاب سال همین موقع بود وشب پرشهاب دیگر سال که دراواخرعقرب (۱٤ نوامبر) درصورت برج اسد دیده میشود (و مخصوصاً هر ۳۳ سال یکبار مانند باران شهاب پدید آید) در آن زمان وجود نداشته وفقط از ۱۲٦ مسیحی باینطرف چنین شهاب بارانی درآن شب در زمین مشهود شده است وبنابر این شهاب باران تابستان منحصر ومنفرد بوده است.

ظاهراً اغلب قرائن مؤیّد آنست که **تیشتریا** همان **شعری** است ولی محض ذکر شقوق مختلفه وعرضه کردن بر اهل خبره جهت تحقیق و تدقیق میتوان (ولو بشکل شِقّ بعید یافرض ضعیفی) ذکر کرد که چون در موقع طلوع صبحی شِعْري وحتّی چندی بعد از طلوع آن باران در ایران از نوادر است آیا ممکن نیست که **تیشتریا** همان **چیترای** هندی یعنی **سماك اعزل** (spica) یا a از برج سنبله باشد که آن نیز از قدر اوّل است و از قدیم طلوع آن ستاره و منزل قمر که بآن اسم است در میان بعضی ملل مخصوصاً عربها دلیل نَوْء یعنی باد وباران بوده است و درایران نیز باوایل پائیز یااواخر تابستان تصادف میکند. تیر چنانکه ذکر شد درادبیّات فارسی هم از قدیم بمعنی پائیز استعمال شده و بخاطر میآوردکه شاید در زمان بسیار قدیم در اوّل پائیز بوده است (اگر این استعمال ناشی از موقع آن ماه دراواخر ساسانیان وقرون اولای اسلامی نبوده باشد). اسم ماه تیر وروز تیر هردو پیش خوارزمیها (از اقوام قدیم زردشتیها) بنابر ضبط بیرونی **چیری** بوده که بی شباهت به **چیترا** نیست اگر چه اسم روز تیر در نزد سغدیها **تیش** بوده است. در میان هندیها خداوند منزل چیترا **توشتری** (بفتح حرف اوّل وکسر ثانی) است که آنهم بی شباهت صوری به **تیشتریا** نیست چنانکه ذکر شد **کوکا** فرض میکند که **تیر** همان **تیشتریا** یعنی شِعْری است وچون درپائیز شِعْری تمام شب را میدرخشد وآن وقت فصل بارندگی درولایات باختر است بدین جهت آن را ستارهٔ باران آور دانسته اند بنابراین فرض که تیر اسم ماه اوّل پائیز بوده فروردین ماه اوّل تابستان و موافق قول بیرونی میشود — اشارهٔ باین نکته نیز بیفایده نیست که اسم عطارد هم درزبان خوارزمی **چیری** است وسنبله برج عطارد است. همچنین شاید خالي از ارتباط بصفت آب آورندگی شِعْري نیست آنچه **مقدسی** در **احسن التقاسیم** (صفحهٔ ۳۹٦) گوید که در حوالی کاشان کوهی است که عَرَق میکندو هر سال روز تیر از ماه تیر باظروف بآنجا رفته و ازکوه آب خواهند.

(۱۲۳) **ماکوارت** (درکتاب سابق الذّکر خود)طلوع شِعْری رابدون توجه باختلاف آن درعرضهای مختلف در۱۹ ماه ژوئیه شمرده کەموقع طلوع آن درمصرجنوبی(در**ممفیس**)درحدود درجهٔ ۳۰ عرض

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

آن فرض کرد (ولی نه قبل از آن) تا طلوع شعری در آن ماه بیفتد و شاید حتّی بهتر آن باشد که اوّل آن ماه ۱۵ روز بعد از انقلاب صیفی فرض شود تا روز ۱۳ تیر که آن نیز (در دوره ای که روز ها اسامی داشتند) اسم تیر داشته مصادف طلوع شعری بیفتد بنا بر این اوّل ماه فروردین به ۵ یا ۲۰ حمل میافتد(۱۲۴) بر حسب آنکه اوّل تیر در انقلاب صیفی یا ۱۵ روز بعد از آن گرفته شود. در صورت **اخیر** باید فرض کرد که **مَیْذیوی‌شَم** در اصل در ماه تیر نبوده وجلوتر از آن میافتاده است ودرصورت اوّل در اوّل تیر واقع میشود. اینکه **پَیْتیش هَهْیَ** بمعنی جشن خرمن و درو است وبنا براین آن را پیش از آخر سنبله (که بودن آن در آخر شهریور ماه بترتیب معروف مستلزم آن تصوّر میشود) باید قرارداد تابموقع معمول درو در اقلیم ایران موافق بیاید نیز چنانکه **مارکوارت** ملتفت شده (کتاب سابق الذکر صفحهٔ ۲۰۵) مؤیّد آنست که **مَیْذیویِ‌شَم** در انقلاب صیفی قرار داده شود (یعنی فرض شود) تا **پَیْتیش هَهْيَ** اقلاً باواسط سنبله بیافتد و بطور فاحش دیر تر از موقع طبیعی خرمن در نقاط شمالی

[بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل]

شمالی است نه در آفاق ایران — چون دورهٔطلوع شعری از یك سال‌تاسال آینده با طول سال رومی (یعنی ۳۶۵ روز وربع) فرق زیادی ندارد لهذا بامرور زمان تغییر فاحشی درمحلّ آن درماه رومی پیدا نمیشود مگر درقرون عدیده. ۲۸ ژویهٔ رومی یولیانی درهزارسال قبل‌ازمسیح در ۱۱۹ روز گذشته از اعتدال ربیعی بوده و تانیمهٔ هزارهٔ اوّل قبل از مسیح جز از یك تا چهار روز فرق پیدا نمی شود چنانکه در ۵۰۰ ق.م روز ۲۸ ژویه در ۱۲۲ روز بعد از اعتدال ربیعی بوده است.

پس از اتمام این وجیزه مقالهٔ **هس** در یادگار نامهٔ **پاوری** بنظر نگارنده رسید که در آن بقرائنی حدس زده که **تیشتریا** قلب العقرب (بفرنگی Antarès) است. مشارالیه نیز ندرت باران را در تابستان در ایران یکی از دلائل انصراف از شعرای یمانی دانسته و جدولی برای میزان بارش در طهران از قول **هوتم شیندلر** درج کرده که بموجب آن نزول باران درماههای ژویه واوت فرنگی درپائین ترین درجات (۱/۳ میلیمتر) ودر ماههای پائیز و زمستان از ۸٫۱ تا ۴۴٫۷ میلیمتر بالا میرود

J. J. Hess, Tistrya, in Oriental Studies in honour of Cursetji Erachji Pavry, London)
(1933 pp. 137-39

(۱۲۴) بنابر آنکه سه ماه ایرانی قمری و ۸۹ روز و از اعتدال ربیعی تا انقلاب صیفی ۹۴ روز شمرده شود.

ایران واقع نشود(۱۲۵)

۱۹ - **مَیْذیویْ‌شِمَ** در ۱۱ روز بعد از انقلاب صیفی (یعنی ۱۱ سرطان) بوده است؟ روایات وسنّت جاریه و آفرین گاهنبار(۱۲۶) آن را در ۱۵ تیر ماه و مخصوصاً مأخذ اخیر و همچنین بوندِهْشن آن را در ۱۵ ماه تیر بهیزکی میگذارند و بنا بر تفسیر کاما(۱۲۷) در وسط حقیقی تابستان هفت ماهه بوده است و در آنصورت اوّل فروردین در اعتدال ربیعی بوده است. بنا بر این فرض ارتباط تیر ماه با طلوع **شِعْری** فقط باین میشود که طلوع این ستاره(۱۲۸) در اوایل هزارهٔ اوّل قبل از مسیح در اواخر این ماه میافتاده است(۱۲۹)

(۱۲۰) اگر تفسیر **بوندهشن** راعیناً قبول کرده و آن را جزو نصّ خبر اصلی که از مأخذ قدیمي (وبقول **مارکوارت** از اجزاي مفقود اَوِستا) اخذ شده بدانیم چون بنا براین تفسیر انقلاب صیفی یعنی آغاز افزایش شب وکاهش روز در اوّلین روز از روزهای جشن پنجگانه **میذیوی‌شم** واقع میشود لذا درواقع موسم خرمن بازقدری جلوتر آمده و بهشتم سنبله میافتد لکن درین صورت **میذیایری** که بقول **بوندهشن** کوتاه ترین روز سال وآغاز فزایش روزو کاهش شب است برخلاف معمول بهشتم جَدْی و ۱۹۰ روز فاصله از انقلاب صیفی میافتد که توجیه آن مشکل است. **مارکوارت** تصوّر میکند که قسمتی از خبر بایان **بوندهشن** که راجع بموقع این دو گاهنبار وحاکي از وقوع آنها در انقلاب صیفی و انقلاب شتوی است اصلی است ولی قسمت راجع بروز وماه که گوید **میذیوشم** در روز خور از ماه تیر و **میذیایری** در روز بهرام از ماه دَیْ واقع است الحاقی وتفسیر « من عندی » است وباز عقیده دارد که صحیح تر و دقیق تر آنست که اوّل سال اَوِستائی قدیم را که سالي دهقانی بوده از اوّلین هلال بعد از انقلاب صیفی فرض کنیم در این صورت حتّي اندکی عقب افتادن **میذیایری** که برحسب ظاهر ۱۸۰ روز بعد از **میذیوی‌شم** واقع است توجیه میشود چه اگر فرضاً اوّل سال دوسه روزی بعد ازانقلاب صیفی بوده باشد وسط آن درست ۱۸۵ روز بعد از انقلاب مزبور میافتد

(۱۲۶) البتّه جمله های الحاقی آن.

(۱۲۷) K. R. Cama, Actes du VI congrès international des orientalistes 3.583-592

(۱۲۸) یعنی اوّلین طلوع صبحی آن.

(۱۲۹) عبارت **بوندهشن** راجع بافزایش روز از **میذیوی‌شم** ببعد چنانکه ذکر شد بعضی را مانند **روت** و **بارتولمه** بر آن داشته که این گاهنبار را در انقلاب صیفی فرض کنند ولي در اینصورت اوّل فروردین باعتدال ربیعي نمي افتد وقریب دو هفته جلوتر از آن واقع میشود که برخلاف انتظار است. از طرف دیگر اگر موقع گاهنبار ها را بر طبق آفرین گاهنبار و سنّت بگیریم **میذیوی‌شم** که بمعنی نیمهٔ تابستان است نه بنیمهٔ تابستان سه ماههٔ معمولی و نه بنیمهٔ شش ماه روشن (بهار و تابستان) میافتد و **میذیایری** هم بانقلاب

[بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد]

راجع بخمسهٔ مسترقه (اندرگاه)

۲۰ ـ تصوّر میرود خمسهٔ مسترقه وقتی در آخر ماهی بوده که قبل از دَی‌ماه واقع بوده است. دلیل این فرض آنست که (چنانکه در نمرهٔ ۸ و حاشیهٔ ۹۰ و ۹۱ اشاره شد) در صورتی که مَیْذیوی‌شِمَ در ۱۵ تیر قرار داده شود مَیْذیایْرِیَ که درست نقطهٔ مقابل آن باید باشدبجای آنکه در ۱۵ دیماه (یعنی ۱۸۰ روز بعد) باشد در ۲۰ دیماه واقع است و بنابر این بنظر میرسد که چون اندرگاه درجلودَیماه‌بوده (شاید در ادوار بعد یعنی پس از آنکه پنج روز بسال ۳۶۰ روزه‌الحاق شده) لهذا از ۱۵ تیرماه تا ۱۵ دیماه که در آنوقت جایِ مَیْذیایْریَ بوده ۱۸۵ روزمیشده نه ۱۸۰ روز و بهمین جهت طول فصل (یَیْریارَتوُ) مَیْذیایْریَ‌بجای۷۵ روز که‌برحسب قیاس بایستی بوده باشد [(۱۳۰)] ۸۰ روز بوده است و باآنکه بعد ها اندرگاه‌را از جلو دیماه برداشته‌بجلو فروردین ماه انداختندمعذلك برخلاف اقتضای حساب مَیْذیایْرِیَ همچنان ۸۰روز مانده و ناچار تا ۲۰ دی ماه ممتدّ گردیده درصورتی که برحسب‌قیاس عقلی و اقتضای حساب بایستی حالا گاه مَیْذیایْرِیَ را ۷۵روز وگاه‌هَمَسپَثْمَئیذیَ

[بقیهٔحاشیه‌ازصفحهٔقبل]

شتوی نیافتد. **کاما** که ترتیب سنّتی را قبول‌کرده برای قرار دادن گاهنبارها در وسط بهار و تابستان وآخر تابستان ووسط وآخر زمستان فرضی پیشنهاد کرده که مذکور خواهد شد ودرآن ضمن برای توجیه موقع معروف گاهنبارها حدس زده که گاهنبارها همه دریك وقت ویك جا احداث نشده بلکه‌درازمنهٔ‌مختلف‌ایجادگردیده‌اندیعنی‌نخست **میذیوی‌شم** و **ایاثرم** و **میذیایری** و **همسپث‌مئیذی** در زمان قدیمتر (وقتی که تابستان۷ماهه و زمستان ۵ماهه معمول بوده) و **میذیوی‌زرمی** و **پیتیش ههی** مدّتی بعد وقتي که فصول اربعهٔ متعارفی معمول‌شده بوده است ایجادشده اند. **گرای** (برحسب نقل **جکسون** ازاو درکتاب «مطالعات زردشتی» سابق‌الذّکر)بالعکس عقیده دارد که سال آوِستائی جدید بدواً از اعتدال ربیعی شروع میشده و گاهنبار های مربوط باین ترتیب نخست ایجاد شده اند و بعدها وقتی‌که اوّل سال بتدریج عقب رفته و۱۳روز بقهقرا سیرکرد (یعنی‌در واقع پس‌از ۵۲ سال) گاهنبارهای **میذیوی شم** و **میذیایری** (که جشن‌هاي انقلاب صیفی و انقلاب شتوی باشند) احداث گردیده اند.

(۱۳۰) دلیل آن درحاشیهٔ (۹۰) گذشت گاه اوّلی ودوّمی درنیمهٔ ماه وسوّمی وچهارمی در آخرماه است وبیستم ماه بنظر غیرطبیعی‌میآید.

را ۸۰ روزه قرار بدهند. از مداقّه‌در گاهنبارهای خوارزمی که یکی ازقدیمترین اقوام‌زردشتی (و شاید قدیمترین همه) بوده است [(۱۳۱)] چنانکه شرح آن بیایدبدیده میشود که آنها باقتضای عقل و حساب عمل کرده و گاه‌مَیْذیایْرِیَ را که اگر ضبط **بیرونی** صحیح بوده باشد باصطلاح خودشان سحجاحی‌رید (؟) مینامیدند۷۵روز و گاه هَمَسپَثْمَئیذیَ را که باصطلاح آنها میث‌سخن‌رید(؟) بوده چون در نزد آنها ظاهراً همیشه خمسه در آخر ماه دوازدهم بوده ۸۰ روز میشمردند [(۱۳۲)]

روت و گایگر و گرای بهمین‌دلیل که مَیذیایْرِیَ بجای آنکه در ۱۵ دیماه باشد در ۲۰ آن ماه است و از این قرار فاصلهٔ آن از مَیْذِیوی‌شِمَ بجای ۱۸۰ روز (که بعقیدهٔ آنها بایستی‌نظر باینکه یکی در انقلاب صیفی‌ودیگری‌درانقلاب شتوی‌بوده چنین بوده باشد) ۱۸۵ روز است به بودن خمسه در جلو دی‌ماه قائل شده اند ولی این را هم باید در نظر داشت که فاصلهٔ انقلاب صیفی از انقلاب شتوی تقریباً ۱۸۱ روز و شش ماه قمری که در بدو امر بین این دو گاهنبار بوده فقط۱۷۷ یا۱۷۶ روزمیشود[(۱۳۳)]وبنابراین ممکن است فرض‌شود بدون اینکه خمسه‌درجلو دَیْ افتاده باشد در موقعی که مَیْذِیوی‌شِمَ در انقلاب صیفی و اوّل تیر ماه بوده مَیْذیایْرِيَ‌در انقلاب شتوی و در پنجم دَيْ واقع بوده و وقتی که اوّلی به ۱۵ تیر افتاده دوّمی به ۲۰ دَیْ رسیده است.

۲۱ — جشنهای گاهنبار بدواً یك روز بوده (یعنی همان روز آخر) و بعد ها پنج روزه‌شده ؟ از اینکه پنج روز شدن‌جشنهای نوروزومهرگان ناشی‌ازفرق

(۱۳۱) بعضی از محققین مانند **مارکوارت** و **کریستنسن** (درکتب سابق‌الذّکر آنها) بدلایلی‌محل توقف اصلي قوم آوِستارا در موقعي که ده‌ماه زمستان ودو ماه تابستان داشته اند در خوارزم دانسته اند که سردترین نواحی شمال شرقی مملکت ایران است.

(۱۳۲) اگرقول **قزوینی** در **عجائب‌المخلوقات** که بعضی خمسه رادرآخر آذرماه آورنداساسي داشته باشد موجب این‌تصوّر تواند شدکه آیا فرقه‌ای برهمان طریقهٔ اصلی‌قدیم باقی مانده بوده‌اند (؟).

(۱۳۳) این در صورتی است که تأسیس وایجاد گاهنبارهارا درسال قمری فرض‌کنیم ولی اگرچنانکه ظنّ قوی میرود درسال ۳۶۰روزه ایجاد شده باشند این‌توجیه مشکل میشود.

پنج روز بین سال ایرانیها و سایر ملل زردشتی شده بطریق قیاس گمان میرود که اعیاد گاهنبار نیز بدواً یك روز و فروردگان پنج روز بوده و بعدها بجهتی ازجهات مثلاً شاید در نتیجهٔ اضافهٔ پنج روزالحاقی (اَنْدرگاه) بسال ۳۶۰ روزه یا تغییر موقع خمسهٔ مسترقه این تمدیدمدّت جشن بیدا شده است. از طرف دیگر بعضی قرائن و آثاری موجود است که میتوان از آنها دلالت بر وجود اساس حساب پنج روزه در نزد ایرانیان استخراج کرد باین معنی که علاوه برتقسیم سال و ماه بقسمتهای ۱۵ روزه وبطور کلّی واحداساسی بودن این عدد برای حساب زمان (چنانکه در نمرهٔ ۸ گذشت) یك تقسیم پنج روزه هم که بی شباهت برسم بابلی و ۷۲ و گاهی ۷۳ خَمْشْتو (یعنی خمسهٔ) آنها درسال نیست در گاه‌شماری ایرانی معمول بوده است. در اَوِسْتا سخن ازسه حالت (ممازجات) یا سه دورهٔ قمر است که در پهلوی[(۱۳۴)] به اَنْدَر ماه و پُرْماه و وِیشَپتاتْ ماه ترجمه شده است (یَسْنا ـ های اوّل آیهٔ هشتم). این سه دوره بنابر تحقیقات مشروحی که دارمستتر (زند اَوِسْتا ترجمهٔ فرانسوی جلد اوّل صفحهٔ ۳۴) کرده عبارت از سه پنجه است که یکی از ماه نو تا پنجم ماه (اندر ماه) و دیگری از ۱۰ ماه تا ۱۵ یابدر تمام (پرماه)[(۱۳۵)] و دیگری از ۲۰ تا ۲۵ یعنی دورهٔ تربیع ثانی (ویشپتات‌ماه) است. شرح پهلوی اَوِسْتا باینها اسم پَنْجَکی می دهد (یعنی پنجه) و از سه پنجکی حرف میزند در کتاب بوندهشن و صددر نیز از این سه موقع قمر سخن میرود[(۱۳۶)] در کتاب المحاسن و الاضداد منسوب به

(۱۳۴) در اَوِسْتا **آنتارما اونها و پرنوما اونها و ویشپتاثا**.

(۱۳۵) پرماه و پرماهی درکتب فارسی هم بمعنی بَدْر آمده ودرکتب عربی به **فرماهی** معرّب کرده‌اند.

(۱۳۶) **یوستی** (بنقل **دارمستتر** ازاودرهمان فصل) از پنجه های شش‌گانهٔ ماه بحث میکند ومعتقد است که ماه ایرانی بشش‌قسمت پنج روزه تقسیم میشده است. خود **دارمستتر** اظهار عقیده میکند که جهت پنج روز شدن دورهٔ هلال وبَدْر وتربیع ثانی شاید آن باشد که ماه قمری کمتر از ماه سی روزهٔ اَوِسْتائی است ولذا موقع ممازجات قمر بتدریج درماه اَوِسْتائی عوض میشود و چون خمسهٔ مسترقه که در ماهها محسوب نیست جزو حساب نمی‌آید لهذا تفاضل سال قمری با سال ۳۶۰ روزه پنج روز میشود و بنابراین این سه حالت ماه درحدود پنجه های مذکور میافتد وتعیین روز آنها ممکن نمیشود.

جاحظ (چاپ لیدن صفحهٔ ۳۶۰) گوید که جمشید ماه را (ظاهراً فروردین ماه را) بشش قسمت پنج روزه تقسیم کرد و هر پنجه را مخصوص یك امر بشرحی که در آن کتاب مذکور است نمود بنا بر این فرض البتّه میتوان تصوّر کرد که پنج روز گاهنبارها ناشی از این معنی بوده باشد.

۲۲ — **فروردگان** که عید مخصوص ارواح موتی باشد بعقیدهٔ بعضی پنج روز وبعضی دیگر ده روزبوده است. این عید که حالا پارسیان هند آن را مُقْتات (که ظاهراً از لغت هندی اخذ شده) می نامند در ایران فروردگان و فروردیگان وبشکل معرّب آن فروردجان وفروردیجان وبپهلوی فُرْدِگان و پُرْدِگان و پُرْدجان و باصطلاح ادبی فَرْوَرْدَگان نام داشته واز کلمهٔ اَوِسْتائی فَرَوَرتی و فراواشی وظاهراً بزبان فرس قدیم اَرْتاوَنْ (بمعنی ارواح مؤمنین) می‌آید که اسم ماه اوّل ایرانی فروردین (بپهلوی فَرَوَرْتین) و ماه اوّل کاپادوکی اَرْتَن وماه آخر ارمنی هروتی (فُرووَرْتی) از همان کلمه مشتقّ است[(۱۳۷)]. این عید بنابر مشهور ده روز بود که در اصل عبارت بوده از پنج روز آخر ماه دوازدهم باپنج روز الحاقی اندرگاه و در اواخر ساسانیان و پیش اکثریّت زردشتیان قرون اولای اسلام پنج روز آخر ماه آبان با پنج روز اندرگاه که پس از آخر آبان میآمده است[(۱۳۸)]. وِسْت در شرح فقرهٔ دوّم از فصل دهم از کتاب **شایست لا شایست** پهلوی در باب تقدیم نان مقدّس به **فروهر** ها در ایّام مخصوص بآنها گوید که این روز های فَرَوَردیگان

(۱۳۷) **مارکوارت** در مقالهٔ نوروز سابق الذکر خود.

(۱۳۸) زردشتیان امروز در ایران فروردگان را ده روز آخر سال میگیرند ولی آن را بدو قسمت تقسیم میکنند که اوّلی را (از ۲۶ اسفندارمذ تاآخر آن ماه) «پنجهٔ کوچك» ودوّمی را که خمسهٔ مسترقه باشد «پنجهٔ بزرگ» مینامند (بنا بر مراسله ای که یکی ازدانشمندان زردشتی در جواب سؤالاتی که ازوی شد ازکرمان مینویسد)

اصلاً وحقاً همان پنج روز الحاقی (خمسهٔ مسترقه) آخر سال است (۱۳۹) ولی عادةً پنج روز آخری ماه آخر راهم بآنها علاوه میکنند. **حبش حاسب** در زیج خود (نسخهٔ خطّی برلن) نیز گوید که فروردیجان پنج روز مسترقه بعد از آبان ماه است. مسعودی در مروج الذّهب و همچنین ابو الفداء در تاریخ خود گویند که فروردگان پنج روز است درآخر آبان ماه در کتاب پهلوی **دینای مینوگ خرد** که ظاهراً قدیم ترین ذکر اسم **فرَوَردیگان** در آن کتاب آمده نیز آن را بعنوان پنج روز (بعبارت اصلی پنج زمان) ذکر میکند. در این کتاب در فقرهٔ ۱۳ از فصل ۵۷ (ترجمهٔ وِسْت) گوید «....... شش گاه در گاسانبارها وپنج گاهی که به‌فروهرها مخصوص هستند یعنی **فرَوَردیگان**.....) و نیز چون ظاهراً این ایّام دراصل همان روز های گاهنبار **هَمَسْپَتْمَئِذَيَ** بوده چنانکه ازمعنی این کلمه‌وفقرهٔ ۴۹ ازیشت ۱۳ اوستا استنباط می‌شود وآن‌نیزهمان‌خمسهٔ‌مسترقه‌است بنابراین فروردگان‌نیزبایستی‌پنج روز باشد. **محسن فانی** نیز در دبستان المذاهب فروردگان راباخمسهٔ مسترقه یکی میشمارد (۱۴۰) ازطرف‌دیگر فرغانی (۱۴۱) وبتّانی (۱۴۲) و **کوشیار** فروردجان‌را ده‌روزمیشمارند،وآخری گوید که‌از زردشت‌نقل کرده‌اند که‌درپنج‌روزارواح‌موتی‌بمنازل

(۱۳۹) ترجمهٔ **وست** فقرهٔ ۲ از فصل دهم صفحهٔ ۲۱۵ (Pahlavi texts translated by E. W. West, Oxford 1880 part 1.)

(۱۴۰) چاپ‌بمبئی‌صفحه۹۱ — درترجمهٔ‌انگلیسی‌این کتاب (David Shea and Anthony Troyer Dabistan, Paris, 1843) بخمسهٔ مسترقه اسم sudbar میدهد که مأخذآن معلوم نشد

(۱۴۱) در کتاب **الحرکات السماویه وجوامع علم النجوم لاحمد بن محمد بن کثیر الفرغانی** چاپ آمستردام سنهٔ ۱۶۶۹ مسیحی صفحهٔ ٤ (در نیمهٔ اوّل قرن سوم هجری تألیف شده) گوید ۲۶ آبان ماه اوّل ده روزی است که فروردیجان نامیده میشود پنج روز از آن جزء آبان است و پنج روز دیگر در ماهها محسوب نمیشوند.

(۱۴۲) **زیج الصابی لمحمد بن جابر بن سنان البتانی** که در نیمهٔ دوّم قرن‌سوّم (نزدیك باواخر آن قرن) تألیف شده چاپ رُم سنهٔ ۱۸۹۹ مسیحی صفحهٔ ۱۰۰

خودمی‌آیندودر پنج‌روزدوّم بمحلّ‌خودشان ازبهشت‌ودوزخ‌برمیگردند (۱۴۳) پارسیان هندنیز **مُقْتات** را هم اکنون‌ده‌روز میگیرند. **گوتشمید** نیز در مقالهٔ سابق الذّکر خود از **سنت مارتین** نقل کرده که وی در نوشتجات **مناندر پروتکتور** (۱۴٤) پیدا کرده که سفیر یوستین دوّم امپراطور روم شرقی که در ۱٤ نوامبر سنهٔ ۵٦۵ بتخت نشست در موقعی که پس از جلوس او با کمال عجله بدربار ایران پیش انوشیروان میشتافت در طیّ راه خود مجبور شد در شهر **دارا** ده روز به جهت همین عید **فرورِدِکان** (بیونانی نکیا) معطّل شود. از خود اَوِستا نیزبرمی‌آید که این‌عید از زمان قدیم ده روز بوده است چه دریشت ۱۳ آیهٔ ٤۹ مدّت نزول ارواح را ده روز میشمارد ولی معذلك ممکن و بلکه محتمل است که وقتی که خمسهٔ مسترقه در جلو دیماه بوده پنج روز آخر اسفندار مذ یعنی ۲٦—۳۰ آن ماه عید بازگشت ارواح بمنازل خودشان بوده است وچون خمسه‌را بآخر **اسفندارمَذْ** نقل کردند بعضی چون فروردگانرادرواقع‌آخرین‌پنج‌روز قبل‌ازفروردین میدانستندهمان‌خمسه‌رافروردگان شمردند و بعضی دیگر بر همان سنّت جاریهٔ قدیم دست از عادت دیرینه بر نداشتند و پنج روز آخر اسفندار مذ را کما کان فروردگان گرفتند عاقبت چنانکه بیرونی و دیگران نوشته‌اند ازآنجا که این ایّام در آئین مذهبی اهمیّت عظیم داشته و نبایستی از مؤمنین زردشتی فوت شود یااشتباهی‌در آن وقوع یابدلذا مانند عمل مؤمنین شیعه در باب لیلة‌القدر که آن‌را مردّد بین سه‌شب ۱۹ و ۲۱ و ۲۳ رمضان دانسته واحتیاطاً هرسه را احیاء میکنند (۱٤۵) محض عمل باحتیاط باین وجه‌مصالحه نمودند که هردو پنج روز یعنی همهٔ ده روز را عیدبگیرند حتّی‌بعید نیست که در موقعیکه سال قمری معمول بوده اصلاً فقط‌یك روز یعنی‌همان روز آخر سال عید بوده همچنانکه در میان

(۱٤۳) زیج کوشیار نسخهٔ خطّی برلن.

(۱٤٤) Menander protectore مورّخ رومی.

(۱٤۵) این‌مقایسهٔ باعمل شیعیان از بیرونی نیست بلکه از نگارنده است.

بسیاری از ملل دیگر نیز در اواخر یا اوائل سال یك روز برای ارواح موتی و قربانیها برای آنها بوده (چنانکه **دادابهای نادر شاه** از دانشمندان پارسی در یادگارنامهٔ **کاما**(۱۴۶) بیان میکند) مانند رومیها در ماه فوریه و عربها در ذی الحجّه و یهودیها در عید **پوریم** در ماه نیسان (۱۴۷) و هندی‌ها در **پتیری پکشا** که موقع محاق آخرین ماه سال آنها بود و بعدها در موقع تبدیل سال قمری بسال ۳۶۰ روزه پنج روز و در موقع تبدیل بسال ۳۶۵ روزه بهمان طریق و بهمان جهت ۱۰ روز شده بوده باشد.

بعضی از محقّقین اروپائی (۱۴۸) فروردگان را نه ۱۰ روز آخر سال بلکه پنج روز آخر و پنج روز اوّل سال شمرده اند. برای نگارنده معلوم نشد که این ادّعا از روی چه مأخذ است حتّی عمل فعلی پارسیان هند در باب **مُقْتات یا مُقْتاد**(۱۴۹) بنابر آنچه **کاراکا** در کتاب تاریخ پارسیان (۱۵۰) گوید نیز بر گرفتن ده روز آخر سال است.

عید فروردگان که در آخر سال گرفته میشد ظاهراً در واقع روزهای عزا و ماتم بوده نه جشن چنانکه **بیرونی** راجع بهمین روزهای آخر سال در نزد سغدیها گوید که در آخر ماه دوازدهم (ماه خشوم) اهل سغد باموات قدیم خود گریه و نوحه سرائی نموده و

(۱۴۶) Ervard jamshedji Dadabhai Nadershah, in Cama memorial volume, Essays on iranian subjects written by various scholars in honour of K. R. Cama edited by Jivanji jamshedji Modi, Bombay 1900

(۱۴۷) آریا (R. P. Kark Aria) در مقاله ای که بعنوان Purim and Farvardigan در یادگارنامهٔ شمس العلماء دستور **هوشنگ** نوشته خواسته ثابت نماید که **پوریم** یهود از فروردگان ایرانی اقتباس شده ولی دلائل او قوّت کافي ندارد.

(۱۴۸) **روث** درمقالهٔ سابق الذّکر خود و **گوتشمید** باز در مقالهٔ خود که ذکر آن گذشت و **دارمستتر** در کتاب **زندواوستای** فرانسوی خود و **بنفی واسترن** در رسالهٔ خودشان بعنوان «راجع باسامی ماههای بعضی ملل» (Theodor Benfey u. Moriz Stern, über die Monatsnamen einiger Völker 1836)

(۱۴۹) لفظ **مقتاد** بقول **کاراکا** درهمان کتاب از کلمهٔ محرّف **مکتیاتما** (یعني روحي که از عرفات یا برزخ بیهشت گذشته است) آمده است

(۱۵۰) جلد اوّل صفحهٔ ۱۴۹

و چهرهای خود را میبرّند (۱۵۱) و برای مردگان خوردنیها و آشامیدنیها میگذارند (۱۵۲) وظاهراً بهمین جهت عید نوروز که بعد از آن میآید روز شادی بزرگ بوده (البتّه علاوه بر آنکه عید سر سال بوده) و نیز آنچه **نرشخی** از نوحهٔ مردم بخارا بر **سیاوش** پس از ذکر اینکه مغان قبر **سیاوش** را عزیز دارند و «هر سالی هر مردی یکی خروس آنجا بدو بکشد پیش از برآمدن آفتاب در روز نوروز» خبر میدهد که «در همهٔ ولایتها معروفست و مطربان آنرا سرود ساخته اند و میگویند و قوّالان آنرا گریستن مغان خوانند» (۱۵۳) نیز شاید اثری از این ماتم آخر سال باشد.

۲۳ – **بیرونی** در کتب خود (الآثار الباقیه و قانون مسعودی) و همچنین مؤلف کتاب **منتهی الأدراك** (۱۵۴) روایت میکنند که کبیسهٔ ۱۲۰ ساله را خود زردشت تأسیس نموده و امر برعایت و اجرای آن در آینده کرد و علاوه بر این زردشت سه هزار سالی را هم که از خلقت انسان اوّل (**گیومرث**) تا ظهور او (ولادت وی یا آمدن وحی باو یا اعلام دعوت و ایمان **گشتاسپ**) گذشته بود نیز کبیسه کرد یعنی تبدیل بسال شمسی حقیقی ساخت و نیز بیرونی در **قانون مسعودی** گوید که زردشت کبیسه‌ای پیشکی اجرا کرد یعنی هنوز چندی بسر دورهٔ ۱۲۰ ساله مانده بود (بعقیدهٔ بیرونی یعنی استنباط او از روی حسابیکه میکند قریب ۹۰ سال بسر موعد مانده بود و کبیسه قبلاً اجرا شد.)

اگر این روایات مبتني بر مأخذ و اساس درستی باشد این نتیجه حاصل میشود که در موقع ظهور زردشت اعتدال ربیعی در ۲۰ فروردین ماه واقع بوده و بنا بر این

(۱۵۱) بی شباهت بزجرهای بدنی عزاداری ازمنهٔ بعد نیست

(۱۵۲) الآثارالباقیه صفحه ۲۳۵

(۱۵۳) تاریخ بخارا تألیف **ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی** درسنه ۳۳۲ که قسمتی از ترجمهٔ فارسی آنرا که درسنهٔ ۵۲۲ **ابونصر احمد بن محمد القبادی** پرداخته **محمد بن زفر بن عمر** درسنهٔ ۵۷۴ استخراج نموده و این استخراج درمنتجبات فارسی **شارل شفر** صفحهٔ ۴۷ بطبع رسیده است (Charles Schefer, chrestomathie Persane, tom 1, Paris 1883)

(۱۵۴) که باحتمال قوی غالباً ازبیرونی اقتباس کرده است.

درواقع فروردگان روز ۱۹ فروردین درست مطابق فروردگان آخر سال (یعنی آخرین روز آن که درواقع مهمترین ا‌یام بلکه روز اصلی آن عید است) بوده است (۱۵۵) چه سه هزار سال مکبوس (بهیزکی) بنابر کبیسهٔ ۱۲۰ ساله معادل است با ۳۰۲ سال و ۲۰ روز عرفی و معنی روایت این میشود که از خلقت انسان اوّل تا آن زمان ۳۰۲ سال عرفی و ۲۰ روز یا سه هزار سال تمام بهیزکی گذشته بوده است (۱۵۶) ظهور زردشت بر حسب حساب مدّت سلاطین کیان از روی فهرست بوندَهِشن در ۲۵۸ سال پیش از وفات دارای اخیر (انقراض سلطنت هخامنشیان) بوده است بیرونی هم در الآثارالباقیه عین همین عدد را ذکر میکند (صفحهٔ ۱۴) (۱۵۷) از اینقرار ظهور زردشت به ۵۸۸ سال قبل از مسیح می‌افتد (۱۵۸). چنانکه گذشت بیرونی در قانون مسعودی (نسخهٔ خطّی برلن) نیز فرق زمان بین ظهور زردشت و اسکندر را ۲۷۶ سال و بین زردشت و یزدگرد آخری را ۱۲۱۸ سال ثبت میکند وچون در این کتاب اخیر همه‌جا مقصودش از اسکندر همان تاریخ سلوکی (یعنی ۳۱۲ ق. م.) است باز نتیجه همان ۵۸۸ ق. م. میشود (۱۵۹)

(۱۵۵) این فرض در صورت صحّت ضامن نکته ای هم که **گوتشمید** بآن توجّه کرده و طریقی برای توجیه آن میباشد چنانکه در حاشیهٔ نمرهٔ ٦۵ اشاره شد.

(۱۵٦) بنابر آنکه کبیسهٔ ۱۲۰ ساله حساب شود (نه ۱۱٦ ساله).

(۱۵۷) چنانکه در حاشیهٔ (٦۸) اشاره شد بیرونی اگرچه در غالب مواضع از کتاب الآثارالباقیه که تاریخ اسکندر را ذکر میکند مقصودش تاریخ سلوکی است وبا آن حساب درست میاید تنها در یک مورد یعنی در صفحه ۱٤ از آن کتاب فاصلهٔ بین زردشت و اسکندر را از ۲٦ سالگی اسکندر و ابتدای حرکت او بسوی ایران میشمارد که هردو حساب در مورد فاصلهٔ روایتی مبنی بر اشتباه است ومأخذ اصلی او که عدد ۲۵۸ را داشته صحیح بوده ومقصود فاصلهٔ بین زردشت و استیلای اسکندر بایران و قتل دارا بوده **رتسفلد** در یادگار نامهٔ **پاوری** که ذکرش گذشت سایر حسابهای کتاب الآثارالباقیه را که بر اساس تاریخ سلوکی است (مانند خروج طمّامی وغیره) مناط گرفته و آنهارا دلیل آن قرار داده که تولّد زردشت را در سنهٔ ۵۷۰ ق. م قرار بدهد در صورتیکه بیرونی درقانون مسعودی که فاصلهٔ زردشت را با تاریخ اسکندر بمعنی معروف یعنی تاریخ سلوکی ذکر میکند آن را ۲۷٦ سال میشمارد.

(۱۵۸) قتل داریوش در ماه ژویه یا اوت سنهٔ ۳۳۰ ق. م. بوده.

(۱۵۹) غالب حسابها ومدارک کتب پهلوی واوایل عهد اسلامی با اندکی اختلاف زمان ظهور زردشت را بحدود همین سال میرساند چنانکه داستان بر انداخته شدن سرو کشمر که بقول معروف زردشت یا گشتاسب آن را نشانده بود و متوکّل عباسی آن را پس از ۱٤۵۰ سال برید یعنی امر ببریدن آن وحمل ببغداد کرد وقبل از رسیدن چوب آن درخت ببغداد یا سامرّا متوکّل کشته شد (برای تفصیل

[بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد]

از طرف دیگر بر حسب مندرجات **اَرداویراف** نامه و **زادسپرَم** کیش زردشتی ۳۰۰ سال بعد از ظهور آن در رونق خود باقی ماند تا وقتی که اسکندر بایران استیلا نمود اگر این سیصد سال را از تاریخ اسکندری (یعنی سلوکی) بگیریم آغاز دین به ٦۱۲ و اگر از قتل دارا بگیریم به ٦۳۰ ق. م. می افتد (وِسْت این وجه آخری را ترجیح داده است) (۱٦۰).

[بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل]

این قصّه ومأخذ آن بکتاب سابق الذّکر «مطالعات زردشتی» **جکسون** رجوع شود) نیز اگر اساسی داشته باشد باز تقریباً همان نتیجه را میدهد چه ۲۵۸ (از ظهور زردشت تا قتل دارا) + ۳۲۰ (از استیلای اسکندر تا ولادت مسیح) + ٦۳۱ (از میلاد مسیح تا جلوس یزدگرد اخیر) + ۲۳۰ سال شمسی (از جلوس یزدگرد تا سال قتل متوگل!) = ۱٤٤۹ سال میشود ولی عجب است که بیرونی در کتاب قانون مسعودی (نسخهٔ خطّی قدیم برلن که درسنهٔ ۵٦۲ استنساخ شده و منقّح است) درآخر کتاب درضمن بیان فردارات گوید که «منجّمین ایران اجتماع نموده ودر سال بیست وپنجم از سلطنت کسری انوشروان زیج شهریاران را که بزیج شاه معروف است تصحیح نمودند و فردارات کواکب را در آن تاریخ در زیج مزبور تعیین کردند و در آن تاریخ از هزارات ایرانیان سه‌هزارهٔ تمام گذشته و از هزارهٔ چهارم ۸۵۱ سال منقضی شده بود که بودن خمسهٔ مسترقه درآخر آبان هم تقریباً باین معنی شهادت میدهد» وچندین سطر پیش از آن گوید که ایرانیان الوف را که از خلقت انسان تا آخر دنیا است هزارات نامند و باسم بزرگان و مشاهیر خود تسمیه میکنند مانند **کیومرث** و **اوشهنگ** و **جم** و **بیوراسب** و **افریدون** بعد **زرادشت** و زرادشت بآنها گفت که از دوران عالم تا وقت خروج او درسال سی‌ام از سلطنت بشتاسف دربلخ سه‌هزار سال است و اگرچه خود بیرونی ظاهراً خالی از شکّ در این اعداد نبوده ولی در باب آنچه در زیج شاه ثبت شده چون گوید که اجماع منجّمین ایران بر آن قرار گرفته آن را بالضّروره مورد اعتماد قرار میدهد وحتّی بودن خمسهٔ مسترقه را در آخر آبانماه نیز مؤیّد آن میشمارد (!) که ظاهراً مقصودش هفت کبیسه است. وجود چنین حسابی در چنان زیج معروفی مسئلهٔ غامضی است چه در آن وقت تاریخ سلوکی (اسکندری) در ایران رایج و معروف بوده وخود میدانستند که سال بیست وپنجم انوشروان خود مطابق سال ۸٦۷ تاریخ مزبور است تاچه برسد بفاصلهٔ بین زردشت و اسکندر و بین اسکندر ومبدأ تاریخ سلوکی مگر آنکه فرض شود که اصل زیج شهریاران درعهد شاپور اوّل (مثلاً درسال ۲٦۳ مسیحی) پرداخته شده ودر عهد انوشروان یاپرویز (چنانکه خود بیرونی هم بدلیل لفظ کسری میان آن دو پادشاه و حتّی میان همهٔ سلاطین ساسانی تردید میکند) تصحیح و تهذیب شده باشد

(۱٦۰) West, Marvels of Zoroastrianism, Sacred books of the East 47. Pahlavi texts part 5. Oxford 1897, introduction. این تواریخ چه راجع بولادت زردشت وچه مربوط به بعثت وی باشد منافاتی باوقوع کبیسهٔ هشتم در زمان یزدگرد اوّل ندارد چه اگر کبیسه درسال ٤۰۰ مسیحی فرض شود مبدأ ایجاد کبیسه (۱۲۰ ساله) به ۵٦۰ ق. م می‌افتد که درزمان حیات زردشت واقع میشود

علیهذا باید زردشت درزمان خود کبیسه‌ای اجرا کرده باشد و آن در وقتی بوده که اوّل فروردین ماه در ۲۰ روز قبل از اعتدال ربیعی واقع بوده و اگرچه برحسب قاعده‌ای که خود بر قرار کرد بایستی چهل سال دیگر صبر کرده باشد تا اوّل فروردین بیك ماه قبل از اعتدال مزبور برسد و آنوقت کبیسهٔ یکماهه بعمل بیاورد ولی زردشت کبیسهٔ آینده را در واقع پیشکی اجرا کرده و اوّل فروردین را در اعتدال ربیعی قرار داد (۱۶۱).

قرار دادن اوّل سال بهیزکی در اعتدال ربیعی و آوردن اوّل فروردین بآن نقطه اگر واقعاً از طرف زردشت بعمل آمده باشد بااین نکته وفق میدهد که روایات ولادت خود زردشت را در اعتدال ربیعی قرار میدهند یعنی چنانکه در حاشیهٔ نمرهٔ ۳۱ ذکر شد چون وفات وی را در ۱۱ اردیبهشت بهیزکی (۱۱ دیماه عرفی) وقتی که ازعمرش ۷۷ سال و چهل روز گذشته بوده میگذارند لهذا ولادت وی درست بروز اوّل حمل میافتد

دراین موضوع فرضیّات مختلف بسیاری میتوان پیش آورد ولی چون خود روایات راجع بموقع ظهور زردشت و کبیسهٔ اوقوّت و اعتبار کافی ندارد و از آنطرف عهد زردشت بنابر عقیدهٔ اکثر محقّقین پیش ازعصری بوده که روایات ثبت میکنند فایدهٔ زیادی از درج همهٔ حدسها و فرضها ملحوظ نیست (۱۶۲).

(۱۶۱) بدیهی است که درصورت اجرای چنین کبیسه ازطرف زردشت مقصود کبیسهٔ عملی حقیقی بوده یعنی تغییر محلّ اوّل فروردین عرفی در استعمال عمومی بطوریکه درسال وماه معمولی عامّهٔ مردم مؤثّر بوده باشد نه کبیسهٔ خصوصی (ودرواقع فرضی) محافل روحانی و بنابرین لازم میآید که فرض شود که **داریوش** نیز درموقع اتّخاذ سال اَوِستائی جدید درمملکت خود باز چنین کبیسه ای اجرا کرده یعنی باز اوّل فروردین ماه عرفی را که باز بمیزان یکماه یا کمتر جلوتر رفته بوده رسماً و عملاً باوّل حمل برگردانیده ودرآنجا قرار داده باشد. بحساب قهقرائی در حدود سنهٔ ۶۰۵ ق. م اوّل فروردین با اعتدال ربیعی یکماه ودر حدود ۷۳۰ ق. م. دو ماه و در حدود ۸۵۴ ق. م. سه ماه و در حدود سنهٔ ۵۶۴ ق. م که برطبق روایات زردشتی یعنی حساب سنّتی مطابق عهد زندگی خود زردشت میشود ۲۰ روز فرق داشته است واینهمه برفرض بودن خمسهٔ مسترقه در ابتدای امر در جلو دیماه و انتقال آن بتدریج ازماهی بماهی (یا یکجا) تا آخر اسفندارمذ و از حساب انداختن یکبار خمسهٔ مسترقه از حساب سال است.

(۱۶۲) مثلاً چنانکه دراواخر فصل اوّل اشاره شد حتّی میشود فرض کرد که این اصلاح سال وتأسیس کبیسه ازطرف خودزردشت در موقعی بعمل آمده که اوّل دَیْماه و همچنین اوّل ماه توت مصری هر

[بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد]

فصل سوم

تاثیر تمدّنهای مجاور در گاه شماری ایران

برای اینکه ازمقدّمات مذکورهٔ درفوق که در درجات قوّت وضعف بسیارمتفاوت هستند (والبتّه بعضی ازآنها ضعیف ومخلوط بافسانه وروایات تاریك بوده وبالنّسبه کمتر قابل اعتماد میباشند) بگرفتن نتیجهٔ لازم در باب حلّ اشکال قدیمی گاه شماری اقوام ایرانی بگذریم قبلاً نظری بگاه شمارهای ملل مجاوره ومخصوصاً هند و بابل و

[بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل]

دو درنقطهٔ اعتدال ربیعی واقع بوده اند یعنی در حدود سنهٔ ۸۷۵ ق. م. وکبیسه ازماه دَیْ که خمسهٔ مسترقه درجلو آن بوده شروع شده است وکبیسهٔ آخری که براثر آن خمسه بآخرآبان منتقل شده کبیسهٔ هشتم نبوده بلکه کبیسهٔ یازدهم بوده است و نیز این کبیسه ۱۱۶ ساله بوده و بهمین جهت موقع انقضای دورهٔ یازدهم آن که نوبت تکرار بآبانماه میرسید درست بسال ۴۰۱ مسیحی یا سوّمین سال سلطنت یزدگرد اوّل ساسانی مصادف میشود (۱۱×۱۱۶=۱۲۷۶ — ۸۷۵=۴۰۱) که باروایت بیرونی در کتاب الآثارالباقیه وفق میدهد ونیز برین تقدیرموقع تأسیس سال مَزْدَیَسْنی ازطرف زردشت باعقیدهٔ غالب امروزه راجع بتاریخ حیات اوهم موافق تر میآید ولی این فرض فقطدر صورتی ممکن است که یا درین کبیسه مانند کبیسهٔ سغدیها موقع خمسهٔ مسترقه عوض نشده وهمیشه در آخرسال مانده باشد ویا آنکه در موقع اوّلین کبیسه خمسه را از جای اوّلی خود حذف نکرده بلکه چنانکه حساب صحیح اقتضا میکند هم آن خمسه درجای خود مانده وهم یك خمسهٔ دیگر بآخرماه بعد اضافه شده بوده باشد ورنه تاریخ ۸۷۵ موافق نمیآید وباید درسنهٔ ۸۵۴ ق. م. فرض کرد.

این فرض با پنج روز عقب افتادن اوّل فروردین درسال سوّم بعد ازکبیسهٔ واقع درعهدسلاطین فارس (که بایدمقصود هخامنشیان بوده باشد) نسبت باعتدال ربیعی (بفرض بیرونی نسبت بانقلاب صیفی) که بیرونی در الآثارالباقیه صفحهٔ ۲۳۴ ذکر میکند نیزمطابق میآید یعنی بنابرین فرض که مبدأ تأسیس گاه شماری مَزْدَیَسْنی در حدود سنهٔ ۸۷۵ ق. م باشد کبیسهٔ سوّم ۱۱۶ ساله یعنی ۳۴۸ سال بعد از آن مطابق سنهٔ ۵۲۷ ق. م. میشود که سه سال بعد ازآن یعنی درسنهٔ ۵۲۴ ق. م. اوّل فروردین ماه عرفی درست پنج روز بعد از اعتدال ربیعی میافتد وبقول بیرونی مجدّداً آنرا پنج روز جلوتر کشیده اند. اگراین روایت بمعنی ظاهری آن گرفته شود لازم میآید که **داریوش** درسنهٔ ۴۸۷ ق. م. در موقع اتّخاذ رسمی گاه شماری مَزْدَیَسْنی درممالك ایران اوّل فروردین عرفی را باز از ۲۰ برج حوت باوّل حمل بر گردانیده باشد ولی برای تفسیر معقولتر آن روایت بحاشیهٔ نمره (۲۶۷) در فصل چهارم مراجعه شود.

و مصر که در گاه شماری ایرانی بی تأثیر نبوده اند می‌افکنیم :

ظاهراً مراحل تاریخی زمان شماری در نزد غالب ملل باین ترتیب طبیعی بوده که ابتدا سال وماه قمری داشته وازسال قمری بسال شمسی ۳۶۰ روزه وماه سی روزه و یا بسال قمری کبیسه دار و بعد بسال ۳۶۵ روزه بی کبیسه یا با کبیسه رسیده اند

۱ - **گاه شماری هندی :** سال هندی قدیم ظاهراً در بدو امر وقدیمترین دورهٔ آن قمری بوده و بعد ۳۶۰ روزه شده یعنی ۱۲ ماه سی روزه و کبیسه ای بعنوان ماه سیزدهم داشتند که متوالیاً درهر دو و سه سال متناوباً اضافه میکردند باین نحو که هر دورهٔ پنج ساله سه سال دوازده ماهه ودوسال سیزده ماهه داشت ولی چون پنج سال بادو ماه اضافی ۶۲ ماه سی روزه یعنی ۱۸۶۰ روز میشود درصورتیکه پنج سال شمسی حقیقی فقط معادل ۱۸۲۶ روز و کسری است لهذا در هر ۶۲ روز یك روز کم میگذاشتند (یعنی ظاهراً روز شصت ودوّم را شصت وسوّم میشمردند) معذلك در پنج سال چهار روز زیادتر می‌آمد ومعلوم نیست آن را بچه طریق جبران و کبیسه میکردند . ماه سیزدهم باسم مخصوص اَمْهَسَسْپتَی (بقول گیلزل) یا آنْهَسَسْپلی (بنا بر ضبط لاسن (۱۶۳) نامیده میشد . سال بدو فصل (آیانا) تقسیم میشد که یکی از انقلاب صیفی تا انقلاب شتوی و دیگری بالعکس بود . فصل اوّل عبارت از ۱۸۰ روزی بود که درظرف آن آفتاب روبشمال نزدیکتر می‌آمد وفصل دوّم ۱۸۰ روزی که آفتاب رو بجنوب میرفت (۱۶٤) .

بطور کلّی تقسیم سال بدوقسمت ازقدیمترین دورهٔ تاریخ قوم آریائی هند دیده میشود ومخصوصاً قبل ازمهاجرت هندیهای آریائی ازحدود سند ورسیدن به پنجاب واستقرار وانتشار درآن خطّه دوقسمت شش ماهه‌ای ازسال وجود داشته که باسم **هیما** (زمستان) که همان لفظ **زیمای** ایرانی است وسَما (تابستان) که شاید همان **شمای** ایرانی باشد موسوم بوده اند . زمان را بانیم سال و بانیم ماه ۱۵ روزه حساب میکردند چنانکه

(۱۶۳) Christian Lassen, Indische Alterthumskunde, 2te. Auflage Leipzig Bd 1. S. 985

وهمچنین **تیبوت** دراساس فقه اللغهٔ هندی (G. Thibaut, in Grundriss der indische philologie 1889)

(۱٦٤) البتّه این حساب بطور مسامحه است و درحقیقت قسمت اوّل چند روزی و قسمت دوّم جزئی بیش از ۱۸۰ روز است .

درنزد بسیاری ازملل هند واروپائی نیز این طرزحساب جاری بوده (مثلاً درانگلیسی fortnight) . بعدها باتکامل زراعت فصل دیگری باسم سَرَد (پائیز) اضافه شده که فصل خرمن و رسیدن میوه هاست . بعد از استقرار آنها در خطّهٔ هندوستان سه فصل بنوعی دیگر اتّخاذ کردند : فصل گرما ـ فصل باران ـ فصل زمستان . بعدها بهار (وَسَنتا یا وَسَنْتَ که در اشتقاق با لفظ بهار فارسی ارتباط دارد) نیز اضافه شد و بعدها که این قوم در همهٔ قطعات هند انتشار یافتند وبآب وهواهای مختلف برخوردند مجدّداً دو فصل واسطه در میان فصول اضافه کردند یعنی فصل پائیز بعد ازفصل باران و یك فصل ملایم و خنك نیز پس از زمستان ایجاد شد . شش فصل وِدا که «ریتو» نامیده میشوند (ودرواقع مقابل همان شش رَتُو اوستائی است) از قرار ذیل است :

۱ — وَسَنْتَ (بهار) ۲ — گریشْمَ (تابستان) ۳ — وَرْشا (فصل باران) ٤ — سَرَدَ (پائیز) ٥ — هِمَنْتَ (زمستان) ٦ — سیسیرا (فصل خنك و معتدل).

در تعداد فصول بهار فصل اوّل بود و در سالهای کبیسه ماه سیزدهم فصل هفتم شمرده میشد . در اوّل هر فصلی از فصول ششگانه قربانیهای مذهبی داشتند . شش قسمت سال هندی بر خلاف شش قسمت سال ایرانی متساوی بوده و هر کدام دوماه تمام بود .

اسامی ماههای هندی مربوط بقربانیها و آئینهای مذهبی عهد وِدائی است ولی معنی لغوی آنهابااوقات سال شمسی دلالت دارد مانندعسل وابر وگرم وروشن وغیره . هندیها منازل قمر را ازقدیم میشناختند (نکشترا) (۱٦٥) و توقّف آفتاب را در هریك از منازل قمر ۱۳ روز ونیم میشمردند . این منازل که ابتدا ۲۷ و بعدها ۲۸ شمرده میشد دربدو امر فقط اسم ستاره‌هائی بودند وبعد این اسامی بمنازل قمر معروف انتقال یافت اقسام زمان را گاسامیخواندند که همان گاه ایرانی است .

۲ - **گاه شماری بابلی** : سال بابلی نیز ابتدا قمری بود ولی بعدها برای ثابت

(۱٦٥) ظاهراً بزبان ایرانی قدیم اختر بوده چنانکه بیرونی گوید که بزبان خوارزمی چنین بوده است .

کردن سال کبیسه ایجاد نمودند وسال قمری ـ شمسی شد. درقدیمترین ازمنه درنواحی و شهرهای مختلف گاه شماریهای مختلف وجود داشته ولی بعدها ظاهراً دو نوع گاه شماری بالنّسبه عمومی در آن مملکت رواج داشت. تا آنجا که معلوم است قدیمترین گاه شماریها یك حساب مرکّب دهقانی ومذهبی بودکه اسم ماههای آن از ۳۰۰۰ ق.م در کتیبه‌ها بدست آمده است. اوّل سال ماه عید خدای بنّو بودکه مطابق ماه **تشری** ادوار بعد وماه اوّل پائیز بوده. باقی ماهها نیزهر کدام اسم یك خداوندی را داشت. این سال که از پائیز شروع میشد و ماههای آن متوالیاً ۳۰ و ۲۹ روزه (۱۶۶) با یك ماه اضافی کبیسه در هر دو یا سه سال بوده ظاهراً سال شهر **اور** بوده واز آنجا انتشار یافته بود. درفهرست ماههائیکه ازعهد **سارگُن اگّدی** دراوائل هزارهٔ سوم قبل ازمسیح (ظاهراً قرن ۲۸ ق. م.) و ازعهد **گودا** ازاواسط هزارهٔ مزبور (بقول بعضی تقریباً ۲۳۴۰ ق. م) بدست آمده باز بظنّ قوی سال ازپائیز شروع میشود و ماه کبیسه درآخر تابستان جادارد. گاه شماری دیگر مال شهرهای **نیپور** و **بابل** بودکه سال ازبهار شروع میشد و ۳۶۰ روزه بود (۱۶۷). بعدها ظاهراً هردو گاه شماری مرکّب شده و در واقع گاه شماری **اور** عمومیّت یافته است و نیز در اوائل امر در واقع سال

(۱۶۶) بابلیها ماه را از رؤیت هلال تا رؤیت آیندهٔ آن حساب میکردند نه از خروج از شعاع باحساب نجومی و رؤیت ظاهری با اجتماع یامقارنه عادةً از ۲۹ تا ۶۳ ساعت فاصله دارد و در بابل بطور متوسّط ۳۶ ساعت بوده. **کوگلر** معتقد است که درماههای بهار وتابستان دربابل حدّ اقل فاصلهٔ بین اجتماع و رؤیت هلال ۱۵ ساعت و نیم بوده و هست (Franz xaver Kugler, Sternkunde und Sterndienst in Babel, teil1, Münster in Westfalen 1909) — دراوایل امر طول هر ماهی مثل ماههای عربی اسلامی شرعی موکول برؤیت هلال بود بعدها ظاهراً مثل حساب عرفی ماههای عربی در مملکت عثمانی سابق متوالیاً ۳۰ و ۲۹ روزه قراردادند. دردورهٔ اوّل ماه اساساً ۳۰ روز بود ولی اگر شب قبل از روز سی ام هلال رؤیت میشد روز سی ام اوّل ماه محسوب میشد.

(۱۶۷) درباب وجود خارجی وحقیقی سال ۳۶۰ روزه بطور رسمی دراستعمال عامّه درنزد ملّتی ازملل قدیمه اختلاف است. باآنکه این نوع سال مسلّماً درحساب بعضی امور رسمی وعرفی رایج واین اساس مرعی بوده بعضی (مثل **گینزل**) بوجود خارجی چنین سالی قائل نبوده وآن رایك حساب فرضی و وضعی دربعضی امور و دوائر میشمارند که محض سادگی ومانندعددکامل و مطلق تقریبی در بعضی محاسبات

[بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد]

دو آغاز داشت هم در بهار و هم در پائیز و چندی شروع سال از هر کدام ازاین دو نقطه ممکن بوده بعدها دردوره‌های مختلف ونواحی مختلف ترتیب ثابتی اتّخاذ شد که دربعضی مطّرداً سال از بهار شروع میشد و دربعضی ازپائیز ودرصورت اوّل ماه کبیسه **آدّارو** بود (که همان اذار سریانی وعبری ادوار بعد است) و درصورت دوّم **اولولو** (معادل ایلول سریانی) و چنانکه گفته شد عاقبت سالی که آغاز آن در اوائل بهار بود عمومیّت پیدا کرده (بقول بعضی درعهد **گودا**) وظاهراً ازطرف سلسلهٔ اوّل ملوك بابلی (قرن ۲۱ ـ ۱۹ ق.م) بهمهٔ شهرهای تابع آنها تحمیل وکم کم گاه شماری عمومی شد ولی باز ماه هفتم را باسم سال نو **آکیتو** می‌نامیدند. سال سومریها هم از ۲۴۰۰ ق.م. باینطرف ازاوائل بهار یعنی باماهی که معادل ماه نیسان بود شروع می شد که اساساً اندکی بعد از اعتدال ربیعی بود. در گاه شماری مخصوص شهر **نیپور** که در زمان **حَموربی** (۲۰۰۳ ـ ۱۹۶۱ ق.م. (۱۶۸)) معمول بود اسامی ماهها سومریست و معانی طبیعی زراعتی دارند چنانکه ماه پنجم سال بمعنی آتش کردن است

[بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل]

جاریه ومعاملات عرفی عملاً مستعمل بوده است. **گینزل** معتقد است که مخصوصاً بجهت قابل قسمت بودن عدد ۳۶۰ بر بسیاری از اعداد و خاصّه ۱۰ و ۱۵ و ۳۰ و ۶۰ و نیز نظر بمناسبت آن با حساب ستّینی (sexagesimale) که اساس محاسبات و مقادیر بابلی و نزد بعضی ملل دیگر نیز معمول بوده وهم از لحاظ اینکه این عدد مبنای تقسیم دوائر و مخصوصاً منطقة البروج بدرجات و معادل ۱۲ ماه ضرب در ۳۰ روز است این سال فرضی مطلق که آن را rundjahr اسم میدهد در حسابهای زمانی وتقسیمات تقریبی سال بفصول وغیره وهم درافواه جاری بوده است وتصوّر میکندکه مخصوصاً در اوایل امر و اوقاتی که حساب سال از قمری بشمسی انتقال یافته ولی هنوز میزان کسری که برای تکمیل سال بر ۱۲ ماه ۳۰ روزه (یعنی ۳۶۰ روز) بایستی علاوه شود بطور تحقیق معلوم و مقرّر نشده بود سالی چندروز باختلاف برآن اضافه میکردند بدون آنکه این ایّام الحاقی درعمل وحساب فصول وغیره جزء حساب بیاید (وحتّی بعدها نیز که سال بر ۳۶۵ روز قرارگرفته بود بازخمسهٔ مسترقه چنانکه کتب عربی نجومی قدیم مانند فرغانی وغیره برای ادوار بعد تصریح کرده اند درجزو ماهها بحساب نمی آمد) وبعضی دیگر (مانند **ایدلر**) وجود سال ۳۶۰ روزه را اصلاً ردّ کرده وغیر ممکن میشمارند ولی باوجود این ردّ و تردیدها قرائن قویّه و آثار زیادی وجود آن را تأیید مینماید.

(۱۶۸) بنابرقول **کونتنو** (Dr. G. Contenau) درکتاب La civilisation des Hittites et des Mitaniens، Paris 1934 ولی در دائرة المعارف بریطانی طبع چهاردهم تاریخ سلطنت وی را ۲۰۶۷ — ۲۰۲۵ ق.م شمرده و **گینزل** ۲۱۹۴ — ۲۱۵۲ ق.م ثبت کرده است.

(و ماه **اجغار** خوارزمی را بخاطر می آورد) . بعضی را عقیده بر آنست که ماه کبیسه دراین گاه شماریها که ازبهار شروع میشد نیسان دوّم بوده است وحدس زده اند که معنی نیسان همان کبیسه است مثل نَسیئ عربی و بنا براین شاید وقتی سال با ماه **ایارو**= ایار شروع میشده است (۱۶۹) . ظاهراً سال قمری که ازپائیز شروع میشد در اوایل در**کلده** و نواحی مشرق دجله معمول بوده و سال ۳۶۰ روزه که ابتدای آن از اوایل بهار بود در بابل بعنی اخص (۱۷۰) رواج داشته است . هر ماه بابلی تعلّق بیك خدا یا گروهی از خدایان داشت و در تحت حمایت آنها بود . خدایان نیسان مثلاً **انو** و **بل** بودند که اوّلی سر دستهٔ خدایان بابل وآشور وخدای آسمان وپدر خدایان بود و دوّمی خدای زمین و خدای ممالك و هکذا (۱۷۱) .

سال عیلامیها هم که در زمان بسیار قدیم باید از بابلی اخذشده باشد ظاهراً همیشه از پائیز شروع میشده و ماه اوّل آنها **لّلوبوم** مطابق **تشری** بابلی بوده بعدها ماههای عیلامی ظاهراً یك ماه از محلّ اصلی خود جلوتر رفته اند (۱۷۲) . بزرگترین اعیاد بابلی جشن سرسال بود که اساساً در اوّلین هلال بعد از اعتدال ربیعی واقع بوده و باسم سومری **زَگمُوكْ** نامیده میشد و بآن اکیتو نیز میگفتند وبدواً دراوّل پائیز بوده بعدها باوّل بهار انتقال داده شد . دراین عیدجشنی بزرگ پنجروزه برپامیشد (۱۷۳) که

(۱۶۹) بعضی نیسان را بمعنی قربانی دانسته اند.

(۱۷۰) شهر بابل نسبةً شهر جدیدی بود وباترقّی واهمیّت یافتن این شهر خداوند آن محلّ یعنی **مردوك** که خدای بهارهم بود اهمیّت گرفت وکم کم سال شهربابل که ازاوّل بهار شروع میشد عمومیّت یافت.

(۱۷۱) Louis H. Gray, The origin of names of the Avesta months in «The journal of semitic languages and literature» volume XX April 1904

(۱۷۲) اسامی ماههای عیلامی در اسناد معاملاتی که کشف شده بدست آمده اند .

(۱۷۳) این عید شباهت زیادی بفروردگان ایرانی وعید پوریم یهود دارد — عید سکاها نیز که در نوشتجات **بروسوس** مذکوراست همین جشن بوده **گینزل** تصوّر میکند که این عیددرآخر سال واقع وبرای تکمیل سال ۳۶۰ روزه بسال ۳۶۵ روزه بوده است ودر واقع حکم خمسهٔ مسترقه را داشته لیکن این فرض بنظر قدری بعید میآید . این پنج روز جشن ازنیمهٔ اوّل هزارهٔ سوّم قبل از مسیح در

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

ازنیمهٔ اوّل هزارهٔ اوّل قبل ازمسیح در کتیبه ها دیده میشود . دراین جشن مراتب از میان برمیخاست ووضیع وشریف یکسان میشد (۱۷٤) . اوائل امر ومخصوصاً تازمان داریوش اوّل پادشاه هخامنشی یااندکی قبل ازآن برای کبیسهٔ سال ترتیب معیّنی نبود و هر وقت لزوم آن را احساس میکردند برحسب پیشنهاد منجّمین و حکم پادشاه کبیسه میشد و ظاهراً اصل اساسی آنها این بوده که اوّل سال بیش از یکماه از اعتدال ربیعی

[بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل]

کتیبه ها دیده میشود — بقول **منزل** (Th.Menzel) در دائرة المعارف اسلامي در مادّهٔ «یزیدی» عید «سرسال» یزیدیهای سِنجار که دراوّلین چهارشنبهٔ ماه نیسان (آوریل) میگیرند شباهتی بعید **زگموك** بابلیها دارد ودرین باب شرح مفید ومبسوطی درمجلّهٔ انجمن شرقی آلمان ZDMG مجلّد ۵۵ صفحه ۳۸۸ بقلم **بروکلمان** Carl Brockelmann مندرج است . راجع بعیدآغاز سال بابلی ومراسم آن نیز شرح جالب نظری درمجلّهٔ Der Alte Orient جلد ۲۵ جزوسوّم ازسنهٔ ۱۹۲٦ بقلم Zimmern نوشته شده است

(۱۷٤) **هومل** دردائرة المعارف مذاهب و آداب **هستنگس** مدّت جشن را تا دهم نیسان می شمارد و **سیدنی سمیث** دردائرة المعارف بریطانی ۱۱ روز میداند و ممکن است عید بَغیادَ که در روز یازدهم ازآغاز سال پارسي قدیم (هخامنشی) بوده نیز اثری ازهمین رسم بابلی بوده باشد ونیز بعید نیست که طول مختلف ایّام جشن ناشي از این بوده است که از اوّل نیسان تا اعتدال ربیعی یا بالعکس جشن میگرفتند وبرحسب جلو یا عقب افتادن موقع اعتدال مزبور درماه قمری دورهٔ جشن درازتر یا کوتاهتر میشد. **وینکلر** (Hugo Winckler, Himmel und Weltenbild der Babylonier ,der alte Orient, jahrgang 3, Heft 2/3 Leipzig 1903) گوید که درموقع (یا محلّی) که سال قمری معمول بود ۱۱ تا ۱۲ روز ازآخر سال قمری تا آخر سال شمسی و درسال بابلی که ۳٦۰ روزه بود پنج روز (یك خُمُشتو) باقی بود وهمین باقی (یعنی پنج روز یا ۱۱ یا ۱۲ روز) جشن **زگموگ** بوده . این جشن عید مسخرگی و «کارناوال» بوده که در ظرف آن روش دنیامعکوس میشد یعنی برای چند روز ارباب غلام و غلامان ارباب میشدند . این ترتیب دریك کتیبهٔ **گودا** پادشاه **لاگاش** ازهزارهٔ سوّم قبل از مسیح ذکرشده که درآن «ارباب بنده وبنده ارباب است» . چون پنج روز جشن درواقع نه جزو سال کهنه ونه تازه بود برای امور اداره درآن پنج روز مأمور مخصوصی انتخاب میشد که درواقع نظیر «**پرنس کارناوال**» ویا **ساتورنال** رومیها بود. باین مأمور لباس مخصوصی دارای علامت مخصوص می پوشاندند و مردم مسخره اش میکردند و درآخرکار او را «کتك مضبوطی» زده و بیرونش میکردند. این تفصیل شباهت کامل وجالب نظری دارد بتفصیلاتی که کتب عربی وفارسی ازعید کوسه برنشین ایرانیان (**رکوب الکوسج**) نوشته‌اند که دردورهٔ اسلامی مخصوصاً درعراق وفارس سنّت جاریه بوده واز عهد قبل از اسلام درروز اوّل آذرماه (یعنی موقع آغاز سال بهیزکي یا اوّل بهار در اواخر ساسانیان) مرسوم بوده وهمانجا مانده‌است . **ثعالبی** در **ثمار القلوب** و بیرونی در کتب خود ومسعودی وغیرهم شرح آنرا ذکرکرده‌اند ودرج آنهمه موجب اطناب میشود. بعقیدهٔ **وینکلر** ابتدای سال بابلی از اوّلین هلال بعداز اعتدال ربیعی بوده وآن هلال را اَسکرو میگفتند .

عقب تر یا جلوتر نیفتد و کبیسهٔ آنها طوری بود که ظاهراً اختلاف از ۲۷ روز نمیگذشت(۱۷۵). ماه کبیسه ازعهد **گودا** (تقریباً ۲۸۰۰ وبنا بر عقیدهٔ بعضی ۲۳۴۰ . ق.م.) دیده میشود (۲۲ فقره کبیسه مربوط بقرون ۲۲ تا ۲۰ ق. م در ملحقات کتاب سابق الذّکر **گینزل** درج شده) و مخصوصاً دریکی از کتیبه ها حکمی برای اجرای عمل کبیسه از حَمورَبی پیدا شده و نیز در کتیبهٔ دیگر « راپرت » منجّم بپادشاه دیده میشود که در آن خبر میدهد که در آن سال اعتدال ربیعی در ٦ نیسان واقع شده است . بعدها درنقاط وادواری که سال قمری دائر بود دورهٔ کبیسهٔ مرتّبي برقرار کردند که از ۵۲۸ تا ۵۰۵ ق.م. ۸ ساله واز ۵۰٤ تا ۳۸۳ ق.م. ۲۷ ساله واز ۳۸۲ ببعد ۱۹ ساله بوده است(۱۷٦). درنقاط وادواری که سال ۳٦۰ روزه معمول بوده کبیسهٔ یك ماهه در هر شش سال (و گاهی پنج سال) بعمل می آمد و

(۱۷۵) اگرچه در اغلب مآخذ آغاز سال را از اوّل ماه قمری که بعد از اعتدال ربیعی می آید ذکر میکنند ولي اگر در هر سه وگاهی هردو سال یك ماه کبیسه اضافه میشده ناچار در غیر سالهای کبیسه (و اقلاً درسال قبل ازسال کبیسه) غالباً اوّل سال بقبل ازاعتدال ربیعي جلو میرفته است و لهذا باید فرض کرد که آغاز سال اساساً بعد از اعتدال ربیعي بوده ودر سالهای کبیسه البتّه نزدیك بموقع اصلی خودبرگشته وبعداز اعتدال مزبور میافتاده است . از اینقرار شاید تناقض اقوال و اخبار راجع بجشن **زگموگ** هم که گاهی ازاعتدال ربیعی تااوّل سال قمری وگاهی ازآخر سال قمری تااعتدال ربیعی شمرده اندحلّ میشود یعنی شاید در سالي که اعتدال ربیعی جلوتر ازاوّل سال قمری می افتاده ازآن روز تاآخر سال جشن میگرفتند ودر سالي که اعتدال مزبور بعد از اوّل سال میافتاده جشن مزبور از اوّل سال تاآغاز بهارواقع میشد ونیز شاید جشن فروردگان درآخرسال وجشن پنج روزه در اوّل سال ایرانی هم تقلید یا اثری ازاین رسم بابلی بوده است .

(۱۷٦) در بعضی کبیسه ها ماه اضافی (سیزدهم) پس از ماه ششم سال و در بعضی بعد از ماه دوازدهم ملحق میشد و در صورت اوّل دو **اولولو** و درصورت دوّم دو **اد ارو** در سال بود که دراین صورت ماه‌کبیسه‌را «وَاَدّارو» می نامیدند . دردورهٔ ۸ سالهٔ کبیسه سال‌اوّل وچهارم **ادّارو** ثانی داشتند و سال هفتم **اولولو** ثانی و در دورهٔ کبیسهٔ ۲۷ ساله همهٔ سالهای کبیسه **ادّارو** دوّم داشته اند و در دورهٔ کبیسهٔ ۱۹ ساله بازهمهٔ سالهای کبیسه‌دارای **ادّاروي** دوّم بودند بجز سال نهم که **اولولوي** ثانی داشته‌است (چنانکه **کوگلر** درکتاب سابق الذّکر «علم نجوم وپرستش نجوم در بابل » جلد دوّم صفحهٔ ٤۲۸ بیان کرده است) ولی در بعضی ادوار قدیم گاهی هم ماه کبیسه یکی ازماههای دیگر سال بوده است (Nautical Almanac 1935) . اسم‌ماه‌اوّل‌ببابلی **نیسانُو** وماه هفتم **اولولو** بود و ما برای مأنوس بودن اسامی سریانی گاهی نیسان و ایلول نامیدیم .

اثری نیز ازدورهٔ کبیسهٔ‌بزرگ ۱٤٦۰ ساله از دوهزارسال ق. م. دیده میشود(۱۷۷). در بابل ماه بشش قسمت پنج روزه وسال به ۷۲ قسمت (خَمُشتو) تقسیم میشد که درواقع حکم هفته‌را داشته وعلاوه براین‌ماه بوسیلهٔ روزهای معیّنی ازماه که اسمهای مخصوصی داشتند بقسمت های غیر متساوی تقسیم میگردید مثلاً روز اوّل و هفتم و پانزدهم و بیست وششم هریك اسمی داشت(۱۷۸) و روز های ۳ و ۷ و ۱٦ لقب مشترکی داشتند که معنی تعطیل و استراحت میدهد . روز ۷ و ۱٤ و ۲۱ و ۲۸ (وهمچنین ۱۹) نحس بوده وبرای بعضی کارها مناسب نبوده است . بعدها هفتهٔ هفت روزدیده‌میشود. شبانه‌روز بشش قسمت متساوی‌تقسیم میشد سه‌قسمت برای‌روز وسه‌برای شب(۱۷۹) و نیز سال بشش قسمت متساوی تقسیم وهر دو ماه درحکم یك ماه بزرگتر مضاعف شمرده میشد که سوس (SOSS) مینامیدند(۱۸۰). اسامی‌اخیر ماههای‌بابلی (یعنی نیسان و اَیّار ووسیمانو و تشریتو وغیره) از دورهٔ سلطنت کاسّی‌ها برقرار شده است

(۱۷۷) مطالب متن از آنچه **هومل** در دائرة المعارف مذاهب‌و آداب **هستنگس** (در مادّهٔ **کالندر**) و**گینزل** در کتاب سابق‌الذّکر خود و **سیدنی سمیث** در دائرة المعارف بریطانی (در مادّه **کالندر**) و**کوگلر** در کتاب سابق الذّکر خود نوشته‌اند اخذشده. **گرای** درمجلّهٔ السنه و ادبیّات سامی امریکائی جلد ۲۰ که ذکرآن در حاشیهٔ نمرهٔ ۱۷۱ گذشت صریحاً گوید که بابلی‌ها سال ۳٦۰ روزه داشته وهرشش سال ماهی بنام «وَادّار» بر سال اضافه میکردند و چون معذلك درهرشش سال یك روز و ۱۱ ساعت کسر می آمد لهذا درهر ۱۲٤ سال باز یك ماه دیگر اضافه میکردند که دقیق‌تر ازمال ایرانیها بود که درهر ۱۲۰ سال این کاررا میکردند . مأخذ این‌فقرهٔ اخیر از اظهار **گرای** بر نگارنده معلوم‌نیست واگرصحیح باشد مؤیّد قول بیرونی میشود که عیناً همین کار را با این فرق که کبیسهٔ بزرگ را ۱۲۰ ساله میشمارد بپیشدادیان (یعنی سلاطین قدیم ایران) نسبت میدهد وچون بیرونی‌اسامی سلاطین هخامنشی را بعنوان ملوك‌الکلدانیین ثبت میکند و درجای دیگر گوید که کیانیان پادشاهان بابل هستند که اهل مغرب آنها را کلدانیان نامند (الآثارالباقیه صفحه ۸۷) بعید نیست که آنچه در باب کبیسهٔ شش ساله روایت کرده تذکاری از گاه شماری همان بابلی ها و عیلامیهای سلف هخامنشی ها بوده است . (بیرونی بلا فاصله ودرهمان صفحه از همان کتاب گوید که کوروش و داریوش وسایر سلاطین آن سلسله که پادشاهان کلدانیان بودند کیانیان نبوده بلکه‌عمّال آنها در بابل بودند)

(۱۷۸) شباهتی بتقسیم ایّام ماه ایرانی بوسیلهٔ روز دَيْ دارد.

(۱۷۹) روزهای تابستان در ایران قدیم هم سه قسمت داشت.

(۱۸۰) مانند شهور عربی قبل‌ازاسلام که دو صفر ودوربیع ودو جمادي وغیره بود. ماههای هندی نیز جفت جفت بوده و همچنین ماههای رومی قدیم.

گاه شماری بابلی از طرف آشوریها ظاهراً در اواخر هزارهٔ دوّم قبل از مسیح (یا قدری دیرتر) و از طرف یهود در عودت آنها از اسارت اخذ شد. قبل از آن تاریخ آشوریها سال و ماه دیگری خاصّ خودشان داشتند و آغاز سالشان یك ماه و حتّی دو ماه قبل از اعتدال ربیعی بوده و ظاهراً سال چندی بی کبیسه بوده است[۱۸۱]. سال باز ۷۲ هفتهٔ پنج روزه شمرده میشد که دلیل سال ۳۶۰ روزه است ولی آثار هفتهٔ هفت روزه نیز در تقویمی که در کتابخانهٔ **آسوربانی پال** پیداشده موجوداست. پس از آنکه آشوریها گاه شماری بابلی را اقتباس کردند سال و ماه هر دو قوم مطابق هم بوده و بنابراین سال آشوری هم اساساً از حوالی اعتدال ربیعی شروع میشد. در آغاز سال جشن عظیمی داشتند درجائی بیرون پایتخت موسوم بخانهٔ **آکیتو** که مردم آنجا میرفتند و پادشاه نیز بایستی حضور داشته باشد و کاهن بزرگ پادشاه را از تمام آثار سلطنت خلع میکرد و با او مثل آحادناس معامله و حتّی علناً توهین میشد و بعد مجدّداً مقام و قدرت سلطنت را بدست کاهن معبد **مَرْدوك** باو باز میدادند و بدین وسیله حقّ خدایان در سلطنت هر سال تجدید و در اذهان عامّه جا میگرفت. بنا بر قول **دروین** (که مأخذ آن برای نگارنده معلوم نیست) در مقالهٔ سابق الذّکر وی در نزد بابلیها و آشوریها هر روز از ماه بیك فرشتهٔ موکّل (génie) تعلّق داشت و اخیراً لوحی متضمّن فهرست این فرشتگان روز ها از عهد آسوربانی پال پیدا شده و روز اوّل و آخر ماه به نیایش آنو و بِل مخصوص بوده است [۱۸۲]. گاه شماری بابلی درطیّ تاریخ چند بار تغییر یافته و اقلاً دو تغییر معلوم است که یکی از آنها اصلاح **نَبو ناسار** است (در ۷۴۷ ق.م).

(۱۸۱) معانی لغوی ماههای قدیمی آشوری زراعتی بوده و بعد ها بآئینهای مذهبی ارتباط داده شده بودند.

(۱۸۲) اگر این فقره صحیح باشد ممکن است تعلّق روز های ایرانی بفرشته ها هم از بابل اتّخاذ شده باشد — **دروین** گوید که بعقیدهٔ **هالوی** یهودیها وفنیقیها نیز برای هر روز ماه موکّلی داشتند و بآنها اسم **بعلی یمین** میدادند (؟)

گاه‌شماری مصری : از ابتدای تاریخ مصر یعنی سلسلهٔ اوّل فراعنه سال شمسی ۳۶۵ روزه جاری بوده است والحاق خمسهٔ مسترقه (épagomène یا **ابوغمنا** باصطلاح مؤلّفین اسلامی) از قدیمترین ادوار تاریخ دیده میشود ولی ظاهراً قبل از آن باز سال قمری درعهد قبل التّاریخی معمول بوده و شاید بعد ها سال ۳۶۰ روزه (با ۳۶ عشره) وبعد سال ۳۶۵ روزه دائرشده است[۱۸۳]. بعضی عقیده دارند[۱۸۴] که ماههای قمری باز در جنب سال شمسی باقی و پهلو بپهلو جاری بوده و در هر موقع که روز معیّنی از ماه قمری با همان روز از سال شمسی و ماه ۳۰ روزه مطابق می افتاد آنروز عید گرفته میشد[۱۸۵]. نخست سال به ۷۲ خمسه و ۳۶ عشره تقسیم میشده وبعد که سال ۳۶۵ روزه اتّخاذ گردید یك خمسه هم برسال اضافه کردند و ۷۳ خمسه شد. روز های ماه اسمی داشته و هریك بخداوندی منسوب بود[۱۸۶]. روز آخر ماه را **آَلْك** می نامیدند[۱۸۷] (مثل سلخ در ماه عربی و اسم مخصوص آخر ماه

(۱۸۳) در بعضی کتیبه‌ها تصریح شده که بعدها پنج روز بسال اضافه کردند. درعهد اوّل سال چهار قسمت بود با طول مختلف و ظاهراً هر قسمتی بماهها تقسیم میشد (از بَذْر به بَذْر) بعدها ملتفت نقصان ۳۶۰ روز از سال حقیقی شده و چند روزی باختلاف بر آن می افزودند تا بتدریج بطول حقیقی سال نزدیك شدند و درهزارهٔ پنجم یاهزارهٔ چهارم قبل ازمسیح به پنج روز اضافی قرارگرفت ودر ابتداي تاریخ مصر سال ۳۶۵ روزه دائربوده است بنابراین سال قمری شاید دربدو استقرار مصریها در آن خطّه جاری بوده و ازمهد مهاجرت خود آنرا همراه آورده بودند و سال ۳۶۰ روزه نیز در دورهٔ قبل التّاریخی معمول بوده است.

(۱۸٤) (Brugsch) درکتاب (Egyptologie) خودش

(۱۸۵) بترتیب ایرانی ومطابقت اسم ماه و روز و جشن بودن چنین روز بی شباهت نیست

(۱۸٦) این اسامی که مخصوصاً دردوره های اخیر تاریخ مصر بیشتر نمایان است ومعانی بعضی ازآنها باموقع آفتاب ومنازجات قمر ارتباط دارد درکتاب سابق الذّکر **برگش** Brugsch صفحهٔ ۲۳۲ ثبت است. آثار این اسامی از قرن ۱۵ و ۱٦ ق.م دیده میشود بقول **مارکوارت** در کتاب سابق الذّکر وی (Untersuchung) صفحه ۲۰۸ هر یك از روز های ماه دو اسم داشت یعنی در واقع اسم مرکّب بوده که یکی از اجزاي آن مربوط بموقع سال وفصل بوده و دیگری صفت روحانی داشته و بآئین مذهبی مربوط بوده است مثلاً روز اوّل ماه عید ماه نو وعید توت بوده و هکذا ولی این اسامی در زندگی عادی وعرف عامّه جاری نبوده است. بیرونی هم از اسامی ایّام ماههای مصری حرف میزند (الآثار الباقیه صفحه ٤۹)

(۱۸۷) اسم مخصوص داشتن روز آخر ماه ظاهراً اثری از ماه قمری است که گاهی روز سی ام داشته و گاهی نداشته.

درماههای پارسی قدیم) . اوّل‌سال اساساً ازموقع بالا آمدن نیل واوّلین طلوع صبحی شِعْرای‌یمانی بوده که نزدیك بهم وقوع می یافته (مدّتی مدید در ۱۹ یا ۲۰ ژوییه - تموز رومی)(۱۸۸) ودر ابتدای امر اوّل ماه توت مصری در همین نقطه بوده است . ایّام خمسهٔ مسترقه نحس بود و هر روز از آن باسم یکی از خدایان بود . این پنج روز مخصوص عید اموات بوده‌است(۱۸۹) ودر کتیبه ها ازعهد سلسلهٔ پنجم فراعنه دیده میشود . برای عودت سال بنقطهٔ اصلی خود یك دورهٔ ۱٤٦۰ ساله داشتند که دورهٔ سوثی (Sothique) (یعنی شِعْرائی) میگفتند وعبارت‌بود از مدّت لازم برای عودت اوّل ماه توت (اوّلین ماه‌سال‌مصری) باوّلین روزطلوع صبحی شِعْری ودرسر این دوره جشنی برپامیشده . بعضی قرائن و آثار دلالت براین دارد که درنزد کاهنان سال‌ثابتی هم وجود داشته است که باموقع اوّلین طلوع صبحی شِعْری شروع میشد واین طبقه عید نیل وعید خرمن را باآن‌سال تعیین واعلام میکردند . مردم درحفظ سال ناقصهٔ ۳٦٥ روز و عدم تغییر آن با کبیسه و غیره بیش از اندازه متعصّب بودند و حتّی پادشاه قبل از جلوس خود بایستی قسم بخورد که تغییری در گاه شماری ندهد واعمال‌مذهبي بایستی با همان سال سیّار مجری گردد . تاسال ۲۳۸ ق . م . ابداً کبیسه اجازه‌داده نمیشد . مصریها اعیاد زیادی در ماهها داشتند و هر عیدی با فرشته یا خداوند آن ماه مربوط وباسم آن بود ۱۹ ماه توت (یعنی اوّلین ماه سال) عید توت نامیده میشد که عید بزرگ اموات بود . (۱۹۰) چنانکه گفته شد دردوره های اوّلی اوّل ماه توت که در اصل موقع طلوع صبحی شِعْری و فیضان رود نیل بوده و پس از هر ۱٤٦۰ سال

(۱۸۸) طلوع شِعْری در **ممفیس** (پایتخت‌قدیم مصر) درصبح‌ازروی‌حساب در۱۹ژوییه ممکن است ولی چنانکه **گینزل** در ملحقات کتاب خود گوید چون یك ساعت قبل از طلوع آفتاب درمی آید عملاً قابل رؤیت نیست و بهتر است اوّلین رؤیت آن را در صبح ۲۱ ژوییه فرض‌کرد .

(۱۸۹) به فروردگان ایرانی شباهت تامّ دارد .

(۱۹۰) مانند روز نوزدهم ماه اوّل سال ایرانی که روز فروردین از ماه فروردین باشد که به فروردگان معروف بوده (غیر از فروردگان آخرسال)

باز بهمان موقع یا حوالی آن می‌افتاد عید سرسال بوده ولی بعد ها که بمرور زمان دیگر نه طلوع صبحی شعری و نه‌بالا آمدن نیل در ۱۹ ژوییه یاحوالی آن‌نبود دروزاوّل ماه دوازدهم عید سر سال نامیده میشد وعیدهمهٔ خدایان وعید عُلْیا حضرت نیز بود . ازاین قرار ظاهراً همهٔ ماههای سال بمیزان یك ماه از موقع اصلی خود (حتّی در سر دوره) جلو افتاده بودند . مبدأ اتّخاذ سال مصری ۳٦٥ روزه بشکلی که ذکرشد باید درآغاز یکی ازدوره های ۱٤٦۰ سالهٔ «سوثی» بوده باشد وچون‌آخرین دورهٔ «سوثی» بموجب اخباری که بمارسیده درسال ۱۳۹ مسیحی خاتمه‌یافته است لهذا مبدأ تأسیس این سال باید دریکی از سالهای ۱۲۲۱ و ۲٦۸۱ و ٤۱٤۱ ق . م . واقع شده باشد . اغلب تاریخ اخیررا ترجیح داده اند بدلائلي که ذکرش موجب اطناب میشود (۱۹۱) ظاهراً مصریها ازقرن ۱۳ ق . م . باینطرف ۱۵ ماه توت رااوّل سال ثابت قرار دادند (۱۹۲) .

(۱۹۱) بعضی از محقّقین اخیر سال ۲٦۸۱ را حالا بیشتر منطقی و اقرب بصحّت فرض میکنند .

(۱۹۲) یعنی‌موقع اصلی‌ ۱۵ توت‌را که دراوائل‌ماه اوت میافتد — این فقره بانتقال فرضی گاهنبار ایرانی **میذیوی‌شم** از اوّل تیرماه به ۱۵ آن ماه که در فوق گذشت بی شباهت نیست .

فصل چهارم

سنجش مقدّمات و استخراج

ـ نتیجه ـ

اینك پس از نظر اجمالی بآثار و علائم گاه شماری یا بعبارت اصحّ گاه شماریهای قدیم ایرانی که باقی‌مانده وپس ازآنکه گاه شماریهای ملل متمدّنهٔ قدیمه و مجاور ایران را که ممکنست درتمدّن ایران تأثیری داشته باشند از نظر گذرانیدیم به‌نتیجهٔ مطالعات در گاه شماری قدیم ایرانی بر میگردیم .

بدواً باید بگوئیم که آنچه از قرائن و آثار موجوده استنباط میشود فقط قسمتی ازآن مورد ظنّ قوی است وباقی فقط دردائرهٔ فرضیّات محتمله است ولي البتّه نسبت بادوار تاریك قبل التّاریخی افکندن هر اندازه روشنائی ممکن است ولو مبنی برفرض از روی قرائن باشد خالی از فایده نیست و برای متتبّعین آینده موجب تذکّر میشود .

اشکال مختلفه در مدارج مختلف

سعی درحلّ اشکالات گاه شماریهای قدیم ایرانی وتوجیه صحیح کلیّهٔ قرائن وآثار مختلف وگاهي متناقص جز باتوجّه باین نکتهٔ اساسی حصول پذیر نیست که این حساب موجود نتیجهٔ اشکال ومراحل مختلفه است و بمرور ازمان هرچندی تغییری احداث شده و علامتی ازخود باقی گذاشته است . ماه ۲۷ روزه و بعد ۲۸ روزه و بعد ۲۹ یا ۳۰ روزه بتناوب وبعد سی روزهٔ مطلق همچنین سال ۳۵٤ روزه و ۳٦۰ روزه و ۳٦۵ روزه وهکذا تابستان دوماهه و ۷ ماهه و ٦ ماهه و ۳ ماهه و زمستان ۱۰ ماهه و ۵ ماهه و ٦ ماهه و ۳ ماهه

و همچنین اوّل سال مقارن انقلاب صیفی یا دوهفته بعد از آن و یا دوهفته قبل از آن و اوّل سال از اعتدال خریفی یا از اعتدال ربیعی یا اندکی قبل و بعد از آن (وشاید از انقلاب شتوی نیز) و نیز سال بی کبیسه و بعد با کبیسه و همچنان اختلاف درجزئیّات گاه شماری درولایات مختلف وادوار مختلف هریك اثری ازخود درسال وماه ایرانی زردشتی معمول در عهد ساسانیان و دورهٔ اسلامی و باصطلاح خودمان در گاه شماری «اَوِستائی جدید» گذاشته است و نیز ظاهراً در دوره های مختلف در همان گاه شماری رسمی جاری هم چه از طرف مقامات رسمی مملکتی وچه در بعضی نواحی تصرّفات و بعضی تغییرات و گاهی مسامحه ها و غفلتها نیز بعمل آمده و اختلافاتی بین نواحی و ازمنه پیدا شده است مثلاً از آنجمله ظاهراً اجرای کبیسه ۱۲۰ ساله (یا ۱۱٦ ساله) بطور منظّم و بموقع بعمل نمی آمده و در موقع خمسهٔ مسترقه و گاهنبار ها وبعضی اعیاد ملّی یا مذهبي اتّفاق تامّ حاصل نبوده است و هیچ غرابت نداشته اگر یکی از اهل کرمان یا سیستان سفری بآذربایجان یا دربند (باب الابواب) کرده وتاریخ دیگری غیر از تاریخ روز خود در آنجا می یافت بهمان نحو که مسافرت یك زردشتی ایرانی از اهل کرمان به‌بمبئی در دوقرن پیش موجب کشف یك ماه اختلاف بین حساب زردشتیان ایران و هند گردید .

سه دورهٔ عمدهٔ گاه شماریهای متوالی

ظاهراً بر حسب ترتیب تاریخ گاه شماری ایرانی نخست در تحت تأثیر گاه شماری هندی یا دنبالهٔ گاه شماری اصلی قوم آریائی که ما در نژاد هندی و ایرانی است بوده و بعد ها بواسطهٔ نزدیك آمدن ایرانیان بطرف مغرب وآشنائی بتمدّن عالی بابلی درتحت تأثیر عظیم گاه شماری بابلی واقع شده و عاقبت ایرانیان گاه شماری مصری را باا کثر فروع آن اقتباس و اتّخاذ نموده اند . بنا براین در مقام مطالعهٔ سه شکل متوالی گاه شماری ایرانی که ذیلاً شرح داده میشود یعنی گاه شماری اَوِستائی قدیم و گاه شماری

پارسی قدیم و گاه شماری اَوِستائی جدید باید همیشه ارتباط اوّلی را بگاه شماری ودائی قدیم هند (و ماقبل ودائی و حتّی هند و اروپائی اصلی) و دوّمی را بگاه شماری بابلی قدیم (وعیلامی و آشوری) و سوّمی را بگاه شماری مصری (با حفظ بعضی آثار گاه شماری قدیم هندی و اقتباسات کلّی از گاه شماری بابلی) درنظر داشت .

مراحل تکامل حساب زمان

گمان میرود که قدیمترین حساب زمان در میان قوم ایرانی بلکه درمیان اقوام آریائی اصلي براینگونه بوده که مقیاس اساسی یا واحد زمان برای حساب مدّت کوتاه شب بوده‌است یعنی چون اقوام ابتدائی هند و اروپائی شب را مقدّم بر روز و ابتدای شبانروز را (چنانکه از کلمهٔ کنونی فارسی و لفظ یونانی و فرنگی آن « نیکثمر » نیزپیداست) ازشب میشمردند بنابراین بجای چند روز چند شب میگفتند(۱۹۳) . این فقره هم درزبانهای غالب اقوام هند و اروپائی از قدیمترین عهد وهم دراَوِسْتا مکرّراً دیده میشود . برای حساب مدّت طولانی تری که ضرورت توسّل بواحد زمان دراز تری محسوس میشد (چنانکه گایگر گوید مانند مدّت حمل زنان و بعضی آداب مذهبی) ماه و نیم ماه رااستعمال کردند و ظاهراً هردو معمول و مقیاس رایج زمان‌بوده اند(۱۹۴) . گمان میرود این حساب از روی تغییرات ماه بوده و بعید نیست که دربدو امر دور نجومی(Sidérale) قمر یعنی از قران ماه با یکی از ستاره های ثابت تا قران آیندهٔ آن با همان ستاره مبنای حساب بوده است و منازل قمر را که اقوام ابتدائی مانند اعراب و هندی های قدیم می شناختند و در واقع دایرهٔ سیر نجومی قمر را در یك دورهٔ تام گردش آن

(۱۹۳) ظاهراً بعد از انتشار دین زردشتی روز را برشب مقدّم داشته اند چنانکه این تقدّم درکتاب **بوندهشن** (ترجمهٔ **یوستی** صفحه ۳۳) صریحاً ذکر شده است.

(۱۹۴) **گایگر** در کتاب سابق الذکر خود صفحهٔ ۳۱۵ آیاتی راکه مربوط بحساب با ماه است از **اوستا** بقرار ذیل میشمارد : **وندیداد** فقرهٔ ۱۲ و ۴۲ و ۴۵ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ از فرگرد پنجم

(یعنی تقریباً ازحرکت ازیك نقطهٔ معیّن تاعودت بآن نقطه) تشکیل میدهند وماه درمدّت رؤیت خود در آسمان آنها را از اوّل تا آخر می پیماید درنظر میگرفتند و باین جهت ممکن است که ماه در بدو امر ۲۷ یا ۲۸ روز بوده است . ظاهراً اساس حساب بر روی نیم ماه بود یعنی ازهلال تا بَدْرو از بَدْر تا تاریکی ماه (و بعد ها تاهلال جدید) و شاید برای متساوي کردن دو نیمهٔ ماه و نیز از لحاظ آنکه دورهٔ نجومی ماه نیز اندکی بیش از ۲۷ روز است(۱۹۵) همچنانکه روز اوّل باسم خدا (اورمزد) بوده یك روز دیگرهم بازباسم خالق(دَذْو- دَئْ) که نعت أورمزد است باوّل نیمهٔ دوم افزودند و لهذا دو دورهٔ ۱۴روزه پیدا شد(۱۹۶) که روز اوّل هرکدام ازآنها بنام خدا بود و بعد ها که ماه قمری معمول (Synodique) اتّخاذ شد یعنی مانند بابلی ها ویهود از رؤیت هلال تاهلال آینده یا ازبَدْر تا بَدْر را مبنای حساب ماه قرار دادند و ماه ۲۹ و۳۰ روزشد در تربیع اوّل قمر باز روزی باسم خالق اضافه کرده و یکی دیگر باز بهمان اسم پس از تربیع دوم (شاید فقط در ماههای تمام یعنی ۳۰ روزه) اضافه‌کردند که درواقع دوهفتهٔ هفت روزه و دوهفتهٔ هشت روزه درماه پیدا شد ولی ظاهراً معذلك حساب هفته معمول نبود وهمان نیم ماه اساس حساب ماه وحتّی سال بوده است .(۱۹۷) بعدها وقتی که سال قمری متروك وسال شمسی اتّخاذ شد (چنانکه گایگر گوید) ارتباط ماه زمانی با ماه فلکی تقریباً از میان رفته و اهمیّت و معنی ماه

(۱۹۵) دورهٔ نجومی قمر ۲۷ روز و ۷ ساعت و ۴۳ دقیقه و ۵ر۱۱ ثانیه است .

(۱۹۶) مقصود آن نیست که از همان ابتدا همه روزها اسمی داشته بلکه فقط روز اوّل هر واحد حساب زمان یعني دورهٔ ۱۴ روزه باسم خداوند بوده است . اسم دادن بهمهٔ ایّام ماه چنانچه بیاید ظاهراً درضمن آخرین شکل گاه شماری از مصر اخذ و اقتباس شده است چون درواقع روز ۱۵ و ۸ و ۲۳ روزهای کبیسه یعنی الحاقی بودند شاید بهمین مناسبت باسم خالق نامیده شدند

(۱۹۷) از آیهٔ دویم یشت هفتم اَوِستا مستفاد میشود که درعهد تألیف آن ماه سی روزه معمول بوده چه در آنجا گوید که ماه ۱۵ روز می افزاید و ۱۵ روز میکاهد — بعقیدهٔ **گرای** در کتاب «مطالعات ایرانی» **جکسون** ماه دوقسمت ۱۴ روزه و ۱۶ روزه بوده است

قمری زایل شد و فقط ماه وسیلهٔ مناسب ومطلوبی برای تقسیم سال دراز باجزای کوتاه تر در جریان زندگی عرفی کردید و بنا بر این ماه را قطع نظر از سلخ داشتن و نداشتن ماه قمری نجومی سی روز کامل قرار داده و بالنّتیجه روز های « کبیسه » یعنی ۸ و ۱۵ و ۲۳ در جاهای خود بطور دائمی ثابت شدند.

همچنین لابدّ برای حساب زمان درازتری مانند زراعت وشخم ودرو شکوفه کردن ومیوه دادن درختها وشاید حساب سنّ اشخاص فصول طبیعی وسال ایجادشده یعنی مبنای حساب اتّخاذ گردیده است. مسلّماً ایرانیها نیز مثل هندیها بدواً دوفصل داشته اند: زمستان (زیما) که نظیر هیمای هند قدیم و تابستان (هیما) که نظیر سَمای هند قدیم است (۱۹۸) و بهمین جهت همچنانکه مدّتهای کوتاه تر با ماه و نیم ماه حساب میشد این جا نیز مدّتهای دراز تر هم با سال وهم با نیم سال پیمایش میشده است (۱۹۹) و نیز دراینجا هم زمستان قسمت عمده و مانند اساس حساب تلقّی میگردید (چنانکه درحسابهای کوتاه‌تر شب اساس بود) یعنی مثلاً بجای سی سال «سی زمستان» گفته میشد و بهمین جهت گاهی در اوِستا زمان طولانی بجای سال با زمستان شمرده شده است. برای این استعمال در وِدای هندی نیز شواهدی موجود است و گایگر فقرات مربوطه را ازهردو کتاب ذکر میکند (۲۰۰). شاید این رسم نیز بهمهٔ ملل هند واروپائی عمومیّت داشته است و باشدکه چون در مهد اصلی اقوام آریائی زمستان بسیار دراز و تابستان کوتاه بوده (چنانکه زمستان ده ماههٔ مذکور در اوِستا قرینهٔ آنست) این فصل قسمت عمده و در واقع در حکم همهٔ سال بوده است و بهمین جهت که فاصلهٔ بین زمستان و تابستان محسوس نبوده یعنی بهار و پائیز کوتاه

(۱۹۸) درگاه شماری قدیم **ایسلاند** و **نروژ** نیزسال بدوقسمت تقسیم میشد: تابستان **(سومار)** وزمستان **(وتر)** که ازاعتدال ربیعی تااعتدال خریفی و بالعکس بوده و هرفصل باز بدوقسمت متساوی (دونیم) تقسیم میشد. آغاز سال ظاهراً از انقلاب شتوی بود. انقلاب صیفی را **میذسومار** و انقلاب شتوی را **میذوتر** مینامیدند یعنی نیمهٔ تابستان ونیمهٔ زمستان که بی شباهت **میذیوی‌شم** و **میذیایری** نیست

(۱۹۹) چنانکه درحاشیه نمرهٔ ۹۸ گذشت

(۲۰۰) کتاب سابق الذّکر **گایگر** صفحهٔ ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۳۱۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

و غیر معتدّبه بود و مثل غالب نقاط ایران بفاصلهٔ کم از سرما بگرما و بالعکس انتقال واقع میشد سال را عبارت از دو قسمت عمده میشمردند (اگرچه بهار و پائیز هم اسمی داشته ومعروف بوده اند). این حساب یعنی دوفصل شمردن سال میان زردشتیان تا قرون وسطی باقی بوده چنانکه در بوندَهِشن (ترجمهٔ یوستي صفحهٔ ۳۴ - ترجمهٔ وِسْت فصل ۲۵ فقرهٔ ۷) دیده میشود (۲۰۱) اگرچه در همان کتاب ذکر فصول اربعهٔ معروف نیز وجود دارد (ترجمهٔ وِسْت فصل ۲۵ فقرهٔ ۲۰). از جمله روز های جشن پارسیان حالیّه یکی رَپیثْوَن است که در روز سوّم فروردین ماه گرفته میشود وبقول **کاراکا** اصلاً دلالت بر آغازتابستان داشته‌است (تاریخ پارسیان تألیف **کاراکا** جلد اوّل صفحه ۱۴۵) که آن نیز قرینهٔ شروع تابستان بزرك هفت ماهه از فروردین ماه تواند شد. ظاهراً بعدها پائیز نیز که نظیر سَرَدهندی قدیم است اضافه شده (۲۰۲) و چندی بعد امور زراعتی و آب و هوای مخصوص ایران شرقی موجب ایجاد شش فصل (شش گاه) مانند شش فصل هندیها ولی بشکل دیگر و غیرمتساوی در طول گردیده است. در بدو امر که قوم اصلی ایرانی و یا شاید نژاد قدیم آریائی در دورهٔ قبل از مهاجرت بهند و ایران در شمال (شاید در استپ های شمالی ومشرقی روسیّه و اراضی واقعهٔ در شمال شرقی بحر خزر و یا بعقیدهٔ بعضی در بارهٔ ایرانیها در خوارزم) بوده اند ده ماه زمستان و ۲ ماه تابستان سرد داشته اند و پس از مهاجرت

(۲۰۱) حساب ایّام باشب و حساب سال با زمستان متضمّن نکتهٔ دیگری هم هست یعنی تناسبی بین زمستان وشب و تابستان و روز استنباط میشود چه اینجا نیز قسمت عمدهٔ زمستان شب و قسمت عمدهٔ تابستان روز است مخصوصاًروزهاي تابستان یك‌گاه اضافی رَپیثوین دارد وشاید بهمین جهات گاهی زمستان وشب مرادف همدیگر شده‌است چنانکه در کلمهٔ خوارزمی **نیمخب** (نیم شب) برای نیمهٔ زمستان بدین معنی اشاره خواهد شد

(۲۰۲) چنانکه اشاره شد شاید **سارذا** که در اَوِستا بمعني سال استعمال‌شده اصلاً بمعنی پائیز بوده است ۱۰ اَیْوی گام َ که بعضی خواسته اند آن رابمعنی پائیز تفسیر نمایند بمعنی زمستان استعمال شده وظاهراً دلیل قوی براي دلالت آن بمعنی پائیز وجود ندارد. این لفظ مثل سایر کلمات اَوِستائی که دلالت برزمستان دارند بمعنی سال نیز آمده است

بجنوب تابستان هفت ماهه وزمستان پنج ماهه پیدا شده (۲۰۳). بعد ها ظاهراً تابستان و زمستان مساوی فرض و از اعتدال ربیعی تا اعتدال خریفی و بالعکس قرار داده شده است (۲۰٤). از بر داشتن یك خرمن تا خرمن آینده (شاید درو جو) سال محسوب شده و اقوام قدیمه از زمان بسیار قدیم بمعادلهٔ یك سال با قریب ۱۲ دورهٔ سیر قمر متوّجه شده و برای خود سال و ماه ترتیب داده اند.

سال قمری

میتوان مسلّم فرض کرد که در بدو امر سال قمری (نظیر سال عربی اسلامی) ایجاد شده ولی ظاهراً دربین مردم زراعت پیشه وگلّه دار که اساس کارهایشان برروی فصول طبیعی است باید بزودی ترتیب کبیسه‌ای ایجاد شده باشدواوّلین شکل گاه شماری که ازآن درقوم اَوِستائی خبرداریم و اثرش باقی است «گاه شماری اوستائی قدیم» است که مربوط بفصول شمسی است و بظنّ قوی

(۲۰۳) اگر واقعاً **میذیوی شم** و**میذیایری** همیشه درحوالی ۱۵ سرطان و ۱۵ جدی بوده‌اند ناچار منظور از نیمهٔ تابستان و نیمهٔ زمستان که معنی تحت اللّفظی آنهاست موافق توجیه **کاما** همین تابستان هفت ماهه وزمستان پنج ماهه بوده است — ازاینکه بیرونی روز **اجغار** را که نیمهٔ ماه چهارم خوارزمی‌است «وسط الصّیف» و **نیمخب** را که روز پانزدهم‌ماه دهم خوارزمی است «منتصف الشّتاء» میخواند میتوان حدس زد که تابستان هفت ماهه و زمستان پنج ماهه در عرف نیز مدّتها جاری و معمول بوده است.

(۲۰٤) بنابراین فرض اخیر یعنی تقسیم تمام‌سال بدو فصل متساوی (که دلائل آن بقدرکفایت قوی نیست و فقط بعبارت قدری مبهم **بوندهشن** متّکی است) **میذیوی‌شم** مقارن انقلاب صیفی و **میذیایری** مقارن انقلاب شتوی بوده‌است یعنی‌چنانکه در **بوندهشن** ذکر شده «از **میذیوی شم** تا **میذیایری** روز میکاهد و شب بلند تر میشود» و بالعکس ودر واقع دو نیمهٔ سال‌متساوي مانند **ایانای** هندی داشته اند با این فرق که قسمتهای هندی از انقلاب بانقلاب بوده که در یکی آفتاب مدام رو بجنوب میرود و در دیگری مدام رو بشمال و قسمتهای ایرانی از اعتدال باعتدال بوده و درواقع آنها را دوقسمت روشن وتاریك سال توان‌گفت که یکی تابستان ششماهه ودیگری زمستان‌ششماهه‌بوده. این تقسیم از لحاظ‌فصل است‌ورنه چون سال‌در انقلاب صیفی شروع میشد در نیمهٔ اوّل و دوّم سال عیناً مطابق **ایانا** هاي هندی بوده. در نزد ترکهای عثمانی هم هنوز سال بدو قسمت تقسیم میشود باسم **خضر** و **قاسم** و ایّام سال را از خضر تا قاسم و ازقاسم‌تا خضر بعدد می‌شمارند روزخضر که دربین‌عوام‌آنرا **خضر الیاس** نیز گویند آغاز ششماههٔ تابستانی حساب میشود و روز قاسم اوّل شش ماههٔ زمستان. روز خضر ۲۳ آور ل رومي بولیانی و روز **سنت ژورژ** St. Georges کلیسای یونانی و روزقاسم ۲٦ اکتوبر رومی و روز St. Demétrius کلیسای مزبور است. بحریّهٔ عثمانی‌مخصوصاً این دو تاریخ‌را برای حرکت‌به دریا درتابستان درروز خضر) و بر گشتن بلنگر گاه خود در **قرن الذهب** (خلیج قسطنطنیه یا کاغدخانه قویی (درزمستان در روز قاسم) استعمال میکردند.

سال‌قمری-شمسی‌یعنی قمری کبیسه‌دار بوده است. ترتیب کبیسه برحسب‌قیاس بگاه شماری بابلی‌وغیره میتوان‌حدس‌زد که بدواً قاعدهٔ معیّنی نداشته واختیاری بوده یعنی ازگاهی بگاهی درهرسه‌یاچهار یادوسال که بعقب ماندن‌ماهها‌ازموقع‌طبیعی خودتوّجه میشد رؤسا وریش سفیدان‌قوم یا مُغْ هایك‌ماه‌برسال‌اضافه‌میکردندولی ممکن‌است‌بعدها ترتیب معیّن‌ودورهٔ منظّمی‌برای کبیسه (چنانکه‌دربابل‌نیز‌چنان‌بود) اتّخاذشده باشد.

اشکال سال و ماه اقوام ایرانی بترتیب مراحل تاریخی ظاهراً بقرار‌ذیل بوده‌است:

۱–سال اوستائی قدیم: سال‌قمری- شمسی‌وآغازآن‌اساساً انقلاب‌صیفی‌بوده که شباهت‌بسال‌قدیم هندی وسال شِعْرائی‌مصر وسال قدیم آتن (۲۰۵) داشته‌است. اوّلین ماه سال تیر بوده که باحتمال قوی اساساً با اوّلین هلال بعد از انقلاب صیفی شروع میشده (۲۰٦) و ستارهٔ شعری درظرف آن‌ماه درصبح طلوع میکرد ورهنمای قوافل ومسافرین‌بوده (۲۰۷). جشن گاهنبار مَیْذِیویْ‌شِمَ که در آخر قسمت (فصل یا

(۲۰۵) سال آتن از انقلاب صیفی‌شروع میشدو سال قمری - شمسی بود که یك ماه ۳۰ و یك ماه ۲۹ روز بتوالی بوده و کبیسه بوسیله تکرار ماه هفتم بعمل می‌آمد.

(۲۰٦) اگرچه این هم امکان داردکه آن راماهی فرض کنیم که باهلال قبل ازانقلاب صیفی شروع میشده‌است. چنانکه گفته شد **آرتور کریستنسن** در Kulturgeschichte im alten Orient صفحهٔ ۲۳۱ فرض‌مذکور درمتن را تأیید می نماید — غیراز تیر ماه شاید دی وآذر نیز ازاسامی ماههای این‌دوره‌باقي مانده ولی چنانکه **مارکوارت** تأیید میکند ظاهراً اسامی **امشاسپندها** در این دوره بماهها داده‌نشده بوده است.

(۲۰۷) هنوز در ایران چاروا داران ومسافرین با اسب ودوابّ دیگر مخصوصاً روستائیان که پیش از سپیده دم برای حمل متاع خود بشهر راه‌میافتند باین ستاره نظر دارند. در آذربایجان طلوع «**دان‌اولدوزی**» که ظاهراً همین ستاره است (معنی تحت اللّفظی آن بترکی ظاهراً «ستارهٔ صبح» است) درتابستان که کار وانها شب حرکت میکنند علامت نزدیکی‌طلوع فجراست — در اینکه ایرانیان و اغلب اقوامی‌که آسمان صاف داشتند بستارهٔ شِعْری و مواقع طلوع و غروب آن توجّه داشتند ظاهراً شکّی نیست درعجائب المخلوقات قزوینی بعضی از ملل و از آنجمله بایرانیان قدیم نسبت میدهد که برای تشخیص اینکه کدام یك از حبوبات درسال محصول خوب میدهد و کدام یك فاسد میشودهفت روز قبل از طلوع شِعْری روی صفحه ای چند نوع از حبوبات مختلفه جاداده و درشب طلوع شِعْری در جای بلندی میگذاشتند که ستارهٔ شِعْري بر آن بتابد پس آنچه سبز شد برای آن‌سال مناسب‌است وآنچه زردشد مناسب نیست (عجائب المخلوقات درشرح‌ماه‌تموزکه نیز گوید‌شِعْری در پنجم‌آن ماه طلوع‌میکند!). اسم‌شِعْرای‌یمانی‌فارسی **ورآهنگ‌است** (بنابرقول **کوشیار** در کتاب المدخل نسخهٔ برلن ورق ۱۸۲)

یَیرِیارَتُو) واقع درآخر بهار بود مقارن انقلاب صیفی بوده است وچون ماهها قمری بوده وظاهراً با کبیسه‌ای درهرچند سال با سال شمسی تطبیق میشد بنابراین اوّل ماه تیردرظرف سالهای غیر کبیسه جلوتر افتاده وتا چند روزقبل ازانقلاب صیفی نیزمیرسیده است ومیتوان فرض کرد که در موقع تبدیل سال قمری بشمسی وتثبیت محلّ گاهنبار ها و اعیاد دیگر درسال شمسی اوّل تیر ۱۵ روز قبل از انقلاب صیفی افتاده بوده یعنی درواقع سال ماقبل آن خودسالي بوده که (در صورت مداومت بسال قمری و عدم تغییر آن بشمسی) کبیسه لازم داشته اشت لکن بعلّت تغییر اساسی در گاه شماری و اتّخاذ سال شمسی دیگر کبیسه اجرا نشده ومواقع اعیاد درهمان جاکه درآن سال بوده اند در سال شمسی ثابت گردانیده شده و بهمین جهت میذیوی‌شِم در ۱۵ تیر یعني در همانجا که درآنوقت بوده ثابت مانده است و میذیایرِیَ که اساساً در انقلاب شتوی (وسط سال) واقع بوده دراواسط ماه هفتم (یعنی دَی) وبنابراین اعتدال ربیعی در اواسط ماه دهم (فروردین) بوده است (۲۰۸)

(۲۰۸) درصورت بودن انقلاب صیفی در ۱۵ ماه چهارم از ماههای مَزْدَیَسْنی بترتیب معروف یعنی ماه تیر اگرماهها را درآن موقع قمري فرض کنیم انقلاب‌شتوی درروز ۱۸ یا ۱۹ ماه دهم یعنی دَی و اعتدال ربیعی در روز ۲۰ یا ۲۱ ماه اوّل یعنی فروردین واقع میشود و اگر ماهها راسی روزه شماریم اعتدال ربیعی در هرحال در روز ۱۱ ماه اوّل وانقلاب‌شتوی برفرض اینکه‌خمسهٔ مسترقه قبل از آن واقع باشد در روز ۱۰ یا ۱۱ ماه دهم وبرفرض بودن خمسهٔ مسترقه در آخر ماه‌دوازدهم در روز ۱۵ یا ۱۶ ماه دهم میافتد اگرچه بنا برنصّ عبارت بوندَهِشن که فرض مطابقت انقلاب‌صیفی بامَیذیوي شِمَ متّکي بر آنست اوّلین‌روز گاهنبار مزبور یعنی یازدهم تیر مبدأ افزایش شب و کاهش روز است نه ۱۵ تیر — فرض دیگری هم که میتوان کردآنست که تاموقع تبدیل سال قمری بشمسی اوّل تیر ماه اساساً بعد از انقلاب صیفي بوده ولي پس از اتّخاذ سال شمسی ناقصه چون سال سیّار بوده اوّل تیر بتدریج عقب مانده تا آنکه در موقع برقرار کردن کبیسه و تثبیت اعیاد مذهبی در سال بهیزکی به ۱۵ روز قبل از انقلاب صیفی رسیده و اوّل فروردین به ۱۱ روزقبل از اعتدال‌ربیعی افتاده بوده است پس در چنین‌موقعی محلّ گاهنبارها در ماه ها تعیین‌و بعدبواسطهٔ اجرای کبیسه‌ای اوّل فروردین دراعتدال‌ربیعی قرار داده شده و اوّل تیردر حوالی انقلاب صیفی ثابت گردیده ولی گاهنبارها همچنان‌درمحلّ ثابت‌خودشان‌درماهها مانده اند . چنانکه‌گفته شد **گرای** عقیده دارد که گاهنبار های مربوط بانقلابین بعدها موقعي که سال بقهقرا عقب رفته بوده ایجادشده اند **روث** نیز ظاهراً بهمین عقیده است.

اسم این سال یار بوده(۲۰۹) و چنانکه گفته شد بشش قسمت غیر متساوی یا شش فصل (شش گاه) تقسیم میشد که هر کدام از آنها بزبان اَوِستائی یَیرِیارَتُو خوانده میشد (یعنی قسمت سنوی) و در آخر هر یك جشنی که بعدها باسم جشن گاهنبار (درپهلوی گاسانبار) معروف گردید گرفته میشد . این جشنها شاید بدواً یك روز بوده و بعدها پنج روزه شده اند(۲۱۰) . فصول شش گانهٔ مزبور با ترتیب وقوع آنها درسال اوِستائی جدید ازمنهٔ بعد (یعنی ازاوّل بهار ببعد) بطوری که درادوار تاریخی معمول بوده است از قرار ذیل است :

۱ ـ مَیذِیويِ زَرِمَی ۴۵ روز ازروزاوّل حمل یااعتدال‌ربیعی تاروزچهل و پنجم بعد از آن (تقریباً تا ۱۴ ثور)

۲ ـ مَیذِیوی‌شِم ۶۰ روز از روزچهل و ششم‌بعداز اعتدال‌ربیعی تاروز یکصد و پنجم بعد از آن (تقریباً تا ۱۱ سرطان)(۲۱۱)

۳ ـ پَیتیشْ هَهْيَ ۷۵ روز از روز یکصدوششم‌بعد ازاعتدال ربیعی‌تاروز یکصد و هشتادم بعد از آن (تقریباً تا ۲۵ سنبله)

(۲۰۹) زکلماتی که‌درزبان‌اَوِستائی(وحتّي‌پارسی‌قدیم)مسلّماً بمعنی‌سال بوده‌**یار**است و**سارذا** یا**سرذا** درفرس قدیم(**ثرد**) ومستبعدنیست که هرکدام از این دوکلمه بمعنی‌نوعي دیگري از سال بوده و یا درزمان دیگری معمول شده مثلاً شاید یکی سالي بوده که از تابستان شروع میشده ودیگری سالی که از پائیز و بعقیدهٔ بعضی از زمستان یابهار (این‌آخری قول ضعیف‌است)شروع‌میگردید. **زیما** که بمعنی زمستان است (درفرگرد دوّم‌وندیداد) و اَیْوی‌گامَ که باز بهمان معنی است در همان فرگرد ورام یشت وزمیادیشت) وحتّی شاید **زرمی** نیز که ظاهراً بمعنی بهار است در بعضی موارد بمعنی سال استعمال‌شده‌اند(**کوکا** دررسالهٔ‌سابق‌الذکرخوداین‌مواردرا ذکرمیکند) . **دادابهای‌نادرشاه** درمقالهٔ سابق الذّکر خود تصوّر میکنند که از این پنج کلمه که بمعني‌سال استعمال‌شده اند **یار** و **زیما** قدیمترین همه‌است‌زیرا که‌درلغات‌ژرمنی ولاتینی‌هم‌موجوداست — دراَوِستا(در **تیریشت**) دوژیایْریَ بمعنی سال بد یعنی خشکسالی (فقرات ۳۶ و ۵۱ و ۵۴) و هویایْریَ بمعنی سال فراوانی (فقرات ۹ و۳۶ و۴۰ و۵۱)و درکتیبه‌های‌داریوش‌نیز **دوشی یار** بمعنی‌سال قحطی‌آمده . **دوژ** و**دوش** ظاهراً همان دژو دش فارسی است که در دشنام و دژخیم و غیره دیده میشود

(۲۱۰) زردشتیان امروزه در ایران گاهنبار را اسم « چهره » میدهند

(۲۱۱) و او در مَیذیوی واو مجهول است

۴ ـ آیاثْرِمَ ۳۰ روز ازروز یکصد وهشتاد ویکم بعد ازاعتدال‌ربیعی تاروز دویست و دهم بعد از آن (تقریباً تا ۲۴ میزان)

۵ ـ مَئیذیایرِیَ ۸۰ روز از روز دویست‌ویازدهم بعد از اعتدال‌ربیعی تا روز دویست و نودم بعد از آن (تقریباً تا ۱۵ جدی)

۶ ـ هَمَسْپثْمَئیذیَ ۷۵ روز ازروز دویست و نود و یکم بعد از اعتدال ربیعی تا روز سیصد و شصت و پنجم بعد از آن (تقریباً تا ۳۰ حوت)

معانی‌اسامی‌فوق اصلاً دلالت برروز یاروزهای‌آخر فصول داردچه‌مَیْذِیوی‌زَرِمَیَ یعنی وسط بهار ومَیْذِیوی‌شِمَ یعنی نیمهٔ تابستان و پَیْتیش‌هَهْیَ یعنی موسم خرمن ودرو وآیاثْرِمَ بنا بر تفسیری که‌شد موقع برگشتن احشام ازچراگاه و صحرا بخانه وجفت شدن‌گوسفندان‌است ومَیْذِیایرِیَ یعنی وسط سال و هَمَسْپثْمَئیذیَ ظاهراً بمعنی قربانیها (یا استراحت) است . در اَوِستا وصفی نیز برای هرکدام از اینهاذکر شده‌که مؤیّد همین مدلولات لغوی‌آنها است بدین قرار که درباب‌مَیْذِیوی‌زَرِمَیَ گفته شده‌«آورندهٔ‌شیر» (یاشیره) یعنی پرشیر و در باب‌مَیْذِیوی‌شِمَ‌آمده‌« وقتی که‌علف‌رادر ان‌میبرّند» وبرای پَیْتیش‌هَهْیَ گفته شده «آنکه‌گندم می‌آورد» وبرای مَیْذِیایرِیَ «وقتی که‌سرما استیلادارد» و در باب هَمَسْپثْمَئیذیَ« که‌درآن‌قربانی‌بعمل‌میآورند».

معذلك این‌گاهنبار ها بهرحال نشانهٔ وجود تقسیمات و فصول شش‌گانهٔ سال هستند اگرچه اسم خود فصول یاگاه‌ها در دست نیست وشاید هم همان اسم روز آخر را داشته اند. (۲۱۲) . این شش گاه قطعاً دراصل‌فصول مختلف سال شمسی‌طبیعی بوده

(۲۱۲) برخلاف‌این عقیده‌**شارل دوهارلز** در رسالهٔ سابق الذکرخود صفحهٔ ۵ جداً فرض این‌را که گاهنبار ها فصول سال بوده اند ردّ کرده و آنها را جشن سادهٔ دهقانی در ظرف سال میداند **گایگر** نیز در کتاب سابق الذّکر خود گوید که تصوّر نمیکند که اسامی گاهنبار ها در اصل اسم فصول بوده باشند بلکه معانی لغوی آنها بهمان روز های معیّن دلالت میکند لیکن **گایگر** منکر وجود فصول شش‌گانه نیست .

و برای امور زراعت وگلّه‌داری و غیره وضع شده لیکن بعدها ازطرف مغان و موبدان با مدارج خلقت مخلوقات و آئینهای مذهبی مخصوص ارتباط داده شده و اوّلی گاه خلقت آسمان و دوّمی گاه خلقت آب و سوّمی گاه خلقت زمین و چهارمی گاه آفرینش درختان و گیاه‌ها و پنجمی گاه آفرینش چهارپایان و بطور کلّی حیوانات وششمی گاه آفرینش انسان شمرده شده است.

کیفیّت و ترتیب ایجاد گاهنبارها

ظنّ قوی برآنست که‌این قسمتها یك‌جا ایجاد نشده بلکه بدواً وقتیکه‌سال فقط بدو فصل یعنی‌تابستان وزمستان‌تقسیم میشده دو گاهنبار که‌وسط این دو فصل را نشان میدهد و یابعبارت صحیح‌تر آغاز و نیمهٔ سال را نشان میداده اند پیدا و معمول شده اند و شاید بعدها در ازمنهٔ مختلف جشن موسم خرمن و چیدن میوه‌ها و جشن‌موسم ترك صحرا و جمع آوری محصول و اغنام واحشام در خانها و چادر ها و جفت گیری حیوانات اهلی وجشن موسم قربانیها یاعید اموات وبالأخره جشن فصل سبزه وعسل و شیر بترتیب وتدریج ایجاد و معمول گردیده است . بعضی‌بی‌ترتیبهای ظاهری نیز ازهمین اختلاف تاریخ ایجاد فصول ناشی شده‌است مثلاً برفرض اینکه مَیْذِیویْ‌شِمَ اصلاً در انقلاب صیفی (یعنی نیمهٔ‌تابستان شش ماهه)بوده‌ممکن است درآن‌زمان یعنی‌موقع ایجاداین گاهنبار تا موقع تثبیت آن در محلّی از سال که‌بعدها آنجا دیده میشود اوّل فروردین ماه قمری اساساً در (۲۱۳) ۱۱ روز قبل از اعتدال ربیعی واقع میشده ولی در موقع ایجاد مَیْذِیویْ زَرِمَیَ اوّل فروردین در اعتدال ربیعی واقع بوده و لهذا مَیْذِیویْ شِمَ به ۱۵ماه تیرافتاده بوده است ویا آنکه برطبق عقیدهٔ **کاما** چنانکه بیاید اگر از اصل مَیْذِیویْ شِمَ را در نیمهٔ تابستان هفت ماهه بدانیم باید فرض کنیم که چهار گاهنبار وسط و آخر تابستان هفت ماهه ووسط وآخر زمستان پنج‌ماهه (که

(۲۱۳) هر جا که گفته میشود فلان ماه یا فلان روز سال « اساساً » در فلان فصل یا فلان‌برج شمسی بوده منظور آنست‌که موقع اصلی‌آن آنجابوده ولی‌معلوم است که‌درسال قمری ـ شمسی‌بتدریج تا قریب یکماه ازمحلّ اصلی جلوتر رفته و باز بآنجا برمیگردد .

در آن زمان دو فصل منحصر سال بوده اند) نخست ایجاد شده و مَیْذِیوِیْ زَرِمَیَ و پَیْتیشْهَهْیَ یعنی وسط بهار سه ماهه و آخر تابستان سه ماهه بعد ها یعنی پس از احداث فصول اربعه پیدا ومعمول شده اند . ظاهراً این وجه بهترین فرضها واحسن وجوه حلّ این مسئله است بجز آنکه مَیْذِیایْرِیَ اگرچه در وسط زمستان پنج ماهه واقع میشود منشأ ایجاد آن این نکته نبوده بلکه وقوع آن در وسط سال بوده است

تناسب بین گاه ها

قابل توّجه است که باوجود اختلاف طول این گاهها درست سه تا از آنها در تابستان شش ماهه و سه‌تا در زمستان شش ماهه و همچنین چهارتا در تابستان هفت ماهه ودوتا درزمستان پنج ماهه‌واقع وبی کم‌وزیاد مطابق آن‌فصول‌بزرگتربوده‌وهم معادل‌عدّهٔ کاملی (بی کسر) از ماهها هستند (٢١٤) ونیز هر جفتی از چهارتای اوّل نصف تابستان هفت ماهه‌را وهریك از دوتای آخری بازتقریباً (٢١٥) نصف زمستان پنج ماهه‌را تشکیل میدهند ولی باحتمال قوی دراین تقسیم پنج روز اضافی اندرگاه در نظر گرفته نشده (٢١٦) و تقسیمات بر اساس سال ٣٦٠ روزه (٢١٧) ونیم‌ماه ١٥روزه وضع شده وبنابراین فصل مَیْذِیایْرِیَ نیز در اصل ٧٥ روز بوده‌است نه ٨٠ روز وبعدها بواسطهٔ الحاق خمسهٔ مسترقه بسال وتکمیل ٣٦٠ روز به ٣٦٥ روزناچار بایستی آنرا بریکی از این فصول اضافه نمایند ولذا درگاهنبارهای ایرانی مَیْذِیایْرِیَ ودرگاهنبار های (٢١٨) خوارزمی

(٢١٤) البتّه بدون‌شمردن خمسهٔ‌مسترقه که‌اساساً داخل‌حساب نبوده ورنه بدیهی است با درنظرگرفتن خمسه این تطابق تامّ نبوده و تقریبی میشود .

(٢١٥) درصورتیکه زمستان را شامل پنج روزاندرگاه بدانیم ورنه‌تحقیقاً نصف زمستان میشود.

(٢١٦) و این نیز از جملهٔ قرائن است بر اینکه گاهنبار **هَمَسپَث مَئِذی** وعید فروردگان هر دودراصل همان ایّام اخیر اسفندار مَذْ ماه بوده نه‌خمسهٔ مسترقه که اصلاً داخل حساب نبوده است.

(٢١٧) چنانکه گذشت در وجود رسمی سال ٣٦٠ روزه دراستعمال عامّ بعضی تردید کرده‌اند ولی علائم وجود چنین سالی کم نیست و در هر حال اگرهم واقعاً اساس حساب سال بر ٣٦٠ روزنبوده در جریان عمل این نوع سال اغلب مبنای بعضی حسابها بوده است .

(٢١٨) در واقع گاه ولي چون برای گاه ها اسم جداگانه نداریم بطور مسامحه همان لفظ گاهنبار استعمال شد .

(چنانکه بیاید) هَمَسْپَثْ مَئِیذِیَ (٢١٩) ٨٠ روز قرار داد شده است (٢٢٠)

ارتباط گاه ها با فصول طبیعی سال

این تقسیم سال به شش قسمت یا شش یَیْرِیا ظاهراً منافی با تقسیم دیگر اساسی آن بتابستان و زمستان بدواً و بعدها بچهار فصل معروف سال نبوده بلکه ممکن است (ولو در ادوار بعد) هر دونوع تقسیم یعنی ازیکطرف چهارفصل معروف شمسی که تقسیم منظّم ومتساوی است و ازطرف دیگر این تقسیم باقسام شش گانهٔ اوقات زراعتی و ازنظر دهقانی پهلو بپهلو در جنب همدیگر وجود داشته و جاری بوده باشند . ازآثار ارتباط این تقسیم بشش گاه بازراعت آنست که روز اجغار خوارزمی (١٥ یا ١٦ ماه چهارم سال) که ظاهراً درسال خوارزمی اصلاً معادل مَیْذِیوِیْشِمَ (٢٢١) بوده بقول بیرونی در الآثار الباقیه (صفحهٔ ٢٣٦ و ٢٤١) مبدأ حساب روستائیان خوارزم برای زراعت بوده واز آن روز هفتاد روز شمرده و گندم پائیز را میکاشتند و نیز بیرونی گوید که **اجغار** را وسط

(٢١٩) در واقع معادل خوارزمي این گاهنبار یعنی **میث سخن رید** .

(٢٢٠) امکان دارد که پنج روزه شدن گاهنبار ها از همین اضافهٔ پنج‌روز بسال پدیدآمده باشد چه عامّه بعادت و سنّت قدیم خود تعلّق شدید دارد و بتغییر مایل نیست و لهذا اگر جماعت سنّت پرست پنج روز اضافی را که بعد ها بر سال اضافه شده در تغییر مواقع اعیاد قدیم خود مؤثّر ندانسته و در حساب نگیرد گاهنبار هاي آنها (یعنی پیروان سنّت قدیم) پنج روز جلو تر از گاهنبارهای آنان که در اثر علاوهٔ پنج‌روز مواقع آنهارا از روی قیاس و اقتضای حساب تغییر داده اند واقع میشود و شاید که همانطور براي مصالحهٔ بین حساب ایرانیان کبیسه‌دار وحساب خوارزمیان و سغدیان و ارامنه که در سنّت قدیم یعنی سال بی‌کبیسه ثابت مانده بودند در باب اعیاد هرمز ساسانی نوروز ومهرگان را پنج روز قرار داد که‌شامل اعیاد همهٔ فرقه‌ها باشد گاهنبار ها را هم درموقعی بهمان علّت پنج روزه قرار داده اند .

(٢٢١) اگرچه بیرونی از روی اساسی که معتقد بوده و اوّل سال اوستائي جدید (یعنی اوّل فروردین) را نیز درآغاز تابستان میدانسته گوید که معنی اجغار آتش افروختن و شعله وسوزش است و چون این روز در اوائل پائیز واقع بوده و آتش جهت دفع سرما روشن میکردند از این حیث این نام بآن داده شده ولی ظنّ قوی برآن است که این روز نیز مانند **میذیوی شم** دراوایل تابستان بوده و معنی سوزش و اشتعال ربطي بشدّت گرمای موسم داشته است .

تابستان و **نیمخب** (۲۲۲) را وسط زمستان دانسته و فاصله هائی از این دو روز برای اوقات زراعت و کارهای مربوط بفلاحت قرار داده بودند مثلاً انگور را برای مویز کردن در ۴۰ الی ۵۰ روز وبرای آویختن و نگاهداشتن خوشهٔ انگور آن را در ۵۵ تا ۶۵ روز گذشته از **اجغار** میچیدند وهمچنین گلابی دراین موقع اخیر چیده میشد و نیز تمام اوقات کشت وکار وپیوند درختها و نشاندن نهال و غیره را از این دو روز میشمردند (۲۲۳). علیهذا مانعی ازآن‌نیست که بگوئیم قسمتهای (گاه = گاس پهلوی) شش گانهٔ دهقانی با تقسیمات معروف و عادی سال شمسی یعنی چهار فصل معمولی اقلاً در اواخر این‌دورهٔ گاه شماری توأماً جاری بوده است. کاما عالم زردشتی که مواقع گاهنبار ها را از اصل بهمین ترتیب معروف که درآفرین گاهنبار اوستا (۲۲۴) ذکر شده فرض نموده و بآنچه در **دین‌کَرْت** راجع بافزایش شبها و کوتاه شدن روز ها از مَیْذیوی‌شِم تا مَیْذیایْرِیَ و کوتاه شدن شب و افزایش روز

(۲۲۲) **اجغار** روز پانزدهم ماه **چیری** (تیرماه خوارزمیها) و **نیمخب** که در اصل بمعنی نیمشب (شاید مجازاً بمعنی نیمهٔ زمستان) یانیم اخیب = نیم اخشب بوده روز پانزدهم ماه **ریمژد** (دیماه خوارزمیها) بوده چنانکه بیرونی در الآثار الباقیه شرح داده ولی مشاراليه در **کتاب التفهیم** هردو روز را یعنی هم **اجغار** وهم **نیمخب** را یك روزعقب تر شمرده واولی را ۱۶ ماه چیری ودومی را ۱۶ ماه ریمژد می شمارد.

(۲۲۳) در **کتاب التفهیم** نیز گوید که اوقات زراعت و چیدن و فشردن انگور و غیره را از **اجغار** میشمارند اگرچه‌این شرح سنجیدن اوقات‌زراعت وغیره با**اجغار** و **نیمخب** را بطوری که در متن ذکر شد در الآثار الباقیه در موقع شرح داستان ثابت کردن موقع اجغار و تأسیس کبیسهٔ یك‌روز در هرچهارسال از طرف **خوارزمشاه** ذکرمینماید لیکن واضح است که از قدیم جریان عمل در میان دهاقین خوارزم بر این بوده چنانکه خود بیرونی گوید که قبل از تأسیس کبیسه از طرف **ابوسعید احمد بن محمد بن عراق بن منصور** پادشاه خوارزم در سنهٔ ۱۲۷۰ اسکندری (۳۴۸ — ۳۴۹ هجری) عامّه‌باین ایّام اعتماد نموده ومراکزفصول اربعه را بواسطهٔ آنها پیدا میکردند. بحساب قهقرائی درآن تاریخ اوّل سال خوارزمی (اوّل ماه **ناوسارجی** یا فروردین خوارزمیها) دراوّل آوریل‌ماه رومی‌بوده‌ولی بقول بیرونی درالآثارالباقیه آنرادر ۳ آوریل قرار داده و ثابت گردانیدند تا **اجغار** دائماً در نیمهٔ تموز = ژویه (که درین صورت مقصود باید ۱۶آن ماه باشد؟) بیفتد. ولي اگر قول بیرونی در **کتاب‌التفهیم**صحیح تر باشد که بجای‌سوّم نیسان (ثالث) دوّم نیسان (ثانی) مینویسد درآنصورت اجغار درست‌به ۱۵ تموز می‌افتد

(۲۲۴) یعنی در جمله های الحاقي آن.

از مَیْذیایْرِیَ تا مَیْذیوی‌شِمَ آمده توجّه نداشته یاقابل اعتنای جدّی نشمرده برای حلّ و توضیح اختلاف طول گاههای شش گانه چنین حدس زده که بدواً سال بدو فصل بزرگ (تابستان هفت ماهه وزمستان پنج ماهه) تقسیم میشده‌و مَیْذیوی‌شِمَ وسط آن تابستان وآیاثْرِمَ آخر آن‌ومَیْذیایْرِيَ وسط آن زمستان (۲۲۵) وهَمَسْپَثْمَئیذَیَ آخر آن بوده و بعد ها که چهار فصل معروف ایجاد شد دو گاهنبار دیگر نیز بوجود آمد که مَیْذیوی‌زَرِمَیَ وسط بهار سه‌ماهه و پَیْتیشْ هَهْیَ آخر تابستان سه ماهه باشد (۲۲۶)

سال ۳۶۰ روزه

چنانکه گفته‌شداین سال قمری - شمسی بوده ولی‌ظاهراً (اگرهم در دوره‌ای‌ازادوارسال ۳۶۰ روزه عملاً ورسماً بجای‌سال‌قمری معمول نبوده) اساس حساب روی ۳۶۰ روز بوده یعنی درامور اجتماعی‌ومعاملات‌وهمچنین مخصوصاً درتقسیمات اساسی وعمدهٔ سال‌بفصول‌سال ۳۶۰روزهٔ فرضی‌رااساس ومناط‌عمل‌قرارمیدادند (۲۲۷) وبهمین جهت‌سال‌درواقع ۲۴ نیم‌ماه ۱۵روزه

(۲۲۵) البتّه در این مورد تقریباً در وسط واقع است چه باوجود بودن خمسه در نیمهٔ دوّم سال تقسیم به دو نصف متساوی ممکن نیست.

(۲۲۶) درمجموعهٔ صورت جلسات مجمع ششمی بین‌المللی مستشرقین که ذکر آن گذشت — مستحدث بودن ایجاد فصل بهار بالنّسبه بفصل های تابستان و زمستان‌معقول است. ظاهراً زَرِمَیَ صفت بهاریا اسم ماه دوّم بهار بوده چه بهار چنانکه ذکر شد در زبان‌اوستائی ظاهراً وَنْهَرا و وَنْهیٰ بوده که شبیه **ویر** لاتینی است.

(۲۲۷) درفرض اینکه سال آوِستائی قدیم سال قمری کبیسه دار بوده تبعیّت از عقیدهٔ محقّقینی شده که قبلاً دراین باب نوشته‌اند ورنه دلیل قاطعی برای این فرض در دست نیست وشاید اگر اصلاً فرض شودکه سال اوِستائی قدیم سال ۳۶۰ روزهٔ کبیسه داربوده‌وهمانست‌که بیرونی ودیگران به‌پیشدادیان نسبت میدهند که هر شش سال یکماه کبیسه میکردند اغلب اشکالات مرتفع گردیده و حاجت بفرض دوحساب (یکی قمری کبیسه دار و دیگری سال ۳۶۰ روزه درمحاسبات) نخواهد بود. دراین صورت تبدیل گاه شماری آوِستائی قدیم بگاه شماری آوِستائی جدید که درنزد قوم آوِستائی در زمان قدیم (وشاید در عهد زردشت؟) بعمل آمده عبارت از این بوده است که از دوکبیسهٔ‌معمول درگاه شماری آوِستائی قدیم (سال پیشدادیان بیرونی) که یکی یك ماه در هر شش سال ودیگری یك ماه دیگردرهر ۱۲۰ سال بوده دوّمی را ابقاء و اوّلی را تبدیل بکبیسهٔ کوچك پنج روزه در هرسال

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

فرض شده که دوتا ازآنها یك یَیْرِیا (یعنی آیاثْرِمَ)وسه تا یکی دیگر (مَیْذِیوِيْ زَرِمَيَ یا درواقع زَرِمَي) و چهار تا یکی دیگر (مَیْذیويْ شِمَ) و از باقی هر پنج تا یك یَیْرِیای دیگر (پَیْتیشْ هَهْیَ و مَیْذِیاٰیْرِيَ و هَمَسْپَثْ مَئیْذِیَ) رابعمل میاورند.

بعدها درموقع اتّخاذ ترتیب سال شماری مصری (یعنی گاه شماری اوستائی جدید) و تبدیل سال به ۳۶۵ روز پنج روز اضافی را (خمسهٔ مسترقه) بآخریکی ازقسمتها (ظاهراً نخست بآخر مَیْذیایـرِیَ و بعدها بآخر هَمَسْپَثْمَئیـذِیَ)افزوده و آن را ۸۰ روزه قرار دادند . بنا براین ایجاد گاهنبارها اساساً درسال ۳۶۰ روزه شده و درواقع هم چنانکه ذکر شد پنج روز مسترقه بقول نویسندگان قرون اولای اسلامی جزو ماهها محسوب نبوده است .(۲۲۸)

[بقیه حاشیه از صفحهٔ قبل]

نموده‌اند وشاید محلّ کبیسهٔ یك ماههٔ شش ساله (مانندگاه شماری آتنی) درآخرماهششم (یعني آذر)بوده و بنابر این کبیسهٔ پنج روزهٔ هرساله هم که قائم مقام آن شد در آخر آذر قرار داده شد و درهر ۱۲۰ سال که یك ماه دیگر افزودند محلّ خمسهٔ مزبور بآخر ماه بعد منتقل شد تاآنکه درعهد داریوش در آخر اسفندارمذرسیده‌بوده است. سال ۳۶۰ روزه منافاتی‌هم باسال‌قمری ندارد یعنی ممکن است که‌سال را باماههای‌قمری می شمردندولی بجای آنکه هردوسه سال یك‌ماه برآن‌اضافه کنند هرسال پنج (وگاهی شش) روز علاوه‌می‌کردند ودرهرشش سال نیز یکماه ودرهر ۱۲۰سال باز یك‌ماه دیگر اضافه می‌نمودند وبدین طریق ده روز بودن فروردگان را هم میتوان چنین‌توجیه کرد که نخست همان پنج روز اضافی سالیانهٔ ماه قمری (که برای تکمیل آن تا۳۶۰ روز لازم بود) عید ارواح موتی بوده و بعدها در موقع تبدیل سال به۳۶۵ روز که خمسهٔ الحاقی جدیدی پیدا شد هردو خمسه یعنی ده روز عید اموات قرار داده شد .

(۲۲۸) چنانکه درمتن اشاره شد اینهم اصلاً ممکن است که درنزد قوم قدیم اَوِستا بعد از دورهٔ سال قمری — شمسی وقبل از اتّخاذ سال اَوِستائی جدید (۳۶۵ روزه) دورهٔدیگری نیزدرمیانه‌بوده که سال ۳۶۰ روزه و کبیسهٔ یك ماه در هرشش سال معمول بوده است و حتّی قرائن قوی برای این فرض موجود است . در آن صورت ممکن است که دوگاهنبار انقلاب صیفی و انقلاب شتوی درسال قمری — شمسی قدیمتر و بقیّهٔ گاهنبارهادرسال ۳۶۰ روزه ایجاد شده باشند . بنابراین فرض دورهٔ اوّل را که آن را « سال اَوِستائي قدیم » اسم دادیم شامل این هردو دورهٔ متوالی باید شمرد .

۲ – سال پارسی قدیم : بعیدنیست که در نتیجهٔ مهاجرت اقوام ایرانی ازشمال شرقی(۲۲۹) بنواحی مغربی و جنوبی‌تر باقتضای آب و هوا(۲۳۰) یامخصوصاً بواسطهٔ مرابطه با تمدّن بابلی و آشوری مبدأ سال ازانقلاب صیفی باعتدال خریفی تبدیل شده باشد.(۲۳۱) نشانهٔاین شکل گاه‌شماری‌درسالي که هخامنشیان دراوائل دورهٔسلطنت خود استعمال میکرده اند و اثر آن در کتیبه های داریوش باقی مانده پیداست . این گاه شماری ممکنست پس از مهاجرت مزبور براثر آشنائی و مجاورت ایرانیان غربی با بابلیها وآشوریها وشاید حتّی قبل ازفتح نینوی و برافتادن دولت آشور در سنهٔ ۶۱۲ ق . م . وانقراض آن بدست مَدیها برقرارشده باشد(۲۳۲) وباز درصورتی که واقعاً این

(۲۲۹) یعنی از نواحی سغد و سمرقند و مرو و بلخ و خوارزم و غیره .

(۲۳۰)بدیهی است اوّل تابستان براي نواحی سرد سیر عید سر سال خوبی است ولی براي اقالیم گرمتراوّل پائیز که گرما فرو می نشبند مناسب تر است .

(۲۳۱) در صورتی که ماه اوّل بودن **باغیادیش** مسلّم باشد چنانکه حالا عقیدهٔ اغلب محقّقین‌است مطابقت آن با مهرماه‌سال اَوِستائی جدیددرمعنی قرینهٔ مطابقت‌زمانی آنها وبالنّتیجه شروع‌سال پارسی قدیم از پائیز تواند شد در اینصورت **آثریادی** ماه‌سوّم مطابق آذر (درموقع ومعنی) و **انامك** مطابق دي (درموقع ومفاد) میشود . شروع اوّل سال‌پارسی قدیم ازپائیز عقیدهٔ**فلویگل** درکتاب خود « **کوروش وهرودوت** » (Victor Floigl, Cyrus und Herodot, Leipzig 1881) و**مارکوارت**است که ازطرف جمعی دیگر نیز تأیید شده‌ولي**پراشك** دریادگارنامهٔ **هیلپرخت** آنرا بشدّت انتقاد و ردّ کرده و معتقد است که سال و ماه پارسی قدیم از هر حیث عین سال و ماه بابلي بوده بی کم و زیاد بجز در اسامی ماهها و آغاز سال پارسی قدیم نیز مطابق اوّل نیسان بابلی بوده است (Prasêk, in Assyriologische und Archeologische studien zu 25sten . Doktorjubilaüm des Hermann v. Hilprecht, Leipzig 1909 S. 14-19

(۲۳۲) البتّه این هم غیر ممکن نیست که این **شکل** سال (یعني باشروع ازپائیز) در میان قوم قدیم اوستا و یا اقوام اصلی ایرانی در زمانی وجود داشته و طوایفی که بجنوب غربی ایران مهاجرت کرده اند یا خودْ بدانجابرده‌باشند . بعقیدهٔ **مارکوارت** استعمال سالی که باپائیز شروع میشده در نزد اقوام آریائی بسیار قدیم است و لازم نیست از آثار سامی یعنی کنعانی قدیم فرض شود و بنابر این تصوّر میکند این سال را ایرانیان از وطن اصلی خود همراه آورده و کبیسه را توسّط مدیها از بابلیها در عهد **سارگن** پادشاه آشور یا اخلاف او یعنی قرن هشتم و هفتم قبل از مسیح اتّخاذ کرده‌اند (رجوع شودبه‌مقالهٔ سابق‌الذّکر«نوروز» **مارکوارت** در یادگار نامهٔمودي) . استعمال کلمهٔ **سارذا** یا **سرذا** برای سال در اوستا و وجود همان کلمه به تلفّظ پارسی قدیم آن **ثرد** درکتیبه های هخامنشی باز بمعنی سال و معنی اصلی آن کلمه که بعضی به « سردی آورنده » تفسیر کرده اند وهمچنین دلالت کلمهٔ **سرد** (بروزن‌عدد)در گاه‌شماری‌هندی قدیم‌بپائیز قرائنی برای اینکه سال درموقعی از پائیز شروع میشده تواند شد .

شکل سال را ایرانیان جنوب غربی ازمهد اصلی خود همراه نیاورده و خود اتّخاذ کرده باشند احتمال قوی دارد که آن را (بجز موقع آغاز سال یا حتّی آن را نیز) بلا واسطه از عیلامها اقتباس نموده باشند که آنها هم در ادوار قدیمتر از بابل اخذ کرده بوده اند چه شمردن آغاز سال از پائیز نیز چنانکه دیدیم از گاه شماری قدیمتر بابلی یعنی کَلْده و اُورْ است.

این سال هم که ظاهراً بازاسم یار داشته(۲۳۳) قمری - شمسی بوده و ماه اوّل آن باغیادیش هم در موقع خود در سال شمسی و هم در معنی کلمه مطابق مهر ماه سال اوستائی جدید است. این ماه که به بَغْ (میترا-مهر) منسوب است معادل و مطابق ماه تَشْریتُوم بابلی بوده که آنهم در تحت حمایت شَمَشْ خدای آفتاب بابلیها بوده. ماههای دیگر پارسی قدیم نیز عیناً مطابق ماههای بابلی بوده و اسم نه ماه از آنها (۲۳۴) در کتیبه‌های داریوش اوّل برای ما باقی مانده است که بواسطهٔ سه زبانی بودن کتیبه‌ها موقع بعضی از ماهها بوسیلهٔ معادل بابلی آن تاحدّی تعیین شده است(۲۳۵) ولی چون معادل بعضی دیگر بدست نیامده اختلاف زیادی بین علماء در تطبیق صحیح آنها موجود است(۲۳۶) و ما در آنچه ذیلاً ثبت میشود پیروی از فهرست پراشك (Prašek) کردیم

(۲۳۳) چنانکه از کلمهٔ **دوشی یار** درکتیبه های **داریوش** که ذکرش گذشت استنباط میشود.

(۲۳۴) درواقع هشت اسم ایرانی در کتیبه‌ها است و اسم نهم **هرغزن** از نسخهٔ عیلامی بدست آمده است.

(۲۳۵) ازاسامی ماه های عیلامی درکتیبه های سه زبانی جز یکی بدست نیامده ولی آن اسامی از اسناد معاملاتی که بزبان عیلامی پیدا شده استخراج گردیده است.

(۲۳۶) **گینزل** در کتاب سابق الذّکر خود عقیدهٔ پنج نفر از علماي فنّ را در باب تعیین مواقع ماههای پارسی قدیم ثبت کرده که با هم جز در مورد سه ماه (**آثریادی** و **انامك** و **وی یخن**) متفق نیستند. آن پنج نفر عبارت است از **اوپرت**، **یوستی**، **راولینسون**، **اونگر** و **پراشك**. معادل بابلی پنج ماه پارسی در کتیبهٔ بیستون محفوظ و خوانا مانده است و آنها عبارتند از **وی یخن** و **آثریادی** و **ثوروَاهر** و **ثایگرچیش** و **انامك** (بنابرآنچه **پراشك** درمقالهٔ سابق الذّکر خود دریادگار نامهٔ **هیلپرخت** و **وایسباخ** درکتاب «خطوط میخی هخامنشیان» — Weisbach, die keilinschriften der Achaemeniden, Leipzig, 1911 ثبت کرده اند). **پراشك** بجای **آثریادی** «**اسی یادی ی**» ضبط میکند. **وایسباخ** و **اوپرت** و **مارکوارت** **ماه گرمپد** را معادل نیسان دانسته اند.

که اقرب بصحّت تصوّر میشود:

۱- باغَیادیش = تشریتو یا تشریتوم بابلی (تقریباً اکتوبر)

۲- آدُوکَنیش = اَرَخْسَمْنَ « (« نوامبر)

۳- آثْرِیادِیَ (یا آسِیادِیَ = کیسلیمو « (« دسامبر)

۴- آنامَكَ = ثبیتو « (« زانویه (۲۳۷))

۵- مَرْغَزَنَ = شباط « (« فوریه)

۶- وی یَخْنَ = آدّارو « (« مارس)

۷-...... = نیسان بابلی « (« آوریل (۲۳۸))

۸- ثورَواهَرَ = آیّارو « (« مه)

۹- ثایْگَرْچیش = سیمانّو « (« ژوئن)

۱۰- گَرْمَپَدَ = دواُوزو « (« ژوبه)

۱۱-...... = ابو « (« اوت)

۱۲-...... = اولولو « (« سپتامبر)

از این ماهها که معانی اغلب آنها روشن شده جز دو یا سه ماه جنبهٔ مذهبی ندارد یعنی آثریادِیَ که همان ماه آذر و مخصوص آتش است (۲۳۹) و شاید آنامَكَ

(۲۳۷) **انامك** یعنی بینام — بعقیدهٔ **بزنبرگر** (Bezzenberger in Nachricht der Gesellschaft der Wissens chevftzur Göttingen, 1878 S. 251) این کلمه اسم ماه کبیسه بوده است ولی **نولدکه** بدلایلي این فرض را ردّ نموده است. (Th. Nöldeke, Aufsätze zur Persischen Geschichte, Leipzig 1887s.31).

(۲۳۸) ماههائی که بجای اسم آنها نقطه ریزي شده از کتیبه ها بدست نیامده اند.

(۲۳۹) قابل توجّه است که چنانکه **مارکوارت** گوید این کلمه درماههای پارسی قدیم نه بلهجهٔ پارسی بلکه بلهجه و تلفّظ اَوِستائی است وشاید این نکته نیزدلیلی برای آن تواند شد که این ماهها ویا اقلاً بعضی از آنها با ماههای اَوِستائي ازیك منشأ مشترك اصلی و قدیم بوده اند.

که بمعنی بی اسم (و رمز اسم خدا) است و البتّه باغَیادیش [۲۴۰] که چنانکه گفته شد منسوب به بَغْ یا میترا بزرگترین و شاید قدیمترین خدایان قدیم (قبل از ظهور دین زردشتی) است [۲۴۱] و بهمین جهت در اوّل سال ایرانیان غیر زردشتی (شاید پیروان مغان قدیم و باصطلاح بعضی کتب عربی **مجوس** قدیم) [۲۴۲] واقع بوده است باقی اسامی معانی طبیعی ومربوط بفصول سال دارند. ایّام ماه اسم نداشته وبعدد شمرده میشد مگر روز آخر آن که جِیمَن یا **خشْیَمَن** نامیده میشد [۲۴۳]

این گاه شماری ظاهراً در بین ایرانیان جنوب غربی تا موقع اتّخاذ ترتیب سال و ماه شماری مصری دراواخر ایّام داریوش اوّل مداومت داشت و اثر آن بطورنمایان درگاه شماری اَوِستائی جدید (مصریّ الاصل) باقی است که عید مهرگان درماه مهر که درواقع همان عید باغَیادَ (در ماه باغَیادیش) بوده جشن بسیار عظیمی همترازوی

(۲۴۰) بعضی در تطبیق **باغ** با **بغ** اشکال کرده و بعلّت وجود الف ممدوده این تطبیق را جایز ندانسته اند لیکن ظاهراً این اشکال وارد نیست بدلایلی که ذکر آن اینجا مورد ندارد.

(۲۴۱) چنانکه سابقاً گفته شد پرستش **میترا** از بقایای کیش قدیم آریائی قبل از دین مَزدَیَسنی بوده است.

(۲۴۲) در کتب عربی قدیم و از آنجمله در کتب بیرونی لفظ مجوس در معاني مختلفه استعمال شده و از آنجمله گاهی برای مذهب ایرانیان قدیم قبل از زردشت و گاهی برای زردشتیان غیر فرقهٔ رسمی وگاهی بفرقهٔ رسمی و معروف و گاهي هم بسایر مذاهب غیر ادیان اهل کتاب اطلاق شده است وظاهراً درمیان مسلمین این استعمال اخیر غالباً جاری بوده چنانکه **محمد بن رحیق بن عبدالکریم** در کتاب نجومی خود که ظاهراً در حدود ۴۱۱ هجری تألیف کرده (نسخهٔ خطّی کتابخانه برلن) پس از ذکرسال ایرانیان سال « مجوس» را ذکر میکند که از صفر تاریخ میگذارند و مقصود او از مجوس اسپانیولیها است که تاریخ الصّفر داشتند از (۳۸ سال و دو روز قبل از میلاد مسیح یعني ازتاریخ فتح اسپانی بدست **اگوست** قیصر روم).

(۲۴۳) این نکته نیز شاید اثری ازسال وماه قمری است که چون روز سی ام در هر ماه نبوده آنرا بنامی جداگانه میخواندند مانند روز سی ام ماه عربی که سلخ خوانده میشد (روزآخر ماههای مصري هم چنانکه گذشت **الك** = alke نامیده میشد).

نوروز قرار داده شده [۲۴۴] و در واقع گاه شماری اَوِستائی جدید که در ممالك شاهنشاهی هخامنشیان برقرار شد ترکیب مصالحه آمیزی از دو گاه شماری مختلف (گاه شماری قدیم معمول ایران غربی و گاه شماری زردشتی مأخوذ از مصر) بوده است

این گاه شماری نیز اگرچه اثر آن در عهد تاریخی باقی مانده اساساً مانند گاه شماری اَوِستائی قدیم متعلّق بدورهٔ قبل التّاریخی است و از جزئیّات آن وهمچنین ترتیب کبیسه و غیره اطّلاعی در دست نیست معذلك میتوان یقین داشت که کبیسه با اضافهٔ یك ماه سیزدهم در هرچند سال (شاید در آخر ماه ششم) بعمل می‌آمده چه این نوع کبیسه درغالب ملل و خصوصاً آنها که سال قمری داشته اند مانند هندیهای قدیم و بابلیها و عربها ویهود و یونانیها وغیرهم معمول بوده است .

۳ ــ **سال اوستائی جدید** : محتمل است که پس از افتادن مصر بدست ایرانیها در عهد کَمْبوجِیَه و آشنا شدن آنان با اصول تمدّن عالی وبسیار قدیم مصر ومخصوصاً پس از اصلاحات داریوش در ایران و بر اثرتوجّه مخصوصی که وی بروابط مودّت بین ایران و مصر وجلب قلوب مصریها و انتظام امور مدنی و روحانی آن مملکت داشت گاه شماری ساده ومنظّم مصری که نزدیك بسال شمسی حقیقی بود ودربادی نظر محتاج به کبیسه نمی آمد نظر ایرانیهارا که در بسیاری از امور مدنی مشغول اصلاحات و تنسیقات جدیده بودند جلب کرده وآن را برسالی که در آن هر دو سه سال ماهها از موقع اصلی خودشان یك ماه جلو تر مي افتاد (یاسالی که هرشش سال یك ماه کبیسه داشت) ترجیح دادند و مخصوصاً « سرراست » بودن حساب و ۳۰ روزه بودن همهٔ ماهها وعدم حاجت بحساب وافزودن وکاستن ومطلوب بودن آنرا برای عامّه وهم برای

(۲۴۴) البتّه طبیعی بنظر می‌آید که ماه مخصوص خدای آفتاب(ماه عید **میترا**) درنزد اقوام ایرانی برای آغاز سال از ماه عید اموات اَنسب و بر آن مقدّم باشد و ظاهراً فقط بعدها این عید درجهٔ دوّم (عید ارواح) مانند بسیاری ازنظایر تاریخی آن در بین اقوام دیگر که خدایان کوچکتر معروفتر و مقبول تر از همه واقع شده اند (شاید بواسطهٔ تصادف آن با اوّل سال درگاه شماري اوستائی جدید) بر عید مهرگان تقدّم جسته و بزرگترین عید مذهبی سال شد و البتّه این تنزّل مقام مهر ماه و مهرگان نسبت بدرجهٔ سابق آنها با تنزّل خود **میترا** از پایهٔ خدای بزرگ آفتاب (درعهد قبل از زردشتي) برتبهٔ ایزدی (**یَزَتا**) ازاتباع **اهورمزد** متناسب بوده است .

امور مذهبی وحساب ایّام مخصوص برای آئین های آن پسندیده و آن را اقتباس و در ممالك ایران مجری داشتند(۲۴۵). واضح است که در بادی نظر حساب ساده هر چند ناقص هم باشد برای عامّه از حساب پیچاپیچ مشکل ولو کاملتر مرغوب تر است و در واقع جزء اصلاحات شمرده میشود و بهمین سبب در اوّل اسلام کبیسهٔ سال عربی را منسوخ و حساب سال وماه را برؤیت هلال حواله نمودند.

این گاه شماری جز در موقع آغاز سال (۲۴۶) در تمام کیفیّات و جزئیّات سوادی ازتقویم مصری است: ماههای سی روزه، بودن خمسهٔ مسترقه در آخر سال، اسم داشتن روز های ماه، انتساب هر ماه و هر روز بیك فرشتهٔ موکّل (gènie) و موسوم شدن باسم او (۲۴۷)، جشن گرفتن روز هائی که اسم ماه وروز تصادف

(۲۴۵) مطابقت کامل ماههاي پارسی قدیم باماههای بابلی و شمرده شدن روز ها بعدد نه باسم برای رفع این احتمال کافی است که آن سال و ماه هم (مثل سال وماه سغدي وخوارزمی مثلاً) همان سال وماه اَوِستائی جدید بوده ومنتهی اسامی بلغت محلّي بوده است چه از آثار عمدهٔ سال وماه مَزْدَیَسْنی تعداد ایّام ماه باسم است.

(۲۴۶) اگر **دی** ماه را (قبل ازدوره اي که اوّل فروردین نوروز قرار داده شد) اوّل سال مَزْدَیَسْنی فرض کنیم چنانکه بیاید درآن صورت اوّل سال مصری و ایرانی هم مطابق بوده است.

(۲۴۷) دراین گاه شماری که ما آن را « گاه شماری اَوِستائی جدید » نامیدیم ایّام ماه باعدد شمرده نمیشد بلکه هریك اسمی داشته و بااسامی معیّن میشد. درمصر عیناً اینطور نبوده وظاهراً با آنکه هرروز بنام خداوندی بوده ظاهراً باعدد هم شمرده میشدند ومخصوصاً هرروز دو اسم داشت یکی مربوط بتقویم یعنی موقع روز درسال و یکی روحانی ومذهبی مربوط بآئین های دینی. بیرونی درالآثار الباقیه (صفحهٔ ۴۹) گوید که مصریها برای هرروز ازماه اسمی داشتند واستعمال میکردند تاوقتی که **اوگوست** قیصر روم کبیسه را درمصر جاری ساخت. ازاین فقره معلوم میشود که دراواخر تاریخ مصر استعمال اسامی روزها رایج تر شده بوده است. درسال هندی هم بقول بیرونی در **کتاب التفهیم** ایّام هریك اسمي داشته و «باسم مدبّر آن روز از دیوها که نزد آنها ملائکه هستند» نامیده میشدند ولی در سال اَوِستائی جدید روز ها جز باسم و آنهم اسم مذهبی شمرده نمیشدند. عین این ترتیب در روز هاي ماههای سغدی وخوارزمی نیز جاری بوده و هر کدام اسمی مخصوص مربوط بیك فرشته داشت (چنانکه درکتاب الآثار الباقیه ثبت است) حتّی مخصوصاً اسم روز هشتم و پانزدهم وبیست وسوم ماه درسغدی **دست** ودرخوارزمی **دذو** (بروزن سرو) بوده که همان دَیْ باشد. اسامی روزهای کاپادوکی بدست نیامده ویقیناً درتحت تأثیر نفوذ یونانی و رومی از میان رفته‌اند. ارمنیها نیز برای هر روز ماه اسمی مخصوص داشتند که بعضی مذهبی (اقلاً پنج تا از آنها اسم زردشتی داشته) وبرخی جغرافیائی بود که **گرای** فهرستی ازآن هادرمجلّهٔ انجمن شرقی امریکائی ثبت کرده است
(L. H. Gray, on certain Persian and Armenian month names as influenced by the Avesta calendar, journal of the American Oriental Society 28th vol. secondhalf 1907)

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

وتطابق(۲۴۸) میکند، نامیده شدن روز ۱۹ ماه اوّل باسم خود همان ماه (عید توت در ۱۹ توت وعیدفروردکان در ۱۹ فروردین)، داشتن کبیسهٔ خصوصی درمحافل روحانی و دولتی وسال ثابتی دربین خود آنها وهمچنین دورهٔ ۱۴۶۰ سالهٔ شعرائی نظیر دورهٔ ۱۴۴۰ سالهٔ ایرانی (۲۴۹) برای عودت اوّل سال سیّار بموقع اصلی خود عیناً درهر دوگاه شماری یکی است و حتّی گوئی تعصّب شدید در نگاهداری سال سیّار (۲۵۰) وارتباط دادن اکثری از امور مذهبی و همچنین امور رسمی و عرفی بآنرا نیز ایرانیان از مصر گرفته اند وشاید نقل موقع کبیسه یعنی پنج روز الحاقی (خمسهٔ مسترقه) از آخر ماه ششم بآخر سال نیز بتقلید از طریقهٔ مصری بوقوع آمده است ولي معذلك شکّی نیست در اینکه بعضی خصائص سال جدید اَوِستائی هم مثل سال پارسی قدیم مدیون گاه

[بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل]

ولی ظاهراً بعد ازقبول دین مسیحی استعمال آن را منسوخ داشته‌اند. بیرونی درکتاب التفهیم گوید که بعضی لغویّون برای هرکدام ازایّام ماههای عربی هم اسمی ساخته‌اندکه مصنوعی وخنك است — ماههای سی روزه باخمسهٔ الحاقی درهریك از گاه شماریهای شهر های **سیدون** (صیدا) **وغزه** و **عسقلان** نیز که عیناً مطابق ماه های مصری بوده وفقط اسامی محلّی دیگر داشته اند معمول بوده و از غرائب آنکه درسال بومی شهر **بُصری** مرکز ایالت عربی رومي نه تنها ماههای سی روزه وخمسهٔ مسترقه در آخرسال بوده بلکه حتّی اوّل سال هم ازاعتدال ربیعی بودچنانکه درجدول اسامی ماههای معمول در هریك ازاین چهار شهر و تطبیق آنها باماههاي رومی که درکتاب تقویم **فلورینتی** نه ذکر آن خواهدآمد ثبت شده است دیده میشود. ظاهراً همهٔ این گاه شماری های اخیر کبیسهٔ چهار ساله بطریق کبیسهٔ رومی داشته‌اند. در سال وماه قدیم **ایسلاند** و **نروژ** نیز ماهها هر کدام سی روزه بوده بجز ماه سوم بعد از اعتدال ربیعي که درنزد آنها ماه سوم تابستان محسوب میشد و ۳۴ روز داشت و سال ۳۶۴ روز و ۵۲ هفته بود و در هر شش و گاهی پنج سال باز یك هفته بر سال می افزودند.

(۲۴۸) ظاهراً اوائل درهمه ماههای ایرانی این قاعده جاری نبوده وبعدها بتدریج عمومیّت پیدا کرده — کوشیار این اعیاد را که بقول بیرونی درهرماه یکی بوده وبه «کان» منتهی میشود مطّرداً ذکرنکرده ودرخرداد وآذربجای خردادکان وآذرکان خردادجشن وآذرجشن ثبت میکند. درماههاي مصری هم ظاهراً در بعضی ماهها این رسم جاری بوده است.

(۲۴۹) فرق بیست سال بعلّت ازمیان رفتن یك پنج روز در سال ایرانی در ظرف انتقالات خمسهٔ مسترقه ازماهی بماهی است که چون سال ناقصه بعقیدهٔ ایرانیان درهرچهار سال یك روز سیر قهقرائی میکرده ۳۶۰ روز را در ۱۴۴۰ سال می پیموده است.

(۲۵۰) قرائن عدیده برای این فقره موجود و مخصوصاً در **دین کرت** درمضرّات تغییر سال عرفی ازمحلّ خود اطناب شده‌است.

شماری بابلی و آشوری است و حتّی در آثار مشترکهٔ بین بابل و مصر گاه شماری ایرانی را در آن امور باید بیشتر در تحت تأثیر بابل فرض کرد چه قطعاً نه تمدّن هندی و نه مصری باندازهٔ تمدّن بابلی در ایران نفوذ نداشته و قابل قیاس با تأثیر عظیم و مستولی سرمشق بابلی نیستند مثلاً تعلّق هر ماهی را بیک خداوند یا فرشته بظنّ قوی میتوان بنفوذ بابلی نسبت داد و همچنین عمل کبیسهٔ یک ماه در هر ۱۲۰ سال (یا ۱۱۶ سال)(۲۵۱) واستعمال ماه سیزدهم در موقع کبیسه و نامیدن باسم ماه آخر سال (چنانکه مولتون حدس زده) و مخصوصاً گرفتن آغاز سال از اوّل بهار (۲۵۲) از بابل اقتباس شده ونیز جشن نوروز و مراسم آن جشن وآئینهای مربوط بآن و ترتیب کوسه‌برنشین و حکومت چند روزهٔ مصنوعی اوو زدن او پس از ایّام جشن که داستان خوشمزه دارد وغیره غالباً و شاید همه باحتمال کلّی ازجشن زَگْموگ بابلی اخذ شده است. ظاهراً تقسیم ماه بشش قسمت پنج روزه علاوه بر تقسیم آن بدو قسمت ۱۵ روزه هم که آثارو قرائن آن متعدّد است و مخصوصاً در کتب عربی قدیم مانند **المحاسن والأضداد** منسوب به**جاحظ** وغیره دیده میشود تقلید از خَمُشْتوی بابلی بوده است. تعلّق ماه

(۲۵۱) **مار کوارت** معتقد است که این ترتیب کبیسه را مدیها مدّتی قبل از سلطنت هخامنشیان و بهرحال قبل از سنهٔ ۶۱۲ ق.م. یعنی تاریخ انقراض دولت آشور اتّخاذ کرده اند و مخصوصاً این عقیده بسیار معقول و نزدیک بقیاس است واگر تأسیس گاه شماری اوستائی جدید از طرف زردشت که بیرونی و دیگران روایت کرده اند اساسی داشته وروایت آذربایجانی بودن زردشت هم صحیح می بود جاي این فرض بود که پیمبر آذربایجانی قبل از مهاجرت خود به‌باختر بآن ترتیب آشنا بوده است چه روابط مدیها با آشور و بابل بقدر کافي قدیم است و ما اخباری از جنگهای **شلمنصر** دوّم پادشاه آشور در ۸۳۶ ق.م. با ایرانیهای مغربی (مدیها و پارسوا ها) و باج گرفتن وی از آرَتَسَری امیر شورَدیرَ در آذربایجان وباجگزار کردن **پارسوا** ها در سنهٔ ۸۲۷ ق.م. داریم اگرچه **مار کوارت** گمان میکند اقتباس ترتیب کبیسه ازطرف مدیها درعهد **سارگن** یا اخلاف او بعمل آمده است ومخصوصاً اوقاتی که ولایات **مدی** در تحت حکومت گشتریتو با هم اتّصال یافته و دولتی بعمل آورده وکم کم برای آشور خطرناك شدند.

(۲۵۲) درهرحال درعهد داریوش یعنی موقع پذیرفتن رسمی‌سال زردشتي درایران اوّل‌سال درآغاز بهار واقع بوده یا قرار داده شده ولوآنکه قبل از آن بنا برفرضی که ذکرش گذشت **دی** اوّل سال بوده باشد.

هفتم بآفتاب (**میترا**) نیز بی شباهت بماه **تشری** بابلی و بودن آن در تحت حمایت **شَمَشْ** خدای آفتاب بابلیها نیست (۲۵۳).

کیفیت ترتیب ماهها و روز های سال

این گاه شماری علاوه بر ترتیب سال وماه شماری که از مصر اقتباس شده دارای خصائص و رنگ نمایان مذهبی **مَزْدَیَسْنی** است ومخصوصاً ماهها وروزها واعیاد مربوط بخدا وفرشتگان زردشتی وایزدها وآئینهای دینی اَوِستائی هستند. روزهای ماه بچهار دستهٔ متوالی تقسیم میشود که هر کدام از هفت الی هشت روز است و در اوّل هر دسته **اَهورَمَزْدَ** واقع و تکرار شده است. دستهٔ اوّلی از آن باسم امشاسپندان بر حسب ترتیب اصلی آنها و دستهٔ دوّمی باسم عناصر بعلاوهٔ گاو باستانی و سوّمی و چهارمی باسامی قوای اخلاقی و طبیعی نامیده شده اند ماهها نیز باسم خالق (**دَیْ**) و امشاسپندان و میترا و آتش و آب و فروهرها و تیشتریا است. فقط نکتهٔ جالب نظر آنست که ماه خدا در اوّل سال قرار ندارد و امشاسپندان بترتیب اصلي و معروف خود پشت سر هم قرار نگرفته وبی ترتیب در ماهها پراکنده اند. راجع بحلّ اشکال اوّلی ظاهراً توجیه **روت** که درنمرهٔ ۱۵ از فهرست علائم وآثار گاه شماریهای ایران قدیم بآن اشاره شده تنها وجهی است که پیشنهاد شده یعنی آنکه **دَیْ** در گاه شماری سابق (گاه شماری اَوِستائی قدیم) ماه هفتم سال (و درواقع اوّل نیم‌سال یا واحد

(۲۵۳) ازبودن اسم نیسان در جزو ماههای سغدی **وسافت** (شاید شباط)و **یسن** (ظاهراً **نیسن**) و **سیون** در فهرست ماههای **بحاربك** (که بنابر حدس **مار کوارت** چاریك و دوّمین شهر **گوزکانان** بوده) در فهرست بیرونی انتشار آثار سال وماه بابلی حتّی تا ماوراء سرحدّات شرقی‌ایران استنباط میشود. مخصوصاً وجود اسم‌بابل در اوستا (یشت‌پنجم آیهٔ۲۹) که **دارمستتر** و **بارتولمه** آن را تحقیق نموده و **میه** (دریادگار نامهٔ **پاوری** صفحهٔ ۲۰۲) تأیید کرده هر چند هم یشت مزبور را بالنّسبه تازه‌تر فرض کنیم خالی ازدلالت برمعروف بودن‌این‌شهر ومملکت نزد قوم اوستائی قدیم نیست.

حساب زمان ابتدائی) بوده (۲۰۴) و در جای خود مانده و در تقسیم امشاسپندان بماهها هم ماه تیر (۲۰۵) و آذر و آبان (و شاید ماه فروهرها) را که باز از قدیم جای معیّنی در سال داشته و سه ماه اوّلی باامور طبیعی و فصلی مربوط بودند در جای خود گذاشته و نخواسته اند دست بترکیب آنها بزنند (وباین جهت امشاسپندان ممکن نبود پشت سرهم بیفتند (۲۰۶)) . در حلّ اشکال دوّم آنچه **گرای** دریادگارنامهٔ دستور داراب سنجانا (۲۵۷) راجع بصفات و طبایع امشاسپندها شرح داده ممکن است مدد نماید وآن چنان است که خود امشاسپندها هریك دارای دوطبیعت بوده‌اند روحانی و طبیعی ودرانتخاب ماهها برای هرامشاسپندی صفت‌طبیعی آن نیز درنظر گرفته‌شده‌است مثلاً اردیبهشت علاوه برخواصّ و مقامات روحانی‌شفادهندهٔ امراض‌وصاحب چشمهٔ آب حیات است و محتمل است که این صفت حیات بخشی او با حیات جدید طبیعت در ماه دوّم بهار ارتباطی داشته است همچنین‌خرداد علاوه برصفات روحانی اوفرشتهٔ آب است و با بارشهای مفید ماه سوّم بهار در اقالیم شمالی بی مناسبت نیست ، امرداد نمایندهٔ نباتات نیز هست‌وبا موسم خرمن تناسب دارد وهکذا وباین جهت امشاسپندها

---

(۲۰۴) البتّه این وجه برفرض آنست که دی در آن موقع اوّل ماه زمستان بوده نه اوّل بهار ویا اگر اوّل بهار بوده تیرماه اوّل پائیز فرض شود— درسال اوستائی جدید نیز ماه **میترا** ماه هفتم گردید و باین طریق در هر دو گاه‌شماري بزرگترین خدایان آن عهد ماه هفتم بوده اند .

(۲۰۵) تصوّرمیشود که تیر قدیمترین اسامي ماهها بوده و مخصوصاً تنها اسمی است که در تمام گاه شماري های زردشتی مانند کاپادوکي و ارمنی و خوارزمی و سغدی وحتی سیستانی بهمین کلمه است .

(۲۰۶) اگر انتخاب هرامشاسپندی برای‌ماهی مطابق تناسب معنی طبیعی واسم اصلی آن‌فرشته یاخواصّ طبیعی او با موقع‌طبیعي آن‌ماه قبول‌شود ممکنست‌اشکال فوق بدون‌حاجت بتوجیه **روت** حل شود .

(۲۵۷) H. L. Gray, Pahlavi, Pazand and Persian references to the double nature of the Amshaspands in "Indo-Iranian Studies in honour of Shams ul ullema Dastur Peshotan Sanjana. 1925, Leipzig and London در این مقاله **گرای** اقتباسات زیادی از مآخذ مختلفه و به‌اشباع درتأیید این معنی درج کرده‌است

بترتیب تقدّم وتأخّر اصلی واقع‌نشده وبه‌تناسب فصول‌طبیعی‌بماهها تقسیم شده‌اند (۲۵۸) قابل توّجه است که ماه **آهورَمَزْدَ** پشت ماه آتش می آید هم چنانکه درسال‌پارسی قدیم **آنامَكَ** (کـه ظاهراً ماه خدا بود) پشت سر **آثْرِیادِیَ** (ماه آتش) بود . اساساً ممکن است ماه میترا (مهر) و آذر و دَیْ اثری از سال پارسی قدیم در سال اوستائی جدید باشد یعنی مقابل **باغیادیش** و **آثْرِیادِیَ** و **آنامَكَ** باشند . بطور کلّی این گاه شماری اوستائی جدید آثارزیادی از گاه‌شماری اوستائی قدیم و گاه‌شماری‌پارسی قدیم و حتّی سال و ماه شماری اقوام اصلي آریائی و بلکه هند و اروپائی هم نگاه داشته است مثلاً گاهنبارها از اوّلی و مهرگان از دوّمی درآن پیدا است . **گرای** را عقیده بر آنست (۲۵۹) که اعیادی در سال اوستائی جدید نمایندهٔ وجود چهار فصل معروف سال و علامت چهار نقطهٔ مبدأ فصول مزبوره در آن بوده اند : کوسه برنشین (همان **زَگموك** بابلیها) علامت اوّل بهار و تیرکان و مردگیران (۲۶۰) علامت اوّل تابستان و مهرگان علامت اوّل پائیز و خرّم روز علامت اوّل زمستان و بعدها جای مردگیران با گردش سال عوض شده (وبماه اسفندار مذ افتاده است) .

در اینجا مناسب است گفته شود که اسامی‌روز های ماه نسبت باسامی ماهها

---

(۲۵۸) ظنّ قوی برآن است بلکه قریب بیقین توان گفت که هم بی ترتیبی توزیع امشاسپندها در ماههای سال وهم جدا افتادن آنها از همدیگر هردو ناشی از تناسب معنی وماهیّت اصلی هریك‌از آنها بایك‌موسم ازمواسم‌طبیعی‌سال است که‌این‌معني‌در انتخاب‌اسم‌ماهها‌درنظر گرفته‌شده وهر امشاسپندی بهمان‌مناسبت موگّل‌وحامي آن ماه شمرده شده است وشاید اصلاً بدون حاجت بتأویلات قدری‌ضعیف وسست **گرای** بتوان حدس زد که این اسامی در اصل مانند بسیاری از اسامی خدایان وفرشتگان ملل قدیمه عوامل مهمّ طبیعت بوده اند مانند باران ودرخت ونباتات و رودخانه ها وکوهها وباد وگرما وسرما وغیره ومعانی اصلی‌آنها که ازمیان رفته با طبیعت مربوط بوده وبتدریج کسب جنبهٔ روحانیّت و ربوبیّت کرده اند . **کوکا** نیز (دریادگار نامهٔ سابق‌الذّکر **کاما**) سعی‌کرده تناسب طبیعی هرماهی را با امشاسپند همنام و موکّل آن نشان بدهد وبعضی ازتأویلات اودرصورت قبول اساسی‌که پیشنهاد میکند یعنی بودن اوّل فروردین در آغاز تابستان بی تناسب نیست .

(۲۵۹) در مادّهٔ «فستیوال» = Festivals (اعیاد) از دائرة المعارف مذاهب وآداب **هستنگ**

(۲۶۰) عید معروف به « آبریزان » هم برحسب ضبط فرهنگها و زیجها همین روز بوده است

ظاهراً مستحدث‌تر است وبظن قوی در ادوار بعد احداث شده است و شاید اوائل با آنکه هر روز بفرشته ای منسوب بوده باز روزها را بعدد میشمردند و بعد بتدریج در محافل مذهبی همان اسم‌مذهبی غلبه کرده ورفته رفته عمومی شده (چنانکه بعضی فرق مسیحی و مخصوصاً کاتولیکهاهم اکنون غالب روز هارا باسم قدیسی از ائمهٔ مذهب خود یا شهیدی نسبت میدهند) . این فقره یعنی مستحدث بودن اسامی ایّام (چنانکه مارکوارت اشاره نموده) ازاین نکته‌نیزظاهر میشود که در بین‌سغدیها اسامی ماهها اصلی و قدیمی بوده‌و بزبان سغدی است‌ولی اسم روزها غالباً همان‌اسامی ایرانی (آوِستائی) است بلهجهٔ سغدی که معلوم میشود بعدها ازخارج اقتباس شده مثلاً ماه اسفندار مذ در ماههای سغدی خشوم نـامیده میشود ولي روز اسفندار مذ (روز پنجم ماه) از روز های سغدی همان اسم اسپندار مذ دارد .

چنانکه پیشتر گفتیم برقراری این گاه شماری مصری بطور رسمی در تمام ممالك ایران ظاهراً در اواخر سلطنت داریوش اوّل هخامنشی بعمل آمده است ولی جای سؤال است که آیا این گاه شماری را اوّلین مرتبه داریوش بر قرار کرد یا قبل ازآن در میان‌قوم زردشتی اتّخاذ وجاری شده بود و بر اثر انتشار کیش مَزْدَیَسْنی درایران آن گاه شماری از طرف دولت شاهنشاهی رسماً پذیرفته و در مملکت مقرّر و رایج گردید . توأم و مربوط بودن این سال وماه با آئینهای مذهبی زردشتی مؤیّد این خیال میشود که این گـاه شماری ازطرف مؤسّس دین یامحافل عالیهٔ روحانی برقرار شده باشد خصوصاً که روایات مآخذ زردشتی واوائل دورهٔ اسلامی تأسیس این سال وماه وکبیسهٔ (۱۲۰ ساله یا ۱۱۶ ساله) آن رابدین زردشتی وبعضی بخود زردشت نسبت میدهند . درفوق گفته شد که‌بیرونی‌تأسیس کبیسه راباعمل کبیسهٔ اوّلی بخود زردشت اسناد داده ومبدأ را از اومیداند ولی اگردر واقع تأسیس کبیسه از او بوده چطور ممکن‌بود که‌بعضی اقوام زردشتی مانند خوارزمیان وسغدیان وارمنیها کبیسهٔ

مزبور را اجرا ننموده و بحکم مؤسّس دین خود عمل نکرده باشند ؟(۲۶۱)

فروض مختلفه راجع بمنشأ گاه شماري آوِستائی جدید

باوجود این درهرحال‌این فرض کاملاً دورازعقل وقیاس نبوده ونمیتوان بطورقطعی آن رامردود ومستبعد شمرد وبهر تقدیر اقلاً ذکر آن بیفایده‌نیست . بنابرفرض‌مزبوربایدچنان‌پنداشت که اسلاف قوم اوستائی ترتیب سال و ماه شماری مصری را واسطهٔ قوم ثالثی‌چنانکه سکالیگر (۲۶۲) حدس‌زده) مدّتی‌قبل‌ازعهدهخامنشیان (وشاید هم در عهد خود زردشت یاحتّی قبل از او) اخذکرده و دیماه را با تطبیق باوّل توت ماه مصری آغاز سال قرار داده وخمسهٔ مسترقه را بآخرماهی که قبل‌ازدی بوده الحاق کرده باشند(۲۶۳) و داریوش در موقعی که اوّل فروردین بسیر قهقرائی مطابق اعتدال ربیعی افتاده بوده این گـاه شماری را در ایران رسمی ساخته وخمسه را یابك باره ازآخر آذرماه که تا آنوقت آخر سال بوده بآخر اسفندارمذ که در آن موقع آخرسال قرارداده شد نقل وفروردین ماه را ماه اوّل سال قرار داده‌وکبیسه‌ای

(۲۶۱) البتّه درصورت فرض تأسیس کبیسه از قرن نهم قبل از مسیح چنانکه بیاید این اقوام درسه کبیسهٔ اوّلی اشتراك‌داشته(وحتّی‌خوارزمیها چنانکه ذکر خواهدشد شایددرشش‌کبیسه شریك‌بوده‌اند) و شایدبعلّت تغییر وبدعتي که در ترتیب سال در عهد داریوش پیداشد دیگر کبیسه نزد آنهامتروك شده‌و از اجرای آن صرف نظر کردند و یاآنکه‌اصلاً عمل‌کبیسه نزد آنها هم جاری بوده ولی خمسهٔ مسترقه‌رادرماهها انتقال‌نمیدادند . بیرونی‌در الآثار الباقیه (صفحه ٤۷ سطر٤) صریحاً گوید که سغدیها مثل ایرانیها کبیسه اجرا مینمودند اگرچه فرض‌کبیسه بدون نقل خمسهٔ مسترقه درماهها خالی از اشکال نیست چه برای تطابق روزهای ماههای‌بهیزکی و عرفی این‌انتقال ضروری بنظر می آید مگر آنکه برای جبران آن تدبیر دیگری بکار برده باشند .

(۲۶۲) Scaliger ظاهراً درکتاب معروف خود de emendatione temporum که درسنهٔ ۱۵۸۳ نوشته — فقرهٔ متن از آنچه **گوتشمید** به **سکالیگر** اسناد وازاونقل کرده اقتباس شده است .

(۲۶۳) خمسهٔ مسترقه که همان «اپاگومن» یونانیها وابوغمنای کتب عربی است درواقع‌خود کبیسهٔ کوچکی بوده که بجای‌کبیسهٔ یك ماههٔ بزرگ بسال الحاق میشد و در کتب عربی‌کلمهٔ‌یونانی معادل آن‌را (épagomène یعنی ملحق) که برای پنج روز الحاقی سال مصری استعمال میشد بعبارت «الشّهرالصّغیر» ترجمه کرده اند . ماه دی را دربعضی فهرستها دین ضبط کرده‌اندولی ممکن‌است ناشی از عادت جاري تبدیل کلمات مجهول المعنی بکلمات معمولی مأنوس باشد چه‌لفظ **دی** ظاهراً ازکلمهٔ دَتوش و دَذْوای آوِستائی میآیدکه نعت اهورمزد وبمعنی آفریننده است و این‌کلمه ومعنی آن در ازمنهٔ متأخر تاحدّي مهجور شده بوده است .

بر قرار کرد که پس از آن در آخر هر دورهٔ ۱۲۰ ساله (یا هر ۱۱۶ سال) مجری و یك ماه برسال اضافه و خمسه یك ماه عقب‌تر برده شد (۲۶۴) و یا آنکه اصلاً ترتیب کبیسه هم قبلاً و از ابتدادائر بوده و بهمان سیاق که بعدها دیده میشود خمسهٔ مسترقه بتدریج و درآخرهر دورهٔ ۱۲۰ ساله عقب‌تر رفته و درموقع رسمی ساختن این سال در ایران و قرار دادن اوّل سال دراوّل فروردین در زمـان داریوش خمسه بآخر اسفندارمذ رسیده بوده است (یعنی بعد از کبیسهٔ سوّم بوده). بر فرض صحّت این حدس که بواسطهٔ قلّت ارتبـاط ایران شرقی (مهد اوستا و قوم اوستائی) با مصر (جز بافرض اقتباس بالواسطه) خالی از اشکال نیست ممکن است چنین تصوّر نمود که این‌کاردرحدود سال ۸۷۵ ق. م واقع شده که درآن سال هم اوّل توت ماه مصری در اعتدال ربیعی (۳۰ مارس رومی) (۲۶۵) بوده و هم تقریباً مطابق اوّل ماه قمری بوده است (۲۶۶) و نیز شاید این تاریخ با ایّام زندگی خود زردشت نیز مصادف باشد چنانکه بعضی آنرا درقرن نهم مسیحی فرض کرده اند (۲۶۷). ولی اگر ظهورزردشت

(۲۶۴) درواقع بنابر این تقدیر این موقع اوّلین انتقال خمسهٔ مسترقه ازمحلّ اصلی خودومبدأ اتّخاذ فروردین برای اوّل سال بوده است.

(۲۶۵) تحویل آفتاب بحمل در آفاق ایران در حوالی دوساعت از روز بالا آمده بوده است

(۲۶۶) اجتماع یامقارنه = conjonction در حوالی شش‌ساعت‌و نیم بعد از ظهر روز ۲۷ مارس در آفاق ایران بوده و بنابر این رؤیت هلال بظنّ قوی بعد از غروب روز ۲۹ میشود که در آن صورت روز ۳۰ مارس اوّل ماه قمری است.

(۲۶۷) لکن برای صحّت حساب راجع باین فرض ومبدأ قرار دادن سنهٔ ۸۷۵ ق.م لازمست که فرض شود که درموقع اتّخاذ رسمی سال اَوستائی جدید اوّل فروردین به‌پنج‌روزقبل ازاعتدال ربیعی رسیده بوده وخمسهٔ مسترقه تا آن موقع درآخر آذر ماه بوده است واینکه داریوش در آن موقع خمسه را در آخر اسفندار مذ قرارداد بدون آنکه در آن سال خمسهٔ آخر آذر ماه راحذف کرده باشد بلکه یك خمسهٔ دیگرنیز بآخر اسفند ارمذ اضافه والحاق نموده و از سال آینده در آخرآذر ماه دیگرخمسه وجودنداشته است ورنه‌حساب‌درست درنمیآید. — اگراین‌فرض قرین‌صحّت گردد بطور غیر مستقیم شاید مددی بتعیین تاریخ زندگی زردشت نماید.

این فرض بابعضی‌قرائن دیگرموافقت میدهدواز آنجمله: اوّلاً بابودن‌اوّل فروردین اساساً دراوّل تابستان‌واجرای کبیسه برای‌نگاه‌داشتن آن ماه در آن نقطه که‌بیرونی ادّعامیکند چه‌اگر دربدو امر اوّل‌دیماه دراعتدال‌ربیعی‌بوده‌باشداوّل‌فروردین تقریباًدر آغازتابستان‌واقع میشود، ثانیاً باکبیسهٔ ۱۱۶ ساله‌که مآخذ عربی قدیم ذکر میکنند و بودن کبیسهٔ اخیر درعهد **یزدگرد** اول که بیرونی در

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

را بر حسب روایات و سنّت (مخصوصاً بو ندهِشن و کتب زردشتی دیگر و بیرونی)

[بقیهٔ حاشیهٔ (۲۶۷) ازصفحهٔ قبل]

الآثارالباقیه ذکر میکندچه در این صورت کبیسهٔ یازدهم (از مبدأ ۸۷۵ ق.م) یعنی کبیسه ای‌که نوبت تکرار آبان ماه و انتقال خمسهٔ مسترقه بآخر آن ماه بوده از قرار هر ۱۱۶ سال یك ماه وقتی‌که از دی شروع شده باشد در ۴۰۱ مسیحی یعنی سال سوّم سلطنت یزدگرد اوّل واقع میشود، ثالثاً با این فقره‌که موقع کبیسهٔ بعد یعنی کبیسهٔ سیزدهم (در صورتی‌که درسال ۴۰۱ کبیسهٔ دوازدهم راهم‌که درسنهٔ ۵۱۷ بایستی اجرا شود پیشکی وباکبیسهٔ یازدهم یکجا بعمل آورده و انجام داده باشند) درست بسال اوّل یا دوّم جلوس یزدگرد اخیر میافتد ومخصوصاً درموقعی واقع میشود که سال ناقصهٔ عرفي دورهٔ‌کامل‌گردش خودرا تمام‌کرده وباز تقریباً بروز اوّل تابستان رسیده بوده است چه واقعاً ۱۳ دورهٔ ۱۱۶ ساله درست معادل ۱۵۰۸ سال یعنی درست یك دورهٔ تمام گردش سال ناقصه درسال‌شمسی حقیقی میشود و حتّی میتوان فرض‌کرد که علت‌کبیسه پیشکی ودوتایکجا همین بوده که بواسطهٔ رصد و حساب دیده اندکه بمرور زمان سال بهیزکی با وجود کبیسه فاصلهٔ معتدّبه باسال شمسي حقیقی‌پیدا کرده بحدّی‌که در واقع باید برای اصلاح آن یك‌کبیسه درمیانه ردّ شده وازحساب انداخت بنابر این‌کبیسهٔ دوازدهم را در واقع بایازدهم توأم‌کرده و درحکم یازدهم شمرده وکبیسهٔ آخری‌دورهٔ بزرگ کامل یعنی‌کبیسهٔ ماه آذر را که بر اثرآن خمسهٔ مسترقه باز بآخر آذر برمیگشت بنوبت بعد از آن گذاشته اند تا بفراغ خاطر وقتی‌که موقع آن برسد و در واقع «دور الکبس» (باصطلاح کتب نجومی عربي) خاتمه یافته و دورجدیدی آغاز گردد این‌کار درحقیقت درموقع‌کبیسهٔ سیزدهم واقع شود ولی عملا هم ۱۲ مرتبه بیشتر عمل کبیسه اجرا نشده باشد و آنوقت خمسهٔ مسترقه بآخر آذر ماه نقل شود وبهمین جهت باوجودکبیسهٔ دوماهه درعهد یزدگرد اوّل خمسه را فقط یکماه سیر دادند و آن را بآخر آذر منتقل نساختند ونیز بنابراین فرض مبدأ شمردن اوّل تابستان برای اوّل فروردینماه درنزد زردشتیان قرون اولای اسلامی و اصرار دهاقین همیشه برای‌کبیسه‌وعودت دادن‌اوّل سال بنقطهٔ مزبورکه مکرّر در روایات ذکر شده هم معقول ومفهوم میشود، رابعاً بابودن دی در اوّل بهار و بنا بر این در اوّل سال اوستائی جدید دربدو امر و تخصیص ماه اوّل سال بخداوند که مقتضای اهمیّت مقام آنست، خامساً با بودن خمسهٔ مسترقه در آخر آذر یعنی آخر سال در بدو امر (که از پنج روز عقب تر بودن گاهنبار **میدیایری** از موقع طبیعی و مترقّب خود استنباط میشد) وانتقال تدریجی آن از ماهی بماهی، سادساً با توافق اوّل دَیْ و اوّل توت مصری بااعتدال‌ربیعی دربدو اقتباس گاه شماری مصری یعنی درسال ۸۷۵ ق.م. چه در آن سال اوّل توت در اوّل حمل بوده، سابعاً باقول بیرونی در الآثارالباقیه (صفحهٔ ۲۲۳) که روایت میکندکه چون درقدیم ایرانیان (الفُرْس الاَوّل) سال را بیش از ۳۶۵ روز وربع روز فرض میکردند لهذا کبیسه رامطابق آن عمل مینمودند وبعد از انتقال سلطنت ازبلخ بفارس و بابل تجدید رصد بعمل‌آمد ودیدند که‌درسال سوّم بعداز کبیسه انقلاب‌صیفی (ولابدّ اعتدال‌ربیعی هم) پنج روز جلوتر افتاده (یعنی اوّل سال پنج روز بعد می آمد)لهذا اوّل سال را پنج روز عقب تربردند. وجه توافق فرض فوق با این روایت‌آنست که چون مبدأ را ۸۷۵ ق.م. شمرده‌وفرض‌کنیم بواسطهٔ اعتقادی‌که بزاید بودن‌کسر سال شمسی از ربع روز داشتند درهر ۱۱۶ سال یك ماه اوّل سال را

[بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد]

در ۲۵۸ سال قبل از کشته شدن دارای اخیر و انقراض سلطنت هخامنشیان یعنی در

[بقیهٔ حاشیهٔ (۲۶۷) ازصفحهٔ قبل]

(یعنی البتّه اوّل سال بهیزکی‌را) عقب میبرده اند باید کبیسهٔ سوّم (یعنی اوّلین کبیسهٔ بعد از تأسیس سلطنت در فارس) در ۵۲۷ ق . م . بعمل آمده باشد و اوّل سال بهیزکی در این ۳۴۸ سال ۹۰ روز نسبت بسال عرفی عقب‌ تر رفته باشد ولي چون در ۲۴۸ سال درحقیقت سال ناقصه نسبت بسال شمسی حقیقی بیش از ۸۴ روز و قریب هفت ساعت اختلاف نمی پذیرد و لذا در سال سوّم بعد از کبیسهٔ سوّم یعنی سنهٔ ۵۲۴ موقع اوّل سال بهیزکی در سال عرفی باموقع اصلی آن در سال شمسی حقیقی درست پنج روزتمام فرق میکند یعنی اوّل سال بهیزکی به ششم حمل‌میافتد بنابراین میتوان تصوّرکرد که در آن‌موقع (**عهد کمبوجیه**) که‌بابابل مراودات کلّی پیداشده بود وقتي که موقع‌کبیسهٔ ۱۱۶ ساله رسیدزردشتیان ایران جنوب غربی بدقیق نبودن حساب سابق (که سال را بیش از ۳۶۵ روز وربع روز فرض میکردند) توجّه نموده وکبیسهٔ سوم را در آن موقع اجرا نکرده و دست نگاه داشته‌اند تا این‌فرق در ۲۳ سال دیگر خود بخود بسیر قهقرائی سال عرفی جبران شود و نیز چون ازطرف دیگر بر اثر انتقال خمسهٔ مسترقه از آخر ماه آذر بآخر ماههای بعد بتدریج(یا انتقال آن یکمرتبه از آخر آذربآخر اسفندار مَذ درهمین اوان) بازپنج روزدیگری فاصلهٔ جدید پیدا شده بود (یعنی‌فاصلهٔ اوّل دَیْ واوّل فروردین بجای نود روز ۹۵ روز شده بود) لهذا قریب ۲۰ سال دیگر باز تأخیر کبیسه لازم بود تا واقعاً اوّل فروردین عرفی با اوّل‌حمل و اوّل دیماه بهیزکی مطابق گردد بنابر این کبیسهٔ سوّم بقدر لازم (یعني قریب چهل سال) تأخیر انداخته شد یعنی بجای ۵۲۷ در ۴۸۷ و عهد داریوش اجرا گردید و شاید اگر واقعاً طریقهٔ کبیسهٔ ۱۱۶ ساله بکبیسهٔ ۱۲۰ ساله تبدیل شده بر اثر همین توجّه بخطای فرض طول سال شمسي بیش از ۳۶۵ روز و ربع روز بوده که بیرونی از آن حرف میزند و شاید درهمان موقع اتّخاذ رسمی سال مَزْدَیَسْنی از طرف داریوش این تبدیل نیز بعمل آمده باشد بنابر این مقدّمات میتوان فرض‌کردکه درزمان قدیم (یعنی مدّتی‌قبل ازسال ۸۷۵ ق . م . وشاید وقتی‌که‌سال‌قمری - شمسي معمول بوده) تیرماه‌اوّل سال ودر اوّل تابستان بوده و دَیْ ماه در اوّل زمستان و بعدبتدریج بر اثر نقص‌کبیسهٔ معمول(که خبری ازطریقهٔ آن نداریم) وشاید پس از اتّخاذ سال ۳۶۰ روزه و در نتیجهٔ این‌گاه شماری دَیْ ماه درحدود تاریخ مزبور بماه اوّل بهار رسیده بوده و درآن‌وقت سال اوستائی جدید (شاید از طرف خود زردشت) اتّخاذ و اوّل سال در اعتدال ربیعی و دَیْ ماه قرار داده شده وکبیسهٔ ۱۱۶ ساله برقرار گردیدوبعدها درموقعی‌که فروردین ماه عرفی‌ایرانیان شرقي و پیروان سنّت قدیم بماه اوّل بهار واوّل دیماه به ۹۵ روز قبل‌ازاعتدال ربیعی‌وخمسهٔ مسترقه بآخر اسفندارمذ (بسیر قهقرائی‌سال) رسیده بودند نظر بمیل بتطبیق‌ماه اوّل ایرانی و بابلی(یعنی آغاز سال دوملّت) وشاید ازلحاظ برقرارکردن اوّل‌سال‌در روز تولّد زردشت (که چنانکه گذشت بموجب حساب از روی روایات در اوّل حمل بوده) ونیز شاید بر اثر حافظهٔ ملّی‌که بودن آغاز سال در ابتدای بهار درمبدأ اتّخاذ گاه شماری و عهد مؤسّس دین درروایات افواهی و خاطرها محفوظ بوده و از روي میل بیاز گشت بترتیب اصلی داریوش اصلاحي بعمل آورد مبنی بر اینکه فروردین را اوّل سال قرار داد.

البتّه این‌فرض باهشتمین کبیسه بودن کبیسهٔ عهد یزدگرد اوّل و تکرار ماه آبان و با روایات راجع به ۱۲۰ ساله‌بودن کبیسه (که علاوه بر بیرونی مسعودی و دیگران و ازآ نجمله مؤلّف **نوروزنامهٔ**

[بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد]

۵۸۸ ق . م . بدانیم(۲۶۸) در آن صورت باز میتوان فرض کرد که قبول گاه شماری

[بقیهٔ‌حاشیهٔ (۲۶۷) ازصفحهٔ‌قبل]

منسوب بخیّام ذکر کرده اند) وفق نمیدهد ونیز چنانکه اشاره شد برای صحّت کامل آن باید فرض شود که در اوّلین کبیسه که خمسهٔ مسترقه از آخر آذر بآخر دَیْ انتقال یافت در آن سال خمسه درآخر آذر ودرآخردی هردوالحاق شده وسال‌بعد درآخر آذردیگر نیامده است وبعبارةٍ اخری‌خمسهٔ سالی‌که درآخرآذر خاتمه‌میافته درآخر آذروخمسهٔ سال جدید که‌ازاوّل دی شروع میشد درآخر دَیْ الحاق شده است که حقّاً هم‌همینطور مقتضي بوده ورنه توافق‌اوّل دَیْ با اوّل توت خلل‌مي‌پذیرفت نکتهٔ دیگرآنکه‌از تصادفات غریبه آنست‌که برفرض بودن مبدأ اتّخاذسال اوستائی‌جدید درسال ۸۷۵ ق . م . و اجرای کبیسهٔ ۱۱۶ ساله موقع‌کبیسهٔ چهارم درست بسال ۴۱۱ ق . م . میافتد یعنی همان سالي‌که گوتشمید بمناسبت وقوع فروردگان (روز ۱۹ فروردین ماه) در اوّل حمل در آن سال آن را مبدأ اتّخاذ سال زردشتي در ایران (یعنی در واقع سالی که با فروردین شروع میشود) فرض کرده‌است . در **نوروزنامهٔ** منسوب به **عمرخیام** (چاپ‌طهران صفحهٔ ۱۱) گوید که از زمان زردشت و گشتاسب تا بروزگار اسکندر رومی آئین کبیسهٔ ۱۲۰ ساله که گشتاسب مقرّر داشته بود مداومت داشت ولی بعد متروك شد تا در زمان اردشیر بابکان که « او کبیسه کرد و جشن بزرگ داشت‌وعهد نامه بنوشت . . . . . و هم بر آن‌آئین میرفتند تا بروزگار نوشین روان عادل چون ایوان مدائن تمام‌گشت نوروز کرد ورسم جشن بجا آورد چنانك آئین ایشان بود امّا کبیسه نکرد و گفت این آئین بجا مانند **تابسر دورکه آفتاب باول سرطان آید** تا آن اشارت که کیومرث و جمشید کردند ازمیان برخیزد این بگفت و دیگر کبیسه نکرد . . . . . » قسمت اوّل که خارج از علامت اقتباس است نقل بمعنی شد واصلاً عبارت روشن نیست و بنابر استنباطی‌که از آن شد نقل گردید ازقسمت اخیر ومخصوصاً ازعبارتي‌که زیر آن خطّ کشیدیم واضح استنباط میشود که در عهد انوشیروان « بسر دور که آفتاب باوّل سرطان آید » کم مانده بود و آن موقع را سردوره فرض‌کرده اند . ونیز بیفایده نیست ذکرشودکه اوّلاً درهمان مجموعهٔ رسائل خطّی که درحاشیهٔ‌نمرهٔ ۶۹ ازآن سخن رفت‌درضمن‌شرح سلطنت گشتاسب وظهور زردشت در سال سی ام آن گوید که « از روزگار افریدون تا این روزگار گشتاسب شاه نهصد و چهل سال گذشته بود وآفتاب خویش را بعقرب آورد و گشتاسب بفرمود تا کبیسه کردند وفروردین آن روز آفتاب بسرطان قرار گرفت و در این وقت بفرمودکه هر صدوبیست سال کبیسه کنند تا سالها بجای خویش بماند . . . . . » که اگر مبتنی برمأخذ معتمدي باشد خالی از توافق تقریبي با فرض شروع سال در اوّل امر باتیر ماه و وقوع آن در آغاز تابستان و حرکت قهقرائی آن بواسطهٔ فقدان کبیسه تاهشت ماه بطوری‌که تیر ماه در پائیز و دیماه در بهار وفروردین در تابستان واقع شده باشد نیست یعنی در عهد زردشت دَيْ ماه در اوائل بهار بوده‌است اگرچه مطابقت کامل بافرض فوق نمیکند ثانیاً آنکه ظاهراً (اگرنگارنده در فهم عبارت‌لاتینی اشتباه نکرده باشم) **سکالیگر** در کتاب خود صفحهٔ ۱۴۴ مبدأ دورهٔ‌بزرك ۱۴۶۰ (یا ۱۴۴۰)ساله‌ٔ کبیسه‌را ازماه‌آذر شمرده ونوبت‌آبان‌را درآخر دوره قرارمیدهد (Josephi Scaliger, Emendation temporum Frankfort 1593 p. 144)

(۲۶۸) بنابراین‌فرض ودرصورت‌پیروی‌ازطریقهٔ روایات‌وسنّت درباب‌زمان‌زندگی‌پیغمبر ایرانی‌بخاطر میرسدکه آیا بهتر نیست « ظهور» زردشت یا ظهور دین زردشتی نه بمعني آمدن وحی بزردشت

[بقیهٔ‌حاشیه‌درصفحهٔ‌بعد]

مصری از طرف قوم اَوِستا در حدود ۶۶۹ ق . م . بعمل آمده(۲۶۹) و درسال ۵۸۸ اوّل فروردین در ۱۰ حوت واقع بوده وچون بعقیدهٔ زردشت ازبدو خلقت انسان تاآنوقت ۳۰۰۰ سال بهیزکی مکبوس میگذشت و آن چنانکه گذشت معادل با ۳۰۰۲ سال و ۲۰ روز میشود (بنابر آنکه هر ۱۲۰ سال عرفی از ۱۲۰ سال حقیقی یك ماه کمتر است)(۲۷۰) لهذا اوّل سال را بواسطهٔ اجرای یك کبیسهٔ بزرگی با اضافهٔ مجموع کسور متراکم بالغ بر دوسال و ۲۰ روز ولی درواقع بر حسب ظاهر ۲۰ روز باعتدال ربیعی برگردانیده و درآنجا قرارداد(۲۷۱)

[بقیه حاشیه از صفحهٔ قبل]

درسی سالگی وي بلکه بمعنی اعلان رسمی امروایمان **ویشتاسپ**(گشتاسب) در ۴۲ سالگی زردشت تفسیر وگرفته شود. باین طریق تولّد زردشت تقریباً در ۶۳۰ یا ۶۲۹ ق . م . میافتد که هم با قول **تئودوربار خونی** مطابق میآید وهم با روایت **زادسپرم** و **ارداویراف** که لطمهٔ واردهٔ بدین زردشتی را پس از ۳۰۰ سال می شمارند درست درمی آید (با فرض اینکه مراد مدّتی است که بین آمدن زردشت یعنی تولّد او واستیلای اسکندر بایران است) خصوصاً که زادسپرم در موضع دیگر ظهور زردشت رابمعنی تولّد او استعمال میکند (فقرهٔ اوّل ازفصل ۲۱ از منتخبات زادسپرم درکتاب «معجزات دین زردشتی» ترجمهٔ **وِست**) ولی بحث در تاریخ زمان زندگی زردشت ازقریب یك قرن باین طرف بقدری زیادوپر از اشکالات بوده و هنوز بطورقطعی جائی قرار نگرفته که جسارت مداخله در این بحث با کمال احتیاط بعمل میآید. تئو دور بار خونی مذکور در اواخر قرن ششم یااوائل هفتم مسیحی (کمی قبل ازهجرت) نوشته و گوید که از زردشت تاآمدن عیسي ۶۲۸ سال و ۷ ماه است و اگراین حساب را دقیق فرض کنیم آمدن زردشت بسال ۶۲۹ نجومی و ۶۳۰ تاریخی قبل ازمسیح میافتد. بارخونی نویسندهٔ سریانی بوده ونوشتهٔ اودرباب زردشت در ذیل کتاب سابق الذکر «مطالعات زردشتي» پروفسور **جکسون** امریکائی درترجمهٔ انکلیسی درج شده است.

(۲۶۹) درین سال روز اوّل ماه قمری مطابق ۳۱ مارس وروز اوّل حمل مطابق ۲۸ مارس رومی بوده.

(۲۷۰) این درصورتي است که کبیسه ۱۲۰ ساله فرض شود واگر ۱۱۶ ساله فرض شود درآنصورت ۲۰۰۲ سال و ۵۵ روز میشود و بنابر این مبدأ اتّخاذ سال اوستائی جدید رابابد تقریباً درحدود سنهٔ ۸۱۵ ق . م . فرض نمود.

(۲۷۱) از اینکه وفات زردشت را درکتاب زادسپرم (منتخبات زادسپرم ترجمهٔ **وست** فصل ۲۳ فقرهٔ ۹) در ۷۷ سال وچهل روزگذشته ازعمر او در روز خورشید (روز ۱۱) ازماه اردیبهشت بهیزکی (مبارك ـ مکبوس) یعنی اردیبهشت سال ثابت مذهبی ذکر میکنند (رجوع شود بحاشیهٔ نمرهٔ ۳۴) چنان استنتاج میشود که ولادت اورا در روز اوّل فروردین ماه بهیزکی یعنی اعتدال ربیعي میدانسته اند واگر واقعاً قراردادن آغاز سال در اوّل بهار واجرای اوّلین کبیسه ازطرف زردشت بعمل آمده باشد ممکنست همین فقره یعنی عقیدهٔ تولّد وی در اوّل بهار درآن دخالت داشته است. درفصل ۲۱ از همان کتاب باز درباب رسیدن زردشت بسی سالگی گوید که «پس از مرور سی سال از ظهور او در روز انیران از ماه سپندارمذ وی عازم آن سمتی شد که در آنجا جشن بهار (**جشنوی وهار**) در ۴۵ روز گذشته از اوّل سال (ظاهراً همان جشن **میذیوی زرمی** است) واقع میشد». روز انیران روز آخر ماه است و بنابرین در روز آخر سال (بر فرض بودن خمسهٔ مسترقه در آخرآذر) زردشت سي سال ازعمر خودرا تمام کرده بوده است.

و کبیسه را برای آینده مقرّر داشت پس درواقع خود زردشت بوسیلهٔ جلو بردن اوّل سال بمیزان ۲۰ روز اوّلین کبیسه را قبل ازسر دوره بعمل آورد چنانکه بیرونی گوید (در قانون مسعودی) که هنوزموقع آن نرسیده بود وزردشت پیشکی اجرانمود یعنی اوّل سال یك ماه تمام عقب نرفته بود(۲۷۲) وازاین قرار داریوش درموقع رسمی نمودن این گاه شماری درایران باید کبیسهٔ دیگری ۲۵ روزه عملاً اجرا کرده باشد(۲۷۳).

بدیهی است که برای اینگونه فرضها سندی تاریخی یا حساب مسلّمی در دست نبوده وجز ببعضی قرائن مانند استحسان شروع سال از دَیْ ماه که ماه خدا است یا بودن خمسهٔ مسترقه در آخر آذر برای توجیه وقوع گاهنبار مَیْذِیایْرِیَ در ۲۰ دَی و یاببعضی روایات متأخّر مانند روایت بیرونی راجع بکبیسهٔ زردشت بچیزی متّکی نیستند و لذا از شرح بیشتری در این موضوع که آنرا جملهٔ معترضه باید شمرد و فقط برای جلب نظر متتبّعین آینده بشقوق حدسی و فرضهای احتمالی ذکر شد خود داری و از ذکر شقوق فرضیّهٔ ممکنهٔ دیگر صرف نظر نموده بوجهی که قرائن بر مظنون بودن آن قوی است یعنی اتّخاذ سال اَوِستائی جدید یا گاه شماری مصری رسماً در ایران از طرف دولت هخامنشیان برگشته و آنرا مبدأ تاریخ گاه شماری ایرانی و مَزْدَیَسْنی معروف قرون بعد قرارمیدهیم(۴۷۲).

☆

☆☆

(۲۷۲) بحساب بیرونی هنوز ۹۰ سال بسر دوره مانده بود. ولی بنابر فرض کبیسهٔ ۱۲۰ ساله در واقع ۴۰ سال تا موقع کبیسه باقی بوده است — بنابرین فرض ممکنست از تبدیل ۲۰ فروردین باوّل فروردین روز ۱۹ فروردین که فروردگان وروزعید ارواح (فراواشی ها) بوده مطابق روز آخر سال افتاده و اسم خود را بروز یاروز های فروردگان آخر سال داده باشد.

(۲۷۳) چه از ۵۸۸ تا ۴۸۷ سال ق . م . اوّل سال فقط ۲۵ روزعقب میرود مگر آنکه اگر قول بیرونی درالآثار الباقیه صفحهٔ ۲۳۴ مبنی بر اینکه پس ازظهور زردشت «پادشاهان ازبلخ به فارس وبابل انتقال یافته و تجدید رصد نموده دیدند سال پنج روز عقب تر رفته» اساسی داشته باشد فرض شود که این پنج روز عقب افتادن را نیز در نظر گرفته و داریوش مطابقت دقّت منجّمین فارس و بابل یکماه (بجای ۲۵ روز) کبیسه کرده باشد.

(۲۷۴) شقوق فرضی که هرکدام متّکی بیك یا چند قرینه بوده و بابعضی از آثار و علامات وفق دهد بسیار است و میتوان بیش از ده فرض (hypothèse) مختلف برای شکل و کیفیّت قدیمترین دوره های گاه شماري در ایران تخیّل کرد ولی ذکر آنها فایدهٔ مهمّی ندارد فقط در خاتمهٔ رساله نتیجهٔ مختصری بشکل خلاصه از معقول ترین فرض هاي محتمل بیان میشود.

مبدأ اتّخاذ رسمی سال و ماه زردشتی در ایران

چنانکه اشاره شد بحساب قهقرائی از روی مواقع ایّام سال ارمنی و ایرانی در ازمنهٔ تاریخی معیّن میشود که اوّل ماه نَوَسرد ارمنی یعنی آغاز سال آن ملّت (و همچنین البتّه اوّل فروردین ماه ایرانی در محلّ اصلی خود) در دههٔ دوّم قرن پنجم قبل از مسیح در اعتدال ربیعی واقع بوده است ولی برای تعیین سالی که اتّخاذ گاه شماری مصری بطور نزدیك بتحقیق در مملکت ایران رسماً در آن بعمل آمده ملاحظات ذیل باید در نظر گرفته شود: اوّلاً چون اوّل سال ارمنی در سنهٔ ۶۳۲ مسیحی برای مرتبهٔ اوّل در ۲۱ ژوئن رومی واقع شده و درسال قبل از آن در ۲۲ آن ماه بوده و چون در ۶۳۲ مسیحی تحویل آفتاب بحمل (بر طبق حساب از روی جداول شِرام(۲۷۵)) بافق گرینویچ در روز ۱۷ مارس در ساعت ۲۰ و ۱۳ دقیقه یعنی در ۸ ساعت و ۱۳ دقیقه بعد از ظهر آن روز و بنا براین در آفاق شرقی ایران در حدود نصف شب بین روز ۱۷ و ۱۸ مارس بوده ولذا روز هیجدهم روز اوّل حمل بوده است پس نتیجه آن میشود که اوّل سال ارمنی در آن سال در روز نود و ششم از روز اوّل حمل واقع شده بوده و علیهذا از موقعیکه در روز اوّل حمل واقع بوده تا سال ۶۳۲ مسیحی بسیر قهقرائی از نقطهٔ اعتدال ربیعی ۲۶۹ روز تمام سیر کرده و در آن سال داخل روز دویست و هفتادم شده است و چون ۲۶۹ روز را بر کسر سال شمسی یعنی ۲۴۲۲ر۰ روز تقسیم کنیم قریب ۱۱۱۱ سال بدست می‌آید که با طرح ۶۳۱ از آن ۴۸۰ باقی می ماند یعنی ۴۸۰ نجومی قبل از مسیح که ۴۸۱ تاریخی ق. م. میشود پس باین حساب درسالهای ۴۸۱-۴۸۴ ق. م. تاریخی (و شاید ۴۸۵ نیز) اوّل فروردین مطابق با روز اوّل حمل یا روزی که تحویل آفتاب بحمل در آن روز واقع میشده بوده است(۲۷۶). این نتیجه با حساب

---

(۲۷۵) Robert Schram, Kalendariographishe und Chronologische Tafeln, Leipzig 1908

(۲۷۶) اگرچه کسر سال شمسی حقیقی در گذشته بیشتر از رقم تقریبی مذکور در متن بوده یعنی در اوایل قرن پنجم قبل از مسیح معادل ۲۴۲۵۱/۰ روز بوده و حالا ۲۴۲۱۹/۰ است و بنا براین در واقع عدد روزهای فاصله یعنی ۲۶۹ را باید تقریباً بر ۲۴۲۳۵ر۰ تقسیم کرد ولی چون در نتیجه فرق مخصوصی میکند مسامحه شد

قهقرائی از موقع اوّل فروردین ماه قدیم درسال جاری ۱۳۱۴ هجری شمسی که در ۸ ماه اوت گریگوری واقع است و بنابراین آغاز سال ارمنی در ۱۳ اوت واقع میشود نیز بدست میاید(۲۷۷). ثانیاً قویّاً محتمل است که درصورت اتّخاذ اصول گاه شماری مصری در ایران در عهد داریوش اوّل چون بنا بر آن بوده که آغاز سال را در اعتدال ربیعی قرار بدهند برای این کار موقعی را انتخاب نموده اند که درصورت قراردادن اوّل فروردین در روز اوّل بهار اوّل دیماه نیز (که اوّل ماه خدا و درواقع شاید اوّل سال مَزْدَیَسْنی قدیم با آغاز نیمهٔ دوم سال بوده) با اول ماه توت مصری مطابق بیفتد و این منظور قبل از سنه ۴۹۳ و بعد از ۴۸۷ ق. م ممکن الحصول نبوده است. بدیهی است این نکته در صورتی مورد دارد که موقع اوّل فروردین را تغییر داده و باعتدال ربیعی آورده باشند ورنه هرگاه سال ناقصهٔ مزْدیسنی قبل از آن عهد نیز در بین قوم اوستائی بهمین ترتیب که بعدها دیده میشود بلاانقطاع جاری بوده در آنصورت دیماه ایرانی و توت ماه مصری همیشه مطابق بوده‌اند(۲۷۸) وفقط اوّل فروردین ماه بسیر قهقرائی خود در اواخر سلطنت داریوش باعتدال ربیعی رسیده بوده است ثالثاً چون قرار دادن آغاز

---

(۲۷۷) فاصله با ۲۱ ماه مارس گریگوری که روز اوّل حمل حساب میشود ۲۲۰ روز و تا مبدأ دورهٔ قبل ۵۸۵ روز است و چون این عدد را بر ۰٫۲۴۲۲ تقسیم کنیم بهمان نتیجه میرسیم که در متن ذکر شد. وِسْت در مقدّمهٔ کتاب سابق الذّکر «معجزات دین زردشتی» صفحهٔ ۴۴ همین حساب را از روی مبنای بودن اوّل فروردین سال ۱۸۶۵ در ۲۴ اوت چنانکه ذکر شد بدون توجّه به پنج روز جلو بودن حساب سال ایرانی و نیز ظاهراً بدون توجّه باینکه سال مزبور دوّمین سالی بوده که نوروز زردشتیان ایران در ۲۴ اوت بوده عمل کرده و باین نتیجه رسیده که مبدأ قبول گاه شماری اوستائی جدید در حدود ۵۱۰ ولی بجهاتی که شرح میدهد بظنّ قوي درسال ۵۰۰ ق.م بوده است چون از حساب ایرانی در طیّ قرون بعلّت کبیسه و نقل خمسهٔ مسترقه اشتباهاً پنج روز فوت شده یعنی آخرین سال اوّلین دورهٔ کبیسه بجای ۳۶۵ فقط ۳۶۰ روز شمرده شده لهذا بایستی ۲۹ اوت را مبنای حساب گرفته و از عدد خارج قسمت هم ۱۸۶۴ (نه ۱۸۶۵) طرح نموده باشد.

(۲۷۸) مطابقت ماههای مصری و ایرانی و مخصوصاً اوّل توت با اوّل دي همیشه باقی مانده و مؤلّفین اسلامی نیز اغلب بآن توجّه داشته اند و از آنجمله فرغانی و بیرونی تصریح باین مطابقت نموده اند — **کاوینیاك** (Cavaignac) درمقالهٔ سابق الذّکر خود فرض میکند که ایرانیان سال و ماه زردشتی را در قرن پنجم قبل از مسیح اخذ کرده اند (ولی نه بطور رسمی) در موقعیکه اوّل فروردین ماه مقارن انقلاب شتوی و مطابق اوّل توت مصری بوده است و از این قرار در آغاز

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

سال در حوالی اعتدال ربیعی در واقع پیروی از گاه شماری بابلی و شاید درواقع برای نگاهداشتن جنبهٔ موافقتی دربین دو ملّت بوده و یادرواقع تبدیل وتطبیق ماه هفتم (یاماه اوّل بعقیدهٔ پراشك و همعقیده های او) پارسی قدیم (که اسم آن بدست نیامده ولی عیناً مطابق نیسان بابلی بوده) بفروردین ماه زردشتی بوده است و آغاز سال بابلی در اوّل ماه قمری نیسان (مطابق اوّل ماه پارسی قدیم) بوده که آنهم اساساً مقارن یانزدیك اعتدال ربیعی بوده لذا احتمال قوی دارد که در موقع قبول گاه شماری جدید که اوّل دی ماه را با اوّل سال مصری تطبیق کرده اند اوّل سال جدید رانیز با اوّل سال بابلی و اوّل ماه پارسی قدیم که مقارن نیسان بابلی بود مطابق نموده یانزدیك بآن قرار داده باشند و درواقع مخصوصاً ماه فروردین را با همان ماه پارسی قدیم تطبیق کرده باشند بنابراین مناسب است سالی برای مبدأ اتّخاذ گاه شماری جدید (در واقع اجرای رسمی آن در مملکت) فرض شود که اوّل سال هم در اعتدال ربیعی و هم در حوالی اوّل ماه قمری بوده باشد برای این منظور تعیین و استخراج موقع اجتماع نیّرین درسالهای مورد بحث ازروی جداول شرام و تعیین روز اوّل سال

[بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل]

سلطنت ساسانیان اوّل فروردین بحوالی آغاز تابستان رسیده بوده و آنوقت دولت ایران سال و ماه مَزدَیَسنی را رسماً اتّخاذ و آن را حساب دولتی و ملّتی قرار داد و برای نگاهداری اوّل سال در حوالی انقلاب صیفی کبیسهٔ ۱۲۰ ساله برقرار نمودند و چون ماه کبیسه را مثل بابلیها و آتنیها بعد ازماه ششم انداختند (لابدّ بعد ازشهریور) خمسهٔ مسترقه نیز دنبال ماه کبیسه می افتاد پس تااواخر دولت ساسانیان بتدریج موقع خمسه عقب ترفته و بآخر آبانماه رسیده بود . این فرضیّات را **کاوینیاك** بیشتر برای توجیه تاریخ عهدنامهٔ سوّم بین اسپارتی هاوولایات ایران درعهد داریوش دوّم که **توکیدید** موّرخ یونانی (Thucydid) روایت کرده اختیار نموده (برای تفصیل بخود مقاله رجوع شود) در صورتی که تاریخ آن عهدنامه ظاهراً خالی از اشکال و بدلایلی که ذکرآن در اینجا موجب اطناب میشود محتاج توجیهی نیست ولی فرض تأسیس کبیسهٔ عملی و مؤثّر درسال و ماه عرفی در عهد اردشیر بابکان مستلزم وقوع کبیسهٔ سوّم (که بوسیلهٔ آن بایستی خمسه بآخر آبان ماه بیفتد) در حدود سنهٔ ۴۷۰ مسیحی و اهمال آن بعد از این تاریخ میشود و در آنصورت بایستی در موقع جلوس یزدگرد اخیر اوّل فروردین باواسط یا اواخر ثور (اوایل ماه مه) رسیده بوده باشد و حال آنکه در ۱۶ ژوئن بوده است . بعقیدهٔ **کاوینیاك** گاه شماری رسمی در ایران قبل از اردشیر بر اساس سال و ماه مقدونی (ennéakaidékaétéride) بوده که برای اوایل دورهٔ اشکانی والبتّه برای دورهٔ دیادوخها بعید نیست و حتّی نسبت به سگّه های اشکانی در تمام دورهٔ سلطنت آنان صادق است.

بابلی درآن سالها ازروی جدولی که کوگلر در کتاب سابق الذّکر خود (صفحهٔ ۴۳۶) برای آغازسال بابلی وسالهای کبیسه در قرن ششم وپنجم قبل از مسیح ثبت نموده مفیداست .

رابعاً بایددانست که بابودن اوّل فروردین ماه ایرانی سال ۶۳۲ مسیحی در ۱۶ ژوئن رومی (یولیانی) و اوّل سال ارمنی (یاسغدی وخوارزمی) در ۲۱ ژوئن بحساب قهقرائی (از قرارماندن آن هرچهار سال دریکی ازروزهای ماههای رومی) اوّل فروردین در سال ۴۸۸ نجومی و ۴۸۹ تاریخی ق. م. در ۲۸ مارس یولیانی بوده و تا ۴۸۶ در آن روز مانده ودرسالهای ۴۸۵ ـ ۴۸۲ در ۲۷ مارس و درسالهای ۴۸۱ـ۴۷۸ در ۲۶ مارس بوده است . خامساً نظر بآنکه این کار یعنی اتّخاذ تقویم جدید که یکی از اصلاحات مدنی بوده مناسبت کاملی باداریوش اوّل که مؤسّس اصلاحات بسیاربوده دارد وآن شاهنشاه منتهی فقط تاپائیزسال ۴۸۵ ق . م سلطنت داشته است(۲۷۹) لذا مناسب آن خواهد بود که یکی ازسالهای سلطنت وی سال اتّخاذ حساب جدید فرض شود . سادساً چون در عهد قدیم بظنّ قوی روز را از اوّل غروب شب قبل می شمردند لهذا باید اوّل فروردین را در اوّلین سال اتّخاذ گاه شماری جدید در روزی فرض کرد که قبل از غروب روز قبل از آن تحویل آفتاب بحمل واقع شده باشد و یااقلاً پیش از طلوع آفتاب (درصورت فرض ابتدای روز ازطلوع آفتاب نزد ایرانیان قدیم بعقیدهٔ بعضی) وقوع یافته باشد.

با درنظر گرفتن نکات فوق سالهائی را که محتمل است مبدأ اتّخاذ گاه شماری جدید در ایران بوده باشد از نظرمیگذرانیم :

(۲۷۹) بعضی سلطنت این پادشاه را تا ۴۸۶ دانسته‌اند.

سال تاریخی ق.م.	اول فروردین در ماههای رومی بحساب قهقرائی	تحویل آفتاب بحمل در آفاق شرقی ایران بتقریب	روز اول حمل	اول دی ماه ایرانی و اول توت ماه مصری	اجتماع نیّرین یا مقارنه در ماه مارس در آفاق ایران	اول سال بابلی یعنی غرّهٔ ماه قمری نیسان بر طبق رؤیت هلال در بابل بر حسب جدول کوگلر	عهد سلطنت داریوش
۴۸۰	۲۶ مارس	حوالی نصف شب بین روز ۲۶ و ۲۷ مارس	۲۷ مارس	مطابق ۲۱ دسامبر رومی	۱۰ ماه مارس	۱۰ یا ۹ آوریل	نبوده
۴۸۱	۲۶ مارس	نزدیك غروب روز ۲۶ مارس	۲۷ مارس	« « «	۲۰ مارس	۲۰ آوریل «	«
۴۸۲	۲۷ مارس	نزدیك ظهر روز ۲۷ مارس	۲۸ «	« ۲۲ «	تقریباً ۳ مارس	۲ « «	«
۴۸۳	۲۷ مارس	حوالی طلوع آفتاب ۲۷ مارس	۲۷ «	« « «	۱۳ مارس	۱۳ « «	«
۴۸۴	۲۷ «	حوالی ساعت ۱۲ بعد ازظهر روز ۲۶ مارس	۲۷ «	« « «	۲۴ مارس (اندکی قبل از طلوع آفتاب)	۲۵ مارس «	«
۴۸۵	۲۷ «	مقارن غروب روز ۲۶ مارس	۲۷ «	« « «	تقریباً ۵ مارس	۵ آوریل «	«
۴۸۶	۲۸ «	مقارن ظهر روز ۲۷ مارس	۲۸ «	« ۲۳ «	۱۷ مارس	۱۷ « «	بوده
۴۸۷	۲۸ «	کمی بعد از طلوع افتاب روز ۲۷ مارس	۲۸ «	« « «	۲۸ مارس (حوالی طلوع آفتاب)	۲۹ مارس «	«
۴۸۸	۲۸ «	قریب ساعت یك صبح روز ۲۷ مارس	۲۷ «	« « «	۹ مارس	۸ آوریل «	«
۴۸۹	۲۸ «	قریب یکساعت بعد از غروب روز ۲۶ مارس	۲۷ «	« « «	تقریباً ۱۹ مارس	۱۸ یا ۱۹ « «	«
۴۹۰	۲۹ «	قریب یکساعت بعد از ظهر روز ۲۷ مارس	۲۸ «	« ۲۴ «	۲۹ مارس	اول آوریل «	«
۴۹۱	۲۹ «	قریب ساعت ۷ و نیم صبح روز ۲۷ مارس	۲۸ «	« « «	۱۱ مارس	« « « «	«

از این قرار میبینم که از بین دوازده سال فوق فقط دو سال باشرایط مذکور درفوق موافق‌تر

هستند یکی سال ۴۸۴ که اوّل ماه قمری نیز در آن در بابل بنا بر جدول **کوگلر** روز ۲۵ مارس یعنی دو روز قبل از اوّل فروردین بوده ودیگری سال ۴۸۷ که اوّل ماه قمری در آن بنا بر همان جدول در بابل ۲۹ مارس (یعنی روز دوّم فروردین) بوده (۲۸۰) ولی نظر بدانکه سال ۴۸۴ بعد از سلطنت داریوش میافتد تنها سالی که تا حدّی جامع همهٔ شرائط میشود سال ۴۸۷ است چه اوّل فروردین و تمام شب قبل از آن بعد از تحویل آفتاب بحمل افتاده و لذا در برج حمل و بهار واقع بوده (۲۸۱) وهلال هم درغروب روز اوّل ماه قابل رؤیت یعنی روز دوّم فروردین اوّل ماه قمری بوده (۲۸۲) و آن سال در عهد سلطنت داریوش واقع بوده است (۲۸۳)

---

(۲۸۰) حتّی بنا بر تحقیقات **کوگلر** در حساب عرفی بابلیها ممکن بوده که اوّل ماه یك روز هم از غرّهٔ حقیقی ماه قمری پیش وپس باشد یعنی مانند ماههای عربی (در غیر امور شرعیّه و عرفاً) بتوالی یکي ۳۰ ودیگری ۲۹ شمرده شود و در این صورت شاید این یك روز اختلاف هم وجود نداشته است .

(۲۸۱) درصورتی که مرکز اصلاح یعنی اتّخاذ سال اَوِسْتائی در فارس فرض شود چون تحویل آفتاب بحمل فقط قریب ۱۰ دقیقه بعد ازطلوع آفتاب روز ۲۷ مارس می افتد فرض اینکه همان روز روز اوّل حمل بوده مستبعد نمیشود ولی باز در آن صورت باید فرض کرد که روز بعد را اوّل سال گاه شماری جدید قرار داده اند.

(۲۸۲) بنابر جدول **کوگلر** سال ۴۸۷ وسال ۴۸۴ هردوسال کبیسهٔ بابلي بوده اند وسال ۴۸۷ يك ماه **ادارو** مکرّر درآخر سال داشته است — اجتماع سال ۴۸۷ بموجب حساب ازروی جداول **شرام** درگرینویچ تقریباً در ساعت ۲ و ۳۸ دقیقه از نصف شب گذشته و در آفاق ایران حوالی طلوع آفتاب روز ۲۸ مارس میشود (فرق بین گرینویچ وشیرازقریب سه ساعت ونیم وباولایات شرقی ایران قریب ۴ ساعت و بابابل دوساعت و ۵۸ دقیقه است) . **گینزل** هم درکتاب سابق الذّکر خود جدولي راجع بمواقع اجتماع نیّرین برای سالهای قبل ازمسیح از ۶۵۰ تا ۱۰۰ ق.م. درج نموده که با ارقام مربوط بسالهاي مذکور درمتن موافقت دارد .

(۲۸۳) تناسب مخصوص این سال از بین سالهای سلطنت داریوش از این جا نیز واضح میشودکه معلوم است که داریوش در اوائل سلطنت خود و تاموقع نوشتن کتیبه های بیستون وشاید حتّی تاچندی بعد از آن سال و ماه پارسي قدیم را استعمال میکرد و اگر فرض کنیم که در ده سال اخیر سلطنت خود بخیال تبدیل آن گاه شماری بگاه شماری مَزْدَیَسْنی افتاده و منتظر موقع مناسبی برای این کار بوده باشد یعنی سالی که در آن اوّل سال مَزْدَیَسْنی (اوّل فروردین ماه) با اوّل سال بابلی

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

کتابخانهٔ مجلس

سالهای معمولی مورّخین است یعنی سال تاریخی نه نجومی و برای بدست آوردن سال نجومی که بطور تحقیقی مبنای حساب است (ودر محاسبات ما نیز همانطور عمل شده) باید یك سال كسر كرد

انتشار این گاه شماری در ممالك مجاوره

علیهذا ظنّ قوی بر آنست که داریوش و مشاورین او این ترتیب گاه شماری را که از حیث اساس مصری و از حیث اسامی ماه و روز و آیینهای مربوط بآنها زردشتی ودر آغاز سال و بسیاری ازخواص و صفات دیگر بابلی بود در این سال (۴۸۷ قبل ازمسیح) اتخاذ و شاید بموجب حکم دولتی وقانون عمومی در ممالك شاهنشاهی ایران بر قرار ساختند. (۲۸۵) این گاه شماری در تمام ممالك زردشتی مذهب یا آنجا که عدّهٔ

[بقیهٔ حاشیهٔ (۲۸۴) ازصفحهٔ قبل]

دوساعت فرق دارد و درسال ۴۸۵ اصلا مشار الیه تحویل آفتاب را بحمل بر خلاف استخراج مادر ۲۷ مارس ثبت کرده است و شاید مقصود خود منجّم مزبور ۴۸۵ نجومی بوده یعنی ۴۸۶ تاریخی و نیز حساب **مار کوارت** راجع بمطابقت اوّل دی ماه ایرانی (دَثوش) و اوّل توت ماه مصری (Toth) با ۲۲ دسامبر یولیاني در سالهای ۴۸۹ - ۴۸۶ ق . م . که در صفحهٔ ۲۱۰ ازهمان کتاب گوید ظاهراً دقیق نیست چه درین سالهای چهار گانه اوّل دَیْ و اوّل توت در ۲۳ دسامبر بوده‌اند و فقط در سالهای ۴۸۵-۴۸۲ با ۲۲ دسامبر مطابق میافتند ونیز لازم است گفته شود که ساعتها و دقائق مندرجه همه بر اساس ساعت وسطی است نه ساعات حقیقی شمسی یعنی « تصحیح » (Correction) که برای بدست آوردن ساعات شمسی حقیقی درجدول مخصوص **شرام** ثبت است بکار برده نشده ودرصورت لزوم ممکن است باطرح قریب ۷ دقیقه ونیم ازاعدادفوق ساعت حقیقی رابدست آورد .

(۲۸۵) از طرفی مجری شدن این گاه شماری را درسغد و خوارزم از مشرق و ارمنستان و کاپادوکیه از مغرب میتوان دلیل دیگری برای این نکته فرض کرد که اتّخاذ اصلی آن از زمانی بوده که دولت هخامنشی در اوج بسط قدرت خود بوده و دائرهٔ قلمرو او تنك تر نشده و هنوز باختر و سغد و خوارزم (که این آخری چنانکه ذکر خواهد شد مدّتی قبل از اسکندر از زیر تسلّط ایران خارج ومستقلّ شده بود) در تحت اطاعت وتبعیّت مملکت شاهنشاهی و بقوانین آن منقاد بودند و از طرف دیگر این فقره که **هرودوت** در موقع صحبت ازسال شمسی سیّار مصری و ترجیح آن بسال قمری یونانی اشاره‌ای بسال ایرانی نمیکند وظاهراً بي خبر بوده است شاید (چنانکه مار کوارت اشاره کرده) دلیل آن تواند شد که تأسیس این گاه شماري هم مدّت زیادی قبل از زمان او نبوده واز این جهت سالهای آخر سلطنت داریوش موافق هر دو قرینه است خصوصاً که داریوش در کتیبهٔ بیستون (فقرهٔ ۷۱) بنا بر ترجمهٔ **وایسباخ** (که بعضی هجاهاي افتاده را بحدس تکمیل میکند) ازکارهای سال چهارم وپنجم سلطنت خود حرف میزند و از این قرار آن کتیبه را بعد از سنهٔ ۵۱۸ ق . م . نوشته و در آن کتیبه هنوز ماههای پارسی قدیم را استعمال میکرده است . بدیهی است بودن نوبت کبیسهٔ اخیر در آبان ماه در اواخر دورهٔ ساسانیان نیز مارا تقریباً باین نتیجه میرساند که مبدأ دوره بهر حال در قرن پنجم قبل ازمسیح بوده است ——— بر قرار شدن سال و ماه زردشتی در اواخر عهد سلطنت داریوش چنانکه **مار کوارت** حدس میزند دلیل آن تواند بود که با وجود تعقیب مغان بعد از بر افتادن **گماتا** باز نفوذ آنها پس از اندکی فزایش گرفته و در اواخر عهد داریوش باز باوج کمال رسیده بوده است .

استخراجات موقع تحویل آفتاب بحمل و اجتماع نیّرین را خود نگارنده از روی جداول شرام استخراج نموده ام و برای سهولت مراجعه مواقع تحقیقی تحویل آفتاب در پائین صفحه ثبت میشود . این اوقات مطابق افق گرینویچ است و برای تطبیق بآفاق شرقی ایران باید قریب چهار ساعت بر آن اعداد افزود (۲۸۴) . تواریخ

[بقیه حاشیه از صفحهٔ قبل]

یعنی اوّل نیسان و اوّل ماه پارسی قدیم معادل آن تصادفاً مطابق افتاده باشد (یعنی درواقع اعتدال ربیعی باهلال مصادف باشد) چون تنها سالی که دراین میانه دارای این صفت بوده همان سال ۴۸۷ بوده است و در همهٔ سالهای دیگر از ۴۹۴ تا ۴۸۵ (یعنی ده سال) اوّل نیسان بابلی در ماه آوریل رومی یعنی از ۴ تا ۲۲ روز بعد از اعتدال ربیعی افتاده بوده است (برطبق جدول **کوگلر**) لذا جز درسال ۴۸۷ منظور حاصل نمیشده است ——— محض تکمیل فایده مناسب است گفته شود که فرض **گوتشمید** یعنی اتّخاذ سال اَوِسْتائي جدید درسنهٔ ۴۱۱ ق . م . و درعهد داریوش دوّم با این نکته یعنی مطابقت با اوّل سال بابلي وفق نمیدهد چه از سال ۴۲۸ تا سنهٔ ۴۰۳ اوّل نیسان بابلی هیچ وقت در ماه مارس رومی واقع نبوده جز در دو سال ۴۲۲ و ۴۱۹ ق . م . و بس .

(۲۸۴) تحویل آفتاب بحمل از روی جداول شرام درافق گرینویچ بعد از نصف شب :

سال	۴۸۰	تاریخي	روز	۲۶	مارس	ساعت	۱۹	و	۲۹	دقیقه
«	۴۸۱	«	«	«	«	«	۱۳	و	۳۰	«
«	۴۸۲	«	«	۲۷	«	«	۷	و	۴۱	«
«	۳۸۳	«	«	«	«	«	۱	و	۴۵	«
«	۴۸۴	«	«	۲۶	«	«	۱۹	و	۵۶	«
«	۴۸۵	«	«	«	«	«	۱۴	و	۲۰	«
«	۴۸۶	«	«	۲۷	«	«	۸	و	۱۶	«
«	۴۸۷	«	«	«	«	«	۲	و	۳۹	«
«	۴۸۸	«	«	۲۶	«	«	۲۰	و	۵۹	«
«	۴۸۹	«	«	«	«	«	۱۵	و	۱۰	«
«	۴۹۰	«	«	۲۷	«	«	۹	و	۲۸	«
«	۴۹۱	«	«	«	«	«	۳	و	۳۷	«

این اوقات تحقیقی کامل نبوده ولی بیش از یك الی ۱۰ دقیقه خطانداشته و نزدیك بساعت تحقیقی میباشند . برای پیدا کردن وقت تحقیقی یا بعبارة اصحّ نزدیکتر بتحقیق ممکن است که موقع تحویل سال ۴۹۰ که نزدیکتر بتحقیق است اساس گرفته وبرای هر سال بعد ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه و ۱۳ ثانیه (که کسور سال شمسي در آن تاریخ بوده) علاوه کرده شود ——— این اوقات باآنچه **مار کوارت** در کتاب سابق الذّکر خود (Untersuchungen) صفحهٔ ۲۰۴ ازقول دکتر تسویرس (H. j. Zwiers) منجّم ثبت کرده غالباً قریب

[بقیهٔ حاشیه در صفحه بعد]

معتنی به ایرانی مقیم بوده اند (مانند **کاپادوکی** و **ارمنستان** و شاید **ارّان** درمغرب و **سغد** و **خوارزم** و **سیستان** و شاید حتّی **فرغانه** در مشرق) جاری و معمول گردیده در ارمنستان تا سال ۱۰۸٤ مسیحی (۲۸٦) و حتّی مدّتی بعد از آن و در کاپادوکی تاحدود سال ٦۳ ق . م . (۲۸۷) و در خوارزم تا حدود سنهٔ ۹۳

(۲۸٦) ازاین تاریخ سال ثابتی مذهبی ازطرف **یوحانس دیاکونوس** (Johannes diakonos) خلیفهٔ ارامنه بوسیلهٔ افزودن یك روز در هر چهار سال بر خمسهٔ مسترقه برقرار شد ولی بجای آنکه اوّل سال ارمنی را درهمان جا که درآن تاریخ بود(۲۹فوریه) ثابت گردانند اوّل ماه نَوَسَرْد را (ماه اوّل ارمنی) در ۱۱ ماه اوت رومی که مطابق موقع آن در ٤۲۸-٤۳۱ مسیحی بود قرار دادند که با اوان اتّخاذ کلیسای مستقلّ براي ارامنه و خارج شدن آنها از تبعیّت روحاني کلیساي یونان و بیزانس وآغاز مخاصمه وجهاد ارمنیهای مسیحی بر ضدّ ایران زردشتی (٤٥۱) و اختراع الفبای ارمنی که مهمّترین عامل ملّی تاریخ ارامنه بشمار است و ترجمهٔ تورات و انجیل بزبان ارمني ومخصوصاً (چنانکه **گوتشمید** در مقالهٔ سابق الذّکر خود گوید) با زمان انعقاد مجمع **افسس** که آخرین مجمع مذهبي در نظر ارامنه بود (چه مجامع بعد از آنرا ارمنیهارا قبول نکردند) و با موقع پایان استقلال سیاسی ارمنستان(٤۲۹ مسیحی) مطابق بود وچنانکه اعیاد و ایّام مهمّهٔ ایرانیان ماننداقروردگان و خمسهٔ مسترقه وبهار جشن وکوسه بر نشین و گاهنبارها مطابق موقع آنها در زمان انقراض سلطنت ایران قدیم همان جاکه بوده اند مانده بودند بعید نیست که ارامنه نیز موقع اوّل سال را دروقت انقراض دولتشان اساس گرفته باشند مخصوصاً این نکته نیز قابل توجّه است که ۱۱ اوت بحساب **یولیوس قیصر** اوّل پائیز محسوب میشد . این سال ثابت ارمنی هم قوامی نگرفته ودوامی نکرد و باز سال سیّار ارمنی درجریان ماند . غالباً این سال و تاریخي را که از مبدأ اتّخاذ آن ایجادشد « تاریخ کوچك » (Petite ére) مینامند و تاریخ بزرك معروف ارمنی از ۱۱ ژویهٔ ۵۵۲ (یا ۵۵۳) که درآن سال مطابق اوّل نَوَسَرد بوده میباشد وجهت اتّخاذ آن سال براي مبدأ تاریخ دلیلي دارد که **گوتشمید** بتفصیل بیان کرده است . مجامع مذهبی مسیحیان (concile) بیست عدد است . و مجمع **افسس** مجمع سوّمی بوده که درسنهٔ ٤۳۱ منعقد شد . ——— بعید نیست که خیال این اصلاح برای ارمنیها از اصلاح ملکشاه سلجوقی و ثابت کردن سال ایرانی که در همان عصر بعمل آمد (فقط هشت سال فاصله دارند) حاصل شده باشد وچون ایرانیان اوّل سال را برگردانیده ودرآن جا قرار دادند که بعقیدهٔ آنها درآئین قدیم درآنجا بوده شاید ارمنیها نیز موقع مجمع **افسس** را انتخاب کردند که رنگ عیسوي داشته باشدنه زردشتی .

(۲۸۷) تا این تاریخ کاپادوکی یا استقلال داشته و یا اقلاً در تحت حکومت دولت ایرانی نژاد کاپادوکی علیا معروف بدولت **پونتوس** (درشمال شرقی آسیای صغیر و سواحل بحر اسود) بوده ولی در این تاریخ یعنی ٦۳ . ق م . **میترادات** (مهرداد) ششم پادشاه بزرك پونتی که **کاپادوکی** جنوبي را نیز در تصرّف داشت بدست رومیها مغلوب شده و کشته شد (باسر خودش سربازی اورا کشت) و **پومپی** سردار رومی ممالك آسیاي صغیر و از آنجمله **کاپادوکی** و **پونت** را فتح

[بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد]

هجری (۲۸۸) رسماً وبعد از آن نیز که سال عربی و **هجری** معمول شد باز عملاً و در میان عامّه تا قرنها بعد از آن (۲۸۹) و در سغد هم تا مدّتی بعد از قرن چهارم

[بقیهٔ حاشیهٔ (۲۸۷) از صفحهٔ قبل]

و تسخیر نموده و **آریوبازان** نام دست نشاندهٔ خود را بتخت **کاپادوکی** نشانده و تحت الحمایهٔ روم قرار داد و کمی بعد **آرخلائوس** از طرف روم والی آن مملکت شدو ظاهراً در این تاریخ یعنی ٦۳ ق . م . گاه شماری رومی را رسماً بجای گاه شماری کاپادوکی بر قرار کردند (یعنی اقلاً کبیسهٔ چهار ساله را با حفظ اسامی ماههاي کاپادوکی) و این فقره از این جا پیداست که تقویم قدیم معروف به **فلورینتی** (Hemerologium Florintin) اوّل ماه اَرْتَنَ کاپادوکی را (اوّل سال) که با ملای بعد **لوتانوس** (یا **لیتانوس**) ضبط شده مطابق ۱۲ دسامبر رومی ثبت میکند و این موافق موقع آن در سنهٔ ٦۳ ق . م . است . تقویم فلورینتی از شرحی که **ثاون** اسکندرانی بزیج بطلمیوس نوشته مأخوذ شده است و نسخه ای از آن حالا در **فلورانس** از بلاد ایطالیا و نسخهٔ دیگری در **لیدن** از بلاد هولاند محفوظ است . گاه شماری کاپادوکی بعد از آن تاریخ نیز در میان عامّه از استعمال نیفتاده وکماکان مداومت داشت چنانکه از نوشتجات **اپیفانوس** که ذکرش گذشت معلوم است . بنا بر نقل **گینزل** سندی از **کاپادوکی** از اوائل تاریخ مسیحی بدست آمده که بتاریخ ماه **دئسو** (دي ماه) مورّخ است .

(۲۸۸) در این تاریخ **قتیبة بن مسلم** مرتبهٔ دوّم خوارزم را (بقول بیرونی بعد از ارتداد اهالي آن) فتح کرده و آثار نیمه استقلال آن مملکت را ضعیفتر از آن ساخت که بود واز آن موقع تاریخ هجری درآن خطّه جاری گردید.

(۲۸۹) چنانکه در عهد بیرونی هنوز « مجوس خوازم که عدّهٔ آنها کم بود » همین سال و ماه را استعمال میکردند ——— **کورلاوالا** درمقاله اي که بعنوان « آخرین کبیسه » در واقع درتأیید عقیدهٔ فرقهٔ شاهنشاهی پارسیان هند نوشته (Dhunjeebhoy Naorosji Coorlawalla «The last Kabiseh (in Dastur Heshang memorial volume,Bombay 1918 p. 149-160) از روی قرائنی که از تفسیر شهور خوارزمی و ایرانی درکتاب بیرونی استخراج کرده فرض نموده است که سال خوارزمیها وخراسانیها از سال ایرانی وسغدی یك ماه عقب تر بوده است . این نتیجه علاوه بر آنکه باسایر بیانات صریح بیرونی مخالف است مبنی بر قرائن ضعیفه است . اگر بیرونی **اجغار** را که نیمهٔ ماه چیری خوارزمی است گوید که در زمان وی وسط تابستان افتاده و ۱۵ ریمژد ماه خوارزمی (یعنی **نیمخب**) را (نه ۱۱ که کورلاوالا اشتباهاً گفته) که مطابق ۱۵ دی ماه ایرانی است در نزد عامّه در زمان وی نیمهٔ زمستان میخواند فقط بطور مسامحه و پیروی عرف عامّه است ورنه اجغار در زمان تألیف کتاب الآثار الباقیه در حدود ۱٦ سرطان واقع بوده است و امّا آنچه در باب اوّل شهریور از بیرونی نقل کرده که آن را در زمان خود اوّل پائیز شمرده ناشی ازسقطی است که در متن چاپی الآثار الباقیه روي داده و مقصود روز ۱۸ شهریور بوده که خزان خاصّه نامیده میشد چنانکه ۲ مهر خزان عامّه بوده ومردم آن را (یعنی خزان خاصّه ر) عادةً آغاز پائیز میشمردند که پائیز عرفی (نه نجومی)مقصود بوده است چنانکه خودبیرونی در کتاب التّفهیم شرح داده است ونیز راجع بمطابقت ماههای خوارزمی با

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

هجری (۲۹۰) مداومت داشت . از اسم ماه هفتم ماههای قباء (از بلاد مهمّ فرغانه

[بقيهٔ حاشيهٔ (۲۸۹) از صفحهٔ قبل]
سغدی کاملاً (صفحهٔ ۲۲۵ از الآثار الباقيه) و مطابقت سغدي با ايرانی جز در پنج روز مسترقه (صفحهٔ ۲۲۳) تصريح نموده‌است . در واقع تأسيس و بنای چنان فرضی بر اقوال متفرّقه ومختلفه و دربعضی مواردکاملاً متناقضهٔ بيرونی دورازاحتياط است چنانکه مثلاً راجع باوّل زمستان درعهد سلاطين قديم ايران يك جا مهرگان رااوّل زمستان ميشمارد (الآثارالباقيه صفحهٔ ۲۲۳) ويك‌جاچهارم (يااوّل)شهريوررا (صفحهٔ ۲۲۱) ويك‌جاپنجم آبان‌را (صفحهٔ ۲۲۷) و در اين‌موضع اخير گويدکه ايرانيان بعد از زوال‌کبيسه اوّل زمستان را پنجم آبان‌وآخر آن رادهم بهمن ميشمردند . دراين صورت زمستان را در واقع ۱۰۰ روزحساب‌ميکنند و معلوم نيست درچه‌تاريخی چنين ترتيبی يعنی‌شروع‌زمستان درپنجم‌آبان‌وجودداشته وظاهراً فقط درحدود۱۲۶ هجري‌ممکن‌است ———

با وجود تغيير مبدأ تاريخ خوارزمی بعد ازفتح ثانی قتيبة بن مسلم در سال ۹۳ باز حساب عرفي مردم باماههای خوارزمی مداومت کرد چنانکه کبيسهٔ پادشاه خوارزم درحدود سنهٔ۳۵۸ (که ذکرآن گذشت) که شايد بتقليدکبيسهٔ **المعتضد بالله** نظيرکبيسهٔ رومی را درسال وماه خوارزمی برقرار واوّل سال را بقول بيرونی در الآثار الباقيه در ۳ نيسان (آوريل) ودرکتاب‌التفهيم در۲نيسان و اجغار را در ۱۵ تموز (ژويه) ثابت گردانيد قرينهٔ اين مدّعاست (مطابقت اجغار با ۱۵ ژويه دليل صحّت روايت ۲ نيسان برای اوّل سال است). ظاهراً منشأ «نوروز خوارزمشاهی » هم که در تقويمها ثبت ميشود (در ۱۹ حمل) نيز همين سال خوارزمشاهی است چه چون در سنهٔ مزبوره يعنی ۳۵۸ اوّل حمل مصادف ۱۶مارس (اذار) رومي بوده در صورت قراردادن اوّل ناوسارچی خوارزمی در ۳نيسان نوروز خوارزمی در۱۹حمل واقع ميشود و درصورت قرار دادن در ۲نيسان ممکن است‌که بعدها درموقع تأسيس نوروز سلطانی (جلالی) که اوّل‌سال در۱۵ مارس افتادنوروز خوارزمشاهی راهم که۲ آوريل بود در ۱۹ فروردين ماه جلالی قرار داده و ثبت کردند ومنجّمين بعد درتقاويم همين طور نگاهداشته اند .

(۲۹۰) بدليل آنکه در عهد بيرونی و کوشيار و عبدالرّحمن خازنی مؤلّف زيج سنجري (يعنی اقلاً تاسنهٔ ۵۳۲ که تاريخ آخرين واقعهٔ مذکوره درکتاب اخير است) هنوز ماههای سغدی جاری و معمول بوده و اين سه مؤلّف آنها را ثبت نموده اند و آثار آنها در حفريّات **تورفان** نيز بدست‌آمده است . **مولر** دراخبارجلسات آکادمی‌پادشاهی علوم‌پروس فهرستی ازماههای‌سغدی‌از روی همين آثار طبع و نشر کرده است(F. W. K. Muller, Sitzungsberichte der Konigliche preussische Akademie der Wissenschaft, sitzung der philosophisch-historische classe vom 16 Mai 1907 XXV) که‌غالباًباجدول‌بيرونی‌توافق داردودربعضی‌ا آنهااملای کتاب بيرونی‌را تصحيح‌ميکند مثلاً بجای‌جرجن خُرْزَن‌ياخُزْرَن وبجای‌ساك‌نساك وبجای اشنداخندا شيناخند وهکذا. بيروني‌اسامی روزهاي‌سغدي را نيز ثبت‌نموده‌است وهمچنين‌اسامی‌ماهها وروز های خوارزمی‌درکتب بيرونی براي‌مامانده است فقط بنابر آنچه درکتاب التّفهيم گويد اهل بخارا ماههای سغدی رانه باسم بلکه باعدد ميشمردند (يعنی ماه اوّل و دوّم وسوّم و هکذا) که ممکن است از تأثيرگاه شماری ترکی باشد .

در اقصی مشرق ترکستان) نيز که فهرست آنها در کتاب بيرونی درج است ديده‌ميشود که دائرهٔ بسط سال و ماه‌ايرانی بسيار دور از سرحدّات ايران رسيده بوده است چه اسم اين ماه مهر است . در اين ممالك و در بين اين اقوام (جز درسيستان) بر حسب ظاهر بايد کبيسه ای که در ايران برای سال مذهبی (يا ماليّاتی وزراعتی) معمول بوده جاری نشده وتنها سال عرفی سيّاردر کاربوده باشد بدليل‌آنکه خمسهٔ مسترقه درآخر ماه دوازدهم مانده وجای خودرا تغييرنداده(۲۹۱) واقلاً تا آخرقرن چهارم هجری (يعنی موقع تأليف کتاب‌الآثار الباقيهٔ بيرونی) بهمان منوال بوده و بهمين جهت اوّل سال آنها پنج روز بعد از اوّل سال ايرانی و سيستانی

(۲۹۱) بيرونی براين معني (يعنی بودن خمسه‌در آخرسال)مکرّراً تصريح ميکند ولي کوشيار با آنکه درموضع‌ديگر از کتاب خوددر اين باب‌مطابق‌قول بيرونی سخن‌ميراندرد ضمن شمردن‌ماههای سغدی خمسه‌رادر آخرآبانج‌ماه(معادل آبان ايرانی) قرارميدهد که‌ظاهراًناشی ازسهواست . اين‌نوع‌اختلاط واشتباهات‌وگاهی‌تناقضات‌درکتب‌عربی‌و فارسی کم‌نيست‌و قطع‌نظراز کتب‌مؤلّفين‌مسامحه‌کارو کم‌اطّلاع کتب مختلفهٔ بيرونی هم که شايد محقّق ترين مؤلّفين اسلامی است و حتّی هريك از کتب او با اخبار متناقضه مشحون است که ذکر آنها بی‌لزوم است (حتّی چندين‌عيد ازاعياد معروف ايرانيانرا درکتب مختلف خود بايك روزاختلاف ذکرميکند) . يعقوبی که وي نيز درتحقيق‌ودقّت مقام دوّم را دارد گويد (نسخهٔ چاپی ليدن‌جلد اوّل صفحه ۱۹۹) که «فاصلهٔبين نوروزومهرجان که‌در۱۶ مهرماه است۱۷۵ روز است يعنی‌پنج ماه و۲۵ روز» !! مسعودی در مروج الذّهب (که در حدودسنهٔ ۳۳۶ تأليف کرده) مهرجان را در تشرين اوّل ميشمارد (چاپ پاريس جلد سوّم صفحهٔ ٤۰٤) که صحيح است ولی گويد که بين نوروز و مهرجان ۱۶۹روز فاصله است («مأة و تسعة و ستّون » شايد دراصل مأة وستّة وتسعون بوده است) ودرصفحهٔ ٤۱۳ ازهمان جلد گويد بين‌نوروز ومهرجان ۱۹٤روز فاصله است ! (در کتاب ديگر خود التّنبيه والأِشراف فاصلهٔ دوعيد را شش ماه و نيم و ۱۹۵روز ميشمارد)

بنا براين بديهی‌است که‌آنچه‌مؤلّفين کم‌اطّلاع ترکه‌ديگرباصطلاح‌معروف‌بکلّی «ازمرحله‌دورند» دراخبار واحوال ملل غيرمسلم نوشته اند بسيار کم فايده تر وازصحّت دورتراست والبتّه دراين‌زمينه‌ها معذورند . مثالهای عجيب ازاين‌قبيل فراوان وبلکه بيشمار است و حاجت بذکر آنها نيست چه وقتی که برای حمزهٔ اصفهانی که با خدای نامه و اَوِستا آشنا بوده چنان خلطها و اشتباهاتی که ذکر آنها گذشت روی داده باشد جای عجب از سبط ابن الجوزی نخواهد بود وقتی‌که در مرآت الزّمان (نسخهٔ خطّی برلن Ms. Orient. 1838 ورق٦) پس از ذکر نامهای ماههای ايراني که ماه آخر را هم اسفنديار ضبط ميکند گويد که اين دو ماه (يعنی بهمن واسفنديار) باسم پادشاهان آنهاست !

می‌آمد[۲۹۲] و البتّه این حدس بقرائنی معقول هم بنظر میآید چه ظاهراً عمل کبیسه بحکم دولت اجرا میشد وسغد اززمان قیام **دیو دوتوس** در حدود سال ۲۵۵ ق.م. و خوارزم ظاهراً از اواخر دولت هخامنشیان از تبعیّت شاهنشاهی ایرانی خارج شده و دیگر هیچوقت جزو ایران نشدند. ارمنستان نیز ازسال ۱۹۱ ق.م. استقلال پیدا کرده[۲۹۳] وحتّی در زمان هخامنشیان هم ظاهراً فقط باجگذار شاهنشاهی ایران بوده است. لکن معذلك معلوم میشود که درخوارزم مادامی که آن مملکت سلاطین بومی خودرا (البتّه ایرانی نژاد)[۲۹۴] تا زمان اسکندر داشت و یا در تحت حکم سلوکیان و یا سلاطین یونانی ـ باختری بوددر کبیسه از ایران تبعیّت نموده (منتهی بدون تغییر موقع خمسهٔ مسترقه) و پس از استیلای **اسکیت** ها بآن مملکت درحدود ۱۲۶ ق.م.[۲۹۵] کبیسه در آنجا نیز موقوف ماند بنا براین در سه کبیسهٔ اوّلی از ۴۸۷ تا ۱۲۶ یعنی کبیسهٔ اوّل در ۳۶۷ و کبیسهٔ دوم در ۲۴۷ و کبیسهٔ سوّم در ۱۲۷ شرکت داشته‌اند (بنا برفرض کبیسهٔ ۱۲۰ ساله نه ۱۱۶ ساله).

(۲۹۲) بیرونی درقانون مسعودی راجع بآنهائي از زردشتیان ماوراء النّهر که از مجوس اسفندیاریّ (؟) هستند (یعنی مبدأ تاریخشان ازوفات یزدگرد است) گوید که هم سال آنها پنج روز بعدازسال ایرانی وهم مبدأ تاریخ آنها ۲۰ سال بعد ازتاریخ یزدگردی شروع میکند (یعنی ازوفات یزدگرد).

(۲۹۳) دراین‌سال **آرتاشس** ارمنستان را ازتبعیّت سلوکیان وایران خارج نموده سلطنت مستقلّی تأسیس نمود.

(۲۹۴) بیرونی مبدأ تاریخ خوارزم رادرسال ۹۸۰ قبل‌ازتاریخ اسکندري (۱۲۹۲ ق.م.) ثبت میکند. این تاریخ مستبعد است ولی بهرحال خوارزم یکی ازکانونهای نژاد ایرانی و بظنّ قوی **اَیران‌وَیج** اَوِستا بوده و تا استیلای **اسکیت** ها ظاهراً همیشه امرای بومی مستقلّ یا نیمه مستقلّ خود را داشته است چنانکه بعد ازاسلام نیز تا اواخر قرن چهارم هجری باز ملوك بومی از دودمان قدیم درآنجا سلطنت داشتند (باکم یا بیش استقلال داخلی)

(۲۹۵) دولت یونانی و باختري که ازطرف **دیودوتوس** درحدود ۲۵۵ ق.م. تأسیس شده بود بتدریج ممالکی را که در مشرق و شمال شرقی ایران واقع بودند تحت نفوذ خود در آورد ولي در اواخر امر بدواً در اواسط قرن دوّم قبل از مسیح مورد حملات **مهرداد** اوّل اشکانی گردیده و بعضی ولایات آن مملکت بتصرّف او درآمد وبعد معرض هجوم وتاخت و تاز اسکیت ها (سکاها) گشته و در بین سال ۱۴۰ و ۱۲۶ بدست این اقوام منقرض گردید. خوارزم نیز ظاهراً از حیطهٔ نفوذ این دولت باختری خارج نبوده بنا براین تا استیلای اسکیت ها ممکن است این ممالك زردشتی مذهب تابع نفوذ روحانی ایران بوده باشند یعنی در واقع مرکز روحانی کیش مَزْدَیَسْنی در ایران بوده است.

گاهنبارهای خوارزمی

دلیل این مطلب آنست که در صورتیکه گاهنبارها در ایران تا کبیسهٔ هشتم وآخری در تحت تأثیر کبیسه جای خودرا در ماههای عرفی تغییر داده[۲۹۶] یعنی هشت ماه ازمحلّ اصلی خودشان عقب تر رفته بوده اند[۲۹۷]

(۲۹۶) بنابرآنچه بیرونی ثبت کرده است.

(۲۹۷) مثلاً **میذیوی زرمی** که اصلاً در ۱۵ اردیبهشت بوده دراواخرعهد ساسانیان (والبتّه پس ازآن نیز) در ۱۵ دی ماه و **میذیوی شم** که اصلاً در ۱۵ تیرماه بوده در ۱۵ اسفندارمَذْ (که مطابق ۱۵ تیر بهیزکي بود) رسیده بود و هکذا گاهنبارهای دیگر یعنی هرکدام هشت ماه عقب تر رفته یا درحقیقت ماههای عرفي نسبت بفصول شمسی هشت ماه جلوتر رفته اند ——— ازغرائب آنست که درصورتیکه بیرونی گاهنبارها را مثل عید فروردگان درفصول شمسی ودرموقع نجومی خودشان ثابت وتابع کبیسه قرار داده وآنها را هشت ماه ازمحلّ اصلی آنها عقب تر ذکرمیکند چنانکه گذشت در همان عصر **کیا کوشیار بن لبان باشهری جیلی** ازاهل گیلان که معاصر بیرونی بوده گاهنبارها را درزیج خود در مواقع اصلی آنها از ماهها ثبت میکند یعنی **میذیوی زرمی** در ۱۵ اردیبهشت و **میذیوی شم** در ۱۵ تیر وهکذا. پارسیان نیز امروزه آنها را بهمان قرار میگیرند و این اشکال فقط باین نحو قابل حلّ و توجیه است که در سنهٔ ۳۷۵ (و بقول بعضي در ۳۷۸) یزدگردی کهاوّل فروردین باوّل حمل برگشته ودورهٔ سیرسال عرفي سرآمدخمسهٔ مسترقه (وگویا گاهنبارها وفروردگان هم) در یك قسمت ایران مخصوصاً وبطور مسلّم درفارس بجای اصلي خودشان درماهها اعاده شدولي چنانکه کوشیار گوید درعراق وخراسان (وهمچنین بنابرترجمهٔ فارسی زیج کوشیار ازطرف **محمّد بن عمر بن ابی طالب المنجّم التبریزی** ازسنهٔ ۴۵۹ یزدگردی نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ برلن «در دیار ما که گرگان و طبرستان است») خمسه همچنان درآخر آبان ماند ولابدّ گاهنبارها وفروردگان هم تابع خمسه شد وطبیعی هم هست که خمسهٔ مسترقه که گاهنبار ششم استهرجا انتقال یابدبهمان تناسب مواضع گاهنبارهای دیگر تبدیل شود. در کتاب منتهی الأدراك نیز گوید که سال مکبوس (یعنی آنچه درآن خمسه در آخر اسفندارمَذْ پس از اصلاح سنهٔ ۳۷۵ یزدگردی واقع میشود در نواحی فارس مستعمل است و امّا در نواحی عراق وخراسان همچنان درآخرآبان ماند. یعقوبی در کتاب تاریخ خود که ظاهراً در حدود سنهٔ ۲۶۰ تألیف کرده (جلد اوّل صفحه ۱۹۹) پائیز را عبارت ازسه ماه شهریور ومهر وآبان دانسته وگوید که در پائیز پنج روز اضافه میکردند که بآنها ایّام اندرگاه میگفتند (عجب است که این مؤلّف مواقع ماههای ایرانی را که درزمان خودش بفصول اربعه می افتادند بآئین ایرانیان قدیم نسبت میدهد) ودرزیج سنجری نیز آبان را ۳۵ روز شمرده وخمسه را درآخر آن ماه قرارمیدهد ونیز **گولیوس** درحواشي خود برکتاب فرغانی ازقول ابن یونس مؤلّف زیج حاکمی نقل میکند که گفته «بنو موسي بن شاکر درسنهٔ ۲۳۷ یزدگردی روز پنجشنبهٔ سوّم خمسهٔ مسترقه‌ای که بعد ازآبان ماه است» موقع ورود آفتاب رابجدی درنصف النّهار در بغدادرصدکرده وچنین وچنان یافتند..... درنسخهٔ فارسی کتاب البارع المدخل که خود مؤلّف نسخهٔ عربی ابونصرقمّی آنرا نیز دراواسط قرن چهارم تألیف نموده (نسخه خطّي

[بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد]

[بقیهٔ حاشیهٔ (۲۹۷) از صفحهٔ قبل]

برلن) هم گوید «امّا ایام مسترقه کی اندر آخر آبان ماه نوشته باشد ...» در تاریخ عالم آرای عبّاسی نیز دیده میشود که درزمان تألیف آن کتاب خمسهٔ مسترقه درگیلان درآخر آبان محسوب بوده چنانکه گوید « ... رسم مردم گیلان است که در ایّام خمسهٔ مسترقه که بحساب اهل تنجیم آن ملك بعد از انقضای سه ماه بهار قرار داده اند و درمیانهٔ اهل عجم روز آب پاشان است بزرگ و کوچك و مذکّر و مؤنّث بکنار دریا آمده ... » (تاریخ عالم آرای عبّاسی درضمن وقایع سال ۱۰۲۲) درسال ۱۰۲۲ اوّل آذر ماه قدیم درست مطابق ۲۱ ژوئن گریگوری یاروز آخر بهار بوده است. **هوتم شیندلر** (بنقل **درویین** از او درمقالهٔ سابق الذّکروی) مینویسدکه « درمازندران هنوز (یعنی در اوائل این قرن) خمسهٔ مسترقه در آخر آبان است و بازار در این پنج روزاز مالیّات معاف است ».

کورلاوالا در مقالهٔ سابق الذّکر خود از **داور** M. B. Davar نقل میکند که وی در رسالهٔ خود بعنوان «اوّلین ماهگاه شماری زردشتی کدام است» که بزبان گجراتي نشر کرده دلایل وشواهدی برای بودن خمسه در آخر آبان ماه از سنه ۵۰۵ تا ۵۷۷ مسیحی آورده است ولي ازطرف دیگر از قول **کاما** درکتاب وی موسوم به « **یزدگردی تاریخ** » نقل میکندکه وي دوفقره شاهداز کتب اسلامی آورده مبني براینکه حتّی درقرون اولای هجری خمسهٔ مسترقه درآخر اسفندار مَذْ بوده است و از آنجمله فقره ای راجع بتطبیق ۲۶ جمادی الأولی از سنهٔ ۱۹۲ هجری با ۱۹ بهمن ماه سنهٔ ۱۷۷ یزدگردی نقل نموده است. خود کتاب **کاما** دردسترس نگارنده نیست ولهذا ازمأخذی که ازکتب اسلامی در آن کتاب بدست داده اطّلاع ندارم ولي اگر این تطبیق در یك مأخذ معتبری آمده باشد البتّه قرینهٔ آن میشودکه درآن تاریخ دریك ناحیه بازخمسه درآخر اسفندارمَذْ بوده است. درکتاب **تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام** که درحدودنیمهٔ اوّل قرن هفتم تألیف شده (چاپ طهران بتصحیح آقای اقبال سنه ۱۳۱۲ شمسی صفحه ۱٦) از کتابی (ظاهراً ازکتب زردشتیان) باسم « خوره روزان » نقل میکندکه « خمسه در آخر اسفندارمذ بود و آن را جهنبار گویند » در باب این کتاب وتاریخ آن بر نگارنده چیزی معلوم نشد. دررسالهٔ فارسی مسمی به « **معرفة التقویم والاسطرلاب و مواقیت الصلوات الخمس** » تألیف **جمال الدین ابونصر احمد بن محمد الطرقی** (که نسخهٔ خطّی آن در کتابخانهٔ دارالفنون لیدن محفوظ است) گوید « پنجهٔ مسترقه دربعضی شهرها در آخر آبان بیاورند و دربعضی شهر ها در آخر اسفندار مَذْ » (تاریخ تألیف این کتاب برنگارنده معلوم نیست ولي چون اززیج ملکشاهی حرف میزند لابدّ متأخّر برآنست) دبستان المذاهب محسن فانی که در نیمهٔ دوم قرن یازدهم تألیف شده گاهنبار رادرمواقع اصلی درماههای عرفی همچنان که امروزه معمول پارسیان است ثبت میکند (چاپ بمبئی صفحهٔ ۹٦). درتاریخ وصّاف نیز گوید « طایفهٔ فرس پنج روز در آخر آبان یادر آخر اسفندارمَذْ بیفزایند ودرمدّت هرصدو بیست سال یك ماه کبیسه کنند » —— کوشیار در کتاب خود از رسیدن اوّل فروردین باوّل حمل درسنه ۳۷۵ یزدگردي (۲۹٦ هجری) ونقل خمسهٔ مسترقه بآخر اسفندارمَذْ حرف میزند ولی در اقوال او در کتب وی اختلاف است در زیج گوید « خمسهٔ زایده در آخر اسفندارمَذْ است و ماه اسفندار مَذْ سی و پنج روز است » ولی درکتاب المدخل (نسخهٔ خطّی برلن) گویدکه عادت بر آن جاری شده که مسترقه برسم معهوداز ایّام کسری در آخر آبان ماه است و در ضمن شمردن «اعیادمشهورهٔ مجوس» فروردجان را ده روز درآخرآبان و ابتدا از ۲٦ آبان ماه میشمارد وعجب آنکه درهمان ردیف در ماه اسفندار مَذْ گوید « کهنبار ششم اوّل مسترقه بعد از اسفندارمذ است »

مانده اند توضیح آنکه بیرونی درضمن شرح ایّام واعیاد سال خوارزمیان پس از ذکر اعیادعرفی در ظرف سال گوید (۲۹۸) « و غیر از اینها آنها را اعیادی است که درکار دین خود بدانها محتاجند وآن شش عید است » که آنها را یکسان یکسان باصفت اضافی « رید » در پنج تا از آنها (که چنانکه **طهورث انکلسرای** در مجموعهٔ سابق الذّکر یادگار نامهٔ کاما حدس زده همان رَتُو اوستائی که بمعنی قسمت سال و برای گاهنبارها آمده میباشد) ذکر میکند. این شش عید همان فواصل گاهنبار هارا داردیعنی ٤٥ و ٦٠ و ۷٥ و ۳۰ و۷٥ و ۸۰ روز و شکّی نیست در اینکه همان گاهنبارها هستند فقط با این فرق که گاهنبارپنجم ۷٥ و گاهنبار ششم ۸۰ روزه است (یعنی برعکس گاههای ایرانی). در اسامی این گاهنبار ها چنانکه بیرونی بنقل از زردشتیان خوارزم (که گوید عدّهٔ کمی مانده اند که فقط ظواهر دین را میدانند و از حقایق و معانی آن تفحّص نمی کنند) ثبت کرده ظاهراً اختلاط و التباسی روی داده است که از ملاحظهٔ فهرست ذیل وتطبیق نامها و ابعاد آنها ومواقع آنها درماهها باگاهنبارهای ایرانی و موقع اینها در ماهها بنا بر ثبت بیرونی از فروردین تا اسفندار مَذْ (واز ناوسارجی تا اسپندار مجی) روشن میشود:

گاهنبار های ایرانی			گاهنبار های خوارزمی	
١ ـ مَیْذِیوی زَرِمَي	٤٥ روز از اوّل ماه نهم تا ۱٥ ماه دهم	=	مذیان رید	٤٥ روزازاوّل ماه چهارم تا ۱٥ ماه پنجم
٢ ـ مَیْذِیوی شِمَ	٦۰ روزاز ۱٦ ماه دهم تا ۱٥ ماه دوازدهم	=	میث زرمی رید	٦۰ روز از ۱٦ ماه پنجم تا ۱٥ ماه هفتم
٣ ـ پَیْتیش هَهْيَ	۷٥ روز از ۱٦ ماه دوازدهم تا ۳۰ ماه دوّم	=	کجذ ریکانیك	۷٥ روزاز ۱٦ ماه هفتم تا آخر ماه نهم
٤ ـ آیاثْرِمَ	۳۰ روز از اول ماه سوم تا ۳۰ ماه سوم	=	ارثمین رید	۳۰ روزاز اول ماه دهم تا ۳۰ ماه دهم

(۲۹۸) الآثار الباقیه صفحهٔ ۲۳۷ .

۵ ـ مَیْذِیاْیرِیَ	۸۰ روز از اول ماه چهارم تا ۲۰ ماه ششم	=	سحاحی رید	۷۰ روز از اول ماه یازدهم تا ۱۰ ماه اول
٦ ـ هَمَسْپثْمَئِیْذَیَ	۷۰ روز از ۲۱ ماه ششم تا آخر خمسه مسترقه ملحق بآخر ماه آبان که ماه هشتم است	=	میث سخن رید	۸۰ روز از ۱۱ ماه اول تا ۳۰ ماه سوم

از جدول فوق دیده میشود که اوّلاً چنانکه گفته شد فرق موقع گاهنبارهای خوارزمی در ماهها باموقع اصلی آنها در ماههای بهیزکی (برطبق آفرین گاهنبار) درست ۹۰ روزاست (البتّه بجز گاهنبار اوّل که جهت خاصّی دارد یعنی چون درآخر سال افتاده وخمسهٔ مسترقه درجزو آنست باترتیب اصلی پنج روز فرق میکند) وعلامت اینست که پس از سه دوره کبیسهٔ یك ماهه کبیسه متروك و گاهنبار ها درجاهائی که در اثر این کبیسه واقع شده بودند (یعنی بر اثر کبیسهٔ آخری یا سوّم) مانده اند همچنانکه گاهنبارهای ایرانی در جاهائی از ماهها مانده اند که پس از کبیسهٔ هشتم وآخری درعهد فیروزساسانی بآنجاها رسیده بوده‌اند وفاصلهٔ میان هریك‌از گاهنبارهای خوارزمی با معادل آن از گاهنبارهای ایرانی ۱۵۰ روز یاپنج ماه است پس موقوف شدن کبیسه در ماههای خوارزمی از وقتی است که اوّل ناوسارجی (فروردین خوارزمیها) در اوّل زمستان واقع بوده واز آن وقت باینطرف باز ماهها بسیرقهقرائی خود در سال شمسی حقیقی مداومت کرده وگاهنبارها نیز در موقع نجومی خودثابت نمانده بلکه در همانجاها که در ماههای سیّار واقع شده بودند مانده و بتبعیّت‌سیرماهها سیر کرده اند ثانیاً چنانکه اشاره شد گاهنبار پنجم وششم در ایرانی و خوارزمی در طول مدّت عکس همدیگر است و این‌ظاهراً ناشی ازآنست که گاهنبار پنجم وقتی ۸۰ روزه بوده که خمسهٔ مسترقه دربطن آن بوده و درآخر آذرماه واقع میشده (۳۰۰) وباین جهت از آخر مهرماه بهیزکی تا ۱۵ دیماه بهیزکی ۸۰ روز میشد لیکن پس از انتقال خمسهٔ‌مسترقه بآخر اسفندارَمذْ ازآخر مهرتا ۱۵ دَیْ فقط ۷۵روز وازآن نقطه تا آخر

(۲۹۹) خمسهٔ مسترقه در میان ماه دوازدهم و اوّل اضافه میشود.

(۳۰۰) چنانکه اشاره شد این حدس درصورت صحّت‌آن دلیل دیگری برآن تواند بود که‌سال وقتی از اوّل دَیْ شروع میشده است.

سال ۸۰ روز فاصله‌شد وخوارزمیها ازهمین قرار عمل کردند لیکن‌ایرانیها (برخلاف انتظار واقتضای‌حساب و منطق) باوجود انتقال خمسه بازعدّهٔروزهای گاه پنجم‌را کمتر نشمرده وکماکان ۸۰ روز فرض کردندو لذا مَیْذِیاْیرِیَ‌از ۱۵ دَیْ به‌۲۰ دَیْ‌رسید‌ثالثاً برحسب‌ظاهر دراسامی گاهنبارهای‌خوارزمی‌بمروزمان‌اختلاط پیش‌آمده چه‌میث‌زرمی لفظاً به‌مَیْذِیوی‌ْزَرِمَیَ شباهت دارد ولی اسم گاهنبارمَیْذیوی‌ْشَمَ‌است و سحاحی صورةً به‌پَیْتیشْ‌هَهْیَ (سبسحی) شباهت‌دارد ولی‌اسم مَیْذیاْیرِیَ‌است‌و میث سخن رید شاید‌با مَیْذیوی‌ْشَمَ بی شباهت نیست ولي اسم هَمَسْپثْمَئِیْذَیَ است و همین شباهتهای صوری ظاهراً موجب اشتباه زاخاو در تطبیق گاهنبار های خوارزمی با ایرانی شده است (۳۰۱) رابعاً هریك ازجشنهای گاهنبارهای‌خوارزمی یك‌روز است یعنی همان روز آخر گاه و این ظاهراً نشانهٔ آنست که دراصل چنین بوده است.

از ترتیب گاهنبارها نزد سغدیها وارمنیها و سایر ملل زردشتی اطلاعی نداریم. راجع باعیاد سغدی که آغام می‌نامیدند در کتب بیرونی شرحی مندرج است که غالباً بابازارگاه های‌تجارتی‌اما کن‌مختلفه مربوط بوده‌اند‌اگرچه «عمس‌خواره» بامَیْذیویْ شَمَ مطابق میآید وماخیرج دوّم (۱۲ماه‌چهارم) با تیرکان یك‌روزفرق دارد (برحسب آنچه‌درالآثارالباقیه ثبت‌شده) وبنا برروایت کتاب التّفهیم ماخیرج اوّل روز۱۳ از ماه سوّم و ماخیرج ثانی روز ۱۳ از ماه چهارم است (۳۰۲)

(۳۰۱) نخست **زاخاو** متوجه‌این نکته‌شده که‌این‌اعیاد که‌بیرونی‌ذکرمیکند‌همان گاهنبارهاست‌ولی‌مشارالیه‌در حواشی‌خوددرذیل‌ترجمهٔ‌انگلیسی‌الآثارالباقیه‌بیرونی (Sachau,Chronologie of Ancient nations) گاهنبار اوّل خوارزمی را با گاهنبار سوّم ایرانی و دوّم را با دوّم و سوّم را با پنجم و چهارم را با اوّل و پنجم را با ششم و ششم را با چهارم تطبیق کرده است که قطع نظر از ابعادآنها از حیث ترتیب نیز وفق نمیدهد.

(۳۰۲) ظاهراً «**ماخ‌روز**» و بازارآن که بنا برقول **نرشخی** (درتاریخ بخارا جزو منتخبات **شفر** صفحهٔ ۴۳ ازجلد اوّل) هرسال دوروز بوده نیزهمین **ماخیرج** بوده. بطورکلّی بعضی اعیاد سغدی که بیرونی ذکر میکند بوسیلهٔ مندرجات کتاب تاریخ بخارا توضیح میشود — کتاب التّفهیم فارسی این اعیاد را **ماخیره** مینامد.

سال پارسیان هندوستان

در خاتمهٔ این قسمت بی مناسبت نیست گفته شود که سال پارسیان هندوستان با یك ماه کبیسه ای که در آن بعد ها بعمل آمده و با بودن خمسهٔ مسترقه در آخر اسفند ارمذماه و گاهنبارها در مواقع قدیمی و اصلی خود از ماههای عرفی و عدم تبعیّت آنها بفصول شمسی مسئلهٔ غامض بلکه معمّای لاینحلّی شده که ازدویست سال باینطرف مورد بحث بی انتها در بین علمای زردشتی گردیده است و نه تنها صد ها مقالات و رسالات نویسندگان پارسی ازفرقهٔ قدیمی وشاهنشاهی (یا رسمی) پس از ظهور اختلاف بین آنها درسال ۱۷۴۵ مسیحی (۳۰۳) کمکی بحلّ مسأله نکرد بلکه تحقیقات مدقّقانهٔ **کاما** و تأویلات **کورلا والا** هم درنیم قرن اخیر مطلب را روشن نساخته است . سعی درحلّ مسأله بافرض اینکه پارسیان هند ازقسمتی ازایران (خراسان

(۳۰۳) در سال ۱۷۲۰ مسیحی بعضی از زردشتیان ایران که بهند آمده بودند برای مرتبهٔ اوّل ملتفت فرق یك ماههٔ بین حساب خودشان و پارسیان هند شدند و در ۱۷۴۴ جمعی از آنان در**سورات** سال وماه شماری زردشتیان ایران‌را پذیرفته وروز۲۹ ازماه آبان ۱۱۱۴ یزدگردی را که مطابق ۲۱ ژوئن سال ۱۷۴۵ مسیحی بود (بعضی۶ و بعضی دیگر ۱۷ ژوئن نوشته اندولی با حساب وفق نمیدهد) روز ۲۹ آذر ماه شمردند وبدین جهت درمیان پارسیان هند اختلاف مذهبی افتاده و دو دسته شدند که یکی از آنها که این تغییر را پذیرفت بقدیمی معروف شد و آنها که این تغییر را بدعت شمرده و در حساب قدیم خود باقی ماندند به شاهنشاهی یا رسمی معروف گردیدند. عدّهٔ قدیمیها درهند کم است وشاهنشاهیهااکثریّت عظیمه دارند. اخیراً فرقهٔ سوّمی باسم «فصلی» پیدا شده که ظاهراً طرفدار آغاز سال از اعتدال ربیعی و کبیسهٔ کامل و دقیق و نگاه داشتن ماهها در مواقع ثابت هستند — رسائل بیشماری ازطرفین دراثبات کبیسه وردّ کبیسه نوشته شده وحتّی مسلمین ایرانی بتقاضای پارسیان کتبی در این باب تصنیف کردند که از آنجمله است شواهدالتفیسه (!) فی اثبات الکبیسه که حاج محمّد هاشم اصفهانی تألیف کرده و دستور فریدون جی داراب جی آن را در سنهٔ ۱۸۲۷ مسیحی در بمبئی طبع ونشرکرده است ورسالهٔ موسومه به «ادلّهٔ قویّه برعدم جواز کبیسه» که در ردّ کتاب فوق تألیف شده و ملّا فیروز مؤلّف آن که آنرا در سنهٔ ۱۸۲۸ مسیحی نشر کرده است ازکتب اسلامی استفاده نموده است (**زنکر** درفهرست کتب مطبوعهٔ فارسی کتاب اوّلی را ذکر کرده وهردو کتاب درمقالهٔ **ستوری** (C. A. Storey) در یادگارنامهٔ **پاوری** درتحت عنوان ابتدای طبع فارسی درهند ذکرشده (Oriental study in honour of C. E. Pavry London 1933p, 459) کتاب دومی بنظر نگارنده رسید ولی باوّلی دسترس نداشتم .

و خوارزم) بوده اند که در آنجا اصلاً سال یك ماه جلوتر از سال سایر نقاط بوده چنانکه **کورلا والا** در مقالهٔ سابق الذّکر خود ادّعا میکند پراز تکلّف بوده و دلائلی که برای آن ادّعا اقامه شده بهیچ وجه وافی نیست وظاهراً وجه حلّ ارجح همانست که فرض شود یك کبیسهٔ یك ماهه در قرن اوّل هجری در بین مهاجرین پارسی اجرا شده است (۳۰۴) (چنانکه اغلب علمای فرقهٔ شاهنشاهی معتقدند) . این کبیسه ممکن است درموقع خود یعنی در حدود ۷۱۴ مسیحی (۳۰۵) که موقع کبیسهٔ دهم بوده بنا بر فرض اینکه کبیسهٔ نهم که موقع آن سال ۵۹۴ بوده قبلاً بطور پیشکی با کبیسهٔ هشتم یکجا در سنهٔ ۴۷۴ بعمل آمده بوده) در مرکز اقامتگاه مهاجرین در آن موقع که از حیطهٔ نفوذ و حکومت مسلمین خارج بوده بعمل آمده باشد (۳۰۶) . امّا درباب انتقال خمسهٔ مسترقهٔ بآخر سال و گاهنبارها

(۳۰۴) بر حسب روایات مقبول‌میان خودپارسیان که اصل‌آن «قصّهٔ سنجانا» است که درقرن‌دهم (قرن۱۶ مسیحی) تألیف شده پس‌از استیلای‌عرب‌بایران یك دسته ازایرانیان‌زردشتی‌مهاجرت‌اختیار نموده و بدواً در کوههای خراسان تحصّن جسته و بعد با موبدان خود رو بطرف جنوب رفته و در جزیره هرمز مأوی گزیدند . پس ازقریب ۱۵ سال اقامت از آن جا نیزرخت بر بسته ببندر **دیو** از بنادر هند در سواحل **کاثیاوار** رسیده وآنجا نیز ۱۹ سال ماندند و بعد بداخلهٔ گجرات رفتند و عاقبت در**سنجان** نزول‌کرده و پس ازکسب اجازه از پادشاه آن مملکت (که با بعضی شرایط داده شد) درآنجا مقرّ اختیار نمودند . در۷۷۵ مسیحی‌ظاهراً دستهٔ‌مهاجرین دیگری نیزبآنهاملحق شدند وشاید بهمین جهت قصّهٔ سنجانا اوّلین ورود پارسیها را به سنجان در۷۷۵ مسیحی قرار میدهد ولی بواسطهٔ تطبیق تواریخ هندی و ایرانی (که شرح آن طولانی است) محقّقین پارسی باین نتیجه رسیده اند که باید اوّلین ورود مهاجرین بدان نقطه در۷۱۶ مسیحی واقع شده باشد لیکن البتّه این نتیجه هم مبنی بر حدس‌و قیاس بوده و تعیین تاریخ قطعی‌ورودپارسیان بهندخالی از اشکال نیست.

(۳۰۵) البتّه بر فرض اینکه کبیسهٔ ایرانی ۱۲۰ ساله بوده است .

(۳۰۶) بحساب خود زردشتیان این وقت مطابق موقع توقّف آنها در بندر **دیو** میباشد واگر اجرای‌کبیسه را دوسه سال بعد فرض‌کنیم مطابق استقرار آنها درسنجان مقرّ دائمی خود شان میشود وچون کبیسه بایستی بحکم پادشاه یا امیر یا فرمانروای وقت باشد و در ایران ولاة مسلمین باین‌کار که نوعی از نسیئی فرض میشد اقدام نمیکردند لهذا زردشتیان ایران درآن موقع ازاجرای‌کبیسه محروم بوده اند ولی جماعت مهاجری که صاحب اختیار خود بوده اند شاید بحکم رئیس یا سرپرست خود و تجویز موبدان این کار واجب را بعمل آورده اند . بخاطر میرسد که ایرانیان چون پس از زوال

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

بمواقع اصلی خود ظاهراً بهترین حلّ مسأله همانست که درحاشیهٔ نمرهٔ (۲۹۷) اشاره شده مبنی بر این فرض که پارسیان هند با وجود مهاجرت ازوطن خود با همکیشان خود در ایران (چنانکه دراوائل هر هجرتی طبیعی است) روابط مرتّب و مستمرّ داشته اند و چون در سال ۳۷۵ یزدگردی در قسمتی از ایران (مخصوصاً فارس و کرمان که روابط آنها با هند باید بیشتر بوده باشد) بمناسبت رسیدن اوّل فروردین ماه ایرانی باوّل حمل وانقضای دورهٔ بزرك وكامل كبيسه (بعقیدهٔ ایرانیان دورهٔ ۱۴۴۰

[بقیهٔ حاشیهٔ (۳۰۶) از صفحهٔ قبل]

دولت ساسانیان آثار واخبار عهد دولتشان رو بفراموشی گذاشت در این‌گونه امور دشوار مانند کبیسه و غیره میزان صحیح تا حدّی از دستشان رفته بود خاصّه که کبیسه خود کار جماعت بی سالار نبوده و با دولت ارتباط تامّ داشته است لهذا ظاهراً اغلب بگمان اینکه آنچه متروك مانده یا اهمال شده از موقع انقراض سلطنت ملّی باین طرف است وبس و تا آخرین عهد سلطنت ساسانیان همهٔ آداب و سنن جاری بوده و قواعد و رسوم دیرینه اجرا میشده در این عقیده بوده اند که کبیسه فقط از عهد یزدگرد اخیر متروك مانده و هر وقت اصلاح آن لازم آید باید از آن تاریخ حساب و عمل شود چنانکه مشاورین **متوکل** خلیفهٔ عبّاسی برای اجرای کبیسه واصلاح مافات بعقیدهٔ خود موقع جلوس یزدگرداخیررا (بایك روزاشتباه) مأخذ گرفته و نوروز را به ۱۷ حزیران بر گردانیدند ومشاورین **معتضد بالله** موقع قتل یزد گرد را اساس گرفته و نو روز را در ۱۱ حزیران ثابت گردانیدند (بیرونی ملتفت این نکته بوده و انتقاد میکند و گوید که آخرین کبیسه مدّتی قبل از یزدگرد بوده وبایستی حساب رااز آن موقع بگیرند نه‌اززمان وفات‌یزدگرد) بنا براین‌این فرض هم‌دور نیست که ایرانیان مهاجر نیز درست ۱۲۰ سال بعد از مبدأ تاریخ یزد گردی بصدد اجرای کبیسه برآمده باشند. شاید حکایت ذیل که **مقریزی** درکتاب **خطط** (چاپ بولاق مصرجلد اوّل صفحه ۲۷۴) نقل کرده و در حاشیهٔ نمرهٔ (۲۸) بدان اشارهٔ اجمالی شد با این تصوّر خالی از مناسبت تقریبی نباشد: «**عبد الله بن احمد بن ابی طاهر** در کتاب خود راجع باخبار خلیفه **معتضد** از **ابواحمد یحیی بن علی بن یحیی المنجم القدیم** روایت میکند که وی داستان اصلاح **متوکل** را برای معتضد نقل کرده و در آن ضمن از قول پدرش علی بن یحیی منجم گوید که وی بمتوکّل کبیسهٔ ایرانی راشرح داده وگفت که آنها در هر ۱۲۰ سال یك ماه کبیسه میکردند و وقتی که **خالد بن عبدالله قسری** والی مشرق شد و موقع کبیسهٔ ایرانیان رسیده بود او اجازه نداد و گفت این عمل نسیئی است که خداوند نهی فرموده است...» حکومت **خالد** در عراق و ایران تقریباً بین سنهٔ ۹۲ و ۱۰۶ یزدگردی بوده و اگر واقعاً بعقیدهٔ ایرانیان موقع کبیسهٔ ۱۲۰ ساله رسیده بوده پس کبیسهٔ قبل بعقیدهٔ ایشان درعهدخسرو پرویز بایستی بوده باشد (که باقول بیرونی راجع باجرای دوکبیسه درعهد فیروز که یکی بعنوان پیشکی یعنی کبیسهٔ ۱۲۰ سال بعد یا کبیسهٔ نهم بوده وفق میدهد چه بنابرین موقع کبیسهٔ بعد یعنی کبیسهٔ دهم دراوائل قرن هشتم‌مسیحی واقع میشود)

[بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد]

ساله ولی درواقع دورهٔ نجومی ۱۵۰۸ ساله برای گردش ۳۶۵ روزه یا ۱۴۸۶ ساله

[بقیهٔ حاشیهٔ (۳۰۶) ازصفحهٔ قبل]

اگرچه‌نسبت‌باین‌گونه‌روایات‌عرب‌درباب‌امورمربوطه‌بارباب‌مذاهب‌دیگر اعتمادزیادی نمی‌توان‌کردچه‌راویان آنها خود اطّلاع صحیحی از کیفیّت وحقیقت امرنداشتند چنانکه درضمن همین روایت **علی‌بن‌یحیی** گوید که من حساب کرده و دیدم درزمان دولت ایرانیان نوروز بیش از یك ماه عقب نمی‌ماند وهمیشه از پنجم حزیران تا پنجم ایار عقب میرفت و باز کبیسه کرده به ۵ حزیران برمیگردانیدند لهذا خلیفه (یعنی متوکّل) نیزهمچنان حکم کرد که استفتاح خراج را در پنجم حزیران قراردهند. حاجت بتوضیح نیست که این حساب با هیچ مأخذی موافقت ندارد و برخلاف قول بیرونی است که گوید متوکّل نوروز را در ۱۷ حزیران قرار داد ولی مداخلهٔ یحیی بن علیّ بن یحیی بن ابی منصور منجّم در اصلاح معتضد صحیح تر از روایت بیرونی است چه پدر وی علیّ بن یحیی که بیرونی درالآثار الباقیه (صفحهٔ ۳۳) باو اشعاری درباب کبیسه معتضدی نسبت‌میدهد هفت سال قبل از اجرای این کبیسه (یعنی در سنه ۲۷۵) وفات کرده‌بوده‌است. دوفرض دیگرنیز که‌هرچندمورد ظنّ قوی نیستندمیتوان ذکر کرد یکی آنکه چون درسال ۵۰۰ یزدگردی ظاهراً در بعضی نقاط ایران (یا دربعضی محافل) یك‌کبیسهٔ دیگری هم (که اوّلین کبیسهٔ دورهٔ جدید باشد) اجرا شده فروردین را مکرّر نموده و خمسهٔ مسترقه را بآخر فروردین برده اند چنانکه درکتاب‌منتهی الأدراك ذکرشده بنابر این غیرممکن نیست که این عمل (جز در انتقال خمسهٔ مسترقه) سرمشق اجرای کبیسهٔ یك ماه در بعضی حوزه ها گردیده باشد دیگری آنکه پارسیان پس ازمهاجرت بهند واستقرار درآنجادرضمن تنظیم اساسات وآئینهای مذهبی خود وجمع و تدوین و ترتیب آنها برای‌حفظ آنها ازضیاع در دیارغربت و مملکت بیگانه باجرانشدن کبیسهٔ اخیر لازم در اواخر دورهٔ ساسانیان توجّه نموده وآن را از انقلاب اخیر آن دولت یا تسلّط عربها ناشی فرض‌کرده وخواسته اند مبدأ تاریخ یزدگردی را که مبنای تاریخشان بود بر اساس قدیم موافق سنّت جاریه درعهدساسانیان برگردانند وچون بحساب قهقرائی دریافتندکه درعهدیزدگرداخیر اعتدال ربیعی در اوّل دیماه بوده نه اوّل آذر لهذا یك ماه کبیسه را که بعقیدهٔ آنها یزدگردبایستی اجرا کند وانقلابات مجال نداده بود بعمل آورده و خمسهٔ مسترقه را بآخر آذر ماه نقل کردندوبعدها بتبعیّت قسمت عمدهٔ زردشتیان ایران خمسه را بآخر سال برده اند. بدیهی است بعد ها فراموشی و مسامحه‌موجب‌اهمال کبیسه درنوبتهای بعد (اگرقصدآنراداشته‌اند) شده‌است ——— راجع‌بکبیسهٔ یك ماههٔ فروردین در سنهٔ ۵۰۰ یزدگردی درکتاب منتهی الادراك چنین‌گوید «......در روز شنبهٔ ۱۲ ربیع الآخر سنهٔ ۵۲۵ هجری مطابق سنهٔ ۵۰۰ یزدگردی نوبت مدینه (؟ ظاهراً کبیسه) باردیبهشت برگشت و ما فروردین ماه را کبیسه کرده و خمسه را بآخر آن الحاق کردیم و فروردین ۳۵ روز شد.....». مخفی نماندکه قول قزوینی در عجائب المخلوقات هم‌که‌گوید بعضی فروردجان را درآخر آبان و بعضی‌در آخر آذر ماه میگیرند اگر براساسی مبتنی باشد قرینهٔ وقوع یك‌کبیسه‌ای شبیه بکبیسهٔ پارسیان هند تواند شد (اگر درعبارت نسخهٔ چاپی کتاب خطائی راه نیافته باشد)

برای گردش ۳۶۰ روزه) خمسهٔ مسترقه را از آخر آبان ماه بآخر اسفندارمذ ماه نقل کردند (۳۰۷) (چنانکه در مآخذ قدیمه آمده و از آنجمله بیرونی و کوشیار ذکر میکنند) پارسیان هند نیز از این اصلاح خبریافته و آن را اتّخاذ و مجری داشته‌اند

(۳۰۷) این اصلاح چنانکه گفته شد در همهٔ ایران قبول و معمول نشد و درگیلان و طبرستان و گرگان و ظاهراً خراسان و بعضی قسمتهای دیگر ایران خمسهٔ مسترقه کماکان در آخر آبان ماند و چنانکه ذکر شد ظاهراً تا این اواخر در بعضی از ولایات ساحلی بحرخزر بر این منوال بوده است ولی در فارس وکرمان و عراق و شاید نواحی دیگر هم جاری گردید

فصل پنجم

اجمالی از گاه شماری ایرانی

در دورهٔ اسلامی

تاریخ گاه شماری ایرانی بعد از اسلام بسیار مفصّل است و ما از تعقیب آن صرف نظر کرده و فقط بچند نکته بطور اختصار اشاره مینمائیم :

۱ — اگرچه سال و ماه ایرانی بعد از انقراض سلطنت ملّی ساسانی منسوخ نگردید و همهٔ حسابهای مردم ایران بجز برای ماه روزه و موسم حجّ ونظیرآنها قرنها با آن سال وماه بوده وبا آنکه البتّه سال وماه عربی هم رواج و معروفیّت کامل داشت نه‌تنها حساب زمان بلکه اعیاد ملّی ایران وحتّی اعیادی که اصلاً مَزْدَیَسْنی بوده اند استمرار داشتند معذلك حفظ آداب وعادات ملّی ایرانی پس از استیلای عرب وخصوصاً پس از انتشار اسلام درمیان ایرانیان با مجاهدهٔ ابدی متلازم بوده ونه تنها رؤسای عرب وترك علاقه‌ای بآنها نداشتند (۳۰۸) بلکه بعضی از خود علما و ادبای ایرانی نیزآنها را عادت مجوس شمرده و بترك آنها تحریض مینمودند چنانکه غزالی که ایرانی وازطوس بود در «کیمیای سعادت» برضدّ اقامهٔ عید نوروز نوشته است . گویا بهمین جهات ایرانیان علاقه‌مند بآداب ملّی و مخصوصاً فرقهٔ شعوبیّه آئین نوروز و مهرجان را جزو آداب اسلامی نموده و احادیثی در آن باب روایت وآن را سنّت اسلامی دانستند. مخصوصاً در عجائب المخلوقات قزوینی حدیثی از حضرت رسول صلعم در فضیلت نوروز و حلوای نوروز نقل میکند و همچنین بیرونی در الآثار

(۳۰۸) **مقدسی** در **احسن التقاسیم** در مذمّت اهل فارس گوید که فاحشه خانها در ملاء عامّ علنی است و سال و ماه را با ایّام و شهور مجوس می شمرند .

الباقیه (صفحهٔ ۲۱۵) ظاهراً عین همان حدیث را آورده که قسمت اول آن در نسخهٔ چاپی سقط شده است (۳۰۹). و مخصوصاً شیعیان ایران روز نوروز را روز خلافت حضرت علی ع شمردند و ظاهراً بدین نحو از زوال مصون ماند (۳۱۰). با وجود اینکه این اعیاد ایرانی صرف بوده معذلك در میان مسلمین کاملاً معروف بود و ظاهراً بواسطهٔ اینکه موعدادای خراج رعایا و باج باجگذاران دولت شاهنشاهی ایران بوده عرب نیز نوروز و مهرجان را می شناخت و در اشعار عرب این دو عید و همچنین **رام‌روز** و **سده** بسیار آمده و حتّی **جریر** از شعرای معروف عرب از **قرن** اوّل هجرت در شعری که در هجو **اخطل** گفته قبیلهٔ **تَغلِب** را که قبیلهٔ اخطل بود نکوهش میکند که آنها سر افکنده جزیهٔ نوروز را میپرداختند (**المعرب من کلام الأعجمی** تألیف **جوالیقی** چاپ **لایپزیگ ۱۸۶۷** مسیحی صفحهٔ ۱۴۹) چون اخطل در سنهٔ ۹۲ مرده باید این شعر از عهد عبدالملك بن مروان خلیفهٔ اموی یا پسرش **ولید** باشد. در حکایتی که راجع بخلیفهٔ عبّاسی **مهدی** و

(۳۰۹) در کتاب **المحاسن والاضداد** منسوب به **جاحظ** نظیر همین حدیث را از حضرت علی ع روایت میکند (چاپ لیدن صفحهٔ ۳۶۶) ——— در اینکه آداب نوروز و مهرجان از اوایل عهد اسلامی در بین مسلمین معمول شده بود حرفی نیست بقول **یعقوبی** (جلد دوم صفحهٔ ۳۶۶ به نقل **گولدزیهر** از آن در کتاب مطالعات اسلامی خودش (Goldzieher, Muhammedanishe Studien) عمر ثانی (**عمر بن عبد العزیز**) هدایا دادن در نوروز و مهرجان را موقوف ساخت و **یزید** ثانی (از خلفای اموی) مجدّداً این عادت را احیا نمود

(۳۱۰) مطابقت خلافت حقیقی حضرت علی ع بعقیدهٔ شیعه یعنی وفات پیغمبر یا روز واقعهٔ غدیر خمّ با نوروز اساس صحیحی ندارد چه روز نصب علی بخلافت در غدیر خمّ بر حسب قول مقدسی در احسن التقاسیم در ۱۸ ذی الحجّه از سال ششم بعد از هجرت بوده که مطابق ۲۹ آوریل رومی و ۱۲ بهمن ماه ایرانی بوده و روز وفات پیغمبر نیز که بعقیدهٔ شیعه اوّل خلافت حقیقی و بلا فصل علی است در حدود ۳ الی ۸ ژوئن رومی و ۱۷ الی ۲۳ اسفندارمذ ماه بوده (بر حسب آنکه روز وفات آن حضرت ۸ یا ۱۳ ربیع الاوّل شمرده شود) لیکن نسبت بخلافت ظاهری آن حضرت در صورتیکه قتل عثمان را بنا بر روایتی در ایّام التّشریق (یعنی روز های ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ماه قمری) از ذی الحجّهٔ سنهٔ ۳۵ هجری بدانیم و خلافت علی را از روز وقوع همان واقعه فرض کنیم روایت مطابقت نوروز با جلوس آن حضرت بمسند خلافت مأخذی پیدا میکند چه در آن سال واقعاً ۱۱ ذی الحجّه مطابق اوّلین روز فروردین ماه سال ۲۵ یزدگردی بوده لکن اکثریّت روات قتل عثمان را در ۱۸ ذی الحجّه و بیعت بعلی را در ۲۵ آن ماه نقل کرده اند.

ابو العتاهیه در کتاب الکامل مبرّد (چاپ لایپزیك ۱۸۶٤ صفحهٔ ٤۱۹) آمده سخن از هدیّهٔ این شاعر بخلیفه در نوروز و مهرگان میرود. اشعار وروایات عربی راجع بنوروز و مهرجان و رام روز وسده واخبار آنها در بین مسلمین و مخصوصاً عرب و دربار خلفاء در کتب عربی فراوان است و مخصوصاً در کتب **ثعالبی و جاحظ** دیده میشود و **فون کرمر** و **گولدزیهر** و **برون** هریك شرحی در اینباب‌ها نوشته و جمع آوری کرده اند

Alfred von Kremer. Culturgeschichte des orieot unter dem) Culturgeschichtliche streifzüge ایضاً همان مؤلّف —— Califen 1875-77

Ignaz goldzieher. — auf dem gebiete des Islams 1873

E. G. Browne. A -- Muhammedanische Studien, Halle 1889

دانشمند روسی . (literary history of Persia 1st. vol. London. 1909

اینوسترانسوف نیز در کتاب « مطالعات ساسانی » (Inostransev, Etudes

(Sasanides, Petersburg 1909 بزبان روسی مایهٔ فراوانی از آنچه در کتب اسلامی راجع باعیاد ایرانی مخصوصاً نوروز آمده جمع نموده است که بعلّت آشنا نبودن نگارنده بزبان روسی بهره مندی از مندرجات آن بطور وافی میسّر نگردید.

در خود ایران نه تنها نوروز بلکه سایر اعیاد قدیم نیز قرنها معمول و باقی ماند وبعضی از آنها حتّی تا امروز باسامی مختلف در نواحی مختلف ایران جاری است (مانند شب چلّهٔ کوچك زمستان یا آخر چلّهٔ اوّل که در واقع همان شب سده است). این سنن وعادات قدیمه در سرشت مردم ایران بقدری ریشه دوانیده بود که در هر اصلاح یا تأسیس جدیدی در سال شماری عمداً و بسا بدون قصد آثاری از آداب قدیم و گاه شماری قدیم ملّی بظهور میآید. **ادوارد برون** در کتاب تاریخ ادبی ایران (جلد اوّل صفحهٔ ۱۰۰-۱۰۱) شرح دلکشی در این باب دارد و از آنجمله مشابهت اتّفاقی عجیبی را که بین سال وماه شماری بابیها و زردشتی ها موجود است بتفصیل بیان کرده است. راجع بنوروز ایرانی در مصر و آب پاشی و آتش افروزی در آن و همچنین در نوروز مصری (یعنی اوّل توت) در کتاب **المواعظ** **مقریزی** معروف به **خِطَط** شرح مبسوطی آمده

(طبع بولاق جلد اوّل صفحهٔ ۲٦۸)

۲ ــ علاوه بر آنکه براثر انتشار علوم یونانی ومخصوصاً علم نجوم بین مسلمین آنها ناقص بودن سال ۳٦۵ روزه ازسال شمسی حقیقی و نقائص و معایب این حساب رادرعمل دریافته وازطرف دیگرعملی نبودن کبیسهٔ ۱۲۰ ساله‌را متوّجه شدندمداومت خلفاءبافتتاح خراج در ایران در نوروز (شاید بپیروی ساسانیان در اواخرسلطنتشان که نوروز در ماه اوّل تابستان بوده) با آنکه نوروز درقرن سوّم و چهارم هجری ببهار افتاده بود موجب کلفت و زحمت دهقانان ایران گردیده وبدین جهت مکرّراً در ثابت کردن محلّ نوروز در سال شمسی و اجرای کبیسهٔ رومی درسال ایرانی اقدام‌شد. نه تنها جلو رفتن نوروز وتغییرموقع شروع‌باخذ وجمع مالیّات بلکه اساساً عدم‌تناسب سال و ماه قمری با امور عرفی و مخصوصاً با امر خراج که درواقع طبعاً مربوط بامر زراعت و بدست آمدن محصول بود واشکال عظیم اخذ خراج و پرداخت رواتب با سال و ماه قمری و بنا براین لزوم وضع بنیان امور مالیِ دولت بر اساس سال شمسی در طول تاریخ دورهٔ اسلامی وطیّ قرون همیشه از گاهی بگاهی نظر اولیای اموممالك اسلامی را جلب نموده و ملوك وولات را برآن میداشت که سال شمسی را مدارعمل قرار دهند. بقول بیرونی از عهد هشام بن عبدالملك خلیفهٔ اموی (۱۰۵ـ۱۲۵) شکایت دهاقین ایران در باب جلو افتادن نوروز بلند شد و به خالدبن عبدالله‌قسری (که در سالهای ۱۰٦ ـ ۱۲۰ والی عراق بود) شکایت بردند و او بهشام نوشت ولی چنانکه ذکرش گذشت هشام جرأت نکرد که اجازهٔ اجرای کبیسه بدهد. در زمان خلافت هرون‌الرّشید (۱۷۰ـ۱۹۳) باز ملاّکین ایران به یحیی بن خالد بومکی وزیر متوّسل شده وخواستارشدند که نوروز را دو ماه عقب تر ببرد و وی خواست این کار را بکند ولی دشمنان وی اورا متّهم ساختند که تعصّب زردشتی دارد لذا ترسید و از اقدام باین عمل خود داری نمود. بعدها متوکّل علی الله خلیفهٔ عبّاسی در سنهٔ ۲٤۳ در نتیجهٔ داستانی که بیرونی بنقل از صولی وحمزهٔ اصفهانی شرح داده حکم اجرای کبیسه داده و خواست نوروز را در ۱۷ ژوئن رومی

(حزیران) ثابت گرداند (۳۱۱) ولی بعلّت وفات وی کارپیشرفت نکرده وانجام نیافت تاعاقبت المعتضد بالله درسنهٔ ۲۸۲ کبیسه‌را جاری ساخته (۳۱۲) و نوروز یعنی اوّل فروردین ماه را که در آن سال مطابق ۱۲ آوریل بود در ۱۱ ژوئن (که در موقع‌وفات یزدگرداخیر درآن جابوده) یعنی بجای‌اوّل خردادماه سال ۲٦٤ یزدگردی قرار داده وبواسطهٔ‌اتخّاذ کبیسه‌ای‌نظیر کبیسهٔ‌رومی درهمان‌جا ثابت ساخت و مقرّر شد که بعدهاموقع‌افتتاح خراج همیشه‌از آن‌تاریخ باشد (۳۱۳) واین سال معتضدی ظاهراً مدّتی‌برای امر مالیّات در جریان ماند.

سال خراجی

این اصلاح معتضد درواقع فقط‌برای تأخیر نوروز وثابت‌کردن آن در فصلی که مناسب جمع مالیّات باشد بوده نه برای تغییر یا اصلاح تاریخ ولی در صورت استعمال سال شمسی برای امور دیوانی یك اقدام اساسی دیگر نیز لازم بود یعنی اگر سال شمسی و قمری هر دو با

(۳۱۱) اتفاقاً درسال۲٤۳ هجری اصلاً نوروزی واقع نمیشد و نوروز قبل در۲۲ ذی‌الحجّهٔ سال قبل ونوروز بعد ازآن در۲ محرّم سنهٔ ۲٤٤هجری بود وشاید هم همین فقره نظر مشاورین خلیفه را جلب ومؤیّد اقدام وی شده است.

(۳۱۲) تاریخ احداث این‌تاریخ وکبیسه مطابق قول طبري است ولی مسعودی درمروج‌الذّهب این عمل‌را بعنوان تاخیرافتتاح خراج درسنهٔ ۲۸۹ ذکرمیکند. بیرونی اوّلین نوروز معتضدی رامطابق روز چهارشنبهٔ ۱۲ ربیع‌الاوّل‌سنهٔ ۲۸۲ مطابق سال۲٦٤ یزدگردی ثبت میکند ولي برطبق حساب باید ۱۲ یا ۱۳ ربیع‌الآخر باشد. منتهی‌الأدراك نیز ۱۲ ربیع‌الاوّل ذکر نموده است با آنکه نوروز آن‌سال را خود در۱۱ صفرروایت میکند که با حساب موافق است. صَفَدی (درقطعه‌ای که در مجلّهٔ آسیائی فرانسوي ۱۹۱۱ ازآن نقل‌کرده) ۱۳ربیع‌الآخر مینویسد (بنقل از عسکری) که این صحیح و دو روایت اوّلی مبنی بر اشتباه است.

(۳۱۳) بعضی تواریخ ایرانی‌که در بعضي ازکتب برای ثبت وقایع درج شده ممکن است با حساب سال‌معتضدی باشد مثلاً ازآنجمله یك‌فقره تاریخ‌ایرانی‌مندرج‌درکتاب‌تاریخ‌طبرستان‌ابن‌اسفندیار باحساب معروف‌مطابق‌نبوده و باحساب معتضدی وفق میدهد چنانکه گویددر جمادي‌الأولی سنهٔ ۲۹۷ سلام تُرك بآمل آمد درغرّهٔ ماه‌ایرانی قدیم آذر (ترجمهٔ ملخّص **برون** صفحهٔ ۱۹۸) جمادی‌الأولی آن سال از۹دیماه تا۹ بهمن‌ماه قدیم واقع‌میشود ولی۲۷ جمادی‌الاولی با ۱۱ فوریه وفق‌میدهد که ۱۲۰ روز قبل‌از ۱۱ژوئن‌ومطابق اوّل آذرماه‌معتضدی‌است ——— ظاهراً‌نوروزمعتضدی بزودی رواج یافت وحتّي دربغداد جای نوروز قدیم را گرفت بحدّی که آداب وآئین نوروز دراین‌موقع یعني آغاز سال معتضدی اقامه میشد چنانکه طبری ازمبالغهٔ مردم بغداد درآب‌پاشي وآتش افروزي در همانروز (یعنی نوروز معتضدی) درسنهٔ ۲۸٤هجری نقل میکند که در ۱۱ حزیران اوّل اجرای عادت نوروز را منع ولی بعد درروز دوّم اجازه دادند. بقول زیج سنجری کبیسهٔ سال معتضدی باینطریق بعمل میآمدکه درهرچهارسال یك‌بار خمسهٔ مسترقه را درآخرآبان بجای پنج‌روز شش‌روز میگرفتند.

تاریخ هجری حساب شود طبعاً طولی نمیکشد که بین این دو تاریخ (سال قمری هجری وسال شمسی هجری) اختلاف پیدا میشود وچون ظاهراً درممالك اسلامی از قرون اولای اسلام در عمل خراج سال شمسی معمول بوده ودرمصر باسال قبطی و درسوریه و فلسطین باسال رومی و در ایران با سال ایرانی عمل میشده (چنانکه آثار آن جسته جسته در کتب تواریخ دیده میشود) ناچار برای رفع اشکال فوق وجلوگیری ازاختلاف بین دوتاریخ یعنی سال هلالي و سال خراجي بایستی تدبیری اندیشیده شود ورنه علاوه بر اختلاف دو تاریخ با جلو رفتن آغاز سال شمسی در طیّ سال قمری که بمرور زمان بآخر سال قمری نزدیکتر شده و پس از ۳۳ سال اصلاً بسال آینده می افتاد (مثلاً پس از آنکه نوروز دراواخر ذی الحجّهٔ یك سال قمری واقع شد درسال آینده اصلاً نوروزی واقع نشده بلکه نوروز آینده در محرّم سال بعد از آن می افتد) مالیّات سال سی ویکم خراجی در سال سی ودوّم هلالی و مالیّات سال سی و دوّم در سی و سوّم جمع آوری میشد وهکذا واگر در شمارهٔ سالهای مالي انقطاعی قائل نشوند بایستي در سال قمری فلان تاریخ هجری که عمل میکنند مالیّات آن سال را باسم و تاریخ سال قبل بنامند و بتدریج مالیّات هرسال خراجی در آن سال قمری می افتد که شمارهٔ تاریخ آن یك یا دو یا سه سال بیشتر از شمارهٔ تاریخ سال خراجی مزبور است و چون از طرف دیگر از کبیسه که در حکم نسیئی شمرده میشد احتراز داشته ونمی توانستند در هر دو سه سال یك بار سال قمری را ۱۳ ماهه بگیرند ناچار متوسّل بوسیلهٔ دیگری شدند که درذیل شرح داده میشود :

از اوائل امر (۳۱٤) که ملتفت این اختلاف شدند مقرّر داشتند که درهر ۳۳ سال یك سال خراجي را از حساب بیندازند یعنی از شماره خارج کرده عدد بعد را بگیرند یعنی مثلاً سال سی و دوّم را سی و سوّم بنامند (۳۱۵) و باین طریق در تاریخ اختلافی پیدا نشده و تاریخ سال هلالی و سال خراجي یکی می ماند. در **تجارب الامم**

(۳۱٤) قدیمترین خبری که از این نوع اقدام داریم تا آنجاکه نگارنده اطلاع دارد عمل متوکّل عبّاسی در سنهٔ ۲٤۲ است چنانکه بیاید .

(۳۱۵) ظاهراً اغلب سالی راکه نوروز نداشته یعنی در سال عربی نوروز واقع نمیشد درعدّهٔ سنین خراجی نمی شمردند .

ابوعلی مسکویه (چاپ عکسی لیدن سنهٔ ۱۹۱۷ مسیحی جلد ٦ صفحهٔ ۲۵۰) در ضمن وقایع سال ۳۵۰ گوید که **حسن بن محمّد مهلّبی** (وزیر خلیفه مطیع لله) سال پنجاه خراجي را (که منظور سال ۳۵۰ است) (۳۱٦) بسال سیصد و پنجاه ویك نقل کرد . در تاریخ وصّاف نیز بهمین عمل مهلّبی اشاره نموده ولي آنرا منحصر بفرد پنداشته و گوید که بین تاریخ خراجی و تاریخ هلالی در تمام ممالك ایران زمین نه سال تفاوتست ولی در بغداد یکسال از سالهای خراجی از میانه جستن (طفرهٔ نظّامی) کرده‌اند ولهذا حالا سال ٦۹۳ خراجي مطابق ۷۰۱ هلالی است درصورتیکه «برقیاس معهود اقتضای آن کردی که مطابق سنهٔ ۷۰۲ بودی » (۲۱۷) . مشروحترین تفصیل راجع باین عمل وبطور کلّی بسنهٔ خراجیّه در کتاب خِطَط مقریزی مندرج است (۳۱۸) و بنا بر آن چون در عهد خلیفهٔ عبّاسی متوکّل علی الله چندین سال ملاحظه کردند که مالیّات هرسال (بعلّت اینکه سال شمسی در اواخر سال قمری شروع میشد) در سال آینده جمع آوری میشود لهذا بحکم خلیفه سنهٔ ۲٤۱ خراجی را بسنهٔ ۲٤۲ نقل کردند (یعنی در واقع یك سال بر عدد سالهای خراجی افزوده یا بعبارهٔ اخری یك عدد در میانه گذشته و در سلسلهٔ اعداد سالهای تاریخ خراجی دو پلّه یك جا جستند) و گوید که اوّل دورهٔ قبل از آن در ۲۰۸ هجری در عهد خلیفه مأمون بود (ولي از اجرای این عمل در آن موقع صریحاً خبری نمیدهد) و نوبت آینده در ۲۷۵ هجری بود که بازبایستی یك سال جسته و سال بعد را بگیرند ولی غفلت کرده و اجرا ننمودند واختلاف بین دو سال پیدا شد تا خلیفه معتضد این کاررا جبران کرده و سنهٔ ۲۷۸ خراجي را به ۲۷۹ انتقال داد و باز گوید موقع اجرای همین کار در دورهٔ آینده سنهٔ ۳۰۷ بود که بایستی آن سال ۳۰۸ شمرده شود (ولی باز خبر صریحی از اجرای آن در آن

(۳۱٦) درتعداد سالهای شمسی ظاهراً اغلب عادت برآن جاری بوده که مئات را ازذکر مینداختند. در مملکت عثمانی سابق نیز سنهٔ مالیه را همیشه ۳۵ و ٤۰ بجای ۱۳۳۵ و ۱۳٤۰ می نوشتند .

(۲۱۷) تاریخ وصّاف چاپ بمبئي ۱۲٦۹ جلدچهارم صفحه ٤۰۲ ——— **هامرپورگستال** بیانات وصّاف را در این مورد باین نحو تفسیر میکند که از موقع عمل مهلّبی باین طرف سال مالیاتی در بغداد با ولایات دیگر از عراق عجم و فارس و خراسان و آذربایجان یك سال فرق دارد .

(۳۱۸) کتاب **المواعظ والاعتبار بذکر الخطط والآثار** طبع بولاق مصر جلد اوّل صفحهٔ ۲۷۳ - ۲۸۵ .

سال نمیدهد اگر چه نسخهٔ فرمانی را که بایستی در این باب صادر شود درج کرده است). پس از آن نقل سال ۳۵۰ را بسال ۳۵۱ ازطرف مهلّبي ذکر و منشوررا راجع باین امر را که از طرف خلیفه صادر شده وابواسحق صابی انشاء کرده عیناً درج میکند

این عمل یعنی اسقاط یك سال خراجی را ازطیّ حساب بقول مقریزی **اِزْدِلاق** می‌نامیدند(۳۱۹) و اگر چه مقریزی در یك موضع گوید که خلفاء همیشه این کار را درموقع خود اجرا میکردند از بیانات خود او معلوم میشود که ازاجرای مرتّب این عمل که بایستی در سر هر دورهٔ ۳۳ ساله صورت پذیرد گاهی غفلت میشده و بلکه بعد ها اصلاً بطوری اهمال شد که فرق بین تاریخ خراجی و تاریخ هلالی بچندین سال رسید چنانکه در ضمن همان فصل شرح میدهد که در مصر در سال ۵۰۱ باز بواسطهٔ اهمالي که در دورهٔ قبل در اجرای عمل ازدلاق شده بود دو سال (یا چهار سال ؟) اختلاف پیدا شده بود(۳۲۰) ولذا حکم بنقل سال ۴۹۹ خراجی (یا ۴۹۷ ؟) به ۵۰۱ صادر شد و نصّ منشور مفصّل خلیفهٔ فاطمی (الآمر باحکام الله) را دراین باب ثبت نموده است و نیز گوید که در سنهٔ ۵۶۷ سال خراجی سنهٔ ۵۶۵ خراجی را به ۵۶۷ نقل کردند تا هر دو سال مطابق شده و دو اسم از میان برود و تا ۳۳ سال دیگر یکی بمانند .

ظاهراً در ممالك شرقی اسلامی و از آنجمله ایران بعد از اجرای عمل تطبیق در سنهٔ ۳۵۰ از طرف مهلّبي این عمل اهمال و متروك شده (و یا منتهی یکبار دیگر هم یا در نوبت آینده مثلاً درحدود ۳۸۳ یا قدری پس و پیش از آن و یا در موقع دیگر باز اجرا شده است و بس) چه در کتب تاریخی جسته جسته بفرق متزاید سال خراجی و سال هلالی برمیخوریم چنانکه در تاریخ سلاجقهٔ کرمان تألیف **محمّد بن ابراهیم** چندین بار ذکر وقایع با تاریخ و سال و ماه(۳۲۱) آمده و در بعضی موارد

(۳۱۹) این کلمه را در کتب لغت عرب نتوانستم پیدا کنم .

(۳۲۰) بیانات مقریزی در این جا مشوّش است و گاهی چهار و گاهي دو سال میگوید ولي از مفاد مطلب استنباط میشود که منظور دو سال است .

(۳۲۱) ماههای سال خراجی همه جا ماههای ایرانی است .

با تطبیق آن با تاریخ عربی وقمری هجری و از ملاحظهٔ این فقرات دیده میشود که در قرن پنجم و ششم فرق عمده بین دو تاریخ پیدا شده بوده است و هر چه بیشتر میگذرد فرق بزرگتر میشود تا آنکه در سال ۶۰۱ قمري سال خراجی به ۵۹۴ رسیده بوده است و در سنهٔ ۷۰۰ وقتی که **غازان‌خان** در اصلاح این کار و تأسیس تاریخ جدیدی با سال شمسی اقدام کرد چنانکه درتاریخ وصّاف ذکر شده سال خراجی ۶۹۲ بوده(۳۲۲) و شاید درنواحی مختلف اختلاف دو تاریخ فرق داشته یعنی دربعضی عمل ازدلاق را درموقعی بحکم امیرآن ناحیه اجرا کرده و در دیگری اهمال نموده باشند و ظاهراً غازان خان بعلّت همین اختلاف تواریخ(۳۲۳) و مخصوصاً بعلّت اختلاف تاریخ خراجی و هلالی مصمّم شد برای امور عرفی و دولتی تاریخ جدیدی تأسیس کند و در واقع باز تاریخ خراجی را با تاریخ قمری مطابق نمود یعنی از دلاقهای فوت شده را یکجا اجرا وظاهراً سال ۶۹۲ را سال ۷۰۰ نامید. **هامر پورگستال** تاریخ خراجی را همان تاریخ معتضدی فرض کرده و در ضمن شرح تاریخ ایلخانی غازانی گوید (۳۲۴) که فرق سال شمسی و قمری تا زمان معتضد به ۹ سال رسیده بود و از زمان معتضد تا سنهٔ ۷۰۱ که ۴۲۰ گذشته بود بایستی باز ۱۳ سال اختلاف حاصل شده باشد ولی اختلاف سال معتضدی (که در این مدّت با آن عمل میشد) با سال قمری هجری فقط ۹ سال بود چنانکه در سنهٔ ۷۰۲ هجری قمری سال معتضدی (منظورش همانسال خراجی است) ۶۹۳ بود یعنی چهار سال خطا در آن واقع شده بود و این خطا بوسیلهٔ تاریخ جدید غازانی بر طرف شد .

(۳۲۲) بنابرین حساب لابدّ باید فرض کرد که از نیمهٔ قرن چهارم تاابتداي قرن هفتم باز اقلاً دوبار عمل از دلاق اجرا شده بوده است .

(۳۲۳) **حمدالله مستوفی** در **نزهت‌القلوب** (نسخهٔ خطّی شخصی نگارنده) راجع بتأسیس تاریخ غازانی گوید چون درهرولایت یك تاریخ معمولی بود خواستند همه‌جاتاریخ واحدی مجری شود

(۳۲۴) Hammer Purgstall, Gechichte der Ilchane, Darmstadt 1842/44 S. 175-176 ——— **هامر** ظاهراً گمان کرده که فرق سال شمسی وقمری را که تازمان معتضد ۹ سال میشد درآن زمان برطرف نموده‌ و دو سال راتطبیق کردند ولی بعد ازمعتضد چنین عملی واقع نشده ولهذا تفاوت بایستی تاسال ۷۰۱ سیزده سال بوده باشد وچون کمتر بوده پس خطائی درحساب راه یافته است .

از مندرجات فوق دیده میشود که استعمال سال خراجی در ممالك اسلامی از قرن سوّم تا هشتم (اقلاً) جاری بوده است چنانکه در تاریخ قم که ذکرش گذشت (چاپ طهران صفحهٔ ۱۴۹) اسناد قدیمهٔ راجع بجمع مالیّات درج گردیده که در ایّام خلیفهٔ عبّاسی المقتدر (۲۹۵ ـ ۳۲۰) نوشته شده و در آنها سخن از « سنهٔ خراجیّه » میرود و بنا بر قول مؤلّف زیج اشرفی که در سنهٔ ۷۰۲ (یعنی یك یا دو سال بعد از تأسیس تاریخ غازانی) تألیف شده (بر حسب آنچه بلوشه در فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ ملّی پاریس از آن کتاب نقل کرده است) تاریخ خراجی در فارس رواج کامل داشته و سال شمسی بوده که در دوائر دولتی مستعمل بود و آن در سنهٔ ۳۷۱۴ بعد از طوفان (۳۲۵) در عهد خسرو پرویز ایجاد شده است ! . در **تاریخ وصّاف** نیز حتّی پس از تأسیس تاریخ غازانی باز ذکر سال خراجی هست چنانکه در صفحهٔ ۴۰۴ از همان کتاب گوید « در شهور اربع وتسعین و ستّمائه خراجی که امروز بعرف خاص آن را سنهٔ ثلث خانی غازانی گویند .... » **گینزل** در کتاب سابق الذّکر خود گوید که سال مالی باسم « سنهٔ خراجیّه » در مصر از طرف خلیفهٔ فاطمی العزیز (۳۶۵ - ۳۸۶) و در ممالك عراق و ایران در عهد خلیفهٔ عبّاسی **الطّائع لأمر الله** (۳۶۳ - ۳۸۱) تأسیس شده که هر دو سال شمسی بوده و در مصر با ماههای قبطی و در ایران با ماههای ایرانی شمرده میشد و در مصر از اوّل محرّم سنهٔ ۳۶۶ جاری و معمول شد تا در سنهٔ ۵۰۱ در عهد مستظهر (؟)

(۳۲۵) بنابرحساب **ایدلر** (جلددوّم ازکتاب سابق الذّکر او صفحهٔ ۶۲۶) ازروی فاصلهٔ تاریخ طوفان باتواریخ دیگر که در زیج کوشیار آمده مبدأ تاریخ طوفان ۱۸ فوریهٔ ۳۱۰۲ ق . م . میشود وعلیهذا سنهٔ ۳۷۱۴ مذکور درفوق مطابق سنهٔ ۶۱۲ مسیحی است که واقعاً مقارن عهد پرویز میشود. بنابر قول کتاب بی اسم سابق الذّکر بین تاریخ یزدگردی و طوفان ۲۷۰۵ سال و ۳۲۲ روز بوده است که که برفرض سال شمسی رومی به ۴ ماه مه ۳۰۷۵ ق . م می افتد و بنابرین تأسیس تاریخ خراجی درسال ۶۳۹ مسیحی واقع میشود یعنی درعهد یزدگرد اخیر. بیرونی درقانون مسعودي (نسخهٔ لندن) تاریخ طوفان را ۲۹۳۸ سال قبل از تاریخ اسکندر میشمارد یعنی ۳۲۴۹ ق . م . که بنا براین تأسیس سال خراجي درسال ۴۶۰ مسیحی یعنی عهد فیروز (وشاید موقع آخرین کبیسه) واقع میشود . دردیباچهٔ ظفر نامهٔ شرف الدّین علی یزدی که تاریخ جهانگیر نامیده شده گوید که تاریخ خراجی از زمان قباد پدر انوشیروان تأسیس شده است . و نیز گوید که اهل نجوم از زمان طوفان تاریخی دارند و درین ایّام که سال ۷۸۸ یزدگردی است از طوفان ۴۰۲۱ گذشته » که مبدأ مطابق ۳۲۳۵ ق . م . میشود

منسوخ گردید (۳۲۶) . بودن آخرین ازدلاق درعهد طائع معقول ومحتمل است چه در سنهٔ ۶۰۱ فرق دو تاریخ بهفت سال رسیده بوده و این فرق علامت قریب ۲۳۰ سال اهمال است .

تاریخ غازانی که از آن سخن رفت بقول مشهور از ۱۳ رجب سنهٔ ۷۰۱ هجری قمری موافق اوّل حمل و اوّل فروردین ماه جلالی سنهٔ ۲۲۵ جلالی شروع میشود . (۳۲۷) در نزهت القلوب نیز اوّل محرّم سال ۷۴۰ هجری را معادل ۲۴ تیرماه جلالي (۳۲۷) سنهٔ ۲۶۱ و ۲۴ تیر ماه سنهٔ ۳۸ غازانی میشمارد که بنا بر آن باز مبدأ بسنهٔ ۷۰۱ هجری ولی بتاریخ جلالی سنهٔ ۲۲۴ میافتد لکن در **تاریخ وصّاف** که تألیف آن مقارن همان زمان ایجاد تاریخ غازانی بود در صفحهٔ ۴۰۴ روز ۲۲ رجب (۳۲۷) سنهٔ ۷۰۲ هجری قمری را آغاز سنهٔ ۶۹۴ خراجی و سنهٔ سوّم خانی غازانی میشمارد و در صفحهٔ ۴۳۵ گوید « ابتدای سنهٔ احدی خانی مطابق سنهٔ اثنین و تسعین و ستّمائة الخراجیّه » و ازین قرار مبدأ تاریخ بدوّم ماه رجب سنهٔ ۷۰۰ هجری میافتد که مطابق آغاز سال ۲۲۳ جلالی میشود و این فقره با آنچه در اکثر تقویم های این عصر (۳۲۷) ثبت است هم موافقت دارد چه مثلاً امسال را (۱۳۱۴ شمسی هجری) مطابق ۸۵۷ جلالی و ۶۳۴ ترکیتهٔ ناقصهٔ غازانیّه ثبت مینمایند که مبدأ بهمان سنهٔ ۲۲۳ جلالی میرسد وظاهراً باید قول تاریخ وصّاف را ترجیح داد . سالهای این تاریخ شمسی است و در واقع عیناً نظیر تاریخ جلالی است فقط با فرق در مبدأ تاریخ و هر ماه و هر روز از سالهای آن نیز عیناً همان ماه و همان روز از

(۳۲۶) دائرة المعارف مذاهب وآداب **هستنگس** نیز در مادّهٔ Calendar عین همین بیان گینزل را بااندکی اختصار تکرار میکنند . **غازی احمد مختار پاشا** نیز در کتاب خود در احم باصلاح تاریخ که ترجمهٔ فرانسوی آن La réforme du Calendrier par Ahmed Moukhtar Pacha: Leyd 1898 در دست نگارنده است نسبت سال خراجی را بخلیفهٔ **الطّائع** میدهد . مأخذ این مدّعیات **گینزل** و **مختار پاشا** و غیرهما بر نگارنده معلوم نیست ——— مقصود **گینزل** از مستهر شاید **المستظهر** است ولی وی اگرچه درهمان زمان خلافت داشت خلیفهٔ عبّاسی بغداد بود نه خلیفهٔ فاطمي مصر و در مصر در آن عهد **الامر باحکام الله** خلیفه بود .

سالهای جلالی است چنانکه از تطبیق نزهت‌القلوب دیده میشود و چون این تاریخ و سال و ماه را برای امور دولتی استعمال میکردند و برای امور مذهبی تاریخ هجری قمری معمول بود لهذا یکی شمسی و دیگری قمری با مبدأ تاریخ مختلف حساب شده و تصادمی با هم نداشتند و چون مبدأ یکی نبود اختلاف بین آنها باعث اشتباهات و اختلال حساب نمیشد. چنانکه گفته شد اسامی ماهها درین تاریخ همان اسامی ماههای ایرانی بوده و در نزهت‌القلوب تصریح میکند بر اینکه سال غازانی ماههای مخصوص با اسامی دیگر ندارد ولی بعد هادر تقویم ها دیده میشود که ماههای سال غازانی را به اسامی ترکی ثبت کرده اند و حتّی در شرح ملاّ مظفّر جنابذی (گنابادی) بربیست‌باب عبدالعلی بیرجندی در ضمن تقویمی که برای سنهٔ ١٠٠٥ هجری ساخته بهمین نحو عمل کرده است. (٢٢٧)

عمل ازدلاق ظاهراً بعد از تأسیس تاریخ غازانی بکلّی فراموش نشد و از اینکه عثمانیها از اواخر قرن یازدهم باین طرف آن را مرتّباً مجری داشتند معلوم‌می شود که قبل از آن یا در خود آن مملکت و یا بعضی ممالك دیگر اسلامی ولو بطور نامرتّب مجری بوده و یا چون بکلّی از خاطر ها نرفته بود دولت عثمانی آن را بشرح ذیل

(٢٢٧) سنهٔ ٧٠١ هجری مطابق ٢٢٤ جلالي میشود نه ٢٢٥ و اوّل محرّم سال ٧٤٠ هجری برطبق حساب از روی جداول شرام مطابق ٢٨ تیر ماه جلالي است مگر آنکه ماههای جلالي‌چنانکه ظاهراً اوایل مرسوم بوده شمسی حقیقی شمرده‌شودنه ٣٠ روزه ونوروز سال ٧٠٢ هجری قمری باز برطبق همان جداول مطابق ٢٣ رجب میشود. از تقویمی هم که از سنهٔ ١٣٠٣ هجری قمری بنظر رسید سال مزبور را مطابق ٨٠٨ جلالي و ٥٨٤ غازانی شمرده که باز بر خلاف سایر تقاویم مبدأرا بسنهٔ ٢٢٤ جلالی‌میرساند ——— بطور کلّی درکتب تاریخی غالباًدرموضوع‌سال‌وماه‌خلط‌واشتباه زیادی است و از آنجمله **مقریزی** گاه گوید که سنهٔ ٤٩٩ خراجی را بسنهٔ ٥٠١ نقل کردند و گاهی این کار را بسنهٔ ٤٩٧ خراجی نسبت داده وگوید فرق چهار سال شده بود و ظاهراً اوّلي صحیح تر است. درتاریخ سلاجقهٔ کرمان تطبیق های تواریخ‌خراجي وهلالي غالباً دارای سهو است مثلاً درصفحهٔ ١٩٢ (از چاپ **هوتسما**) اوّل رمضان سال ٦٠٠ هجری را با خرداد ماه سال خراجي ٥٩٤ و در صفحهٔ ١٩٥ باز ٣ شوّال همان سال قمری را با ٢٤ خرداد همان سال خراجي ودرصفحهٔ ١٩٦ هفتم رمضان سال ٦٠١ قمری را با ١٥ خرداد سنهٔ ٥٩٥ خراجي تطبیق میکند که تناقض آنها واضح است. تطبیق های دیگر این کتاب نیز خالي از اشتباه نیست و درهرحال‌غالباً نه باحساب سال و ماه یزدگردی و نه باحساب سال معتضدی و نه باحساب جلالي مطابقت دارد و فقط در دومورد بایزدگردی وفق میدهد و باقی از ٢٠ روز تا دوماه فرق دارد.

احیا نمود: (٣٢٨)

سنهٔ ماليهٔ عثماني

بواسطهٔ اشکالات حسابهای مالي بموجب فرمان مخصوص سلطان محمّد رابع مورّخهٔ ٤ صفر ١٠٨٨ مقرّر شد که «سنهٔ ماليّهٔ» ابتدا از سال ١٠٨٧ هجری قمری در مملکت عثمانی‌باسال‌شمسی حساب‌شود پس باسال‌وماه‌رومی‌واسامی‌سریانی(باستثنای‌اسم‌سه‌ماه که رومی بود) عمل کرده و اوّل‌مارس‌رومی‌را آغاز سال اتّخاذ نمودندو برای‌مطابق‌نگاه داشتن سنهٔ هجریّه و سنهٔ ماليّه مقرّر گردید که در هر ٣٣ سال یك بار درموقعیکه سال قمری اصلاً اوّل مارس ندارد (٣٢٩) یك عدد در حساب سالهای شمسی ماليّه جستن نمایندیعنی یك سال باسم‌سال «سیو یش (٣٣٠) از ترتیب شمارهٔ سنهٔ ماليّه

(٣٢٨) ازمندرجات بعضی کتب چنان استنباط میشود که این عمل همیشه چه مرتّب وچه بی ترتیب جاری بوده و در آن انقطاعی حاصل نشده بوده است و در واقع دولت عثمانی دنبالهٔ آن کار را گرفت و مقرّرداشت‌آنرا مرتّباًاجرا کنند. دریك رسالهٔ‌عربی که شخصی‌باسم **محمد بن محمد بن عبدالرحمن‌بن‌حسن‌الرعینی‌المالکی‌الحطاب** ظاهراًدراواسط‌قرن‌دهم‌تألیف‌کرده وبعنوان **رسالةمختصرةفی‌معرفةاستخراج‌اوقات‌الصلوات‌وشیئی‌من التواریخ .....** افتتاح نموده (نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ دولتی برلن) مشروحاً از ازدلاق درسالهای‌قبطی وفارسی سخن میرود وگوید که ازدلاق آنست که سال عربی بگذرد و درطیّ آن سال قبطی شروع نشود یا نوروز ایرانی نیاید و ازدلاق درسالهای ایرانی دو مرتبه پس از ٣٣ سال و یك مرتبه پس از ٣٤ سال واقع میشود و آخرین ازدلاق درسال ٩٣٠ هجری بود و درحاشیهٔ آن مندرج است‌که ازسال ٩٠٢ تا ١٠٠٢ درسنهٔ قبطي سه ازدلاق واقع شده و آنچه درسنهٔ ١٠٠٢ وقوع یافت پس از ٣٢ سال بوده و ازدلاق بعد پس از ٤٣ سال یعنی درسنهٔ ١٠٤٧ خواهدبود و درسنهٔ فارسی بعد از ٩٢٠ دو ازدلاق واقع شده وسوّمی درسنه ١٠٣٣ واقع خواهد شد.

(٣٢٩) بخاطر میرسدکه شاید عمل ازدلاق در سالهای خراجي در قرون اولای اسلامي هم درآن سالها ازسنین‌هجری قمری‌بعمل می آمدکه‌نوروز نداشته‌است ویادرسال‌قبل آن‌مثلاً سنهٔ ٢٠٩ نوروز نداشت و شاید درسنهٔ ٢٠٨ از دلاق واقع شده و سنهٔ ٢٤٣ نیز نوروز نداشته است و بنابر این ممکن است سنهٔ ٢٤٢ خراجی را ٢٤٣ نامیده باشند(اگرچه بنابرقول مقریزی چنانکه دیدیم ٢٤١ را ٢٤٢ شمرده اند) سنهٔ ٢٧٨ نیز نوروز نداشته وآن را معتضد ٢٧٩ نامیده وموقع صحیح این عمل در واقع همان سال بوده (نه سنهٔ ٢٧٥ که مقریزی تصوّر میکند غفلت کرده و موقع را فوت کردند و معتضد تلافي‌کرد) و خود مقریزی هم درجلد اوّل خِطَط صفحهٔ ٢٨١ گوید «که چون سنهٔ ٥٦٧ نوروز نداشت. ...» مقصود از نوروز درممالك شرقی اسلامی نوروز ایرانی یزدگردی بود و درمصر نوروز قبطی.

(٣٣٠) ظاهراً همان ترجمهٔ ترکی لفظ عربی ازدلاق است که بمعنی لغزیدن باشدچه در ترکی نیز **سیویشمك** و **سیویش** بمعنی لغزیدن و ناپدید شدن‌و بطور غیر محسوس دررفتن است.

در میانه ردّشده و عدد بعد را بگیرند (یا در واقع یك عدد برشمارهٔ سنین مالیّه علاوه کنند) (۳۳۱) وچون سنهٔ ۱۰۸۷ سال « سیویش » بود یعنی اوّل مارس نداشت) سال ۱۱۲۰ را نیزسال‌سیویش حساب کرده واز آن ردّ شدند وهکذا . این رویّه تا سال ۱۲۵۵ هجری جاری بوده و مداومت داشت وآن آخرین سالی بود که این عمل اجرا شد یعنی از سال ۱۲۵٤ مالیّه‌بسال ۱۲۵٦ گذشتند تا مطابقت عدّهٔ سالهای دو تاریخ (هجری و مالیّه) محفوظ بماند ولی دو نوبت آینده یعنی در سال ۱۲۸۸ درعهد سلطان عبدالعزیز که باز موعد سال سیویش بوده بجهاتی که داستان آن طولانی است و ناشی از سهو بوده این کار جستن دو پلّه در یکجا را بعمل نیاورده و دیگر از آن تاریخ ببعد نیز متروك داشتند و لهذا بتدریج تاریخ معمول عثمانی ها با تاریخ هجری قمری معمول بین مسلمین فرق پیدا کرد چنانکه این فرق در این اواخر (یعنی قبل ازنسخ تاریخ هجری و قبول تاریخ عیسوی) بسه سال رسیده بود زیرا که از ۱۲۵۵ هجری باین طرف در ظرف قریب صد سال فقط سنهٔ مالیّهٔ شمسی معمول گردیده و در عمل تطبیق فروگذاری شده بود .

۳ - اقدام باصلاح حساب زمان و اتّخاذ سال‌شمسی منحصر بمتوکّل و معتضد و غازان و اکبرشاه هندی (و یا عزیزو طایع) نبوده بلکه سلاطین و امرای مسلمین مکرّراً در این صدد افتاده اند بحدّی که اگر استقراء شود شاید عدّهٔ معتدّ بهی در کتب تواریخ بدست بیاید . این گونه‌تصرّفات درسال وماه یا تأسیس تاریخ یا احداث اعیاد یا ایجاد کبیسه بقدری در تاریخ زیاد است که گوئی این کار را یکی از آثار عظمت سلطنت شمرده و هر پادشاه با اقتداری دستی درآن برده است . عضدالدّوله فنّاخسرو دیلمی دو روز از سال را باسم قصبهٔ « کردفناخسرو » که در سنهٔ ۳۵٤ هجری (۳۳٤ یزد گردی) در کنار شیراز بنیاد نهاده بود روز جشن قرار داد

(۳۳۱) بعید نیست که چنانکه اشاره شد این ترتیب را اختراع ننموده و طریقه اي را که در سال خراجي معمول‌بوده احیا نمودند .

یکی روز سروش از فروردین ماه (۳۳۲) و دیگری روز هرمز از آبان ماه که شرحی راجع بآنها در الآثار الباقیه و زیج کوشیار و معجم‌البلدان یاقوت حموی مذکور است و نیز در کتاب قم از تصرّفات رکن‌الدّوله و فخرالدّولهٔ دیلمی در آغاز سال خراجی سخن میرود . همچنین بنا بر روایت کتاب نوروز نامه منسوب بعمر خیّام (چاپ طهران صفحهٔ ۱۲) خلف ابن احمد امیر سیستان نیز کبیسه ای اجرا کرده بود که در آن کتاب گوید « که اکنون شانزده روزتفاوت از آنجا کرده » و نیز از اقدامات مهمّتر تأسیس تاریخ غازانی است که ذکرش گذشت و تاریخ الٓهی اکبرشاه‌در هندوستان (مبدأ ۲ ربیع‌الاخر سنهٔ ۹٦۳ هجری مطابق جلوس همان پادشاه) است که تازمان شاه‌جهان دائر و معمول بود و بعد شاه جهان خود تاریخی احداث کرد

تاریخ جلالی

ولی ظاهراً مهمّترین و تا حدّی رایجترین اصلاحی که در ایران بعد از اسلام بعمل‌آمده (۳۳۳) همانا ایجاد تاریخ جلالی (یا ملکی) بود که ملکشاه‌سلجوقي درسنهٔ ٤۷۱ هجری قمری وقتی که اعتدال ربیعی در ۱۹ فروردین ماه قدیم واقع بود تأسیس نموده و اوّل سال را دراوّل حمل (روز اوّل بهار) قرارداد (۳۳٤) و بهمین جهت‌نوروز که‌تاآن وقت‌درسال‌شمسی سیّار بودثابت گردانیده‌وبنوروزسلطانی معروف‌شدوبرای‌ثابت‌نگاهداشتن

(۳۳۲) در معجم البلدان هشت روز مانده از ماه ربیع الاوّل سال ۳۵٤ هجری مذکور است که باروز سروش روز (هفدهم) ازفروردین ماه وفق نمیدهد بلکه مطابق روز شهریور (روزچهارم) از ماه فروردین آن سال می افتد .

(۳۳۳) از علاماتی که برای انتشار واستقرار گاه شماري جلالی درمیان عامّه تاحدّی و بهرحال بیش از اصلاحات سابق‌الذّکر دیگر موجود است آنست که ظاهراً غالب آداب و رسوم ایرانیان در جشنهای خود بعدها درایّام سال جلالي مرسوم‌شد چنانکه درشرح بیست باب ملّا مظفّر گنابادی آبریزکان وتیرکان وشب سده را گوید که حالا این رسم را در۱۲ تیرماه و دهم بهمن‌ماه‌جلالی میگیرند .

(۳۳٤) اگرحدس **گوتشمید** درباب مبدأ اتّخاذ سال آوِستائی جدید وتأسیس دورهٔ کبیسه صحیح باشد یعنی آنکه اینکار در سال ٤۱۱ ق.م. وقتی که اعتدال ربیعي در۱۹فروردین بوده بعمل آمده اثرتصادف غریبی است که اصلاح جلالی نیز مجدّداً در موقعی بعمل آمد که باز اعتدال ربیعی در ۱۹ فروردین‌ماه بود .

آن در سال شمسی بنا بر معروف کبیسهٔ دقیقی بر قرار کردند که از کبیسهٔ **گریگوری** هم دقیق تر بوده است. (۳۳۵)

(۳۳۵) در مبدأ تاسیس این عمل روایات مختلف است. تاریخ معمولي جلالی که فعلاً در تقویمها متداول است وامسال (۱۳۱٤ هجری‌شمسی) سال ۸۵۷ آنست قطعاً باید ازسنهٔ ٤۷۱ (مطابق ٤۵۷ هجری‌شمسی) شروع شده باشد (چنانکه در زیج گورکانی الغ بیك و غیره مبدأ را ۱۰ رمضان ٤۷۱ ضبط کرده اند) ولی روایات دیگر در مآخذ مختلفه وازآنجمله درهمان زیج الغبیك بنا برقولي مبدأ را ۵ شعبان ٤۶۸ هجری ذکرکرده اند و **ابن‌الاثیر** درکتاب تاریخ خود آن را درسنهٔ ٤۶۷ هجری ثبت میکند و **ابوالفداء** نیز همین تاریخ را ذکرنموده است وهمچنین زیج سنجری تألیف عبدالرّحمن خازني که ظاهراً اقدم مآخذ است صدور امرسلطانی را در هشتم ماه رجب از سنهٔ ٤۶۷ (که مطابق نوروز فرس‌میشود) ذکرمیکند (نسخهٔ **واتیکان** ورق ۱۰۵ و ۱۲۲ ——— اگرچه درورق ۱۰۵ عددروز شبیه‌بشکل‌حرف ی‌یعنی ۱۰ خوانده‌میشود ولی‌عبارت‌ورق ۱۲۲ که‌حرف ح درآن ثبت شده صحیح‌تر بنظر میآید) ولی مبدأ «تاریخ سلطانی» را که «**مدخل سنة الامر العالی**» می نامد در جای دیگر (ورق ۵۸) در ٤٤۷ یزد گردی و ۱۳۸۹ رومی (یعنی اسکندری) و ٤۸۰ عربی ثبت میکند. رقم اخیر قطعاً از اشتباه کاتب است ومقصود ازدوعدد دیگرهم عددکامل بی‌کسور است که اگرکسور بر آنها اضافه شود مطابق سنه ٤٤۸ یزد گردی و ۱۳۹۰ اسکندری میشودکه مراد همانست چنانکه درنسخهٔ لندن از همان زیج (or. 6669) که در سنهٔ ۶۲۰ استنساخ شده در ورق 33. b گوید که «ما مدخل سنهٔ امر عالی را اصلاً تحویل‌کردیم وبرای سال عربی ٤۷۰ رمد ب ك و برای سال فارسی ٤٤۷ بح کاىد و برای سال رومی ىسه کاىد و برای جمعات و هاها است» که تفسیرآن چنین می‌شود ۵۶ دقیقه از روز ۲٤۵ ازسال ٤۷۱ (که مطابق جمه ۹ رمضان آن سال می‌شود) و ۸ ساعت ۲۹ دقیقه و ۳۶ ثانیه از روز ۱۹ (یعنی ۱۹ فروردین) از سال ٤٤۸ یزد گردی و روز ۱۶۶ (یعنی ۱۵ مارس) ازسال ۱۳۹۰ رومی (یعنی ۱۰۷۹ مسیحی) و روز جمعه (ها بجای علامت صفر است). این هرسه تاریخ در روز کاملا با هم مطابقت دارد ولی در ساعت (که ظاهراً مقصود ساعت تحویل آفتاب بحمل بر طبق استخراج آن زمان است) اگرچه در سال عربی ازطلوع آفتاب و در سال ایرانی و رومی از نصف شب هم بگیریم بازکاملاً موافقت نمیدهند و اندکي اختلاف داردکه اگر خطای کتابت نباشد حلّ‌آن مشکل است. در زیج ایلخانی خواجه نصیرالدّین طوسی نیز (نسخهٔ لندن .Add. 7698) درجدول مدخل‌سالهای ملکی‌ناقصه‌سال اوّل را مطابق ٤٤۸ یزدگردي (**تمح**) و ۱۹ فروردین و روز جمعه در دقیقهٔ ۱۷ ازحمل ثبت میکند. همچنین در شرح کتاب **المختصرفي‌علم‌التنجیم ومعرفة التقویم** نصیرالدّین طوسی بعربی که اسم مؤلّف معلوم نیست (نسخهٔ خطّی برلن) نیز گوید که‌درسنهٔ ٤۷۱ سال‌را کبیسه کردند. در آنچه **توماس هاید** از**محمودشاه‌قولجی** که‌ظاهراً دراواخر قرن نهم هجري‌نوشته عیناً نقل‌کرده مشارالیه مبدأ تاریخ را «روز آدینه مطابق نهم رمضان سنهٔ ٤۷۱ وپانزدهم آذاررومی سنهٔ ۱۳۹۰ اسکندریّه وموافق نوزدهم فروردین ماه‌قدیم سنهٔ ٤٤۸ یزدجردیّه» می‌نویسد (**گراویوس** متن‌کتاب **شاه قولجی** را با ترجمهٔ لاتینی نشر نموده است Gravius, Astronomica quaedam ex tradition Shah Gholgii Persae ...... Londini 1652 واگرچه‌همین‌متن اغلب موردمراجعهٔ راقم‌سطور بوده‌ولي فقرهٔ‌منقول‌ازکتاب**هاید**اقتباس شد)

توجیه این اختلاف سهل نیست و آنچه **سدیلو** Sédillot در حواشی خود بر متن زیج

[بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد]

و کاپادوکی و ارمنی و خوارزمی در دورهٔ قبل از اسلام که ذکرش گذشت هیچوقت

[بقیهٔ حاشیه (۳۳۵) از صفحهٔ قبل]

الغ بیك (طبع باریس ۱۸٤۷ مسیحي) وحواشي‌خودبر ترجمهٔ‌فرانسوی‌همان‌زیج(طبع‌باریس ۱۸۵۳) ادّعا کرده که «اوّلین کبیسهٔ خماسی (یعنی‌کبیسه ای که بجای سال چهارم که معمولاً بایستی بعمل آید درسال پنجم بعمل آمده) درسنهٔ ٤۷۲ هجری واقع شده و لهذا اوّلین سال از چهار سال بسیط (غیر کبیسه) که قبل از چنین سال کبیسهٔ خماسی واقع شده اند یعنی سال ٤۶۸ مبدأ شمرده شده است و الغ بیك این‌نکته را ملتفت نشده وباین جهت اظهار عجز ازحلّ اختلاف‌تاریخ کرده» نیز اگرچه‌مقدّمات‌آن صحیح‌است‌نتیجهٔ آن‌که میگیرد کاملاً شافي بنظر نمیآید. در بعضی‌مآخذ (مثلاً **قطب الدین شیرازی** در **نهایة الادراك فی درایة الافلاك** که ظاهراً درسنهٔ ۶۷۵ برای **شمس‌الدین‌محمدبن‌بهاءالدین‌محمدجوینی** وزیرمعروف سلاطین‌مغول تألیف شده نسخهٔ خطّی برلن وهمچنین‌درکتاب دیگرخود **تحفهٔ‌شاهیه** نسخهٔ‌خطّی برلن‌وشرح **ملامظفر گنابادی** بر **بیست باب** تألیف **عبد العلی بیرجندی** چاپ طهران) اوّلین روز سال جلالی را ۱۸ فروردین ماه‌قدیم نوشته اند واگر این‌تطبیق‌صحیح باشد مبدأتاریخ مطابق‌قول ابن‌الاثیروعبدالرّحمن خازنی سنهٔ ٤۶۷ بایدبوده باشد چه‌فقط درآن‌سال روز ۱۸ فروردین‌مطابق‌روز اوّل حمل‌بوده (که مطابق ۱۵ مارس‌رومی بوده‌وتحویل آفتاب‌بحمل‌در اصفهان که مقرّ ملکشاه‌بوده درحدود هفت ساعت و ۲۲ دقیقه‌صبح‌یعنی‌یك ساعت‌وکسری‌ازروزرفته واقع شده‌است). در سال ٤۶۸ روز ۱۸ فروردین مطابق ۱٤ مارس رومی‌بوده‌وتحویل‌بحمل‌دراصفهان قریب یکساعت و ۱۰ دقیقه ازظهررفته‌واقع شده و بنابراین فردای آن روز یعنی روز نوزدهم فروردین روز اوّل حمل محسوب میشده است. در سنهٔ ٤۷۱ نیزتحویل قریب ۲۰ دقیقه‌بعدازطلوع آفتاب روز ۱۵ مارس‌رومی‌بوده ولي آن‌روز ۱۹ فروردین قدیم بود نه ۱۸. البتّه‌این اوقات تحویل آفتاب بحمل‌برطبق رصد های حالیه است‌معذلك فرق ارصاد قدیمه با رصد های کنونی بآن درجه فاحش نیست که‌درنتیجه فرق کند. برای حلّ اختلاف روایات میتوان حدس زد که صدورحکم سلطانی‌وبرقرارکردن‌اوّل‌سال در روزاوّل حمل در ۱۸ فروردین‌ماه قدیم‌سنه ٤٤٤ یزدگردي و هشتم‌رجب‌ازسال ٤۶۷ هجری‌واقع‌شده ولی تأسیس‌تاریخ که‌امر جداگانه است یعنی مبدأ تاریخ جلالی ازسال ٤۷۱ هجری بوده است که روز ۱۹ فروردین قدیم بانهم رمضان مطابق بوده والله اعلم

مشکلتر از موضوع مبدأ تاریخ جلالی مسألهٔ ترتیب وکیفیّت کبیسه درآن است. دراین باب از دو قرن باین‌طرف بحث زیادی شده و **گولیوس** (Golius) در حواشی خودبرکتاب سابق‌الذّکر **الفرغانی** (Alfraganns مؤلّفین اروپائی) و **وایدلر** (Weidler) و **بیلی** (Bailly) و **مونتوکلا** (Montucla) و **سدیلو** (Sédillot) و **ایدلر** (Idler) و **ماتزکا** (Matzka) و **گینزل** (Ginzel) و **سوتر** (Suter) و غیرهم‌درحلّ آن سعی‌نموده اند لیکن تا کنون حلّ‌شافی که مستندبمأخذ صریحی‌باشد پیشنهاد نشده است. **نصیرالدین‌طوسی** در **زیج‌ایلخانی** و قطب‌الدّین شیرازی در کتاب نهایة الأدراك گفته اند که پس از هفت یا هشت مرتبه کبیسهٔ رباعی یك بار کبیسهٔ خماسی واقع میشود یعنی درعین آنکه هرچهارسال یك روز کبیسه گرفته میشود فقط بجای سال سی‌ودوّم سال سی و سوّم ویا بجای سال سی‌وششم سال سی‌وهفتم کبیسه میشود (یعنی ۲۶۶ روز شمرده میشود) ولی الغ بیك درزیج خود کبیسهٔ خماسی‌را پس‌ازشش یا هفت باردانسته یعنی بجای سال بیست وهشتم‌سال بیست‌ونهم

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

بر قدیم پرستی عامّه یعنی در واقع برسوخ عادت و سنّت جاریه نتوانست غلبه نماید

[بقیهٔ حاشیهٔ(۳۳۵)ازصفحهٔ قبل]

یا بجای سال سی ودوّم سال سی وسوّم کبیسه اجرا میشده و **میرم چلبی** (متوفّی در سنهٔ ۹۳۱) نوهٔ قاضی‌زادهٔ رومی معروف در شرحی که برزیج الغ بیك در سنهٔ ۹۰۴ نوشته و معروف است به **دستورالعمل فی تصحیح الجدول** (نسخهٔ برلن) گوید که درهر ۱۴۴۰ سال ۳۴۹ سال کبیسه باشد واز این‌جمله نیز ۳۰۵ بار کبیسهٔ رباعی و ۴۴ بار کبیسهٔ خماسی‌است وباز از این ۴۴ کبیسهٔ خماسی ۴۱ مرتبهٔ آن پس‌ازهفت بارکبیسهٔ رباعی‌است (یعنی‌درسال سی‌وسوّم) و ۳ مرتبه پس‌ازشش بارکبیسهٔ رباعی (یعنی در‌سال بیست ونهم) وقول مؤلّف زیج ایلخانی را که گاهی پس‌از هشت‌بارکبیسهٔ رباعی یك بار کبیسهٔ خماسی‌آید ردّکرده وغیرممکن دانسته است . بقول **سدیلو** بعضی‌فرض کرده‌اند که مقصود **الغ‌بیك** ازعبارت « پس ازشش یا هفت بار » آن‌است که متوالیاً ومرتباً یك‌بار کبیسهٔ خماسی پس از شش مرتبه کبیسهٔ رباعي (یعنی درسال بیست ونهم) وبار دیگر پس‌از هفت مرتبه کبیسهٔ رباعی (یعنی درسال سي‌وسوّم) می‌افتد واز این‌قرار درهر ۶۲ سال ۱۵ سال کبیسه بوده وبعضی دیگر همهٔ کبیسه های خماسی را پس‌از هفت بار کبیسهٔ رباعی فرض‌کرده‌اند (مانند **وایدلر**) و خود **سدیلو** برآنست که کبیسهٔ خماسی یك مرتبه پس‌از شش‌بار کبیسهٔ رباعي وچهارمرتبه پس‌ازهفت بار کبیسهٔ‌رباعي می‌آمده است یعنی ۳۹ کبیسه درهر ۱۶۱ سال . **سوتر** درمقالهٔ خود در **دائرة‌المعارف اسلامی** (مادّهٔ جلالی) تصوّر کرده که مقصود قطب الدّین از « هفت یا هشت بار » هفت و هشت بار متوالي مرتّب است یعنی ۱۷ کبیسه در ۷۰ سال . **ماتزکا** (بنقل **گینزل** ازاو) تصوّرکرده که در ۲۶۸ سال ۶۵ کبیسه وجود داشته است باین‌طریق که یك دورهٔ ۳۲ ساله وهفت دورهٔ ۳۷ ساله فرض کرده که از این هشت دوره سوّمی ۳۳ ساله وباقی ۳۷ ساله بوده ودورهٔ بزرگ ۲۶۸ ساله ازسال دوّم تاریخ جلالی شروع‌میشده . در زیج ایلخانی نصیر الدّین طوسی (نسخهٔ برلن ونسخهٔ موزهٔ بریطانی لندن) جدولی برای کبائس سیصد سال‌جلالی ثبت‌کرده‌که درآن سال‌دوّم کبیسه‌است وپس ازآن چهارسال بچهارسال باز کبیسه است (یعنی سالهای ۶-۱۰-۱۴-۱۸ وهکذا تا آخر) بجز سالهاي ۳۱ و ۶۴ و ۹۷ و ۱۳۰ و ۱۶۳ و ۱۹۲ و ۲۲۵ و ۲۵۸ و ۲۹۱ که کبیسهٔ خماسی‌هستند (اگرچه نسخهٔ برلن سالهای ۲۴۱ و ۲۴۲ را هم پشت سرهم کبیسه ثبت‌کرده وبالعکس سال کبیسهٔ بعد ازسال ۲۴۵ درآن‌جدول سال ۲۵۳ است یعنی با هشت سال فاصله و درنسخهٔ لندن سال ۲۴۴ و ۲۴۹ نیز بین ۲۲۵ و ۲۵۸ باز کبیسه قلمداد شده‌اند درصورتی که‌بقاعده بایستی سال ۲۴۵ کبیسه باشدلکن ظاهراًاین‌فقرات همه ناشي ازاشتباه نسّاخ است) . **حسن‌بن حسین‌بن حسن‌شهنشاه سمنانی** (؟) که درسنهٔ ۷۹۶ شرحی برزیج ایلخانی نوشته(نسخهٔ لندن Add.11636)جدول‌سیصدسالهٔ‌زیج مزبوررا تا سال ۴۴۳ جلالی تکمیل‌کرده‌و بنا برآن کبیسه‌های خماسی بعد از ۲۹۱ سالهای ۳۲۰ و ۳۵۳ و ۳۸۶ و ۴۱۹ است که چنانکه دیده میشود اوّلی پس‌ازشش‌مرتبه کبیسهٔ رباعی‌است وباقی پس‌ازهفت مرتبه کبیسهٔ رباعی یعنی یك‌دورهٔ ۲۹ ساله وسه دورهٔ ۳۳ ساله . درزیج سنجری‌عبد الرّحمن خازنی (که ظاهراً کمی بعد ازسنهٔ ۵۳۲ تألیف شده) دورهٔ کامل کبائس سنین سلطانی یعنی جلالی را ۲۲۰ سال می‌شمارد که درآن ۵۳ کبیسه است وازاین ۵۳ کبیسه هشت کبیسهٔ خماسی‌است وچهل وپنج کبیسه رباعی است لکن ازترتیب وتقسیم کبیسه‌های خماسی در ۲۲۰ سال قاعده‌ای بدست نمیدهد وفقط قاعدهٔ‌کلّی که برای پیدا کردن سال کبیسه وسال بسیط ذکر

[بقیهٔ‌حاشیه‌درصفحهٔ‌بعد]

و در میان عامّه همچنان ماه و سال قدیم یعنی سال ناقصهٔ زردشتی دوام داشت

[بقیهٔ‌حاشیهٔ (۳۳۵) ازصفحهٔ‌قبل]

میکند آنست که برعدهٔ سالهای ملکی ۱۷۲ افزوده و حاصل جمع را در ۵۳ ضرب و حاصل‌ضرب را بر ۲۲۰ تقسیم باید کرد اگر باقی کمتر از ۵۳ باشد آن سال کبیسه است والّا بسیط است (یعنی ۳۶۵ روزه است) . اضافه ۱۷۲ سال ظاهراً برای آنست که چون برای مبدأ دوره باید سالی را انتخاب واختیار کرد که درروز اوّل فروردین تحویل آفتاب بحمل مقارن ظهر یا جزئی‌زمانی قبل یابعدازآن باشد لذا شاید بحساب مؤسّسین دورهٔ ۲۲۰ ساله چنین حالتی در ۱۷۲ سال قبل از مبدأ تاریخ جلالی یعنی درحدود ۲۷۶ یزدگردی واقع شده بوده است وبنابرین مبدأ را ازآنجا گرفته‌اند ودرواقع مبدأ تاریخ جلالي سال یکصد و هفتاد و سوّم دورهٔ ۲۲۰ ساله بوده است . عجب آنکه این دورهٔ ۲۲۰ ساله با میزان طول سال شمسی بعقیدهٔ مؤلّف زیج سنجري وفق نمیدهد چه وقتی دورهٔ کامل ۲۲۰ ساله با ۵۳ روز کبیسه درست درمیآمد که طول سال ۳۶۵ روز وپنجساعت و ۴۶ دقیقه و ۵۴ ثانیه و ۳۲ ثالثه و ۴۳ رابعه و ۳۹ وکسری خامسه باشد در صورتیکه زیج سنجری (نسخهٔ لندن ورق 33a) تصریح دارد براینکه سنهٔ شمسیّه معادل است با شسه بدکدك‌اوس که ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۵ دقیقه و ۴۴ ثانیه و ۱۴ ثالثه و ۱۸ رابعه و ۴۴ خامسهٔ زمانی میشود و بنابراین کسور مترا کمه در ۲۲۰ سال فقط بالغ بر ۵۲ روز و ۱۹ ساعت وقریب ۴۲ دقیقه میشود واگردورهٔ ۲۲۰ ساله اتّخاذ شود درقریب هر ۱۲۳۰ سال یعنی پنج دوره وکسری یك‌روز اضافه میآورد . اگرواقعاً بایستی دوره را ۲۲۰ سال برطبق نصّ زیج معتبر سنجری فرض بکنیم البتّه ممکن بود که آنرا بسه دورهٔ ۲۵ ساله وپنج دورهٔ ۲۹ ساله تقسیم کرد یعنی سه مرتبه کبیسهٔ خماسی هریك بعد ازپنج کبیسهٔ رباعی وپنج مرتبه کبیسهٔ خماسی هرکدام بعد از شش‌کبیسهٔ رباعی قرار داده شود واگرمیزان طول سال شمسی‌را که زیج سنجری ثبت‌کرده اساس بگیریم ممکن بود همهٔ کبیسه‌های خماسی را بعد ازپنج مرتبه کبیسهٔ رباعی قرارداد یعنی‌همیشه از کبیسهٔ سال بیستم (با ابتدا ازاوّل دوره‌که البتّه باید درسالی باشد که‌تحویل آفتاب بحمل درحوالی‌ظهر بوده باشد) بسال بیست وپنجم بگذرند وکبیسهٔ خماسي درآن سال اجرا شود وبعبارةٍ‌اخری درهر ۲۵ سال یك کبیسهٔ خماسی بعمل آید که باین‌طریق بسیار دقیق می‌شد وفقط درقریب هر ۱۰۴۰۰ سال یك‌روز خطا پیدا می‌کرد . لکن حرف‌دراینجااست که‌هیچکدام‌ازین تقسیمات‌مطّرد اتّخاذ نشده‌است و نگارنده تصوّرمیکند که‌حقیقت‌مطلب‌آنست که‌درتاریخ‌ملکشاهی‌اصلاً قاعدهٔ‌مطّردی برای‌نوبت کبیسهٔ‌خماسی نبوده است‌وبرای هرسال‌منجّمین ازروی‌زیجی یا نتیجهٔ رصدی که‌اساس حساب‌تاریخ مزبوربوده موقع‌تحویل آفتاب را بحمل حساب واستخراج بایستي بکنند واگر درسال منظور در روز سیصد و شصت و ششم آفتاب در نصف‌النّهار درحمل بوده آن روز را اوّل سال نو و آن سال‌را بسیط (یعنی عادی و غیر کبیسه) میشمردند والّا روز بعد یعنی روز سیصد وشصت وهفتم نوروز وآن‌سال (یعنی‌سال منقضی) کبیسه محسوب میشد (یعنی سال کبیسه‌دار) وبنابرین غالباً درهرچهارسال یك بار تحویل شمس بحمل بعد از ظهرروزسیصد وشصت وششم‌وعلیهذا نوروزدرروزسیصد و شصت وهفتم‌واقع میشد لکن در بعضی اوقات استثناءً چنان پیش می‌آمد که درموقع معمول کبیسه یعنی سال چهارم بعد از کبیسهٔ سابق باز تحویل آفتاب هنوز اندکی قبل از ظهر میافتاده و بنابرین آن سال را کبیسه نشمرده و سال آینده (یعنی سال پنجم) را کبیسه میگرفتند واین فقره یعنی‌عدم وجود قاعده ازجدول کبائس‌سالهای ملکی

(بقیهٔ‌حاشیه‌درصفحهٔ‌بعد)

[بقیهٔ حاشیهٔ (۳۳۵) ازصفحهٔ قبل]

در زیج ایلخانی نیز که تحت هیچ قاعدهٔ مطّردی نمیآید استخراج واستنباط میشود چه چنانکه مذکور گردید در سیصد سال هفت کبیسهٔ خماسی ۳۳ساله ویك کبیسهٔ خماسی ۲۹ساله و یك دورهٔ نامعلوم (یعنی دورهٔ اوّلی که معلوم نیست اوّلین کبیسهٔ آن رباعی بوده یا خماسی) وجود دارد وفقط با حساب سال بسال مطابقت دارد چنانکه مبنای ترتیب سال شماری فعلی در **ایران** نیز برهمانست وبهمین‌جهت است که برطبق همین جدول درموقع نهمین کبیسهٔ خماسی و هفتاد و یکمین کبیسه از مبدأ تاریخ یعنی سال ۲۹۱ برفرض آنکه میزان کسرسال را مطابق خود زیج مزبور ۵ساعت و ۴۹ دقیقه بگیریم در کلّ مدّت ۲۹۱سال فقط درست یك‌ساعت اختلاف با حساب حقیقی حاصل میشود. همچنین از بیانات صریح قطب الدّین شیرازی در کتاب سابق الذّکر وی و عبدالعلی بیرجندی در شرح زیج الغ بیك (نسخهٔ خطّی برلن) این معنی (یعنی عدم وجود قاعدهٔ مطّرد) بطور واضح مستفاد میشود چه هردو تصریح برین کرده‌اندکه تعیین موقع کبیسهٔ خماسی فقط باستقراء ممکنست. قطب‌الدّین گوید «...... وَلِانَّ الْکَسْرَ الزّائِدَ اَقَلُّ مِنْ رُبْعٍ بِقَلیلٍ فَتکونُ الکبیسَةُ الَّتی یَجْعَلونَها فی کُلِّ اَرْبَعِ سِنینَ یَوْماً اَقَلَّ مِنْ یَومٍ فَحِینَئِذٍ قَدْ یَتَّفِقُ فی بَعْضِ الْاَوْقاتِ اَنْ تَکونَ الکبیسَةُ بَعْدَ خَمْسِ سِنینَ وَذٰلِكَ اِنَّما یَتَّفِقُ بَعْدَ اَرْبَعِ سِنینَ سَبْعَ مَرّاتٍ اَوْثَمانَ مَرّاتٍ وَهذا اِنَّما یُعْرَفُ بِالْاَسْتِقْراءِ وَکَذٰلِكَ مَعْرِفَةُ اَوائِلَ سِنِی التّاریخ» و بیرجندی گوید «............ و باستقراء معلوم توان کرد که کبائس رباعیّهٔ متتالیه درکدام زمان شش خواهد بود یا هفت» والبتّه تا میزان کسر سال برحسب عقیده وحساب منجّمین ملکشاه دردست نباشد نمی‌توان گفت چند دورهٔ ۲۹ ساله یا ۳۳ ساله یا ۳۷ساله لازم است ورنه طرح‌ریزی خیالی ترتیب خاصّی برای کبیسهٔ خماسی وقائل شدن یك دورهٔ بزرگ وکاملی شامل عدّهٔ معیّنی ازدوره‌های ۲۹ساله و۳۳ساله با فلان ترتیب وتقدیم و تأخیر مرتّب ازروی قیاس وحساب برحسب رصد متأخّری وباقتضای میزان کسرسال شمسی برطبق این یا آن زیج و اسناد آن ترتیب بمؤسّسین تاریخ جلالی برخلاف حقیقت تاریخی میشود و البتّه روا نیست چنانکه درقرن اخیر**سدیلو** دورهٔ کبائس خماسی را درتاریخ جلالی یك‌مرتبه درسال بیست ونهم (پس از شش بار کبیسهٔ رباعی) وچهار مرتبه درسال سی‌وسوم (پس‌از هفت‌بار کبیسهٔ رباعی) وبعبارةٍاخری ۳۹کبیسه درهر ۱۶۱سال فرض‌کرده است که اگرحقیقت داشت سال جلالی دقیق‌ترین و صحیح‌ترین سالهای معمول دنیا میشد وبقول **سوتر** (درمقالهٔ خوددر دائرةالمعارف‌اسلامی مادّهٔ «جلالي») فقط درهر بیست وهشت هزار سال یك روز خطا میداشت در صورتیکه درسال گریگوری با کبیسهٔ بالنّسبه دقیق آن درهر ۳۳۳۰سال یك روزخطاوجود دارد ولی‌بدبختانه این ترکیب بندی فرضی**سدیلو**هم ظاهراً از روی قیاس به نتیجهٔ رصدهای این زمان (یعنی عصر خود او) پرداخته شده است و اگر فرض طریقه‌اي برای توالی وتناوب منظّم کبائس رباعي وخماسی از روی حساب میزان کسر سال شمسی برطبق‌رصدهای فعلی با عدم توجّه به تناقص تدریجی در میزان کسرسال بمرور زمان جائز بودی فرضي بهتر از فرضهای **سدیلو** و **ماتزکا** پیشنهاد میتوان کرد که در واقع بهترین فرضها می شد وآن اینست که یك دورهٔ کامل۱۲۸ساله قائل شویم که درآن‌یك کبیسهٔ خماسی ۲۹ساله و سه کبیسهٔ خماسی ۳۳ ساله قرار داده شود و این طریقه اگر تناقص تدریجی طول سال مؤثر نبودبقدری دقیق و نزدیك بحقیقت می شد که درهشتادهزار سال هم یك روز خطا در آن راه نمی یافت لکن همهٔ این فرضها نه با اساس تاریخی و نه با اساس نجومی وفق میدهد. **اگرچه سدیلو** فرض خود را برقول میرم‌چلبی مبتنی نموده که گوید درهر ۱۴۴۰سال ۳۴۹ کبیسه وجود دارد لکن در فرض

[بقیهٔ‌حاشیه‌درصفحهٔ‌بعد]

[بقیهٔ‌حاشیه (۳۳۵) ازصفحهٔ قبل]

پیشنهادی **سدیلو** بایددرواقع درهر۱۴۴۹سال ۳۵۱ کبیسه فرض شود تا دورهٔ‌نهم‌ازدوره‌های۱۶۱ سالهٔ فرضی وی کامل شود ورنه با۱۴۴۰سال دوره کامل نیست. خود میرم‌چلبی بافرض اینکه کسر سال شمسی درست‌معادل ۵ساعت و۴۹دقیقه تمام است (یعنی مطابق‌زیج ایلخانی نه‌زیج **گورگانی**) دورهٔ کامل تمام وصحیح را ۱۴۴۰سال شمرده و چنانکه ذکرشد تصریح کرده باینکه در هر چنین دوره‌ای ۴۴بار کبیسهٔ خماسی واقع میشود (و۳۰۵بارکبیسهٔ رباعی) و۴۱کبیسه ازاین۴۴کبیسهٔ خماسی دردورهٔ ۳۳ساله (یعنی پس‌ازهفت بار کبیسهٔ رباعي) و۳کبیسه ازآن دردورهٔ ۲۹ساله (یعنی پس‌از شش بارکبیسهٔ رباعی) وقوع می‌یابد. باین طریق‌این‌فرض کاملاً ودقیقاًمطابق با میزان کسرسال‌شمسی آمده ویك ثانیه هم زیاد یا کم نمی‌ماند لکن معلوم نیست که چرا میرم چلبی راجع بمیزان کسر سال رصد ایلخانی را اساس گرفته نه رصد سمرقند را درصورتی که خود شارح زیج الغ بیك و جدّش از همکاران آن پادشاه بوده است و چرا نصیر الدّین طوسی در زیج ایلخانی با آنکه کسر سال شمسی را پنج ساعت و۴۹ دقیقهٔ تمام میدانسته براي کبیسهٔ خماسی دورهٔ ۳۳ ساله و ۳۷ ساله قائل شده در صورتیکه با حساب وفق نمیدهد وباید درآن صورت حتماً ۲۹ساله و۳۳ساله باشد وبس (مگر آنکه تأویل با تکلّف بیرجندي را قبول کنیم که گوید مقصود ازعبارت «پس‌ازهشت‌بار» نوبت هشتم است که آنهم‌با عبارت‌فارسی موافقت کامل‌ندارد) وچراالغ بیك که کسرسال را بیشتر می‌پنداشت(یعنی۵ ساعت و۴۹دقیقه و۱۵ثانیه وکسری) فقط دورهٔ ۲۹ساله و ۳۳ ساله قائل شده است در صورتی‌که مطابق این میزان کسر باید کبیسهٔ خماسی‌گاهی در دورهٔ ۳۷ ساله باشد (ظاهراً یك دورهٔ ۳۷ ساله بعد از هفت دورهٔ ۳۳ساله یا ۶۵ کبیسه در۲۶۸سال چنانکه **ماتزکا** فرض کرده است) چنانکه این معنی را ازروی حساب وامتحان مجموع روزهای سال ملکی با کسور آنها از یك تا هزار سال که الغ بیك درجدولی ثبت کرده میتوان یافت و بنابرآن حساب دیده میشود که برحسب فرض فوق (یعنی هفت دورهٔ ۳۳ساله ویك دورهٔ ۳۷ساله) درهر ۲۶۸ سال که دورهٔ کامل میشود کمتر از یك دقیقه کبیسهٔ اضافي شده (یعنی درواقع قریب ۵۶ثانیه یا کمتر از یك‌روز دربیش از چهارصد هزار سال). بیرجندي باین نکته توجّه داشته که بنا برمیزان کسرسال دررصد **گورگانی** حتماً گاهی «هشت‌کبیسه متتابع رباعی بوده و بعد از آن کبیسهٔ خماسی» باید باشد یعنی دورهٔ ۳۷ساله ضروری است ولی‌گوید که الغ بیك کسرزاید را ۴۹ دقیقه گرفته «وکسور زاید برآن اعتبار نکرده بجهت مساهله». حقیقت امر آنست که در صورتی که سال شمسی حقیقی حالا (یعني در حدود ۱۹۳۵ مسیحی) قریب ۳۶۵/۲۴۲۱۹۶۸روز حساب میشود بحساب زیج ایلخانی ۳۶۵/۲۴۲۳۶۱۱۱۱ روز وبرحسب زیج الغ بیك (بموجب‌حساب که میکنیم) ۳۶۵/۲۴۲۵۳۴۸۷۶ روزفرض میشده و **بتانی** آن را معادل قریب ۳۶۵/۲۴۰۵۵روز وبیرونی درالآثارالباقیه صفحهٔ ۱۴۴ معادل ۳۶۵/۲۴۰۵۲۰۰۶ روز ودر کتاب‌التّفهیم ۳۶۵/۲۴۰۹۹۹۱روزمی‌شماردوبرحسب میزان مندرج در زیج سنجری که مؤلّف‌آن (اگرچه‌روایات‌راجع‌بشرکت‌وی در امرتأسیس‌تاریخ جلالی‌دور از احتمال است)نزدیکترین نویسندگاني که آثار آنها باقی مانده بعهدتأسیس‌تاریخ‌مزبورمیباشد فقطقریب۳۶۵/۲۴۰۰۹۵۶۰۲ روز است و اگر دورهٔ ۲۲۰ ساله کبیسه که وی شرح‌میدهدمناط‌باشدقریب۳۶۵/۲۴۰۹۰۹ روز میشود وبرای هرکدام ازین میزانها میتوان ازروی‌حساب دورهٔ مطّردی برای کبائس رباعی‌وخماسي پیدا کرد ولی چون کار موکول باستقراء و حساب جداگانه برای هرسال بوده دوره های مطّردی

[بقیهٔ‌حاشیه درصفحهٔ بعد]

(۳۳۶) ازشرح اجمالی مذکور در فوق دیده میشود که :

[بقیهٔحاشیهٔ (۳۳۵)ازصفحهٔ قبل]

اتّخاذ نکرده اند اگرچه‌ظاهراً البتّه‌دوره هائی ۲۹ساله‌و۳۳ساله (وشاید۳۷ساله‌هم) برای کبیسه هاي خماسی بوده ولي نه بیك‌ترتیب متوالی ومعیّن ودورهٔ منظّم ومطّردی بلکه کبیسهٔ خماسی (یعنی موقعي که درسال چهارم بعد از یك کبیسهٔ رباعی تحویل آفتاب بحمل قبل ازظهر روز سیصد وشصت وششم واقع شده وباین جهت‌آنسال برخلاف معمول کبیسه‌گرفته نشده‌وسال‌بعد بایستی‌کبیسه‌شود) همیشه ظاهراً یا درسال بیست ونهم یا درسال سی وسوّم ویا درسال سی‌وهفتم ازکبیسهٔ خماسي قبل واقع وده بی‌آنکه بتوان قاعدهٔ منظّمی برای توالي این دوره‌ها معیّن کرد وچنین قاعده‌ای هیچوقت در کار نبوده است وحتّی عجب است که قطب‌الدّین شیرازی درکتاب سابق‌الذّکر خود عمرخیّام را تخطئه و انتقاد میکند که « خیّام در زیج خود که تألیف کرده (في زیجِهِ الّذی وَضَعَهُ) کبیسه را دائماً رباعی فرض کرده و مطابق حلول شمس بحمل شمرده درصورتیکه آن خطای فاحش‌است و سبب‌آن عدم توجّه خیّام است بآنچه گفته شد »

درطول‌ماههای‌جلالي‌نیزاقوال‌مختلف‌است . برحسب‌آنچه‌درزیج‌سنجری آمده‌طول‌ماهها‌مطابق توقّف آفتاب‌دربروج‌دوازده‌گانه بوده وهریك‌ازشش ماه اوّل سال۳۱ روزه‌بوده الّا خرداد که ۳۲ روزه بود وباقی همه ۳۰روزه بود بجز آذر ودَيْ که ۲۹روزه وبجز اسفندار مَذْ درسالهای کبیسه که ۳۱روزه‌بوده است . قطب‌الدّین شیرازی‌گوید که‌بعضی طول ماهها رامطابق بروج شمسي میشمرند وبعضی دیگرکه اکثرمنجّمین باشند ماهها را جمله ۳۰روز گرفته وخمسهٔ مسترقه را در آخراسفندارمَذْ آورند . درباب اسامی‌ماهها همهٔ‌مؤلّفین قدیم‌واز آنجمله‌عبدالرحمن‌خازنی‌تصریح‌دارندبراینکه‌همان‌اسامی ماههای ایرانی‌بوده‌ولی درکتاب‌سی‌فصل‌فارسي نصیرالدّین‌طوسی درمعرفت‌تقویم(چاپ‌ایران‌سنه۱۳۱۱ قمري‌صفحه۱۱۱) جدولی از اسامی‌جدید فارسی‌برای ماههاوروزهای جلالی‌درج کرده که « بعضي‌از استادان‌این‌علم » آنهارا‌باین‌اسامی نامیده‌اندوخالی‌ازغرابت‌نیست‌که‌اسم‌ماه‌دوّم‌بهاردراین جدول « نوبهار » واسم‌ماه‌سوم بهار «گرمافزا» است که‌صورةً بی‌شباهت‌باسامی ماههای پارسی قدیم‌نیست ! این اسامی در فرهنگ جهانگیری نیز ضبط وباسم ماههای مَلِکی وروزهای مَلِکی نامیده شده وعجب آنکه این فقره باعث اشتباه غربیی برای **توماس‌هاید** شده وتصوّرکرده ملکی منسوب است‌به یزدگرد و بنا براین ادّعا نموده که یزدگرد پادشاه اخیر ساسانی تاریخی‌جدید با سال و ماه مخصوص تأسیس و ایجاد نموده واسامی همهٔ ماهها وروزهای سال‌را عوض کرده واسمهای تازه داده است(Thomas Hyde, Veterum Persarum et Parthorum et Medorum religionis historia Oxford 1700 pp. . 195-200) . **بنفی و استرن** نیز درکتاب‌سابق‌الذّکرخودشان سعی کرده‌انداین اسامی رااز اصل عبرانی یعنی ماههای یهود مشتقّ بکنند .

(۳۳۶) مخفی نماندکه چنانکه گفته شد با وجود انتشار اسلام درایران حساب سال و ماه شماری عامّه در امور عرفي قرنها باهمان ماههای ایراني بوده است (چه بحساب قدیم وچه بعدها با حساب جلالی) ودر بسیاری ازولایات‌ایران‌برشهور عربي‌تقدّم وغلبه‌داشته‌است . نه تنهادرفارس‌وکرمان ومازندران وگرگان بلکه حتّی درنقاط سرحدّی ایران نیز آثار استعمال ماههای ایرانی دیده میشود چنانکه در سکّه هاي شاهان شِرْوان ازسنهٔ ۶۰۰هجری (بنا برآنچه **دروین** درمقالهٔ سابق‌الذّکرخود گوید) ماه مرداد پهلوی با تاریخ عربی ضرب شده است ولی ذکر این نکته خالی از فایده نیست که ازقرار

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

اوّلاً در طیّ تاریخ اسلامی سلاطین و وزراء ممالك مختلفهٔ اسلامی در ادوار

[بقیهٔ حاشیهٔ (۳۳۶)از صفحهٔ قبل]

معلوم یا هیچ نوع اتّفاقی درحساب سال وماه بین ایرانیانی‌که زمان را با سال وماه ایرانی می‌شمردند چه زردشتی و چه مسلمان نبوده و یا انتظامی در نگاهداري حساب وجود نداشته زیرا که اغتشاش غریبی از مداقّهٔ درکتب عربی و فارسی قدیم که ذکر وقایع را با ماه و سال ایراني کرده اند مشهود میشود ونه‌تنها درهرولایتی ودرهرعهدی وحتّي در یك ولایت ویك عهد تواریخ مختلفه چه از حیث مبدأ تاریخ (یعنی جلوس یا وفات یزدگرد) وچه از حیث محلّ خمسهٔ مسترقه در سال (آخر آبان یا آخر اسفندارمَذْ) استعمال میشد بلکه حتّی گاهی‌تواریخی‌که یك‌مؤلّف‌اززمان‌خودثبت میکند باحساب صحیح مطابقت ندارد وگوئی مسامحه و غفلت و اغتشاش دراین امر راه یافته بود (اگرچه تصوّر آن سهل نیست) مثلاً در تاریخ ایّام سلطان مسعود غزنوی تألیف ابوالفضل بیهقی نوروز دو سال و مهرگان پنج سال را با تطبیق بتاریخ عربی وهجری ذکرکرده وازآنجمله سه فقره (نوروزسال۴۳۱ و مهرگان سالهای ۴۲۷ و۴۲۸) با موقع حقیقی آنها از روی حساب‌برطبق جداول **شرام** مطابق است ولي تواریخ عربی معادل مهرگان ۴۲۶ با۱۹مهر (بجای ۱۶مهر) ومهرگان سال ۴۲۹ با ۱۰مهر ومهرگان‌سال ۴۳۰ با ۱۷مهرونوروزسال۴۲۵ با ۱۲۷اسفندارمَذْ در حساب ایرانی و دوّم خمسهٔ مسترقه در حساب اقوام زردشتی دیگر مطابق است . حتّی احتمال اشتباه درنسخه وغلط کتابت هم بعید است چه در یکي از این فقرات یعنی مهرگان ۴۲۹هجری که آنرا در نهم ذی الحجّه ثبت میکند تصریح هم دارد باینکه روز عرفه بوده ونیز عجب آنست‌که درنسخهٔ چاپی طهران در سنهٔ ۴۳۰ غرّهٔ ذی‌الحجّه را شنبه و۲۷ آن ماه را عید مهرگان و سه‌شنبه وغرّهٔ محرّم سال ۴۳۱را نیز سه‌شنبه ضبط کرده که غیرممکن است . در سنهٔ ۴۲۷ روز چهارم محرّم را اوّل آذرماه میشمارد که با حساب مطابقت دارد . دقیقی در منظومهٔ خود در تاریخ گشتاسب که جزو شاهنامهٔ فردوسی شده از قول ارجاسپ در نامهٔ وی به‌گشتاسپ (فرهنگ **ولف** 15-155) گوید « همی تافتی بر جهان یکسره چو اردیبهشت آفتاب از بره » که برحسب ظاهر معنی‌آن چنانست‌که مانند آفتاب ماه اردیبهشت که از برج حمل بتابد درصورتیکه در عهد دقیقی (نیمهٔ دوّم قرن چهارم) آفتاب در ماه اردیبهشت در حمل نبوده بلکه درثور یا جوزاء بوده و حتّي برطبق حساب آنهائی‌که خمسهٔ مسترقه را در آخر اسفندارمَذْ میگرفتند یعنی نوروز آنها پنج روز دیرتر بود باز قبل ازسنهٔ ۳۷۴هجری ممکن نیست روزی ازماه اردیبهشت در حمل بیفتد.

از بعضی کتب‌عربی‌وفارسي دیگر نیزعدّه ای ازتواریخ‌ایرانی‌با تطبیق باتاریخ عربی در ضمن تصفّح ومرور جمع شده‌که بعضی با حساب مطابق وبعضي مخالف است ومحض مزید فایده بطورفهرست ذیلاً درج میشود :

درتاریخ‌طبری‌جزو حوادث سال۲۳۹هجری نوروز را در ۲۰ ذی‌القعدهٔ آن‌سال ثبت میکند } = باحساب‌صحیح مطابق‌میآید

ایضاً » » » ۲۴۰ » ۱۱ ربیع‌الاوّل آنسالرا با ۲۸ اردیبهشت تطبیق میکند } = » » » »

ایضاً » » » ۲۶۸ » یکشنبهٔ ۲۲رمضان را با نوروز یعني‌اوّل‌فروردین‌تطبیق‌مینماید } = » » » »

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

مختلفه بایکی ازدو اشکال دائمی مواجه بودند یعنی اگر سال را قمری حساب میکردند

[بقیهٔ حاشیه (۳۳۶) از صفحهٔ قبل]

درشرحی که **الغضنفر** در احوال بیرونی نوشته و در دیباچهٔ **زاخاو** بر الآثار الباقیه چاپ شده ولادت بیرونی را ۳ ذی الحجّه سنهٔ ۳۶۲ هجری مطابق ۱۶ شهریور ۳۴۲ یزدگردی و ٤ ایلول ذکر میکند	= با حساب مطابق میآید
در معجم الادباء یاقوت حموی (جلد دوّم صفحهٔ ۲۹۲ دراحوال **صاحب بن عباد** گوید که ولادت او در ١٤ ذی القعده از سال ۳۲۶ هجری مطابق روز سروش (روز ۱۷) ازماه شهریور بوده	= با حساب از روی جداول شرام ١٤ ذی القعدهٔ آن سال ۱۵ شهریور بوده
درتاریخ قم صفحهٔ ۲۱۶ روز ۲۲ ربیع الآخر از سال ۲۹۶ هجری را با ۳۰ دیماه تطبیق میکند	= با همان حساب مطابق ۱۱ دیماه میشود
ایضاً صفحهٔ ۲۱۸ روز ۳ ربیع الاوّل سال ۳۱۵ هجری را با ۳ اردیبهشت تطبیق میکند	= » » مطابق ٥ اردیبهشت میشود
ایضاً صفحهٔ ۲۱۸ روز ۲۱ ربیع الآخر سال ۳٤۳ هجری را با ۳۰ مرداد تطبیق میکند	= » » مطابق می آید
ایضاً صفحهٔ ۲۱۸ روز ۱۱ شوّال سال ۳٤۳ هجري را با ۱۳ بهمن تطبیق میکند	= باهمان حساب با ۱۲ بهمن مطابقت میکند (برفرض بودن خمسهٔ مسترقه درآخر آبان ماه)
ایضاً صفحهٔ ۲۲۶ سلخ شعبان سال ۳٤۷ هجری را با ۹ شهریور تطبیق میکند	= باهمان حساب با ٢٤ آبانماه مطابقت میکند (با ۹ شهریور تاریخ معتضدی وفق میدهد)
ایضاً صفحهٔ ۲۳۳ روز ۹ صفر سال ۳٤۹ هجری را با ۲۷ فروردین تطبیق میکند	= باهمان حساب با ١٦ فروردین مطابقت میکند
ایضاً صفحهٔ ۲۱۹ روز ١٥ صفر سال ۳۵۸ هجری را با روز دی از مهرماه تطبیق میکند	= » » باروز مهر ازماه دی مطابق میآید
ایضاً صفحهٔ ۲۳۳ روز ۱۰ ربیع الآخر سال ۳۷۱ هجری را با ۲۷ دَیْ تطبیق میکند	= » » با ۲۷ مهرماه مطابقت میکند
ایضاً صفحهٔ ۲۲۰ روز ٥ صفر سال ۲۷۲ هجری را با ۱۱ امرداد تطبیق میکند	= » » با ۱۲ امرداد مطابقت میکند
درتاریخ طبرستان ابن اسفندیار اوّل ماه ایرانی قدیم آذر را در جمادي الأولی از سنهٔ ۲۹۷ ذکر میکند که سلام ترك بآمل آمد	= » » اوّل آذر با ۲۲ ربیع الاوّل آن سال مطابق می افتد

در جلد هشتم کتاب تاریخ **هلال صابی** که در لیدن از بلاد هولاند در ذیل تاریخ الوزراء همان مؤلّف در سنهٔ ۱۹۰٤ مسیحی طبع شده اوّل ماه محرّم سال ۳۹۰ هجری را با ۲۷ آذر تطبیق کرده و با همان حساب درست و مطابق می آید

ایضاً اوّل محرّم سنهٔ ۳۹۱ هجري را با ۲۱ آذر ماه تطبیق میکند	= با همان حساب با ١٦ آذر ماه مطابق میآید (مگر آنکه خمسهٔ مسترقه در آخر اسفندارمذ فرض شود که درآنصورت با ۲۱ آذر مطابق می آید ولی آن فرض بسیار بعید است

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

محاسبات مالی از اخذ عایدات دولتی و پرداخت مخارج خلل پیدا میکرد و اگر باسال

[بقیهٔ حاشیهٔ ازصفحهٔ قبل]

ایضاً	آخر شوّال سنه ۳۹۱ هجری را با ۱۰ مهرماه تطبیق میکند	= با حساب مطابق است
ایضاً	اوّل محرّم » ۳۹۲ » » ٥ آذر تطبیق میکند	= » » مطابق است
ایضاً	۲۸ ربیع الآخر » » » اوّل فروردین » »	= با بودن خمسهٔ مسترقه در آخر آبان مطابقت میدهد
ایضاً	۷ شعبان » » ۷ تیر تطبیق میکند	= با ٦ تیر مطابق مي آید
ایضاً	اوّل محرّم ۳۹۳ » ۲۹ آبان تطبیق میکند	= » » مطابق است
ایضاً	پنج روز مانده از محرّم (۲٥ یا ٢٤ آن ماه از سال ۳۹۳ را با ۱۸ آذرماه تطبیق میکند	= در صورت فرض ٢٤ محرّم و با بودن خمسه در آخر آبان مطابق می آید

در کتاب **البارع المدخل فی احکام النجوم و الطوالع** تألیف **ابو نصر حسن بن علی منجم قمی** که در نیمهٔ دوّم قرن چهارم تألیف شده (نسخهٔ خطّي برلن) اوّل فروردین سال ۳٤٥ یزدگردی را با ۱۷ رجب تطبیق میکند	= بایکروز فرق مطابقت دارد
در کتاب **منتهی الادراك فی تقاسیم الافلاك** که ذکر آن گذشت ۱۲ ربیع الآخر سال ٥۲٥ هجري را با نوروز سال ٥۰۰ یزدگردی تطبیق میکند	= با حساب مطابق است

در **تاریخ الحکماء ابن القفطی** در محضر برای رصدی که **ابو سهل ویجن بن رستم کوهی** کرده نوشته شده که دریکی از آنها تاریخ ۳ جمادی الآخرهٔ سنهٔ ۳۷۸ با ٤ مهرماه تطبیق شده و دردیگری ۲۸ صفر همان سال با ۳۰ خرداد تطبیق شده وهردو باحساب وفق میدهد.

در یك کتاب بی اسم یونانی که **گرای** درمقالهٔ سابق الذّکر خود(رجوع شود به حاشیهٔ نمرهٔ ٦۳) در یادگارنامهٔ سنجانا ازآن نقل کرده و از سال ۱٤٤۳ مسیحی است تواریخ ایرانی ذیل با تطبیق با تاریخ رومی آمده است :

سال ۱٤٤۳ مسیحی ۱۷ تیر	= ۱۱ مارس	با حساب مطابق ١٦ تیر میشود در ۱٤٤٤ مطابق می آید		
» » ۲۰ مهر	= ۱۲ ژوئن	» مطابق ۱۹ مهر میشود در ۱٤٤٤ مطابق می آید		با فرض خمسهٔ مسترقه در آخر سال
» » ٢٤ دَیْ	= ١٤ سپتامبر	» مطابق ۲۳ دی میشود در ۱٤٤٤ مطابق می آید		
» » ۱۸ فروردین	= ۱۲ دسامبر	» مطابق ۱۷ فروردین میشود در ۱٤٤٤ مطابق می آید		

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

شمسی عمل میکردند تاریخ سال باتاریخ سال هجری قمری فرق پیدامیکرد چه قسمتی از سالهای آن (یعنی از هجرت تا موقع اتّخاذ ترتیب جدید و عمل با سال شمسی) سال قمری حساب میشد و قسمتی دیگر (یعنی سالهای بعد از آن موقع) باسال شمسی و بنابر این تاریخ سالها نه شمسی بود و نـه قمری و بتدریج از تاریخ هجری قمری معروف عقب‌تر میماند چنانکه در سال خراجی ودر سنهٔ مالیّهٔ عثمانی ملاحظه گردید و اگـر مبدأ تاریخ هجری را کنار گذاشته مثل ملکشاه سلجوقی و اکبر شاه در هندوستان خود تاریخ جدیدی احداث میکردند در میان مسلمین قابل دوام و رواج

[بقیهٔ حاشیهٔ از صفحهٔ قبل]

ایدلر در کتاب سابق الذّکرخود (جلد دوّم) کسوف آفتابي را ازقول **ابن یونس** مؤلف زیج حاکمی نقل میکند که بتاریخ پنجشنبهٔ ۲۸ ربیع‌الآخر سنهٔ ۳۶۷ هجري مطابق ۲۲ آذر ماه ۳۴۶ یزدگردی وقوع یافته است . این تطبیق با حساب ازروی جداول **شرام** مطابقت میدهددرصورتی که خمسهٔ مسترقه درآخر آبان ماه فرض شود .

درکتاب تواریخ آل سلجوق بنداری چاپ لیدن ۱۸۸۹مسیحی صفحهٔ ۳۴ عزل وزیر فخرالدّوله را در سنهٔ ٤٦۰ در ذی‌القعده وشب مهرجان مینویسد که واقعاً هم مطابق دهم ذی‌القعده میشود.

باز **گولیوس** درحواشی خود بر ترجمهٔ لاتینی کتاب‌سابق‌الذّکر **فرغانی** صفحهٔ ۵۰(Jacob Golius, Muhammedis fil. ketiri Ferganensis qui vulgo Alfraganus dicitur elementa Astronomica Arabice et latine, Amsterdam 1669)از قول ابن یونس کسوف آفتابی نقل میکند در ۲۰ اردیبهشت سنهٔ ۳٤۸ یزدگردي و شوّال سنهٔ ۳٦۸ هجری (درنسخهٔ **گولیوس شیخ** چاپ‌شده ولی البتّه‌شسع بوده) و۱۵ مه ۱۲۹۰ تاریخ اسکندری که باحساب کاملاً مطابقت دارد.

در زیج حاکمی تألیف **ابن یونس** که‌متن عربی آن‌را Caussin de Parceval درجزو مجلّدات منتخبات نسخ خطّی کتابخانهٔ ملّي پاریس(Notices et extraits des manuscrits de la bidliothèque nationale tome VII Paris 1804)نشر کرده‌امثلهٔفراوانی (بیش از سی‌فقره)ازتواریخ‌یزدگردی و تطبیق روز وماه آن با روز وماه عربی درج شده (از سنه ۲٤۲هجري تا اواخر قرن چهارم) که با حساب بودن خمسهٔ مسترقه درآخر آبان ماه مطابقت دارد جز یکی دو فقره که باید درمتن عربی آن اشتباه شده باشد و ذکرهمه موجب‌تطویل میشود۰ البتّه این نکته رانیز باید در نظر گرفت که در روزهای ماههاي عربی از تاریخ هجري درجداول **شرام** همیشه یك روز اختلاف باحقیقت امکان دارد چنانکه خود وی نیز تصریح کرده است و نیز در سالهای بعد از سنهٔ ۳۹٦ هجري (۳۷۵ یزدگردی) همیشه ممکن است خمسه مسترقه را درآخر اسفندارمذْ فرض‌کرده و برطبق آن حساب کرد نه در آخر آبان که مبناي حسابهاي فوق وهمهٔ حسابهای این وجیزه است . خود **شرام** تصریح کرده باینکه بعد از سال ۳۷۵ یزدگردی خمسه را در آخر اسفندارمذْ گرفته و ارقام تحتانی جداول تاریخ یزدگردي را باید مبنای حساب قرار داد ولی بنظر نگارنده این‌قاعده مطّرد نبوده ونزد بسیاری بعدها هم خمسه درآخر آبان کماکان حساب میشده است

نبود و بهمین جهت بهترین حلّ همهٔ این اشکالات و رفع نواقص در طریقی بود که در سال ۱۳٤۳ هجری قمری در ایـران بآن اقدام شد باین نحو کـه اصلاً تاریخ را از اوّل هجرت تاحال با سالهای شمسی حساب کردند و حساب را نیز سال شمسی حقیقی کامل قرار دادند و البتّه علاوه بر این سال عرفی سال و ماه قمری را نیز برای امور دینی‌جداگانه درتقاویم محفوظ داشتند (۳۳۷) چه جز باین ترتیب حفظ تاریخ هجری وعمل بسال شمسی چاره پذیر نبود چنانکه اصلاح وتعدیل دوری هم که عثمانیها پس از احداث « سنهٔ مالیّه » در ۱۰۸۸ هجری مجری داشتند باز قابـل خلط و اشتباه و فراموشی بود چنانکه در فوق دیده شد.

ثانیاً در دورهٔ اسلامی هم (مانند دورهٔ قبل از اسلام) انواع مختلفه از تاریخ و سال و ماه شماری در ممالك و بلاد مختلفه و در اعصار مختلفه دائر بوده که استقصاء همهٔ آنها موجب بسط کلام میشود و نیز بعضی از آنها هجری بوده و بعضی دیگر اصلاً غیر اسلامی بود مانند تاریخ معروف یزدگردی اکثریّت زردشتیان که از جلوس یزدگرد سوّم (٦۳۲ مسیحی) و تاریخ بعضی از زردشتیان که از وفات یزدگرد می شمردند(۳۳۸)وتاریخ طبری که درطبرستان معمول‌بود وظاهراً یکسال باتاریخ اخیرفرق داشته (از ٦۵۰ مسیحی (۳۳۹)) گذشته از تواریخ غیر اسلامی و غیر ایرانی

(۳۳۷) باین ترتیب سال ایرانی و تاریخ هجری هر دو محفوظ ماند و نه مثل بعضی ممالك اسلامی سال و ماه عربی قمری که با حساب صحیح عرفی مطابقت ندارد در جریان ماند و نه مانند بعضی دیگر اصلاً تاریخ اسلامي ترك وسال وتاریخ عیسوی بجای آن اختیار شد .

(۳۳۸) بیرونی درقانون مسعودی (نسخهٔ خطّی برلن ورق ۳۰) این جماعت را «مجوس‌اسفندیاریّه» نامیده وگوید که تاریخ آنهائی ازاین فرقهٔ مجوس‌که درایرانشهر یعني درجانب غربی ازنهر بلخ هستند بیست سال وآنها که در مذهب مبیضیّه هستند یعنی مجوس ماوراءالنّهر بیست سال و پنج روز با تاریخ یزدگردی معروف فرق دارد . درکتاب تاریخ قم این تاریخ را « فارسیّه » اسم میدهد وبسیاری از وقایع را با سال هجری وسنهٔ یزدجردیّه وسنهٔ فارسیّه ذکرمیکند وگوید سنهٔ فارسیّه « از هلاك وزوال یزدجرد وآن تاریخ است مستعمل بقم و معروف بنزدیك ایشان »

(۳۳۹) تاریخ‌طبری که‌امرای‌بومی طبرستان‌معروف‌به‌اسپهبدان‌خراسان‌درقرن‌اوّل و دوّم‌هجری در سکّه های‌خوداستعمال کرده‌انداز‌سال‌وفات یزدگرد است وظاهراًفرق‌آن با تاریخ زردشتیانی که‌وفات یزدگرد مبدأ تاریخ آنهاست‌آنست که این فرقهٔ اخیر چون سلسلهٔ‌ملوك ساسانی را بایزدگرد خاتمه میدهند آخرین سال سلطنت یزدگرد را بقاعدهٔ معمول عهد ساسانیان تا نو روز سال بعد یعنی ۲۱

[بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد]

که در ممالك اسلامی میان غیر مسلمین رایج بوده و در کتب مسلمین شرح آنها می آید مانند تاریخ اسکندری (سلوکی) یا ذوالقرنین از ۳۱۲ ق . م . و تاریخ صُفر در اندلس که ذکرش گذشت و تاریخ یهود (از خلقت آدم) و تاریخ طوفان و تاریخ بختنصر نَبوناسار از ۲۶ فوریه ۷۴۷ ق . م . و عدهٔ زیادی از تواریخ دیگر که در کتب نجومی و ریاضی مسلمین درج شده است.

این بود آنچه بطور اجمال راجع بکیفیّت سال و ماه شماری در ایران در دورهٔ اسلامی محض تکمیل فایده ذکر آن در این جا مناسب دیده شد و شرح کامل این قسمت محتاج بمطالعات بیشتر و بحث مبسوط تری است که نگارنده را فعلاً ممکن نبوده است.

[بقیه حاشیه از صفحه قبل]
ژوئن ۶۵۲ مسیحی یا ۲۷ شوّال سنهٔ ۳۱ هجری مداومت داده و سال بعد را اوّلین سال تاریخ خود می شمارند ولی اسپهبدان مزبور که خود را وارث و جانشین بلکه در واقع دنبالهٔ سلسهٔ ساسانی و از همان خانواده میدانستند بهمان قاعدهٔ جاریهٔ عهد ساسانیان سال اوّل سلطنت پدر یا جدّ خورشید اول اوّلین اسپهبد خراسان را همان آخرین سال سلطنت یزدگرد یا حتّی شاید از سال قبل از آن (شاید وفات یزدگرد را در ۶۵۰ مسیحي میدانسته اند) حساب میکرده اند .

خاتمه

در فصول گذشته اخبار و مدارکی که راجع بتاریخ حساب سال و ماه دربین ایرانیان قدیم موجود است و همچنین قرائنی که دلالت بر بعضی آشکال و عوارض آن می کند وعلائم و آثاری که از حالات مختلفهٔ حساب زمان در ادوار گذشته باقی مانده و نیز فرضیّات گوناگونی که نسبت بکیفیّت گاه شماریها می تواند طرح شود و هر کدام بیك یا چند قرینه متکّی است بقدر کفایت شرح داده شد ولی درترجیح این فرض ها به همدیگر رأی قطعی اظهار نشد اینك در خاتمه می خواهیم آنچه را که رویهمرفته بنظر اقرب و ارجح می آید نسبت بکلیّهٔ داستان گاه شماری اقوام ایرانی بطور خلاصه بیان و در واقع تلخیص جامعی از مندرجات گذشته به شکل فرض پیشنهادی (Hypothése) ثبت نمائیم :

آغازحساب زمان پیش قوم ایرانی در ابتدای ظهور وی درعرصهٔ تمدّن چنانکه شرح داده شد نخست برای مدّتهای کوتاه با شب و برای مدّت بیشتری با نیم ماه (از رؤیت هلال تا بدر و از بدر تا ناپدید شدن ماه) و با ماه قمری نجومی (Sidérale) یعنی از جدا شدن ماه از ستارهٔ ثابتی تا رسیدن آن مجدّداً بآن ستاره که ۲۷ روز است (در واقع ۲۷ روز و هفت ساعت و کسری) بوده است . با تکامل تأسیسات مدنی حاجت بحساب های دراز تری پیدا شده و نیم سال (یعنی زمستان یا تابستان) و یك سال مقیاس اتّخاذ شد و سال بدو قسمت غیر متساوی تقسیم گردید : زمستان ده ماهه و تابستان دو ماهه (که حتّی « این هم سرد بوده ») . در این مرحله از تاریخ باید قوم قدیم ایرانی در یك ناحیهٔ شمالی (شاید در حدود شمالی ترکستان و جنوب و مغرب دریاچهٔ آرال) بوده اند و بعلّت درازی فاحش زمستان و شب های آن و کوتاهی تابستان چون قسمت عمدهٔ زمان شب و زمستان بوده با

شب و زمستان حساب میکردند و بجای چند روز چند شب و بجای چند سال چند زمستان می‌گفتند. بر اثر مهاجرت ها و انتقالات به آب و هوای ملایم تر (یعنی نواحی جنوبی تر) تابستان و زمستان تقریباً در طول مساوی شد و سال نیز مانند سال هندی بدو قسمت متساوی و بین دو انقلاب (صیفی و شتوی) تقسیم و دو نیم سال احداث گردید. آغاز سال را از تابستان (انقلاب صیفی) که بقول بیرونی تشخیص آن بسی سهل تر از تشخیص اعتدال ربیعی یا خریفی و برای مردم ساده و بی علم بدون اسباب وآلات کامل میسّر است گرفتند و طبعاً باید وجه توافقی هم در بین حساب قمری خود یعنی ماه و حساب شمسی یعنی سال پیدا کرده باشند یعنی نخست بتدریج ازماه نجومی ۲۷ روزه (Sidérale) بماه هلالی ۲۹ و ۳۰ روزه (Synodique) انتقال یافته و بوسیلهٔ اضافهٔ یك روز الحاقی و فوق العاده (یا کبیسه) بنام خداوند به ابتدای نیم ماه دوّم و بعدها باز اضافهٔ یك روز دیگر به همان اسم در موقع تربیع اوّل قمر ماه ۲۹ روزه بوجود آورده و چون گاهی ماه قمری ۳۰ روزه بود یك روز دیگر هم باز به همان اسم در چنان ماه های سلخ دار در موقع تربیع دوّم قمر اضافه نمودند و بوسیلهٔ این سه روز کبیسه که باسم آفریننده (دَی) موسوم شدند ماه ۲۹ روزه و ۳۰ روزهٔ هلالی ایجاد شد و چون بتوافق تقریبی ۱۲ دورهٔ ماه هلالی با یك سال بر خوردند سال قمری نیز معمول گردید لکن باید زود تر باختلاف سال قمری (یعنی ۱۲ دورهٔ ماه) با سال طبیعی یعنی از موسم خرمن و دِرَو تا دِرَو آینده متوّجه شده باشند و لذا باید ترتیبی برای ثابت نگاه داشتن سال مانند غالب ملل قدیمه پیدا نموده و یك نوع کبیسه ای اتّخاذ کرده باشند که از چگونگی آن اطّلاعی نداریم و با قیاس بمراحل حساب زمان بین ملل دیگر باید بوسیلهٔ اضافهٔ یك ماه در هر چند سال بوده باشد (شاید به آخر ماه ششم سال). ظاهراً سال با تیر ماه و با انقلاب صیفی شروع میشد و در واقع سال از روی حساب دو قسمت متساوی (از انقلاب صیفی تا انقلاب شتوی و بالعکس) و از حیث فصل یا گرمی و سردی هوا در اصطلاح عرفی جاری مردم دو فصل ششماهه ای (باسم تابستان و زمستان) تقریباً

از اعتدال ربیعی تا اعتدال خریفی و بالعکس داشته است که بنا بر این اوّل سال وسط فصل تابستان (یا نیم سال روشن) و اوّل نیم سال دوّم (یا باصطلاح هندی ایانای دوّم) وسط فصل زمستان (نیم سال تاریك) بوده است و لذا بعید نیست که دو جشن مَیْذیوی‌شِمَ و مَیْذیایْرِیَ در این دوره از مراحل تاریخ ایجاد شده باشد و اگر قول بُوْنَدهِشْن راجع بافزایش و کاهش شب و روز از اوّلی تا دوّمی و بالعکس مبتنی بر مأخذ قدیم و قابل توّجهی باشد از آثار این دوره است.

چندی بعد شاید باز بتقلید قوم برادر یعنی آریائی های هندی سال و ماه قمر برا که محتاج بکبیسهٔ غیر منّظم و مشکلی بود (یعنی گاهی در دو و گاهی در سه سال آن هم بطور غیر متناوب یکماه اضافه لازم داشت) و ترتیب منّظم و علمی صحیح آن برای اقوام قدیمه تا قرن پنجم و چهارم ق. م. که بابلی ها و یونانی ها دورهٔ کامل آن را کشف کردند مجهول و بسیار مشکل و پیچاپیچ بود رها کرده و سال ۳۶۰ روزه با کبیسهٔ منّظم یکماه در هر شش سال اتّخاذ نمودند (۳۴۰) و بنا بر این ماه قمری در حساب عرفی منسوخ شد و جز برای بعضی آئین های مربوط به هلال و بدر و محاق و نظائر آن مورد استعمال نداشت و در واقع سال را به ۱۲ قسمت متساوی ۳۰ روزه تقسیم و هر قسمت را ماه نامیدند.

محتمل است که در موقع این تغییر یعنی تبدیل سال قمری بسال ۳۶۰ روزه و باقتضای مهاجرت تدریجی که ایرانیان تا آن موقع رو بنقاط جنوبی تر کرده بودند تابستان هفتماهه و زمستان پنجماهه ایجاد شد و در نتیجه آن مَیْذیوی‌شَمَ و مَیْذیایْرِیَ هر کدام ۱۵ روز عقب تر برده شد و نیز قوّیاً مظنون است که در این دوره (یعنی گاه شماری با سال ۳۶۰ روزه) شاید بر اثر آشنائی ایرانیان کما بیش با فصول چهارگانهٔ معروف تقسیم سال بشش قسمت یا فصل شاید باز بتقلید از سال هندی (منتهی در فصول ایرانی با طول مختلف) بعمل آمده است یعنی برای اوقات و موسمهای مختلف سال

(۳۴۰) اقتباس این ترتیب از هندیها از اخذ آن از بابل و کلده بتصوّر نزدیك تر است اگر چه تأثیر بابل که مرکز علم نجوم دنیا در آن زمان بود در اقطار بعیده خارج از امکان نیست ولو آنکه در این مورد بعید بنظر می آید.

مانند موقع شیر و عسل و موقع دروَ و خرمن و موقع جفت گیری احشام و موقع خزیدن بکنج خانه و موقع قربانی‌ها و آئین مذهبی عمدهٔ سالیانه که عید ارواح مردگان باشد مانند هندیها (ولی نه بترتیب و کیفیّت آنها) شش فصل یا شش گاه اختیار کردند و برای این مقصود دوجشن بزرگ اساسی موجود و قدیم یعنی مَیْذیویْ‌شِمَ و مَیْذِیایْرِیَ را اساس و مبدأ قرار داده و بفاصله های معیّنی از آنها مبنی بر اساس حساب نیم ماهه (۱۵ روزه) موسمهای عمدهٔ زندگی طبیعی سالیانهٔ خود را که مربوط بزراعت و گلّه‌داری بود معیّن نمودند یعنی از جشن مَیْذِیوي شِمَ پنج نیم ماه شمرده روز هفتاد و پنجم را جشن موسم خرمن قرار دادند و از آن جا دو نیم ماه دیگر شمرده جشن موسم جفت گیری گوسفندان و جمع آوری حیوانات اهلی ازصحرا به «آغل» کردند همچنین از مَیْذِیایْرِیَ باز پنج نیم ماه شمرده جشن موقع قربانی ها و عید ارواح مردگان وسه نیم ماه بعد از آن را جشن موسم عسل و شیرو سبزو خرّم شدن محصولات قرار دادند و بنا بر این این چهار جشن با دوجشن بزرگ و اساسی سابق که در اصل آغاز نیم‌سال اوّل ودوّم بوده اند شش نقطهٔ فاصل و قسمتگاه سال شده و بوسیلهٔ آنها شش موسم عمده و جشن بزرگ بوجود آمد که بین هردو جشنی نیز عدّهٔ معیّنی از «نیم ماه» ها واقع میشد و باین طریق سال بشش قسمت یا فصل = گاه (به اَوِسْتائی یَیْرِیارَتُو و بپهلوی گاس) تقسیم گردید. علاوه براین انتظام فواصل و لو غیر متساوی تناسب های دیگری نیز دراین تقسیمات مرعی‌شده که در خود رساله بآنها اشاره‌شد مانندآنکه چهار تا ازآنها درست و بی کم وزیاد تابستان هفت ماهه و دو تا (بدون آنکه خمسهٔ مسترقه در نظر گرفته شود) زمستان پنجماهه را بعمل می آورد و بهمین نحوسه تا کاملاً تابستان‌ششماهه وسه تازمستان ششماهه را. و نیز مطابق حدس صائب کاما مَیْذِیویْ‌شِمَ را درست درنیمهٔ تابستان‌بزرگ هفت‌ماهه‌و اَیاثْرِمَ را درآخر آن هَمَسْپِثْ‌مَئِیذیَ‌را در آخر زمستان پنجماهه ومَیْذیویْ زَرِمَیَ را در وسط بهار

سه ماهه وپَیْتیشْ‌هَهْیَ را در آخر تابستان سه ماهه و مَیْذِیایْرِیَ را در جای خود یعني بفاصلهٔ ششماه از مَیْذیویْ‌شِمَ (و بالنّتجه در وسط زمستان پنجماهه) قرار داده اند. واضح است که این گاهنبارها بعد ها با کمال دقّت و مراقبت شدید درمواقع نجومی خود نگاه داشته شده واز تأثیر گردش سال ناقصه درتغییر موقع آنها جلو گیری میشده است.

ونیز محتمل است که درنتیجهٔ منسوخ داشتن سال‌قمری و کبیسهٔ آن و اتّخاذ سال ۳۶۰ روزه و حرکت قهقرائی سال بر اثر آن بتدریج تغییر کلّی در مواقع ماهها بعمل‌آمد بحدّیکه بعد ازچندی تیر ماه باوّل پائیز و دیماه باوّل بهار رسیدند و شاید این سیر سریع از این راه پیش آمد که نخست سال ۳۶۰ روزه با ۱۲ ماه سی روزه بی‌کبیسه اتّخاذو پس ازچندی که ماهها بطور فاحش ازجای خود تغییر یافتند کبیسهٔ یك ماه در شش‌سال را (مانند اهل کلده) اختیار نموده اندو بنا براین تیرماه‌در اوّل پائیز ودی دراوّل بهارثابت گردانیده شد ولی‌واضح است که‌معذلك کبیسهٔ مزبور کامل نبوده و فقط با سال ۳۶۵ روزه یعنی ناقصهٔ معروف مطابق میشود و باز ناچار بتدریج ماهها بحرکت بطئ تری (قریب یك روز ونیم در هر شش سال) از موقع ثابت خود در سال‌شمسی حقیقی رو بجلو سیر میکردند و لذا میتوان فرض کرد که درموقع اتّخاذ سال مصری یعنی‌سال اَوِسْتائی جدید باز اوّل دَی ماه مقداری ازاعتدال ربیعی جلوتر رفته بوده است.

سال قمری (بی کبیسه) و سال قمری شمسی کبیسه دار و حتّی سال ۳۶۰ روزه باید در زمانهای بسیار قدیم و بظنّ قوی قبل از زردشت بین اقوام ایرانی معمول بوده باشد و اگر یك تاریخ تقریبی فرضی یا احتمالی بایدحدس و پیشنهاد شود شاید بتوان سال ۳۶۰ روزه را در قرن دهم قبل ازمسیح و سال قمری شمسی را قبل از آن (مثلاً یك یادوقرن‌پیش)وسال قمري صرف راقبل از آن قرار داد. چندی بعد از اتّخاذ سال ۳۶۰ روزه (مثلاً فرض کنیم ۸۰ سال یا ۲۱۶

سال‌بعد[۳۴۱]) درحدود ۸۷۵ سال قبل ازمسیح زردشت (یاپیشوایان مذهبی که این کار را اجرا کردند) سالی شبیه بسال مصری که همین سال مَزْدَیَسْنِی (اوستائی جدید) باشد بر قرار نموده و مجدّداً ماهها را در جاهای اصلی آنها قرار داده ولی اعتدال ربیعی را (که روز تولّد خودزردشت‌هم در چنان‌روزی بوده) بجای انقلاب صیفی اوّل سال قرار داد و بنا بر این دیماه آغاز سال شد و اوّل فروردین در اوّل تابستان قرار گرفت و بجای کبیسهٔ یك ماهه در هر شش‌سال کبیسهٔ پنج روزه در هر سال اتّخاذ گردید یعنی پنج روز بعنوان روز های گاثا که شاید روبهم اسم دی داشته است بآخر سال یعنی جلو اعتدال ربیعی انداختند و بهمین جهت اسم ماه بعد دی ماند و نیز زردشت امر بکبیسه کرد تا بوسیلهٔ آن هر وقت موقع آغاز سال یك ماه تمام از نقطهٔ اصلی خود جلوتر افتاد با اضافهٔ یك ماه سیزدهم بر سال (که آن سال را بهیزك و بعد ها آن عمل را نیز عمل بهیزك گفتند) مجدّداً آنرا بمحلّ اوّلی خود در سال شمسی بر گردانند. بعید نیست که این کبیسه نخست در هر ۱۱۶ سال یك ماه اجرا شده ولی اثری از آن در سال عرفی پیدا نمی شده یعنی موقع خمسهٔ مسترقه را تغییر نمیدادند و این نقل خمسه در هر کبیسه بآخر ماه بعد مستحدث واز زمان‌داریوش است‌و کبیسهٔ‌زردشتی همان‌است که سغدیها‌آن‌رانگاه‌داشته بودند یعنی چنانکه‌بیرونی در الآثار الباقیه صفحهٔ ۴۷ گوید سغدیها کبیسه را اجرا میکردندولی خمسه را نقل نمیدادند. در موقع کبیسهٔ سوّم (بنابرین فرض در سال ۵۲۷ ق. م) درعهددولت هخامنشیان در فارس که‌دین‌زردشتی در آنجا‌ زکم‌وبیش انتشاریافته بودبواسطهٔ مراودات بابابل وعیلام وآشورو جاری بو دن‌یك گاه‌شماری‌دیگری‌مانند سال‌و ماه بابلی دردوائر رسمی‌دولت‌ایران (که دقیق تر و صحیح تر از حساب قوم اوستائی بود) پیشروان‌مذهبی فرقهٔ‌زردشتی‌مذهب‌درآن سامان‌بنقص آن کبیسه‌متوّجه

(۳۴۱) بر حسب آنکه کبیسهٔ زردشت نسبت بسه هزارسال بین خلقت انسان و ظهورخودش کبیسهٔ ۱۲۰ ساله یا ۱۱۶ فرض شود چه اگر ۱۲۰ ساله باشد باید فرض‌کرد که زردشت بر حسب ظاهر فقط ۲۰ روز جهت هشتاد سالی که از ۳۰۰۰ سال بر دو دورهٔ کامل ۱۴۶۰ اضافه میآید کبیسه کرده و اگر ۱۱۶ ساله باشد ۲۱۶ سال از دورهٔ کامل بیشتر میشود.

شده و مصمّم باصلاح آن شدند از این قرار که چون بواسطهٔ نقص موجود در کبیسهٔ معمول اوّل دیماه بهیزکی که بعقیدهٔ آنها بایستی پس از سه کبیسه با اوّل فروردین عرفی و هردو با اوّل حمل یعنی اعتدال‌ربیعی مطابق شوند در واقع در روز ششم حمل واقع بود[۳۴۲] یعنی اوّل فروردین عرفی دراین نقطه بود و سه سال‌بعد با اعتدال ربیعی (و بقول بیرونی با انقلاب صیفی بنا بر آنکه اوّل سال را در آن نقطه فرض‌میکند) پنج‌روز فرق وفاصله پیدا می‌کردوچون مخصوصاً ملاحظه کردند که اوّل دیماه عرفی که هنوز سر سالشان بود و درصورت صحّت حساب سریکماه در هر ۱۱۶ سال‌بایستی باوّل جدی‌رسیده باشددر ۶ (یا۷)برج جدی واقع‌می شود بر آن شدند که اجرای کبیسه را آن قدر تأخیر کنند تا واقعاً اوّل ماه فروردین عرفی که آنوقت معادل اوّلین روز دیماه بهیزکی بود باعتدال ربیعی بیفتد و این تصادف در قریب ۲۰ سال بعد یا اندکی بیشتر (۵۰۷ - ۵۰۴ ق. م.) پیش میآمد اگر خمسهٔ مسترقه‌کما کان درآخر آذر ماه مانده بود ولی چون‌ظاهراً داریوش مصمّم شده بود سال و ماه پارسی قدیم را که در فارس معمول بوده و شاید از موقع مهاجرت ایرانیان آن جا از مهد قوم ایرانی بجنوب غربی ایران در دوره ای که‌سال‌قمری‌شمسی‌در نزد قوم اصلی ایرانی‌هنوز جاری‌بوده و اززمان‌همراه آوردن این گاه شماری و بعد تطبیق و توفیق آن با سال و ماه عیلامی و بابلی که آن هم قمری و شمسی بود در آن خطّه رایج و جاری‌مانده بود ترك و بجای آن سال و ماه مَزْدَیَسْنِی را (شاید بر اثر وسعت انتشار دین زردشتی) بر قرار نماید بنا بر این مصمّم گردیدند که اصلاً ترتیب مصنوعی را هم که بمقتضای آن اصولاً (théoriquement) دی اوّل سال و مطابق اعتدال ربیعی بوده ولی در وجود خارجی بقهقرا باوّل زمستان رسیده وفروردین در اعتدال ربیعی واقع شده است موقوف ساخته و باز اعتدال ربیعی حقیقی را اوّل سال قرار دهند و چون فروردین ماه‌در آنجا واقع بودهمانماه را ماه اوّل سال‌بشمارند (چنانکه‌وقتی هم

(۳۴۲) در ۳۴۸ سال کسور سال شمسی بقریب ۸۴ روز و ۷ ساعت بالغ میشود.

اوّل سال بوده است) لهذا خمسهٔ مسترقه را هم یك باره بآخر سال یعنی جلو فروردین انتقال دادند پس برای تصادف اوّل فروردین با اعتدال ربیعی باز قریب ۲۰ سال دیگر انتظار لازم گردید و عاقبت در سنهٔ ۴۸۷ ق . م . این تغییر اساسی که با کبیسهٔ سوّم توأم بود بعمل آمد و از آن ببعد کبیسهٔ ۱۲۰ ساله مقرّر گردید . واضح است که برای صحیح بودن این حساب باید فرض کرد که در موقع نقل خمسهٔ مسترقه یکباره از آخر آذر ماه بآخر اسفندارمذ آخرین سال دوره را بدون خمسه نشمرده بلکه با وجود بودن یك خمسه در آخر آذر در آن سال یك خمسهٔ دیگری هم جداگانه بآخر اسفندارمذ افزوده اند .

بر اثر نقل خمسهٔ مسترقه از آخر آذر ماه بآخر اسفندارمذ موقع گاهنبار مَیذیایْرِیَ پنج روز ازجای خود درماه دی علاوه بر آنچه باقتضای گردش گاهنبارها در ماههای سال در نتیجهٔ ثبوت آنها در مواقع نجومی از سال شمسی بایستی عقبتر بماند عقب افتاد یعنی از ۱۵ دی به ۲۰ آن ماه رسید و ظاهراً قسمت های توضیحی و الحاقی آفرینگان گاهنبار از این اوان است که جای گاهنبارها را در ماههای سال نشان میدهد .

واضح است که اگر روایت اجرای کبیسهٔ اخیر در عهد یزدگرد اوّل ساسانی و نوبت تکرار آبان ماه بودن آن (که بیرونی در الآثار الباقیه صفحه ۳۳ گوید) صحیح فرض شود باید چنان فرض نمود که کبیسهٔ ۱۱۶ ساله از عهد زردشت یا زمان اتّخاذ سال مَزْدَیَسْنی (یعنی از ۸۷۵ ق . م .) کما کان مرتّباً میان موبدان جاری مانده وعلیهذا کبیسهٔ یازدهم (با شروع از ماه دی) که کبیسهٔ هشتم از فروردین باین طرف یعنی موقع تکرار ماه آبان میشود در سنهٔ ۴۰۱ یا ۴۰۲ مسیحی یعنی سال سوّم یا چهارم سلطنت یزدگرد اوّل واقع شده است (۱۱ × ۱۱۶ = ۱۲۷۶ − ۸۷۵ = ۴۰۱) و اگر روایت وقوع این کبیسهٔ اخیر در عهد فیروز ساسانی (که باز بیرونی در قانون مسعودی مکرّراً تصریح بر آن دارد) صحیح تر شمرده شود باید فرض کرد که از موقع اتّخاذ اوّل فروردین و اعتدال ربیعی برای

آغاز سال در عهد داریوش کبیسهٔ ۱۲۰ ساله (با شروع از ماه فروردین) برقرار و جاری شده و کبیسهٔ هشتم که نوبت تکرار آبان بوده به ۴۷۴ مسیحی یعنی عهد فیروز افتاده است (۸ × ۱۲۰ = ۹۶۰ − ۴۸۷ = ۴۷۳) ولی اگر همهٔ روایات راجع بکبیسه در عهد ساسانیان صحیح و قابل اعتماد بوده باشد در آن صورت باید فرض کرد (اگرچه غیرمستبعد نیست) که دو نوع کبیسه یکی ۱۱۶ ساله درمیان موبدان ومحافل روحانی برای تثبیت مواقع اعیاد و ایّام مذهبی مانند فروردگان و گاهنبارها وغیره (با مبدأ آن از زمان زردشت) و دیگری ۱۲۰ ساله برای تثبیت موقع اخذ مالیّات و بعضی امور دولتی (با مبدأ آن از زمان داریوش) پهلو به پهلو جاری بوده و هردو کبیسه با فرمان پادشاه و در تحت نظر او انجام می یافته است و بنا بر این کبیسهٔ ۱۱۶ سالهٔ چهارمی در ۴۱۱ ق . م . واقع شده وقتی که اعتدال ربیعی در روز ۱۹ فروردین بوده (۳۴۳) و کبیسهٔ یازدهمی در عهد یزدگرد اوّل در سنهٔ ۴۰۱ مسیحی و کبیسهٔ دوازدهم (که نوبت آن در سنهٔ ۵۱۷ بوده) نیز با همان کبیسه یکجا بطور پیشکی (استسلاف) بعمل آمده و موقع کبیسهٔ سیزدهم (که در واقع بحساب صحیح آخر « دورالکبس » بوده یعنی مصادف موقعی بوده که ایّام سال عرفی بهمان مواقع نجومی بر می گشت که در عهد زردشت در آن جاها بوده اند) در سال دوّم سلطنت یزدگرد اخیر ساسانی می افتد که اگر اوضاع مشوّش نبودی شاید آن موقع که خمسهٔ مسترقه مثل روز اوّل تأسیس سال مَزْدَیَسْنِی بآخر آذر وجلو دیماه می افتاد ابتدای دورهٔ جدید کبیسه (که در واقع ۱۵۰۸ ساله باید باشد) قرار داده میشد و در ترتیب کبیسهٔ ۱۲۰ ساله کبیسهٔ هشتمی در ۴۷۴ مسیحی در عهد فیروز و نهمی پیشکی با همان کبیسه یکجا واقع شده و کبیسهٔ دهمی بایستی در سنهٔ ۷۱۳ مسیحی اجرا شود که شاید اسلاف پارسیان هند آنرا اجرا نموده و در عمل نیز حساب را یکماه عقبتر برده اند .

مفروضهٔ فوق تقریباً جامع و شامل تمام منقولات و روایات و علائم و آثار

(۳۴۳) که اگر حدس گوتشمید صائب باشد همین موقع مبدأ اتّخاذ رسمی این گاه شماری در ایران بوده است .

ونکات واستنباطات متفرّقه میباشد وبا همه وفق میدهد واگرچه یکفرض خیالي است لکن نه بر خلاف روایات و قرائن است و نه مستلزم شرائط مستبعدی مثل بعضی فرضیّه های اغراق آمیز بعضی از دانشمندان شرقی که تاریخ حیات زردشت و یا ایجاد گاه شماری مَزْدَیَسْني را بهزارهٔ سوّم و یا حتّی چهارم قبل از مسیح برده اند میباشد.

فهرستی از اعیاد وایّام مشهورهٔ قدیمهٔ ایرانی

فروردین ماه

روز ۱ نوروزعامّه (باصطلاح تقویم ها) —— نوروزصغیر (بقول کوشیار) —— نوروزالملوك (بقول بیرونی درقانون مسعودی) —— فِرِسْتاف (شب نوروز بقول فرهنگ جهانگیری) —— صبّ الماء (بقول کوشیار)

« ۶ نوروزخاصّه (بقول تقاویم) —— نوروز کبیر (بقول بیرونی در الآثارالباقیه) صبّ الماء (بقول کوشیار) —— خرداد سال (باصطلاح کنونی پارسیان هند)

« ۱۷ روز سروش و ابتدای زمزمه (بقول بیرونی در الآثارالباقیه)

« ۱۹ فروردکان یا فروردیکان —— نوروز خوارزمشاهی (بقول تقاویم)

اردیبهشت ماه

روز ۳ اردیبهشتکان (بقول بیرونی درالآثار) - گلستان جشن (بقول کوشیار)

« ۱۰—۱۵ گاهنبار مَیْذیوی زَرِمَی (برحسب آفرین گاهنبار وکوشیار)

« ۳۰ گاهنبار سوّم یا کهنبار (بقول بیرونی در الآثار) —— گاهنبار اوّل بقول جمی

خردادماه

روز ۶ خردادکان (بقول بیرونی در الآثار) - خرداد جشن (بقول کوشیار) —— عیدالبقر (بقول کوشیار)

روز ۳۰ کهنبار چهارم (بقول بیرونی درالآثار) —— گاهنبار دوّم (بقول جمی) — آبریزکان یاعیدالاغتسال دراصفهان (بقول عجائب المخلوقات قزوینی)

تیرماه

روز ۶ جشن نیلوفر (بیرونی در الآثار)

« ۱۳ تیرکان کوچك (بیرونی و سایرین) —— آبریزکان (فرهنگ جهانگیري) —— نوروز طبری (برطبق نسخهٔ خطّی از کتب زردشتی که در یادگارنامهٔ اشپیگل

نشر شده) تیرکان مهین (ایضاً) (۳۴۴)

« ۱۴ تیرکان بزرگ (بیروني در الآثار)

« ۱۰-۱۵ گاهنبار دوّم (بموجب آفرین گاهنبار و بقول کوشیار)

« ۱۸ تیرکان بزرگ (بقول‌زیج سنجری)

امرداد ماه

روز ۷ مردادکان (بیرونی درالآثار) —— مرداذ جشن (کوشیار)

شهریورماه

روزاوّل‌آذر جشن (بقول رادویه ونقل بیرونی از او)

روز ۴ شهریورکان (بیرونی درالآثار) —— شهریرجشن (کوشیار) —— آذر جشن (بیروني در الآثار)

« ۵ ذوالزّبیب وحبّ‌الرّمان‌المدقوقین یعنی روز مویز و دانهٔ انار کوبیده (کوشیار) —— ذوالعقارب والحشرات یعنی روز کژدم وحشرات (کوشیار)

---

(۳۴۴) درمآخذ یهودی قدیم از یك عید ایراني باسم تیر یَشك آمده است که همانست که پهلوی تیرِ یَزَکی یعنی نیایش تیر است (Scheftelowitz. Die Entrlehumg des Manichaischen Religion eindund des Erlösungsmyslerium giessen 1922 s. 9) و ظاهراً مقصود همان تیرکان بوده است

در نوشجات خطّی قدیم مانوي بزبان پهلوی که از تورفان (در ترکستان چین) بدست آمده چنین ذکر شده « که در ماه‌تیر روزی هست که هرکه آنرا شناسد وبپاکی روزه‌دارد از گناه (لکه یا آلایش) بزرگ پاك میشود » و پس از آن‌از ۱۴ روز ماه تیر بزرگی آن‌و ذکر آن در کتاب زردشتیان حرف میزند . (F.N.K. Müller و Handschriften-Rest in Ertrangelo Schrift aus Turfan Chinesisch-Turkestan Berlin 1904 قسمت دوّم صفحهٔ ۹۳ - ۹۴) . این روز هم بعید نیست همان تیرکان‌بوده باشد ولی‌شاید هم مقصوداوّلین روزهٔ مانویان ازروزه های چهارگانهٔ آنها باشد که بقول ابن‌النّدیم در کتاب الفهرست در اوّلین بَدر ماه آخر پائیز (برج قوس) گرفته میشد و بنا برین در زمان تحریر این قطعه بدر ماه آخر ماه پائیز در ماه تیر افتاده باشد .

تطابق ماه تیر با برج قوس (یعنی بـا آذر ماه حساب فعلی ایران) در نیمهٔ دوّم قرن چهارم مسیحی و مخصوصاً در حدود سنهٔ ۳۷۰ و بعد از آن بوده است و اگر مقصود از ۱۴ روز واقعاً چهارده روز (نه روز چهاردهم) بوده باشد ممکن است منظور فاصلهٔ روزهٔ اوّل و دوّم باشد چه روزهٔ دوّم در هلال بعد بوده است ولی اگر مقصود روز چهاردهم باشد میتوان حدس زدکه مقصود تیرکان بزرگ است که روز چهاردهم تیر ماه بود .

« ۱۶ خزان‌اوّل‌وخزان‌عامّه(؟)(زیج سنجری وقانون مسعودی نسخهٔ لندن)—— خزان خاصّه(بقول بیرونی در الآثار)

« ۱۶-۲۰ کهنبار پنجم (بیرونی در الآثار) —— گاهنبار سوّم (بقول جمی)

« ۱۸ خزان خاصّه (بیرونی درکتاب‌التّفهیم‌والسّامی فی‌الأسامی میدانی)

« ۲۵-۳۰ گاهنبار سوّم (بموجب آفرین گاهنبار وبر حسب قول کوشیار)

مهرماه

روز ۱ خزان دوّم یاخزان عامّه (بیرونی درالآثاروقانون‌مسعودی نسخهٔ‌لندن‌وزیج‌سنجری)

« ۲ خزان عامّه (بیرونی در کتاب‌التّفهیم)

« ۱۶ مهرکان عامّه (باصطلاح تقویمها) —— مهرجان صغیر (کوشیار)

« ۲۱ مهرجان عظیم (بیرونی در الآثار) —— رام روز ومهرجان کبیر (کوشیار) کاکیل‌روز (ایضاً کوشیار)

« ۲۵-۳۰ گاهنبار چهارم (بموجب آفرین‌گاهنبار وبرحسب قول کوشیار)

آبان ماه

روز ۱۰ آبانکان (بیرونی درالآثار) —— آبانجان (کوشیار)

« ۲۶-۳۰ فروردجان اوّل (بیرونی درالآثار)

« ۳۰-۳۵ فروردجان ثانی و کهنبار ششم (بیرونی درالآثار) [این پنج روز همان اندرگاه‌است] —— گاهنبار چهارم (بقول جمی)

آذرماه

روز ۱ بهارجشن (بیرونی‌درالتّفهیم)—— رکوب‌الکوسج (ایضاً) —— یوم‌الثّعلب (برای آنکه بقول بیرونی در قسمتی از الآثارالباقیه راجع بآذر ماه که از اوائل صفحه ۲۲۵ نسخهٔ چاپي سقط شده آنروز اوّلین روزی بوده که خرسابخره (؟) که خرگوشهای پرنده بودند در عهد کیانیان ظاهر شدند) —— ابسال‌وهار —— (باز بیرونی درهمان قسمت‌از الآثارالباقیه) دراشعار نیمه فارسی ابونواس هم ذکر آن آمده

« ۹ آذرجشن (کوشیار) —— آذرخُشْ (فرهنگ جهانگیري) . درمروج‌الذّهب مسعودی نیز آذرخش درماه آذر ذکر شده .

دی ماه

روز ۱ . خرّم روز (بیرونی درالآثار) —— نودروز (ایضاً) —— خره روز (قانون مسعودی نسخهٔ لندن) —— خوره روز (قانون مسعودی نسخهٔ برلن)

» ۸ عید دی الاوّل (بیرونی در قانون مسعودي) —— دی جشن (کوشیار)

» ۱۱-۱۵ کهنبار اوّل (بیروني درالآثار) —— گاهنبار پنجم (بقول جمعي)

» ۱۴ سیرسور (بیرونی درالآثار) —— سیرسوا (بیرونی درقانون مسعودی) —— سیرسو که درآن شراب وسیر میخورند (عجائب المخلوقات قزویني)

» ۱۵ کاکیل (کوشیار) — دَیْ جشن وروزخوردن سیروسعتر (کوشیار) —— گاهنبار پنجم (ایضاً) —— دیبمهر که در آن صورت انسانی ساخته و میسوزانند (عجائب المخلوقات) —— بتیکان (بیرونی در الآثار و قانون مسعودی) —— عیددی الثّانی (قانون مسعودی)

» ۱۶ کاکیل که شب شانزدهم ماه است (منتهی الادراك) —— کاوکیل که روز شانزدهم است (عجایب المخلوقات) —— کاکثل (بیرونی درالآثار) —— درامزنیان (بیرونی درالآثار) —— لیلة کاوکیل که شب قبل ازآنروز است (بیرونی در قانون مسعودی)

» ۱۷ برحاب ویکان جشن (نسخهٔ خطّی ازکتب زردشتی مذکور دریادگارنامهٔ اشپگل که ذکرش گذشت)

» ۱۵-۲۰ گاهنبار پنجم (بموجب آفرین گاهنبار و برحسب قول کوشیار)

» ۲۳ دی جشن (کوشیار) عید دی الثّالث (بیرونی درقانون مسعودی)

بهمن ماه

روز ۲ بهمنجنه (کوشیار)

» ۵ بَرْسَذَق (بیرونی در کتاب التفهیم) —— نوسَذَق (منتهي الأدراك) —— نوسده (عجائب المخلوقات)

» ۸ بهمنجه؟ (کوشیار)

» ۱۰ سَذَق شب دهم (کوشیار) —— شب کرنه درنزداهل الکرج (بیرونی درالآثار)

» ۲۲ واذبره (کوشیار درکتاب المدخل) —— باذورَه (کوشیار درزیج خود) —— واذبره (منتهی الأدراك) —— کژبن در اصفهان (بیرونی در الآثار)

» ۳۰ آبریزکان یعني صبّ الماء دراصفهان (عجائب المخلوقات) —— آفریجکان در اصفهان که روز آب پاشی است (بیرونی درالآثار)

اسفندارمذماه

روز ۵ مژدگیران که عیدزنها است (بیرونی درالآثار) —— مردگیران (بیرونی درالتفهیم) —— کتب رقاع العقارب (ایضاً) —— درفس (کوشیار) —— کتب الرّقاع (کوشیار درزیج) —— ماهی خوران (کتاب بي اسم فارسی که ذکرش گذشت)

» ۱۱-۱۵ کهنبار دوم (بیروني در الآثار) —— گاهنبار ششم (بقول جمعی)

» ۶ عید مسك باده (زیج سنجری) —— مسك تازه (بیرونی درالآثار)

» ۱۹ نورور انهار جاریه (بیرونی در الآثار)

» ۲۶ عید زندرود در اصفهان (زیج سنجری)

» ۳۰-۳۵ گاهنبارششم (بموجب آفرین گاهنبار وبرحسب قول کوشیار). مقصود همان خمسهٔ مسترقه آخر سال است.

آنچه در فوق ذکر شد راجع به جشن ها و ایّام مشهور قرون قدیمه است. راجع بجشنهای پارسیان هنددرین زمان شرحی در کتاب تاریخ پارسیان تألیف کاراکا که ذکرش گذشت موجود است که غالباً اطّلاعات مستحدثه را دارد که در کتب قدیمه وجود ندارد.

راجع باعیاد خوارزمیها وسغدیها بیرونی فصلي دارد که نقل آنها در اینجالزومی ندارد.

اسامی ماههای اقوام مختلفه که گـاه شماری آوِستائی را استعمال میکردند
بر طبق ترتیب ماههای ایرانی از فروردین تا اسفندارمَذْ
در غالب این فهرستها

ماههای ایرانی (۳۴۵)	اسامی ماههای سیستانی قدیم
فروردین	کواذ (الف)
اَرْدیبهشت (یا اردیوهِشْت)	رهو
خرداد	اوسال
تیر	ثیرکیانو (ب)
امرداد	سریزوا
شهریور	مریزوا
مهر	توزز (ج)
آبان	هرانوا
آذر	ارکبازوا (د)
دی (۲)	کَرِیشت (ه)
بهمن	کَرِشن (و)
اسفندارمَذْ	ساروا

(۳۴۵) این اسامی فارسي بعد از اسلام است و در پهلوی دورهٔ ساسانی و آوِستائی قدیم باشکال دیگر بوده‌اند که ثبت آنها در اینجا موجب اطناب است و بیفایده نیست گفته شود که بعقیدهٔ بعضی محققین کلمات هاروت وماروت که اسم دو فرشته در اسلام است از اسم دوفرشتهٔ آوِستائی خرداد و مرداد (یعنی هوروتات و امرتات) است (۲) این ماه را خورماه نیز میگفتند

(الف) کواد - کواذ (ب) بَرکیانوا (ج) توزز (د) آرکبازو (ه) کرشت (و) کرُشن
این کلمات نسخه بدلهای ماههای سیستانی است نسخهٔ چاپی الآثارالباقیه نقل شد

ماههای سغدی	اسامی خوارزمی
نوسرذ یا نوسردیج (۱)	ناوسارجي
جرجن یا خُرْژَنْ یـا خُرْزَنْ	اردوست
نیسن (ب)	هروداذ
بساك یافاسك (ج)	جیری
اشنداخندا یا شناخَنْت	همداذ
مژیخندا یاغزانان یا خزانان	اخشریوری
فغاز یا بَغْکان (د)	اومری
ابانج یا آبان	یاناخن
فوغ یابوغ یاسوغ	ارو
مسافوغ یامیشوغ یا میشسوغ	ریمژد (ه)
ژیمدا یاژُمَتْ یـا ژیمَتْ	ارشمن
خشوم (۳۴۶)	اسبندارمجی

(۳۴۶) در ماههای سغدی کلمهٔ اوّل مطابق فهرست بیروني است وکلمهٔ دوم مطابق فهرستي است که **مولر** در مقالهٔ سابق الذکر خود از روي قطعات مانوی ترکستان چین استخراج نموده است فقط ماه آخری در هردو فهرست یکی است . در فهرست **مولر** بآخر هریك از اسامی یك حرف « یج » نیز ضمیمه میشود مثلا خورزنیج و هکذا . در سالهای اخیر باز تحقیقاتی درباره این اسامي شده واملای صحیح تر بعضی از آنها بدست آمده است و مخصوصاً در نوشتجاتی که اخیراً در حوالی سمرقند بزبان سغدی بدست آمد واز اواخر قرن اوّل هجری یا اوائل قرن دوم است اسامی بعضی ماههاي سغدی در اسناد معاملاتی (معاملهٔ چرم امیر محلّ) پیداشده (رجوع شود به رابرت **فرایمان** بزبان روسي راجع به حفریّات آثار سغدی به آکادمی شوروی مورخه ۲۱ مارس ۱۹۳۵ مسیحی طبع مسکو ولنین گراد صفحه ۱۳۸ - ۱۶۰).

(۱) نوسرد (ب) نیس (ج) سیاك (د) ففاز (ه) ریمثد ——— این کلمات نسخه بدلهاي ماههاي سغدی وخوارزمی است که از نسخهٔ چاپي الآثارالباقیه طبع **زاخاو** نقل شد.

ماههای کاپادوکی

بنا بر ضبط بطلمیوس وعقیدهٔ **موریتز شمیدت**	بنا بر نوشتهٔ **پاپیاس** و تصحیح وتحقیق **شمیدت**	بنابر ضبط **گینزل** در دائرة المعارف **پاولی ویسوا**	بنا بر عقیدهٔ مارکوارت
آرْتَن (ماه دوازدهم)	آرْتَم (ماه چهارم)	لیتانوس (ماه اوّل)	آرْتَن (ماه اوّل)
آرْتهختو (ماه اوّل)	آرْتَمِیْستی (ماه پنجم)	آرْتِیِسْ (ماه دوّم)	آرْتِو[سْ]ت[ر] (ماه دوم)
آروپتاتَ (ماه دوم)	. . . .	آذْرااوسْتاتَ (ماه سوم)	آرأتات (ماه سوم)
تَیْری (ماه سوم)	تیُری (ماه هفتم)	تَیْرَيْ (ماه چهارم)	تَیْرِيْ (ماه چهارم
آرْموتاتا (ماه چهارم)	. . . .	آمارْپاتا (ماه پنجم)	آمارتاتا (ماه پنجم)
خانثیکوس (ماه پنجم)	کَثُریم (ماه نهم)	خانثیکوس (ماه ششم)	خاثْریوريِ (ماه ششم)
مواریاموثر (ماه ششم)	میثْرِ (ماه دهم)	مِیرْ (ماه هفتم)	میثْرِ (ماه هفتم)
آپومونِی یا آپو (ماه ۷)	. . . .	آپومیل (ماه هشتم)	آپومِنایا (ماه هشتم)
آثْرا (ماه هشتم)	آرْدا [دِ] (ماه دوازدهم)	آثْرا (ماه نهم)	آثْرا (ماه نهم)
دَثواوکا یا دَثو (ماه ۹)	دَتوسا (ماه اول)	دَثو (ماه دهم)	دَثْ اوکا (ماه دهم)
اوکمان یا اوکام (ماه دهم)	أُسْمَنْیا (ماه دوم)	أُثمان (ماه یازدهم)	أُثْمانا (ماه یازدهم)
کُثْرا یا کُنا (ماه یازدهم)	سَندارا (ماه سوّم)	سُنْدا (ماه دوازدهم)	سُنْدَرا (ماه دوازدهم)

ماههای ارمنی	اسامی ماههای ارانی (آلباني)	اسامی ماههای **جلفائی** معروف به آزریا از جلفای ارمنی اصفهان(۳۴۷)
نَوَسَرْدي	نَوَسردوس	شَمْس
هوری یا هوارّي (یعنی ۲)	تولَیْن	آدم
سَهْمی یا شامی (یعنی ۳)	ناموچن	شباط
تری	بیله	نوخای
کالوك یا کاگوتس یا کادوچ (یعنی ماه خرمن)	بُکاوُه	قَمَر
آراك یا آراتس یا آرَجْ	مارِه	نَدَر
مهکان یا میهیکی (یعنی ماه مهرکان)	بذکو یه	تیر
آرِگْ یا آریکی (ماه آفتاب)	کاخو له	دَمْ
آهکان یا آهکی (یعنی آذرکان)	بُنْدو که	حمیر
مارِري یا ماربری (یعنی ماه مَیْذیایْری)	او رلی	ارَمْ
مارگاك یا مارگاتس یا مَرْغَچْ	انْخنا	اَوْدَنْ
هروتیك یا هرواتیتسْ یا هروتیچ (یعنی ماه فروردگان)	بَخنِئای	نیرهان

(۳۴۷) اسامی ماههای ارّانی و جلفائی از فهرستی که **گرای** در مجلهٔ انجمن شرقی آمریکائی (جلد ۲۸ سنه ۱۹۰۷) درج کرده اقتباس شده است.

اسامی ماههای بخاریك [شاید چاریك]	اسامی ماههای قباه (از بلاد فرغانه) (۳۴۸)
نوسرد	حلو
فدی نوسرد	اوین
سافول	حجش
سافت	لولیا
اوریس	لو
یسن	فر
بسك	مهر (د)
جدل	الما
هیات (۱)	لوا (ه)
سیون	فماه (و)
مجسند (ب)	ثن
دریمنکان (ج)	اوناه

(۳۴۸) اسامی ماه سغدی و خوارزمی و بخاریك و قباه و سیستانی از کتاب الاثارالباقیهٔ بیرونی نقل شده است.

(۱) هماة (ب) محسند (ج) در عنکان ـ در عنکار (د) مهز (ه) تسو (و) فعاه —— این کلمات نسخه بدلهای ماههای قباه است که در حواشی الآثارالباقیه ثبت است.

اسامی روزهای ایرانی (۳۴۷)	اسامی روز های سغدی (۳۴۸)	اسامی روز های خوارزمی (۳۴۹)
روز اوّل هرماه = هرمز	خرمژد	ریمژد (ه)
« ۲ « بهمن	جهینر (۱)	ازمین
« ۳ « اردیبهشت	ارداخوشت	اردوشت
« ۴ « شهریور	خستشور (ب)	اخشریوری
« ۵ « اسفندارمذ	سبندارمذ	اسبندار مجی
« ۶ « خرداد	ردد	هروداد
« ۷ « مرداد	مردد	همداذ
« ۸ « دی بآذر	دست (ج)	دذو (و)
« ۹ « آذر	اتس	ارو
« ۱۰ « آبان	انجن (د)	یا ناخن
« ۱۱ « خور	خویر	اخیر
« ۱۲ « ماه	ماخ	ماه
« ۱۳ « تیر	تیش	جیزی (؟ چیری)
« ۱۴ « جوش	غش	غوشت
« ۱۵ « دی بمهر	دست	دذو (ز)
« ۱۶ « مهر	مخش	فیغ
« ۱۷ « سروش	سرش	اسروف
« ۱۸ « رشن	رسن	رشن

(۳۴۷) اسامی ماههای ایرانی با ملای جدید آنها درج شد نه با ملای پهلوی یا اوستائی که فرق کلّی دارد – بقول بیرونی بعضی روز اوّل ماه را فرخ و روز آخر را روزبه گویند

(۳۴۸) اسامی روزهای سغدی و نسخه بدلهای آنها که در اینجا ثبت شده از کتاب الآثارالباقیهٔ بیرونی مأخوذ است. بیش از نصف اسامی ایّام سغدی در حفریّات آثار سغدی حوالی سمرقند که اخیراً اجرا شده بدست آمده (رجوع شود برایرث سابق الذّکر **فرایمان**)

(۳۴۹) اسامی ایّام خوارزمی از کتاب الآثارالباقیهٔ بیرونی شده است

(الف) جهیفر (ب) حستشور (ج) وست (د) ابحن (ه) رثمر (و) دزو ـ درو (ز) ددو .

« ١٩ «	فروردين	فروذ	روجن (ل)
« ٢٠ «	بهرام	وخشغر	اريغن
« ٢١ «	رام	رامن	رام
« ٢٢ «	باد	واذ	واذ
« ٢٣ «	دی بدين	دست (ح)	دذو (م)
« ٢٤ «	دين	دين	ديني
« ٢٥ «	ارد	ارذخ (ط)	ارجوخی
« ٢٦ «	اشتاد	استاذ	اشتاذ
« ٢٧ «	اسمان	سمن	اسمان
« ٢٨ «	زامياذ	رام جيد (ی)	راث
« ٢٩ «	مار اسفند	نشيذ	مرسبند
« ٣٠ «	انيران	نغر (ك)	اونرغ (ن)
روز اوّل خمسهٔ مسترقه	اَهُنَدْ	خاوث ست يا ژبورد	خوارزميها اسمهای مخصوصی باين ايام نداده بلكه بهمان اسامی پنج روز اوّل ماه ميشمردند(٣٥١)
« ٢ « «	اَشْنَدْ	نخندن يا سورد	
« ٣ « «	اسفندارمد	رخشن يا سردرد	
« ٤ « «	اَخْشَتَرْ	وناذن يا ماح رد	
« ٥ « «	وَهِشْتوشت(٣٥٠)	اردم يدس يا ميرزده	

(٣٥٠) تلفّظ اوستائی اين اسامی بقرار ذيل است : اَهونَوَیْتياُ - اوشْتَوَيْ تياُ - سِپنْتَمَيْني واُ - وُهوخشَتْرَ ياُ - وَهِشْتُيْ شْتِيش .

(٣٥١) ازحفريّات آثار سغدی حوالي سمرقند (رجوع شود به رايرت سابق الذّكر **فرايمان**) اسم يكی‌ازروزهاي خمسهٔ مسترقه يا پنجهٔ سغدی بدست‌آمده‌كه آنرا روز ارتووشت ازپنجه (ارتوشت روچ پنجك) مينامد و ازين فقره چنان استنباط ميشود كه در نزد سغديها نيز شايد گاهی به پنجروز

[بقيه حاشيه درصفحهٔ بعد]

(ح) ذست (ط) اردخ (ي) رام حيد (ك) نغز (ل) روحن (م) ذدو- ذدر - ددو (ن) اونزغ

اسامی بروج دوازده گانه بفارسی	اسامی بروج به خوارزمی	اسامی بروج بعربی
بره	ورن	حمل
گاو	غاو	ثور
دوپيكر	ازدو بچر كريك(١)	جوزاء (توأمان)
كرزنك	خرچنك (ب)	سرطان
شير	سرغ	اسد
خوشه	و وفيك	سنبله
ترازو	ترازك	ميزان
كژدم	درمچيك	عقرب
نيماسب	ذَنبك (ج)	قوس
بهی	ثارنيك (د)	جَدْی
دول	دور	دلو
ماهی	كيب (ه)	حوت

[بقيهٔ حاشيهٔ ٣٥١ ازصفحهٔ قبل]

مسترقه مانند خوارزميها همان اسامی پنج روز اوّل ماهها را ميدادند و شايد اصلاً اسامی مخصوص ايّام خمسهٔ مسترقه در نزد ايرانی ها و سغديها كه مضبوط است در واقع نعت و لقب اين ايّام گاثا بوده اند نه اسم آنها و نام آنها همان نامهاي پنج روز اوّل ماه بوده و قرينهٔ ديگر اين مدّعا آنست كه در بونْدَهِشْن بزرگ (**نم** . صفحه ٢٢٩ .A.24) آخرين روزجشن هَمَسْ پَتْمَدَيْم (گاهنبار ششم كه خمسهٔ مسترقه باشد) روز سپندارمَتْ ناميده شده است با آنكه اسامی معروف هركدام از روز های گاثا جداگانه در آن كتاب‌درج شده‌است ——— اسامی ايراني‌ايّام خمسه‌در اوستا وكتب پهلوی موجود است و اسامی سغدی از الآثارالباقيه اخذشده . بقول زادويه بن شاهويه ازمترجمين پهلوی و مؤلّفين قرون اولای اسلامی وشايد از قرن‌دوم (بنقل بيرونی از او) اسامی پنجهٔ دزديده (كه آنرا فنجی و اندرگاه نيزميگفتند) چنين بوده : فنجه انوفته - فنجه اندرنده - فنجه اهجسته (با نسخه بدل آهِسْتجه) - فنجه اوروديان (با نسخه بدل اوروردبان) - فنجه اندرگاهان . ازين روايت نيز اين ظنّ حاصل ميشود كه گاهی اندرگاه روز آخر خمسه را ميگفته‌اند . بيرونی پس از ذكر اسامی ايّام العجوزيكان يكان‌بعربی (الآثارالباقيه‌صفحه ٢٥٤) درصفحه ٢٥٦ از آن‌كتاب‌گويدنزدعرب نيز برای ايّام خمسهٔ مسترقهٔ ايرانی كه بين آبانماه و آذرماه است اسامی موجود است ازين قرار : هنبر و هنزبر و قالب الفهر و حالق الظّفر و مدحرج البعر !

(الف) اوربچركرلك (ب) خرحنك (ج) دنبك (د) ثارنبل (ه) كتب

اسامی سیارات سبعه بفارسی (بعقیدهٔ قدماء)	اسامی سیارات به خوارزمی	اسامی سیارات بعربی
کیوان (۳۵۲)	....	زحل
هرمزد	ریمژد	مشتری
بهرام	اربغز	مرّیخ
مهر - خورشید	اخیر	شمس
ناهید	ناهیچ	زهره
تیر	چیری	عطارد
ماه	ماه	قمر

فهرست فوق از الآثارالباقیهٔ بیرونی مأخوذ است

اسامی منازل قمر بفارسی (۳۵۳)	منازل قمر بسغدی (۳۵۴)	منازل قمر به خوارزمی (۳۵۴)	منازل قمر به عربی
پرویز (؟ پروین) یا پَرْوز	پروی	پروی	ثریا (۳۵۵)
پَهَ یا پَها	بابرو	بابرو	دبران
آوَیْسَرْ یا آزَیْسَرْ یا آزِسَرْ	مرازنه	اخماه	خویا

(۳۵۲) کیوان اسم ایرانی نیست و بابلی است و ظاهراً ایرانی ها اسمی برای زحل نداشته اند

(۳۵۳) این فهرست ازکتاب بونْدهِشْن (ترجمهٔ یوستی) اخذ شده و در آن از پدیور (البطین) شروع میکند که مطابق ترتیب منازل قمر عربي است ولی چنانکه بیرونی درالآثارالباقیه (صفحه ۳٤۱) گویند عجم از ثریّا شروع میکردند و در صفحه ۲٤۰ خود جدول منازل سغدي و خوارزمی با ابتدا از ثریّا درج نموده است ظنّ قوی برآنست که منازل قمر ایرانیهم از ثریّا شروع میشده و اگرچنین باشد شاید قرینهٔ آن باشد که ایرانیها منازل قمررا از هند اخذ و اقتباس کرده و ترتیب نکشتراهای هندی را معمول داشته‌اند. منازل قمر تا آنجا که معلوم است درچین وهند و عرب معمول بوده ولي کدام یك ازآنها اصل وکدام یك اقتباسی بوده معلوم نیست و مستبعد نیست که منازل ایران وهند و عرب اصلاً از بابل آمده باشد

(۳۵٤) جدول منازل قمر سغدی وخوارزمی از الآثارالباقیهٔ بیرونی اخذ شده است

(۳۵۵) چنانکه گفته شد عربها منازل قمر را از بطین شروع میکردند وما اینجا آنهارا نیز به ترتیب منازل ایرانی محض سهولت مقایسه درج کردیم

بِشْن یا بَشْن یا بِش	رشنوند	خویا	هنعه
رَفْت یا رَخْوَذْ یا رَخْوَت	غثف	غوثف (ج)	ذراع
تَرَه یا تَراهَ	غنب	جیری	نثره
آوْرَ یا آذَر	خشریش	خمشیش	طرف
نَهْن	مغ	اچیر (د)	جبهه
مِیان یا مَیان	وذه (ا)	امغ	زبره
آوْ دِمْ	وبذو	ویذیو	صرفه
ماشاهَ یا مَشاهَ	فستشت (ب)	افست (ه)	عوّاء
سپور	شغار	اخشفرن	سِماك
هوسرو	سرو	شوشك	غفر
سُرب یا سروی	فسرو	سرافسریو	زبانیان
نور	غنوند	اغنوند	اکلیل
گیلْ یا گیلْو یا گِل	بغنوند	بغنوند	قلب
گَرفْسَ یا گَرفْشَ	مغن سدوبس	ذاریند	شوله
وَرَنْت	بسثم	سرذیو	نعائم
گاو یا گا	وژزیك (و)	مرخشیك	بلده
گوني	وننذ	خچمن (ح)	سعد الذّابح
مورو یا موری	بوغ	بوغ	سعدبلع

(الف) ود (ب) نشست (ج) غوسف (د) اخیر (ه) افست (و) وژرتك (ح) خجمق

بُنْدَ یا بُنْزَ یا بُنْدي	شذمشیر (ز)	سدمسیج	سعد السّعود
کَهْتسر	شوشت	مشتوند	سعدالأخبیه
وَهْت	فرشت‌باث	فرخشبیث	الفرغ المقدّم
میان یا مَیان	برفرشت	ویر	الفرغ المؤخّر
کَهْت	ریوند	ژداذ	بطن الحوت
پَدیَوْرْ	بشیش	ریوند	الشّرطان
پِیْش پرویز	برو	فرنخند	البطین

(بقیهٔ نسخه بدلها از صفحهٔ قبل)

(ز) سدمشیر — این کلمات نسخه بدلهای کلمات فوق هستند که در نسخهٔ چاپی الآثار الباقیه از روی نسخ مختلفه ثبت شده است

ذیل

چندی پس از اتمام تصنیف این و جیزه ووقتیکه تحت طبع‌بود در موقع مرور ثانوی و تجدید نظر بعضی نکات بخاطر رسید که برخی از مسائل مندرج در آنرا ممکنست روشن ترسازند و همچنین بعضی نقائص و احیاناً اشتباهاتی ملاحظه شد که مبادرت برفع آنها قبل از فوت فرصت مطلوب است ونیزازطرف دیکر بعضی فصول یامقالاتی از علمای ایران شناس مغرب زمین بنظر رسید که در موقع تحریر رساله در دسترس اینجانب نبود ومندرجات آنهاخالی از اهمیّت برای موضوع صفحات گذشته نیست . از آنجمله‌است مخصوصاًبعضی‌قطعات پهلوی مانوی از **تورفان** (درترکستان چینی) که **آندریاس** درحلّ وتفسیر آنها کوشیده وبعد ازوفات او **والترهنینگ** از روی مسوّده های وی بنشر وتکمیل آنها اقدام نموده است (Walter Henning, Mitteliranische Manichaica, aus chinesisch-Turkestan I. aus dem Nachlass des F. C. Andreas in Sitzungsberichte der Akademie der Wissenschaft, Phil-hist. Klasse, Berlin 1932 x.) وسلسلهٔ مقالات **نیبرگ** در مجلّهٔ فرانسوی آسیائی که در واقع خطابهٔ مشار الیه در مدرسهٔ مطالعات عالیهٔ پاریس (Ecole des hautes études) میباشد (H. S. Nyberg, Questions de cosmogonie et de cosmologie Mazdéennes, Journal Asiatique 1929 et 1931) درسه‌قسمت ومخصوصاً قسمت‌اوّل آن‌که مربوط به موضوع ماوشامل متون‌پهلوی‌راجع‌بخلقت‌وتکوین‌است(۳۰۸). باین‌سلسله‌مقالات‌همه‌جا

---

(۳۰۸) - متن های‌پهلوی را با حروف‌لاتینی طبع وترجمهٔفرانسوی آنها را در مقابل‌هریك ثبت کرده است .

در سطور ذیل برمز « **نم** » اشاره خواهد شد . همچنین رسالهٔ بسیار مفید همین مؤلّف مشتمل بر متون پهلوی مربوط بگاه‌شماری زردشتی (Texte zum Mazdayasnischen Kalender, Upsala 1934) که بعدها برمز «**نر**» بدان اشاره خواهد گردید و دو فصل از کتاب « نمونه های اوّلین انسان و اوّلین پادشاه » تألیف **کریستنسن** (Arthur Christensen, Les types du premier homme et du premier roi dans l'histoire légendaire des iraniens, Stockholm 1er. partie 1927 pp. 164-182 et 2em. partie Leid. 1934 pp, 138-160) درباب جشن سده و نوروز متضمّن بعضی نکات جدیده هستند که اشاره بآنها خالی از فائده نیست . بنابرین بنظر رسید که محض اتمام فایده نکات مزبور و بعضی استنباطات و توضیحات جدید را بطور فهرست بدون رعایت ارتباط بین آنها و بی آنکه در سلك تحریر و تدوین مرتّبی کشیده شود با ترتیب ربط آنها بصفحات اصل رساله در ذیل همین وجیزه درج و ازخوانندگان متمنّی گردد که مندرجات ذیل را جزو متمّم و مکمّل مطالب رساله دانسته و نتیجه‌ای که میگیرند ازمجموع اصل و ذیل حاصل نمایند(۳۵۹) : —

§ راجع بصفحهٔ ۱ حاشیه (۱) ——— اصطلاح « دفترسنه » برای تقویم علاوه برکتب بیرونی در زیج **ابن یونس** مسمّی به **الزیج الکبیر الحاکمی** که در اواخر قرن چهارم تألیف شده نیز درضمن عبارت « تقویم الکواکب فی دفتر السّنه » استعمال شده است ولی لفظ تقویم هم برای این معنی خودبسیار مستحدث نیست چه در **مجمل الاصول کوشیار** نیز همین کلمه بهمین معنی مصطلح امروزه استعمال شده (مجمل فی احکام النّجوم - نسخهٔ کتابخانهٔ دیوان هند در لندن = India Office بعلامت 1919 ورق 13) وهمچنین در **ثمار القلوب ثعالبی**

§ راجع بصفحهٔ ۳ سطر ۸ و ۹ ——— درشرح کتاب **سی فصل** درمعرفت تقویم تألیف **خواجه نصیرالدین** طوسی که اسم شارح معلوم نیست و ظاهراً درسنه ۸۲۴

(۳۵۹) - در این ضمن یکی دو اشتباهی هم که دراصل رساله در موقع تحریر برای مؤلف روی داده در موقع خود تصحیح میشود .

تصنیف شده (نسخهٔ خطّی فارسی موزهٔ بریطانی بنشان Add. 7700) نسبت بعلمائی که تاریخ جلالی را برای ملکشاه وضع کردند گوید « . . . . . جمع حکماء **چون عمر خیّام** وحکیم لوکری و شش کس دیگر مصاحب او بودند »

ابو المظفّر اَسْفِزاری همانست که در **چهارمقالهٔ نظامی** عروضی سمرقندی باسم خواجه امام مظفّر اسفزاری ذکر شده و در آن کتاب (صفحه ۶۳ طبع آقای قزوینی واوقاف گیب) از مصاحبت و« مجلس عشرت » وی باخیّام در سنه ۵۰۶ در نیشابور سخن میرود . همکاری این دو نفر دانشمند در سنه ٤۶۷ در وضع تاریخ جلالی و همنشینی آنها در ۳۹ سال بعد در نیشاپور هم از اتّفاقات غریبه است .

§ راجع بصفحهٔ ۳ حاشیه (۵) ——— اگرچه اسم اَوستائی این ماه و فرشته ایرا که منسوب بآنست عموماً اَشَ وَهِشْتَ و اَرْتَوَهِشْت خوانده اند (اساس فقه اللّغة ایرانی جلد دوّم صفحه ۶۳۷) ولی ظاهراً در زبان پهلوی و دورهٔ ساسانیان بضمّ همزهٔ اوّل کلمهٔ ضبط و تلفّظ میشده است و بنابرین شاید تلفّظ معمولی فعلی ایران نیز تلفّظ روایتی باشد نه غلط تلفّظ از روی کتابت .

§ راجع بصفحهٔ ۳ حاشیه (۷) ——— نسخهٔ کتاب تحفهٔ شاهیّه که مطلب از آن نقل شده در کتابخانهٔ دولتی برلن درجزو نسخی است که درفهرست **پرچ** مندرج نبوده و بعدها وارد کتابخانه شده و نسخهٔ بسیار نفیس و قدیمی است که بتاریخ ۷۶۸ در بغداد ازروی نسخهٔ اصلی که بخطّ خودمؤلّف درسیواس درسنه ۶۸٤ نوشته شده بوده است استنساخ گردیده است .

§ راجع بصفحهٔ ؛ حاشیه (۱۱) ——— از **شرح تذکرهٔ سیدشریف جرجانی** نسخه ای خطّی در کتابخانهٔ دولتی برلن موجود است .

حبش حاسب مروزی یعنی از مرو بوده و بقول **سوتر** در کتاب ریاضیّون و

منجّمین عرب (Heinrich Suter, Die Mathematiker und Astronomen der Araber und ihre Werke, Leipzig, 1900) صفحه ۱۲ وی از منجّمین زمان مأمون ومعتصم از خلفای عبّاسی بوده ودرحدود ۲۱۱ - ۲۲۰ رصدکرده و ظاهراً در حدود سنه ۲٦۰ وفات نموده وقریب صدسال عمر داشته وسه زیج تألیف کرده نخست یکی بطریقهٔ سندهند (سِدّاهِنْتای هندی) و بعد زیج ممتحن و بعد ها زیج کوچك شاه و معروفترین کتب او زیج ممتحن بوده است. بقول **نالینو** در انجمن بین المللی دوازدهم مستشرقین در **ناپل** (بنقل **سوتر** از او) نسخهٔ زیج حبش در برلن همان زیج شاه است . خود مشروحهٔ **نالینو** را نتوانستم پیدا کنم ولی نظر بمثالی که در همان نسخه از سنهٔ سیح (ظاهراً شیح) یعنی سنهٔ ۳۱۸ میزندو ذکری که در آن از تاریخ معتضدی شده ظنّ قوی بر آنست که نسخهٔ برلن تهذیب یا تلخیص متأخّری از زیج حبش است . در زیج حاکمی که ذکرش گذشت (Le livre de la grande table Hakémite, édité et traduit par C^en. Caussin de Parcevale, Paris 1804) رصدهای مختلفی ازحبش از سنه ۱۹۸ و ۱۹۹و۲۳۳ یزدگردی نقل میکند که بین ۲۱٤ و ۲۵۰ هجری واقع میشودو بنا برین تألیفات او غالباً در نیمهٔ اوّل قرن سوّم بوده است . درزیج حاکمی غالباً از زیج حبش بعبارت « زیج عربی حبش » حرف میزندکه برحسب‌ظاهر موهم آنست که بعضی از زیج های حبش بزبان دیگری مثلاً فارسی بوده ولی محتمل است که مقصود از زیج عربی زیجی بوده‌که جداول آن بر اساس تاریخ عربی قمری گذاشته شده بوده است . برای‌شرح‌حال‌ومؤلّفات‌حبش‌رجوع شودبه **کتاب‌الفهرست** طبع **فلوگل** صفحه ۲۷۵ و **تاریخ الحکمای ابن القفطی** طبع **لیپرت** صفحه ۱۷۰ .

فرغانی از اقدم منجّمین اسلامی است که‌در اوایل قرن سوم میزیسته و بتّانی (محمّد بن جابر بن سنان نه محمّد بن سنان بن جابر که درحاشیه ۱۱ اشتباهاً ثبت شده) نیز ازهمان قرن است وزیج خودرا که به**زیج صابی** معروف‌است درنیمهٔ دوم آن نوشته است (بقول کتاب الفهرست از ۲٦٤ تا ۳۰٦ رصدکرده)

§ راجع بصفحهٔ ٤ حاشیه (۱۲) ——— در باب‌رفتن **مانی** بحضورشاپور اوّل در روز اوّل ماه نیسان بابلی و روز یکشنبه در موقع اعتدال ربیعی و مقارن جلوس آن پادشاه‌که **ابن‌الندیم** درکتاب‌الفهرست‌ذکرمیکند **شمیدوپولوتسکی** باستنادکشفیّات جدید از نوشتجات **مانی** که اخیراً ترجمهٔ قبطی آنها درمصر بدست آمده تردید نموده اند چه خود **مانی** در کتاب **کفالایا** Kephalaia شرحی در باب گزارش زندگی خود بیان میکند و در آن ضمن گویدکه « در آخر سال شاه اردشیر (یعنی آخر ایّام آن پادشاه یااواخر سال اخیر سلطنت او) من بعزم تبلیغ حرکت نموده وبا کشتی بهند رفتم و در آنجا مردم را دعوت بامید زندگانی میکردم امّا در آن سال شاه اردشیرمرد و پسرش شاپورشاه شد اومرا احضار کرد و من با کشتی ازبلاد هندیان بخاك پارسیان (فارس) واز آنجا به‌بابل ومیسان وخوزستان رفته پیش‌شاپور در آمدم واومراباحترم زیادپذیرفت . . . . . »(نقل‌بمعنی‌شد) . واضح‌است که‌رسیدن‌خبرمرگ‌اردشیربهندوستان و دعوت شاپور وحرکت **مانی** وطیّ مراحل‌وممالك مختلفه (چه وی مستقیماً بمقرّ شاپور که شهر جُنْدَیْشاپور بود نرفت) ازفارس وبابل ومیسان‌ورسیدن به جندیشاپور و انتظار موقع مناسب برای بار یافتن پیش شاهنشاه خود مدّتی طولانی‌لازم دارد که برحسب‌ظاهر بیشتر ازفاصلهٔ‌مرگ‌اردشیر و آغازبهاربعدمیشود (Carl Schmidt und H. J. Polotsky, Ein Mani Fund in Aegypten, Berlin 1933, S. 49)

این نظر محقّقین مزبور بنظرمعقول میآید خصوصاً که تاجگذاری رسمی‌سلاطین ساسانی وخاصّه شاپور که پسر مؤسّس سلطنت‌ساسانی بودباحتمال قوی باید در ظرف سال اوّل سلطنت خودشان بعمل آمده باشد و تأخیر آن بیش ازیکسال از جلوس آنها استبعاددارد و آغازاوّلین‌سال‌سلطنت‌شاپوردر ۲۱ - ۲۲ سپتامبررومی‌بوده‌ولذاجلوس وی‌ووفات اردشیر بایدچندی بعد ازین تاریخ ودر هرحال بین ۲۲ سپتامبرو۲۱ مارس بوده باشد (۳٦۰) و بنابرین‌مدّت چند روز یاچندماه (بهر حال کمتراز شش ماه)کافی

(۳٦۰) — معلومست که ابتدای‌سلطنت هر کدام از سلاطین ساسانی ازآغاز سالی‌عرفی شمرده می‌شده که در ظرف آن بسلطنت رسیده بود .

برای اینهمه کار (یعنی احضار مانی و سفراو وملاقات شاپور) نبوده است .

مانی بظنّ قوی در سال ۲۱۶ مسیحی متولّد (۳۶۱) و درسنه ۲۲۸ - ۲۲۹ (ظاهراً بین ۲۵ سپتامبر سنه ۲۲۸ و ۱۳ آوریل سنه ۲۲۹) مبعوث و درسنه ۲۴۰-۲۴۱ مسافرت بهند نموده (۳۶۲) و در ۱۴ فوریه سنه ۲۷۶ مسیحی وفات کرده است (۳۶۳)

(۳۶۱) شاید درنیمهٔ دوم ماه آوریل از آن‌سال چه درموقع شرح ولادت او ازقول خودش در **کفالایا** از کتب قبطی مانوی که‌اخیراً در مصر پیدا شده (Manichaische Handschriften der Staatlichen Museum Berlin. Band I. Kephalaia. herausgegeben von Carl Schmidt, Stuttgart 1935) صفحه ۱۴ ؛ ذکرماه فارموتی قبطی آمده واگرچه برحسب ظاهر بطور تمثیل وبمعنی تأویلی است ولی بعیدنیست که‌ارتباطی باموقع وزمان ولادت داشته باشدچنانکه **پولوتسکی** و**شمید** هم در حاشیهٔ (۱) ازصفحهٔ ۵۶ رسالهٔ سابق الذّکرخودشان همین‌حدس‌رابطور سئوال زده اند . ماه فارموتی از ۲۷ مارس تا ۲۵ آوریل امتداد داردو چون‌ظاهراً سال‌بابلی در آن تاریخ (۲۱۶ مسیحی) درحدود ۶-۷ آوریل یعنی روزیازدهم یادوازدهم ماه‌فارموتی شروع میشده لذاولادت مانی بین‌این‌روزو ۲۵ همان‌ماه‌میافتد(که‌درماه‌مهرایرانی‌واقع‌می‌شود) . بعثت‌وی بقول کتاب‌الفهرست پس‌از اتمام ۱۲ سال‌ازعمرو بقول بیرونی بنقل‌از کتاب‌**شاپورکان**‌خودمانی در ۱۳ سالگی وی درسنهٔ ۵۳۹ «تاریخ‌منجمین‌بابل »و دو سال گذشته از سلطنت اردشیرشاهنشاه بوده است وولادت باز بنا برهمین ماخذ آخری‌در سنهٔ ۵۲۷ همان‌تاریخ بود که‌مبدأ آن‌نیسان‌واقع‌درسنهٔ ۳۱۱ ق.م. است

(۳۶۲) مانی‌بنابر آنچه‌در **کفالایا**ذکرشده‌در آخرین‌سال‌سلطنت اردشیرمسافرت بسوی هند کرده و بنا بر کتاب الفهرست در ۲۵ سالگی (پس از اتمام ۲۴ سال) فرشته باو مجدّداً نازل و او را بنشردعوت خواند و در تاجگذاری شاپور در جندیشاپور درروز اوّل سال بابلی نیز حاضر بوده است . برای جمع بین این روایات‌یا بایدرسیدن شاپوررا بسلطنت (شایددرفارس) در سال پانزدهم سلطنت اردشیر(بین ۲۲ سپتامبر سنهٔ ۲۴۰ و ۲۲ سپتامبرسنه ۲۴۱ مسیحی) و تاجگذاری‌رسمی‌اورادر پایتخت‌جدید در ۲۰ مارس‌سنه ۲۴۲ فرض کرد ویا آنکه وفات اردشیررا اند کی (و بلکه بلا فاصله) بعداز ۲۲ سپتامبر ۲۴۱ شمرد که فرصت کافی برای رسیدن خبر به هند و عودت مانی موجود باشد . بعضی قرائن‌مؤیّد شقّ اوّلی‌است یعنی‌وفات اردشیر در سنه ۲۴۰ مسیحی

(۳۶۳) بقول معروف مصلوب‌شده لکن‌بنا بر اطّلاعاتی که ازاسناد مانوی درین اواخر بدست آمده‌درزندان‌ودر بند‌بواسطهٔ‌سختی آزارومحکم ساختن بندهاوزنجیرهامرده‌است ——— دردوسند بزبان‌پارتی (پهلوی‌اشکانی)ازترکستان چینی (Andreas-Henning, Mitteliranische Manichaica III. Berlin 1934 C u. d. S. 861 u. 864) که یکی از آنها فقط ۱۱۰ سال بعد از وفات مانی نوشته شده‌تاریخ وفات(parinirvana) ۱۱ ساعت ازروزرفته دوشنبه چهارم شهریور ماه ذکر شده . چهارم شهریور در سالهای سلطنت بهرام اوّل ساسانی (۲۷۴-۲۷۶ مسیحی) مطابق ۱۴ فوریه بوده است و چون‌در هیچکدام از سالهای چهار گانهٔ مزبور جزسال

[بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد]

§ راجع بصفحهٔ ۵ سطر اوّل ——— در کتیبهٔ پهلوی اَوْرامان (نمره ۳) که

[بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل]

اخیر (۲۷۶) روز ۱۴ فوریهٔ رومی دوشنبه نبوده واز طرف دیگر در کتاب‌قبطی‌مانوی **هومیلین** (خطب‌ومواعظ) که اخیراً در مصر پیدا شده درصفحه ۴۶ (Manichäische Handschriften der Sammlung A. Chester Beatty Band 1. Manichaische Homilien herausgegeben von H. J. Polotsky, Stuttgart 1934) اشاره برین‌هست که مانی دراواخر سلطنت بهرام گرفتار و محبوس‌شده لذاتاریخ‌فوق (۲۷۶) برای‌سال‌وفات بدست‌میآید (این‌نتیجه که‌بحساب‌قهقرائی‌مستقلاً برای نگارنده حاصل شده بود بعداً در مقاله ای‌هم که **شدر** = H. H. Schäder در مجلهٔ **گنومون** =.Gnomon Band 9. Hept 7 نوشته‌حاشیه ۴ صفحه ۳۵۱ ملاحظه‌شد که‌اونیز بهمان نتیجه رسیده بوده‌است) . بنا برمندرجات هومیلین (صفحه ۶۰) گرفتاری مانی‌درروز هشتم امشیر ماه قبطی بود و پس از ۲۶ روز دربند ماندن وفات کرده است و ازین قرار وفات در چهارم ماه بر مهات قبطی میافتد و بقول **پولوتسکی** درحاشیهٔ‌همان صفحه در یك کتاب‌قبطی مانوی دیگر (کتاب سرود) هم که در لندن در تصرّف **چستربیتی** سابق الذّکر است بتاریخ وفات (چهارم برمهات) و ۲۶ روز حبس‌تصریح شده است لکن چهارم‌برمهات قبطی‌در آن سال (۲۷۶) نه دوشنبه بوده ونه مطابق ۱۴ فوریه‌بلکه سه شنبه‌ومطابق ۲۹ فوریه بوده(در سنهٔ ۲۷۵ یکشنبه‌ودر ۲۷۴ شنبه بوده) وشایدوجه تطبیق‌بین‌دو روایت چنان باشد که‌اساس‌مطلب یك‌روایت‌اصلی‌ایرانی‌بوده که‌در آن روز گرفتاری‌هشتم‌مردادماه‌ومدّت حبس ۲۶ روزوتاریخ‌وفات چهارم‌شهریور ذکرشده بوده‌است ومترجم‌قبطی‌این‌روایت‌اصلی بمقتضای‌عرف‌و عادت‌جاری‌وبطور تسامح هریك‌ازماههای‌ایرانی‌را بماهی‌قبطی که‌با آن‌مطابقت‌تقریبی (نه‌تحقیقی‌و دقیق) داشته‌ترجمه کرده (چنانکه‌درسرود مانوی راجع به‌صلب‌عیسی درصفحه ۲۱۷ ملاحظه‌خواهدشد) واعداد روزرا نگاه داشته یعنی هشتم امردادرا هشتم‌امشیر و چهارم شهریور را چهارم برمهات گفته است . ※

در یك سند ترکی مانوی از ترکستان (Von Le Coq. Türkische Manichaica aus Chotscho I S. 12. 39) از واقعه ای درسال خوك ودرسنه ۵۲۲ از « رحلت مانی بورخان الهی بآسمانهای خدائی » سخن رفته و چون سال خوك در سنه ۷۹۵ مسیحی شروع و در ۷۹۶ تمام میشود وفق دادن این مضمون با وفات مانی در سنه ۲۷۶ مورد بحث و اشکال گردیده است . تنها فرضی که بتوان برای توجیه آن کرد شاید آن باشد که چون آغاز سالهای ترکی قدیم (مثلاً قرن ششم وهفتم و هشتم‌مسیحی) کما ینبغی‌روشن نیست اگر فرضاً آغاز سال‌موش‌در سال ۷۹۶ مسیحی بعد از ششم ماه‌مه رومی (مطابق اوّل فروردین‌ماه سنه ۱۶۵ یزدگردی) واقع شده باشدوواقعهٔ مزبور بعدازاوّل‌فروردین آن‌سال ولی‌قبل از آغازسال‌موش (یعنی‌بین‌ابتدای سال

[بقیه درصفحهٔ بعد]

※ درموقع‌طبع این قسمت مقاله ای درمجلهٔ شرقی آلمان (ZDMG Bd. 90 Heft 1. 1936) از **هنینگ** (W. Henning. Neue Materialien zur Geschichte des Manichäismus) بنظر رسید که در آن (صفحه ۶) گوید که از یك سند در زبان پارتی مستفاد میشود که مانی شصت ساله شده بوده است و این فقره وفات وی را در ۲۷۶ مسیحی تأئید مینماید .

ظاهراً قریب ۱۲ سال قبل ازمیلادمسیح نوشته شده‌هم اسم یك‌ماه ایرانی ازماههای‌مزدیسنی آمده که بنابر خواندن **کولی**(۳٦٤) و **اونوالا** (۳٦٥) روتات (خرداد)وبنابرقرائت **نیبرگ**(۳٦٦)آرومات (که وی‌بماه آذر یااسفندارمذ تفسیرمیکند) از سال ۳۰۰ است. تاریخ کتیبه را غالباً سنه ۳۰۰ سلوکی (اسکندری) یعنی ۱۲ - ۱۱ ق.م. شمرده‌اندو **اونوالا** بتاریخ اشکانی یعنی ۵۳ - ٥٤ مسیحی فرض میکند (۳٦۷)

درقطعه ای مانوی پهلوی‌ازترکستان M 104 که در صفحهٔ ۳۷ ازجزوهٔسوم Mitteliranische Manichaica **آندریاس - هنینگ** چاپ‌شده ذکر چهاردهم ماه مهراست وبنابرحدس‌شِدِر(H. Schaeder)اشاره بصلب عیسی‌در۱٤نیسان‌یهود است‌یعنی مهر را مرادف و معادل‌نیسان شمرده. ظاهراً این تطابق‌درموقع نوشته‌شدن

[بقیه ازصفحه قبل]

ایرانی و سال‌ترکی) وقوع یافته باشد آن واقعه درسال خوك و سال پانصدو بیست و دوم‌ایرانی از وفات مانی میافتد (بنا بر آنکه سال دوم وفات مانی از فروردین بعد از وفات شروع میشود که در همان سال ۲۷٦ مسیحی در سپتامبر بوده) ولی البته این فرض اگر غیر ممکن نباشد بسیار مستبعد است (سال موش چینی در ۱۳ فوریه سنه ۷۹٦ شروع شده است)

بی‌فایده نیست گفته‌شود که از تعیین تاریخ وفات مانی یعنی‌ذکر دوشنبه چهارم‌شهریور که با ۱٤ فوریه مطابقت میکند سه نکتهٔ دیگر هم استنباط شده و بدست میاید: نخست آنکه این فقره مثال دیگری است از استعمال ماههای معروف مزدیسنی در اواخر قرن چهارم مسیحی دوم آنکه این تاریخ و مطابقت آن بابر مهات‌قبطی دلیل قاطعی برای سیار بودن سال ایرانی در اوایل ساسانیان میشود ورنه برطبق قول بیرونی که اوّل سال ایرانی را در انقلاب صیفی و بوسیلهٔ یك کبیسهٔ عملی در آن نقطه ثابت میشمارد (یا در حوالی آن نقطه) و همچنین بموجب‌فرضیهٔ **کاونیاك** که‌اوّل سال ایرانی را دراوایل دورهٔ ساسانیان مطابق اوّل سال‌مصری قدیم فرض مینماید بایستی چهارم شهریور در آن تاریخ (۲۷٦ مسیحی) در ماه نوامبر و مطابق ماه هاتور قبطی بیفتد سوم آنکه کبیسهٔ ۱۲۰ سالهٔ (یا ۱۱٦ ساله) ایرانی مرتّباً اجرا میشده چه بنابرآن قاعده خمسهٔ مسترقه بین سنه ۲۳۳ و ۳٥۳ مسیحی بایستی در آخرشهریور بوده باشد و اگر در سال وفات مانی خمسه قبل از ماه شهریور بودچهارم شهریور درهیچیك از سالهای سلطنت روز دوشنبه نمیشد.

(۳٦٤) — Cowley, in Journal of the Royal Asiatic society 1919 p. 152

(۳٦٥) — Jamshedji Manecji Unwala, in Bulletin of the School of Oriental Studies vol. 1 part IV. London 1920 pp. 125-144

(۳٦٦) — H. S. Nyberg, Le monde oriental, Upsala vol.17. 1925 pp. 182-209

(۳٦۷) — Observation on the religion of the Parthins, Bombay 1925

این قطعه وجود داشته که از روی حساب در قرن سوم و قرن چهارم مسیحی ممکن است (مثلاً با یك روز اختلاف در سالهای ۲۹۷ و ۳۰۸ مسیحی و بطور تحقیقی در سنهٔ ۲۳۳ و سنهٔ ۳۲۲ و این زمان باذکراسم مار زَکو (از اصحاب مانی) بطور شخص‌زنده ناموافق نیست.

§ راجع بصفحهٔ ٥ بقیّهٔ حاشیه (۱۲) ——— باحساب‌دقیق‌ترتحویل آفتاب بحمل درطیسفون درسنهٔ ۲٤۲ مسیحی در روز ۲۱ مارس (اذار) رومی در حدود ۱٤ دقیقه بعدازظهر واجتماع نیّرین‌در۱۹ مارس‌درحدود ۳ ساعت و٤۹ دقیقه‌بعد از نصف‌شب بوده و البتّه در جندیشاپور که مقرّ شاپور بود قریب ۲۰ دقیقه‌بیشتر باید حساب شود

§ راجع بصفحهٔ ٥ حاشیه (۱٤) ——— ابو عبدالله محمّد بن سلامة بن جعفر بن علیّ بن حَکْمون القُضاعی متوفّی‌درسنه ٤٥٤ در کتاب موسوم به کتاب الِأنْباءِعَنِ الْأَنْبیاءِوَتَواریخِ الخُلَفاءِ که درحدود سنه ٤۲۲ نوشته صریحاً گوید که ایرانیان نخست ازاستیلای اسکندرو بعدها ازجلوس اردشیربابکان‌تاریخ میکذاشتند (این فقره در قسمتی از آن کتاب که **پوکوك** = Edward Pocock در ضمن کتاب خود موسوم به Specimen Historiae Arabum در سنه ۱٦٤۹ مسیحی در اکسفورد طبع‌ونشر کرده‌مندرج‌است‌رجوع‌شود‌به‌صفحه۱۷۸ از چاپ‌سنه۱۸۰٦ از آن کتاب). **دروین** این قطعه‌را بکتاب‌دیگر آن مؤلّف شهاب‌الأخبار فی‌الأحادیث المرویّة من الرّسول المختار نسبت میدهد. این مؤلّف در کتب فرنگی غالباً به Al—kodai یا Al-kodaius معروف است.

کیفیّت‌تاریخ گذاری در عهد هخامنشیان کاملاً معلوم نیست ولی بعد ازانقراض سلطنت آنان تاریخ سلوکی معروف به اسکندری که ظاهراً آنرا اغلب «تاریخ منجّمین

بابل » هم‌مینامیده اند (۳٦۸) درایران‌معمول‌بوده‌وبظنّ‌قوی‌مبدأ آن‌ازقتل اسکندرچهارم اِگوس (Aegus) در سنه ۳۱۱ ق . م است وچون‌سالهای آن کەسال مقدونی سوریائی باشد از اوّل اکتوبر شروع میشد بقول مشهور آغاز سال اوّل آن اوّل ماه **هیپربوت** مطابق اکتوبر - تشرین‌اوّل سنه ۳۱۲ق . م میشود(۳٦۸) . بعدازتشکیل‌دولت‌اشکانی تا انقراض آن دولت اگرچه‌در دوائر رسمی و مخصوصاً در سکّه ها همان سال و ماه مقدونی سوریائی استعمال میشد ولی‌ظاهراً تاریخ دیگری هم باسم تاریخ اشکانی داشتند که در کتیبه های بابلی پیدا شده و مبدأ آن سنهٔ ۲٤۷ ق . م وآغاز سال ٦٥ سلوکی است (که شاید مبدأ استحکام امر دولت اشکانی بوده است) و پس از انقراض آن دولت تاریخ اردشیری معمول شده است .

مؤیّد حدس نولدکه راجع بمبدأ تاریخ‌اردشیری که آنرا ازموقع غلبهٔ اردشیر بر اردوان در سنه ۲۲٤ مسیحی میشمارد آنست کـه ابومعشر بلخی از مؤلّفین قرن سوم(۳٦۹)دررسالهٔ خودمسمّی به **بابٌ فِي مَعْرِفَةِ ما يَدُلُّ عَلَيْهِ الرَّأْسُ وَالذَّنَبُ وَذَواتُ الذَّوائِبِ بِكَوْنِها فِي البُرُوجِ فِي حِينِ طُلوعِ السَّنةِ** (نسخهٔ موزهٔ بریطانی بنشان Or.3577) ورق 72b. گوید کەدولت درایرانیها (کەمقصودش‌ساسانیان است) ٤۲۷ سال‌دوام کردواین‌عدد اگر از روایت قدیمی‌منقول‌باشددرست‌با فاصلهٔ‌بین‌شکست اردوان‌درسنهٔ ۲۲٤ -۲۲٥مسیحی ووفات یزدگرداخیردرسنهٔ٦٥۱مسیحی‌مطابق میاید .

مبدأ سلطنت اردشیر بطور پادشاه مستقلّ کلّ ایران و مسلّم شدن پادشاهی باو

(۳٦۸) ظاهراً سالهای‌تاریخ‌سلوکی‌رسمی از اوّل ماه‌اکتوبر شروع میشده‌ولی‌سالهای همان تاریخ در نزد منجمین بابل‌از اوّل نیسان ماه بابلی یعنی‌نزدیك بآغاز بهارشروع میگردید و باین جهت بین تاریخ سلوکی رسمی و تاریخ منجمین بابل در مبدأ تاریخ قریب شش ماه ولی درسه‌ماه اخیر سالهای‌رومی‌و مسیحی‌درشمارهٔ‌سالهای‌تاریخ‌یکسال اختلاف بوده‌چه تاریخ سلوکی معمولی از اوّل‌اکتوبر ۳۱۲ ق . م و تاریخ منجمین بابل که عیناً همان تاریخ سلوکی بوده (فقط با همین‌اختلاف آغاز سال) از اوّل نیسان سنهٔ ۳۱۱ ق . م . (کەدر آن سال مطابق روز دوّم‌یاسوم‌آوریل‌رومی بوده)شروع‌میشده‌وبنا براین‌درحسابها‌باید‌همیشه‌باین نکته‌دقّت شود

(۳٦۹) ابومعشر بقول کتاب الفهرست (صفحهٔ ۲۷۷) دردو روز باخر رمضان‌مانده از سال ۲۷۲ مرده ولی بقول بیرونی در الآثار الباقیه (صفحهٔ ۲٤۰ - ۲٤۱) وی در روز آخر رمضان سنهٔ ۲۸۰ یك تجربهٔ نجومی راجع بانواء‌نموده است و البته در حیات بوده است .

بلا منازع و شاید در واقع جلوس رسمی وی بتخت سلطنت در پایتخت ایران و مقرّ مرکزی دولت اشکانیان (یعنی سلوکیّه) باید در ماههای آخر سال ۲۲٦ مسیحی بعمل آمده باشد (شاید در اواخر نوامبر یا اوایل دسامبر) چه بقول‌مانی در سنهٔ ٥۳۹ از تاریخ منجّمین بابل یعنی از۲٥-۲٦مارس‌سنه۲۲۸تا۱۳ آوریل ۲۲۹مسیحی که وحی‌برای او آمد دو سال از سلطنت شاهنشاه اردشیر گذشته بوده است و این فقره با فرض مبدأ سلطنت وی از ۲۸ آوریل سنهٔ ۲۲۷ که گوتشمید جنگ‌هرمزدگان را در آن‌سال قرار میدهد منافات پیدا میکند چه البتّه مقصود مانی از دو سال مرور دو سال کامل از ابتدای حقیقی و فعلی سلطنت اردشیر بوده نه از آغاز سال رسمی عرفی که این واقعه در ظرف آن‌وقوع یافته باشد . ازطرف دیگر آغاز سلطنت ساسانی در ایران که در واقع باید آنرا از روز قتل اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی دانست باید در ۲۸ آوریل (۳۰ مهرماه) سنهٔ ۲۲٥ مسیحی‌بوده باشد چه بقول‌بیرونی (الآثارالباقیه‌صفحهٔ ۱۱۹) در کتب منجّمین طالع سالی راکه اردشیر « قیام کرد » (یعنی طالع موقع تحویل شمس به حمل) نصف جوزاء (۱٥ درجه از آن برج) ضبط کرده بوده اند و این‌طالع جز در سال ۲۲٥ درسالهای‌مورد بحث ممکن نبوده است زیرا که تحویل آفتاب بحمل در آن سال مطابق حساب از روی ارصاد کنونی در استخر در حدود ساعت ۹ و ٤۸ دقیقهٔ صبح یعنی قریب دو ساعت بظهر مانده بود و با فرق اختلاف ازیاج و ارصاد قدیم و جدید که یك تا دوساعت فرق امکان دارد میتوان تصوّر کرد که منجّمین ایران تحویل بحمل را در آن سال درحوالی یکساعت بظهر مانده استخراج نموده بوده‌اند که مقارن طلوع نیمهٔ جوزاء در روز اعتدال ربیعی در آن افق بوده ولی در سال قبل یعنی سنهٔ ۲۲٤ تحویل در استخر در حدود ساعت ٤ صبح بوده و طالع اواخر دلو یا اوایل‌حوت بوده‌است ودرسال ۲۲٦ تحویل درحدود ۳ ساعت ونیم بعد از ظهروطالع اواخر برج اسد و در سنهٔ ۲۲۷ تحویل در حدود نه ساعت و نیم بعد از ظهر و طالع‌عقرب بوده‌است . ونیزازآنچه گذشت میتوان استنباط کرد کەعقیدهٔ **نولدکه** مبنی بر اینکه‌از دو تاریخ مبدأ سلطنت ساسانیان (۲۲٤ و ۲۲٦ مسیحی) اوّلی مربوط بواقعهٔ غلبهٔ اردشیر براردوان در ۲۸ آوریل سنهٔ ۲۲٥ بوده که اوّل آن سال ایرانی

در ۲۶ سپتامبر سنهٔ ۲۲۴ واقع بود و دوّمی بتصرّف پایتخت (طسفون) از طرف اردشیر بود برحدس گوتشمید مبنی بر عطف تاریخ اوّلی به تصرّف گور (فیروزآباد حالیّه) و اعلان عصیان و استقلال و دوّمی بجنگ قطعی با اردوان ترجیح دارد .

§ایضاً راجع به صفحهٔ ٥ حاشیهٔ (١٤) ——— درین حاشیه در نقل قول نولدکه اشتباهی وقوع یافته است راجع باینکه بمشار الیه اسناد داده شده که وی خمسهٔ مسترقه را در سنهٔ ۲۲۴ مسیحی در آخر ماه مهر فرض کرده است . این اسناد خطا است و از لغزش نظر پیش آمده چه وی همین قدر گوید که در آن تاریخ خمسه قبل از آخر مهر بوده که صحیح است .

§راجع بصفحهٔ ٦ ——— اسامی هر یك از ۱۲ ماه و ۳۰ روز از ایّام ماه و پنج روز گاثا در فصل اوّل بوندهشن بزرگ ذکر شده است (رجوع شود به نم . صفحهٔ ۲۲۸-۲۲۹)

§راجع بصفحهٔ ٦ حاشیه (١٥) ——— بنابر خواندن و ترجمهٔ هرتسفلد از دو کتیبهٔ پهلوی در سرای تخت جمشید (Ernst Herzfeld, Paikuli monument and inscriptions of the early history of the Sasanian empire, Berlin 1924 volume 1 pp. 121-122) کتیبهٔ اوّلی که تاریخ ماه اسفندارمذ از سال دوّم سلطنت شاپور دارد از طرف شاپور سکانشاه برادر بزرگتر شاپور دوّم (ذوالاکتاف) پادشاه ساسانی در سال دوّم سلطنت این پادشاه یعنی سنهٔ ۳۱۰ مسیحی نوشته شده است و چون در آن کتیبه سخن از امر به بنّاها و عمله برای بنای یك ستون در استخر میرود این فقره هم قرینه ای تواند شد براینکه ماه اسفندارمذ در آن زمان در تابستان بوده نه در آخرین قسمت فصل زمستان که موقع بنّائی در استخر نباید باشد یعنی سال و ماه ایرانی سیّار بوده و درین صورت از ٦ ماه اوت رومی تا ٤ سپتامبر واقع بوده است . تاریخ کتیبهٔ دوّم تخت جمشید را که هرتسفلد به کاوَر نام نسبت میدهد وی روز هرمزاز ماه تیر از سال ٤٨ (نه ١٨ چنانکه وست گوید) میخواند

و چون از شاپور هم اسم برده شده ظاهراً مقصود سال چهل وهشتم از سلطنت شاپور یعنی ۳۵٦ مسیحی میشود که مطابق ۲۲ نوامبر رومی از آن سال میشود .

§ راجع بصفحهٔ ٦ حاشیه (١٧) و صفحهٔ ۳۹ و باز صفحهٔ ۱۳۰ و ۱۳۱ حاشیهٔ (۲۷۸) ——— کورتیوس مورّخ رومی همانست که غالبا باسم Quintus—Curtius Rufus یا Quinte—Curce ذکر میشود ودر قرن اوّل مسیحی تاریخ اسکندر سوّم را نوشته است .

دروین (Drouin) اتّخاذ گاه شماری مصری (اوستائی جدید) را در ایران درقرن پنجم قبل از مسیح ودخول این سال وماه ایرانی را در کاپادوکی وارمنستان و آسیای صغیر در حدود سنهٔ ٤٠٠ ق . م . ولی اصلاح (réforme) این گاه شماری و تأسیس سال ثابت کبیسه دار را ازسنهٔ ۳۰۹ ق . م . میداند و تصوّر میکند درین سال هم سال ثابت تأسیس وهم اوّلین کبیسهٔ ۱۲۰ ساله اجرا شده است و بنابرین کبیسهٔ هشتم در اوّلین سال جلوس خسرو انوشروان یعنی در سنهٔ ٥۳۱ مسیحی بعمل آمده است وآخرین سال سلطنت یزدگرد اخیر (سنهٔ ٦٥١ مسیحی) موقع کبیسهٔ نهم بوده است . بدبختانه تمام این فرض وحساب برروی مقدّمهٔ بی اساسی بنانهاده شده یعنی ازسوء فهم عبارت کوشیار راجع به بودن آفتاب درعهد انوشروان در حمل درماه آذر ایرانی ناشی و این فقره موجب تصوّر اجرای کبیسه در اوّلین سال سلطنت آن پادشاه و بهم بافتن حساب قهقرائی از روی این مقدّمه شده است چنانکه فرض گوتشمید راجع به بودن مبدأ اتّخاذ گاه شماری مزبور در ایران در سال ٤۱۱ ق . م . باز ازسوء فهم همان بیان کوشیار ناشی گردیده است (۳۷۰) (رجوع شود

(۳۷۰) منشاء بسیاری از فرضیات اشتباه آمیز آنان که درین باب نوشته‌اند یکی از دو تصوّر است یکی آنکه تأسیس گاه شماری ایرانی معروف یا اقلاً آخرین کبیسه درآغاز سلطنت یزدگرد اخیر بوده و دیگر آنکه کبیسهٔ اخیر در عهد انوشروان واقع شده ودر کتب متأخرین ازمنجمین مخصوصاً کتب نجومی فارسی نیز ببانات موهم براین دواساس بلکه گاهی تصریحاتی هست و ظاهراً بعضی از خود منجمین ایرانی هم مفاد عبارت متقدّمین وشاید مخصوصا کوشیار را دراین باب همان طور کج فهمیده‌اند که **دروین** و **گوتشمید** فهمیده‌اند . در کتاب **کیهان شناخت** (که بنا بر تتمهٔ صوان الحکمه از **حسن قطان** مروزی است) از مؤلفات آخر قرن

[بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد]

بحاشیهٔ **۶۳** صفحه **۲۷**)

کاونیاك (Cavaignac) چنانکه در حاشیهٔ (۲۷۸) باختصار ذکر شد مبدأ معمول شدن گاه شماری اوستائی جدید (مصری) را در ایران درمیان عامّه بطور غیر رسمی در اوایل قرن پنجم قبل از مسیح و باحتمال قوی بعد از سنهٔ ۴۷۷ ق. م. میداند (اگر چه قبل ازین تاریخ را نیز ممکن می پندارد) ولی تصوّر میکند معهذا گاه شماری رسمی درعهد هخامنشیان باهمان سال و ماه پارسی قدیم بوده که مطابق سال وماه بابلی بوده و دردورهٔ مقدونیان و اشکانیان باسال وماه مقدونی سوری بوده چنانکه سکّه های اشکانیان از ابتدا تا انتهای دولت آنها کاشف از آنست وباهمان ماه و سال ضرب شده است پس باعتقاد وی نخست درعهد ساسانیان و در اوایل آن دولت (وشاید درعهد اردشیر بابکان) سال و ماه زردشتی رسماً در ایران اتّخاذ و گاه شماری رسمی مملکت قرار داده شد بنابرین تصوّرمیکند که وقتیکه درقرن پنجم قبل ازمسیح اصول گاه شماری مصری رادر ایران بین عامّه اخذ کرده اند اوّل سال **مَزْدَیَسْنی** یعنی اوّل ماه فروردین راهم در آن موقع عیناً با اوّل سال مصری تطبیق و موافق اوّل توت وحوالی انقلاب شتوی قرار داده اند (که اوّل توت در آن زمان در آنجا بود) ولهذا باسیر قهقرائی (یکروز درهر چهار سال تقریباً) در اوائل عصر ساسانیان اوّل فروردین بماه ژوئن (یعنی نزدیك باوائل برج سرطان) رسیده بود پس همان نقطه رادرموقع اتّخاذ رسمی این گاه شماری اوّل سال ثابت قرارداده واساس گرفتند وبرای نگاه داشتن اوّل سال درهمان نقطه ایجاد کبیسهٔ ۱۲۰ ساله نموده و مقرّر داشتند ماه اضافی سیزدهم کبیسه در مرتبهٔ اوّل پس از ماه ششم سال (شاید بتقلید طریقهٔ معمول درسال مقدونی که مطابق قاعدهٔ معمول دریونان قدیم و گاهی در بابل بود) الحاق شود

[بقیهٔ حاشیه (۲۷۰) از صفحهٔ قبل]

پنجم (یا اوّل قرن ششم) گوید « کبیسهٔ اخیر در ایّام انوشیروان شد آفتاب درماه آبان بسر حمل آمد » (نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ مجلس شورای ملی) . **بیلی** نیز مبدأ دورهٔ کبیسه را در ۲۲۹ ق. م. فرض کرده بزعم اینکه کبیسهٔ هشتمین در ۶۳۲ مسیحی یعنی سال جلوس یزدگرد بعمل آمده و این کبیسه را در واقع کبیسهٔ سی و دوّم فرض میکند که مبدأ اصلی آن از ۳۲۰۹ ق.م. بوده!! (M. Baily, Histoire de l' Astronomie ancienne. Paris 1775 p. 130)

و در کبیسه های بعد هر مرتبه یکماه عقب تر برده شود واین کبیسه را کبیسهٔ حقیقی عملی و عامّ میداند نه مخصوص محافل مذهبی .

این فرضیّهٔ **کاونیاك** بسیار هوشیارانه و مطابق حساب وموافق منطوق نصوص موجوده است چه اوّلاً آغاز سال مصری (یعنی اوّل توت ماه) در قرن پنجم قبل از مسیح در حوالی انقلاب شتوی و در سال اوّل سلطنت اردشیر بابکان در **۲۸** ژوئن رومی بوده و بنابرفرض تطابق اوّل فروردین بااوّل توت اوّل سال ایرانی هم در همان روز از سال شمسی واقع میشود و علیهذا اگر مثلاً سنهٔ **۲۲۶** مسیحی (یعنی سال اوّل سلطنت اردشیر) را ویاسال بعد از آن را اساس بگیریم چون اوّل ماه توت مصری در آن تاریخ در ۲۸ ماه ژوئن رومی (یولیانی) بوده پس اوّل فروردین نیز درهمان نقطه بوده است و باید کبیسهٔ اوّلی **۱۲۰** ساله را درسنهٔ **۳۴۶** یا **۳۴۷** مسیحی باتکرار شهریور ماه (۳۷۱) وقرار دادن خمسهٔ مسترقه در آخر آن ماه فرض نموده وکبیسهٔ دوّم را باتکرار مهرماه ونقل خمسه بآخر آن درسنهٔ **۴۶۶** (یا **۴۶۷**) مسیحی و کبیسهٔ سوّم را با تکرار آبان ماهو نقل خمسه بآخر ن درسال **۵۸۶** (یا**۵۸۷**) مسیحی (۳۷۲) بدانیم که باز اوّل فروردین به **۲۸** ژوئن عودت دادهشده است و از سنهٔ ۵۸۶ تا **۶۳۲** اوّل سال **۱۲** روز جلوتر رفته (۳۷۳) و به۱۶ ژوئن میرسد (چنانکه درسال جلوس یزدگرد اخیر چنین بوده است) (۳۷۴) ثانیاً این فرض بامدلول صریح اقوال بیرونی ومؤلّفین دیگر دورهٔ

(۳۷۱) بر خلاف آنچه در حاشیهٔ (۲۷۸) اشتباهاً بیان شده **کاونیاك** اگر چه مبدأ تأسیس کبیسه را دراوایل دورهٔ ساسانیان فرض میکند ظاهراً اجرای اوّلین کبیسه را نه در آن موقع بلکه در ۱۲۰ سال بعد یعنی مثلاً در اواسط قرن چهارم مسیحی میداند وبنابر این ایراد مذکور در آن حاشیه بر عقیدهٔ وی غیر وارد خواهد بود واینك با عذر خواستن از این اشتباه تصحیح می‌شود .

(۳۷۲) این حساب با قول بیرونی هم که گوید تقریبا ۷۰ سال قبل از وفات یزدگرد اخیر بی کبیسه مانده بوده وفق میدهد و نیز درصورتیکه کبیسهٔ سوّم با کبیسهٔ دوّم یکجا اجرا و خمسهٔ مسترقه دو ماه عقب تر برده شده باشد آخرین کبیسه در عهد فیروز ساسانی میافتد (یعنی در سنهٔ ۴۶۶ مسیحی) میافتد که با قول بیرونی در قانون مسعودی هم موافقت میدهد .

(۳۷۳) در سنهٔ ۵۸۸ به ۲۷ ژوئن و در ۴۴ سال بعد ۱۱ روز جلوتر رفته به ۱۶ ژوئن میرسد .

(۳۷۴) برقراری اوّل سال در ماه ژوئن (حزیران) در عهد اردشیر و تأسیس کبیسه ازطرف آن پادشاه باشعر بحتری شاعر عرب نیزوفق میدهد که در موقع اصلاح خلیفهٔ عباسی متوکل و بر گرداندن نوروز به حزیران (از ۲۱ نیسان به ۱۷ حزیران) در سنهٔ ۲۴۳ در قصیدهٔ

[بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد]

اسلامی مبنی براینکه آغاز سال درعهد ساسانیان در اوّل تابستان بوده و در هر ۱۲۰ سال باز بوسیلهٔ کبیسه بهمان نقطه عودت‌داده میشد بدون حاجت بتأویل و فرض دوحساب‌سال و ماه (عرفی و بهیزکی) موافقت دارد. (اوّل توت مصری در حدود سنهٔ ۲۵۰ مسیحی در انقلاب صیفی واقع بوده). لکن با همهٔ مقدّمات مرتّب ومتین که این فرض دارا است نمی توان آنرابی عیب وصائب پنداشت چه اوّلاً آثاری که از سال و ماه ارمنی و کاپادو‌ئی وموقع ایّام آنها درسال شمسی دردورهٔ ساسانیان یاقبل از آن‌در دست است با این فرض حلّ نمی شود مگر آنکه گاه شماری ارمنی و کاپادوکی را بکلّی مستقلّ وغیر مربوط بگاه شماری ایرانی بدانیم واین برخلاف‌قرائن دیگر است ثانیاً هشت ماه جلو رفتن مواقع گاهنبارها درسال شمسی دراواخرساسانیان (یعنی درموقع کبیسهٔ اخیر) که ثبت بیرونی کاشف از آنست نسبت بمواقع اصلی آنها برطبق آفرین گاهنبار باز بااین فرض‌حلّ نمیکردد ثالثاً این فرض مستلزم فرض‌اجرای کبیسهٔ معهود درسال و ماه سغدی و خوارزمی نیز عیناً مثل سال و ماه ایرانی است ورنه مطابقت موجودبین آنها حلّ‌نمیشود وحال‌آنکه آن دومملکت ازحیطهٔ تصرّف ایران خارج‌بوده اندوعلاوه برین عدم‌انتقال خمسهٔ مسترقه از آخر سال آنها بماههای دیگر مؤیّد توافق آنها باسال وماه ایرانی درامرکبیسه نیست ولی چون ازطرف‌دیگر باید تصدیق کرد که اجرای مرتّب‌کبیسه بطور رسمی در دورهٔ مقدونیان و اشکانیان که سال و ماه رسمی آنهاایرانی‌نبوده مستبعد بنظر میآید لذا شاید وجه حلّ ممکن آن باشدکه فرض شود سال بهیزکی کبیسه دار قبل از عهد ساسانیان مخصوصاً وفقط در دوایر روحانی و برای تطبیق اوقات آئین های مذهبی بآن در میان موبدان جاری بوده و دوایر دولتی باآن عمل نمیکردند و منتهی شاید درعهد هخامنشیان یك بار (مثلاً درسنه ۳۶۷ ق.م. وعهداردشیر دوم‌که موقع کبیسهٔ‌اوّلی بوده) بحکم دولت

[بقیهٔ حاشیهٔ (۲۲۵) ازصفحهٔ قبل]

خود در مدح متوکل گفته که نوروز بان حالتی بر گشت که‌اردشیر نهاده بود (سَنّهُ اردشیر). همچنین با بودن موقع کبیسهٔ اوّل دورهٔ اسلامی، درزمان حکومت خالدبن عبدالله قسری موافقت حاصل میکند چه اگر کبیسه در دوائر مالیاتی برای تثبیت موقع افتتاح خراج در اوائل تابستان اجرا میشده ممکنست اوّلین کبیسه را در سنهٔ ۳۶۰ و چهارمین کبیسه را درسنه ۷۲۰ مسیحی فرض کرد و مطابق زمان حکومت خالدمیشود.

وبطوررسمی کبیسهٔ لازم اجراشده (۲۷۵) یعنی اساس‌امورمالیّاتی‌راهم‌بر آن حساب‌نهاده باشند ولی‌پس از انقراض دولت هخامنشیان تابرقراری دولت ساسانی چنانکه‌گفته شد فقط درمحافل روحانی کبیسهٔ مذهبی جاری مانده لکن دیگر شامل امور دولتی نبوده است وچون در دورهٔ سایان سال شمسی بالنّسبه صحیح ودقیق ترمقدونی را در دوائر رسمی ترك و سال مزدیسنی عامّه را رسمی ساختند ظاهراً بزودی مجبور شدند برای امور مالیّاتی ونظایر آن سال ثابت بهیزکی رااتّخاذ نمایند لذادر واقع‌دولت نیز برای محاسبات رسمی خود از حساب موبدان تبعیّت نموده‌و پنج‌کبیسهٔ عقب‌افتاده ولازم را یکجااجرا یا تأئیدکرد (چنانکه شاید تجویزکبیسهٔ پنج ماهه در دین‌کرت ناشی‌از آنست) وبعدها کبیسهٔ هفتم وهشتم درمواقع خود تحت نظارت دولت وبطوررسمی بعمل آمده است ولی هیچ وقت‌آن سال درمیان عامّه جاری نبوده‌است. بنابرین‌این ترتیب حساب سال وماه در زمان ساسانیان بی شباهت به‌ترتیب حساب قرن‌گذشته در ایران نیست‌که عامّهٔ اهل مملکت‌حساب‌سال‌وماه عربی قمری رامعمول داشته ودولت در امور مالی باحساب سال شمسی عمل میکرد

§ راجع بصفحه۸سطر آخرمتن ——— دوفقره‌تاریخ که ایپفانوس ثبت کرده از یك سال نیست وباهم توافق‌کامل ندارند چه بنا برحساب ازروی اوّلی یعنی مطابقت روز سیزدهم ماه پنجم کاپادوکی با ۶ژانویهٔ رومی اوّل آن سال کاپادوکی مطابق ۲۷ ماه اوت میشود و حال آنکه تاریخ دومی یعنی مطابقت روز ۱۵ ماه سوم کاپادوئی

(۲۷۵) این در صورتی است که اتّخاذ سال اوستائی جدید بطوریکه گذشت در عهد داریوش اوّل‌درسنه۴۸۷ ق. م. فرض‌شودولی‌اگراین‌اصلاح‌رادیرترومثلادرحدودسنه۴۴۱ ق.م. بدانیم که با بودن انقلاب صیفی (مَیذیویْ شِمَ) در پانزدهم ماه تیر و پَیتیشْ هَهْیَ (گاهنبار سوم) در اواسط‌برج سنبله(که با موسم خرمن مناسب تر است) و تصادف‌موقع کبیسهٔ هفتم بعهد یزدگرد اوّل (درحدود ۳۹۹ مسیحی) و انتشار دین زردشتی در ایران و نفوذ آن در دربار سلاطین‌هخامنشی (که درعهدداریوش ظاهراً هنوزازین مرحله‌دور بوده) وقرائن‌بسیار دیگری وفق‌میدهد دربن صورت موقع کبیسهٔ اوّل‌به‌بعد ازانقراض سلطنت ملی‌و دورهٔ استیلای‌یونانیان میافتد و میتوان گفت که دراوائل سلطنت ساسانیان فقط پنج کبیسه عقب افتاده بود وموقع کبیسهٔ ششم در حدود سنه ۲۷۹ مسیحی بود

با ۸ نوامبر مستلزم بودن آغاز سال کاپادوکی در ۲۶ ماه اوت است بنابرین باید چنان نتیجه گرفت که اپیفانوس کتاب خود را درظرف مدّت سالهای ۳۶۷ و ۳۶۸ مسیحی نوشته است

ژیبر (Gibert) درمقالهٔ خود درباب سال قدیم ایرانی که درمجموعهٔ تاریخ آکادمی پادشاهی فرانسه درسنه ۱۷۶۸ مسیحی نوشته وعنوان کامل آن درصفحات بعد خواهد آمد درنقل قول اپیفانوس فقرهٔ اولی را مطابق با ۵ ژانویه وفقرهٔ دوم را مطابق با ۸ نوامبر ثبت میکند که درصورت صحّت این نقل هردو تاریخ باهم موافقت میدهد و ازیك سال توانند بود (۲۷۶) ولی ژیبر ظاهراً از روی اشتباه درحساب آن سال رابجای سنه ۳۶۸ سنه ۲ مسیحی میشمارد .

§ راجع بصفحهٔ ۹ ——— کتابی که باسم کتاب المدخل کوشیار ذکر شده و نسخهٔ برلن که ما مطالبی از آن نقل کردیم بآن عنوان است ظاهراً (تا آنجا که از روی بعضی یاد داشتهای خود و تطبیق آنها بانسخه‌های لندن میتوانم قیاس وحکم کنم (۲۷۷)) عیناً نظیر نسخه ای از کتاب آن مؤلّف که باسم مجمل الأصول (نسخهٔ موزهٔ بریطانی بنشانهٔ (Add. 7490) یا المجمل فی احکام النّجوم (نسخهٔ دیوان هند درلندن India Office 1518) معنون است نیست و فرق دارد . کتاب مجمل الأصول را کوشیار بقول خودش بعد از دو زیج خود که باسم های زیج جامع وزیج بالغ نامیده است تألیف نموده است و نظر بدانکه در آن کتاب اوج های کواکب را در سال ۳۶۱ یزدگردی (که تقریباً باسنه ۳۸۲ مطابق است) ثبت میکند باید تألیف کتاب بر حسب قیاس بسایر کتب نجومی در این باب همان سال یا یك سال بعد باشد و چون در کتاب المدخل (نسخهٔ برلن) از نقل خمسهٔ مسترقه بآخر اسفندارمذ در سنه ۳۷۵

(۲۷۶) روایت اوّلی مبنی برنقل گینزل در دائرة المعارف پاولی ویسوا است (Pauly und Wissowa, Realencyclopaedie der klassischen Wissenschatc)

(۲۷۷) ولی بطور قطع و یقین نمی توانم ادّعا کنم چه فعلاً باصل نسخه دست رس ندارم

یزدگردی حرف میزند باید تألیف آن بعد ازسنه ۳۹۷ هجری بوده باشد . از طرف دیگر این مؤلّف در زیج خود (نسخهٔ برلن) مثال مولودی ازسنه ۳۳۲ یزدگردی میزند که مطابق ۳۵۲-۳۵۳ هجری است پس دورهٔ تألیفات اودر نیمهٔ دوم قرن چهارم بوده است . امّا اینکه در مجمل الأصول آخر ادوار را درسنه ۳۲۱ یزدجردی مینویسد این تاریخ هیچگونه ارتباطی بتاریخ زمان زندگی خود کوشیار ندارد چه دورهٔ کامل ادوار قدماء که بهر برجی ۳۶۰ سال تخصیص میدادند ۴۳۲۰ سال میشد (۱۲×۳۶۰= ۴۳۲۰) و چون ادوار از ۲۷۶ سال قبل ازطوفان بزعم آنها شروع میشود و چنانکه بیاید طوفان بعقیدهٔ خود کوشیار (بر خلاف حساب ایدلر که در حاشیه ۳۲۰ ذکر شد) در سنه ۳۰۹۲ ق . م . بوده لذا باید در سنه ۹۵۲ مسیحی یا ۳۲۱ یزدگردی دورهٔ کامل تمام شده باشد

§ راجع بصفحهٔ ۱۰ حاشیه (۲۸) ——— عقیدهٔ ایرانیان قدیم نسبت بکسر اضافی سال شمسی بر ۳۶۵ روز که در کتاب منتهی الأدراك ذکر شده یعنی ۱۵ دقیقه و ۳۲ ثانیه و ۲۴ ثالثهٔ فلکی عیناً در کتاب منتخب کتاب الألوف تألیف احمدبن محمدبن عبدالجلیل سجزی منجّم معروف قرن چهارم که از کتاب الألوف ابومعشر بلخي انتخاب کرده نیز آمده است (نسخهٔ موزهٔ بریطانی بنشان Or.1346 ورق ۷۹) که گوید صاحب کتاب الألوف در ادوار سال ایرانیان را استعمال کرده است و آن ۳۶۵ روز و ۱۵ دقیقه و ۳۲ ثانیه و ۲۴ ثالثه است * . ظاهراً مقصود ازاین سال سال نجومی (sidérale) بوده و احتمال میرود این میزان طول سال نجومی بر طبق عقاید خاصّ یا رصد خود ایرانیان بوده چه با هیچ کدام از میزانهای یونانی و مصری و بابلی که بما رسیده و ۱۴ نوع از آنرا نالینو در تعلیقات خود بر ترجمهٔ زیج بتّانی

* بیرونی در الآثارالباقیه از حمزهٔ اصفهانی نقل میکند که وی گفته ایرانیان قدیم سال را ۵۶۵ روز و ۶ ساعت و ۱۲ دقیقهٔ و ۹ ثانیه میشمردند خود بیرونی درصفحه ۱۱۹ ازهمان کتاب گوید که کسر سال شمسی بعقیدهٔ ایرانیان ۹۳ و $\frac{1}{4}$ جزء ازاجزای روز بوده که ۶ ساعت ۱۳ دقیقه میشود

(جلداوّل صفحه ۲۰۴—۲۰۹) ثبت کرده (Al-Battani, Opus Astronomicum a C. A. Nallino 1903) مطابقت ندارد

در بو نْدَهِشْن ایرانی در فصل ۲۵ (نر. صفحهٔ ۱۸-۱۹ . A 161) نیز گوید که آفتاب از برج بره تا آخر ماهها (یعنی تا آخر سال) در ۳۶۵ روز و ۶ ساعت و چند دقیقه طّی میکند ولی عجب است که در همان کتاب در آخر فصل پنجم (نر. صفحه ۲۸ - ۳۹ A59) گوید کـه سال از موقعی کـه آفتاب بسیر خود شروع میکند تا وقتیکه بآن نقطه بر میگردد ۳۶۵ روز و پنج ساعت و چند دقیقه است. شاید میزان اوّلی راجع بسال نجومی و میزان دومی راجع بسال شمسی حقیقی بوده و یا هر دو مربوط بیك نوع از سال ولی اثری از عقیدهٔ ایرانیان در دو دورهٔ مختلف میباشد.

اسم مؤلّف کتاب منتهی الأدراك را سوتر در کتاب سابق الذّکر خود (ریاضیّین و منجّمین عرب صفحه ۱۱۶) ابو بکر بهاء الدّین محمّد بن احمد ابی بشر الخرقی ثبت میکند و گوید آنچه در عنوان خود نسخهٔ منتهی الأدراك ثبت شده مبنی بر اشتباه است. رسالهٔ مختصری باسم تبصرة فی علم الهیئة نیز از همین مؤلّف بنظر رسید که نسخهٔ آن در موزهٔ بریطانی موجود است و در آن اشاره بکتاب مشروح خود منتهی الأدراك میکند. این مؤلّف ظاهراً در حدود سنه ۵۳۲ وفات یافته است

ابو الصّفا صلاح الدّین خلیل بن آیبك بن عبدالله الصّفدی مؤلّف کتاب الوافی بالوفیات است و آنچه در حاشیهٔ (۲۸) در باب کبیسه نقل شده از فصل اوّل مقدّمهٔ همان کتاب است کـه آمار (Emile Amar) در مجلّهٔ آسیائی فرانسوی (Journal Asiatique 10eme série 1911 tom xvii pp. 265-290) نشر کرده است. خود ناشر و بعضی مآخذ دیگر که مراجعه شد ولادت صفدی را در سنهٔ ۶۹۶ و وفات اورا در سنهٔ ۷۶۴ ضبط میکنند ولی خود مؤلّف در همان فصل از مقدّمهٔ کتاب گوید

که چون آنچه از ذوالقرنین تا امسال که سال ۶۷۱ است گذشته بر مدّت فاصلهٔ بین طوفان اسکندر و فاصلهٔ بین آدم و طوفان بیفزائیم جمع ۶۷۷۹ سال میشود.

حلّ این اشکال باعدم فرصت بمراجعه و تحقیق و خارج بودن آن از موضوع این وجیزه برای نگارنده میسّر نگردید و محض تذکره بآن اشاره شد.

گمان میرود که کلمهٔ «قدیم» درعبارت «منجّم قدیم» (سطر ۵ از حاشیهٔ ۲۷ صفحه ۱۰) که شهرت علیّ بن یحیی بوده در کتاب مقریزی تصحیف ندیم بوده باشد چه در معجم الأدباء یاقوت حموی (ارشاد الأریب) گوید ابواحمد یحیی بن علیّ بن منصور المعروف بابن المنجّم النّدیم منادمت خلیفه معتضد و مکتفی کرده و بعلوم عرب و عجم افتنان زیاد داشت و در سنه ۲۴۱ متولّد و درسنه ۳۰۰ وفات کرد (جلد هفتم صفحه ۲۸۷-۲۸۸)

§ راجع بصفحات ۱۱ — ۱۵ ومخصوصاً حاشیهٔ (۳۴) ——— درجلد سوّم دین کَرْت (نر. صفحه ۳۰ - ۳۹) با کمال وضوح وصراحت وبشرح وبسط وافی از دو نوع سال شمسی معمول بین ایرانیان یعنی سال عرفی و سال بهیزکی (مکبوس) سخن میراند سال عرفی را سال وهیژکیك روچ یعنی سال دارای کبیسهٔ روز ها و سال ثابت را سال وهیژکیك زمان یعنی سال دارای کبیسهٔ ساعات میخواند وتوضیح میکند که اوّلی دارای پنج روز کبیسه است که از اضافهٔ متراکم از ماهها جمع شده و در آخر سال الحاق میشود (یعنی چون همهٔ ماههای شمسی بطور متساوی و یك نواخت ۳۰ روزه گرفته میشود درصورتیکه بعضی از آنها در واقع درازتر و بایستی بیش از ۳۰ روز باشد لذا کسور اضافی آنها جمع وبشکل خمسهٔ مسترقه پس از ماه دوازدهم درج میشود). این نوع سال را که همان سال ناقصهٔ ۳۶۵ روزهٔ عرفی معمول است اگر چه درضمن بیان خود باعبارت وهیژکیك روچ (بهیزك ایّام یا دارای کبیسهٔ کسور متراکم روزها) تعریف مینماید ولی در واقع آنرا سال «بهیزکی» اصطلاحی نشمرده ولفظ بهیزکی

یعنی وهیژ کیك رادرین مورد فقط بمعنی لغوی آن که همان کبیسه دارباشدبکارمیبرد که مقصود کبیسهٔ خمسهٔ مسترقه است و اصطلاحاً این سال را باسم مخصوص ومعروف خودش اُشْموزْتیك که بمعنی «شماری» یاسال حسابی است میخواند وعنوان وهیژ کیك اصطلاحی ومطلق رافقط بهمان دومی یعنی « وهیژ کیك زمان » که همان سال کبیسه دارمعروف بمعنی متبادر کلمهٔ کبیسه باشد تخصیص میدهد که بقول وی دارای کبیسهٔ ساعات است یعنی سالی که در آن آنچه ازساعتهای زیادی که درهرسال اضافه بر ٣٦٥ روزموجود است وبحساب نمیآید جمع و متراکم شده یکجا الحاق و علاوه میشود و بعبارة اخری وقتیکه ازین کسور اضافی محذوف درقریب ١٢٠ سال یکماه تمام حاصل شد درسال بهیزکی جبران و آن یکماه برسال اضافه میگردد و نیز صریحاً گوید که سال اُشْموزْتیك (یعنی عرفی) بانوروز و مهرکان و سایر جشن های سال مربوط است (یعنی تعیین مواقع آنها با این نوع سال است) و همچنین معاملات و قرار داد های مردم با این سال است ولی سال وهیژ کیك (یعنی سال ثابت) روز بروز بافصول چهار گانهٔ سال مربوط بوده وبرای اینکه آئین های مذهبی که مربوط بفصول طبیعی است بواسطهٔ گردش سال عرفی از جای خود منحرف نشوند ایجاد شده است که در واقع منظور سال ثابت مذهبی است نیبرگ (نم. صفحه ٦١) کلمهٔ وهیژ کیك را ازلغت وِهَیْژ که معنی اصلی آن (بنابر تفسیر وی) جلو یاعقب کشیدن چیزی ازمکان یازمان خودش است میگیرد و گوید که درین مورد معنی لغوی وِهَیْژِه کسر اضافی و اصطلاحاً بمعنی کبس است و معنی لغوی وِهَیْژَك عدد کسر دار و معنی اصطلاحی آن میزان کبیسه است (یعنی آن مقدار اززمان که بعنوان کبیسه برسال اضافه میشود مثلاً ماه اضافی در هر ١٢٠ سال و وهیژ کیك بمعنی سالی است که دارای کبیسهٔ الحاق شده است و بنابرین وقتیکه گفتند فلان ماه وهیژ کیك یعنی ماهی که موقع ثابت آن درسال شمسی ثابت ناشی از اجرای کبیسه است.

دریکی از قطعات مانوی تورفان بزبان پهلوی که هنینگ دررسالهٔ سابق الذّکر خود چاپ عکسی و متن پهلوی آنرا باحروف لاتینی و ترجمهٔ آلمانی نشر کرده TIII. 260.bII و نیبرگ نیز آنرا در صفحهٔ ٥٥- ٥٧ ازرسالهٔ خودراجع بمتون پهلوی مربوط بگاه شماری ایرانی مجدّداً مطابق عقیدهٔ خود ترجمه کرده (نی) ذکرشده که درسال ایرانیها هریك از ماههای معادل برج حمل وثور و جوزا و سرطان و اسد یك روز اضافی (یعنی اضافه بر ٣٠ روز) دارد که جمعاً پنج روز در سال میشود و درایران باسم پَنْزگاه (پنج روز گاثا) نامیده میشود [ودر آخر سال الحاق میگردد]

§ راجع بصفحه ١٣-١٤ ——— در کتاب دادستان دینیك پهلوی فصل ٣١ فقره ١٤ (ترجمهٔ وِسْتْ) سخن از ماه دوّم سال میرود «وقتیکه آفتاب در برج ثور است» و گوید اسم این ماه دردین زَرِمْيِ یا است و درین ماه کرهٔ (روغن) میدیوك زرم حاصل میشود. چون این کتاب درحدود سنه ٨٧٠ مسیحی نوشته شده شکّی نیست که مقصود مؤلّف ازماه وسال ماه وسال بهیزکی است ورنه در آن زمان درماه دوّم سال عرفی آفتاب در برج ثور نبوده بلکه در جوزا بود

§ راجع بصفحهٔ ١٤ حاشیه (٣٤) ——— عین ترجمهٔ فقرهٔ زادسپرم راجع بوفات زردشت بقرار ذیل است :

« درسال چهل و هفتم زراتُشْت مرد که ٧٧ سال چهل روزبود ماه اردیبهشت روز خور باهشت ماه تغییر موقع بماه دی روز خور نقل داده شده است که درسال و ماه (گاه شماری) وهیژ کیك همان ماه اردی بهشت است (Zadspram 23.5= S B E.47. 165 (٣٧٨)

(٢٧٨) ترجمهٔ فوق ازدوست من آقای دکتر بیلی Dr. H. W. Bailey معلم السنهٔ قدیم ایرانی در مدرسهٔ مطالعات شرقیهٔ لندن است که بر حسب خواهش من لطف فرموده ترجمه کرده اند.

و نیز درفصل ۲۵ از کتاب بو نْدَهِشْن (نر . صفحه ۱۱) گوید که « روز آخر ماه ـ پندارمَتْ روز وشب مساوی میشود » که باز قرینهٔ سال بهیزکی است ونیز دلیل برآنست که پنج روز گاثا معمولاً جزواسفندارمذ شمرده میشده چنانکه در قسمت A22 از همان فصل نیز یکی از ماهها را ۳۵ روزه میشمارد و نیز درهمان کتاب و همان فصل (نم . صفحه ۹۸ و ۱۹) صریح گوید که ماههای بهیزکی (و هیژکیك) فروردین و اردیبهشت و خرداد بهار است و تیر و مرداد و شهریور تابستان و مهر وآبان وآذر پائیز و دی و بهمن و اسفندارمذ زمستان است . بدیهی است که تحریر این فقرات یعنی تألیف بو ند هشن قبل از آنست که خمسهٔ مسترقه را بحکم پادشاهان دیالمه در آخر اسفندارمذ نقل کرده باشند

ابو معشر بلخی منجّم معروف قرن سوم در رسالهٔ نمو دارات (نسخهٔ موزهٔ بریطانی Add. Or. 7473 ورق 173) در ضمن مثال مولودی درسنه ۲٤۰ یزدجردی در ۱۱ شهریور ماه (مطابق سنه ۲۵۷ هجری) گوید که « پنج روز زاید آبانماه را از حساب طرح می کنیم ......» که صریحاً متضمّن بودن خمسه در آخر آبانماه است . یعقوبی (احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح) نیز در تاریخ خود که آنرا درحدود سنه ۲٦۰ نوشته (چاپ لیدن سنه ۱۸۸۳ مسیحی جلد اوّل صفحه ۱۹۹) صریحاً گوید که ایرانیها درپائیز (که بقول او آبان آخرین ماه آن فصل بود) پنج روز میافزودند وآنرا اندرگاه مینامیدند . چنانکه دیده میشود این هر دو کتاب حتّی قبل از بو نْدَهِشْن تألیف شده اند . در زیج حبش حاسب (نسخهٔ برلن) که زمان حیات مؤلّف آن لابدّ حتّی بر دو مأخذ فوق هم تقدّم دارد باز خمسهٔ مسترقه «بعد از آبانماه» را فروردیجان مینامد . ونیز آنچه ابن یونس در زیج حاکمی از یحیی بن ابی منصور از مؤلّفین زیج ممتحن نقل میکند که وی درسنه ۱۹۹ یزدجردی (۲۱۵ هجری) اعتدال خریفی

را در ۲۵ مرداد ماه یافته واز ثابت بن قرّه نقل میکند که وی نیز درهمان سال اعتدال ربیعی را در ۱۸ بهمن و اعتدال خریفی را در ۲۵ مرداد ثبت نموده فقط با بودن خمسه در آخر آبانماه درست درمیاید وقدیمترین شاهد این مدّعا است . همچنین درهمهٔ تواریخ ایرانی باتطبیق بتاریخ عربی وهجری که درخود زیج حاکمی ذکرشده وجمعاً ٦۲ فقره است حساب بابودن خمسه در آخر آبان وفق میدهد مگر دریك مورد که اصلاً تطبیق اشتباه و اختلاف کلّی چندین ماهه دارد .

§ راجع بصفحهٔ ۱۸ حاشیه (۳۸) ——— دربو ندَهِشْن بزرگ ایرانی (نم . صفحه ۲۲۸ A. 24,) و همچنین درقسمتی ازفرهنگ پهلوی (نم . صفحه ۲۹٤) خمسهٔ مسترقه « پَنْچكْ وِهْ » نامیده شده و نیبرگ آنرا « هفتهٔ خوب پنجروزه » ترجمه میکند و نیز درضمن همان فقره از بو ندَهِشْن همین پنجروز مسترقه « دوزیتَكْ » و « تُرُفْتَكْ » نامیده میشود که ظاهراً بمعنی دزدیده است . بنابرین منشأ تعبیر پنجهٔ دز دیدهٔ معروف نویسندگان اسلامی و همچنین پنجه وه زردشتیان امروز از ادوار قدیمتر است .

کتاب البارع المدخل که مؤلّف آن دو نسخه بفارسی وعربی تألیف کرده (وهر دو نسخه در کتابخانهٔ دولتی برلن موجود است) ظاهراً درحدود سنه ۳٦٦ تألیف شده است

§ راجع بصفحهٔ ۱۸ - ۱۹ وحاشیه (٤۰) ——— در بو ندَهِشْن بزرگ ایرانی نه تنها اسم گاهنبار مَیذِیوئیشِم و مَیذِیایْرِی در ضمن بیان افزایش و کاهش روز وشب بطوریکه دربوندهشن هندی هم مندرج است و در حاشیه صفحهٔ ۱۹ مذکور گردیدآمده بلکه در فصل اوّل آن کتاب (نم. صفحه ۲۲٤ - ۲۲۹ A 22, 23, 24,) همهٔ گاهنبارها (گاسانبار) یگان یگان و بتفصیل بابیان طول هرکدام از گاههای ششگانه در ماههای سال ذکر و اختصاص هر گاهی بخلقت یك نوع از

مخلوقات شرح داده شده است ولی این مدّت خلقت را بتمام طول گاه بسط نداده بلکه از آخر هر گاهی (یعنی آخرین روز جشن پنج روزهٔ هر گاهنبار) تا ابتدای جشن گاهنبار آینده میشمارد و پنج روز جشن گاهنبار را در آخر هر گاه برای تعطیل در امر خلقت اختصاص میدهد و نیز مخصوصاً در گاهنبار **مَیذِیوِیْزَرَمْیَ** ازسبزه و آب و در **مَیذِیایْرِیَ** از زمستان سخن میرود

§ راجع بصفحهٔ ۲۰ حاشیه (٤۱) ——— اینکه کتاب بی اسم فارسی ماه اسفندار مَذْ را سی و پنج روزه میشمارد شباهت دارد بآنچه در **بوندَهِشْن** (**نم**. صفحه ۲۲۷- A, 22) گوید که دوازده ماه هر کدام سی روزه است بجز یکی که ۳٥ روزه است

چون **صَفدی** کبیسهٔ قدیم ایرانیان را از **کتاب الأوائل عسکری** واین مؤلّف نیز از **احمد بن یحیی بن البلاذری** نقل میکند که خود او در مجلس خلیفه متوکّل در موقع مذاکرهٔ کبیسه حاضر بوده لذا این فقره قدیمترین روایت در باب کبیسه میشود. **حمزهٔ اصفهانی** نیز در کتاب **تاریخ سنی ملوك الأرض والأنبیاء** (طبع گوتوالد درلایپزیك ۱۸٤٤ مسیحی) صفحه ٦ گوید که ایرانیان از اوّل دنیا تا زوال دولتشان کبیسه داشتند و چون این کتاب در سنه ۳٥۱ تألیف شده آن نیز یکی از مآخذ قدیمه برای خبر کبیسه است

کتاب بی اسم فارسی نسخهٔ برلن اگرچه طالع مولودی ازسنه خیب(٦۱۲) و یکی دیگر از سنه ٦۳٤ دارد باحتمال قوی قدیمتر است و این ارقام یا ناشی از غلط کتاب و یا الحاقی است چه علاوه بر آنکه مثال تطبیق تواریخ که میزند از سنه ٤٦٦ هجری و ٤٤۳ یزدگردی و «هزار و تیرست و هشتادو پنج رومی» است از استاد مختص علیّ بن احمد نسوی «ایّدالله تأئیده» (کذا) حرف میزند که دلیل برحیات نَسوی بوده و این منجّم بقول **سوتر** در عهد مجدالدّوله دیلمی بوده و بعد از آن

پادشاه نیز حیات داشته است که مطابق نیمهٔ اوّل قرن پنجم میشود. خطّ واملا وانشای کتاب نیز بسیار قدیمی است *.

§ راجع بصفحهٔ ۲۲ حاشیه (٥۱) ——— راجع بدورهٔ کامل گردش سال ناقصه (۳٦٥) درسال شمسی حقیقی باید گفته شود که نظر بدانکه طول سال شمسی در قرون گذشته هر چه عقب تر برویم بیشتر بوده و در چهار پنج قرن قبل از مسیح کسر سال (یعنی مقدار اضافه بر ۳٦٥ روز) تقریباً معادل ۰/۲٤۲٥ بود در صورتیکه حالا قریب ۰/۲٤۲۱۹ روز است لذا دورهٔ گردش کامل را نه ۱٥۰۸ سال چنانکه در حاشیهٔ مزبور ذکر شده بلکه قریب ۱٥۰٦ سال باید فرض کرد که البتّه در صورت انتقال خمسهٔ مسترقه از ماهی بماهی (با افتادن یك خمسه از حساب در سال اوّلین کبیسه) ۱٤۸٥ سال میشود. بدیهی است که این مدّت دورهٔ گردش مطابق حسابهای دقیق امروزه است ولی خود ایرانیها درهر عصری بر حسب میزانی که برای طول سال شمسی قائل بوده اندلابدّ دورهٔ گردش را درازتر یا کوتاه‌تر فرض میکرده اند مثلاً بر فرض اینکه کسر سال قریب ٦ ساعت و۱۳ دقیقه شمرده شود دورهٔ گردش کامل ۱٤۰۹ سال و درصورت انتقال خمسهٔ مسترقه ازماهی بماهی قریب ۱۳۸۹ سال میشود و بر فرض ربع روز تمام برای کسر سال دورهٔ گردش درست ۱٤٦۰ سال و با انتقال خمسه و سیر آن در ماهها ۱٤٤۰ سال بایستی حساب شود.

* ازعبارتیکه درفهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی (طهران سنه ۱۳۱۱) صفحه ۱۰۸ درشرح نسخهٔ کتاب صور الکواکب عبد الرّحمن صوفی بنقل از کتاب روضة المنجمین شهمردان بن ابی الخیر رازی نقل شده وعیناً با عبارت کتاب بی اسم فارسی نسخهٔ برلن که ما چند فقره از آن نقل کردیم مطابق است معلوم میشود نسخهٔ برلن همان روضة المنجمین است. (در عبارت فهرست کتابخانهٔ مجلس «استاد مختصّ علیّ بن احمد النسوی ادام الله نعمته» ثبت شده. شهمردان مزبور که درین کتاب از سید مرتضی علم الهدی متوفّی درسنه ٤۳٦ بطور مرده حرف میزند و در کتاب دیگر خود نزهت نامهٔ علائی (که درفهرست کتابخانهٔ مجلس صفحه ٤۹۲ باسم او ثبت شده) ازواقعه‌ای درسنه ٤۷۷ که خود شاهد بوده سخن میراند و کتاب را به پسر علیّ بن فرامرز بن محمد بن دشمنزیار از سلاطین کاکویه متوفّی سنه ٤۸۸ تقدیم کرده لذا زمان تألیف روضة المنجمین باحتمال قوی در اواسط قرن پنجم و شاید همان سنه ٤٦٦ بوده است بقول تتمهٔ صوان الحکمه استاد مختص ابوالحسن علی نسوی از ری بوده و قریب صد سال عمر کرده و مؤلف زیج فاخر بوده است

باین مناسبت بخاطر میرسد که ۱٤٦٨ سالی که مانی در کتب خود (بنا بر نقل کتاب الفهرست صفحه ۳۳۰ ومآخذ جدید الکشف دیگر) برای دوام مدّت اشتعال آتشی که ازاختلاط عالم‌سفلی بعلوی‌پیدامیشود تعیین‌نموده‌است (که‌این مدّت آن آتش روشن میماند) شاید ارتباطی با میزان همان دورهٔ گردش سال ناقصهٔ معمول ایران بموجب عقیدهٔ آن عهد داشته و باحساب ازروی میزان کسر سال بر طبق رأی منجّمین بابل که مرکز نشأت خود مانی بوده این عددرا بدست آورده بودند که مطابق با ۰/۲٤۸٦ روز یا قریب پنج ساعت و ۵۸ دقیقه میشود . از روی مآخذی که در دست است میدانیم که در بابل در ادوار مختلفه طول سال شمسی حقیقی را بمیزانهای مختلف اندازه میگرفته اند و در قرون اخیرهٔ قبل از مسیح کسر سال بحساب آنها ۰/۲٤٦۸ روز بوده است (رجوع شود به Nautical Almanac 1936) یعنی پنج ساعت و ۵۵ دقیقه و نیم و لذا بعید نیست که در حدود قرن سوم مسیحی (عهد مانی) آنرا اندکی بیش ازین یعنی قریب دو دقیقه و نیم بیشتر میشمرده اندو علیهذا دوهٔ گردش درست معادل ۱٤٦٨ سال میشده است والله اعلم .

اوگدن در یادگار نامهٔ مودی (Charles J. Ogden, Papers on Indo iranian and Other subjects in honour of Shams-ul-ulama Dr. Jivanji Jamshedji Modi, Bombay 1930 pp. 102-105)سعی کرده این‌عدد کتاب مانی را بوسیلهٔ‌تفسیر آن‌بیك‌دورهٔ سوثی ویك‌هفتهٔ رمزی‌توجیه نماید و هنزل (Hensel) بنا بر نقل فلوگل از او (Gustav Flügel, Mani seine Lehre und seine Schriften, Leipzig, 1862 S. 238-39) آنرا حمل‌بریك دورهٔ قمری ـ شمسی کامل (luni — solaire) نموده که ۱٤٦٨ سال‌شمسی‌ازروی حساب زیج بطلمیوس معادل است با ۱۸۱۵۷ دور قمری با یك روز فرق .

§ راجع بصفحهٔ ۲۵ حاشیه (٥٦) ——— قطعهٔ منقول ازتاریخ بخارا ازاصل

عربی آن که درسنه ۳۳۱ تألیف شده نیست‌بلکه از ترجمهٔ فارسی آنست که قسمتی‌از آن درضمن منتخبات فارسی شفر (Charles Schefer, Chrestomathie Persane)چاپ‌شده است‌وما از آن‌نقل کردیم . خود کتاب‌را نیزشفر جدا گانه طبع ونشر نموده است .

§ راجع بصفحهٔ ۲۷حاشیهٔ (٦۳) ——— روایت آرگیروس راهب‌بیزانسی در واقع مبنی بر این است که در۳۰۷ سال قبل از مبدأ تاریخ یزدگردی دورهٔ کامل کبیسه (بقول‌او ۱٤٦۰ساله) بپایان‌رسیده ودورهٔ‌جدیدی‌بازشروع شده‌است . اگرمبدأ تأسیس دورهٔ کبیسه در اوایل عهد ساسانیان‌فرض شود (چنانکه کاونیاك عقیده‌دارد) مثلاً در آغاز دورهٔ ساسانی یعنی‌سنه ۲۲٤ مسیحی‌اوّلین کبیسه درسنه ۳٤٤ مسیحی‌میافتد که درست ۳۰۷ سال قبل از وفات یزدگرد اخیر میشود که در اوایل امر اغلب تاریخ یزدگردی را از آن موقع میشمردند وبعید نیست اساس تصوّر راهب مزبور هم همین حساب بوده است .

§ راجع بصفحهٔ ۳۰و۳۱حاشیه(٦۸)سطر ۲۱و۲٤ازحاشیه ——— اینکه‌بیرونی فاصلهٔ تاریخ اسکندر را با جلوس یزدگرد اخیر گاهی ۹٤۲ و گاهی ۹٤۳ میشمارد و در بعضی کتب متقدّمین در این باب اختلاف دیده میشود ناشی از این است که تاریخ سلوکی با تاریخ یزدگردی و مسیحی مطابقت تامّ ندارد یعنی چون تاریخ سلوکی از اکتوبر سال ۳۱۲ ق . م . شروع میشود پس قسمتی جزئی از سال‌اوّل آن درسنه۳۱۲ و قسمتی کلّی‌از آن‌درسنه ۳۱۱ میافتد ولذادرموقع حساب‌وتطبیق‌تاریخ معیّنی‌مسیحی یا رومی با تاریخ سلوکی اگر واقعهٔ مزبور در ماههای اکتوبر تاآخر دسامبر باشد باید ۳۱۲ بر تاریخ مسیحی واقعه افزوده شود و اگر از ژانویه تا اکتوبر است فقط ۳۱۱ اضافه میشود . بنا براین آغاز سال اوّل سلطنت یزدگرد (۱٦ ژوئن ٦۳۲ مسیحی)

در ظرف سال نهصد وچهل و سوم تاریخ سلوکی واقع میشود که ۹۴۲ سال یولیانی و ۲۵۸ روز (نه ۲۵۷ روز که در حاشیهٔ صفحه ۳۰ ذکر شده) از مبدأ تاریخ مزبور گذشته بوده است (و ۹۴۲ سال وقریب سه ماه از مبدأ تاریخ سلوکی معمول در نزد منجّمین بابل) . علیهذا آنچه هم ما درسطر ۱۱ از حاشیهٔ صفحهٔ ۳۱ بطور مطلق مبنی بر اضافهٔ ۳۱۱ سال بر تاریخ مسیحی گفتیم دارای مسامحه است .

در سطر ۲۰ و ۲۱ از حاشیهٔ صفحه ۳۱ نَبوناسار را باید **نَبو نَزیر** خواند که واضع تاریخی بوده که کتاب مجسطی بطلمیوس حساب های خود را بر آن تاریخ نهاده است . مورّخین اسلامی این پادشاه رابابخت‌نّصر معروف (نَبو کودورّی اوصور) که ۱۴۳ سال بعد از جلوس او پادشاه شده خلط نموده اند

§ راجع بصفحهٔ ۳۳ و ۳٤ حاشیه (٦۸) ——— اینکه بیرونی فاصلهٔ زردشت را با یزدگرد اوّل ساسانی ۹۷۰ سال میشمارد ناشی از حساب خوداوست برطبق اساسهائی که اتّخاذ کرده است یعنی فرض اینکه فاصلهٔ بین زردشت ومبدأ « تاریخ اسکندری » (یعنی تاریخ سلوکی) ۲۵۸ سال است (که مبنی براشتباه است) واینکه فاصلهٔ مبدأ «تاریخ اسکندر » با جلوس اردشیر بابکان ۵۳۷ سال است (که مطابق حساب صحیح است) واینکه فاصلهٔ جلوس اردشیر وجلوس یزد گرد اوّل برطبق جدول ساسانیان خود بیرونی (جدول اوّل ساسانیان در الآثارالباقیه) ۱۷٦ سال است (که با تاریخ صحیح بحساب آغاز سلطنت اردشیر از ۲۲٤ مسیحی موافقت دارد) و جمع این اعداد (درصورتیکه سال اوّل سلطنت اردشیر رادرجزو فاصلهٔ بین اسکندرو اردشیر و فاصلهٔ بین اردشیرو یزدگرد اوّل مکرّر نشماریم) درست ۹۷۰ سال میشود . **هر تسفلد** همین حساب را در **یادگارنامهٔ پاوری** سابق الذکر (صفحه ۱۳۵) ودر« اطّلاعات مربوط بآثارعتیقه از ایران» (E. Herzfeld, Archaeologische Mitteilungen aus Iran, Berlin 1930 Bd.II) صفحه ٤۳ کرده ولی نه از روی اعداد خود بیرونی بلکه با جمع اعداد

تحقیقی تاریخی مطابق عقاید امروزه و ازروی فاصلهٔ تاریخ سلوکی بامیلاد مسیح وفاصلهٔ این آخری باجلوس یزدگرد اوّل در ۳۹۹ مسیحی و لذا یکی دوسال کسر آورده است .

و نیز اینکه بیرونی فاصلهٔ زردشت و جلوس یزدگرد اخیررا درقانون مسعودی ۱۲۱۸ سال میشمارد مبنی بر جمع اعداد تامّ خود او و حذف کسور است یعنی بین زردشت و مبدأ تاریخ سلوکی ۲۷٦ سال و بین مبدأ تاریخ مزبور و یزد گرد اخیر ۹٤۲ سال ولی ازطرف دیگر اینکه گویداهمال کبیسه از هفتاد سال قبل ازوفات یزدگرد اخیر است مبنی بر حساب تقریبی کامل یعنی شمردن کسور مانند یك واحد تامّ است چه ازظهور زردشت که آنرا دراعتدال ربیعی (اواخر مارس) میداند تا مبدأ تاریخ سلوکی ۲۷٦ سال وشش ماه میشود که میتوان بطور مطلق ۲۷۷ سال شمرد و از اوّل تاریخ سلوکی تامبدأ تاریخ یزدگردی همان طور ۹٤۳ سال که جمع این دو رقم ۱۲۲۰ سال میشود وبنا برین درصورت طرح ۹۰ سال (فاصلهٔ زردشت تاموقع کبیسهٔ اوّل بقول بیرونی) و ۱۰۸۰ سال دیگربرای مدّت لازم جهت ۹ کبیسهٔ ۱۲۰ ساله (که نهم آن پیشکی باهشتم در یکجا بعمل آمده است باز بعقیدهٔ او) یعنی درواقع تفریق ۱۱۷۰ سال از عدد فوق (۱۲۲۰) درست ۵۰ سال تا جلوس یزدگرد و ۷۰ سال تا وفات وی باقی می‌ماند که بیرونی نیزاهمال وترك کبیسه را یعنی درواقع انقضای اثرکبیسه‌های سابق را از همان وقت میداند (در واقع کبیسهٔ اخیر را در ۱۹۰ سال قبل ازوفات یزدگرد میگذارد ولی چون کبیسهٔ آینده نیز قبلاً اجراشده بود تأثیر کبیسه تا ۱۲۰ سال بعد باقی بوده و دوام داشته است)

بطور کلّی باید دانست که حسابهای بیرونی در کتاب الآثارالباقیه همه جا مبنی برفرض اینست که مراد ازفاصلهٔ ۲۵۸ سالهٔ روایتی بین زردشت و اسکندر همانا فاصلهٔ بین زردشت و مبدأ « تاریخ اسکندر » یعنی تاریخ سلوکی است (که بقول او ۵۳۷ سال قبل از جلوس اردشیر بابکان و ۹٤۳ سال قبل از جلوس یزدگرد اخیر است) و همهٔ حسابهای وی در آن کتاب با این مبنی کاملاً درست و دقیق و صحیح است ولو اینکه بخطا درمقام تفسیرمبدأ « تاریخ اسکندر»را که درحقیقت ۱۱ سال وکسری بعد ازوفات اسکندر است از ۲٦ سالگی اسکندر (!) وموقع حرکت او بسوی ایران (!)

و فاصلهٔ آن مبدأ را باميلادعيسیٰ ٤٠٤ سال (!) فرض کرده‌است(٣٧٩) ولی چون روایت قدیم راجع بمدّت فاصلهٔ ٢٥٨ سالهٔ بین زردشت و اسکندر ابداً ارتباطی با تاریخ وضعی سلوکی که بعد ها آنرا باسم اشتباه انگیز « تاریخ الاسکندر » خوانده‌اند ندارد و قطعاً مراد فاصلهٔ بین ظهور زردشت و قتل دارای اخیر در موقع استیلای اسکندر مقدونی بایران است (یعنی ١٨ سال قبل از « تاریخ اسکندر » اصطلاحی) لذا همهٔ حسابهای بیرونی در الآثارالباقیه مربوط بفاصلهٔ زردشت با یزد گرداوّل و با یزدگرد اخیر وبا ابن ابی زکریّاءِ طَمّامي و غیره دارای ١٨ سال اشتباه است* وچنانکه‌در حاشیهٔ صفحهٔ ٣١ ذکرشد وی خود بعد ها باین اشتباه خود برخورده وظاهراً رساله ای در اعتذار از آن نوشته و در قانون‌مسعودی که مدّت مدیدی بعد از الآثارالباقیه نوشته همه جا فاصلهٔ زردشت و مبدأ « تاریخ اسکندر » را ٢٧٦ سال شمرده و معنی صحیح تاریخ اسکندری و همچنین تاریخ‌حیات اسکندر مقدونی و پدرش فیلیپ را و زمان جلوس اسکندر و حملهٔ بایران و وفات او و غیره را با کمال دقّت (ظاهراً از مأخذ یونانی معتبری) شرح داده است .

بنابرین‌فاصلهٔ زردشت با جلوس یزد گرد اوّل بحساب اخیر بیرونی باید ٩٨٩- ٩٩٠ سال باشد واگر ولادت‌زردشت در ٩٩٠ سال‌قبل ازیزد گرد اوّل‌قرار داده شود بعثت او در ٩٦٠ سال قبل از آن پادشاه میافتد که معادل زمان لازم برای هشت دوره کبیسهٔ ١٢٠ ساله‌است (چنانکه بعد شرح‌داده میشود) و امکان دارد که منشأ اسناد کبیسه بعهد یزد گرد در ابتدا ناشی ازین حساب بوده باشد

ظاهراً وجه تفسیر بعضی تناقضات کتب بیرونی آنست که در بعضی موضوعات چند روایت مختلف دردست داشته و درصورتیکه یکی از آنهارا دریك کتاب ثبت نموده و بعدها دربعضی مواضع همان کتاب آنرا مناط حساب واستنتاج قرارمیداددر

(٣٧٩) ٢٦ سالگی‌اسکندرمطابق ٣٣٠ قبل‌ازمسیح‌وحرکت‌اواز یونان‌در ٣٣٤ ق.م. در ٢٢ سالگی وی و فاصلهٔ مبدأ تاریخ سلوکی با میلاد عیسی ٣١٢ سال است

* چنانکه بیاید عین این اشتباه برای ابو معشر بلخی نیز روی داده و بنابرین زردشت را ٢٤٠ سال قبل از قتل دارا و غلبهٔ اسکندر بر ایران فرض نموده است

مواضع دیگر همان کتاب در ضمن حساب بدون تصریح بمبنای حساب خود روایت دیگری را اساس‌میگرفته‌است چنانکه باآنکه درباب موقع کبیسهٔ آخری‌در الآثارالباقیه مکرّراً تصریح بوقوع آن درعهد یزد گرد اوّل نموده در موضع دیگر ازهمان تألیف (چنانکه گذشت) مدّتی را که بین جلوس یزد گرد آخری و انقطاع تأثیر کبیسهٔ اخیر گذشته بدون توّجه‌بروایت سابق خود ٥٠ سال مینویسد که باحساب‌ازروی‌اساسهای خود او یعنی وقوع جلوس یزد گرد اخیر در سنه ٩٤٣ تاریخ اسکندری و جلوس اردشیر در ٥٣٧ از همان تاریخ و فاصلهٔ اردشیر با یزدگرد (٤٠٦ سال) مطابقت نمیدهد چه وقتیکه ١٧٠ سال (١٢٠سال برای کبیسه ای که پیشکی بعمل آمده بوده و ٥٠ سال از موقع انقضای تأثیر آن تاجلوس یزد گرد اخیر) ازین ٤٠٦ سال کسر کنید ٢٣٥ سال می ماندکه مطابق فاصلهٔ اردشیر با فیروز (خطای نسخه فریدون) در جدول اوّل بیرونی برای مدّت سلطنت ساسانیان است و مفاد آن چنین میشود که کبیسهٔ آخرین ودوگانه درعهد فیروزواقع شده (که‌درقانون مسعودی‌همان طورثبت شده) نه‌درعهد یزدگرد اوّل که بنا بر همان جدول جلوس وی در ١٧٦ سال بعد از اردشیراست‌و نیز بیرونی در صورتیکه در جدول خود فاصلهٔ بین اردشیر و یزدگرد اخیر را ٤١١سال ثبت میکند (در الآثار الباقیه صفحه ١٢١) از روی تدقیقات خود و اعتماد به کتاب مانی آن را ٤٠٦ سال میدانسته است (صفحه١١٨ همان کتاب)

§ راجع بصفحهٔ ٣٣ سطر پنجم ازحاشیه ——— دستبرد اردشیر دررقم‌مدّت تاریخی فاصلهٔ بین اسکندر و خودش و مغشوش ساختن تاریخ علاوه بر کتاب بیرونی که ذکر شد در کتب عربی دیگر نیز و از آنجمله در کتاب **التّنبیه والْإِشْراف** مسعودی (چاپ لیدن صفحه ٩٨) ذکر شده است

§ راجع بصفحهٔ٣٤سطر١٢-١٤ازحاشیه ——— نیبرك(Nyberg)درخطابه‌ای که در ١٦ ماه مارس ١٩٣٦ مسیحی در لندن در King's College خواند

موضوع خبر کبیسه در زمان یزدگرد اوّل را اینطور تفسیر نمود که اصلاً این کبیسه در حکم اصلاح وتصرّفی در سال و ماه مَزْدَیسنی بوده که در همان زمان یزدگرد اثیم بعمل آمده وچون بعد ها ایرانیان این کار را از اعمال عظیمهٔ مربوط بگردش دور زمان و تاریخ عالم و مبنی بر قصد عودت دادن سال بدان نقطه که در موقع آمدن زردشت (یعنی ولادت او) که آغاز هزارهٔ دهم از عمر دنیا میدانستند در آنجا بوده شمرده‌اند لهذا تصوّر کرده اند که باید موقع این عمل سر هزار سال از ولادت زردشت یعنی آخر هزارهٔ دهم و آغاز هزارهٔ یازدهم از دور دنیا بوده باشد و بنا بر ین چون این کار ظاهراً در سال سوم سلطنت یزدگرد اوّل (یعنی ۴۰۱ مسیحی) واقع شده بود بهٔقهقرا حساب کرده و بعثت زردشت را در ۹۷۰ و ولادت وی را در ۱۰۰۰ سال قبل از آن موقع فرض نموده اند ازین قرار :

عمل کبیسه در سال سوّم سلطنت یزدگرد اوّل	=	۴۰۱ مسیحی
مبدأ تاریخ اسکندری (سلوکی)	=	۳۱۱ ق . م .
بعثت زردشت	=	۲۵۸ سال قبل از تاریخ اسکندری (یعنی ۵۶۹ ق.م.) ۲۵۸
ولادت زردشت	=	۳۰ سال قبل از بعثت او ۳۰

جمع کلّ اعداد که فاصلهٔ بین عمل کبیسه و ولادت زردشت باشد = ۱۰۰۰ سال

و بعقیدهٔ وی منشأ داستان راجع بظهور زردشت (که آنرا بمعنی بعثت وی درسی سالگی او فرض میکند) در ۲۵۸ سال قبل از اسکندر همین تصوّرات ناشی از کبیسه عهد یزدگرد وحساب فرضی راجع بعلّت آنست . لکن این عقیده علاوه بر آنکه اقدام بعمل کبیسه را در آن موقع فاقد وجه مناسبتی میسازد زیرا که آن موقع نه سر دورهٔ هشتم یا نهم کبیسهٔ ۱۲۰ (یا ۱۱۶ ساله) از ولادت یا بعثت زردشت میشود و نه اوّل آذر ماه در اوّل حمل واقع بوده (که این حالت در حدود ۵۰۸ مسیحی وجود داشته است) اجرای کبیسه را در ماه آبان و نقل خمسه مسترقه را بآخر آن نیز توجیه

نمی کند ولی وجهیکه در ضمن حاشیه (۶۸) از اصل این رساله بیان شده حاجت بتکلّف باقی نمیگذارد و با تمام نکات وروایات دیگر وفق میدهد یعنی ولادت زردشت در ۲۵۸ سال قبل از قتل دارا و استیلای اسکندر بایران که مطابق ۵۸۸ - ۵۹۹ ق . م . باشد و علیهذا بعثت او در سی سالگی وی در سنه ۵۵۸ ق . م . میافتد و از سنه ۵۵۸ ق . م . تا ۴۰۲ مسیحی (یعنی سال چهارم سلطنت یزدگرد اوّل) درست ۹۶۰ میشود که هشت کبیسه لازم دارد (رجوع شود بحاشیهٔ ۶۸ صفحه ۳۴ از این رساله)

§ راجع بصفحهٔ ۳۶ و ۳۷ حاشیه (۶۸) ——— پس از مراجعه بمقالهٔ خود ژیبر در مجموعهٔ تاریخ آکادمی پادشاهی (M. Gibert, Nouvelles observations sur l' année des anciens Perses, dans l' Histoire de l' Académie Royale des inscriptions et belles - lettres tom 31 Paris 1768, partie des mémoires de litterature tirés des registres de l'Académie pp. 51-80) معلوم شد در وین بیان ژیبر را راجع بقول **فخرانجو** درست در نیافته است . **ژیبر** بموجب حدسیّاتی که شرح داده و پایهٔ آنها استوار نیست تصوّر کرده که قبل از قرن پنجم قبل از مسیح اوّل سال ایرانی با اوّل سال مصری مطابق بوده و در حدود ۴۸۰ ق . م اوّل سال ایرانی را در اعتدال ربیعی (۲۷ مارس) قرار داده اند ولی تا سنه ۴۲۴ ق.م. که سال جلوس داریوش دوم است (Darius Nothus) اوّل سال بقهقرا به ۱۲ مارس رسیده بوده لهذا در آن سال اصلاح جدیدی در سال و ماه نموده یعنی کبیسه بر قرار کردند . اختیار این تاریخ علاوه بر بعضی قرائن دیگر که شرح میدهد باین دلیل است که گوید چون بر حسب اجماع نویسندگان دورهٔ اسلامی در جلوس یزدگرد اخیر خمسهٔ مسترقه در آخر آبان بوده پس قطعاً کبیسهٔ اخیر که در نتیجهٔ آن خمسه باین ماه منتقل شده بعد از سنه ۵۱۲ مسیحی واقع شده (البتّه بتصوّر اینکه کبیسه مرتّباً در هر ۱۲۰ سال اجرا میشده) وچون **فخرانجو** (در فرهنگ جهانگیری) خبر از یك کبیسه در عهد انوشیروان میدهد لذا مبدأ کبائس در ۹۶۰ سال قبل از سلطنت آن پادشاه یعنی

بین سنه ٤۲۹ و ۳۸۱ ق . م . باید بوده باشد و از بین این ٤۸ سال نیز مناسب ترین تاریخ همان سال جلوس داریوش دوم ست که سنه ٤۲٤ باشد که در آن سال بقول **توکیدید** کسوفی نیز واقع شده بود (از روی حساب در ۲۱ مارس از همان سال) و آنوقت خود **ژیبر** چنین استنتاج میکند که اگر چنین بوده پس کبیسهٔ هشتم بسال **۵۳٦** مسیحی میافتد که سال پنجم سلطنت انوشیروان است . مشارالیه سیر خمسهٔ مسترقه رادر ماهها در هر کبیسه از هرماهی نه بماه بعد بلکه بدو ماه بعد فرض و برای تفسیر قول فخرانجو راجع ببودن کبیسهٔ عهد انوشیروان درماه اردیبهشت نیز دو نوع سال وماه برای ایرانیها تصوّر کرده که یکی از فروردین و دیگری از مهر شروع می کرده است !!

در شرح سی فصل نصیر الدّین طوسی که مؤلّف آن معلوم نیست ودر سنه ۸۲٤ هجری تألیف شده (نسخهٔ موزهٔ بریطانی بنشان Add. 7700) گوید که « . . . . . هر هزار و چهار صد و چهل سال که دور کبس تمام شدی که فروردین باوّل حمل باز آمدی جشن عظیم کردندی تا نوبت پادشاهی بانوشروان افتاد و او ماه آبان را کبیسه کرد و خمسهٔ مسترقه را در آخر آبان نهاد و از زمانی که انوشروان کبیسه کرد تا ابتدای دولت یزد جرد صد سال گذشته بود . این روایت باعقیدهٔ **دروین** مبنی بر اینکه کبیسهٔ آخری را درسال اوّل سلطنت انوشروان و مبد کبائس را در ۳۲۹ ق . م . فرض میکند مطابق میاید و نیز وقوع کبیسه ای در سال اوّل سلطنت انوشروان مستلزم وقوع کبیسهٔ قبل در عهد یزد گرد اوّل میشود که با یکی از روایات بیرونی (ولی نه در آخرین کبیسه بودن آن) وفق میدهد ولی ظاهراً این روایت شرح سی فصل متّکی به مأخذ قدیمتری نبوده و مبنی بر تفسیر شخصی است .

§ راجع بصفحهٔ ٤۰ —— تردیف ماههای ایرانی بصفت « قدیم » تنها برای تمیز آنها از ماههای جلالی نبوده بلکه این رسم پیش از ایجاد تاریخ جلالی هم جاری بوده چنانکه در زیج حاکمی **ابن یونس** که در اواخر

قرن چهارم تألیف شده مکرّراً ماههای ایرانی را بلفظ « قدیم » تردیف میکند و تصوّر میرود این اصطلاح برای تمیز حساب قدیم از سال وماه معتضدی معمول شده باشد اگرچه در **زیج ناصری** این اصطلاح را برای تمیز بین سالی که خمسهٔ مسترقه در آخر آبان بوده و سالی که خمسه در آخر سال قرار داشت میشمارد لکن چون زیج حاکمی درمصر قبل از نقل خمسه بآخر اسفندار مَذْ از طرف دیالمه یا مقارن زمان این اصلاح تألیف شده حمل اصطلاح « قدیم » در آن زیج برین معنی خالی از اشکال نیست . در زیج ناصری گوید « تاریخ فارسی بر دو نوع است یا قدیم است یا جدید امّا قدیم آنست کی پنج روز مسترقه در آخر آبان ماه بوده و جدید آن کی پنج روز مسترقه در آخر سال جدا گانه نویسند و آنرا تمام السّنه گویند » (۳۸۰)

§ راجع بصفحهٔ ٤٤ حاشیه (۷۳) —— در کتاب البلدان ابن الفقیه (چاپ لیدن صفحه ۲۳۳) درضمن قصیدهٔ عربی از **احمد بن بشّار** درمذمّت شهر همدان بیتی است که باز دلیل آنست که جشن سده واقعاً بمعنی روز صدم و گذشتن صدروز از اوّل زمستان بوده نه پنجاه روزمانده به نوروز چنانکه بعضی بتکلّف توجیه نموده اند و بیت اینست : **تِسْعینَ یَوْماً وَعَشْراً اَکْمَلَتْ مِائَةً   یَدْعونَ لَیْلَةَ تَمَّتْ لَیْلَةَ السَّذَقِ .**
آقای مینوی توّجه نگارنده را باین فقره جلب نمود .

§ راجع بصفحهٔ ٤۷ سطر ۱۵ و صفحهٔ ۱۱۸ سطر ۱۱ - ۱۳ —— درجلد سوّم **دین کرت** نیز (نو . صفحه ٤۰ - ٤۱) ماه رابشش قسمت پنج روزه تقسیم

(۳۸۰) - زیج ناصری تألیف محمود عمر نام است که برای ناصر الدّین ابوالمظفر محمود بن السلطان یمین خلیفة الله (کذا) بزبان فارسی ظاهراً در نیمه اوّل قرن هفتم تصنیف شده است. نسخه ای از این کتاب در تبریز در کتابخانهٔ شخصی آقای حاج حسین آقا نخجوانی ازمحترمین و معاریف تبریز و از ارباب فضل و علاقه مندان بعلم و ادب موجود است . قسمتی ازین کتاب را که راجع بسال وماه ایرانی است و اقتباس مذکور درمتن از آن بعمل آمد خود معظم له صاحب نسخه از راه لطف برای نگارندهٔ این اوراق استنساخ و ارسال داشته اند .

میکند که عبارت از سه قسمت مقدّس است یکی اوّل ارز تا پنجم ماه اکه آنرا آنْدَرْ ماه مینامد و دوم از ۱۱ تا ۱۵ ماه که آنرا **پرماه** و سوم از ۲۰ تا ۲۵ ماه که آنرا **ویشَپْتاس** میخواند وسه قسمت دیگرضدّ آنها که باضافهٔ لفظ **پَتیرَكْ** آنهارا پتیرَكْ اندر ماه و پتیرَكْ پرماه و پتیرَكْ ویشپْتاسْ یعنی ضدّ ویشپتاس مینامد و آنها بترتیب از ۵ تا ۱۰ و از ۱۵ تا ۲۰ و از ۲۵ تا ۳۰ هرماهی است

درقطعات پهلوی مانوی از **تورفان** ترجمهٔ آندریاس ـ هنینگ Mitteliranische Manichaica I S. 188 VH) که ذکر آن گذشت **نَوْماه** بمعنی هلال و **نیم ماه** بمعنی بَدْر و **آبَیْذاكْماه** بمعنی محاق (در واقع آخر محاق) آمده است

§ راجع بصفحهٔ ۴۷ حاشیه (۸۱) و (۸۲) وصفحهٔ ۸۳ حاشیه (۱۶۵) ———

لفظ اختر در زبان پهلوی بمعنی بروج سماوی است (دوازده اختران = دوازده برج) و **خورْتَكْ** گاهی بمعنی منازل قمر آمده (مخصوصاً درموقع صحبت ازنجوم). این لفظ گاهی هم بمعنی یك ستاره از یك برج و گاهی بمعنی عدّه ای ازستارگان اجتماعاً یا یك صورت کواکب و گاهی هم در حساب زمان بمعنی دقیقه میاید . این معنی اخیر ممکنست مفاد آن کلمه باشد و معنی تحت اللّفظی آن تقریباً همان « خردهٔ » فارسی کنونی بوده باشد که بعد از عدد صحیح معنی کسر میدهد مثل اینکه حالا گویند « پنج ساعت و خورده ای » یعنی پنج ساعت و کسری و در پهلوی نیز« پنج زمان و خورتك » ظاهراً همین معنی را داشته . درزبان پهلوی مطلق ستارگان را اغلب **روشنان** وسیّارات را **اَپاخْتَر** می‌نامند (اپاختران یعنی هفت سیّاره). درزبان سغدی **پَخَرْ** بمعنی سیّاره و **آنْخَرْ** بمعنی ستارهای ثابت برج سماوی ودر واقع یکی از بروج دوازده گانه (یا همهٔ منطقة البروج) و**آنْخَرْوَزان** یا **آخَرْوَزان** ودرپهلوی اشکانی

(پارتی) **آخْتَرْوَزان** بمعنی منطقة البروج است (۳۸۱) و بنا بر این چون زبان خوارزمی نزدیك بسغدی بوده ظاهراً آنچه درالآثار الباقیه ثبت شده نیز **آخَرْ** است بمعنی منازل قمر و حدس مذکور در حاشیهٔ (۸۱) از فرض اختربودن کلمهٔ خوارزمی (که ناشی ازنسخهٔ چاپی آن کتاب بوده) وارتباط با**نَکْشَتْرای** هندی شاید نزدیك بصواب نیست . درباب لفظ **نَکْشَتْرا ماکدونل** گوید(۳۸۲) که اقرب تفسیرها بصحّت آنست که در اصل **نَكْ کَشَتْرْا** بوده یعنی خداوند شب که در ابتدا بمعنی ستاره بوده و بعدها بمنازل قمر اطلاق شده است .

راجع بصفحهٔ ۵۰ - ۵۱ ——— در **بونْدَهِشْنْ** بزرگ ایرانی فصل ۲۵ (نر . صفحه ۱۱) سال را ۳۶۵ روز ولی در نسخه بدل ۳۶۰ روز میشمارد .

§ راجع بصفحهٔ ۵۶ حاشیه (۱۰۲) وصفحهٔ ۶۵ ——— روایت حمزهٔ اصفهانی در باب اوّل سال ایرانیان کاملاً صریح نیست بلکه فقط دالّ بربودن آفتاب در حمل در روز اوّل فروردین در بدو خلقت انسان است چه وی در کتاب تاریخ سنی ملوك الأرض و الانبیاء چاپ لایپزیگ سنه ۱۸۴۴ مسیحی صفحه ۶۶ (چنانکه در صفحه ۶۵ ذکر شد) همین قدر گوید که طالع آغاز هزارهٔ هفتم ازعمرعالم که حمزه آنرا **الف میزان** مینامد (وموقع ظهور انسان در روی زمین و درست سه هزار سال تمام قبل از ظهور زردشت است) سرطان بوده و درآنروز که روز هرمز از ماه فروردین بود آفتاب درحمل و مشتری درسرطان و ماه درثور وزحل در میزان و مرّیخ در جدی و زهره و عطارد در حوت بودند و از آن روز بحرکت افتادند بنا بر

(۳۸۱) - شرح راجع باسامی سغدی وپهلوی سیارات ومنطقة البروج که از اهل خبره تلقی وثبت شده بود بعداز اتمام تسوید ذیل کتاب درمقالهٔ **آندریاس** بعنوان Zwei Soghdische Exkurse ملاحظه شد که اوّلین تحقیق درین باب باو راجع است

(۳۸۲) - Arthur Anthony Macdonell, Vedic Index of names and subjects, London 1912

این ازین روایت در نمیاید که آفتاب در اوّل حمل بوده بلکه چون بعقیدهٔ ایرانیان کواکب سبعهٔ سیّاره در آن موقع در نقطه های شرف خود بوده اند و بقول مشهور شرف آفتاب دردرجهٔ ۱۹ از حمل است پس این روایت برحسب ظاهر مقتضی بودن اوّل فروردین در ۱۹ حمل میشود لکن چون از طرفی مقصود از بودن کواکب در شرف خود ظاهراً در برج شرف بوده نه در درجهٔ معیّنی از آن برج که در کتب نجومی بعد ها بالأخصّ نقطهٔ‌شرف کوکب‌شمرده ومعروف گردیده است و از طرف دیگر این روایت نسخهٔ دیگری ازروایات کتب‌پهلوی و عربی‌قدیمتر است که در آنها تصریح ببودن آفتاب درنقطهٔ‌اعتدال ربیعی است لذامنظورحمزه نیزباید همان‌بوده‌باشد.

دربو نْدَهِشْنْ صریحاً درین مورد گوید «روز و شب راست بود» که دلیل براعتدال ربیعی است.

در نسبت تصریح به بودن آفتاب اعتدال ربیعی به حمزه در صفحه ٦۵ (سطر ٤) سهوی واقع شده است ومشارالیه چنین تصریحی ننموده است

§ راجع به صفحهٔ ۵۵ - ٥٦ ——— اقوال بیرونی در کتاب الاثارالباقیه راجع بموقع اوّل سال ایرانی درفصول شمسی متناقض است مثلاً درصورتیکه علاوه برتصریح به بودن اوّل سال در انقلاب‌صیفی بوسیلهٔ شرحی که راجع بروز **اریجاسوان** اوّلین روز **هرودواذ** از ماه‌سوّم‌خوارزمی میدهد (صفحه۲۳٦)وهم‌چنین راجع بروز **اجغار ۱۵** چیری ماه‌چهارم‌خوارزمی (ایضاً همان صفحه) وراجع بروز **فغبریه** اوّلین روز **اخشریوری**ماه ششم‌خوارزمی (ایضاً) وراجع بروز **ازداکندخوار** (یا از داکندر خوار)اوّلین روز **اومری** ماه هفتم خوارزمی (ایضاً) و راجع به **نیمخب** روز ۱۵ **ریمژد** ماه‌دوازدهم خوارزمی (ایضاً)و راجع‌باوّل زمستان بودن مهرجان «در زمان گذشته» (صفحه۲۲۳) وراجع‌بوقوع شهریوردر اوایل زمستان (صفحه ۲۲۱ و ۲۲۲)

و راجع‌بآخرین‌ماه‌زمستان‌بودن آذر (صفحه ۲۲۵) همین مدّعا را (یعنی بودن‌اوّل‌سال را در انقلاب صیفی) تأئید میکند درمواضع دیگر ازهمان کتاب بیاناتی دارد که بااین مدّعا متباین است مثلا پنجم آبان ماه را اوّل زمستان میخواند (صفحه ۲۲۷) و اوّل آذرماه راکه بهارجشن مینامد مقارن اعتدال ربیعی میشماردو گوید «این روزنزدیك بدخول آفتاب درحمل بوده ومردم آن راعید میگرفته اند» (درقسمت سقط شده ازنسخهٔ‌چاپی). قسمتهای‌سقط‌شده‌ازنسخهٔ‌چاپی‌درنسخهٔ کامل موجوددر کتابخانهٔ‌سلطان بایزیددراستانبول وجوددارد

راجع باینکه بیرونی (الآثار صفحه ۲۲۲) روز شانزدهم‌شهریور راکه «اوّل گهنبار پنجم» بوده خزان اوّل نامیده و گوید که درنزد طخاریان اوّل زمستان بوده بخاطر میآورد که شاید معنی بهیز کی گاهنبار مَیْذِیایرِیَ باوجود تغییر محلّ آن‌بمرور در ماههای عرفی باز باقی مانده بوده است (یعنی اوایل‌زمستان سه ماهه) چه‌در موقع آخرین کبیسه روز ۱٦ شهریور در اواسط جدی یا اوایل دلو بوده است

§ راجع بصفحهٔ ۵٦ سطر۱٤ وصفحه۵۷و صفحه ۵۸ و حاشیه (۱۰٦)وصفحه ۵۹ ——— درنسخه‌ای‌خطّی عربی‌درباب بیان منازل‌قمر وانواء وایّام وشهور رومی‌و غیره که‌ظاهراًدراندلس‌درسنه ۳٦۳ تألیف شده‌و درپشت کتاب‌اسم کتاب الانواء‌تصنیف الکاتب‌الأندلسی‌نوشته‌شده‌نوروز ایرانی‌را در۲۲ ماه «مارس‌عجم» (یعنی‌اسپانیولها) و مهرجان فرس را در ۱۵ ماه نوامبر و ۱٦ نوامبررا آخرفصل پائیز وآغاز زمستان (بنا بر رأی بعضی از قدماء مانند جالینوس و بقراط!) و ۱۷ نوامبر را روز انتقال آفتاب به برج قوس ثبت میکند. ازاین قرار این‌مؤلّف نیز مهرجان را در زمستان میشمارد اگر نه آن باشد که لفظ مهرجان را بافوردجان خلط کرده باشد چه ۱۵ نوامبر واقع در سنه ۳٦۳ هجری روز چهارم از خمسهٔ مسترقهٔ بعد ازآخر آبان ماه و جزو ایّام فروردگان بوده است

نسخهٔ مذکور که این فقرات از آن اقتباس شده جزو کتابخانهٔ شخصی آقای

تربیت درطهران است ولطف فرموده بنگارنده جهت مطالعه عاریت داده‌بودند .

در کتب عربی غالباً در باب موقع عید مهرجان ایرانی در سال شمسی حقیقی اختلافات واشتباهات زیادی‌وجود داردودرمواقع‌مختلف ثبت نموده اندمثلاً نویری در کتاب نهایة‌الأرب مهرجان‌را« که روز ۱۶ مهرماه‌ایرانی‌است » در۲۶ تشرین‌اوّل (اکتوبر) میشمارد درصورتیکه درزمان‌تألیف کتاب مزبورمهرکان‌درماه‌تموز (ژویه) بوده است . این‌اشتباهات کتب‌اسلامی غالباًناشی ازاینست که‌مواقع‌اعیاد ایرانی‌رابدون توّجه بتغییر مواقع آنها بمرور ایّام از مأخذ قدیمتری که در زمان تألیف آن مأخذ آن اعیادمزبوره درچنان نقاط ازسال بوده اند (بدون تصریح بنقل) اخذ کرده وآن مواقع را ثابت فرض نموده اند مثلاً مأخذ نویری باید کتابی بوده باشد که درحدود سنه ۲۷۰ هجری تألیف شده باشد (شاید از کتب ابومعشر ؟) که در آن تاریخ‌مهرکان در ۲۶ اکتوبر بوده است .

§ راجع بصفحه ۵۹ سطر ۳-۸ ——— قرائنی که‌دالّ برقدیم بودن مهرکان است با عقیدهٔ متأخّرین که مهرجان را مستحدث شمرده اند مخالفت دارد مثلاً در نهایة الأرب فی فنون الأدب تألیف احمد بن عبد الوّهاب النّویری (چاپ مصر سنه ۱۳۴۲هجری‌قمری) سفراوّل صفحه۱۸۹ گوید که‌اصحاب‌تاریخ زعم کرده‌اند که ایرانیان نوروز را دوهزاروپانصدسال قبل از مهرجان بنانهاده اند

لکن جشن سَدَه ظاهراً بلاخلاف مستحدث است وبقول بیرونی (درقسمتهای سقط شده‌از نسخهٔ چاپی الاثار الباقیه) آن را اردشیربابکان‌احداث نموده . ولی چون دهم‌بهمن ماه درعهد اردشیر در اواسط اسد (اوایل ماه اوت‌رومی) بوده است لذا باید این رسم هم منشاء قدیمتری داشته باشد

بخاطر میرسد که ممکنست عیدمهرکان‌در سال وماه مَنْدَیشْنی اصلاً همان عید بَغیادَ سال پارسی قدیم بوده کـه در موقع اتّخاذ گاه شماری اوستائی جدید رسماً در ایران این عید بزرگ ملّی گاه شماری سابق رابلسم مهرکان که همان معنی‌را

دارد اقتباس یعنی‌ابقا نموده اند وبنابرین ممکنست داستان تأسیس مهرکان برای‌شکرانهٔ خلاصی از تسلّط ضحّاك غاصب و غلبهٔ فریدون یادی (بطور مبهم) از داستان قتل گماتای مغ بدست داریوش در ۱۰ ماه باغَیادیش بوده باشد . درین صورت شاید در موقع اتّخاذ گاه شماری جدید و اقتباس این عید قدیم پارسی از طرف زردشتیان اوّل فروردین ۱۴ روز قبل ازاوّل سال بابلی یعنی اوّل نیسان (یا اوّل ماه هفتم پارسی قدیم) واقع بوده است . مثلاً اگر تاریخ اتّخاذ رسمی گاه شماری اوستائی درایران و تبدیل سال پارسی قدیم بسال زردشتی در سنه ۴۴۱ ق . م فرض شود چون در آن سال اوّل سال بابلی (اوّل نیسان) در ۳۰ مارس بوده و اعتدال ربیعی در ۲۶-۲۷ مارس و اوّل فروردین‌در۱۶ مارس بود لذا عیدبَغیادَبه۲۱ مهرماه (مهرکان‌بزرگ) و۱۵ تیر ماه بانقلاب صیفی میافتد(یعنی میذیوی‌شِمَ)

لکن ظنّ قوی بر آنست که عیدَ بغیادَ در گاه‌شماری‌پارسی‌قدیم‌عبارت‌ازاعتدال خریفی (اوّل پائیز) بوده و در ماههای پارسی قدیم در حوالی اوّل سال باختلاف‌سال جلوتر یا عقب تر می افتاده است تقریباً همانطور که‌اعتدال ربیعی در حوالی اوّل سال اوّل بابلی بوده و درواقع همان حکم را داشته است و اینکه در سنه ۵۲۲ ق . م . در موقع‌قتل گماتا این عید در ۱۰ ماه باغَیادیش واقع شده بود برای اینست که در آن سال اوّل نیسان بابلی (که مطابق اوّل ماه هفتم پارسی باشد) در ۲۶ مارس و مقارن اعتدال ربیعی بود (تحویل بحمل غروب روز ۲۷ مارس بود)وبنابرین روز ۱۸۷ بعد از اعتدال ربیعی که اوّل پائیز است تقریباً در۱۰ تشری بابلی وباَغیادیش‌پارسی‌افتاده است و درواقع یك یاد وروز اختلاف با حساب دقیق امروزه خللی‌نمیآورد چه ممکن است در آن زمان اعتدال ربیعی رادر همان روز اوّل نیسان شمرده باشند و چون در موقع اتّخاذ رسمی سال اوستائی جدید (یعنی‌درسنه ۴۴۱ ق . م . بنابر فرض فوق) روز ۱۹۶ سال اوستائی یعنی ۱۶ مهر ماه در ۲۷ سپتامبر بوده که باز تقریباً مقارن اوّل‌پائیز میشود وعید بَغیاَد در آن سال که‌اوّل نیسان در۳۰ مارس بود درششم‌ماه باَغیادیش

بوده پس همان عید را باتبدیل اسم بهمیثرکان اخذ نمودند وشایدهم بهمین جهت مهرکان در افواه و خاطرها بمعنی اوّل پائیز معروف شده و چنان ماند

§ راجع بصفحهٔ ۶۲ ——— در فهرست ماههای کاپادوکی که پاپیاس کشیش فریژی از اهل Hierapolis در نیمهٔ اوّل قرن دوّم مسیحی ثبت کرده است ماه دَئوسا راکه معادل دیماه ایرانی است ماه اوّل سال میشمارد (رجوع شود بجداول ماههای کاپادوکی درصفحهٔ ۱۹۸ این رساله) اگرچه امکان دارد که سبب این کار آن باشد که چون درزمان وی دیماه در ماه اکتوبر اوّلین ماه سال رومی شروع میشده ماههای کاپادوکی را بترتیب مطابقت با ماههای رومی و بهمان عدد شمرده باشد (ماه اکتوبر ماه اوّل سال مقدونی بوده)

درکتاب غایة‌الحکیم مَسْلَمهٔ مَجرِیْطی بنظر رسید که در باب تسخیر عطارد گوید «فاقصد اذا حلّت الشّمس الجدی وهی اوّل سنة فارس فضع کرسیّ ذَهب......) یعنی موقع دخول آفتاب بجدی اوّل سال ایرانی است . چون مسلمه بقول ابن القفطی در سنه ۳۹۸ وفات یافته است و اوّل فروردین ماه قبل از اواسط قرن هشتم باوّل جدی نمی تواند بیفتد لذا این فقره هم شاید نشانه‌ای از ترتیب قدیمی باشد که در آن اوّل سال در اوّل جدی بوده است

درکتاب زیج المفرد تألیف محمّدبن ایوب الحاسب الطّبری (نسخهٔ کتابخانهٔ دارالفنون کمبریج بنشان O. 1. 10.) ورق 3 a گوید : « شمار کبیسهٔ پارسیان بهر صد و بیست سال در قدیم ماهی بوده است و اکنون آن عادت برفت.........
و رسم ایشان چنان بود که اوّل ماه دی چون آفتاب باوّل حمل آمدی او را آذرماه خواندندی و آذرماه را آبان و دزدیده در آخر ماه آبان داشتندی چهار ماه مانده تا آفتاب بحمل شود (کذا) در روز هرمزد ماه دی یزدجرد هلاك شد و آن عادت

کبیسه کردن بیفتاد........(۳۸۳)

فقرهٔ ذیل نیز شاید با این موضوع (یعنی آغاز سال از دی ماه) مناسبتی داشته باشد :

درقطعهٔ پهلوی مانوی از تورفان از نشریّات سابق الذّکر آندریاس-هنینگ صفحهٔ ۱۸۸-۱۹۱ (TIII 260 bII) که بیرگ نیز آنرا در صفحهٔ ۵۵ و ۵۷ از رسالهٔ خود مشتمل برمتون پهلوی مربوط بگاه‌شماری (نر) مجدّداً مطابق سلیقهٔ خود ترجمه کرده قسمتی موجود است که در آن گوید در ماه آبان روز ۱۱ ساعت و شب ۱۳ ساعت است و چون ماه آذُر آید در هر روز از آن ماه ۱۲ وِیسانَغْ (یعنی دو دقیقه) از شب کاسته و برروز میافزاید یعنی درتمام ماه ۳۶۰ وِیسانَغْ که یکساعت کامل میشود و آنوقت روز ۱۲ و شب ۱۲ ساعت و هردو مساوی میشود و در همهٔ دنیا تابستان شده و ظهر دارای رپیثوین گردد. این حالت فقط درقرن هفتم مسیحی (در سال جلوس یزد گرد اخیر یعنی ۶۳۲ مسیحی) و در قرن نهمّ قبل از مسیح وجود داشته که اوّل دَیْماه مقارن اعتدال ربیعی بوده است . در قسمت دیگری از همان قطعه (R. II) ماه آذُرْ متعلّق بـه برج جوزاء ومقابل آن شمرده شده وباز ازقسمت دیگر آن (VII) ظاهراً چنان مستفاد میشود که ماههای مهر وآبان و آذر و دی و بهمن پنج ماه اوّل تابستان (البتّه تابستان بزرگ) و ظاهراً معادل همان پنج برج حمل تا اسد هستند که آنهارا در قسمت VI درازترین ماههای سال و هر یك را دارای یك روز اضافی (که بحساب نیامده و در آخر سال جبران میشود) میشمارد بنابرین در موقع تحریر قسمتی ازین قطعه ظاهراً مهر ماه اوّل بهار (در

(۳۸۳) این کتاب بفارسی درنیمه دوم قرن پنجم تالیف شده ومؤلف معاصر آلپ ارسلان وملکشاه سلجوقی بوده ومثالهائی ازسنه ۴۳۱ تا ۴۵۵ یزدگردی دارد وازملکشاه بعبارت «سلطان ماضی» حرف میزند

واقع ماه اوّل تابستان بزرگ) بوده که مطابق حالت سال عرفی مَزْدَیَسنی در اواسط قرن سوّم مسیحی (تقریباً سنه ۲۶۰) یعنی همان اوان زندگی مانی میشود (۳۸۴) پس یا باید فرض کرد که قسمت اوّل این نوشته که مشروح است بعد ها در حدود سنه ۶۳۲ مسیحی بقطعهٔ مربوط بعهد مانی الحاق و مزج و ترکیب شده و یا اگر این قسمت اوّل از قرن هفتم مسیحی و یا الحاقی نبوده وهمهٔ نوشته از یك تاریخ یعنی از همان قرن سوّم مسیحی بوده باشد (چنانکه سیاق کلام هم دلالت بر الحاق ندارد) ناچار فرض اینکه قسمت مربوط به بودن اعتدال ربیعی در آخر آذرماه اثری از حالت اصلی سال در قرن نهم قبل از مسیح و از وقتی است که اوّل دیْ در اعتدال ربیعی بوده وارد خاطر میشود (یعنی اثری از سال بهیزکی در صورت ابتدای کبیسه از ماه دیْ). خود هنینگ نیز بهمین نکته یعنی احتمال تعلّق دو قطعهٔ همان نوشته بدو زمان مختلف و ترکیب و اختلاط دو نوشتهٔ قدیم و جدید با هم متوجّه بوده و در حاشیه حدس میزند که یك نوشتهٔ قدیمی بعد ها بسلك تحریر جدید آورده شده و قطعهٔ قدیم مربوط بحساب سالی است که با اعتدال خریفی شروع میشده و لذا ماه آذر (ماه نهم) مطابق جوزا میافتاد ونوشتهٔ جدید مربوط بزمانی است که آغاز سال در انقلاب صیفی بوده است و ماه نهم با اعتدال ربیعی مصادف بوده (۳۸۵).

البتّه این فرض اخیر (یعنی فرض قسمتی از نوشته از قرن هفتم مسیحی) متبادر و قریب بذهن است ولی اگر قطعهٔ مزبور قبل از قرن هفتم مسیحی نوشته شده باشد تفسیر دیگر اقوی میشود.

(۳۸۴) - خمسهٔ مسترقه علی القاعده ازقرار اجرای کبیسه در هر ۱۲۰ سال و انتقال خمسه از ماهی بماهی در سنه ۲۶۰ و بطور کلی بین سنه ۲۳۴ و ۳۵۴ مسیحی در آخر شهریور ماه بوده است

(۳۸۵) - پس از اتمام ذیل این رساله وقتیکه طبع آن نزدیك باتمام بود رسالهٔ دیگری از هنینگ بنظر رسید که در آن (صفحه ۹) باز همین عقیده را تکرار نموده است (Ein Manichaisches Henochbuch von Dr. Walter Henning, Sonderausgabe aus den Sitzungsberichten der preussichen Akademie der Wissenschaft Phil-Hist. Klasse V.Berlin 1934) ولی ارقام فرضی او (سنه ۶۴۰ و ۲۳۶ و ۲۰ ژوئن و ۲۷ مارس و ۲۴ سپتامبر) با ارقام فوق مذکور درمتن موافقت کامل ندارد.

شرح فوق راجع به تفسیر نوشتجات تورفان بر فرض آنست که مانویان آن سامان عیناً گاه شماری معروف ایرانی را معمول داشته اند ولی بیرونی در قانون مسعودی (نسخهٔ موزهٔ بریطانی ورق 19a) گوید که هندیها ماهی را که حساب کبیسهٔ آنها در آن تمام میشود مکرّر میکنند و آنرا ادماسه خوانند .... یعنی صاحب ماه طرح شده .... و اقوامی که این نوع کبیسه را استعمال میکنند اهل چین و اتراك مشرقی هستند از فنا و یغر (؟) و تبت نزدیك و ختن و اصحاب مانی که به دنباوزیه معروفند (۳۸۶) و حرمانیه که به صابه ملقب هستند (۳۸۷). ظاهراً اغلب بلکه همهٔ نوشتجات مانویّه که در ترکستان پیدا شده از همان فرقهٔ مانوی دیناوریّه است (۳۸۸) ولذا توافق تامّ حساب آن ها با گاه شماری معروف ایرانی کاملاً خالی از شبهه نخواهد بود (۳۸۹)

نظیر این نوع اجتماع آثار مختلف دو نوع سال و ماه یا دو نوع حساب گاه شماری در یك نوشته که در قطعهٔ مانوی تورفان ملاحظه شد اختلافاتی است که اغلب در مآخذ و کتب پهلوی و عربی و فارسی دیده میشود که در یك کتاب گاهی صحبت از یکماه و بودن آن در یك فصل از سال و گاهی ازوقوع آن درفصل دیگر میشود و غالباً مواقع سال وماه بطور های مختلف و بسیار متباین ذکر شده که درواقع هر کدام از آن بیانات راجع بحالت و موقع ایّام سال عرفی در زمانی دیگر است و این روایات مختلف وقتی در یك سند یا یك کتاب جمع شده است و لذا متناقض بنظر میآید چنانکه در باب موقع عید آبریزکان و آذر جشن که در کتب بیرونی و دیگران در چند جای

(۳۸۶) - قطعا مقصود فرقهٔ دیناوریّه مانوی است که بواسطهٔ اختلاف در امامت ومقرّ ومرکز آن از فرقهٔ رسمی مانوی که معتقد بمرکزیت بابل بودند جدا شده و در ماوراء النهر مرکز امامت اتّخاذ نمودند

(۳۸۷) - ظاهراً حرنانیه و صابئه صحیح است که مقصود اهل حرّان است

(۳۸۸) - W. Heninng, Mitteliranische Manichaica II S. 14 A 1.

(۳۸۹) - ونیز بیرونی درقانون مسعودی (نسخهٔ برلن Mr. Orient. 4. 1613 ورق 10) گوید که حنانیه مثل عرب شبانروز را از اوّل شب شروع میکنند.

مختلف سال شمسی دیده میشود هر کدام اثر دورهٔ دیگری است و غالب این روایات آثار دوسال شماری عرفی وبهیزگی بمعنی معروف آن که اوّل فروردین دراعتدال ربیعی فرض میشود (و شاید حتّی دربعضی مواردائری از یك سال بهیزکی قدیم تری که در آن اساساً اوّل دیماه مطابق اعتدال ربیعی گرفته میشد) میباشند چنانکه فقرهٔ ذیل نمونهٔ دیگری از آنست :

چون بعقیدهٔ ایرانیها زمستان از آخر تابستان (خواه تابستان هفت ماهه و خواه تابستان شش ماهه) شروع و هوا بعد از ان روز بروز بتدریج سرد تر میشد ظاهراً چنان عقیده داشتند که از آن موقع سرما کم کم شدّت یافته تا آنکه در روز صدم (پس از آخر تابستان) زمستان بنقطهٔ اوج خود میرسید یعنی موقع نهایت اشتداد سرما بود (چنانکه تابستان نیز بر حسب معروف بین مردم در ایران هم اکنون در حدود روز صدم از آغاز تابستان بزرگ یعنی ازاوّل بهار که حوالی قلب الاسد باشد — درواقع درروز صدو پنجم — باعلادرجه شدّت خود میرسدو پس از آن سورت گرما بتدریج فرو می نشیند) بنا بر این چون تصوّر میکردند سخت ترین سرمای زمستان در آن موقع است درواقع آن هنگام را نقطهٔ منتهی واز یك حیث در حکم آخر زمستان سرد یا فصل سرما فرض مینمودند زیرا که چون از آن نقطه گذشتند سرما روبه تناقص میگذارد لذا شاید این تعبیر را بعد ها متأخرین گاهی یا مجازاً و یا بواسطه سوء فهم مراد حقیقی از آن بآخر زمستان سه ماههٔ معروف نجومی تفسیر کرده اند . در سال بهیزکی برفرض اینکه آخر تابستان را در آخر سنبله فرض کنیم (یعنی آخر تابستان شش ماهه) روزصدم زمستان بزرگ (نیمهٔ دوم ششماهه سال) یا « آخر سرما » که مجازاً آخر زمستان خوانده میشد در ۱۰ دیماه واقع میشود وبرفرض آنکه آخر تابستان را (تابستان هفت ماهه) در آخر میزان بدانیم روز صدم زمستان به ۱۰ بهمن ماه میافتد

ظاهراً روایت **بونْدَهِشْن** بزرگ ایرانی رادر فصل ۲۵ آنجا که گوید « درروز آتور از ماه **دَدْوُ** وهیژ کیك (روز نهم ازماه دی بهیزکی) زمستان از حیث شدّت سردی

بسررسد » (نر . صفحه ۱۴-۱۵) باید معطوف بفرض اوّل دانست (۳۹۰) وجشن سَدَه (**سَذَك**) معروف در شب بعد از روز نهم بهمن ماه که بیرونی در الاثار الباقیه (صفحه ۲۲۷) گوید آخر زمستان است مربوط بفرض دوم باید شمرده شود . چون ظاهراً این جشن که آتش افروزی در آن مرسوم بوده در شب قبل از روز صدم و بعد از روز نود و نهم زمستان پنج ماهه واقع میشده لهذا در واقع میتوان گفت که درروز آذر ازماه بهمن می افتاده که بعد از غروب آتش افروزی میکردند (۳۹۱) و سَدَه در همهٔ مآخذ اسم شب بوده است .

جشن سَدَه که اساساً در سال و ماه بهیزکی به دهم بهمن ماه (یازدهم دلو) میافتاده است بعد ها ظاهراً از سال ثابت بهیزکی منفكّ و تابع سال عرفی سیّار شده وبهمین جهت در همان شب دهم مانده (در واقع روزنهم) ولی شاید دهم بهمن ماه بهیزکی هم باز جدا گانه جشن گرفته میشده و هرچند گاهی موقع آن درسال عرفی تعیین میشد چنانکه جشن موسوم به **آذرجشن** که درمواقع مختلف از سال عرفی در مآخذ عهد اسلامی دیده میشود محتمل است که معادل بهیزکی همین جشن سَدَه یعنی درواقع روز آذر از ماه بهمن بهیزکی (و یا معادل روز نهم ازماه دَیْ بهیزکی) بوده و در مآخذ مختلفه که در عصرهای مختلف تألیف شده بوده بطورهای مختلف ودر اوقات مختلف سال ثبت شده باشد وبیرونی و مسعودی و کوشیار ودیگران همهٔ آنهارا بدون توجّه بزمان اصلی مأخذ روایت خود (یعنی وقتی که در آن این جشن در آن روز

(۳۹۰) - عین عبارت پهلوی اینست « یَتْ ویش سَرْتیه رَسِذْ » **فیبرك** آنرا چنین ترجمه کرده که زمستان باوج ونقطهٔ بالای خود (Seinem Höhenpunkt) رسید ولی بنظر میرسد که آیا ممکن نیست که مراد همان معنی اصطلاحی معروف فارسی امروزه باشد که « بسر رسیدن » بمعنی بآخر رسیدن است .

(۳۹۱) - باصطلاح مغربی امروزی شب نهم آذر همان شب بعد از روز نهم میشود که ظاهراً اصلاً هم منظور همین بوده ولی در دورهٔ اسلامی چون هرشب را جزو روز بعد میشمردند لذا شب یا در واقع شام روز نهم را شب دهم بهمن نامیده اند (اگر چه بیرونی در کتاب التفهیم شب سده را شب ۱۱ بهمن میشمارد وهمچنین در نهایة الارب نویری — درالسامی فی الاسامی میدانی گوید روز دهم است و همچنین در زیج المفرد)

میافتاده) نقل و ثبت کرده‌اند و بهمین جهت این جشن آتش افروزی در کتب ایشان در روزها و ماههای مختلف سال دیده میشود (۳۹۲) و نیز چون ظاهراً وجه تسمیهٔ جشن **سَدَه** و موضوع اصلی آن که در روز صدم زمستان پنج ماهه بوده در عهد ساسانیان و شاید تا مدّتی بعد از آن نیز معلوم بوده (بقول بیرونی این جشن را اردشیر بنا نهاد) ولی از طرف دیگر بواسطهٔ انتقال اَ ْندَرْگاه از آخر اسفندارمذ و سیر آن در ماهها بمرور زمان و رسیدنش بآخر آبان فاصلهٔ بین اوّل آبانماه (که در اصل اوّل زمستان پنج ماهه بوده) و دهم بهمن ماه دیگر صد روز نبوده بلکه صد و پنج روز میشد لهذا ظاهراً بعضی بحساب قهقرائی از دهم بهمن ماه رو بجلو شمرده و برای درست کردن حساب صد روز پنجم آبان را اوّل زمستان فرض کرده اند یعنی تصوّر نموده اند در اصل چنین بوده و شاید روایت بیرونی (در الآثار الباقیه صفحه ۲۲۷) مبنی بر اینکه در عهد قدیم پنجم آبان اوّل زمستان و دهم بهمن آخر آن فصل بوده از چنین مأخذی اقتباس شده است و روایت وی (در همان کتاب صفحه ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۷) راجع باینکه عید **آذرجشن** در ٤ شهریور و مطابق اوّل زمستان بوده که «درخانها آتش بزرگی افروخته میشد» و **آذرجشن** دیگری در ۹ آذر ماه در آخر زمستان بوده است که «در آنروز برحسب امر زردشت بآتشکده ها میرفتند» نیز در واقع نسخهٔ دیگری از همین ترتیب مذکور درفوق بوده است یعنی مربوط باوّل آبانماه بهیزکی و دهم بهمن بهیزکی و معادل آنها درسال عرفی است که تقریباً مطابق با حالت و موقع این روزها درسال درحدود سنه ۷۷۲ مسیحی (۱۵٦ هجری) میشود و ممکن است مأخذ اصلی بیرونی درین باب یعنی در واقع مأخذ روایت **زادویه** که بیرونی این فقرات را از او نقل میکند در آن زمان تحریر و تدوین شده بوده است و یا خود زادویه (که ظاهراً همان زادویه بن شاهویه از مؤلفین سیر الملوك است) در آن عصر بوده که بعید نیست. بیرونی در باب جشن سَدَه گوید که اهل کرج آنرا «شب گزنه» میگویند چونکه سرما در آن موقع سخت

(۳۹۲) - مانند عید آبریزکان = صبّ الماء. که ظاهراً بهمین جهت در چندین موقع مختلف از سال دیده میشود

و گزنده است و در باب آذرجشن (نهم آذرماه) نیز گوید که سرما درین وقت گزنده است (اَ ْکلب) و احتیاج بآتش بیشتر. در قانون مسعودی صریحاً گوید که آذرجشن (چهارم شهریور) در اواخر سلطنت ایرانیان موقع تغییر هوا بسردی بود (۳۹۳)

در فصلی که **کریستنسن** در کتاب سابق الذّکر خود (۳۹٤) راجع بجشن سده نوشته (صفحه ۱۷۸ - ۱۷۹) از قول نیلسون (M. Martin P:n Nilsson) در مکاتبات خصوصی بین او و مؤلف شرحی راجع بهمین موضوع جشن سَدَه و آذر جشن نقل میکند که بنا برآن مشار الیه (**نیلسون**) بنکتهٔ یکی بودن جشن سده و آذر جشن در اصل و بودن آنها صد روز بعد از ابتدای زمستان متوجّه بوده و حتّی حدس زده منشأ لفظ سَدَه روز صدم زمستان بودن آنست ولی در حسابهای راجع به کبیسه و توجیهات و تفصیلات دیگر راجع باین مطلب ظاهراً از راه صواب قدری دور افتاده است و از آنجمله آنچه از قول بیرونی نقل میکند مبنی براینکه خراسانیها آذرجشن (چهارم شهریور) را در زمان وی اوّل پائیز قرار داده اند و توجیهاتی که سعی میکند نسبت باین روایت بنماید ناشی از سقطی است که در همین موضع از نسخهٔ چاپی کتاب الآثار الباقیه (صفحه ۲۲۲) واقع شده و اوّل پائیز خراسانیان در عبارت بیرونی راجع بخزان خاصّه است (عبارت سقط دارد و شاید دوسه سطر پس از عبارت «**و ذکر خورشید الموبذان آذر جشن الیوم الاوّل**» وقبل از عبارت «و هو للخاصّة» افتاده است که ذکر خزان اوّل یا خزان خاصّه که در ١٦ یا ١٨ شهریور است در آن قسمت بوده یعنی از نسخهٔ مأخذ طبع افتاده بوده است). در قانون مسعودی (نسخهٔ لندن) صریحاً گوید که خزان اوّل در روز مهر از ماه شهریور است که در زمان ما اوّل پائیزش کرده اند.

آنچه خود استاد **کریستنسن** در کتاب مفید و عالمانهٔ سابق الذّکر خود در باب

(۳۹۳) - در اواخر ساسانیان واقعاً چهارم شهریورماه در اواخر عقرب و اوایل قوس واقع بوده
(۳۹٤) - کتاب نمونه های اوّلین انسان و اولین پادشاه

جشن سده و آذر جشن و و توجیه اقوال بیرونی و **گایگر** و پیشنهاد فرض مخصوصی مینویسد بدبختانه با نتایج مطالعات مندرجه درین و جیزه موافقت ندارد .

بیرونی خود نیز در قسمتی از کتاب الآثار الباقیه که از نسخهٔ چاپی سقط شده جشن سَدَه را برحسب یك روایت باینکه روز صدم بعد از اوّل آبان در صورت نشمردن خمسهٔ مسترقه بوده توجیه مینماید

§ راجع بصفحهٔ ۶۲ حاشیه (۱۱۵) ——— بی فایده‌نیست ذکر شود و بطور کلّی باید دانست که از آراء مختلفه که در نیم قرن پیش‌راجع بمسقط الرّاس زردشت (آذربایجان یاری یا باختر) و نسبت بزمان زردشت (تاریخ روایتی یعنی اوایل قرن ششم قبل از مسیح یا چند قرن پیش از آن) در تصادم بوده و مجادلات زیادی دربین طرفداران آن آراء بود اکنون عقیدهٔ بودن زردشت از مغرب ایران ضعیف و از طرف اغلبی از محققّین مردود شده و از قوّت عقیدهٔ زمان سنّتی زندگی زردشت نیز بسیار کاسته گردیده است .

بعضی از مؤلّفین جدید معذلك تصوّر کرده اند که تاریخ روایتی زمان زندگی زردشت یعنی ظهور او (تولّد یا بعثت) در ۲۵۸ سال قبل‌از اسکندر (استیلای‌اسکندر بایران یا مبدأتاریخ سلوکی) که به سنه ۵۸۸ یا ۵۷۰ ق.م. میرسد با وحدت مصداق **ویشتاسپا** حامی زردشت و **ویشتاسپ** تاریخی‌پدرداریوش‌اوّل هخامنشی وفق‌میدهد و هر یکی از این دو مطلب مؤیّد دیگری‌میشود لکن اگر توجّه باین نکته شود که‌بر حسب تاریخ روایتی ظهور زردشت در سال سی ام از سلطنت ویشتاسپ کیانی‌اوستا بوده و بنابر این باید پدر این پادشاه‌در سی سال قبل از ظهور زردشت (یعنی در سنه ۶۱۸یا ۶۰۰ ق.م.) در گذشته‌باشدتا تاج‌وتخت‌به ویشتاسپ‌انتقال‌یافته باشد (۲۹۵) و حال آنکه بر طبق کشفیّات جدیده محقّق شده که **آرْشامَ** پدر ویشتاسپ‌هخامنشی و

(۲۹۵) - بقول حمزهٔ اصفهانی زردشت در سال‌سی‌ام سلطنت گشتاسب وسال پنجاهم از عمر آن پادشاه ظهور کرد بنا بر بن باید وی یعنی گشتاسب‌درسنه ۶۲۸ وپدر او اقلاً در ۶۵۸ ق.م. متولد شده باشد

و جدّ داریوش در موقع جلوس این شاهنشاه در سنه ۵۲۱ ق.م. هنوز زنده بوده و خود ویشتاسپ اقلاً تا هشت سال قبل‌از وفات خود داریوش یعنی تا سنه۴۹۲ ق.م. حیات داشته (۳۹۶) تطبیق‌این دوویشتاسپ (اوستائی‌وتاریخی) سهل‌نخواهدبودیعنی مستلزم عمر های بسیار درازی است که اگر هم محال نیست بسیار مستبعد است

در حاشیهٔ (۱۱۵) **کریستنسن** نیز جزومعتقدین بتاریخ‌قدیمتر برای‌زمان زندگی زردشت شمرده شده ولی مشار الیه که تا چند سال پیش دارای همین عقیده بود در کتاب «کیانیان» (Les kayanides Copenhague) که پنج سال بعد از مقالهٔ وی که‌در آن‌حاشیه‌بآن‌اشاره‌شدنشر کرده‌براثر تحقیقات **بنونیست**(Benvenist) درباب‌مذهب‌سلاطین‌هخامنشی تغیر عقیده‌داده‌و بدلایلی که‌در حاشیه‌صفحهٔ ۳۴-۳۵از کتاب «کیانیان» شرح داده زمان زردشت را در حدود قرن هفتم ق.م. میشمارد در صورتیکه در مقالهٔ سابق الذّکر خود وی را در قرن دهم قرار میداد .

عقاید محقّقین‌مغربی را در این باب‌میتوان‌باین نحو خلاصه کرد که‌بعضی مانند **هارلز** تاریخ زندگی مؤسّس دین ایرانی را قبل از قرن ۱۴ قبل از قرن‌مسیح (درترجمهٔ اوستای خودش) وبعضی دیگر مانند**دوارلدمایر** و هم عقیدگان او در قرن دهم یا جلوتر وبرخی‌مانند **بارتولومه** و **وزندونگ** و جمعی‌دیگر درقرن‌نهم و **کریستنسن** (حالا) بدون اتّکاء‌بروایات‌درقرن‌هفتم و **وست** و **جکسون** وعدّه دیگری بااستناد بروایات بومی و اصلاح‌وتصرّفی درآنها در بین ۶۶۰و ۵۸۳ ق.م. قرار داده‌اند و **هرتسفلد** با اتّکاء قوی بروایت فاصلهٔ ۲۵۸ سالهٔ بین زردشت واسکندر (ولی با تفسیر اسکندر به «تاریخ‌اسکندری» یعنی تاریخ‌سلوکی) وبوحدت مصداق‌ویشتاسپ اوستائی و ویشتاسپ هخامنشی ولادت‌زردشت را در ۵۷۰ ق.م. و **هرتل** بتصوّریکی بودن هر دو ویشتاسپ و قرائن دیگر باز در همان قرن ششم و **لهمان‌هاوپت** حتّی در

(۳۹۶) - چون بر طبق اسناد موجوده باید داریوش‌درسنه ۵۵۸ ق.م. متولدشده باشد فرض تاریخ تولّد پدر او در زمانی بسیار جلو تر غیر متناسب خواهد بود

عهد سلطنت داریوش فرض کرده اند

در حساب سطرهای آخر حاشیه از صفحه ۶۲ سه چهار سال مسامحه موجود است یعنی ۳۷۱ سال قبل از سال ۴۸۷ مطابق سنه ۸۵۸ میشود نه ۸۵۴ ولی چون اوّل دیماه در سنه ۴۸۷ در حقیقت فقط ۹۴ روز قبل از اعتدال ربیعی بوده نه ۹۵ روز لذا عدد ۸۵۴ صحیح خواهد بود

§ راجع بصفحهٔ ۶۴ ——— در کتاب شرح سی فصل نصیر الدّین طوسی که مؤلّف آن معلوم نیست وذکرش گذشت (نسخهٔ موزهٔ بریطانی بنشان Add.7700) پس از شرح مفصّل ترتیب کبیسهٔ ۱۲۰ ساله وانتقال کبس ازماهی بماهی درباب دورهٔ کامل کبیسه گوید « واین درحدود هزار وچهارصدو چهل سال باشد واین را دور کبیسه خوانند آنگاه در زمان پادشاهی که مر ایشان را بودی تاریخ را تجدید کردندی بنام آن تا رسید باوّل پادشاهی جمشید و ان زمان که وضع این تاریخ کردند باوّل پادشاهی جمشید یك هزارو چهل سال گذشته بود و آفتاب باوّل فروردین آمده بود به برج نهم بر خلاف توالی یعنی برج سرطان و چون از حکومت جمشید چهار صد سال بگذشت از دور یك هزاروچهارصد و چهل سال تمام شده بود و آفتاب باوّل حمل بفروردین بازآمده بود و دور کبس تمام شده بود وجمشید آنرا جشن عظیم ساخت پس بدین سبب وضع این تاریخ باو منسوب شد و هم چنین در هر صد و بیست سال یك ماه کبیسه میکردند و هر هزارو چهارصد و چهل سال که دور کبس تمام شدی که فروردین باوّل حمل باز امدی جشن عظیم کردندی تا نوبت پادشاهی بانوشروان افتاد و او ماه آبان را کبیسه کرد .... »

§ راجع بصفحهٔ ۶۴ حاشیه ۱۱۸ ——— چنانکه گذشت روایت بودن آفتاب در شرف خود در ابتدای ظهور انسان که روز هرمز از ماه فروردین بوده باروایت کبیسه کردن زردشت برای جبران سه هزار سالی که بین مبدأ خلقت انسان و ظهور خود او گذشته بوده وعودت دادن اوّل سال به همان نقطه که در مبدأ خلقت انسان

آنجا بود درصورتیکه مقصود از شرف آفتاب معنی معروف بین منجّمین یعنی درجهٔ شرف که نوزده حمل است فرض شود مستلزم بودن اوّل فروردین در موقع تأسیس کبیسه (یعنی در موقع ظهور زردشت) در ۱۹ حمل میشود ولی ظاهراً مقصود از بودن کواکب درشرف خود برج شرف بطور مطلق باشد نه درجهٔ معیّنی از آن بروج

§ راجع بصفحهٔ ۶۵ سطر ۱۰ ——— در «روایات» پهلوی (فر . صفحه ۴۴-۴۵) راجع بآئین مربوط باموات در یکماه و یکسال بعد ازمرك آنها گوید اگر روز و ماه وفات معلوم نشود باید روزفروردین از ماه آذررا گرفت . این نکته نیز علامتی از توافق ۱۹ آذر ماه عرفی با ۱۹ فروردین ماه بهیزکی در اواخر ساسانیان تواند شد

درویس ورامین (چاپ مینوی صفحه ۴۴) ابیات ذیل باز قرینه دیگری برای بودن آغاز بهار در اواخر دورهٔ ساسانیان (که اصل پهلوی قصّهٔ مزبور ظاهراً از آن زمان است) در آذر ماه است :

چو گردشهای ایشان رابدیدند ز آذر ماه روزی بر گزیدند
کجا آنگه ز گشت روزگاران در آذر ماه بودی نو بهاران
چو آذر ماه روز دی بر آمد همان از روز شش ساعت بر آمد . . .

§ راجع بصفحهٔ ۶۷ حاشیه (۱۲۲) ——— نظر بدانکه قرائن زیادی مرادف بودن تیشتریا رابا شعرای یمانی تأئید وبلکه اثبات میکند لهذا شقّی که بعنوان تذکره و پیشنهاد راجع باحتمال مرادف بودن آن با سِماك اَعزَل بدان اشاره شد شاید حتّی ضعیف تراز آنست که در همان حاشیه فرض شد . خرگات در مقاله‌ای که دریادگارنامهٔ جشن مدرسهٔ جمشید جی جی جیبهوی نوشته (Muncherji Pestonji Khareghat, "The identity of some heavenly bodies mentioned in the old iranian writings, in Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa jubilee volume, Bombay 1914 pp· 116-158) دلائل متینی

درتأئید این مدّعا (یعنی وحدت‌مصداق تیشتریا وشعری) بیان نموده‌است‌ومخصوصاً باین نکته اشاره میکند که مراقبت طلوع شِعرْی ازطرف ایرانیان و تشخیص خوبی و بدی زراعت سال بواسطهٔ عرضه داشتن حبوبات بدان (رجوع شود بصفحه ۱۰۱ و حاشیه ۲۰۷) که در کتب قدیمهٔ عربی روایت شده و نظیر آن مراقبت که از طرف یونانیهای قدیم و خاصّه ساکنین جزیرهٔ کِئوس بهمان ستاره در روایات یونانی آمده بابعضی عبارات تیشتر یایشت اَوِسْتا که‌بازاشاره‌بارتباط‌تیشتریابخوبی و بدی زراعت سال دارد توافق داشته وجمله قرینهٔ قوی برای مرادف بودن هر دو اسم است

نولدکه در مقاله ای که درمجموعهٔصورت جلسات آکادمی وین نوشته
Theodore Noeldecke, Persische Studien in" Sitzungsberichte der)
(Phil-Hist. classe der kaiserlichen Academie, Wien 1888 S. 387
مشروحاً و بدلایل متعدّدی یکی بودن کلمات تیشتریا و تیر را ردّ میکند و ضمناً احتمال‌میدهد که تیشتریا با تیشیای‌هندی‌مربوط‌باشد (۳۹۷). تیشتریا بعقیدهٔایرانیان سپهبد ستارگان مشرق است و وَنَنْد (که بعقیدهٔ خرگات نسر واقع است) سپهبد ستارگان مغرب (بروایت ارجح) واین نیزمؤیّد ارتباط مطلب بطلوع صبحی شِعرْی است . مقالهٔ سابق الذّکرخرگات بسیار متین و محقّقانه است و نتایجی که گرفته اقرب بصحّت بنظر میاید جز آنکه برای تفسیر تقارن طلوع شعری با نزول باران متوسّل بفرض‌قراردادن محلّ آن‌بیانات اَوِسْتائی‌در بلوچستان‌ایران‌میشود که‌ظاهراً مستبعد است

معنی نَوْءِ که درصفحه ۶۷ سطر ۱۲ از حاشیه‌ذکر شده در واقع‌تأثیر غروب

(۳۹۷) اینکه در زبان خوارزمی (بر حسب ثبت بیرونی) اسم ماه تیر ایرانی و اسم عطارد هر دو چیزی بوده قرینهٔ دیگری بر عدم ارتباط با تیشتریا تواند بود .

ستاره‌ای‌ازمنازل‌قمری‌است‌بیرونی‌طلوع‌منازل‌را نیز نَوْءِ اسم میدهد (الاثارالباقیه صفحه ۲۳۹) ولی درمفاتیح العلوم خوارزمی (صفحه ۲۱٤) گوید نَوْءِ سقوط ستاره از منازل قمر درمغرب وطلوع یکی دیگرمقابل آن درهمان وقت در مشرق است که این طالع رقیب غارب است

حکایت جمع قطرات آب از کوه نزدیك‌کاشان درروز تیر ازماه تیر که درحاشیهٔ صفحه ۶۷ذکر شده در محاسن اصفهان‌مافرّوخی مشروحتر آمده ودر آن کتاب (چاب طهران سنه ۱۳۱۲هجری شمسی صفحه ۱۶ - ۱۷) گوید که درقریهٔ قالهر از ناحیهٔ ازدهار ازکاشان در ده فرسخی ابروز کوهی است که‌هردوطرف‌آن آب ترشّح میکند مانند ترشّح عرق ازبدن . . . . ومردم بلوکات اطراف درهرسال‌درروز تیر ازماه‌تیر باظرفها آنجا رفته و باسنگی بکوه زده وگویند بفارسی « ای بید دخت » ازآب خودت برای معالجهٔ فلان مرض بمن بده آنوقت آب‌ترشّح کرده وقطره قطره بطرف تقاضاکننده میریزد

اینکه در رسالهٔ پهلوی مادیگان‌سی‌روج روز تیررا (روزسیزدهم ماه) بکار های علمی و مخصوصاً بعلم نجوم و دریا نوردی و دبیری تخصیص داده شاید قرینهٔ ارتباط تیر به عطارد (نه به شعری) باشد (اگر مندرجات آن رساله درتحت تأثیر نجوم عربی نیامده باشد)

§ راجع بصفحهٔ ۷۵ سطر ۷و ۸ ——— در جلد هشتم دین‌کَرْت (نو . صفحه ۶ - ۷) که ظاهراً سخن از مندرجات نَسْك پاچي از اَوِستا میرود گوید که فراواشی ها (ارواح مؤمنین) در ده روز آخر زمستان و آخر سال بزمین میآیند و برمیگردند و پنج روز گاثا که در آخرسال است از جملهٔ آن ده روز است ونیز اسم فَرَوَرْتیکان برای‌همین‌روزهای آمدن‌ارواح ذکرشده است . این‌روایت قرینهٔ‌دیگری

برای ده روز بودن ایّام فروردگان میشود که از خود اَوِستا نقل شده است. در روایات پهلوی (نر. صفحه ۴۴ - ۴۵) نیز گوید که فراواشی ها در روزهای ده گانهٔ مخصوص آنها در اوّل ماه آتور (آذر) باین دنیامیآیند که مقصود همان پنج روز آخر آبان وپنج روز خمسهٔ مسترقهٔ دنبال آنست که درموقع کبیسهٔ اخیر آخر زمستان ومطابق آخر اسفندار مَذْ بهیزکی بوده است

§ راجع بصفحه ۷۷ سطر ۳ - ۷ ——— در مراجعهٔ ثانوی بتاریخ بخارا (طبع شفر صفحه ۲۱) ملاحظه شد که جملهٔ راجع بنوحهٔ مردم بخارا در کشتن سیاوش (گریستن مغان) ظاهراً ارتباط مستقیم باجملهٔ سابق راجع بکشتن خروس در روز نوروز ندارد ومطلب مستقلّی است ولذا استنتاج احتمالی مندرج در آن صفحه بی اساس یا ضعیف میشود

§ راجع بصفحهٔ ۷۸ حاشیه (۱۵۹) ——— قدیمترین خبر از سرو **کَشْمَر** (۳۹۸) (یا **کِشْمَر**) درشاهنامهٔ دقیقی (یعنی قسمت داستان گشتاسپ از شاهنامهٔ فردوسی) است که از کاشتن گشتاسپ آندرخت را سخن میراند ولی از بریده شدن آن ذکری درآنجا نیست معذلك این روایت یعنی قطع آن بامر متوکّل عبّاسی و حمل چوب آن بدارالخلافه وقتل متوکّل قبل از وصول آن منحصر بمآخذ بالنّسبه متأخّر مانند عجائب المخلوقات قزوینی ونزهت القلوب حمدالله مستوفی و دبستان المذاهب وفرهنگ جهانگیری وبرهان قاطع (۳۹۹) (که بغالب این کتب **جکسون** مراجعه داده) نیست بلکه تا آنجا که برنگارنده معلوم است قدیمترین ذکر حکایت قطع سرو بامر متوکّل در کتاب **ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب ثعالبی** (۴۰۰) است که قزوینی درعجائب المخلوقات

(۳۹۸) - کشمر شهری بوده درحوالی ترشیز کنونی
(۳۹۹) - درین کتب همه جا قطع درخت بتفصیل معروف مندرج نیست
(۴۰۰) - باب پنجاهم صفحهٔ ۴۷۰ طبع قاهره سنه ۱۳۲۶ تحت عنوان **سروة بست**

عین همانرا اقتباس نموده است لکن در اغلب مآخذ از میزان عمر درخت در موقع بریدن ذکری نیست و فقط در کتاب **تاریخ بیهق** (نسخهٔ موزهٔ بریطانی) که درسنه ۵۶۳ تألیف شده باوجود نقل حکایت از ثمار القلوب عمر درخت را ۱۴۰۵ سال (نه ۱۴۵۰ سال) روایت میکند و از دو درخت سرو سخن میراند که گشتاسپ کاشته بود یکی در کشمر و دیگری در **فریومد** از نواحی بیهق که مدّتی بعد از سرو کشمر هنوز بر پا بوده است (۴۰۱). از قتل متوکّل قبل ازرسیدن چوب سرو کشمر به سامرّا این نتیجه حاصل میشود که قطع سرو درسنه ۲۴۷ هجری بوده (۴۰۲) و بنابرین کاشته شدن آن بر فرض ۱۴۵۰ سال شمسی عمر برای آن درخت به ۵۸۹ - ۵۸۸ ق.م. میافتد ولی عجب است که **محسن فانی** در **دبستان المذاهب** عمر آنرا تاسنه ۲۳۲ هجری ۱۴۵۰ سال میشمارد یعنی سال جلوس متوکّل بخلافت نه سال قتل او !! بعید نیست که اصلاً این عدد راجع بعمر درخت از روی حساب خود مؤلّفینی پیدا شده که قصّهٔ کاشته شدن درخت را بدست گشتاسپ یا زردشت نقل کرده اند و چون زمان زردشت را ۲۵۸ سال قبل از اسکندر میشمردند لهذا مدّت بعد از اسکندر تا موقع قطع را خود بر آن علاوه کرده و این عدد را فرض کرده اند

نسخهٔ کتاب قانون مسعودی که در حاشیهٔ (۱۵۹) بآن اشاره شده درفهرست مطبوع کتب عربی خطّی کتابخانهٔ دولتی برلن تألیف **اهلوارد** مندرج نیست و بعد ها وارد کتابخانه شده و بنشان (Ms. Orient. 4°. 1613) محفوظ است

اگر حدس مذکور در حاشیه (۱۵۹) راجع بموقع تألیف نسخهٔ اصلی **زیج شهریاران** صحیح باشد احتمال دارد که منشأ قسمت عمدهٔ اصول نجومی آن کتاب از خود

(۴۰۱) - ذکر درخت سرو فریومد (باضبط فرامد) در برهان قاطع نیز درمادّهٔ کاشمر آمده است
(۴۰۲) - درقصهٔ این واقعه دربرهان قاطع گوید که وقتیکه متوکل جعفریّه را بنا میکرد حکم به طاهر بن عبد الله برای قطع درخت فرستاد. این روایت با تاریخ موافقت کامل ندارد چه متوکل در سنه ۲۴۵ به بنای جعفریّه اقدام کرد و در دهم محرم ۲۴۶ بانجا منتقل گردید و خود در ۲۴۷ مقتول شد (رجوع کنید بتاریخ طبری)

اوستای ساسانی اخذ شده باشد و در واقع الحاق قسمت نجومی باوستا که در عهد شاپور اوّل بعمل آمده با تألیف زیج مزبور ازیك تاریخ باشد چه‌ما از کتاب **دین کرت** (جلد چهارم) میدانیم که « پسر اردشیر شاپورفرمان داد تا همهٔ نوشتجات غیرمذهبی را در باب علم‌نجوم وطبّ وعلوم ریاضی وفلسفه که‌درهندوستان و یونان و نقاط دیگر پراکنده بودند جمع آوری کرده و به اوستا ملحق گردانند و یك نسخهٔ صحیح از هر دو مجموعهٔ نوشتجات‌درخزانه ضبط نمایند » (۴۰۳) بنا برین‌فصول نجومی‌در قسمت الحاقی مربوط بعلوم دنیوی‌بوده که در عهد شاپور اوّل (۲۴۱ - ۲۷۲ مسیحی) از ممالك خارجه و شاید بیشتر از یونان اقتباس شده بوده است و اگر تاریخ این الحاق در حدودسنه ۲۶۴ مسیحی‌فرض‌شود هم درسال بیست‌وپنجم سلطنت‌پادشاه‌ساسانی‌واقع شده و هم با سال هشتصد و پنجاه و یکم از ظهور زردشت (بنا بر آنکه وی ۲۵۸ سال قبل از استیلای اسکندر بوده) مطابقت میدهد . در تاریخ الحکماء ابن القفطی (طبع **لیپرت** صفحه ۱۳۳) نیز شرحی مفید در باب جمع اطبّاء و تدوین مسائل طبّی با همکاری اطبّای رومی درسال بیستم سلطنت شاپور اوّل مندرج است.

البتّه توجیه این روایت بیرونی باین نحو نیز غیر ممکن نیست که فرض شود مقصود سال بیست و پنجم سلطنت انوشیروان بوده و چون در عهد ساسانیان فاصلهٔ اسکندر با اردشیر را اغلب ۲۶۰ سال (و گاهی ۲۶۶ سال) میشمردند لذا چون برین عدد ۲۵۸ سال فاصلهٔ زردشت با اسکندر بر حسب روایات و ۳۰۹سال فاصلهٔ اردشیر با انوشیروان‌رابر حسب‌جدول‌مختاربیرونی (یا ۳۱۰ سال) (۴۰۴) اضافه کنیم‌سال‌جلوس انوشیروان هشتصد و بیست و هفتمین سال از زردشت میشود و بنابرین سال بیست و پنجم سلطنت او درست سال ۸۵۱ میشود لکن چنانکه در حاشیهٔ ۱۵۹ گفته شد این اندازه بی خبری ایرانیان عهد انوشیروان از تاریخ اسکندر که اگر هم در ایران اشتهار کامل نداشته بین ارامی ها و سریانی های عراق وسوریّه معروف

(۴۰۳) - اساس فقه اللغهٔ ایرانی جلد دوم صفحه ۳۳ (Grundriss der Iranischen Philologie)

(۴۰۴) ـ عدد۳۰۹ نسخه‌بدل‌وعدد ۳۱۰ متن چاپ الآثار الباقیه‌است‌وترجیحی برهمدیگر ندارند

بود و اشتباه وخطای‌قریب‌سیصد سال‌از طرف علماء ومنجّمین مملکت‌خالی ازاستبعاد نیست و نیز در مأخذ بیرونی هم که ظاهراً کتاب عربی (وشاید نسخهٔ عربی‌ترجمهٔ خود زیج‌شهریاران‌ترجمهٔ علّی بن‌زیادتمیمی که در کتاب الفهرست صفحهٔ ۲۴۴ ذکر شده) بوده (۴۰۵) اسم انوشروان نبوده بلکه سال ۲۵ سلطنت « کسری » (که در کتب عربی اسم عامّ سلاطین ساسانی بود) ذکر شده بوده است و خود بیرونی تفسیر به انوشیروان نموده است (۴۰۶)

§ راجع بصفحهٔ ۸۲ سطر ۷ ——— اسم‌ماه‌اضافی کبیسهٔ‌هندی بموجب **کتاب الهند** بیرونی **ادماـه** و **ملماسه** است که ظاهراً به سانسکریتی **آذهی‌ماسه** است

§ راجع بصفحه ۸۴-۹۰ ——— یرمیاس در کتاب«تمدّن‌روحانی‌شرق‌قدیم» Alfred Jeremias, Handbuh der altorientalischen Geisteskunst,) Leipzig 1913)صفحه ۱۵۵ گوید که تا حال‌شش سلسله اسامی ماههای بابلی و سومری از دورهٔ‌سلطنت **اور** بدست آمده که درنواحی مختلفهٔ خطّهٔ بابل معمول بوده اند و این ماهها با هم در اسم مختلف ولی در معنی ومصداق مطابق هستند و نیز گوید یك سال حسابی ۳۶۰ روزه ازقدیم ترین عهد تاریخ **سومر** دیده‌میشود و حدس میزند که ۱۱ روز عید آخر سال عبارت از شش روز فاصلهٔ بین سال قمری و سال ۳۶۰ روزه‌و پنج روز فاصلهٔ این سال باسال شمسی کامل بوده که‌گاهی هم ۱۲ روز میشد .

(۴۰۵) - بیرونی در کتاب الاثار الباقیه (صفحه ۱۶ سطر ۱۶) از «زیج شهریاران الشاه » مطلبی نقل میکند راجع باینکه در جداول خود مبدأ شبانروز را از نصف شب گرفته است

(۴۰۶) - و نیز باید در نظر داشت که اگرچه مآخذ ایرانی فاصلهٔ بین‌اسکندر و اردشیررا غالباً ۲۶۶ (و گاهی ۲۶۰) سال ثبت میکنند ظاهراً مقصود فاصلهٔ مبدأ تاریخ اسکندر یعنی تاریخ سلوکی تا جلوس اردشیر بوده نه از استیلای اسکندر بایران چنانکه عدد ۲۸۴ سال که در بعضی مآخذ دیگر و از آنجمله در بوندهشن هندی دیده میشودظاهراً از جمع ۱۸سال فاصلهٔ بین استیلای اسکندربایران و مبدأ تاریخ سلوکی باعدد ۲۶۶ حاصل شده است

§ ایضاً راجع بصفحهٔ ۸٤ حاشیه (۱۶۶) و صفحهٔ ۸۶ سطر اوّل و حاشیهٔ (۱۷۵) ———
بقول کوگلر حدّ اقلّ فاصلهٔ اجتماع تا رؤیت هلال ۱۵ ساعت و نیم بوده است.

سال بابلی در ازمنهٔ تاریخی همیشه از ماه نیسان شروع میشده نه از ماه ایارو.

اوّل سال بابلی اگر چه در قرون قدیمه گاهی تا فاصلهٔ معتدّ بهی قبل از اعتدال ربیعی می‌افتاده ولی از قرن ششم قبل از مسیح باین طرف ظاهراً هیچ وقت بیش از سه چهار روز قبل و بیش از ۳۰ روز بعد از اعتدال ربیعی واقع نمی شده و بین ۲٤ مارس و ۲۵ آوریل می‌افتاد چنانکه از دو جدولی که کوگلر برای اوّل سال بابلی از ۵۷۳ تا ۱ ق.م. استخراج و ثبت نموده دیده میشود.

§ راجع بصفحهٔ ۸۷ حاشیه (۱۷٤) ——— کریستنسن (Christensen)
در کتاب سابق الذّکر «نمونه های اوّلین انسان و اوّلین پادشاه در تاریخ داستانی ایران» قسمت دوم صفحهٔ ۱۳۰ - ۱۶۰ شرحی راجع به نوروز و مخصوصاً ارتباط موجود بین آن و عید زگموك و سکای بابلی و «سرسال» یزیدیها و عید آدونی و کرونیای یونانی و ساتورنال و فرالیای رومی و پوریم یهودیها نوشته که دارای بعضی مقایسات مفید است. از آنجمله گوید عید بهار آدونی در یونان و آسیای صغیر نیز مانند عید فروردگان ایرانی (در اصل) روز عزا بود که مرگ آدونی و نباتات را در آن روز تذکار میکردند و معذلك یك جشن و روز شادی هم بود برای اینکه خداوند مزبور در همان ایّام رستاخیز پیدا میکرد. زنها عزاداری و شیون مفرط و وحشتناك بعمل میاوردند و صورت خداوند را بشکل یك جنازه لباس پوشانیده و بقبر میبردند و بعد در آب می انداختند. در روم در ۲۵ ماه مارس که آنرا روز اعتدال الربیعی میدانستند رستاخیز آتیس را عید میگرفتند و آنرا عید هیلاریا میخواندند. رومی‌ها در عید فرالیا که سه روز قبل از آخر سال بود اغذیه بقبور مردگان میبردند. یزیدی‌ها نیز حالا در «سر

سال» خودشان گوشت برای ارواح مردگان خود تقسیم میکنند وزنهای آنها غذا بقبور موتی میبرند.

در تاریخ جهانگشای جوینی بنظر رسید که شخصی را که بطور مصنوعی و شوخی در ایّام نوروز کسوت حکمرانی چند روزه میپوشانیدند «پادشاه نوروزی» میخواند که ترجمهٔ فارسی ساتورنال تواند شد جهانگشا فقط در ضمن بیان دولت‌های زودگذر و پنجروزه این اصطلاح را استعمال کرده است

§ راجع بصفحه ۸۸ حاشیه (۱۷۶) ——— بنا برمندرجات کتاب کوگلر (Xavier Kugler, Sterndienst und Sternkunde in Babel) جلد دوم صفحه ٤۲۸ دورهٔ ۱۹ سالهٔ کبیسهٔ بابلی در سالهای تاریخی قبل ازمسیح (نه نجومی) بدین طریق بدست میاید که عدد سال را به ۱۹ تقسیم کنند و اگر باقی یکی از اعداد ذیل شد آن سال دارای ماه اضافی کبیسهٔ بابلی است یعنی سال بابلی که در آن سال خاتمه می‌یابد در آخر خود یك ماه اذار دوم اضافی دارد یا سال بابلی که در آن سال شروع میشود یك ماه ایلول دوم اضافی در وسط دارد:

*۰ *۳ *۶ +۹ *۱۱ *۱٤ *۱۷

ونیز بنا برهمان کتاب (جلد اوّل صفحهٔ ۲۱٤) در سالهای تاریخ سلوکی معمول در بابل (که مبدأ آن دوم آوریل سنه ۳۱۱ ق.م. است) پس از تقسیم عدد سال بر ۱۹ باقی اگر مطابق اعداد ذیل شد آن سال کبیسه است:

*۱ *٤ *۷ *۹ *۱۲ *۱۵ +۱۸

اعدادیکه روی آنها علامت ستاره است اذار دوم در آخر سال دارند (یعنی قبل از نیسان بابلی واقع در همان سال نسبت بسالهای قبل از مسیح) و یا بعد از ماه اذار واقع در آخر همان سال (نسبت بسالهای قمری سلوکی بابلی) و آنچه روی آن علامت + دارد ایلول دوّم در وسط همان سال رومی یا سلوکی دارد.

مقصود از سال سلوکی بابلی آنست که از اوّل نیسان شروع میشودنه از تشرین

§ راجع بصفحه ۸۹ حاشیه ۱۷۷ ——— بیرونی برین عقیده بوده که کوروش و داریوش و سایر سلاطین هخامنشی که مرتّباً وبطور صحیح اسامی ومدّت سلطنت آنها را ثبت میکند پادشاهان بابل بوده و در تحت تبعیّت سلاطین کیان ازقبیل کیخسرو و گشتاسپ و بهمن وغیره بوده‌اندچنانکه در الاثار الباقیه صفحه ۲۰ گوید کوروش عامل بهمن بود در بابل وبیت‌المقدّس را بنا کرد .

§ راجع بصفحه ۹۷ ——— قابل توجّه است که ایرانیها درادوار تاریخی از ترتیب حساب سال‌وماه ملل مجاوره اطّلاع صحیح وکاملی نداشته اندمثلاً ازطرفی **دینْ کَرْت** (فو . صفحهٔ ۳۹) فرق سال قمری را با سال شمسی ۱۰ روز (!) وبنابرین سال قمری را قریب **۳۵۵** روزمیشمارد (یعنی یك روز بیشتر از میزان حقیقی آن) . ازطرف دیگر درقطعهٔ سابق الذّکر نوشتهٔ پهلوی مانوی **تورفان**) نر . صفحه ۵۶-۵۷) گوید که بعقیدهٔ غیر ایرانیها هریك از پنج ماه معادل حمل وثور و جوزا و سرطان و اسد دو روز و هر یك از ماههای معادل حوت و سنبله یك روز اضافه دارد (یعنی ماه رسمی از ماه حقیقی کمتر است) یعنی جمعاً ۱۲ روز درسال وبنابرین سال غیر ایرانیها را ۳۵۳ روزحساب می کند (!) .

§ راجع بصفحه ۱۰۱ حاشیه (۲۰۷) ——— در کتاب **تنبیهات المنجّمین ملّا مظفّر گنابادی** (۴۰۷) (چاپ طهران صفحه ۲۶۵) گوید که «شعرای یمانی راعرب شعری عبور

(۴۰۷) - ملّا مظفر (محمدقاسم مظفر منجم) بقول خودش در آن کتاب درسنه ۹۷۰ متولّدشده و پدرش نیز از منجمین عصر بوده است مشار الیه کتاب تنبیهات را در سنه ۱۰۳۱ تألیف نموده و در آن وقت ۲۵ سال بوده که منجم دربار وملازم رکاب شاه عباس اوّل بوده است . وی مؤلّف کتاب شرح بیست باب عبدالعلی بیرجندی است که معروف است و در ایران چاپ شده . کتاب تنبیهات در سنه ۱۲۸۴ قمری در طهران بچاپ رسیده است

وفرسیان **روزآهنگ** واتراك **قوروق** گویند » اگر این اصطلاح ترکی صحیح باشداحتمال میرود «دان اولدوزی» ستارهٔ دیگری باشد . در برهان قاطع در مادّهٔ «شباهنگ» گوید که آن ستارهٔ شعری است و آنرا ستارهٔ کاروان کش نیز مینامددرینصورت اسم شعری بترکی « کاروان قیران » است که در آذربایجان این اسم معروف است

شرح راجع بامتحان زراعت سال بوسیلهٔ معروض کردن آنها بر شعرای یمانی که ازعجائب المخلوقات قزوینی نقل شد در کتب متقدّم ومتأخّر بر آن نیز آمده است . مثلاً در کتابی باسم **کتاب الجفر فی التّبصره** (نسخهٔ موزه بریطانی Add. Or. 74 73) ورق 45 گوید که در ۲۰ ماه تموزشعری طلوع میکند ودر ۲۴ این ماه معلوم میشود که از مزروعات کدام یك برای زراعت درسال آینده صالح است و کدام غیر صالح و بنا بر آن ازقسم اوّل زیاد کاشته میشود و از قسم دوّم احتراز میکنند و طریق آن آنست که لوحی گرفته و سه روز قبل از ابتدای ماه تموز از هر تخمی مقداری در آن زراعت کرده و هر روز آب بدهید تا ۲۴ تموزپس وقتیکه شب فرارسید و آن شب سوّم بعد از طلوع شعری است این لوح را درروی بام در هوای آزاد ومعروض بآسمان بگذارید تا صبح بماند و بامداد نگاه کنید هر کدام از آن حبوبات روئیده برای زراعت در آن سال صالح است و آنچه رنگش تغییر یافته باید از زراعت آن اجتناب شود و ایرانیها هر سال این کار را میکردند وامر زراعت را باآن امتحان مینمودند .

اگر تطبیق های ایّام ایرانی و رومی مندرج درین کتاب اصلی و صحیح باشد باید این کتاب یکی ازقدیمترین کتب عربی موجود وشاید اقدم کتب نجومی دورهٔ اسلامی موجود باشد چه نوروز را درچهارم ماه ایار (مه) واوّل مرداد را مطابق سوّم ماه ایلول (سپتامبر) ومهرجان را مطابق ۱۸ تشرین الاخر (نوامبر) و افرودیجان (فروردگان) راهم که بقول وی ده روز است از ۲۶ آبانماه درماه کانون اوّل (دسامبر) و عید افرودیجان را (که ظاهراً منظور روز آخر ایّام فروردگان است) در ۳ کانون ثانی (ژانویه) ثبت میکند و اگر چه این تطبیق ها باهم کاملاً وفق نمیدهد یعنی راجع

یک سال نمیشود (۴۰۸) معذلك هر کدام از آنها مستلزم تألیف کتاب در نیمهٔ اخیر قرن دوّم است یعنی بین سال ۱۷۰ و ۱۹۲ (۴۰۹)

بیرونی نیز در الآثار الباقیه (صفحه ۲۶۸ - ۲۶۹) شرحی درین باب یعنی امتحان زراعت بوسیلهٔ معروض داشتن بکواکب دارد که بقول او باید حبوبات را روی لوحی قبل از ۱۸ تموز (اوّل بواحیر) کاشته و در شب ۲۵ تموز معروض آسمان بگذازند

در کتاب تنبیهات المنجّمین ملاّ مظفّر (صفحه ۲۷۲ چاپ طهران) نیز گوید که «محقق بیرجندی در رسالهٔ فلاحت خود آورده (مقصود عبدالعلی بیرجندی است) و ما نیز در شرح بیست باب ایشان اشاره بآن کرده‌ایم که در بعضی بلاد قبل از طلوع شعری به بیست و یکروز یا یکماه از هر تخمی که داعیهٔ زراعت آن داشته باشند قدری در موضعی جدا جدا زراعت کنند تا سبز شود و چون شعری طلوع کند ملاحظه کنند آنچه از آن مزروعات تازه و خرّم بود گویند آن محصول در آن سال نیکو آید و آنچه زرد و پژمرده باشد نیکو نیاید». از ین فقره معلوم میشود که این رسم هنوز در اوایل قرن یازدهم جاری بوده است (۴۱۰)

در تیریشت آیهٔ ۳۶ صریحاً دلالت ستارهٔ تیشتریا به بدی و خوب خرمن در آن سال سخن میرود و گوید مردمانی که با میوهٔ سال زندگی میکنند انتظار طلوع آنرا میکشند (ترجمهٔ انگلیسی دارمستتر) بعضی این عبارت را دالّ بر طلوع تیشتریا در آخر سال دانسته اند .

(۴۰۸) - باقتضای موقع نوروز با حدود سنه ۱۹۰ هجری و باقتضای موقع اوّل مرداد با سنه ۱۸۳ و باقتضای موقع روز آخر فروردگان با حدود سنه ۱۷۱ هجری مطابق میاید

(۴۰۹) - مندرجات کتاب و سبك بیان ظاهراً چندان شباهت به نوشتهٔ قرون اولای اسلامی ندارد . والبته مستبعد نیست که این تطبیقات را از کتاب قدیمتری عیناً و بدون توجه بتغییر مواقع آنها با مرور زمان اخذ کرده باشد

(۴۱۰) - از غرائب آنکه در کتاب تنبیهات مزبور (صفحه ۲۶) گوید که « درین زمان در شب هفدهم مرداد ماه جلالی طلوع میکند » (یعنی شعرای یمانی)

§ راجع بصفحهٔ ۱۰۴ سطر ۱۰ ——— ظاهراً موسم جفت شدن گوسفندان در نزد اقوام صحرا نشین و همچنین برزگر غالباً اهمیّت مخصوصی داشته و در نزد بعضی از آنها عید یا سر فصلی در سال شمرده میشده است .

در تاریخ عالم آرای عبّاسی تألیف اسکندر بیك (چاپ طهران صفحه ۴۶۳) راجع بروز قاسم در نزد عثمانیها گوید که در آنروز (قاسم گونی) قوچ داخل گلّهٔ میش میشود . روز قاسم در مملکت عثمانی چنانکه گذشت (صفحه ۱۰۰ حاشیه ۲۰۴) مانند آغاز زمستان تلقّی میشود . در نسخه چاپی عالم آرا کلمهٔ «قاسم» بغلط قائم چاپ شده است .

§ راجع بصفحه ۱۰۵ ——— هرتل در رسالهٔ خود راجع به گاهنبارهای ایرانی Johannes Hertel, Die awtische Jahreszeitenfeste Afringan 3.) Berichte über die Verhandlungen der Sächsischen Akademie der Wissenschaft zu Leipzig, Phil-hist. Klasse 85 Band. 1933, Heft 2 Leipzig 1934) نیز چنین عقیده اظهار کرده که گاهشماری معروف مَزْدَیَسْنی (اوستائی جدید) نتیجهٔ دو اصلاح با تغییر و تصرّف است و مَیْذِیوِیْ شِمَ و مَیْذِیایْرِیَ از آثار اصلاح اوّلی است و چهار گاهنبار دیگر از آثار اصلاح دوّمی و آخری است و درین اصلاح اخیر آغاز سال را در ۱۷ حوت قرارداده اند و مَیْذِیوِیْ زَرِمَی در ۲۸ حمل شروع و در اوّل ثور تمام میشده و مَیْذِیوِیْ شِمَ در انقلاب صیفی و هکذا وازین قرار مَیْذِیایْرِیَ در انقلاب شتوی بوده است

این مقدار از نتیجهٔ تحقیقات وی بطور اجمال شاید دور از حقیقت نیست ولی مقدّمات وی و توضیحاتیکه میدهد و فرضیّات و حدسیّات پیچاپیچ و دور و دراز که بمیان آورده ظاهراً قبول عمومی آنها سهل نخواهد بود . مثلا وی یك گاهشماری اصلی آریائی فرض میکند که در آن مَیْذِیایْرِیَ (نه مَیْذِیوِیْ شِمَ) نقطهٔ انقلاب صیفی و هَمَسْپَتْمَئِیذِیَ نقطهٔ اعتدال خریفی و اَیَوِیگامَ نقطهٔ انقلاب شتوی

را نشان‌میدادند و آغاز سال از انقلاب‌شتوی بوده و بعدها اصلاحی درین گاه‌شماری شده‌و **مَیْذیایْرِیَ** بجای **آیویْ گامَ** بانقلاب شتوی منتقل و گاهنبار دیگری باسم **مَیْذیویْ‌شِمَ** ایجاد شده ولی باز اوّل سال در انقلاب‌شتوی باقی مانده و باز بعد از چندی اصلاح دومی بعمل آمده که در آن آغاز سال‌را در ۱۳ روزقبل از اعتدال‌ربیعی قرار دادند و چهار عید دهقانی جدید (گاهنبار) علاوه بر دو عید انقلاب شتوی وصیفی ایجاد نمودند. برای اثبات‌این مدّعیات اگر هم قرائنی بنظر برسد دلیل کافی وجود ندارد

لکن فرض تأسیس آخرین شکل سال شماری (سال‌اوستائی جدید) باآغاز سال از ۱۷ یا ۱۸ حوت (که‌روت و بارتولومه‌و گایگر قبلاً حدس زده اند) و یا در ۲۰ حوت (که بحساب‌موافق‌تراست) و تأسیس کبیسهٔ ۱۲۰ ساله مستبعد نبوده بلکه از بعضی حیثیّات ممکن و نزدیك بعقل است چه بسیاری از قرائن ومنقولات قدیمه‌باین‌طریق حلّ تواندشدمثلاً باین‌طریق‌میتوان فرض کرد که اتّخاذرسمی گاه شماری جدید اَوِسْتائی درممالك شاهنشاهی ایرانی نه در عهد داریوش اوّل بلکه در زمان **اَرْتَخْشَثْرای** اوّل (اردشیر) هخامنشی در حدود سنه ٤٤١ ق.م. واقع شده که‌در آنوقت اوّل فروردین در ۱٦ ماه مارس یولیانی واعتدال ربیعی در ۲۷ مارس وانقلاب صیفی تقریباً درپانزدهم‌تیر بوده‌ومواقع گاهنبارهاباقول آفرین گاهنباردرست‌میاید ونیز موقع کبیسهٔ هفتم که نوبت مهرماه بوده (برفرض آنکه کبیسهٔ هشتم نیز با آن در یکجا وپیشکی‌بعمل آمده وخمسه باخر آبان نقل شده‌باشد) یعنی‌سال هشتصد وچهل از مبدأ تأسیس کبیسه‌بحدود ۳۹۹ مسیحی یعنی سال‌جلوس یزد گرد اوّل ساسانی‌میافتد و موقع کبیسهٔ‌هشتم تقریباً بسال اوّل سلطنت‌انوشروان مصادف میشود که بنا بربعضی روایات که ذکرش گذشت کبیسه نکرد و گفت باید «تا بسر دور صبر کرد» چه آن کبیسه قبلاً بطور پیشکی اجرا شده بوده است

تناسب این فرض با افتادن مهرکان اصلی (۲۱ مهر ماه) در حوالی اوّل میزان در بدو امر (که منشاء شهرت تطابق مهرجان با اوّل پائیز تواند شد) واحتمال دین رسمی شدن‌کیش زردشتی در ایران در نیمهٔ دوم قرن پنجم قبل از مسیح ومظنون بودن بیخبری **هرودوت** که کتاب خود را درحدود اوائل نیمهٔ دوم قرن مزبور نوشته از ترتیب سال ایرانیَ مَزْدَیسنی مؤیّد امکان این‌فرض میباشد

علاوه برین بر طبق این فرض چون در همان سال آغاز سال بابلی (اوّل نیسان) و اوّل ماه هفتم پارسی قدیم در مارس بوده لذا ۲۱ مهر ماه که در نزد خوارزمی ها باسم عید رام روچ باقی مانده و شاید مهرگان اصلی همان بوده مطابق عید**بَغَیادَ** (عید میترا یا مهر) یعنی روز دهم **باغیادیش** ماه اوّل پارسی قدیم میشود که اوّلی بر حسب داستانها روز خلاص ایران از تسلّط غاصبانهٔ ضحّاك بدست فریدون و دومی برحسب تاریخ روز خلاص از تسلّط غاصبانهٔ **گماتا** بدست داریوش بوده است چه مهرگان روز ۲۰۱ سال **مَزْدَیَسْنی** و **بَغَیادَ**روز۱۸۷ یا ۱۸۸ سال بابلی (بنا بر آنکه‌غالباً یکماه در میان ۲۹ روزه بود) بوده است و چون اوّل فروردین در آن سال ١٤ روز قبل از اوّل نیسان بابلی بوده این حساب درست در میاید. در صورت فرض مهرگان‌حقیقی در ١٦ مهرهم‌ممکن است‌ابتدای عید پنج روزهٔ بغیاد را که معادل یك خَمشتوی بابلی بوده هم در ششم ماه پارسی و آخر آنرا در دهم آن ماه فرض کرد که درینصورت ١٦ مهر با ششم ماه مزبور مطابق بوده است (٤١١)

و نیز گاهنبار سوم که موقع خرمن و چهارم که موقع بر گشتن احشام از صحرا و جفت گیری گوسفندان بود بجا های مناسب یعنی ۱۳ سنبله و ۱۲ میزان و میذیایری به حوالی آغاز زمستان و تیرکان بحوالی آغاز تابستان میافتد فقط مَیذیوی زَرِمَی بجای افتادن بوسط بهار باوائل ثور میافتد که اگر زَرِمَیَ اسم ماه دوم سال

(٤١١) این فرض با سال ۳۳۰ ق.م. نیز مطابق می آید که در آن سال اوّل نیسان بابلی در ۲۹ مارس و اول فروردین در ١٤ مارس و اعتدال ربیعی در ۲٦ - ۲۷ مارس بوده است. و درین صورت عید بغیاد به‌سوم یا چهارم میزان می افتد.

باشد (یعنی اردیبهشت) چنانکه در دادستان دینیك گوید منافات پیدا نمیکند

§ راجع بصفحهٔ ۱۱۲ سطر ۸ و ۹ ——— ظاهراً پس از آنکه آریائیها با بابلیها ارتباط و آشنائی پیدا کردند اغلب میترا خداوند آریائی با شَمَش خدای آفتاب بابلیها یکی تلقّی میشد همچنانکه اَهور مَزدَ ایرانی با بِل بابلی و آناهیتا (ناهید) با ایشتَر بابلی

§ راجع بصفحهٔ ۱۱٤ حاشیه (۲٤۲) ——— ازقراریکه بنظر رسیده غالب اندلسیّین کلمهٔ مجوس را برای نصارای اسپانیول استعمال کرده اند

§ راجع بصفحهٔ ۱۱٦ (۲٤۷) ——— درتقویم آئینی (liturgique) کاتولیك نیز هرروز ازسال متعلّق بیك و گاهی بچند قدّیس است ودرقرون وسطی حتّی اغلب تاریخ روز را فقط باسم قدّیس و بدون شمارهٔ عدد روز وماه ثبت می کردند

§ راجع بصفحهٔ ۱۲۷ - ۱۲۸ حاشیه (۲٦۸) ——— بافرض اینکه مقصود از ظهور زردشت در روایات زردشتی که برطبق آنها در ۲۵۸ سال قبل از استیلای اسکندر بایران بوده اعلان رسمی امر وایمان ویشتاسپ است بازچنانکه در آخر حاشیهٔ (۲٦۸) بیان شد* اقوال بیرونی را در باب کبیسه باین نحو میتوان تفسیر نموده و بسهولت وفق داد که اگرکبیسهٔ اخیر را درعهد سلطنت یزدگرد اوّل ساسانی وکبیسهٔ هشتم دانسته وتأسیس کبیسه را بخود زردشت اسنادبدهند چنانکه وی در کتاب الآثار الباقیه چنان روایت میکند میتوان این روایت را چنین تفسیر کرد که زردشت کبیسه را در حدود سنه ۵٦۰ ق.م. در اواخر زندگی خود تأسیس نموده و بنابرین کبیسهٔ

* بعد از اتمام این وجیزه وذیل آن درضمن مرور ثانوی بکتاب معروف **جکسون** «زردشت پیغمبر قدیم ایران» ملاحظه شد که وی نیز (صفحه ۱۵۸ - ۱۵۹) همین حدس را زده است و همچنین **هرتسفلد** در «اطّلاعات آثار قدیمه از ایران» که ذکر آن گذشت.

هشتم یعنی ۹٦۰ سال بعد بسال ٤۰۰ مسیحی که اوایل سلطنت یزدگرد اوّل باشد میافتد و اگر اقوال بیرونی در قانون مسعودی مناط گرفته شود یعنی آخرین کبیسه در عهد فیروز ساسانی صحیح شمرده وفرض شود زردشت خود کبیسهٔ اوّل را دروسط دوره و پیشکی اجرا کرده است در آن صورت بازمیتوان چنین توجیه نمود که زردشت در ایّام حیات خود (مثلاً درشصت سالگی) کبیسه را تأسیس و مبدأ آنرا بقهقرا از موقع بعثت خود درسی سالگی (یعنی ٦۰۰ ق.م بنابرفرض سابق الذّکر) که آنرا آغاز هزارهٔ دهم از عمر دنیا میشمرده قرار داده وچون مقصود ازعمل کبیسه برگرداندن آغازسال بموقع نجومی (البتّه تقریبی) آن درسنه ٦۰۰ ق.م بوده (که باید فرض کرد در اوّل حمل بوده) و حالا یعنی در موقع تأسیس کبیسه قریب سی سال از آن موقع گذشته بوده و اوّل فروردین به ۲۲ - ۲۳ حوت رسیده بوده است لذا زردشت اوّلین کبیسه را که موقع آن در حدود ٤۸۰ ق.م. بوده پیشکی یعنی (بر طبق قول بیرونی) نود سال قبل ازوقت اجرا کرده ویکماه بر سال اضافه و بدین طریق در واقع اوّل فروردین را به ۲۲ - ۲۳ حمل برگردانید. بنا برین اوّلین عمل کبیسه بعد از زردشت که در واقع دوّمین کبیسه میشود باید درحدود ۳٦۰ ق.م. بعمل آمده باشد وکبیسهٔ هشتمین بعد از زردشت که با کبیسهٔ پیشکی او نهمین میشود باز در عهد فیروزمیافتد ولی البتّه درین صورت باید فرض کرد که ازین نه کبیسه یکی یعنی اوّلی کبیسهٔ فعلی عامّ ومؤثّر درحساب عامّه و سال عرفی بوده و مانند کبیسهٔ واحدی که ازطرف اسلاف پارسیان هند اجرا شده درواقع وجودخارجی داشته است ولی کبیسه های بعد درسال عرفی عامّه اجرا نشده وتأثیری در آن نداشته وفقط در سال بهیزکی محافل مذهبی (یاشاید مالیاتی هم) بعمل میامده است وشاید اینکه کبیسهٔ آخری را که درماه آبان افتاده بود هم کبیسهٔ هشتم وهم نهم یعنی دوگانه فرض کرده اند ناشی ازهمین حساب بوده است. بنا فرض دوم (یعنی صحّت وقوع کبیسهٔ اخیر در عهد فیروز نه یزدگرد) ممکنست تصوّر وقوع کبیسه درعهد یزدگرد اوّل ارتباطی بتصادف آخر هزارهٔ اوّل بعد از زردشت (هزارهٔ دهم ازعمر دنیای محدود) باوایل

جلوس آن پادشاه داشته باشد(۴۱۲)

بیان حدسیّات و فرضیّات فوق همه مبنی بر توجیه و تفسیر بیانات و روایات بیرونی و توفیق بین آنها است ورنه چون خود روایات از لحاظ علمی انتقادی اساس قوی و مسلّم تحقیقی ندارند شقوق و فرضهای مربوط بتوجیه آنها نیز فقط مبنی بر رفع اختلاف و تناقض بین اقوال خود روایت کنندگان ودرواقع بدست آوردن عقیدهٔ خود آنها درین موضوع بوده وجز تفسیر فایدهٔ زیادی ندارد ولی بایدا ینرا هم در نظر گرفت که همین تفسیر روایات نیز خود بسا متضمّن حلّ بعضی اشکالات مرجوده تواند شدو بهمین لحاظ شرح ذیل نیز که مناسبت بهمین‌موضوع دارد بنظر علاقه مندان بتفسیر روایات عرضه میشود :

چنانکه ذکر شد در باب زمان حیات زردشت بسیار بحث و گفتگو بعمل آمده و دو فرقهٔ مخالف وجود دارد که یکی بطرفداران روایات و سنّت خود زردشتیان درین موضوع معروف شده و دیگری ببعضی دلائل عقلی و علمی حاصله از فنون زبان شناسی و تاریخ انتقادی و مقایسهٔ آداب و لغات و مذاهب اقوام و همچنین اسناد یونانی بیشتر اهمیّت داده اند . فرقهٔ اوّل همان دوسند معروف روایتی را که یکی ظهور (ولادت یا بعثت یا اعلان رسمی دعوت) زردشت را ۲۵۸ سال قبل از اسکندر (یا ۲۷۲ قبل از مرگ آن پادشاه) قرار میدهد و دیگری مدّت رونق و رواج وعزّت دین زردشتی رادر دورهٔ اوّل ۳۰۰ سال میشمارد که با استیلای اسکندر بایران خاتمه می یابد اساس بحث وتحقیقات علمی خود قرارداده اند والبتّه تشابه اسمی پدرداریوش هخامنشی را که والی خراسان و سیستان (یعنی مهد انتشار اَوِستا) بوده و ظاهراً در حدود ۴۹۰ ق . م . وفات یافته با پادشاه کیانی حامی زردشت ومذکور در اوِستا نیز از قرائن مؤیّد برای تاریخ سنّتی شمرده اند . فرقهٔ ثانی بدلایل وقرائنی که شرح

(۴۱۲) یعنی ظنّ کبیسه در عهد یزد گرد ناشی‌ازفرض لزوم اعادهٔ دور زمان و سال و ماه به هیئت اصلی اوّلی بوده باشد نه بالعکس یعنی آنکه چون کبیسه در عهد یزد گرد واقع شده بود لذا هزار سال قبل از آن وقت‌را بوهم و قیاس آغاز هزارهٔ دهم فرض کرده و باحساب قهقرائی فرضی و خیالی ظهور زردشت را در اوایل قرن ششم قبل از مسیح وعلیهذا در ۲۵۸ سال قبل‌از اسکندر پنداشته و این‌حساب را بهم بسته اند چنانکه **نیبرگ** چنین تصوّر مینماید

مذهبی دارد وممکن است نسبت آنرا بخود مؤسّس دین که در روایات ذکر شدقبول کرد سال با دَیماه شروع میشده و اوّل دیماه در نقطهٔ اعتدال ربیعی بوده (چنانکه قرائنی برای این فرض موجود است) در آنصورت چون این تصادف در نیمهٔ اوّل قرن نهم قبل از مسیح ممکن بوده پس ظهور زردشت بنابرین فرض یاباواخرقرن دهم و یاباوائل قرن نهم میافتد که باعقیدهٔ جمهور محقّقین ازفرقهٔ ثانی و مخصوصاً **بارتولومه** و **وزندونک** مطابقت میکند.

منظور دراینجا آنست که درصورت قبول این عقیده یعنی اینکه زمان زردشت بهرحال قبل ازقرن ششم وهفتم قبل ازمسیح بوده توجیه روایات‌زردشتیان که مبنای عمدهٔ‌عقیدهٔ طرفداران تاریخ متأخّرسنّتی (قرن‌هفتم‌وششم) است بچه طریق‌ممکنست .

گذشته از حکایت سرو کشمر که مأخذ موجود آن کتب دورهٔ اسلامی است ویاروایت **تئو دوربارکُنای**(۴۱۳) سریانی که‌روایت‌ایرانی‌نیست چنانکه گفته‌شددوسند ایرانی بالنّسبه قدیم ومعروف‌روایتی‌از کتب پهلوی دردست است (۴۱۴) که یکی‌عدد ۲۵۸ سال فاصلهٔ بین زردشت و اسکندراست که بیرونی وسایر مورّخین اسلامی قدیم ازمآخذقدیمترروایت کرده وحساب مدّت سلطنت سلاطین کیان ازسال سی‌ام سلطنت گشتاسپ (که بنابر روایات سال ظهور زردشت بوده) تا آخرسلطنت دارای اخیر در کتاب **بونْدَهِشْن** نیز عین همان عدد را بدست میدهد ودیگری روایت رونق امر دین زردشتی‌در مدّت ۳۰۰ سال تا استیلای‌اسکندراست که **زادسَپَرَم** و **اَرْداویراز نامه** (معروف به **اَرْداویراف**) بعبارات مختلف ثبت کرده اند .

درضمن مداقّه در حسابهای راجع بگاه شماری مَزْدَیَسنی بعضی نکات بنظر

(۴۱۳) - اسم‌این نویسنده‌دراصل کتاب **بار خونی** ثبت‌شده‌لکن‌تحقیقات تازه‌ترا‌ملای **بار کنای** را ترجیح داده اند درتاریخ عصر زندگی او ماخذ مختلفه اتّفاق ندارند واز قرن هفتم تادهم مسیحی گفته اند .

(۴۱۴) - روایت‌ظهوربدعت آور رَشْنِ رَیْشی را که‌بعد ازاسکندرازروم آمددرقرن‌چهارم‌بعد از زردشت که در جلد هفتم **دین کرت** ذکر شده بقدر کفایت قرینهٔ واضح نمیتوان شمرد .

رسیده که شاید کمکی بحلّ این مسئله یعنی توجیه این روایات بکند. بعضی ازمحقّقین بعدد ۲۵۸سال فاصلهٔ بین زردشت واسکندر یا ۲۷۲ سال بین زردشت‌و وفات‌اسکندر اهمیّت زیادی‌نداده‌و آنراجزوحسابهای‌متأ ّخرین‌ونتیجهٔ‌حدسیّات‌نویسند گان بعدفرض کرده اند وشاید بهمین جهت **وِسْت** ۳۰۰ سال روایت **اَرْدوایراز نامه و زادسپرم** را ترجیح داده و باحکم باینکه درحساب اوّلی یعنی ۲۷۲ سال ۳۵ سال از قلم افتاده ظهور زردشت‌را بجای ۵۹۵ ق. م که مقتضای‌حساب است به۶۳۰ ق. م عقب برده وولادت زردشت رادر ۶۶۰ ق. م فرض نموده است. بعضی دیگر مانند **هرتسفلد** دریاد گارنامهٔ‌پاوری و «اطّلاعات مربوط‌بفنّ آثار عتیقه از ایران» روایت مبنی بر عدد ۲۵۸ را بسیار معتبر وازمأخذ خیلی قدیم دانسته و عقیدهٔ خود را راجع بزمان زندگی زردشت برروی آن بناکرده اند.

نگارنده نیز بدلایلی تصوّرمیکنداین روایت (یعنی‌عدد ۲۵۸ سال) را می‌توان قدیمتراز روایت‌دو کتاب‌پهلوی شمرده ومعتبر تر از آن پنداشت ولی معذلك قدیمتر از دورهٔ‌ساسانیان‌تصوّرنمیکند. گذشته ازآنکه‌عدد ۳۰۰ عدد کامل ومطلق‌است‌ودر مقام‌شمارهای تقریبی استعمال‌آن بطورمسامحه اقرب بذهن است وبالعکس عدد ۲۵۸ دقیق تر است این عدد اخیر چنانکه اشاره شد دربو **نْدَهِشْن** نیز بطورضمنی مندرج است و مأخذ بو **نْدَهِشْن** ظاهراً قدیمترو معتبر تراز کتب‌مذکوردیگر است(۴۱۵) بنابرین بخاطر میرسد که آیا ممکن نیست عدد ۲۵۸ درزمان ساسانیان و حتّی شاید در اوایل آن دوره و عدد ۳۰۰ بعد از انقراض سلطنت ساسانیان ایجاد شده باشد بدین قرار:

بطور کلّی در پیش زردشتیان رونق دین وسلطنت ملّی بقدری باهم مربوط

(۴۱۵) - ظاهراً بسیاری‌ازمندرجات‌این کتاب ازماخذ اوستای ساسانی‌است. حتی‌بوسیلهٔ‌پیدا شدن یك فقره‌ازمطالب آن که از**دامدات نسك** اوستا مأخوذ است درنوشتجات قدیم یونانی از اوایل قرن چهارم قبل ازمسیح **گوتزه** (Goetze) قطعاً ثابت کرده که نسك مزبور اوستا اقلاً این اندازه قدیم است. اینکه عدد ۲۰۸ ار جمع مدّت سلطنت‌پادشاهان کیان ازسال سی‌ام ازسلطنت گشتاسپ تاقتل دارای اخیر بدست‌آمده خالی در صحت واعتبارآن وارد نمی‌آورد

و توأم بوده است که گشتاسپ و اسفندیار و اردشیر بابکان وخسرو انوشروان یعنی پادشاهان و شاهزادگان مروّج دین در نظر آنها ازارکان دین زردشتی بوده و در واقع حکم قدّیسین راداشته اند (مانند داود وسلیمن برای یهود). در زمان ساسانیان این اتّصال بین کیش ملّی و سلطنت ملّی بقدری در اذهان قوّت گرفت که یکی را بی دیگری تقریباً فانی می پنداشتند علیهذاچون مدّت‌بین اسکندر واردشیر بابکان را ایّام‌فترت‌وضعف‌امردین دانسته‌وشایدبهمین‌جهت‌سلطنت‌اشکانیان‌راکه تعصّب مفرط ساسانیان را درکار دین نداشته اند اصلا سلطنت ملّی‌نشمرده وعقیده داشتند که قبل از اسکندرسلطنت بومی و ملّی ایران علمدار دین زردشت ودارا که مغلوب اسکندر شد (که بعقیدهٔ آنها دارا پسر داراب کیانی آخرین پادشاه سلسلهٔ ستودهٔ کیان بود) آخرین حامی «دین پاك» بوده است باین جهت شاید دین زردشتی را با سلطنت دودمانی که دارا آخرین عضو آن بود (بعقیدهٔ آنها کیان ولی در واقع هخامنشیان) متّصل و متّحد پنداشته و آن دورهٔ سلطنت را دورهٔ ظهور و عزّت و دوام کیش مَزْدَیَسنی میدانستند و چون از جزئیّات تاریخ آن سلسله یعنی اسلاف دارا (هخامنشیان) اطّلاعات کامل ووافی و خبر صحیح مرتّب وکافی پس از قریب پانصد سال «فترت» دردست نبوده جز آنکه مدّت سلطنت‌کلیّهٔ هخامنشیان درافواه وخاطرها یا درمأخذی قدیمتر ومضبوط مانده بوده که ۲۲۸ سال بوده است (ازابتدای‌سلطنت کوروش تاقتل داریوش) لذا تصوّر کردند بعثت زردشت و آوردن دین زردشتی از ۲۲۸ سال قبل از استیلای اسکندر بایران است وچون برحسب روایات زردشت درسی سالگی خود مبعوث شده بود پس ولادت وی (درواقع آمدن او وبقول بیرونی نجوم وی) به ۲۵۸ سال قبل از اسکندرمصادف میشود. ازین قرار طلوع کوروش اوّلین شاهنشاه تاریخی ایران وپیرو آهورَمَزْدَ راکه ممکن نبود صیت اعمال وعظمت وی بگوش اخلاف ملّت خودش نرسیده باشد درواقع‌مقارن طلوع دین خود و فرّهٔ ایزدی پادشاهان را با فروغ کیش تابناك یکی پنداشته اند.

امّا روایت ۳۰۰ سال رونق دین‌قبل از اسکندر بدین نحو قابل توجیه است که این روایت پس از انقراض سلطنت ساسانیان و غلبهٔ عرب بوجود آمده است. نظر

بروایات زردشتی ها در پایان هزارهٔ اوّل از ظهور زردشت که آخر هزارهٔ دهم از ۱۲ هزارهٔ عمر دنیا میدانستند صدمهٔ عظیمی برای ملك و ملّت و دین زردشتی انتظار داشتند و حتّی بقول بیرونی (در قانون مسعودی) و مسعودی (در کتاب التّنبیه) اردشیر بابکان محض صرف توجّه عامّه از نزدیکی آن نکبت تاریخ را مغشوش نموده و مدّت دورهٔ سلطنت مقدونیان و اشکانیان را بر خلاف حقیقت کوتاه تر از آنچه بود جلوه داد . (٤۱٦) درواقع هم در عهد ساسانیان نسبت به مدّت سلطنت اشکانیان دستبرد و خلط و تشویشی راه یافته و همهٔ مآخذ بومی موجود که مدرك آنها بعهد ساسانیان میرسد آندوره را کوتاه قلمداد کرده اند بطوریکه از ۱۷ جدول فهرست سلاطین اشکانی که نگارنده در مجلّهٔ کاوه (دورهٔ جدید سال دوّم شماره ۳ صفحه ۱۵ حاشیهٔ ۲) بآنها اشاره نموده اغلب مدّت دورهٔ سلطنت آنانرا در حدود ۲۰۰ الی ۳۰۰ سال شمرده اند (بیرونی ۲۸۰ سال و شاهنامهٔ ابو منصوری که

(٤۱٦) - حتی حذف و محو در تاریخ اشکانیان راه یافته و درخدای نامه هم جز اشارهٔ اجمالی بدان نشده بوده چنانکه فردوسی گوید :

از یشان بجز نام نشنیده ام — نه در نامهٔ خسروان دیده ام
چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان — نگوید جهان دیده تاریخشان

و چون شاهنامهٔ ابومنصوری در واقع مستقیماً از خدای نامه اخذ شده چنانکه در متن ذکر شد در آن کتاب هم مدّت مجموع سلطنت سلاطین اشکانی را (که در واقع همه دورهٔ ملوك الطوائف از اسکندر تا اردشیر میدانستند) ۲٦٦ سال شمرده است (برحسب آنچه بیرونی در الاثار الباقیه صفحهٔ ۱۱۷ نقل میکند) و همچنین طبری (چاپ لیدن سلسلهٔ اوّل صفحه ۸۱۳) گوید که بقول مجوس از اسکندر تا اردشیر ۲٦٦ سال بود . مسعودی نیز در کتاب التنبیه والاشراف صفحهٔ ۹۷-۹۸ گوید که چون زردشت در اوستا خبر داده بود که بعد از ۳۰۰ سال دولت ایرانیان متزلزل میشود ولی دینشان باقی می ماند و درسر هزار سال (از زردشت) دین و دولت هردو برمیافتد پس اردشیر بابکان چون دید که بین زردشت و اسکندر قریب ۳۰۰ سال و بین اسکندر و خود او پانصد و ده و چند سال (کذا) گذشته ولذا باخر هزار سال از ین قرار قریب ۲۰۰ سال بیش نمانده ترسید که پس از ۲۰۰ سال مردم از مدافعهٔ مملکت و یاری دولت خود داری نمایند لذا از مدّت بین اسکندر و خودش قریب نصف آنرا اسقاط کرده و آنرا رسماً ۲٦۰ سال قرار داده و اعلان کرد و گوید که خود اردشیر به نکبت و صدمه (بوار) نازل در سر هزار سال از زردشت در آخر کتاب عهد [معروف] خود اشاره نموده است (قطعه ای از عبارت آنرا نقل میکند) و همچنین تنشر (تنسر) موبد اردشیر در مراسلهٔ خود به ماجشنس والی دماوند وطبرستان ودیلم از آن نکبت حرف میزند (بازعبارت اورا نقل میکند) . در تجارب الامم مسکویه (چاپ عکسی صفحه ۱۲۵) نیز این تفصیل در ضمن عهد اردشیر آمده.

مستقیماً از خدای نامه یعنی از تألیف عهد خود ساسانیان اخذ شده ۲٦٦ سال شمرده اند) و بعضی ظاهراً اشکانیان و مقدونیان را رویهم رفته یعنی از اسکندر تا اردشیر را قریب سیصد سال دانسته اند و درمیان جملهٔ مورّخین بیرونی اوّل کسی است که بدلایل منطقی و اعتماد بقول مانی در کتاب شاپورکان طول حقیقی آن دوره را کشف نموده است .

بنا برین تفصیل وقتیکه فلاکت عظیم و صدمهٔ کلّی یعنی استیلای عرب که بعقیدهٔ زردشتیان طامّهٔ کبری بود واقع شد ایرانیان آنرا همان حادثهٔ بزرگ سر هزاره که انتظار انرا داشتند پنداشته و حساب خود را بر طبق آن ترتیب دادند وچون مدّت دورهٔ سلطنت ساسانیان ولو بطور تقریبی معلوم بود که ازجلوس اردشیر تاجنگ قادسیّه قریب ٤۰۰ سال (بطور تحقیقی ٤۱۰ سال) وتا کشته شدن یزدگرد اخیر قریب ٤۳۰ سال بوده و دورهٔ اشکانیان و مقدونیان (بقول مورّخین ایران دورهٔ ملوك الطّوایف) هم رویهم رفته نزدیك به سیصد سال وچیزی کمتر تصوّر میشد پس بعقیدهٔ آنها مجموع مدّت ازاستیلای اسکندر تا استیلای عرب بطور تقریبی و عدد کلّی قریب هفتصد سال میشد و لذا بایستی اوّل هزارهٔ دهم و ظهور زردشت بر طبق این حساب بسیصد سال قبل از استیلای اسکندر بیفتد که موافق روایت زادسپرم است(٤۱۷)

(٤۱۷) - حساب رسمی و معروف دورهٔ ملوك الطوایف یافاصلهٔ اسکندر واردشیر بقول مسعودی در کتاب التنبیه ۲٦۰ سال شمرده میشد و دورهٔ سلطنت ساسانیان از اردشیر تا قتل یزدگرد اخیر بقول همان مؤلّف در همان کتاب ٤۳۹ سال حساب میشد در اینصورت جمع این دوعدد ٦۹۹ سال میشود که چون از هزار سال طرح شود ۳۰۱ باقی میماند که بدین طریق استیلای اسکندر درست به ۳۰۰ سال بعد از سال ظهور زردشت میافتد (اگرچه جمع مدّت سلطنتهای یکان یکان پادشاهان ساسانی در کتاب التنبیه فقط ٤۱۸ یا ٤۱۹ و کسری سال میشود) . بیرونی مدّت سلطنت ساسانیان را درجدول اوّل خودش (که آنرا مطابق رأی «جمهور فرس» میداند) ٤۳۱ ودر جدول دوّم ٤۷۹ و در جدول سوّم ٤٥٤ و در جدول چهارم ٤٤۳ سال سال ثبت میکند . جمع عدد اوّل با ۲٦٦ سال ٦۹۷ سال میشود که باقی تا هزار ۳۰۳ سال میماند و طرح حاصل جمع هریك از سایر ارقام با ۲٦٦ یا ۲٦۰ از هزار سال هم قریب به آن نتیجه را میدهد یعنی قدری بیش یا کم از ۳۰۰ میشود (بجز رقم دوّم که شاید باروایت فاصلهٔ ۲٥۸ سالهٔ بین اسکندر وزردشت موافق تر باشد) لکن آنچه مسعودی در کتاب التنبیه (صفحهٔ ۱۰٦) از کتابی نزد خاندان های ایرانی نجیب وقدیم اصطخر نقل میکند که مدّت سلطنت ساسانیان در آن ٤۳۳ سال و یکماه و هفت روز ثبت شده بوده (که در واقع ٤۳٤ سال شمرده میشود) باحساب سیصد سالهٔ بین زردشت و اسکندر مطابقت تامّ دارد چه

[بقیه در ذیل صفحهٔ ۲۸٦]

علیهذا بعید نیست که روایت ۲۵۸ سال فاصلهٔ اسکندر و زردشت در عهد ساسانیان ایجاد شده و مبنی بر حساب صحیح ولی خلط موضوع است ولی روایت ۳۰۰ سال دوام رونق دین زردشتی تا اسکندر بعد از استیلای عرب پیدا شده و مبنی بر حسابی است که

[بقیه حاشیه از صفحهٔ ۲۸۵]

۴۳۴ + ۲۶۶ + ۳۰۰ = ۱۰۰۰ میشود . خلاصه آنکه موبدان ایرانی پس از زوال دولت ساسانی اساس حساب فاصلهٔ زردشت و اسکندر را بر روی استخراج یك مجهول از سه معلوم (بعقیدهٔ خودشان) گذاشتند یعنی مدّت دورهٔ ساسانیان که با کمی اختلاف دردست بود و مدّت دورهٔ ملوك الطوائف (یا بعقیدهٔ ایشان فاصلهٔ بین اسکندر و اردشیر) که بموجب حساب رسمی آنها ۲۶۶ یا ۲۶۰ سال بود و فاصلهٔ بین زردشت و انقراض دولت ساسانی که بموجب اخبار و نبوّات مندرجه در روایا تشان یا برحسب حدس خودشان بایستی هزار سال باشد یعنی نکبت عظیم در سرهزارهٔ (یا باصطلاح کتاب التنبیه مسعودی « هزاریکه »)دهم ازعمر دنیا و آغاز هزارهٔ یازدهم نازل شود و از روی این سه رقم معلوم و جمع اوّلی بادوّمی و طرح حاصل جمع از سوّمی باین نتیجه رسیدند که فاصلهٔ زردشت و اسکندر ۳۰۰ سال یا قریب آن بوده است . (هر جا بکتاب التنبیه و الاشراف ارجاع شده مقصود طبع **دخویه** است در **ایدن** سنهٔ ۱۸۹۳ مسیحی) .

بی مناسبت نیست ذکر اینکه حساب مسعودی در کتاب التنبیه راجع باستخراج مدّت ملوك الطوائف مثال دیگری است از غفلت و عدم دقّت بعضی از مؤلّفین قدیم درین گونه امور مربوط بحساب وغیره چه وی گوید «از اوّلین سالی که اسکندر مقدونی بسلطنت رسید تا امسال که سنهٔ ۳۴۵ هجری است ۱۲۶۷ سال گذشته پس وقتیکه آنچه از سال قتل یزدجرد که در سنه ۳۲ هجری واقع شد تاحال گذشته که ۳۱۳ باشد بعلاوهٔ مدّت سلطنت ساسانیان که ۴۳۹ سال است از عدد فوق یعنی ۱۲۶۷ طرح شود ۵۱۳ سال میماند که مدّت سلطنت ملوك الطوائف است» ملاحظه میشود که اوّلاً چون سالهای مقدونی شمسی است فاصلهٔ بین قتل یزدجرد (۳۲ هجری) با سنهٔ ۳۴۵ هجری با تفریق رقم اوّلی از دومی بدست نمیاید بلکه چون حاصل تفریق سالهای قمری است باید ازین ۳۱۲ سال باز نه سال کسر شود تا ۳۰۴ سال شمسی مقدونی بین قتل یزدجرد و سنهٔ ۳۴۵ هجری بدست آید و ثانیاً در سنهٔ ۳۴۵ هجری نه از ابتدای سلطنت اسکندر مقدونی بلکه از مبدأ تاریخ « اسکندری » یعنی تاریخ سلوکی ۱۲۶۷ سال گذشته بوده و این اشتباه (۲۴ سال) برای اکثر مؤلّفین اسلامی حاصل بوده که چون تاریخ سلوکی باسم تاریخ اسکندری معروف بود همین اسم باعث اشتباه شده و مبدأ آن را از اسکندر مقدونی (مسعودی از جلوس اسکندر و بیرونی در الاثار الباقیه از حرکت او بسوی مشرق) فرض کرده‌اند ثالثاً حاصل جمع و تفریق راهم که باید ۵۱۵ باشد ۵۱۳ ثبت نموده است (مگر آنکه درین اعداد تحریف نساخ یا غلط طبع روی داده باشد) .

در بعضی ماخذ عربی دورهٔ ملوك الطوایف ۲۸۴ سال شمرده شده و شاید این فقره

[بقیه در ذیل صفحه ۲۸۷]

اساس آن نیز جعلی است (۴۱۸)

بی‌مناسبت نیست ذکر شود که ابومعشر بلخي منجّم معروف در رسالهٔ خود باسم « باب في معرفة ما يدلّ عليه الرّأس والذّنب و ذوات الذّوائب بكونها في البروج في حين طلوع السّنه » (نسخهٔ موزهٔ بریطانی بنشان Or·3577 از ورق 3oa) که در آن از سنهٔ ۲۰۵ یزدگردی (۲۲۲ هجری) حرف میزند در ورق ۱۸۸ گوید که ذکر کرده اند که در کتاب زردشت آمده که سلطنت در سر ۱۶۰۰ سال پس از ظهور زردشت بآنها (یعنی ایرانیان) برمیگردد و ایرانیها هم همین طور گفته‌اند و آن

[بقیه حاشیه از صفحه ۲۸۶]

ناشی از توجّه به ۱۸ سال فاصلهٔ بین قتل دارا یعنی استیلای اسکندر و مبدأ «تاریخ اسکندری» بوده و چون مؤلّفین این مآخذ روایت ۲۶۶ سال فاصلهٔ بین اردشیر و اسکندر را حمل بر گذشتن این مدّت ازمبدأ تاریخ اسکندری کرده اندلذا برای تعیین فاصلهٔ اردشیر با استیلای اسکندر مقدونی ۱۸ سال فاصلهٔ موجود را اضافه نموده و ۲۸۴ سال قرار داده اند .

بیرونی با وجود تحقیق کامل خود درباب مدّت سلطنت اشکانیان و حکم قطعی او براینکه فاصلهٔ بین مبدأ تاریخ اسکندر (سلوکی) وجلوس اردشیر بابکان ۵۳۷ سال است باز درالاثارالباقیه (صفحه ۱۲۶ از نسخهٔ کامل استانبول برطبق چاپ عکسی آن نسخه در برلین) در موقع سعی درتوجیه « قول زردشت به گشتاسف که گفت سلطنت درنسل توهزار سال دوام می کند» گوید که چون بین ظهور زردشت وقتل یزدگرد اخیر ۱۲۲۱ سال بود (لابدّ بحساب خودش درهمان کتاب که زردشت را ۲۵۸ سال قبل ازمبدأ تاریخ سلوکی فرض کرده و آن عدد راباعدد تاریخ سلوکی سال قتل یزدجرد که سنه ۹۶۳ بوده جمع می کند) پس چون ازین عدد ۲۵۸ سال فاصلهٔ بین زردشت و اسکندر را که اعقاب گشتاسب در آن مدت سلطنت کرده اند وباز ۴۲۶ سال را برای مدّت سلطنت ساسانیان که باز ازاولاد گشتاسب بودند طرح کنیم ۵۳۷ باقی می ماند که مدّت بین اسکندر واردشیر است ولی چون ازین مدّت قسمتی مربوط بزمان سلطنت اسکندر واخلاف یونانی او بوده تاموقعیکه اشکانیان که باز از اولاد کیان واعقاب گشتاسب بودند سر کار آمدند پس باید فرض کرد که ۲۲۱ سال از آن دورهٔ مقدونیان و ۳۱۶ سال از آن دورهٔ اشکانیان بوده که جمع این عدد اخیر یعنی ۳۱۶ با ۲۵۸ و ۴۲۶ درست هزار سال میشود .

(۴۱۸) ـ ظاهراً کتاب معروف جاماسب نامه که ازحوادث آینده خبرمیداده وشبیه به نبوّات تورات ولی صریحتر بوده ودرقرون اولای اسلامی شایع وظاهراً ترجمهٔ عربی آن نیز متداول بوده است ومخصوصاً متضمن اخبار ازفلاکتهای وارده بر ایران ودین زردشتی درقرون بعد بوده نیز با این موضوع بی ارتباط نیست و چون جاماسب نامه از حوادث دورهٔ اسلامی و قرون بعد ازتسلط عرب نیز سخن میرانده مسلم است که آن کتاب ویا اقلاً قسمت عمدهٔ آن بعداز ظهور اسلام برداخته شده وشاید همین اخبار فلاکت وارده درسرهرهزار سال ومخصوصاً تفصیل آن ناشی ازهمین کتاب جعلی ایرانی علم مغیبات بوده که بی شباهت بفال نامه و جفر جامع و محرّم نامهٔ منسوب دربین عوام بامام جعفر صادق و ملاحم دانیال و یا منظومهٔ مبنی بر اخبار از آتیه منسوب به شاه نعمت الله ولیّ دربین مسلمین ایران نبوده است .

(یعنی ظهور زردشت) چهل و هشت سال فارسی قبل از اسکندر وقتل دارا بوده» (۴۱۹)!! ولی حمزهٔ اصفهانی در کتاب تاریخ سني ملوك الارض والانبياء طبع گوتوالد صفحهٔ ۱۱ بنقل از همین ابو معشر گوید که ایرانیها از کتاب زردشت موسوم به ابستا که کتاب دین آنها است (۴۲۰) گویند که از عهد گیومرث والد البشر تا سنهٔ جلوس

(۴۱۹) - بعید نیست که نسخهٔ صحیح ۲۴۸ سال بوده ولفظ «مأتين» سقط شده ودرین صورت با جمع ارقام حساب سلطنت پیشدادیان و کیان از گیومرث تاقتل دارای اخیر در کتاب حمزهٔ اصفهانی (صفحهٔ ۱۲-۱۳) که ۳۲۴۸ سال میشود مطابق میاید مگر آنکه ایرانیانی که ابو مشعر این فقره را از آنها روایت کرده برعکس مورّخین دیگر خودشان بجای آنکه برای تاویل و درست کردن حساب هزار سالهٔ فاصلهٔ بین زردشت و استیلای عرب از مدّت دورهٔ اشکانیان چیزی کسر کنند چون میدیدند که جلوس یزدگرد اخیر در سنهٔ ۹۴۲ و استیلای قطعی عرب به ایران مثلاً (وقعهٔ نهاوند) درسنهٔ ۹۵۲ تاریخ اسکندری (که مقصود تاریخ سلوکی بوده ولی آنان مبدأ آنرا از استیلای اسکندر با یران می پنداشتند) بوده این قسمت را قطعی گرفته و قابل تأویل ندیده و بقیه را که ۴۸ سال میشد مدّت قبل از اسکندر یعنی فاصلهٔ او وزردشت فرض کرده باشند ولی این فرض بسیار بعیداست. قابل توّجه است که در رساله عربی معروف به مذاکرات شاذان بن بحر (ظاهراً ابوسعید بن شاذان بن بحر) از ابومشعر بلخی (نسخهٔ کتابخانهٔ دارالفنون کمبریج بنشان Gg.3.19) در ورق 4a مذکور است که «ابومشعر گفت که در کتاب جاماس حکیم چیزی هست که دلالت دارد بر عودت دولت بایرانیها و نیز ذکر کرده‌اند که در کتاب آنها که زردشت آورده گفته شده که ملك بعد از هزارو پانصد سال از ظهور زردشت و قبول کردن عجم دین وی را به آنها (یعنی ایرانیان) برمیگردند و گفته‌اند که این (یعنی ظهور زردشت) در ۲۴۰ سال فارسی تام قبل از اسکندر و کشتن وی دارا را بوده». ازین فقره معلوم میشود که مأخذی که ابومعشر این مطلب را از آن اخذ کرده نیز مثل بیرونی درالاثارالباقیه فاصلهٔ ۲۵۸ سالهٔ زردشت واسکندر را مربوط بزمان بین ظهور زردشت و مبدأ تاریخ اسکندری (سلوکی) میدانسته ولی برخلاف بیرونی وی باختلاف مبدأ «تاریخ اسکندر» بازمان حقیقی استیلای فعلی اسکندر بایران وفاصلهٔ ۱۸ سالهٔ بین این دو متوّجه بوده ولذا ۱۸ سال ازعدد ۲۵۸ کسر نموده وفاصلهٔ زردشت را با استیلای اسکندر مقدونی ۲۴۰ سال شمرده بوده است بی فایده نیست گفته شود که عین عدد مذکور در متن یعنی ۱۶۰۰ سال در کتاب الکامل ابن الاثیر نیز (طبع **تورنبرگ** در **لیدن** جلد اوّل صفحهٔ ۱۸۱) آمده ولی بنحو دیگر چنانکه گوید» که در کتاب زردشت آمده که بگروید به آنچه من برای شما آوردم تا وقتیکه صاحب شتر سرخ بیاید و آن در سر ۱۶۰۰ سال خواهد بود» (عجب است که شتر سرخ با معنی خود اسم زردشت **زرتشترا** بی مناسبت نیست). بیرونی نیز در الاثار الباقیه صفحهٔ ۲۱۳ گوید که زردشت و جاماسب خبر داده بودند که در سر ۱۵۰۰ سال از زردشت دولت به پیروان دین زردشتی برمیگردد.

(۴۲۰) - این نوع منقولات از اوستا در دورهٔ اسلامی و منقولات حمزهٔ اصفهانی از آن راجع بمدّت سلطنت هریك از سلاطین اشکانیان و ساسانیان (بنا بر آنچه بیرونی از حمزه نقل میکند) تا حدّی روشنائی بچگونگی وترکیب آخری اوستای ساسانی آخر دورهٔ ساسانی میاندازد

یزدجرد ۴۱۸۲ سال وده ماه و۱۹ روز است (۴۲۱) که بنابراین ابو معشر یا مأخذ او ظهورزردشت را که ۳۰۰۰ سال بعد از کیومرث بوده درحدود سنهٔ ۵۵۰ ق.م. (یعنی ۲۴۰ سال قبل ازمبدأ تاریخ سلوکی) می‌شمارد مگر آنکه مقصود از «عهد گیومرث» آخر عمر او باشد که در آنصورت باید ۴۰ سال (۴۲۲) (یا ۳۰ سال) برین عددافزود.

§ راجع بصفحهٔ ۱۳۷ حاشیهٔ (۲۸۵) و صفحهٔ ۱۴۲ سطر ۲ و ۳ ——— بنابر تحقیقات هرتسفلد (پایقلی صفحهٔ ۴۳) وسعت مملکت ایران در زمان ساسانیان پس از فتوحات بهرام دوم در سنهٔ ۲۸۴ مسیحی نه تنها شامل گرگان و تمام خراسان بمعنی وسیع کلمه در آن زمان بوده بلکه محتملاً در وسیع ترین موقع انبساط خود شامل خوارزم و سغد و سیستان هم بوده است.

§ راجع بصفحهٔ ۱۳۸ وحاشیهٔ (۲۸۷) ——— در بعضی مآخذ مبدأ تاریخی باسم era Pompeius بنظرمیرسد که از ۶۳ ق.م است و بایدهمان از موقع تصرّف کاپادوکی باشد.

§ راجع به‌صفحهٔ ۱۴۰ حاشیهٔ (۲۹۰) ——— از موقع نوشته‌شدن مقالهٔ مولّر راجع باصطلاحات گاه شماری ایرانی در نوشتجات پیدا شده از چین تا حال بسیاری

(۴۲۱) - شایداین عدد نتیجهٔ حساب ذیل باشد: ازطرفی مدّت حکمرانی ملوك الطوائف بعد از اسکندر راچنانکه مسعودی ثبت کرده و گذشت ۵۱۴ سال ومدّت ساسانیان را تا آغازسالی که جلوس یزدگرد در آن واقع شد بر طبق همان روایت معروفی که مبنای جدول اوّل بیرونی است ۴۱۱ سال و فاصلهٔ بین زردشت و اسکندر را برطبق روایت مشهور ۲۵۸ سال شمرده و لذا فاصلهٔ زردشت «تاسنهٔ جلوس یزدجرد» را معادل جمع این اعداد یعنی ۵۱۴+۴۱۱+۲۵۸=۱۱۸۳ دانسته اند و از طرف دیگر چون فاصلهٔ بین گیومرث وولادت زردشت را درست ۳۰۰۰ کامل وبی کم وزیاد فرض میکردند وولادت زردشت را در روز ۱۱ اردی‌بهشت میدانستند بنابراین از یازدهم اردیبهشت تا اوّل فروردین (یعنی آغاز سال جلوس یزدگرد) هم با فرض خمسهٔ مسترقه در آخر سال ده ماه و ۱۹ روز میشود.

(۴۲۲) - بقول خود حمزه مدّت عمر گیومرث ۴۰ سال است ولی از قول بهرام موبد ۳۰ سال نقل میکند.

ازنوشتجات سغدی مورد مطالعه شده وبتدریج مطالب مربوط بسال و ماه سغدی بیشتر روشن شده و میشود ❀

§ راجع بصفحهٔ ۱٤۱ حاشیهٔ (۲۹۱) ——— در صبح الاعشي قلقشندی نیز (جلد دوّم صفحهٔ ٤۱۰ نسخهٔ چاپی) گوید مهر جان وسط زمان خریف است و بین آن و نوروز ۱٦۷ روز است !

§ راجع بصفحهٔ ۱٤۳ حاشیهٔ (۲۹۷) سطر ۱۱ ——— درزیج سنجری نسخهٔ واتیکان ورق 24 گوید :

خمسه تا ۳۷۵ یزدگردی در آخر آبان ماند و در آن تاریخ اوّل حمل در اوّل فروردین افتاد و در فارس خمسه را بآخر اسفندارمذ نقل کردند برسم قدیم ودربعضی نواحی در آخر آبان ماه ماند.

§ راجع بصفحهٔ ۱٤٤ حاشیهٔ (۲۹۷) ——— آنچه از قول هوتم شیندلر (Houtem Schindler) راجع بگرفتن خمسهٔ مسترقه در مازندران در آخر آبان در قرن کنونی نقل شده ازمراسله ای شخصی است که مشار الیه به دروین (Drouin) نوشته و این مؤلّف آنرا درمجلّهٔ آثارقدیمه (Revue archéologique) سنهٔ ۱۸۸۹ مسیحی صفحهٔ ۲۳۹ نقل کرده است.

❀ وقتیکه طبع این رساله نزدیك باتمام بود در مجلهٔ انجمن شرقی آلمان (ZDMG) جلد ۹۰ جزو اوّل سنهٔ ۱۹۲٦ مسیحی بنظر رسید که **هنینگ** (W. Henning) درمقاله ای راجع به «مایهٔ جدید مربوط بمانویّه» ازروی تحقیقات جدیده درآثار **تورفان** گویداسم ماه دوّم سغدی **خورحن** یا **خورجنیج** واسم ماه چهارم **پساك وپساکیج** (تاج ماه) است و نیز درهمان مقاله گوید که بنابر کتیبه های **سکائی مارال باشی** (درمشرق کاشغر) آن قوم نیز ماهها را باعدد میشمرده اند. این فقره شباهت دارد بآنچه در بارهٔ اهل بخارا در صفحهٔ ۱٤۰ اشیهٔ ۲۹۰ ذکر شد که ماهها را باعدد نه با اسم میشمردند.

§ راجع بصفحهٔ ۱٤٤ حاشیهٔ (۲۹۷) ——— کتاب «یزدگردی تاریخ» ملاحظه شد درین کتاب که بزبان گجراتی در سنهٔ ۱۸۷۰ مسیحی طبع شده (بر حسب آنچه یکی از جوانان هندی گجراتی زبان محصّل برای نگارنده ترجمه کرد) در صفحهٔ ۳۳ از رسالهٔ محضر (استشهادات قدیمی) مطبوعهٔ درسنهٔ ۱۱٤۲ یزدگردی صفحه ۱٦ نقل میکند که ابوالقاسم نجومی در هرات از قرانی خبر میدهد که در ۱۷ آذار ماه رومی سنهٔ ۱۱۲۰ رومی (اسکندری) و ۲٦ جمادی الاولی سنهٔ ۱۹۳ هجری و ۱۹ بهمن ماه سنهٔ ۱۷۷ یزدگردی واقع شده است. اگر این تطبیقات برروایت معتبری ازیك نویسندهٔ معاصر که خود در آن تاریخ ضبط کرده (نه از روی حسابهای قهقرائی متأخّرین) مبتنی باشد در آن صورت دلیلی برای بودن خمسه در آخر اسفندارمذ درمیان یك طائفه میشود ولی اعتماد بصحّت این روایت با دسترس نداشتن باصل مأخذ مشکل است.

§ راجع بصفحهٔ ۱٤۵ - ۱٤٦ ——— عید اوّل از اعیاد شش کانهٔ خوارزمیها (گاهنبازها) سحجاحی ریدرا بقول بیرونی در الآثارالباقیه صفحهٔ ۲۳۷ عامّه ناوسار چکانیك میگفتندو عیددوّم (میثسخن رید) راخاوردمینیك نیز میگفتند و همچنین اجغارمینیك وعیدسوّم (مذیان رید) را انجمرذ کانیك وعیدچهارم (میث زرمی رید) را خیرر وچکانیك نیز میگفتند و عید ششم را (ارثمین رید) ارثمین دکانیك نیز میگفتند.

§ راجع بصفحهٔ ۱۵۳ سطر ۱۰ ——— طعن غزالی بر نوروز و سده و غیره در کیمیای سعادت درباب سوّم ازاصل نهم ازرکن دوّم است تحت عنوان «درمنکرات که غالب است در عادت» (طبع بمبئی سنهٔ ۱۳۲۱ صفحهٔ ۱۸۸ - ۱۸۹)

و از آن جمله گوید «منکرات بازارها آن بود که برخرنده دروغ گویند و عیب کالا پنهان دارند و ترازو و سنگ وچوب گز راست ندارند و در کالا غشّ کنند وچنگ وچغانه وصورت حیوانات فروشند برای کودکان در عید و شمشیر و سپر چوبینی فروشند برای نوروز وبوق سفالین فروشند برای سده ..... و از این چیزها بعضی حرام است وبعضی مکروه امّاصورت

حیوان حرام است و آنچه برای سده و نوروز فروشند چون سپر و شمشیر چوبین و بوق سفالین این در نفس خود حرام نیست امّا برای اظهار شعار گبران حرام است که مخالف شرع است و هرچه برای آن کنند نشاید بلکه افراط کردن در آراستن بازار بسبب نوروز و قطایف بسیار کردن و تکلفات نو کردن برای نوروز نشاید چه نوروز و سده باید که مندرس شود و کس نام آن نبرد تا گروهی از سلف گفته اند که روزه باید داشتن تا از آن طعام ها خورده نشود و شب سده چراغ نباید کرد تا اصلاً آتش نبینند و محققان گفته اند که روزه داشتن این روز هم ذکر این روز بود و نشاید که خود نام این روز برند بهیچوجه بلکه با روز های دیگر برابر باید داشت و شب سده همچنین چنانکه از آن نام و نشان نماند».

در ربیع الأبرار زمخشری نیز (نسخهٔ موزهٔ بریطانی Or. 1186) صفحهٔ ٤ روایت میکند که نعمان بن مرزبان جدّ ابوحنیفه در روز نوروز بحضرت علی ع پالوده (فالوذج) هدّیه کرد و حضرت فرمود نَوْرِزو نا کُلَّ یَوْم و بعضی گفته اند روز مهرجان بود و فرمود مَهْرِجونا کُلَّ یَوْم.

§ راجع بصفحهٔ ١٥٤ - ١٥٥ ——— در صبح الأعشی قلقشندی (جلد دوّم صفحهٔ ٤٠٩) مذکور است که اوّل کسیکه [در اسلام] هدایای نیروز و مهرجان را رسم کرد حجّاج بن یوسف بود بعد عمر بن عبد العزیز موقوف ساخت و در زمان مأمون عبّاسی مجدّداً رایج شد.

نه تنها نوروز و مهرجان و سده در ادبیّات عرب دیده میشود بلکه حتّی ذکر جشن گاهنبار نیز در دیوان ابو نواس از شعرای نیمهٔ دوم قرن دوّم آمده است (دیوان ابی نواس و اخباره تألیف حمزة بن الحسن الأصبهانی نسخهٔ خطّی برلن بنشان Pm. 190)(٤٢٣) و نیز اسم روز اول ماه در بیتی از قصیدهٔ ابوعیسی النّوشجان بن عبد المسیح الاصفهانی که در کتاب محاسن اصفهان مافرّوخی (چاپ طهران سنهٔ ١٣١٢ هجری شمسی) صفحهٔ

٤٢٣- درباب مستقلی که برای اشعار مخلوط بفارسی ازابونواس است که بقول حمزه جمعاً ٢٠٠ کلمهٔ فارسی در دیوان او هست این قطعه دیده میشود : بحرمة النوبهار و کنك الرّفتار (؟) و وثبة الکوبکار (؟) و شمسها الشهریاری و ماهها الکامکاری و جشن کاهنبار وابسال الوهار و حرّ ایر انشار بده مرا یك باری.

٦٥ - ٦٦ درج شده مذکور است و بیت این است : فَاهنْا بنیروز اتاكَ مبشّراً بِنَوبیعِه و بِیَوْمِ هرمز روز. این شاعر از متقدّمین است و بنابر روایت مافرّوخی ذکر او در کتاب اصفهان حمزهٔ اصفهانی آمده بوده است.

§ راجع بصفحهٔ ١٥٦ - ١٥٧ ——— اقدام متوکّل بتأخیر نو روز و شعر بحتری که در کتاب بیرونی در سنهٔ ٢٤٣ ذکر شده ولی در تاریخ طبری که (قریب صد سال قبل نوشته شده) جزو حوادث سنهٔ ٢٤٥ ثبت شده است. اگر روایت طبری صحیح تر باشد شاید روایت بیرونی یا مأخذ او مبنی بر خلط تأخیر نوروز با اصلاح سال خراجی که هر دو اقدام از متوکّل بود مباشد و نیز بعید نیست که اصلاً نقل سال خراجی ٢٤١ به ٢٤٢ که مقریزی به متوکّل علی الله خلیفهٔ عبّاسی اسناد میدهد با اقدام بعقب بردن نوروز ایرانی که درین سال ٩ روز قبل از اوّل محرّم سال بعد بوده و داستان تأخیر افتتاح خراج از طرف این خلیفه در محرّم سنهٔ ٢٤٣ هجری قمری که بیرونی روایت میکند مربوط بهم و اقّلاً در یك موقع وقوع یافته اند چه سال خراجی که با نوروز واقع در ٢٢ ذی الحجّهٔ سال ٢٤٢ شروع میشد درواقع نمی توانست بدون حدوث اختلاف در تاریخ قمری و شمسی سال ٢٤٢ حساب شود زیرا که چون در ٣ محرّم سال ٢٤٤ خاتمه می یافت در حقیقت معادل و مقارن سال ٢٤٣ قمری بود(٤٢٤). اگر این فرض اخیر صحیح باشد در آنصورت روایت بیرونی نزدیکتر بحقیقت خواهد بود.

بیرونی در الاثار الباقیه (صفحهٔ ٣٢) گوید اینکه متوکّل نوروز را به ١٧ حزیران برگردانید برای اینست که بین سال خود (٢٤٣ هجری) و سال اوّل تاریخ یزدگرد را گرفته [و تقسیم بر ٤ نموده و آنرا مبنای حساب تأخیر نوروز قرارداد] این فقره مویّد صحّت قول طبری تواند شد چه نوروز واقع در اواخر سنهٔ ٢٤٢ (٢٢

(٤٢٤) - درواقع قول خود بیرونی هم بااین فرض مخالفت ندارد چه از ظاهر عبارت چنان مستفاد میشود که متوّکل تاخیر نوروز را به ١٧ حزیران در سنهٔ ٢٤٢ مقرّر داشته (شاید در نوروز معمولی که در اواخر آن سال بود) و « مراسلات بولایات درین باب در محرّم ٢٤٣ صادر شد ».

ذی الحجّه آغاز سال ۲۲٦ یزدگردی بوده و ربع این عدد فقط ٥٦ (و کسری) میشود و اگر از ۲۱ آوریل (نیسان) که نو روز آن سال مطابق آن بود ٥٦ روز عقب تر برویم به ۱٦ حزیران میرسیم نه ۱۷ آنماه ولی نوروز واقع در سنه ۲٤٥ هجری (۱٤ محرّم) اوّل سال ۲۲۸ یزدگردی بوده و بر حسب ظاهر چون ربع آن عدد ٥۷ میشود و ٥۷ روز بعد ازروزبیست‌ویکم نیسان (که باز نوروز آن‌سال مطابق آن بود) درست ۱۷ حزیران میشود. اینکه گفتیم «برحسب ظاهر» برای آنست که این حساب که محاسبین متوکّل کرده اند مبنی بر اشتباه است و برای پیدا کردن موقع نو روز در سال جلوس یزدگرد بایستی از تاریخ یزدگردی سال‌خودشان یك‌عدد کسر نموده و باقی را بر چهار تقسیم و خارج قسمت را از روزی که نوروز آن سال در ایّام ماههای رومی واقع شده رو بعقب (یعنی بطرف آخر سال) شمرده روز و ماه رومی مبدأ تاریخ را بدست بیاورند.

§ راجع بصفحهٔ ۱٥۷ - ۱٦۲ ———— در سفرنامهٔ ناصر خسرو (چاپ برلن صفحهٔ ٤۹) دیده میشود که در ذکر تاریخ قید هلالی اضافه میکند (سنهٔ تسع و ثلثین و اربعمائه هلالیّه) و از این قید چنان بر میآید که در خراسان در آن عهد سال خراجی رایج بوده و برای تمیز سال قمری از آن صفت هلالی را اضافه‌میکرده‌اند باین مناسبت ذکر این فقره بیفایده نیست که در همان سفر نامهٔ ناصر خسرو تاریخ ها مکرراً با ماههای ایرانی و سال یزدگردی‌ثبت شده و دراین موارد اغلب صفت«قدیم» باسم ماه ضمیمه میسازد واین فقره موٴید حدسی است که درصفحه ۲٤٥ (سطر۲) درج شد اگرچه این هم ممکن‌است که قید قدیم برای تمیز ماههای سال یزدگردی‌ازماههای سال شمسی خراجی که همان اسامی را داشته و در زمان مطابق‌آنها بوده اند برقرار و جاری بوده باشد.

§ راجع بصفحهٔ ۱٦۲ حاشیهٔ (۳۲٥) ———— تاریخ طوفان که در کتب

نجومی و تاریخی غالباً دیده میشود ظاهراً از کتاب‌الالوف ابومعشر بلخی مأخوذ است و بقول بیرونی منجّم مزبور اساس زیج خود را نیز بر همین تاریخ بنا نهاده بوده است ولی این تاریخ بسیار باختلاف روایت شده است. ابومعشر در رسالهٔ سابق‌الذّکر خود (معرفة مایدلّ علیه الرأس و الذّنب . . . . .) فاصلهٔ طوفان را باولادت حضرت رسول صلعم ۳٦۷۱ سال میشمارد که بنا بر آن تقریباً ۳۱۰۱ سال قبل از مسیح میشود. در کتاب منتخب کتاب الموالید احمد بن محمد بن عبدالجلیل سجزی ازمنجّمین معروف قرن چهارم (نسخهٔ موزهٔ بریطانی بنشان Dr. 1346 ورق 81) گوید که هزارهٔ چهارم در سنهٔ ۲٦٦ یزدجردی تمام میشود که بنا برین طوفان در سنهٔ ۳۱۰۳ ق . م میافتد و بحساب از روی قول کوشیار درمجمل الأصول (نسخهٔ موزهٔ بریطانی بنشان Add 7490 ورق 22) که از اوّل ادوار تا سنهٔ ۳۲۱ یزدجردی ٤۳۲۰ سال شمرده و اوّل ادوار را ۲۷٦ سال قبل از طوفان میداند طوفان در ۳۰۹۲ سال قبل از مسیح واقع می شود (ایدلر بنا بر حساب از روی قول حساب کوشیار ۳۱۰۲ می نویسد) و بقول بیرونی در الآثار الباقیه (صفحهٔ ۲۳-۲٥) بعقیدهٔ منجّمین فاصلهٔ بین قران اوّل از قرانات زحل و مشتری وطوفان ۲۲۹ سال و ۱۰۸ روز بوده و فاصلهٔ طوفان با اوّل سلطنت بختنصر (یعنی مبداء تاریخ نبوسار) ۲٦۰٤ سال بوده که بنابرین طوفان در ۳۳٥۱ سال ق . م . میشود و نیز گوید که‌ابومعشر گفته که‌فاصلهٔ طوفان با اوّل تاریخ اسکندر ۲۷۹۰ سال مکبوس و ۷ ماه و ۲٦ روز بوده که همان ۳۱۰۱ یا ۳۱۰۲ ق . م . برای طوفان نتیجه میدهد ونیز گوید بعقیدهٔ یهود طوفان ۲۷۹۲ سال و بعقیدهٔ نصاری ۲۹۳۸ سال قبل از تاریخ اسکندر بوده (یعنی ۳۱۰٤ و ۳۲٥۰ ق . م). در کتاب بی‌اسم فارسی سابق‌الذّکر طوفان را چنانکه درحاشیهٔ ۳۲٥ ذکر شد در ۳۰۷٥ قرار میدهد. صفدی در کتاب الوافی بالوفیات فاصلهٔ بین طوفان و تاریخ بختنصّر را ۲٤۰۰ سال و ۱۱ماه میشمارد که بنا بر آن طوفان به ۳۱٤۸ سال

قبل ازمسیح می افتد(٤۲٥) حمزهٔ اصفهانی در کتاب سابق الذّکرخود (صفحهٔ ۱۱) بنقل از ابومعشر گوید که از طوفان تا اوّل فروردین سال جلوس یزدجرد ۳۷۳٥ سال و ۱۰ ماه و ۲۲ روز است (٤۲٦) در کتب دیگر بانواع دیگر نیز ذکر شده که ذکرهمه موجب تطویل میشود .

تأسیس تاریخ خراجی را که کتب فارسی در اواخر ساسانیان(عهد قبادیادیرتر) دانسته اند ممکنست اثری از سنّت قرار دادن افتتاح خراج در نوروز یعنی اوّل فروردین باشد . که شاید در آن زمان که نوروز در تابستان (در سرطان) بوده و در ولایات گرمسیر خرمن بدست آمده و در سرد سیر نیز جودرومیشد یکی ازسلاطین ساسانی این بنا را نهاده است و سعی در برگرداندن نوروز به تابستان برای تأخیر افتتاح خراج هم که در قرون اولای اسلامی بعمل میآمد مربوط باین رسم و درواقع اصلاح سال خراجی بوده است ورنه نو روز همیشه در تابستان نبوده و دراوایل دورهٔ ساسانی درپائیز و پیش از آن در زمستان بوده است .

§ راجع بصفحهٔ ۱٦٤/۱٦۳ ——— راجع بتأسیس تاریخ غازانی در کتاب ظفر نامهٔ منظوم حمدالله مستوفی که کمی بعد از این تأسیس تألیف شده است (سنهٔ ۷۳٤) از قول غازان چنین گوید (نسخهٔ موزهٔ بریطانی بنشان . . . . . .) :

(٤۲٥) - چنانکه درمتن ذکرشد صفدی یکجا گوید که بین طوفان واوّل تاریخ بختنصر ۲٤۰۰ سال است و ۷/۱۲ سال ولی عجب آنکه بلا فاصله بعد فاصلهٔ طوفان را باذی القرنین (که مقصود همان تاریخ سکندر است) ۲۹۳٤ سال میشمارد که بنا براین طوفان ۲۲٤٥ سال ق۰م۰ واقع میشود و این اختلاف با آنکه خود گوید « در تاریخ طوفان اختلاف است ولی ما بحساب این مسئله راتصحیح کردیم وبحرکات کواکب واوساط آنها بقهقرا حساب نموده باین نتیجه رسیدیم » عجیب است .

(٤۲٦) - ظاهراً این قول شایع بوده وازعبارت کتاب بی اسم فارسی هم (سه هزارو هفتصد و پنجسال و تیرست و بیست و دو روز است) گویا کلمهٔ « سی » افتاده است . در کتاب الوس اربعهٔ چنگیزی یا شجرة الاتراك مأخوذ از کتاب الغ بیك (نسخهٔ موزهٔ بریطانی بنشان Add 261 196) از کتاب نزهة الناظر علاء الدّین ابن الشاطر دمشقی نقل میکند که در آن نیز فاصلهٔ طوفان با مبدأ تاریخ هجری ۳۷۲٥ سال ثبت شده که نزدیك بروایت حمزه میشود در همان کتاب (الوس اربعه قول دیگری نقل میگویند از « کروهی » که فاصلهٔ طوفان را با هجرت ۳۹۸٤ سال میدانند — عبارت حمزهٔ اصفهانی درنسخه های چاپی آن مشوّش است و سقطی دارد.

دگرچونکه شاهی درایران یکی است — بدیوان تواریخ یك رویه نیست
سر سال هرکس دگر گونه است — و زان کار این ملك وارونه است
گروهی هلالی کنند اختیار — گروهی خراجی شمارد شمار
گروهی ازین هر دو ان بگذرد — سر سال از فرودین بشمرد
که نوروز کبری بود نام آن — ز ایّام کسری است هنگام آن
گروهی ز اسکندری دم زنند — گروهی حساب از جلالی کند
من (٤۲۷)این جمله تاریخ ها بفکنم — یکی سازم و نام خانی کنم
سر سال نو روز و فصل بهار — که باشد شب و روز بریك قرار

. . . .

در آن سال نوروز فصل بهار — زهجری شده هفتصد و یك شمار
ده و دو زماه رجب رفته روز — نهادند تاریخ گیتی فروز
یکی گشت در ملك ایران حساب — و راهست تاریخ خانی خطاب

درمقدّمهٔ ظفر نامهٔ شرف الدّین علی یزدی که بتاریخ جهانگیری موسوم است درضمن احوال غازان گوید « ودرعهد اوتاریخ خانی که دیوانیان ایران بدان حساب میکنند درسنهٔ احدی وسبعمأة موافق پارس ئیل وضع کردند . علاوه بر تصریح بتاریخ سال ازطرف این دومورّخ قید سال پارس ئیل ترکی نیزمؤیّد قطعی همان سال است که بحساب درست میآید (٤۲۸) ونیزمعلوم میشود در صدوسی سال بعد یعنی درزمان علی یزدی بازتاریخ خانی هنوز رایج ومعمول بوده است .

راجع بصفحه ۱٦٥-۱٦٦ ——— بابینگر(Babinger)در کتاب مورّخین عثمانی (Die Geschichtschreiber der Osmanen) در صفحه ٤۱۸ (ضمیمه) گوید که در مملکت عثمانی از تاریخ ۱٦۷۷ مسیحی سال و ماه رومی با تاریخ هجری معمول گردید تا در سنه ۱۷۸۹ مسیحی در عصر سلیم ثالث دفتر دار مورالی عثمانی

(٤۲۷) یعنی غازان خان

(٤۲۸) سال پلنگ چینی در ۲۹ جمادی الاولی سنه ۷۰۱ هجری شروع میشود

سنهٔ مالیه را ایجاد کرد و اوّل سال‌را از اوّل اکتبر باوّل‌مارس نقل کردند که‌روز کبیسه همیشه بآخر سال بیفتد . تاریخ سال‌همان هجری بود ولی درهر ۳۳ سال‌قمری یك‌بار یك عدد بالاتر می جستند در سنه ۱۲۸۸ بواسطه اشتباهی این قاعده متروك شد .

§ راجع به صفحهٔ ۱۶۸-۱۶۹ حاشیهٔ (۳۳۵) ———— دریك کتاب خطّی که ظاهراً شرحی برسی فصل خواجه نصیرالدّین طوسی درمعرفت تقویم است (نسخهٔ موزهٔ بریطانی بنشان Add 7700) ودر حدود سنهٔ ۸۲۴ تألیف شده چنین گوید که وضع تاریخ [ملکشاهی] در اصفهان در ۹ ماه رمضان روز جمعه بوده « و درهمان سال سلطان جلال الدّین ملکشاه از اصفهان بسمرقند رفت و فتح تمامی آن بلاد کرد وحاکم سمرقند را محبوس کرده باصفهان آورد »

بازدرهمان کتاب گویدچون سال‌درست ۳۶۵ روزوپنج‌ساعت و ۴۹ دقیقه‌است (بحسب زیج مراغه) لهذا بحساب دقایق اضافی کبیسه های چهار ساله (که آنرا مشروحاً بیان میکند) بعد از هفت کبیسه رباعی بایدیك کبیسهٔ خماسی بیاید (یعنی سال سی و سوّم) و این عمل باین ترتیب ۱۴ مرتبه مکرّرمیشود (یعنی در۴۶۲سال) آنگاه باید کبیسهٔ خماسی یکبار پس از شش کبیسهٔ رباعی یعنی در سال بیست و نهم بیاید و آنوقت باز تازه یك دقیقه کسر باقی می ماند .

درسی فصل خواجه نصیر الدّین طوسی (چاپ ایران با خلاصة الحساب شیخ بهائی وهیئت فارسی قوشجی در یکجا وبانمرهٔ صفحات مسلسل) درصفحهٔ ۱۱۱ گوید «ونام ماههای این تاریخ (یعنی تاریخ جلالی) همان نام ماههای فارسیان است » و بعد گوید «وبعضی از استادان این علم روایت کرده اند که سال ملکی را هم نام ماهها وهم نام روزها وضع ونام روزها ونام ماههای ملکی اینست که درین دو جدول مبیّن شده است . . . . » و اسامی وضعی که بآنها اشاره شد ثبت نموده است و نیز گوید «وعدد روزهای هر ماهی سی روز باشد و پنج روز دزدیده در آخراسفندار ماه گیرند و بهرٔ چهار سال یاپنج سال یکبار یك روزدیگر بجهت کبیسه در آخر پنج دزدیده افزایند تا شش روز شود و اوّل روز فروردین ماه روزی بود که در نیم روز آن روز

آفتاب در حمل باشد و از حوت انتقال کرده باشد »

در سال ۴۶۸ هجری تحویل آفتاب بحمل قدری بعد از ظهر بوده و لذا سال شمسی که در آنروز منقضی میشد کبیسه بوده‌است وبنابرین‌علی‌القاعده سال شمسی ۴۷۱-۴۷۲ هجری یا اوّلین سال تاریخ جلالی نیز بایستی کبیسه باشد ولی اگر چه بحساب از روی ارصاد کنونی تحویل آفتاب بحمل در نوروز واقع در سال ۴۷۲هجری چند دقیقه (شاید ۷ دقیقه) بعد از ظهر بوده است لکن ظاهراً بر حسب حساب منجّمین آن زمان تحویل چند دقیقه قبل از ظهر می افتاده و لذا سال شمسی بعد را که سال دوّم تاریخ جلالی (۴۷۲-۴۷۳ هجری) کبیسه قراردادند که‌اوّلین کبیسهٔ خماسی بوده است .

§ راجع بصفحه ۱۶۸ و حاشیه ۳۳۵ ———— در کتاب زیج‌المفرد تألیف محمدبن‌ایّوب‌الحاسب طبری که بزبان فارسی در نیمهٔ دوم قرن پنجم ظاهراً اندکی بعداز وفات ملکشاه سلجوقی تألیف شده واز استخراجات در ۴۳۸ یزدگردی (۴۶۱ هجری) حرف میزند (ق7a)ونسخه‌ای‌از آن‌بنشان (O.1.10) در کتابخانهٔ دارالفنون کمبریج موجود است در دو موضع صریحاً (ورق19b) مبدأ تاریخ سلطانی ملکی (جلالی) را در سال ۴۴۷ یزدگردی ذکر میکند که مطابق با سنه ۴۷۰ هجری میشود و چون (ورق 15a) از رصد خود در شهر آمل در سنه۴۵۲یزدگردی و ۴۷۶ هجری‌حرف میزند (یعنی چهار سال بعد از مبدأ تاریخ جلالی) لذا اظهار وی راجع بمبداء تاریخ ملکی مسئله غامض است . از اینکه وی در سنه ۴۷۶ هجری اعتدال خریفی رادرروز اشتاد از مهر ماه ملکی مطابق اوّل جمادی‌الاولی بر طبق رصد خود ثبت میکند آثار تسامح دیده شود چه اعتدال خریفی در اوّل جمادی‌الاولی آن سال مطابق روز ۶ مهر ماه بوده نه ۲۶ .

§ راجع بصفحهٔ ۱۷۰ حاشیه (۳۳۶) ———— در نسخهٔ زیج ایلخانی کتابخانهٔ دارالفنون کمبریج (بنشان(7)O.2) ورق۱۶ درجدول سالهای کبیسه‌وبسیطهٔ ملکی برای سیصدسال از مبدأ تاریخ جلالی همهٔ ارقام بطور صحیح درج‌شده‌واشتباهات

نسخ دیگر را ندارد و همچنین در نسخه ای از همین زیج که بخط اصیل الدّین پسر مؤلّف درکتابخانهٔ ملّی پاریس محفوظ است (بنشان Ancien fonds 163). کبیسه های خماسی درین نسخه بقرار ذیل است : سال ۳۱ - ٦٤ - ۹۷ - ۱۳۰ - ۱٦۷ - ۱۹۲-۸۲۲٥-۲۲٥ - ۲۹۱ .

§ راجع بصفحهٔ ۱۷۰-۱۷٤ ——— در زیج اشرفي سابق الذّکر درباب کبیسه های رباعی و خماسی تاریخ جلالی گوید (صفحه ۹) که در هر ۲٥۸ سال ٥۰ مرتبه کبیسه واقع میشود ٤۲ نوبت رباعی و ۸ نوبت خماسی پس ٦ یا ۷ نوبت متوالی سال چهارم کبیسه باشد ویك نوبت سال پنجم

و نیز در کتاب ربیع المنجّمین (شرح بر کتاب سي فصل فارسی خواجه نصیر الدّین طوسي که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی طهران موجوداست (رجوع شود بفهرست آن کتابخانه) گوید « و باستقراء یافته که چون هفت بار یا هشت بار کبیسه نمایند یك بار از قرار پنج سال کبیسه [یعنی] در سی و سه سال هشت کبیسه واقع شود هفت کبیسه از آنجمله رباعی .... و یکی خماسی ...... و بعد از ۳۹٦۰ سال شش کبیسهٔ رباعی خواهد شد و یك بار خماسی و اوّل فروردین روزی بود که بعد از نصف النّهار مقدم بر آن روز تا اوّل نصف النّهار آن روز آفتاب از حوت بحمل آید [این فقره را آقای مینوی از یاد داشتهای خود براقم سطور دادند]

§ راجع بصفحهٔ ۱۷۳ وحاشیهٔ (۳۳٥) ——— میزان تحقیقی سال شمسی بقول تقویم بحری سنه ۱۹۳۷ مسیحی(Nautical Almanac) حالا ۳٦٥/۲٤۲۱۹۸۷۹ روز است و در هر صد سال معادل ۰/۰۰۰۰۰٦۱٤ روز ازین میزان کم میشود یعنی سال کوتاه تر میشود .

بیرونی در الاثار الباقیه (صفحه ۱٤٤) گوید « ما کسر سال را برصد پنج ساعت و ٤٦ دقیقه و ۲۰ ثانیه و ٥٦ ثالثه یافتیم » .

§ راجع بصفحهٔ ۱۷٥ - ۱۷٦ ——— در ضمن مرور بکتب مختلفه باز بعضی تواریخ ایرانی با تطبیق بتواریخ دیگر بنظر رسید که با آنکه درین موضوع قصد استقراء نبود محض مزید فایده ذیلاً ثبت میشود :

بیرونی در کتاب التفهیم (صفحهٔ ۱۹۱ نسخهٔ چاپی) روز ۳ آبانماه ۳۹۸ یزدگردی را با ۲٥ رمضان ٤۲۰ هجری تطبیق میکند که باحساب مطابقت دارد .

در کتاب الاوراق صولی اخبار الراضی بالله والمتقی بالله (طبع لندن سنهٔ ۱۹۳٥ مسیحی) صفحهٔ ٦٥ نوروز سال ۳۲۳ هجری را در ۸ روز گذشته از رجب ثبت میکند که با نوروز معتضدی تقریبا مطابقت میکند ولی نه با نوروز ایرانی و نیز در صفحهٔ ۱٤۲ اشاره به جشن سده دارد در ماه ربیع الاخر سنهٔ ۳۲۷ که با حساب مطابق است و سده در ۱۸ همان ماه بوده . درصفحهٔ ۱٤۲ نوروز را در دوروز گذشته ازرمضان آن سال میشمارد که باز با نوروز معتضدی وفق می دهد .

ناصر خسرو در سفر نامهٔ خود چاپ برلن ٦ جمادی الاخر سنهٔ ٤۳۷ را بانیمهٔ دیماه پارسیان سنهٔ ٤۱۰ یزدجردی تطبیق میکند وبا حساب مطابق است .

و همچنین ٥ محرّم سنهٔ ٤۳۸ را با ۱۰ مرداد تطبیق میکند که باز مطابق حساب است .

۲۰ صفر همان سال را با ٥ شهریور تطبیق میکند که با حساب ۲٥ شهریور باید باشد .

۱۷ ربیع الاوّل سنه ٤۳٤ را با ایّام مسترقه تطبیق میکند که با چهارم مسترقه بعد از آبان وفق میدهد .

۲٥ جمادی الآخر سنهٔ ٤۳۸ را با ۲ آذر تطبیق میکند که صحیح نیست و با ۲۲ دیماه مطابق است چنانکه در نسخهٔ دیگر چنان است .

۲ رجب سنه ٤۳۸ را با ۱ بهمن ماه تطبیق میکند که با حساب دو روز اختلاف پیدا میکند .

در تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء حمزهٔ اصفهانی چاپ برلن صفحهٔ ۱۷٦ سه روز مانده از ربیع الآخر سنهٔ ۳٤٤ را با روز آذر (نهم) از ماه مرداد تطبیق می کند . با حساب ۲٥ مرداد می شود .

صفحه ۱٥۲ — ۳ رجب سنهٔ ۲۷۰ را با روز باد (۲۲) ماه شهریور تطبیق میکند . با ۲۲ آذر مطابق است .

صفحهٔ ۱٥۲ — ۸ روز مانده از رجب سنهٔ ۲٦۰ را با اوّل اردی بهشت تطبیق میکند . دو یا سه روز اختلاف دارد و با ۲۸ فروردین مطابق می آید .

صفحهٔ ۱٥۲ — پنجم شوّال سنهٔ ۲۸۷ را با ۲۷ شهریور ماه تطبیق میکند. باحساب مطابقت دارد

صفحهٔ ۱٥۳ — شانزدهم ذی القعدهٔ سنهٔ ۳۱۹ را با ۲٦ آذر ماه تطبیق میکند . با دوّم خمسهٔ مسترقه مطابق است .

صفحهٔ ۱۵۳ — یازدهم ذی القعده سنهٔ ۳۲۱ را با ٦ آبانماه تطبیق می کند . تقریبا مطابق است .

صفحهٔ ۱٥٤ — سوم ربیع الاول سنهٔ ۳۲۳ را با ۱۰ بهمن ماه تطبیق می کند باحساب مطابق است

صفحهٔ » — غرهٔ ربیع الاخر » » » ۷ اسفندار » » » » » »

» » — ده روزمانده ازربیع الاخر سنهٔ ۳۲۹ با ۲۲ دیماه » » » » » »

انوری گوید .

«بحکم دعوی زیج و گواهی تقویم شب چهارم ذی حجه سنهٔ تامیم
شبی که بود شب هفدهم زماه ایار شبی که بود نهم شب ز تیر ماه قدیم»

این تطبیق با حساب وفق میدهد .

در تاریخ رویان تألیف اولیاءالله آملی (چاپ طهران سنهٔ ۱۳۱۳ هجری شمسی) صفحهٔ ۱۳۰ روز ۲۱ ذی الحجهٔ سنهٔ ۷٤٦ را با ۲۷ تیرماه تطبیق میکند . باحساب مطابق است .

صفحهٔ ۱۳۱ روز ۲٤ رجب سنهٔ ۷٥٦ را با ۱۱ آبان ماه قدیم تطبیق میکند . با ۲۰ آبان مطابق می آید .

صفحهٔ ۱۳۸ — غرهٔ محرم سنهٔ ۷٦٤ را با ۲۹ تیرماه تطبیق میکند. باحساب ٥ بهمن ماه بود.

در کتاب المسائل قصرانی (نسخهٔ خطی وزارت هندوستان در لندن) روزنهم ازجمادی الآخره سنه ۲۷٥ را با ۹ شهریور تطبیق میکند . با نهم جمادی الاولی مطابق میاید .

و نیز ۷ جمادی الآخره از همان سال را با ۲٥ شهریور تطبیق میکند .. با ۲۳ جمادی الاولی مطابق است .

باز ۱۷ شهریور سنهٔ ۲٤۸ یزدگردی را با ۱۹ رجب تطبیق میکند . ۱۹ رجب ۲۰ بهمن ماه می شود .

ابن ابی طاهر (ابو القاسم المظفر بن علی بن المظفر بن محمد بن عبد الصمد) در کتاب القرانات خود (نسخهٔ موزهٔ بریطانی بنشان Add. Or. 7473) ورق ٦۰ طالع دولت خلافت عباسی را یکشنبهٔ نیمهٔ رجب سنهٔ ۱٤۱ هجری و۲٤ دیماه سنهٔ ۱۲۷ یزدگردی (ظاهراً ۱۱۷) و ۲۱ اذار سنهٔ ۱۰٦۰ اسکندری میشمارد . با حساب یك یا دو روز اختلاف دارد یعنی ۲۲ یا ۱۳ دی می شود .

ابن‌الفقیه همدانی در کتاب معروف خود اخبار البلدان (نسخهٔ خطی مشهد) ابتدای بنای بغداد را در سنهٔ ۱٤٥ هجری در ۱۸ مرداد ماه سال ۱۳۱ یزدگردی و روز آخر تموز ۱۳۷۰ (ظاهراً ۱۰۷۰) اسکندری میشمارد . این تاریخ‌ایرانی با ۱۹ ایلول سنهٔ ۱۰۷۲ اسکندری مطابق است (٤۲۹) وچون آفتاب را دراسد ثبت میکند ظاهراً تاریخ تموز صحیح است و ۳۱ تموز در آن تاریخ با ۱۸ مرداد بهیزکی مطابقت تواند داشت .

(٤۲۹) - این قطعهٔ ابن‌الفقیه را آقای مینوی ازیادداشتهای خود براقم سطور دادند .

در کتاب‌الوافی بالوفیات صفدی نوروز سنهٔ ۲۸۲ هجری را در۱۱ صفر می‌نویسد که با حساب مطابق است .

ابوالفرج ملطی معروف بابن‌العبری در کتاب سریانی خود که ناو (F. Nau) درسال ۱۹۰۰ مسیحی طبع و باترجمهٔ فرانسوی آن نشر نموده (Le livre de l' Ascension de l' esprit sur la forme du ciel et de la terre, cours d, Astronomie redigé en 1279 par Grègoire Abol farag dit Bar-Hebraeus (صفحهٔ ۱۷٦ — ۱۷۷ روز ۱۲ جمادی الاولی سال ٦۷۷ هجری را با ۲۲ آذر سنهٔ ٦٤۷ یزدگردی و ۲٤ آهکی ارمنی از سال ۷۲۷ ایمان ارامنه (!) و اول تشری سال ۱٥۹۰ سلوکی تطبیق میکند · ۲۲ آذر ماه با ۱۲ جمادی الاولی تقریبا مطابق است ولی با ۲۸ ماه آهکی ارمنی مطابق میاید نه با ۲٤

در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران سید ظهیر الدین مرعشی (طبع پطرزبورگ سنهٔ ۸٥۰)صفحهٔ ۱۱٤ روز۱۷ جمادی الآخره سنه ۷٥۷ رابا ۲ مهرماه قدیم تطبیق میکند باحساب تقریباً مطابق است .

و نیز در صفحهٔ ۱۱۷ — ۲۹ ذی‌الحجه از سنهٔ ۷٥۹ را با ۱٤ اسفندارماه‌قدیم تطبیق می کند. با حساب تقریباً مطابق است .

در تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی (چاپ پطرزبورگ سنهٔ ۱۸٥۸ مسیحی) صفحهٔ ۱۱٦ روز ۸ جمادی الآخره سنهٔ ۱۰۰۲ را با ۲۹ تیرماه قدیم تطبیق میکند . با ٤ مرداد تطبیق می کندولی در صورت فرض خمسه در آخر سال باحساب مطابق میآید .

§ راجع بصفحهٔ ۱۷۹ سطر ۱۲ و ۱۳ ——— تاریخ یزدگردی راظاهراً در بعضی نواحی از جلوس یزدگرد اخیر ودر بعضی دیگر ازوفات آن پادشاه (٤۳۰) می گرفته اند مثلاً ابو الفرج ابن عبری در کتاب سابق الذکر خود گویداین تاریخ از وفات یزدگرد است ولی عجب آنکه ریچاردسون دررسالهٔ اجتهادیهٔ خود John Richardson, A Dissertation on the languages, literature) (and manners of eastern nations Oxford 1778 p. 182 گوید که بعضی از ایرانیها مبدأ تاریخ یزدگردی را از جلوس او و بعضی ازشکست قادسیه (٦۳٦ مسیحی) و بعضی از وفات یزدگرد میدانند . شق دوم درهیچ‌جا بنظرنگارنده نرسیده است .

(٤۲۰) - وفات یزدگرد بقول مشهور درسنهٔ ۳۱ هجری‌واقع شده است ولی‌دربعضی‌مآخذ مانند طبقات الأمم صاعد اندلسی متوفی سنهٔ ٤٦۲ چاپ بیروت سنهٔ ۱۹۱۲ مسیحی آنرا در سنهٔ ۳۲ هجری می نویسد و این قول مستبعد نیست .

§ راجع بصفحه ۱۸۰ ——— از جملهٔ تواریخ مستعمله در ایران (شاید برای مدّت کم) یکی هم تاریخ چنگیزخانی بوده که ظاهراً آنرا هم تاریخ خانی مینامیدند و آثار آن جسته جسته در بعضی کتب دیده میشود . از آنجمله در کتابی راجع بنجوم تألیف ابو محمّد عطا بن احمد بن محمّد بن خواجه غازی سمرقندی که برای قاآن مغولی چین از اعقاب تولي پسر چنگیز (تولی جد چهارم وی بوده) درسنه ۷٦٤ هجری بزبان عربی نوشته (نسخهٔ کتابخانهٔ ملّی پاریس بنشان fondes arabe 6040) غالباً تاریخ خانی را ثبت وماههای آنرا با اسامی شهور ایرانی میشمارد وسال تألیف را که ۷٦٤ هجری باشد سنه ۱۵۷ از تاریخ مزبور مینامد و مکرّر بهمن ماه الخانی یا فروردین ماه الخانی دیده میشود .

§ راجع بصفحهٔ ۱۸۸ سطر ۱۲و۱۳ ——— اگرچه قسمت‌های توضیحی آفرینگان گاهنبار را که راجع بروز و ماه گاهنبارها است غالباً الحاقی و مستحدث میشمارند لکن بعید نیست که از اصل قدیمتری اتّخاذ شده باشد . این آفرینگان بعقیدهٔ علمای ایران شناس از نسك هادوخت اوستای ۲۱ نسکی است و محتمل است که همین روز و ماه یعنی مواقع گاهنبارها در ظرف سال نیز در اوستای ساسانی وجود داشته‌است. هرتل در رسالهٔ سابق الذّکر خود گوید که از ۳۱ نسخهٔ موجود آفرینگان مزبور این قسمت فقط در هفت نسخه مندرج است . چون چنانکه گفته شد گوتزه ثابت گرده که بعضی مندرجات دامدات نسك (که در بوندهشن برای ما مانده) متأخّر بر اوایل قرن چهارم قبل از مسیح نیست استبعاد کلّی نخواهد داشت اگر فرض شود اصل و مأخذ این قسمت از آفرینگان هم که بازاز حیث موضوع مربوط بخلقت و تقسیم سال بدوره های آفرینش انواع مختلفهٔ مخلوقات است از قرن چهارم و یا که پنجم قبل از مسیح بوده باشد (شاید بقرینهٔ مواقع گاهنبارها در ماهها از نصف اخیر قرن پنجم)

§ راجع بصفحهٔ ۱۹۱ - ۱۹۵ ——— در زین الأخبار گردیزی نسخهٔ کمبریج (King's College 213) ورق 161a شرحی راجع باعیاد ایرانی آمده که اگرچه غالب آنرا از بیرونی اقتباس نموده معذلك چند فقره قابل ذکر در این جاست و از آنجمله است اسم جشن سر شوی برای تیرگان و نیز عید شهریورگان را آذر جشن مینامد و روز دی ثالث را در دیماه بفارسی دی سدیگر می خواند و یك عیدی هم باسم ابتدا باز ذکر میکند و گوید رو زمزمه است که باز بمعنی زمزمه آمده (باز وباژ بهمین معنی در کتب دیگر نیز آمده)

در زیج المفرد که ذکرش گذشت (ورق107b) روز ۱۹ فروردین را فروردینکان اوّل و ۲٦ آبان ماه را فروردینکان ثاني مینامند و در یکجا ۸ مهر ماه را عید بازار کرد فناخسرو مینامد ولی در جای دیگر (ورق6a) گوید این عید در بغداد ونواحی آن روز ۱۷ فروردین است و باز روز ۱۰ ازماه مهر را بهمین اسم میخواند و روز دوم آبانماه را کاکیل اوّل و روز ۱۱ دی ماه را نیز کاکیل می نامد و روز اول اسفندار مذ را بهار جشن اسم میدهد و گاهنبارها را بکلّی به‌ترتیبی دیگر و مخالف همهٔ روایات دیگر ثبت میکند.

در کتاب زیج تألیف ابو القاسم بن محفوظ منجّم بغدادی که بتاریخ ٦۸۳— ٦۸٤ تألیف‌شده (نسخهٔ کتابخانهٔ ملّی پاریس که درهمان سال تألیف کتاب استنساخ شده بنشان Ancien fonds 605) ورق33a ۳ اردیبهشت را عیدا حلشان(؟) و۲۸ خرداد را عیدالرّیاحین و۱۵ مرداد را عیدالنار و ۱۹ آنماه را عیدافرویدون و ۱۵ دیماه را مولدزرادشت و ۲۰ آنماه را روز بالارفتن زردشت بآسمان و ۱۵ بهمن را عید بهمن نوشیدن برای حفظ و۱۸ اسفندار مذ را عید زیادت آب میخواند.

خرگوشهای پرنده راکه بقول بیرونی در روز اوّل آذر ماه ظاهر میشده اند

درنسخهٔ استانبول از الآثار الباقیه جرسانجره ودرنسخهٔ قدیم قانون مسعودی برلن خراسانخره ضبط کرده است

آکاثیاس (Agathias) ازمورّخین یونانی قرن ششم مسیحی از یك عیدی ایرانی حرف میزند (II. 59) که بزرگترین جشن ایرانی وعید اِفنای موجودات شریره بوده و در آنروز ایرانیان مارها و سایرحشرات مضرّه راکه در صحرا زندگی میکنند میکشتند و پیش مغ ها میبردند. گرای در دائرة المعارف مذاهب و آداب هستینگ در مادّهٔ اعیاد (festivals) گوید که شاید این همان عید برزگران است (؟) که در روز پنجم اسفندارمذ ماه بوده است ولی بنظر نگارنده بیشتر محتمل است که این عید یکی از گاهنبارها بوده (مثلاً پَیْتیشْ هَهْيَ) که باموقع کشتن جانوران تناسب دارد و درعهد آگاثیاس در آخر اردیبهشت ماه عرفی بوده است.

یکی از اعیاد دیگرشایان ذکر عید معروف مانویان است که درمآخذ رومی باسم بِما اشتهار دارد و شاید اسم فارسی آن گاه بوده که بمعنی تخت باشد و در اواخر زمستان واقع و شاید آخر ماه روزهٔ آنها بوده است.

اعیاد خوارزمیها و سغدیها در کتاب بیرونی مشروحاً مندرج است.

در صبح الأعشي قلقشندی گوید اعیاد بزرك ایرانی هفت عدد است: نیروز مهر جان، تیرکان، فرورد جان، بهمنجنه، سده، رکوب الکوسج.

کتابی باسم De Reqio Persarum principatu تألیف Brissonius از اعیاد ایرانی بحث میکند ولی محقّقانه نیست.

§ راجع بصفحهٔ ۲۰۳ سطر ۱ و ۲ از حاشیه ——— در رسالهٔ پهلوی مادیگان سي روج که آذر باد مار سپند منسوب است در باب پنج روز گاثا گوید

که اوّلین روز گاثا در حکم روز هرمز است (یعنی همان تکالیف آنروز را دارد) و روز دوم حکم روز بهمن و روز سوم حکم روز آذر و روز چهارم حکم روز مهر و روز پنجم حکم روز دین را دارد.

§ راجع بصفحهٔ ۲۰٤ ——— در نهایة الأرب نویری (سفر اوّل صفحه ۳۹) اسامی فارسی و عربی سیّارات مندرج است وازآنجمله مشتری را تیر(!) و برجیس و زهره را آناهید و بیدخت وعطارد را هرمس مینامد

و نیز قابل توجّه است که اسم عطارد وماه تیر در نزد خوارزمیان هر دو چیری بوده و اسم ستارهٔ مشتری و دیماه هردو ریمژد بوده.

☆☆☆

« وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ »

تبصره

علم نجوم و احکام نجوم

در ایران قدیم

در پایان سخن اشاره باین نکته بی فایده نیست که یکی از مباحثی که ظاهراً کمتر مورد تتبّع و تحقیق شده و جا دارد کسی از اهل خبرت آنرا بالخصوص مورد توجّه قرار داده و غور و تدقیق در آن نماید تاریخ علم نجوم واحکام نجوم درایران قدیم یعنی قبل از اسلام است . اگرچه البتّه اطّلاعات فراوان درین باب از آن زمان در دست نیست لکن از کتب نجومی عهد اسلامی مایهٔ معتدّ بهی برای این مبحث میتوان جمع آوری نمود و در کتب پهلوی هم جسته جسته مطالبی راجع بنجوم موجوداست (۴۳۱) مسلّماً در عهد ساسانیان ستاره شناسی یا اختر شماری رواج داشته ومنجّم (اخترمار) یکی ازارکان وملازمین دربار بوده است(۴۳۲) و ظاهراً این فنّ را ابتدا از بابل و بعدها

(۴۳۱) مانند کارنامهٔ اردشیر بابکان ومینیوك خرت وبوندهشن ودین کرت وروایات وبعضی قطعات پهلوی تورفان واگرچه اکثر وبلکه همهٔ آنها ازقرون بعد ازانقراض دولت ساسانیان است ولی بظنّ قوی از مآخذ قدیمتر اخذ کرده اند .

(۴۳۲) بعضی از کتیبه های اشکانیان هم که در زبان بابلی بدست آمده و ۱۷ کتیبه از آنها را اشتراس مایر (J. N Strassmaier) در مجلهٔ آشور شناسی (Zeitschrift für Assyriologie Bd. 3, 1888) نشر نموده مربوط بنجوم است (دو فقره) و یك کتیبه (کتیبهٔ نهم) ظاهراً زایچهٔ طالع است .

بیشتر از هند و یونان و اندکی ازمصر اقتباس نموده بودند . اصطلاحات نجومی زیادی از فارسی بعربی داخل شده که غالباً باحتمال قوی ازفارسی قبل ازاسلام است (۴۳۳) ولو آنکه بعضی از آنها از اصل یونانی یا هندی است ولی از آن زبانها بفارسی و از آنجا بعربی رفته است . در اختیارات نجومی وسعد و نحس ایّام وبعضی حسابها محقّقاً علم نجوم بابلی منبع مهمّی بوده است و ظاهراً ایرانیها خود نیز درین زمینه خالی از ابتکار نبوده اند مثلاً در اغلب کتب نجومی فردارات را بایرانیان نسبت داده اند و اقلاً اینان در آن مسئله طریقهٔ مخصوصی داشته اند و نیز باید قسمتی از شرح و بسط راجع بقرانات مخصوصاً قران علویّین (زحل ومشتری) از ایرانیان باشد چنانکه کوشیار درمجمل الأصول (نسخهٔ وزارت هند در لندن ورق ۲۱) گوید که ایرانیان ازهمه بیشتر بقران زحل و مشتری اعتقاد محکم و تمسّك شدید داشتند چه بعقیده آنها خیر وشرّ از اقتران این دو کوکب اجتماع یابد .

ما در اینجا ابداً قصد نداریم داخل این مبحث شویم و مایه و تهیّهٔ کافی برای آن نداریم و تتبّع مخصوصی در آن باب ننموده ایم بلکه منظور فقط توجیه انظار محقّقین باین موضوع است و لازم است گفته شود که برای تحقیق وافی نسبت به تاریخ علم نجوم در ایران قبل از اسلام احاطهٔ کافی بعلم نجوم و احکام آن دردورهٔ اسلامی و تصفّح مستوفی در کتب نجومی عربی و اطّلاع کامل از علم احکام نجوم یونان قدیم (و شاید تا حدّی هم نجوم بابلی و هندی) ضروری است ورنه حلّ مسائل نجومی کتب پهلوی و یا آنچه در کتب عربی به «منجّمین فرس» نسبت داده شده سهل نخواهد بود و موجب خبط و اشتباهات تواند شد . برای مثال ذکر دو نمونه بی فایده نیست مثلاً شدر (Prof. H. H. Schäder) درقسمت « تعلیم ایرانی » (Iranische Lehre) از کتاب Studien zum antiken Synkretismus aus Iran und Griechenland von Reitzenstein u. Schäder, Leipzig u. Berlin 1926) صفحهٔ ۲۲۱-۲۲۵ قطعه ای ازشرح زایچهٔ خلقت انسان (زایچهٔ کیهان) و مخصوصاً مرگ کیومرث از بوندهشن بزرگ نقل ومتن پهلوی آنرا بخطّ

(۴۳۳) رجوع شود بجدول لغات نجومی که بعد میاید .

لاتینی) باترجمهٔ آلمانی درج نموده است ودر آن‌ضمن‌در تفسیر عبارت « کرزنـك آبیك » تردیدنموده و آنرامبهم پنداشته است باین دلیل که باستناد قول بل (F. Boll)(٤٣٤) تصوّر کرده سرطان برج ناری است و حال آنکه در نزد آشنایان بعلم نجوم عربی و فارسی بودن سرطان در جزو مثلّثهٔ آبی ازبدیهیّات است و ارباب این علم از ابومعشر تا ملاّ مظفرّ همه بآن تصریح کرده اند ونیزدرهمان قطعه لفظ پهلوی « جانان » (دریك موضع جانیست ؟) راکه بمعنی برج طالـع و اوّلین خانهٔ زایجه است ونه تنها درزایجهٔ گیهان‌مندرج دربوندهشن‌بلکه‌دربعضی کتب‌نجومی‌فارسی اسلامی‌نیزدیده‌میشود(٤٣٥)باز مبهم‌وغامض‌شمرده وازحلّ‌وتوضیح آن‌فرومانده‌است . همچنین یونکر درحواشی‌خطابهٔ خود راجع بمنابـع ایرانی‌عقیدهٔ عمر دنیا درنزد یونانی ها (٣٤٦) که زایجهٔ طالـع عالـم (thema mundi) را ازبوندهشن وسایر کتب‌درج‌وتفسیرنموده درتفسیر گوچهر یا گوزچهر (جوزهر) ورأس و ذنب آن بواسطهٔ عدم آشنائی کامل بنجوم عربی دوچار اشتباهاتی‌شده وحتّی‌سه‌اصطلاح معروف‌نجومی‌رأس وذنب‌و کیدرادمب ورأس وو کید خوانده یعنی واو عطف و کید را جزو جوهر کلمه فرض کرده و چون لفظ و کید را قابل تفسیر ندیده‌آنرا غلط‌کتابت شمرده و املای‌صحیح آنراوحید پنداشته است وحال

(٤٣٤) کتاب‌بل که‌عنوان‌طبع‌اخیر آن‌چنین‌است؛ Franz Boll, Sternglaube une Sterndeutung, die Geschichte und das Wesen der Astrologie ، 3 Auflage Leipzig, Berlin 1926 فی حدّ ذاته کتاب بسیار مفید و جامعی است لکن اطلاعات آن مبنی برمآخذ غربی، وخاصّه یونانی و رومی است . معذلك در همان کتاب در صفحه ٦٤ بر طبق عقیدهٔ معروف و عمومی منجمین مثلثه های (trigon) ناری و هوائی و خاکی و آبی را بیان کرده همچنانکه در لغت کتب جامع مثلا در New internatinal dictionary تالیف Webster در ماده triplicity ثبت شده و سرطان همه جا برج آبی است لکن شدر تقسیم بروج بعناصر را از صفحه ٥٤ کتاب بل که فقط برطبق رأی آنطیوخس (Antiochos) آتنی ازقرن دوم مسیحی ثبت شده اخذ نموده است

(٤٣٥) مثلاً در کتاب انتخاب روضة المنجمین (نسخهٔ‌موزهٔ بریطانی بنشان Add 23,508) صریحاً گوید ، و پارسیان درجهٔ طالع را جانان خوانند و درجهٔ هفتم را مرگان ، ظاهراً بجای هفتم هشتم صحیح‌است . در کتب‌عربی‌هم مانند مفاتیح‌العلوم خوارزمی‌وغیره برج‌طالع‌رابیت‌النفس وبرج هشتم‌را بیت‌الموت میخوانند .

(٤٣٦) Heinrich Junker, über iranische Quellen der hellenistichen Aion Vorstlleung in Vorträge der Bibliotheck Warburg 1923 S. 124-178.

آنکه در همهٔ کتب نجومی اسلامی کوکب نامرئی موهوم کید و احکام مجاسدهٔ کواکب دیگر با آن مذکور و حتّی موضع آن در بروج در تقاویم همیشه ثبت است و در مفاتیح‌العلوم خوارزمی نیز ذکر وشرح شده‌است (٤٣٧) . این دوفقره اشتباه برای دو نفرعالم محقّق که در زمینهٔ اختصاصی‌خود از اساتید نامدار هستند چیزی از قدر ومقام آنان نمیکاهد ولی دلیلی برای لزوم تبحّر در نجوم عربی‌برای حلّ‌مسائل نجوم شرقی میباشد .

از جملهٔ مسائل نجومی ظاهراً طالـع بینی یا زایجه و احکام آن در ایران رواج کامل داشته و برای هر امرحادث زایجه ای ترتیب داده و استخراج احکام می نمودند چنانکه در کارنامهٔ‌اردشیر در حکایت‌فراراو ازدربار اردوان‌دوبارمراجعهٔ منجّم بزرگ ـ اخترماران سالار (یعنی‌منجّم باشی) بمواقع کواکب درزایجهٔ وقت وحکم ازروی آن مانند‌دوری‌قمرازنحسین (زحل ومرّیخ) وقرب‌آن‌بمشتری(که‌سعداکبراست)‌واحتراق (زیربراذ = تحت‌الشّعاع) ربّ بیت عاشر یا وسط‌السّماء (که دلیل برتباهی حال‌سلطان

(٤٣٧) بعید نیست که لفظ کید از کتو (Ketu) هندی اخذ شده باشد که بمعنی ذنب جوزهر است(چه ظاهراً گوچهر ـ جوزهر درابتدا فقط برای رأس اطلاق میشده چنانکه درنجوم هندی چنین بوده و صیمری‌نیز در اصل‌الأصول گوید جوزهر همان رأس است)
ولی بقول بیرونی در کتاب الهند (متن عربی صفحهٔ ٣١٢) هندیها اصطلاح کیت را بتعمیم بجمیع کواکب مذنّبهٔ حادثه در جوّ اطلاق میکنند وحتّی بعید نیست که سایر کواکب موهومه که در کتب احکام نجوم دیده میشوند مانند عطیط وسرهوش و ذوذنابه و کلاب ولحیانی وغریم نیز از فرزندان رأس (راهو) هندی باشند که بیرونی در همان کتاب گوید بزعم هندیان ٣٢ پسر دارد . بعضی این کواکب موهومه مخصوصاً کید ورأس و ذنب را درفلکی زیر فلك قمر دانسته اند چنانکه در قطعه‌ای از روایات زردشتی بفارسی چنین آمده ، « و دیگر زیر فلك قمر فلکی هست که آنرا جوزهر فلك خوانند و ذنب و رأس و کید اندرآن فلك اند » (Fr. Spiegel, die traditionelle Literatur der Parsen in ihrem Zusammenhang mit den angrenzenden Literaturen Wien 1860 S. 161-163) . در کتاب‌تنبیهات‌المنجمین گوید‌علاّمهٔ شیرازی‌درتحفةالشاهد (صح . الشاهیه) فلك اورا (یعنی کیدرا) تحت فلك شمس‌اثبات کرده بجای فلك زهره خلافاً للجمهور. اهل احکام اورا نحس دانند وشیطان فلکش خوانند . دورهٔ سیر کید را که سیرمعکوس هست‌یعنی‌برخلاف توالی ١٤٤ سال‌شمرده‌اند . درشرح‌بیست باب ملاّ مظفرهم گوید که بعضی کواکب سبعه متوهّمهٔ منحوسه یعنی کید واقران‌اورا درفلك تحت‌قمر میدانند . در کتاب‌الزّیج‌الممتحن تالیف محمد بن ابی بکر فارسی که ذکر آن گذشت گوید« کید از ذوات‌الاذناب» است و درفلك اثیر تحت فلك‌قمر جادارد.

است) شرح داده میشود و از اخبار متفرّقهٔ کتب اسلامی معلوم میشود که در دورهٔ ساسانی نه تنها زایجهٔ طالع جلوس هر پادشاهی را منجّمین بدقّت تعیین نموده و آنرا در خزانهٔ اسناد دولتی ضبط میکردند بلکه طالع هرسال را یعنی تحویل سال عالم یا تحویل آفتاب بحمل را نیز تعیین و ثبت و ضبط مینمودند(۴۳۸) در کتاب المسائل قصرانی(۴۳۹) زایجهٔ طالع جلوس و تاجگذاری خسرو انوشروان درج شده که مواضع کواکب با روز تاجگذاری که بقول قصرانی روز هفتم اردیبهشت بوده (سنهٔ ۵۳۱ مسیحی) با حساب مطابقت میکند. ترتیب زایجهٔ طالع ولادت در بین ملل قدیمه از بابل و یونان مرسوم بوده

(۴۳۸) بیرونی در الآثار الباقیه (صفحهٔ ۱۱۹) گوید که در کتب منجمین مدوّن است که طالع سال قیام (یعنی جلوس) اردشیر تقریباً نیمهٔ جوزاء [درجهٔ ۱۰] وطالع سال جلوس یزدجرد [اخیر] سدس برج عقرب [درجه ۵] است و بنابر این از روی این حساب فاصلهٔ بین اردشیر و یزدگرد یعنی مدّت سلطنت ساسانیان را تا جلوس یزدگرد استخراج میکند (در واقع تائید مینماید) باین طریق که چون کسر اضافی سال بر ۳۶۵ روز عدد صحیح نزد ایرانیان بقول وی ۶ ساعت و ۱۳ دقیقه بوده ($93\frac{1}{4}$ جزء) لذا اگر در سال جلوس اردشیر در موقع تحویل آفتاب بحمل طالع نیمهٔ جوزاء بوده دلیل این میشود که تحویل مزبور تقریباً در پنج ساعت گذشته از روز واقع شده وچون (بقول او) ۴۰۷ مرتبه ۶ ساعت و ۱۳ دقیقه یعنی ۱۰۵ روز و ده ساعت و یازده دقیقه (و در واقع همان ده ساعت و ۱۱ دقیقه یا عیناً همان $152\frac{3}{4}$ جزء از ۳۶۰ جزء روز) از آن زمان بعد حساب کنید تحویل آفتاب بحمل در ۴۰۷ سال بعد یعنی سال جلوس یزدگرد مطابق سه ساعت و ۱۱ دقیقه از شب رفته میشود که موقع طلوع عقرب (در واقع قدری بیشتر از سدس برج) در روز اوّل بهار است. هم چنین در کتابی عربی که عنوان پشت کتاب چنین است: **کتاب القرانات وتحاویل سنی العالم** تالیف **ابی علی احمد بن عبدالجلیل السجزی وهو ایضاً کتاب الادوار و الالوف** (نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس بنشان fonds Arabe 2581) در ورق 6b و 7a طالع ملك اردشیر و شاپور و غالب سلاطین ساسانی تا یزدجرد اخیر با مواضع کواکب ثبت شده است که ظاهراً مقصود طالع سال جلوس است چنانکه طالع ملك اردشیر در آن فهرست ۱۷ درجهٔ و ۱۸ دقیقه از جوزاء و طالع ملك یزدجرد اخیر ۴ درجه و شش دقیقه از عقرب است (اگرچه در این آخری رقم درست مقابل اسم واقع نشده) و این هر دو باقول بیرونی مطابقت دارد

(۴۳۹) ابویوسف یعقوب بن علی القرشی القصرانی منجم معروف قرن سوّم است که از قصران واقع در شمال شمیران از حوالی طهران کنونی بوده و کتاب المسائل خود را ظاهراً در حدود سنهٔ ۲۷۵ نوشته و نسخهٔ ممتاز قدیمی از این کتاب که در قرن هفتم استنساخ شده در کتابخانهٔ وزارت هندوستان در لندن است که مورد مراجعهٔ نگارنده بوده و شرح کامل مربوط بجلوس انوشیروان و زایجهٔ آنرا درضمن یك مقاله درمجلهٔ انگلیسی Bulletin of the School of Oriental Studies که تحت طبع است و در اواسط سال ۱۹۳۷ مسیحی منتشر خواهد شد بیان نموده ام.

و مخصوصاً دو زایجهٔ طالع بابلی از قرن سوم و دوم ق. م. در کتاب سابق الذّکر کوگلر (جلد دوم صفحه ۵۵۴ و ما بعد آن) مندرج است و آثار این عمل باز در ازمنهٔ خیلی قدیمتر در بابل بدست آمده است و در دورهٔ ساسانیان که بقول طبری (سلسلهٔ اوّل صفحه ۱۰۰۹) خسرو پرویز در دربار خود ۳۶۰ نفر منجّم و کاهن و ساحر (حُزاة) داشته البتّه همهٔ اقسام تنجیم رواج داشته است چنانکه باز بقول طبری (ایضاً صفحه ۸۵۴) منجّمین بحکم یزدگرد اوّل در ولادت بهرام گور زایجهٔ او را ترتیب دادند و همچنین در کتاب المغني ابن هنتا بنقل از کتاب البزیدج از زایجهٔ ولادت اردشیر سوم ساسانی شرحی مندرج است (بنابر نقل نالینو درمقالهٔ او در عجب‌نامه که ذکرش خواهد آمد). بنا بر مندرجات نامهٔ تنسر (طبع آقای مینوی صفحه ۱۲) منجّمین در دربار سلاطین ساسانی جزو طبقهٔ دبیران بودند. آمین مارسلین نویسندهٔ رومی از قرن چهارم مسیحی گوید که شاپور دوم در کارها با ارواح خبیثه (قوای دوزخی) مشاوره و از همهٔ فال گویان درباب آینده سؤالات میکرد. اشارات نجومی در کتب پهلوی فراوان است مثلاً از آنجمله دررسالهٔ پهلوی «خسرو و پیشخدمت درباروی» (ترجمهٔ اونوالا) که ثعالبي نیز مضمون آنرا با قدری اختلاف ثبت نموده ودر مادیگان شترنگ (چاپ زالمان) و مادیگان سي روج (که ترجمهٔ آنرا کاراکا در تاریخ پارسیان درج کرده) راجع بنجوم و احکام آن واختیارات مطالبی آمده. بیرونی نیز در الآثار الباقیه (صفحه ۲۳۰) گوید ایرانیانرا در تمام ایّام سال روزهای مختار و سعد و روزهای منحوس و مکروه هست. در معجم البلدان (جلد دوم صفحه ۸۸۷) گوید که در ریشهر از نواحی ارّجان (خوزستان) در عهد ایرانیان کشته دفتران مقرّ خود را داشتند که بخطّ جستق می نوشتند که خطّی بود برای نوشتن کتب طبّ و فلسفه و نجوم. مخصوصاً تعبیر هفت و دوازده که اشاره بهفت سیّاره و دوازده برج است از اصطلاحات قدیم ایرانی است چنانکه مَزْدَك بقول شهرستانی در

عالم روحانی و الهی هفت وزیر قائل بوده که در یك دائره از دوازده موجود روحانی میگردند* وحتّی این تعبیر داخل روایات اسلامی نیز شده است چنانکه در ربیع الابرار زمخشری (نسخهٔ موزهٔ بریطانی Or.1189) از ابن عبّاس منقولست که گفت وَدِدْتُ آنّي (ظ. انْ) اَعْرِفَ الهفت دوازده. ازهمه بیشتر مطالب نجومی در کتاب بوندهشن مندرج است

غالب کتب نجومی ایرانی قدیم که در کتب عربی از آنها سخن میرود و گاهی مطالبی منقول است در موالید (بفرنگی horoscope یا nativité یا thema genethliaque) و احکام زایجه و طالع و ادوار و قرانات و فردارات بوده اند و یکی از کتب موالید بزردشت نسبت داده میشود که بیرونی مؤلّف آن کتاب را زردشت مؤسّس دین زردشتی پنداشته است (٤٤٠) و نیز از جملهٔ نمودارها برای تعیین دقیق زمان ولادت مولود یکی باسم نمودار زردشت معروف است (٤٤١). در کتابی عربی که اسم آن در پشت ورق اوّل چنین ثبت شده کتاب القرانات لزرادشت الحکیم (اگرچه بالای صفحهٔ اوّل شاید بخطّ یکی از مالکین نوشته شده هذه احکام یحیي بن محمّد المغربی) و از ورق 56 از نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ

* بعضی از مطالب سطور اخیر با مندرجات کتاب جدید استاد کریستنسن دانمارکی بعنوان «ایران زیر حکومت ساسانیان» توافق دارد بعنی در آن کتاب نیز آمده و بعضی اصلاً از همان کتاب اخذ شده است.

(٤٤٠) رجوع شود بمقالهٔ نگارنده در مجلهٔ سابق الذّکر شمارهٔ قسمت چهارم مجلد ۸ سنهٔ ۱۹۳۷ راجع بحیات زردشت. در بعضی کتب عربی مؤلّف کتاب الموالید مزبور «زرادشت حکیم الفرس» ذکر شده است. در هر حال این کتاب ربطی بزردشت معروف ندارد و ظاهراً کتاب مجعولی بوده یونانی که نسبت بزردشت داده شده بوده و ترجمه عربی آن که ظاهراً معروف به موالید بوده در بین مسلمین باعث اشتباه گردیده است. از آنچه بیرونی از آن کتاب نقل کرده (نسخهٔ کامل الآثار الباقیه استانبول) گمان میرود که آن کتاب مجعول در حوزهٔ حکمای حرّانی تالیف شده بوده است. این کتاب نجومی زردشت تاقرون متأخره در دست منجمین بوده و حتی ملاّ مظفر در نیمهٔ اوّل قرن یازدهم در کتاب تنبیهات خود (چاپ طهران صفحهٔ ۲۷۷) قطعهٔ از آن کتاب یعنی متن عربی آن نقل میکند (راجع بهذو ذوابه ها) کتاب دیگری هم باسم صور درجات الفلك در کتاب طبقات الأمم (چاپ بیروت صفحهٔ ۱٦) بزردشت اسنادشده است. از کتب یونانی منسوب بزردشت وهم چنین از بیست ملیون بیت اشعار که در کتاب پلینوس بزردشت نسبت داده شده قطعانی حالا درست است (رجوع شود به علم الفلك تالیف نالینو)

(٤٤١) دربعضی کتب نجومی عربی از سه نمودار معروف هرمس و بطلمیوس و زردشت دو نمودار اوّلی با نمودار دیگری بنام نمودار ما شاء الله و در بعضی دیگر باسم نمودار التیسیر ذکر شده

ملّی پاریس بنشان fonds Arabe 2487 شروع میشود و در سنهٔ ٥٤٤ هجری در شهر آمد برای پادشاه سلجوقی روم تألیف شده چنین گوید که زرادشت قرانات و احکام آنرا تا قران سادس ثوری که در سنهٔ ٥٤٠ هجری واقع شد (روزشنبه پنجم ذی الحجّه مطابق دهم تیرماه قدیم سنه ٥١٥ فارسیّه) استخراج نموده و در رساله ای فارسی مدوّن بود که من آنرا در شهر قونیه دیدم!! و در صدد تکمیل آن تا قران دوازدهم بر آمدم. چنانکه دیده میشود کتب قرانات و ادوار بطور کلّی در عهد اسلامی باصل ایرانی قدیم اسناد داده میشد و از آنجمله در ضمن همین نسخهٔ مزبور رساله ای باسم کتاب جاماسب الحکیم فی احکام القرانات (ورق 39) موجود است که لابدّ مانند کتاب معروف جاماسب نامه و سایر منتسبات به جاماسب از آثار شیّادان دورهٔ اسلامی است. یکی از منجّمین آل نوبخت (که ظاهراً مأخذ علوم نجومی آنها غالباً از کتب ایرانی قدیم بوده) باسم موسي بن الحسن بن نوبخت کتابی در قرانات دارد باسم کتاب الکامل که در کتابخانهٔ ملّی پاریس بنشان fonds Arabe 2591 محفوظ است و در حدود سنهٔ ۳۲۲ هجری تألیف شده (ولی تا سنهٔ ۳۲٦ اضافاتی بعمل آمده). در این کتاب قرانات و انتقال آنها در مثلّثات چهارگانه و طالع قرانات را از طوفان تا ۱۳ سال بعد از تألیف کتاب که آخر دورهٔ قران هفتم باشد شرح داده است. معذلك یقین است که نسبت کتاب نجومی منسوب بزردشت بی اساس بوده و آن کتاب چنانکه ذکر شد از اصل یونانی و سریانی است و در ممالك روم و یونان انتشار زیاد داشته است و در آن ممالك بسیاری از امور و فنون اسرار آمیز را بزردشت نسبت داده اند چنانکه در مشرق بسیاری ازین قبیل علوم سرّی را بهرمس حکیم موهوم یونانی اسناد داده اند و مؤلّفات یونانی منسوب بآن حکیم خرافی مرغوبیّت تامّی در ممالك اسلامی پیدا کرده و بعضی از آنها بعربی ترجمه شده و حتّی قدیمترین کتاب نجومی عربی که امروز موجود است و شاید اقدم کتب نجومی عربی علی الاطلاق بوده کتابی است منسوب بهرمس که در سنهٔ ۱۲٥ هجری یعنی در عهد خلافت امویان از یونانی ترجمه شده باسم عرض مفتاح النّجوم و بقول نالینو (در کتاب علم الفلك) اکنون در کتابخانهٔ آمبروسیان در میلان از بلاد ایطالی محفوظ است.

لکن گذشته‌ازین کتب مجعوله شکّی نیست که کتبی در علم نجوم و احکام‌نجوم در دورهٔ ساسانیان در ایران وجودداشته و بعضی از آنها بدست مسلمین رسیده‌و حتّی بعربی نیز ترجمه شده بوده و در ایادی منجّمین اسلامی دائر بوده است مانند کتابی در احکام که‌باسم‌بزیدج (گاهی بزیدج رومی) وگاهی باسم تفسیر به بزرجمهر منسوب است‌که ظاهراً در آخر ایّام دورهٔ ساسانی یا اندکی بعد از استیلای عرب تألیف شده و ترجمه و تهذیبی از کتاب «منتخبات» (Anthologia) تألیف منجّم یونانی والنس (Vettius Valens) از اهل انطاکیّه از اواسط قرن دوّم مسیحی بوده است که‌در کتب عربی باسم‌والیس رومی‌یااسکندرانی‌ذکرشده (۴۴۲) (والیس تلفّظ یونانی

(۴۴۲) نالینو در مقالهٔ خود بعنوان Trace di opere greche giunte ogli Arabi per trafela pehlevica درجزو کتاب «عجب‌نامه» (A volume of oriental studies presented to Edward G. Browne on his 60th birthday Cambridge 1922 شرحی مفید راجع ببعضی کتب نجومی پهلوی نوشته وثابت نموده که اساس بزیدج منسوب به بزرجمهر همان کتاب والنس بوده است و بزیدج معرّب وزیدگ پهلوی‌است (ویزیذک که همان گزیدهٔ فارسی باشدودرین باب دلائلی قوی از کتاب المغنی ابن هبنتا (نسخهٔ مونیخ) و طبقات الأمم صاعد اندلسی آورده است‌و گوید که کتاب البزیدج با تصحیفات زیادی که در کتب عربی دیده میشود کتابی‌بوده بزبان پهلوی که یکی از منجمین ایرانی کتاب **والنس** را ترجمه نموده و اضافاتی بر آن الحاق کرده و این کتاب بزیدج که گاهی باسم **تفسیر بزرجمهر** نیز اسم برده میشود در سال های آخر دورهٔ ساسانی یا آغاز دورهٔ اسلامی تالیف یعنی پرداخته شده است و نسبت آن به **بزرجمهر** معروف وزیرداستانی انوشیروان باطل است چه کتاب مزبور بنا برنقل **ابوالحسن علی ابن ابی الرجال مغربی** (از اواسط قرن پنجم هجری) در کتاب خود **البارع فی الحکام النجوم** که فقط ترجمهٔ لاتینی آن درست است از زایچه طالع اردشیر سوم ساسانی سخن‌میرانده‌است — درضمن مطالعهٔ کتب عربی نجومی‌خطی محفوظ در کتابخانهٔ موزهٔ بریطانی درلندن نسخهٔ خوبی از کتاب **اصل الاصول ابو العنبس محمد بن اسحق الصیمری** که در حدود سنهٔ ۲۶۰ – ۲۷۰ تألیف شده بنظر رسید (or. 3540) که در آن مکرّر از کتاب نجومی‌**بزرجمهر بن البختکان** و«**کتاب الایزیدج**» که همان بزیدج است نقل‌میکند بدون ربط دو کتاب بهمدیگر و ازآنجمله درورق 226a گوید «صاحب‌الایزیدج الفارسی چنین گوید» و در جای دیگر (ورق 98b) گوید «در یک کتاب فارسی قدیم بخط بزرجمهر خواندم . . . » و در موضوع دیگر گوید «پس اینست علم کسروی فارسی (یعنی ایرانی) بطوری که ایرانیان گفته اند و **بزرجمهر بن البختکان** آنرا اظهار کرده . . . و رومیان آنرا اخذ کرده و بر آن بنا نهاده و در کتب خود وعلوم خود شان آنرا ممزوج نموده اند و آنست

(بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ ۳۱۷)

اسم است که عربها اخذ کرده اند ولی گاهی هم با نون ضبط شده مثلاً در کتاب المسائل قصرانی نسخهٔ دیوان هند جلد اوّل صفحه اوّل) و همچنین کتاب تنکلوشای بابلی که تألیف تکروس (Teucros) یونانی‌بوده که ظاهراً در عهدانوشروان از یونانی به پهلوی و کمی بعد از پهلوی بزبان ارامی ترجمه شده و این نسخهٔ ارامی

(بقیه از ذیل صفحهٔ ۳۱۶)

اصل حقیقی قیاسی که با براهین ضروریهٔ فلسفیه استخراج شده . . . . . » . در جای دیگر (ورق 119 b ازنسخهٔ پاریس از همین کتاب) از طالع جلوس انوشیروان حرف میزند و گوید طالع میزان بود و آفتاب در اسد وماه درحمل در ۱۴ درجه که با زایچهٔ طالع سال جلوس این پادشاه در **کتاب المسائل قصرانی** مطابقت دارد (رجوع شود بحاشیه ۴۳۹) و باز معلوم میشود که از کتب ایرانی اخذ کرده است بیرونی در **قانون مسعودی** (نسخهٔ برلن به نشان Ms. orient.4°—1613) درورق 22b و23a گوید که سبب استعمال تاریخ **دوقلطیانوس** (مبدأ تاریخ ۲۸۴ مسیحی) همانا مثالهای راجع بموالید است در کتاب البزیدج الرّومی که بر آن تاریخ است و برماههای قبطی وشایدهم بواسطهٔ زیجی است که **طیموخارس** برای او پرداخته و برسالهای تاریخ او اساس گذاشته پس درین صورت همین زیج سبب آن مثالها (یعنی امثلهٔ موالید در بزیدج شده است . اگرچه **طیموخارس** (Timochares) وزیج معروف او (اگرمقصود منجم مشهور باین اسم باشد) قریب به پنج قرن ونیم قبل ازسلطنت **دقلطیانوس** (Diocletien) بوده و شاید تهذیبی از زیج او برای **دیوقلطیان** پرداخته شده بوده لکن بهرحال این فقره قرینه‌آن میشود که بدواً نسخه ای از تهذیب یونانی کتاب «منتخبات» **والنس** که برتاریخ دیوقلطیان و سال قبطی ترتیب داده شده‌بوده همچنانکه بوده بزبان پهلوی ترجمه‌و «**بزیدج رومی**» نامیده شده (چنانکه گویا درهمان‌زمان‌بزبان‌هندی ترجمه‌و**ساراول** نامیده‌شده بود) و بعدها از روی آن با اضافات و ملحقاتی «**بزیدج فارسی**» پرداخته شده و درواقع کتاب یونانی با تغییراتی بقالب ایرانی ریخته شده است واین تصنیف اخیر ممکن است دراواخر ساسانیان بعمل آمده باشد . نظیر همین تصرفات درسایر کتب یونانی که به پهلوی ترجمه‌شده بود نیزظاهراً راه یافته بود چنانکه ظاهراً در کتب **هرمس** سابق‌الذکر وقتیکه به پهلوی ترجمه شده بود (یا مستقیما بواسطه زبان آرامی) مطالبی ایرانی داخل کرده بوده اند مانند تقسیم زمین به هفت کشور که **نالینو** بان توجه کرده که در **معجم البلدان** (جلد اول صفحه ۲۷) از **ابوریحان بیرونی** واو نیز از **فزاری** منجم معروف قرن دوم هجری واو از **هرمس** نقل میکند و مطلب از اصل زردشتی است . عجب است که ایرانیان مطالبی از معتقدات خود را ظاهراً در دهان هرمس قدیم و یونانی ها عقاید نجومی احکام و طوالع را در دهان زردشت گذاشته‌اند . در تنبیهات المنجمین (صفحه ۲۶۵) گوید که کتابی که **هرمس** حکیم دراحکام طلوع شعری درهریک از بروج دوازده گانه تألیف کرد «**قطویه** حکیم آنرا از لسان قدیم بلغت عربی نقل کرده» . . . و ما آنرا «درین کتاب نقل کردیم»

دردست مؤلّفین اسلامی بوده است(۴۴۳) بقول نالینو (در کتاب علم الفلك*) این کتاب که ظاهراً در قرن دوم هجری از زبان پهلوی بعربی ترجمه شده در بین منجّمین اسلام معروف بوده (در تاریخ الحکماء ابن قفطی گوید دردست مردم مشهوراست) وعلاوه بر اقتباسات و اقتطافاتی که در کتب عربی از آن دیده میشود قسمتهائی از آن درطّی کتاب ابومعشر بلخي بنام المدخل الکبیر که در سنهٔ ۱۱۶۰ اسکندری (۲۳۴ - ۲۳۵ هجری) تألیف شده بدست ما رسیده و آن در فصل اوّل از مقالهٔ ششم آن کتاب است و عین این فصل را یعنی متن عربی آنرا بُلْ در کتاب خودنشر و باآنچه ازاصل یونانی کتاب توکروس بدست آمده مطابقه نموده (Franz Boll. Sphaera, Neue griechische Texte und Untersuchungen zur Geschichte der Sternbilder, Leipzig, 1903) ودرنتیجه معلوم شده که این «تنکلوشای بابلی» مسلّماً همان توکروس یونانی بوده که ظاهراً در نیمهٔ دوم قرن اوّل مسیحی کتاب خودرا بیونانی نوشته وبعدها به پهلوی ترجمه شده بوده وحتّی در کتاب بزیدج پهلوی سابق الذّکر از آن کتاب منقولاتی بوده است . درموقع ترجمهٔ کتاب توکروس از پهلوی بعربی که بکتاب الوجوه والحدود معروف شد بعلّت اغتشاش خطّ پهلوی که قابل همه گونه تصحیف است اسم مؤلّف به تنکلوشا (تنکلوش- تینکلوش - تینکلوس - طینقروس) تبدیل شده و نسبت بابلی بآن داده شده است (گاهی نسبت قوفانی نیزهست که منسوب به قوف باشد که حالا به عقرقوف معروف است) . موضوع این کتاب صور نجومی (غیر از صور ۴۸ گانهٔ معروف بطلمیوس) ودلالت طلوع آنها درافق شهری درموقع طلوع وجهی از وجوه بروج ۱۲ گانه بر حوادث حیات مولوداست که آنرا دربعضی کتب عربی صوردرجات

(۴۴۳) باز نالینو درهمان مقالهٔ سابق الذّکر و بوریسو (A . Borissov) درمجله آسیائی فرانسوی (Journal Asiatique) جلد۲۲۶ سنهٔ ۱۹۳۵ مسیحی درباب این کتاب شرحی نوشته اند و آنچه ذکر شد نتیجهٔ تحقیقات نویسندهٔ دوّم است .

* کتاب علم الفلك نالینو فقط دراین اواخر بدست راقم سطور رسید واقتباساتی از آن درضمن تصحیح نمونهٔ طبع در دیماه ۱۳۱۶ هجری شمسی بمتن و حواشی اضافه شد .

فلك نامیده اند و به یونانی paranatellonta گویند . * در کتاب ابومعشر که راقم سطور بان مراجعه نموده صور وجوه را بر طبق عقیدهٔ یونان (که مقصود بطلمیوس است) و عقیدهٔ هندیان و عقیدهٔ ایرانیان شرح میدهد و غالباً عقیدهٔ ایرانی را از تنکلوشا نقل کرده واسامی فارسی آن صورتهارا نیزثبت می نماید و ازاین آثار استنباط می شود که ظاهراً این کتاب نیزترجمهٔ صِرْف از یونانی نبوده بلکه کتاب یونانی تاحدّی بقالب ایرانی ریخته و مطالبی ایرانی در آن داخل شده بوده و اگر منقولاتی هم که بیرونی در الآثارالباقیه (نسخهٔ کامل استانبول درقسمت راجع بروز شانزدهم ازدیماه که ازصفحه ۲۲۶ نسخهٔ چاپی سقط شده) ازبابلی نقل کرده مربوط بهمین تنکلوشا - توکروس باشد آن نیز مؤید این مدّعا است چه در آنجا از جمشید و دیدن او کاکیل (؟) را بصورت انسان در زمین بابل حرف میزند و نیز از کراهت بعضی از ایرانیان روز شانزدهم دی سخن میراند برای آنکه آن عید جنّ است که درموقع کشتن بیوراسپ جمشیدرا مسرور شدند . کتابی که منسوب به تنکلوشا وترجمهٔ ابن وحشیّه است و اکنون بعضی نسخه‌های نادر از ان موجود است و نالینو دونسخه ازآن یکی درلیدن ودیگری درلنین گراد نشان داده ونسخهٔ ثالثی ازآن دریکی از کتابخانه‌های شخصی طهران من سراغ دارم باسم صورالدّرج والحکم علیها فیماتدّل علیه من طوالع المولودین لتنکلوشا البابلی القوقانی بترجمة ابن وحشیّه بنابر تحقیقات نالینو بکلّی مجعول است وهیچگونه ارتباطی با تنکلوش -توکروس حقیقی ندارد واصلاً مطالب آن بی‌معنی و ساختگی است و از کتاب اصلی یعنی ترجمهٔ عربی از پهلوی خبری نیست و ظاهراً از میان رفته است .

کتاب دیگری در احکام نجوم ظاهراً باز در زبان پهلوی وجود داشته که در کتب عربی از آن اقتباسات و منقولاتی دیده میشود و آن کتاب اَنْدَرزَغَرْ بن زادان فرّخ است در موالید که در کتب مختلفه عربی اسم او با تصحیفات زیادی ذکر شده و بازنالینو (درعلم الفلك) ازین کتاب بحث کرده ومناسب است بر آنچه وی گفته اضافه شود که راقم سطور در نسخهٔ کتاب احکام نجوم از قصرانی که در کتابخانهٔ دارالفنون کمبریج

* قسمت عمده از مطالب فوق از تحقیقات استاد علاّمه نالینو اخذ شده است .

محفوظ است (بنشان Gg. 3. 19) ملاحظه نمود که مکرّر از اندرزغر باملای واضح و صحیح در موضوع مثلّثات بروج و احکام آنها نقل میکند و همچنین در ذیل صفحه 3b از کتاب منسوب بابومعشر بلخی بنام تحاویل سنی المواليد بطور معترضه بخطّ دیگر و مرکّب دیگر قطعه‌ای «من کتاب مدخل القبیصی عن الأندرزغر» راجع به‌بروج نورانی و ظلمانی نقل شده باملای صحیح اندرزغر و معلوم است که قبیصي از منجّمین اواسط قرن چهارم کتاب اندرزغر را مسلّماً در دست داشته است. این کتاب اندرزغر باید بعد از کتاب بزیدج رومی و بزیدج فارسی یا تفسیر منسوب به بزرجمهر تألیف شده‌باشد چه بقول ابن القفطي در تاریخ الحکماء این اندرزغر از کتب والنس یعنی در واقع از بزیدج بسیار ثنا کرده است .

راجع بعلم هیئت و علم نجوم نیز آثاری از ایران قدیم بدست آمده مثلاً از آنجمله در آثار پهلوی تورفان نیز دیده میشود که مانویان منطقة‌البروج را بواسطهٔ شش مدار موازی معدّل النّهار به‌شش منطقه تقسیم کرده بوده اند که آفتاب در هریك از آنها دوماه درسال سیر میکند (٤٤٤) مخصوصاً کتاب مهمّ و بزرگ نجومی زمان‌ساسانیان‌وظاهراً اساس‌حسابهای نجومی‌زیج‌شهریاران بوده که اصول‌علم‌و‌نتایج ارصادرا حاوی بوده است وما نند زیج بطلميوس درمغرب این‌زیج‌درمشرق‌و‌خاصّه در ایران مهمّ و معروف بود . ازین کتاب در «رسائل منوچهر» موبدبزرگ فارس که بزبان پهلوی ظاهراً در اوایل نیمهٔ دوّم قرن نهم مسیحی نوشته‌شده سخن میرود (٤٤٥)

(٤٤٤) رجوع شود به‌رساله‌های سابق‌الذّکر آندریاس-هنینگ (Mitteliranische Manichaica I) صفحهٔ ۱٦ اگرچه ترتیب این تقسیم منطقة البروج کاملاً روشن نیست ولی واضح است که تقسیم زمان را با تقسیمات آسمان بعقیدهٔ مانویان تطبیق میکردند ومقدار سیر آفتاب را درماه **آستانغ** (عربی عتبه) و درشبانروز **راستوان** (بعربی سکه) ودرهر دوساعت **ویزیهرغ** یا **ویچهرغ** (بعربی صفّ) میخواندند .

(٤٤٥) ترجمهٔ وست درجزو متون پهلوی (The Epistles of Mânûskîhar Sacred books of the East XVIII Oxford، 1882. II.2.-12) نامهٔ دوّم فصل دوّم فقرهٔ ۹-۱۲ . نامهٔ اوّل بتاریخ پنجم اسفندار مذ سنهٔ ۲٤۹ یزدگردی است (١٤ شعبان سنهٔ ۲٦۷ هجری) . در فقرات

(بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ ۳۲۱)

وابوالحسن علیّ بن زیاد تمیمی آنرا (ظاهراً درقرن دوّم هجری) از پهلوی بعربی ترجمه نموده‌است (کتاب الفهرست صفحهٔ ۲٤٤) ودر کتب عربی مکرّر ذکر آن آمده‌است (٤٤٦) تألیف اصلی این زیج‌را نالینو درعهد یزدگردسوّم و اخیرمیشمارد بدلیل اینکه‌ابومعشر (بنقل ابن رسته ازاو) گفته که زیج‌شاه‌را به سلطنت یزدجر بن شهریار آخر ملوك‌عجم تاریخ کرده‌اند ولی‌شاید مراد ازین عبارت ابومعشر فقط آنست که زیج‌شاه (یاشهریار یا شهریاران) که مقصود ترجمهٔ عربی وبلکه تهذیبی از زیج شهریاران اصلی پهلوی بوده براساس تاریخ وسال و ماه یزدگردی ترتیب داده‌شده بوده زیرا که دنبالهٔ عبارت چنین است « تا عمل با آن سهلتر و برای کسانیکه میخواهند تقویم بکنند (یعنی تقویم کواکب) سبکتر شود » و این نکته در غالب کتب نجومی اسلامی رعایت شده و همه جا تصریح کرده اند که تاریخ یزدگردی و سال و ماه ایرانی که شمسی بی کسر است برای امر زیج و تقویم مناسبترین تواریخ است ورنه اصل زیج شهریاران باید قدیمتر از عهد یزدگرد بوده باشد چه چنانکه گذشت بیرونی در قانون مسعودی (نسخهٔ برلن (Mo.275) ورق316 گوید که درسال بیست‌و پنجم از سلطنت کسری انوشیروان (یا یکی از سلاطین دیگر ساسانی) منجّمین ایران بر تصحیح زیج شهریاران معروف به شاه اجتماع نمودند . . . . . و اگر هم کسری که در عهد او اینکار واقع شده انوشیروان بوده باشد نه یکی ازسلاطین قبل از وی باز این عمل قریب سه‌ربع‌قرن قبل از یزدگرد

(بقیه از ذیل صفحه ۳۲۰)

مذکور از مراسلهٔ دوّم از زیج هندی وزیج بطلمیوس نیزسخن میرود واگر اطّلاعات آن تحت تأثیر نجوم عربی نبوده و حکایت ازعهد قدیمتر بکند دلیل آن خواهد بود که همانطور که در دورهٔ اسلامی بعد از قرن دوم سه زیج عمده (سند هند یعنی **سداهنتای** هندی وزیج شهریاران یازیج‌شاه ایرانی وزیج بطلیموس) مدارعمل بوده در دورهٔ قبل از اسلام نیز چنین بوده‌است .

(٤٤٦) رجوع شود بکتاب الفهرست صفحهٔ ۱٤۱ والآثار الباقیه صفحهٔ ٦سطر۱٦و کتاب الأعلاق النفیسه لابن‌رسته‌صفحه ۱٦۲و کتاب‌التنبیه‌والأشراف صفحه ۲۲۲وتاریخ حمزهٔ‌اصفهانی چاپ لایپزیك صفحهٔ ۱۷۹ - ۲۱۰ و همچنین کتاب المغنی ابن هبنتا (بقول نالینو) . در الآثار الباقیه گوید که حسابهای زیج شهریار مبنی بر گرفتن ابتدای شبانروز از نیمهٔ شب است در کتاب البارع المدخل ابو نصر قمی (نسخهٔ برلن) نیز انتها آت‌را در اولین سنه‌از قران تاسع از مثلثه ناریه ثبت کرده و گوید «این انتها آت با زیج شاه است چنانکه قدما استخراج میکردند

انجام یافته و اگر مراد از تصحیح واقعاً تجدید نظر و اصلاح کتاب قدیمتری بوده که در آنصورت تاریخ تألیف اصلی باز قدیمتر میشود . نالینو راعقیده بر آنست که این زیج بیشتر بر مبنای نجوم هندی بوده و از آن اتّخاذ شده است البتّه این عقیده که بقول او دلایلی برای آن دارد ممکنست صحیح باشد ولی آنچه راجع بمطابقت موضع اوج آفتاب در زیج شاه با میزان مذکور در کتاب نجومی هندی سوریَ سِدّ هانْتَ برای تأیید مدّعای مزبور ذکر نموده دلیل کافی نیست چه بقول ابن یونس در زیج حاکمي (نسخهٔ پاریس بنشان fondes Trabe 2495 ورق 66 a, 65 b) در رصد اوّل ایرانی (از دو رصدیکه از آنها اطّلاع میدهند) اوج آفتاب در ۱۷ درجه و ۵۵ دقیقه از جوزاء و در رصد دوم (که با هندی موافقت دارد) در درجه ۲۰ از جوزاء یافته اند و چون رصد دوم بقول ابن یونس قریب ۲۰۰ سال قبل از تألیف زیج ممتحن در عهد مأمون عبّاسی (یعنی درزمان یزدگرد اخیرساسانی) و رصد ایرانی سابق بر آن ۱۶۰سال قبل از آن یعنی درعهد فیروزساسانی بوده است لذاممکنست نقل منجّمین اسلامی از نسخهٔ اخیر زیج مزبور بوده باشد . (۴۴۷)

(۴۴۷) بی فایده نیست ذکر شود که درصورتیکه منجمین اسلامی سیر اوج آفتاب را قریب یکدرجه فلکی در هر هفتاد سال میدانستند و تقریباً با میزان حرکت اعتدالین (precession) مساوی یا نزدیك میشمردند بنا برنتیجهٔ رصد هـای این عصر (چنانکه آقـای وولی — R. V. d R. Wooley ازرصدخانهٔ کمبریج بنگارنده اطلاع داده) حرکت اوج آفتاب ازمغرب به بمشرق وبه توالی که نتیجهٔ تاثیر جاذبهٔ سیارات درمدار زمین است درهر ۳۴۲ سال یکدرجه است و حال آنکه حرکت اعتدالین ازمشرق بمغرب و برخلاف توالی که نتیجهٔ تاثیر جاذبهٔ قمر در خطّ استوای زمین است تقریبا در هر ۷۲ سال یك درجه است . این میزان حرکت اوج که ذکرشد حرکت ذاتی او نسبت بیکی از ثوابت است ورنه چون بواسطهٔ حرکت اعتدالین در جهت مخالف بعد نقطهٔ اوج از نقطهٔ اعتدال ربیعی باز زیادتر می‌شود پس سیر اوج در بروج بر توالی (یعنی از جوزا بسرطان و از سرطان به اسد وهگذا) معادل مجموع این دوحرکت می شود که بقول منجم مزبور تقریباً معادل است با ۶۰/۹۰۲۶ ثانیهٔ فلکی یعنی یك دقیقه و قریب نه عشر ثانیه است یا یك درجه در هر ۵۹ سال و ۴۰ روز میشود . آقای سید جلال الدین طهرانی در مراسلهٔ خصوصی میزان مجموع دو حرکت را ۶۱/۹ ثانیهٔ فلکی می‌نویسند . باید دانست که هیچیك ازین دوحرکت یا حرکات دیگر زمین ثابت نیست و سال بسال جزئی تغییر میکند و این زمان بین درجهٔ ۱۰ و ۱۲ سرطان است .

بطور کلّی باید ترجمهٔ کتب نجومی مانند سایر کتب علمی از اوایل دورهٔ ساسانیان از یونانی و هندی شروع شده بوده باشد و چنانکه فضل بن ابی سهل بن نوبخت از منجّمین قرن دوم هجری در کتاب نهمطان (؟) خود ذکر کرده (بنقل کتاب الفهرست صفحه ۲۳۸) بحکم اردشیر و شاپور اوّل کتاب معروف نجومی دروثیوس = Dorotheos از اهل صیدا و از اواخر قرن اوّل مسیحی (که کتابی منظوم در علم احکام نجوم داشته) و کتاب معروف بطلمیوس و همچنین کتاب قیدروس (؟) یونانی بزبان فارسی ترجمه شده بوده و نیز ابو معشر و منجّمین آل نوبخت مبنای کتب خودشانرا بر نجوم ایرانی قدیم گذاشته بودند وشکّی نیست که مطالب نجومی زیادی در نسکهای مفقود اوستای ساسانی مندرج بوده است .

از قسمتهای مهمّ علم احکام نجوم در ایران قدیم زایجه و احکام آن بوده و مخصوصاً زایجهٔ طالع عالم اهمیّت خاصّی از حیث اصول عقاید مربوط به تکوین داشته و در کتب زردشتی و از آنجمله مشروحاً در بوندهِشْن بزرگ ذکر شده است و از مقایسهٔ آن با آنچه در همان باب در کتب نجومی عربی و فارسی آمده توافق غریبی دیده میشود که دلیل بر آنست که ایرانیان دورهٔ ساسانی از قسمتی از احکام نجومی بهمان نحو که در عهد رونق علوم در قرن سوّم و چهارم و پنجم پس از ترجمهٔ کتب یونانی بعربی تدوین شده بیخبر نبوده‌اند (۴۴۸) مثلاً از حالات کواکب و باصطلاح منجّمین از متأخّرین قوّت و ضعف آنها بهمان منوال که در کتب نجومی اسلامی است اطّلاع داشته‌اند مانند بیت و وبال و شرف و هبوط و فرح و ترح (یا آفت)(۴۴۹) و مانند ربّ البیت خانهای زایجه و تعلّق هر خانه بچیزی و همچنین در کتب عربی اصطلاحات فارسی قدیمی نجومی برای حدود و جهات و حصّه و قاسم الرّوح وغیره مندرج و محفوظ است .

(۴۴۸) اگر چه بوندهشن و سایر کتب پهلوی موجود از دورهٔ اسلامی هستند ولی مأخذ غالب مطالب آنها باید کتب پهلوی قدیمتری بوده باشد .

(۴۴۹) ابو معشر بلخی درمختصر کتاب المدخل (نسخهٔ موزهٔ بریطانی بنشان Add. 7490 ورق ۱۲۴) حالات کواکب را ۲۵ نوع میشمارد و آنها را یگان یگان تعداد میکند . در شرح بیست باب ملاّ مظفّر گوید که « قوّت و ضعف کواکب از آنچه اکابر این فنّ حصر فرموده‌اند صد و هفتاد و چهار است عدد قوّتها و هشتاد و چهار عدد ضعف ها » (شرح بیست باب چاپ طهران سنهٔ ۱۲۷۶ صفحهٔ ۸۸) .

چون زایجه‌ای که در بو ندهِشْن درج شده از قطعات مهمّ مربوط بعقیدهٔ تکوین و عمر دنیا و تأثیرات کواکب در نزد زردشتیان است مناسب چنان دیدیم که ذیلاً آنرا باشرح مختصری درج نمائیم :

بر حسب معتقدات زردشتیان در بدو خلقت انسان یعنی آغاز هزارهٔ هفتم از دورهٔ دوازده هزار سالهٔ عمر عالم مادّی محدود (زُروان دِیرنگ خوَدای) (٤٥٠) طالع عالم سرطان بوده و همهٔ کواکب سیّاره در خانهٔ شرف خود که به پهلوی بالِسْت گویند بوده‌اند

از زایجهٔ عالم سه نسخهٔ مختلف در نسخه های موجود کتاب بو ندهِشْن ایرانی وجود دارد که معروفند بنسخه های .TD1 و .TD2 و DH (برای تفصیل نسخه ها رجوع شود بدیباچهٔ چاپ عکسی بوندهشن .TD2 از بهرام گور طهمورث انکلسرای که در سنهٔ ١٩٠٨ مسیحی در بمبئی نشر شده) . زایجهٔ نسخهٔ .TD2 در خود چاپ عکسی صفحهٔ ٥١ درج شده و یونکر در حواشی خطابهٔ سابق الذّکر خود و پاگلیارو در رساله‌ای که بمناسبت جشن هزار سالهٔ فردوسی بعنوان Epica e Romanzo nel medioevo Persiano نشر کرده درج نموده اند . زایجهٔ نسخهٔ .DH هم در دیباچهٔ بهرام گور برطبع بوندهشن درفهرست نسخه بدلهای مربوط بنسخهٔ چاپی در صفحهٔ ١٤ درج شده وزایجهٔ نسخه .TD1 تاکنون نشرنشده ولی در نسخهٔ پاریس (.P) که‌ازروی نسخه‌ای که ازنسخهٔ اصلی بمبئی نوشته‌شده بوده برای دارمستتر استنساخ شده‌است دردسترس‌میباشد (٤٥١)

در همهٔ این سه نسخه برج طالع که مثل زایجه های حالیّهٔ ایران و کتب نجومی اسلامی در بالا و وسط شکل ١٢ خانه‌ای (diagram)است نه مثل زایجه‌های فرنگی که طالع درطرف راست، وسط یادست چپست . کَرْچنْك (سرطان) است و خانهٔ دوّم (مائل)

(٤٥٠) یا آغاز هزارهٔ چهارم از دورهٔ نه هزار ساله برحسب عقیدهٔ آنها که عمر دنیا را ٩٠٠٠ سال دانسته اند .

(٤٥١) نسخه‌ای از این زایجهٔ اخیر را آقای پروفسور بیلی H. W. Bailey (حالا معلم سانسکریت در دارالفنون کمبریج) برای اینجانب دادند و هم چنین شرحی را که در بوندهشن راجع بهریك از خانهای زایجه و مواضع سیارات در آنها مذکور است ایشان لطف فرموده برای نگارنده قرائت و ترجمه نمودند که مدیون تشکر نسبت بایشان هستم .

شَیْر (اسد) و خانهٔ سوّم خَوْشَك (سنبله) (٤٥٢) ورابع تَرازوك (میزان) وپنجم کزدم (عقرب) و ششم نیماسپ (قوس) و سابع وَهیك (جدی) وهشتم دول(دلو) و نهم ماهیك(حوت) و عاشر یا وسط السّماء (میان آسمان) وَرَّك (حمل) ویازدهم گاو (ثور) و دوازدهم دو پَتْکَرْ (جوزاء) است لکن درصورتیکه درهرسه نسخه اُهْرمَزْد (مشتری) در طالع و کیوان(زحل) در رابع و ورَهْران (مرّیخ) در سابع ومهر (آفتاب) در عاشر و ماه در یازدهم است در موضع عطارد و زهره و ذَنَب جوزهر (گوچهر) بین نسخه ها اختلاف است چه تیر (عطارد) در.TD1 در ماهیك است ودر.TD2 در خوَشك ودر .DH در دول است وهم چنین اَناهیت (زهره) در .DH در دول است و دردونسخهٔ دیگر اصلاً وجود ندارد و گوچهر (در واقع ذَنَب جوزهر قمر) در.TD1 درنیماسپ ودردو نسخهٔ دیگر درماهیك است (٤٥٣) وسط زایجه درنسخهٔ .TD1 سفید است ولی در دونسخهٔ دیگر بالا آب و پائین زمین است. یك نسخهٔ دیگری هم از زایجهٔ عالم بخطّ فارسی جدید درنسخه‌ای که ظاهراً متن فارسی کتاب زردشتی «علمای اسلام» است دیده میشود که جزو مجموعهٔ نمره ٥٥ (Haug 10. ازفهرست نسخ خطّی زندی مونیخ تألیف بارتولومه (Die Zandhandschriften der K. Hof und Staatsbibliotheck München, beschrieben von Christian Bartolomae, München 1915 S. 108) میباشد و درضمیمهٔ آن فهرست تحت نمرهٔ ٧ چاپ عکسی آن موجوداست . همین نسخه درضمن حواشی خطابهٔ سابق الذّکر یونکر نیز چاپ شده است . درین زایجه سبعهٔ سیّاره هریك درست در برج شرف خود ثبت شده‌اند وبه علاوه سر(رأس) در دو پَذْکَرْ (جوزاء) و دم در نیماسپ (قوس است) که آن هردونیز در برج شرف خود هستند . شکّی نیست که درین نسخهٔ

(٤٥٢) درنسخهٔ .TD1 سفید است .

(٤٥٣) برحسب معروف شرف زهره درحوت و شرف عطارد در سنبله وشرف ذَنَب درقوس است و چون بر حسب روایات همهٔ کواکب در شرف خود بودند شاید نسخهٔ صحیح را چنین باید فرض کرد.

زایجه نجوم عربی تأثیر کلّی داشته وحتّی کلمات الطّالع و وتد رابع و وتد سابع و وتد عاشر به اصطلاح عربی آن ها دیده میشود.

زایجهٔعالم در بوندهشن باسم زایجهٔ گیهان است و در کتب عربی به اصطلاح طالع العالم ذکر شده و همهٔ کواکب سیّاره در برجهای شرف خود ثبت گردیده اند مثلاً از آنجمله در کتاب المدخل ابومعشر بلخی (نسخهٔ موزهٔ بریطانی بنشان Or.3577 ورق280)و تاریخ طبری فارسی ترجمهٔبلعمی(درترجمهٔ فرانسوی زوتنبرگ (۴۵۴) جلد اوّل صفحهٔ۳) و کتب دیگر نجومی وتاریخی(۴۵۵)مگردر کتاب تاریخ حمزهٔ اصفهانی که زهره و عطارد را هر دو در حوت ثبت میکند (چاپ برلن صفحهٔ ۴۵)

شرح مربوط بزایچهٔ گیهان دربوندهشن بیشتر جالب نظراست و مخصوصاً تعّلق هر کدام از ۱۲ خانهٔ زایجه بچیزی از امور عیناً بهمان نحو است که در کتب نجومی دورهٔ اسلامی مدوّن است بشرح ذیل : (۴۵۶)

۱ - جانانبوت کَرْچنگِ ۱۹ سنگِ خورتَكْ اَوْرَكْ .....(؟ سَچِيد) تیشترستارك هَچْ اَپاخْتَران اوهرمَزْدْ اندربوت

یعنی بیت طالع سرطان بود در درجهٔ ۱۹ منزل الطّرْف (یعنی منزل نهمّ از منازل قمر عربی وهفتم ازمنازل ایرانی رجوع شود به صفحه ۲۰۵) و شِعرای(یمانی) ستارهٔ (ثابت) و از سیّارات مشتری در آن بودند

ظاهراًمقصود آنست که طالع درجهٔ ۱۹ ازبرج سرطان بود کهمطابق منزل الطّرف باشد و چون از روی حساب وسطی نجومی هر منزل از منازل قمرقریب ۱۳درجهاست

(۴۵۴) Chronique d' Abou Djafar Mohammed ben Djarir ben Yezid traduit sur la version Persan d' Abou Ali Mohammed Belami par M. Hermann Zotenberg' Paris' 1867

(۴۵۵) در کتاب تبصرة العوام سید مرتضی طبع آقای اقبال (صفحه ۱۵) گوید « و گویند که طالع الف میزان سرطان بود وشمس وقمر و ستارگان درشرف بودند الاعطارد ومجوس گویند سیارهٔ پنجگانه نحسند » . در کتاب منتخب‌المواليد احمد بن محمد بن عبد الجليل سجزی (نسخهٔ موزهٔ بریطانی بنشان Or.1346) ورق 81 از قول ذاسقلیوس (؟) نقل میکند که در طالع عالم قمر و زهره در ثور و عطارد در جوزاء بوده است .

(۴۵۶) درتطبیق وتفسیر این شرح با نجوم اسلامی نگارنده بقدر مقدور سعی نموده‌است ولی در بعضی از نکات باز اند کی ابهام باقی است.

(بحساب هندبها $\frac{۱}{۳}$۱۳ درجه و بحساب منجّمین اسلامی و مخصوصاً بیرونی در الآثار الباقیه صفحه ۳۴۷ دوازده درجه و ۵۱ دقیقه و ۲۶ ثالثه) لذا ۱۹ درجهٔ سرطان یعنی ۱۰۹ درجهٔ منطقة البروج مطابق منزل نهم میشود (۴۵۷)

در کتب نجومی اسلامی هم خانهٔ طالع خانهٔ زندگی و روح است چنانکه در مفاتیح العلوم خوارزمی(که بعدها برمز مفا ذکرمیشود)اینخانه را بیت‌النّفس‌میگوید (که همان جانان باشد)ودر کتاب التّفهیم بیرونی(که بعدها برمز تف بآن اشاره میشود) در جدول دلالات بیوت دلالت این خانه را « الرّوح و الحیوة والعمر والتّربیة و ارض المولد » شمرده است (۴۵۸)

۲ ـ کیکان شَیْر یعنی خانهٔ دوم برج اسد معنی کیکان روشن نیست ولی چون در مفا بیت المال و در تف المعاش و اسباب کسبه آمده ظنّ قوی برآنست که آن کلمه بمعنی مالداران باشد

۳ـ اوت براتران خوشَك یعنی و برادران سنبله و مفاد آن اینست که خانهٔ سوم که خانهٔ برادران استسنبلهبوده مفا : بیت‌الأخوه تف : الأخوة والأخوات والأقرباء والأصهار

۴ - پیتیشتان تر ازوك کیوان اندرجست یعنی خانهٔپدران(که وتد رابع باشد) برج میزان و زحل در آن بود مفا : بیت‌الآباء و تف : الآباء والأجداد

(۴۵۷) دلامبر M. Delambre, Histoire de l' astronomie ancienne Paris, 1817 tom 1. p. 504 گوید که اَسْلِشا ازمنازل قمرهندی (که معادل طرف عربی واورك ایرانی است) در ۷ درجه عرض جنوبی و۱۰۷ و۱۰۸و ۱۰۹ درجه طول شرقی است (یعنی از نقطهٔ اعتدال ربیعی)

(۴۵۸) معلوم میشود درعلم احکام نجوم عهد ساسانی دلالات خانهای زایجه را بجای اسم خانه استعمال کرده اند یعنی مثلاً خانهٔ سوم که خانه برادران و خویشاوندان بود و دلالت بر آنها داشت برادران نامیده شده و این فقره بی شباهت بعمل مانویان ایرانی در موقع ایجاد و معمول کردن هفته در ایران که هفته وجود نداشت نیست که بجای آنکه بهر روز از ایّام هفته اسم مخصوصی بدهند اسامی سیاراتی را که روزها بانها تعلق داشتند بروز های هفته دادند مثلاً یکشنبه را مهر و دوشنبه را ماه و سه شنبه را بهرام و چهار شنبه را تیر و پنجشنبه را اورمزد و آدینه را ناهید و شنبه را کیوان نام دادند .

۵ - فرزندان کژدم یعنی خانه فرزندان که خانهٔ پنجم زایچه باشد عقرب بود. مفا: بیت‌الولد تف: الاولاد و الاصدقاء . . . . . .

۶ - وشْتَگان نیماسپ گوچهر دءب اندرجست یعنی خانهٔ ششم قوس و ذنب در آن بود(۴۵۹)معنی لفط وشتگان بطورقطعی درست‌معلوم‌نیست و باید یا بیمازان‌ویا بندگان باشد مفا: بیت المرض‌والعبید و تف: المرض و العیوب . . . والعبید و الاماء

۷ - ویذوتکان وَ هیك‌ورهْران اندرجست یعنی خانهٔ مردان متأهل که وتد

(۴۵۹) موضع رأس دربن زایجه نشان داده نشده است . در میان بعضی اقوام جوزهرفقط بجسد اژدهای آسمانی یعنی بدو نیم منطقه ای که بواسطه تقاطع دائرهٔ سیر قمربا منطقةالبروج پیدا میشود اطلاق میشد و گاهی جوزهربن گفته میشد ولی ظاهراً درنزد ایرانیها مانندهندیها سرودمب جوزهربن قمر یعنی نقطه تقاطع دائرهٔ سیر ماه با منطقة البروج که عقدهٔ راس وعقدهٔ ذنب باشد دو نقطهٔ دارای تأثیرات شمرده شده و مانند دو کوکب مواضع آنها همیشه در زایجه تعیین میشد که در واقع مانند اینست که نه سیاره (بجای هفت) داشته‌اند و درقرن هشتم‌مسیحی همین عقیدهٔ نه سیاره در چین نیزانتشار یافت چنانکه **پلیو** و **شاوانس** در مقالهٔ بسیار مفید خود راجع به «یك کتاب‌مانوی که درچین‌پیدا شده» (Pelliot et Chavannes, un traité manichéen retrouvé en Chine, Journal Asiatique 1913 p.6) شرح داده اند . دریك‌قطعهٔ پهلوی مانوی که از تورفان پیدا شده سخن از هفت سیاره و دو اژدها میرود که در آسمان یا ئین(بی‌شباهت به السماء الدّنیانیست)بسته شده اند (F. W. K. Müller Handschriften-Rest in Estrangelo Schrift aus Turfan, chinesisch-Turkestan, Berlin 1904 S. 37) **خرکات** درمقاله‌سابق‌الذّکر خود گوید که‌هندیها عقدهٔذنب‌را کتو کویند و آنرا جسد تنین‌میدانند نه‌دم‌او (قول بیرونی‌در کتاب الهند بر خلاف اینست) ٠ بعقیدهٔ زردشتیان در آخر دور دنیا (در واقع آخر الزّمان) یعنی در پایان ۱۲۰۰۰ سال **سوشیان**متولّد میشود ودر آنوقت‌جنك آخری‌میان اهورمزد و اهریمن در میگیرد و همهٔ اموات زنده میشوند و گوچهر بزمین می افتد و آتش میگیرد بطوریکه همهٔ فلزّات گداخته میشوند و مانند سیل سوزانی در زمین جاری میشوند ٠ اهل احکام‌نجوم درمغرب زمین رأس راCaput dragonis یا Anabibazon وعقدهٔذنب‌را Cauda dragonis یا Katababozon گویند . برای اصطلاحات احکام نجوم‌در السنهٔ‌فرنگی رجوع شود به‌فرهنگ‌احکام نجوم **ویلسون** (James Philomoth Wilson, A Complet dictionary of Astrology, Boston ,1819 and 1885) دورهٔ سیر کامل جوزهر قمر که از مشرق بمغرب است بنا برثبت **نویه‌گباور**(Neuegebauer Astronomische Chronologie)جلد اوّل صفحه ۲۰ هیجده‌سال و۲۱۹ روز است وبقول **هانسن** (Hansen) ۶۷۹۸روز و۸ساعت و ۳ دقیقه و۸ر۹ ثانیه است (بقول بیرونی در کتاب التفهیم ۱۸ سال و۷ماه‌و ۹ روز)

سابع باشد برج جدی و مرّیخ درآن بود مفا: بیت‌النّساء و تف: النّساء و السّراری والتّزویج و العرس . . . . . .

۸ - مَرْگان دول یعنی‌خانهٔ مرگ که‌برج‌هشتم‌طالع‌است‌دلواست مفا: بیت‌الموت و تف: الموت و اصحابه و القتل . . . . . . و الموتی

۹ - کَرْدَکان‌ماهیك اناهیت اوت‌تیر اندرجست یعنی خانهٔ مسافرین که برج نهم زایچه است برج حوت است و زهره و عطارد در آن بودند مفا: بیت‌السّفر تف: السّفر و الدّین و العباده. . . .

۱۰ - میان آسمان وَرَّك مهر اندر [جست]پَرْخورْتَك [. . . .] یعنی وتد عاشر یاوسط‌السّماء (۴۶۰) (که قوی‌ترین خانها درتأثیر بعد ازبرج طالع است وبعقیدهٔ بعضی از طالع نیز قوی تر است) برج حمل و آفتاب در آن بود در منزل . . . . (شاید کلمهٔ پدیور یا پیش پرویز یعنی شرطان یا بطین از منازل قمر سقط شده) مفا: بیت السّلطان تف: عمل‌السّلطان والرّیاسة . . . . . .

۱۱ -فَرَّخان گاو ماه اندرجست یعنی خانهٔ خوشبختان ثور بود و ماه در آنجا بود. خانه یازدهم بنابر مفا بیت‌الأصدقاءاست‌و در تف دلالت‌دارد برالسّعادة والأصدقاء

۱۲ -دوشْپَرکان دوپَتْکَرْ گوچهر اندرجست‌بوت‌یعنی خانهٔ بدبختان (که خانهٔ دوازدهم باشد) جوزاء بود و رأس در آن مفا: بیت‌الاعداء و تف: الأعداء و الشّقاء و الأحزان . . . . . .

سیّارات‌پنجگانه‌وخورشید وماه‌تاریك(ظاهراًمنکسف)دیو‌بودندوثوابت‌وهمچنین

(۴۶۰) خانهٔ دهم‌از خانهای زایجه را برخلاف خانهای دیگر اسمی بمناسبت دلالت آن نمیدهد و گر نه خدایان یا شاهان و نظیر آنها بایستی نامیده شود ولی چون خانهٔ وسط السماء یا وتد عاشر در علم احکام بقدری مهمّ و عظیم است و خداوند میان آسمان یا ربّ وسط السماء یعنی کوکبی که بر بیت عاشر مستولی‌است بحدّی مؤثّراست که خانه را شاید بهمین اسم نامیده اند (اگر سقطی در عبارت واقع نشده باشد) . «خداوند میان آسمان» در کارنامهٔ اردشیر بابکان نیز برای استدلال نجومی ذکر میشود .

آفتاب و ماه فروزان حکم فرشتگان داشتند و این دو دسته با هم در جنگ بودندو آسمان (مثل مملکت ایران در زمان ساسانیان از لحاظ لشکری) به پنج ناحیه تقسیم میشد یعنی نواحی شمالی و جنوبی و مشرقی و مغربی و وسطی (یا سمت الرّأس) که هر یك از چهار جهت یك سپهبد از طرف ثوابت و یکی از طرف سیّارات و ناحیهٔ وسط نیز یك سپهبدان سپهبد از طرف هردسته داشت. سپهبد شمال از ثوابت هفتورنگ بودو در مقابل آن سپهبد سیّارات در آن ناحیه اورمزد (مشتری) بود وسپهبد جنوب از ثوابت سَدْویس و در مقابل سپهبد سیّارات در جنوب ناهید (زهره) بود سپهبدمغرب از ثوابت ونندو از سیّارات بهرام (مرّیخ) بود و سپهبد مشرق از ثوابت تیشترودر مقابل از سیّارات نیز (عطارد) و سپهبدان سپهبد مرکز یا «میان آسمان» از ثوابت جُدَی یعنی ستارهٔ قطب که بفارسی گاه گویندو از سیّارات کیوان (زحل) بود (۴۶۱) مهروماه تاریك هم در مقابل و معارض خورشیدو ماه روشن در جنك بودند. در تفسیر ثوابت مذکوره عقاید مختلف است وشرح آن بسیار مطوّل میشود (۴۶۲) فقط همین قدر کافی است گفته شود که ظاهراً اقرب تفسیرها بحقیقت آنست که خَرِگات در مقالهٔ سابق الذّکر خود بیان کرده وهفتورنگ رادبّ اکبر وستویس را سهیل و ونند رانسرواقع

(۴۶۱) ترتیب فوق دریك فقره از بوندهش بزرك ایرانی (۴,۵۲) ذکرشده وهمچنین درموضع دیگر از همان کتاب (۱,۲۷) بدون ذکرمیان آسمان ولی دربوندهش هندی (V,11) سدویس را سپهبد مغرب و ونند را سپهبد جنوب میشمارد. زادسپرم (۱۶,۶) نیز سدویس را بجنوب ربط میدهد. در کتاب پهلوی مینوگ خرت (فصل هشتم) نیز اختران یعنی بروج سماوی راسرداران اورمزد و هفت اپاختران یعنی سیارات را سرداران اهریمن میشمارد (نم. صفحه ۱۹۹) ودر فصل دوازدهم همان کتاب اختران و خورشیدوماه راسپهبدان اوهرمزد میخواند. قابل توّجه است که بیرونی نیز در کتاب التفهیم (نسخهٔ چاپی صفحه ۳۸۸ - ۳۸۹) در دلالت سیارات بجهات گوید: مشتری بشمال و زهره بجنوب و مرّیخ بمغرب و زحل بمشرق دلالت دارد که سه تای اوّلی باقول بوندهشن توافق دارد. پنج سیاره که به تعبیرمعروف قرآن مجید خُنَّس و کُنَّس باشند باپنج کوکب ثابت مذکور درفوق درجنك هستند والبته ثوابت دیگر به سپهبدان خودوشهابها و ذودوابه‌ها به سیارات مدد میدهند و صف آرائی کرده اند.

(۴۶۲) رجوع شود بمقالهٔ لئوپولدسوسور (Léopold Saussure، le systém chronoologique Sino-Iranien, Journal Asiatique 1923) و بیلی (M. Baily, histoir de l' astronomie anciennne، Paris 1775 p. 480) وگایگر در کتاب سابق الذّکروی وبسیاری ازمؤلّفین دیگر.

وتیشتررا شعرای یمانی ولی «مَسِ میان آسمان» (یعنی میخ میان آسمان یا وتدالسّماء) راسماك رامح (arcturus) دانسته است واگرچه بیرونی هم در کتاب التّفهیم سماك رامح را حارس شمال مینامد ولی عقیدهٔ سابق الذکر درین باب ارجح است. دربوندهشن گوید که ثوابت ۴۸۶۰۰۰ عدد هستند وهریك ازمنازل قمر ۱۷۳۵۷ ستاره دارد و نیز گوید بین سرجوزهر که درجوزاء است و دُم آن که در قوس است ۸۶ صور کواکب یابروج سماوی واقعند. دربوندهشن بزرگ باز فقراتی راجع بعلم احکام نجوم پیدا می‌شود واز آنجمله در صفحهٔ ۵۳ که اینجا مجال بحث در همهٔ آنها نیست.

در بوندهشن راجع بستاره ای که سپهبدان سبهبد ثوابت وسپهبد مرکز یعنی میان آسمان است عبارتی است که بعضی ایران شناسان آنرا «مَسِ گاه که مَسِ میان آسمان گویند» خوانده اند وگاهی هم «مَهِ گاه» خوانده شده ولی در ضمن تدقیق درین باب بخاطر رسید که شاید این کلمه که مَس یا مَه خوانده شده «مَیْخ» بوده باشد که همان معنی وَتَد عربی را دارد وعبارت «مَیْخ گاه یعنی وَتَد جُدَي یا قطب جُدی است یعنی قطب شمال. اصطلاح المَیْخ و مَیْخ الجاه نیزدرضمن لغات و اصطلاحات نجومی عربی در کتاب ابن ماجِد معلّم دریا نورد (ازنیمهٔ دوّم قرن نهم) بنظر رسید که یکی ازستارهای دبّ اصغر را (ستارهٔ دوّم) که درخطّ مستقیم بالای قطب و جُدَی واقع است وقریب ۱۳ درجهٔ فلکی باقطب شمالی و ۳ درجه و ۱۴ دقیقه با جُدَی فاصله داردنیز باین اسم مینامد. این فقره در کتاب مدخل علم نجوم بحری عربی گابریل دوفرّاند (۴۶۳)

(۴۶۳) Gabriel de Ferrand, Introduction à l'astronomie nautique arabe p. 163 هادی حسن هم در کتاب تاریخ دریانوردی ایرانی شرحی راجع به قطب الجاه وتعبیرات فارسی کتاب ابن ماجدوسلیمان مهری نوشته (Ahistory of Persian navigation Gvndvn 1928 صفحه ۸۴-۸۳) شرح راجع به الجاه (که همان گاه یعنی جُدَی است) وقطب الجاه والمیخ ومیخ الجاه در ورق 83a از کتاب الفوائدفی اصول البحر والقواعد لابن ماجد چاپ عکسی پاریس وورق 3b از کتاب تحفة الفحول فی تمهیدالاصول وورق 16 و 17 از کتاب العمدة البحریه که هردو کتاب تالیف سلیمان بن احمد المهری است و در پاریس چاپ عکسی شده آمده است. اسم گاه برای قطب شمالی در میان قوم تیگره در شمال حبشه هنوزمستعمل است.

صفحهٔ ۱۶۳ ودر مقالهٔ وی در یادگارنامهٔ پاوری صفحهٔ ۵ - ۱۲٤ درضمن اصطلاحات نجومی عربی مأخوذ از فارسی از کتاب ابن ماجد مذکور و سلیمان مهری (نیمهٔ اول قرن دهم) ذکرشده ودر آن ضمن اصطلاح قطب‌الجاه برای ستارهٔ جُدَی ومیخ‌الجاه برای ستارهٔ مذکور در فوق دیده‌میشود (اصطلاح دوّمی درترجمهٔ فرانسوی‌بعبارت la vis du Gàh ذکرشده)(٤٦٤) پس‌ممکنست‌مس گاه‌ومس‌میان‌آسمان تصحیف‌میخ گاه ومیخ‌میان‌آسمان‌باشدوازین‌حدس‌راجع‌باصطلاح «مس گاه» که‌صحّت آن‌مظنون‌است‌باین نکته‌انتقال‌دست داد که تعبیر «مه جانان» و«مه ازیرزمیغ»هم که‌در قطعهٔ ازبوندهشن که شِدِر درشرح مرگ گیومرث‌وارتباط آن‌بازایچهٔ گیهان‌نقل کرده(111A.) بایدهمان‌میخ جانان یعنی وتدالطّالع و میخ اَزیرزمیغ یعنی وتدالارض (یاوتد رابع) باشد که در علم احکام نجوم عربی‌معروف‌است وبنابرین فرض معنی شرح قطعهٔ بوندهشن موافق علم احکام نجوم و طوالع کاملاً روشن میشود لکن البتّه در امکان قرائت کلمهٔ پهلوی باین حروف تردیدی باقی‌بودتا آنکه‌این‌تردید هم‌باتأئید قطعی‌قرائت‌مزبوراز‌طرف آقای پروفسور بیلی که حدس‌راقم سطور راتصدیق نمودمرتفع گردیده وصحّت آن‌تقریباً یقین شد. پس‌درمطالب‌راجعه‌بزایچهٔ‌عالم‌ومرگ گیومرث‌معنی‌چنین‌میشود. که‌درموقع آمدن دشمن (اهریمن) ستارهٔ مشتری در جانان یعنی در خانهٔ طالع در سرطان که برجی ازبروج مثلّثه‌آبی است واقع بودوچون سرطان برج شرف (بالِست) مشتری بود و ازطرف دیگر خانهٔ طالع یعنی‌میخ جانان (وتدالطّالع) که بیت النّفس والحیوة است قوی‌ترین ومؤثّرترین‌بیوت زایجه‌است لذا این‌ستاره برزحل غالب بود واگرچه

(٤٦٤) در کتاب سیلمان مهری گوید (بنقل گابریل دوفراند از آن) که علمای بحریّون مشرق و مغرب (باستثنای ملل اقصای شرق) دائرهٔ افق را به ۳۲ قسمت تقسیم کرده و هر قسمت را با نسبت بیك ستارهٔ ثابت خن آن ستاره گویند (جمع اخنان) و خن شمالی قطب الجاه است و خن جنوبی قطب السهیل و خن مشرق مطلع الثریا و خن مغرب مغیب الطائر و هکذا بقیهٔ قسمتها هر یك اسمی منسوب بیك ستاره دارد. خن ظاهراً معرّب خانه است ومجموع این ستاره ها را نجوم اخنان الحقه میخواند که حقه هم بمعنی قطب نما باشد که ممثل دائرهٔ افق است

زحل هم در میزان دربرج شرف خود بود و بهمین جهت مرگ را ایجاد کرد لکن چون دروتد تحت الأرض یاوتد رابع (میخ زیرزمین) که ضعیف ترین و کم اثرترین بیوت واقع بود (٤٦٥) نسبت بمشتری ضعیف تر بود و مشتری توانست مرگ رااز گیومرث دور بدارد وخود که درخانهٔ حیات بود برای گیومرث زندگی فراهم بیاورد ولی درسرسی‌سال مطلب برعکس‌شد یعنی زحل‌یك دوره سیرخودرا تقریباً (٤٦٦) تمام کرده و باز به برج میزان رسید که خانهٔ شرف وقوّت آن بود ولی مشتری در سی‌سال تقریباً (٤٦٧) دو دوره و نیم (سی برج) سیر کرده و حالا به برج جدی رسیده بود که خانهٔ هبوط (نشست) وضعف‌آن بود لذا زحل قوی تر از مشتری و بر وی غالب بود و بنابرین گیومرث مرد. در کتاب‌زادسپرم هم فصلی‌بهمین موضوع هست که‌تقریباً عین‌همان‌مضمون‌بوندهشن‌است و آنرانیز شدِر پس‌ازقسمت منقول‌ازبوندهشن ثبت کرده (111B). درآنجاچنین گوید که‌درابتدای امر که‌مشتری تأثیرنیك‌وحیات‌بخش‌بروزداد نه‌بواسطهٔ‌خوبی آن(یاسعدْ بودن‌آن چنانکه‌منجّمین‌اسلامی و یونانی آنرامصدرحیات‌وخیر میشمردندبوده‌چه‌چون‌همهٔ‌سیّارات‌دیوهستندومشتری‌هم‌جزوآنها است فی‌ذاته نمیتواند مصدر خیرشود بلکه تأثیر نیك آن برای آن بود که در آنوقت او «در بند روشنان» بود یعنی ظاهراً با ثوابت قران یا یکی از اتّصالات نجومی دیگر داشته (شعرای یمانی هم در زایجهٔ عالم در سرطان بوده و شاید مقصود همین بوده) باین جهت تأثیرخوب در او پیدا شده بود و گوید که در ظرف سی سال که دو کوکب در خانهٔ شرف خود نبودند (ظاهراً مقصود آنست که در یك آن هردو در شرف نبودند ورنه مشتری دو بار دیگر در خانهٔ شرف بوده) گیومرث توانست زنده بماند لکن چون در آخر سال زحل در شرف خود بود و زهر و مرگ آوری او قوی تر. و پیدا تر بود و مشتری

(٤٦٥) بنا بر عبارت بوندهشن ظاهراً پشت سرو تدالارض بود. ممکنست و تدرابع یعنی نقطه وتدی را درجات اوّل میزان یا درجهٔ پانزدهم آن برج فرض کرده است وچون شرف زحل در درجهٔ ۲۱ میزان است درهمان برج ولی بعد از نقطهٔ وتدی افتد.

(٤٦٦) دورهٔ حقیقی زحل ۲۹ سال و ۱٦٧ روز است

(٤٦٧) دورهٔ حقیقی مشتری ۱۱ سال و ۳۱٥ روز است

در برج جدی درهبوط خود بود گیومرث بطرف چپ افتاده ومرد . ازین بیانات که کاملاً بانجوم عربی موافق است دیده میشود که میخ جانان برای وتد الطالع و میخ ازیرزمیغ برای وتد الارض استعمال شده و لابد برای وتد السّماء (یاوسط السّماء) هم «میخ میان آسمان» گفته میشدو شاید برای وتد غارب (یاسابع) میخ و یذو تسکان استعمال میشده است . بی فایده نیست ذکر شود که علاوه بر تأثیر ناشی از وقوع سیّارات در خانهای مختلف زایجه و اوتاد قوی وضعیف بقول ابو العنبس صیمری در کتاب اصل الأصول (نسخهٔ پاریس Arabe 6808) ورق 21b زحل خود نیز دلالت بر فساد جسد دارد و مشتری دلالت بر جان و حیات و زندگی حیوانی و نطفه و تولید حرکت و در ورق 26a گوید که مشتری در طالع جوانی است و در غارب (سابع) پیرفرتوت و در وتد الأرض مرده ایست .

در آخر این تبصره جدول مختصری راجع ببعضی اصطلاحات نجومی فارسی قدیم که درضمن مطالعات جسته جسته اتّفاقاً بنظر رسیده و بطور متفرّقه یاد داشت شده درج میکنیم . این جدول نه تنها ناقص است بلکه اصلاً بقصد تدوین و استقراء ترتیب نشده وفقط چند لغت پراکنده را مشتمل است که جا دارد از طرف علاقه مندان تکمیل شود :

روشنان	مطلق ستاره وغالباً ثوابت
اختر	بروج دوازده گانه یا صور الکواکب وگاهی مطلق ثوابت
اپاختر	سیّارات (بمعنی شمال نیز آمده)
هفت و دوازده (٤٦٨)	سبعهٔ سیّاره و بروج دوازدگانه

(٤٦٨) این اصطلاح در زبان پهلوی نیز ظاهراً معمول بوده چنانکه دررسالهٔ پهلوی **ماديگان جترنگ** طبع **زالمان** صفحه ۲۲۲-۲۳۰ C. Salemann, Mittelpersische Studien, Mélange Asiatique tirés du Bulletin de l'Académie impériale de St. petersbourg, 1888 **وزرگمهر** ازهفت ودوازده سخن میگوید ودر دورهٔ اسلامی نیز معروف بوده چنانکه درروایتی ازابن عباس اوچنین گفته «وَدَدْتُ اَنّی اَعْرِفُ الهفت دوازده» وزمخشری درنقل این روایت درربیع الأبرار (نسخهٔ موزهٔ بریطانی بنشان Or. 1186 صفحه ۱۸) گوید یرید النجوم السبعة و البروج الاثنی عشر» **گایگر** هفتورنگ را ثریا و تیشتریارا شعری و سذویس را نسرواقع یارجل العقرب یاسماك رامح و ونند را فم الحوت میشمارد **ولومل** در ترجمهٔ یشتها اوّلی را دبّ اکبرودوّمی را شعری وسوّمی را فم الحوت و چهارمی رانسرواقع میداند و **سوسور** با مطابقه باتقسیم ستارها وجهات واوقات شبانه روز و فصول سال در چین ترتیب دیگری برخلاف معروف پیشنهاد می کند .

بیابانی (٤٦٩)	ستارگان ثابت یا بعضی از آنها
خورتك	منازل قمر وگاهی بروج
سَتْوِیس یا سَذْوِیس	بظنّ قوی سهیل بفرنگی=Canopus
تیشتر	« شعرای یمانی » Sirius =
ورآهنگ (؟)	شعرای یمانی بقول کوشیار
روزآهنگ	« « بنا بر کتاب تنبیهات المنجّمین ملاّ مظفّر
هفتورنگ	بظنّ قوی دبّ اکبر یا بنات النّعش بفرنگی=Ursa Major
وَنَنْد (٤٧٠)	« « نسر واقع بفرنگی = Vega
دیکپایه	نسر واقع (بنا بر ترجمهٔ فارسی صور الکواکب عبدالرّحمن صوفی بنقل از فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملّی)
پریسپْر	اوّلین ستارهٔ برج حمل
راین	اوّلین ستارهٔ برج سرطان
سَتَرْ	« « « میزان
دیت گاو (٤٧١)	« « « جدی
هَفْتَنْبَر	صورت تنّین آسمان بر حسب مندرجات کتب لغت فارسی بفرنگی= Dragon
پروین	ثرّیا بفرنگی = pléiade
کوچهرسر	رأس جوزهر قمر

(٤٦٩) بیابانیات در کتاب سابق الذّکر احمد بن عبد الجلیل سجزی ۱۹ ستاره ثبت شده اند ولی در رسالهٔ اصول القوانین و تحصیل القوانین لاستنباط الاحکام ازهمان مؤلف (نسخهٔ پاریس f. Arab 5224 ورق 29 a گوید که بیابانیات کواکب قدر اوّل و دوم و سوم ومنازل قمراست

(٤٧٠) ونند درجزو منازل قمر نزد سغدیها اسم سعد ذابح است (بیرونی در الاثار الباقیه)

(٤٧١) این چهارستارهٔ اخیر در کتاب دین کرت جلدسوم طبع **مدنس** صفحه ٤٠٢-٤٠٥ ذکر شده (بنا بر نقل **نیبرگ** نم. صفحه ۳۰)

کوچهر دمب	ذَنَب « »
موشپار یاموشپر یا موشپاریك (۴۷۲)	ذودوابه یاذو ذَنَب بفرنگی = Comete
نیزك (جمع عربی نیازك)	شهاب (۴۷۳)
زایچه	شکل خانهای ۱۲ گانه با تعیین طالع بفرنگی figure یا radix یا horoscope
جانان	طالع (وتد طالع) بفرنگی ascendant یا ortus یا cordines
کد خدا	بعربی کذ خذاه یارابی (۴۷۴)
سال خذاه	مدبّر سال ومستولی برطالع سال
کَدَغْ یا کَتَکْ	خانهٔ کوکب سیّار بعربی بیت وبفرنگی domicile
پتیارگ	وبال کوکب مقابل خانه بعربی وبال وبطیارج وبفرنگی detriment
بالِسْت	شرف کواکب سیّاره بفرنگی exaltation یا hypsoma
وِهَیْز یانشست	هبوط « » «dejection و tapeinoma

(۴۷۲) خرکات درمقالهٔ سابق الذّکر گوید که این کلمه همان موش پَیْریکا است که در اوستا (یَسْنا ۱۶ - ۸ و ۶۸ - ۸ آمده وبمعنی پری یاجادوی موش است

(۴۷۳) معنی صحیح نیازك در کتب نجومی عربی وفارسی کاملاً روشن نیست. در کتب متأخّرین غالبا بمعنی شُهُب استعمال شده ولی در کتاب الأنیس المطرب روض القرطاس فی اخبار ملوك المغرب و تاریخ مدینة فاس للشیخ ابی الحسن علیّ بن عبدالله بن ابی زرع الفاسی (طبع **تورنبرگ** در **اوپسالا** سنه ۱۸۴۰ مسیحی) گوید که درسنه ۳۹۳ ستارهٔ بزرگی ازذوات الذوائب طلوع کرد که دارای غرّش شدید بود و آن از نیازك دوازده گانه است که قدما ذکر نموده وعلمای آنها درمدّت دراز آنهارا رصد کرده‌اند . . . .
(لفظ اثنی از اثنی عشر درمتن چاپی افتاده و درغلط نامه تصحیح شده) بنابرین نیازك ستاره های دنباله دار میشود. ظاهراً این ستارهٔ دنباله دار که درسنه ۳۹۳ هجری ظاهر شده همان ذودوابهٔ **هاله** بوده است که آخرین ظهور آن در سنه ۱۹۱۰ مسیحی بود و در هر ۷۶ سال و ۲۷ روزیك بارظاهر میشود

(۴۷۴) رابی بمعنی کدخدا در رسائل اخوان الصفا بنظر رسید

شادی	فرح بفرنگی joie
بَیْش	تَرَح یاآفت
مَرْز	حدّ بفرنگی term (؟)
سو یا سوك	جهت کواکب برطبق اصطلاح علم احکام نجوم
کَنْدَر	حصّه (بنا برقول مفاتیح العلوم خوارزمی)
دَهَج	یا دهکان یا دهبك یا دریجان (۴۷۵) بعربی دریجان و وجه و صورت با اندك اختلاف معنی بفرنگی decant و face
جان بختان یاجان بختار	(شاید جان بخشان) قاسم الرّوح
دستوریّه	بعربی نیز الدّستوریّه
نمودار	بفرنگی animodar یا animoder یا rectification (۴۷۶)
فردارات	بقول گوشیار در عربی قسمة ازمان المولود (۴۷۷) بفرنگی firdaria
بیکاریه یا پیکاریه	
نیم بهر	
سبهر	
هفت بهر	
نهبهر	بفرنگی synergigues (با کلمهٔ نوبهر هندی ظاهراً بی ارتباط نیست)
دوازده بهر	بعربی اثنا عشریّات
میان آسمان	وتدعاشر یاوسطّ السماء بفرنگی altitudo یا medium coeli (۴۷۸)

(۴۷۵) ظاهرا کلمهٔ دریکان مأخوذ از لغت هندی است

(۴۷۶) فارسی بودن این کلمه برای راقم سطور قطعی نیست

(۴۷۷) بعضی این کلمه‌را مقتبس ازلغط یونانی **پریودا ریوس** دانسته اندولی در کتب نجومی همه جا (بیرونی و گوشیار وغیره) تصریح هست بر اینکه فردارات از ایرانیان است

(۴۷۸) خوتای (خدای) میان آسمان در کار نامهٔ اردشیر در موقع مراجعهٔ اردوان به منجمین (اختر ماران واختر انگاران) بمعنی ربّ وتدعاشر آمده است یعنی ستارهٔ مستولی بربیت عاشر ·

میخ آزیر زَمیغ	وتد رابع بفرنگی nadir که گویا همان کلمهٔ عربی نظیر است که مقابل طالع است
نیم بری	تربیع قمر (کتاب التّفهیم بیرونی) به فرانسوی quartier
پرماهی یانیم ماه	بدر وفرماهی
نوماه	هلال(۴۷۹)
آبَیْذاک ماه	آخر ایّام محاق یا سَرار (۴۷۹)
کنار شبی	کوکب درتشریق بفرانسوی lever héliaque
کنار روزی	« درتغریب « coucher heliaque
هزاروان	بعربی هزارات یاالوف
اخترمار یااخترانگار	منجّم
جوی راست	مطالع (بقول بتّانی)
زیر براذ	تحت الشّعاع یا احتراق (کارنامهٔ اردشیر بابکان)
زمان انداختن	مراجعه بطالع یا اسطرلاب(« «)وباصطلاح این زمان ساعت دیدن
کاسهٔ درویشان	اکلیل شمالی از جملهٔ صور کواکب (ویاالفکّه بقول میدانی در السّامی فی الاسامی)
پَیوریَ	دبران در اوستا(بنا بر تفسیر لومل)
تیر	بمعنی شعری (در ضمن اصطلاحات بحری در کتاب ابن ما جد سابق الذّکر و نهایة الأرب نویری)

(۴۷۹) در قطعات مانوی تورفان اصطلاحات مذکور درمتن آمده است. ظاهراً اصطلاح آیَنذاک ماه بمعنی حالت ماه در موقع اجتماع و مقارنه یعنی ناپدید شدن کامل آن از نظر است که بفرانسوی la nouvell lune وبانگلیسی new moon گویند. برای هلال یا حالت ماه دراوّلین رؤیت آن در غرّهٔ ماه قمری در فرانسوی و انگلیسی تعبیری بنظر نرسیده مگر آنکه گویا در استعمال عامّ وغیر علمی باز همان اصطلاح راظاهراً استعمال میکنند که درلغت علمی بمعنی سرار وفلته عربی یا حالت ناپیدائی ماه است در آلمان اصطلاح neuelicht برای هلال استعمال کرده اند

سروش	عیّوق	(بنا بر زیج گوشیار نسخهٔ برلین Mq.101)
روجینه	ستارهٔ وسط منطقهٔ صورت جبّار	(بنابر همان مأخذ)
کنك سهر (؟)	الحوصی نزدیك منكب راست جبار	(« «)
خره بازی(؟)	سهیل	(« «)
چشم شیر	ستارهٔوسطی ازسه ستاره که در گردن اسداست	(« «)
تیراسیف	ستاره‌ای که برسر پای راست قنطورس است	(زیج گوشیار)
سلار	ردف یا رفیع در دم دجاجه	(« «)
سکسر	وجه اوّل ثور	(بنابر کتاب المدخل ابومعشر)
الناسا (؟)	وجه دوّم سنبله	(« « «)
بوداسف	وجه دوّم میزان	(« « «)
ایزد	وجه دوم جدی	(« « «)
ماهیجیر (ماهی گیر)	وجه اول دلو	(« « «)
براق	وجه اول حوت	(« « «)
استره‌بی‌دیة(؟)یابی‌دخته	زهره	(بنابر کتاب اصل الاصول صیمری)
هیزان	نسر طایر	(بنابر قول سلیمان مهری)
سلبار	(؟)	(« « «)

راجع باصطلاحات نحومی فارسی جدید در کتب لغت فارسی و کتب نجومی عربی وفارسی و کتب علمی عربی ومقدّمة الأدب زمخشری (باب اوّل) و مفاتیح العلوم خوارزمی اطّلاعات زیادی موجود است وجادارد جمع وتدوین شود .

ونیز اطّلاعات خیلی مفیددر کتاب علم الفلك نالینو و مقالهٔ بسیار مهمّ او تحت عنوان آفتاب وماه وستارگان دردائرة المعارف مذاهب وآداب هستنگ و مقالات او تحت عنوان علم نجوم و علم احکام نجوم در دائرة المعارف اسلامی و مقالهٔ جکسون

در کتاب اوّلی در تحت همان عنوان و کتب بُلْ و بوشه لکرك و ویدمان و کتاب خیلی نفیس و مبسوط سارتون (مدخل تاریخ علوم) موجود است برای محاسبات نجومی و تاریخ ایّام و شهور راجع بازمنهٔ قدیم کتب ماهلر و شرام و گینزل و نویه گباور مراجع خوبی هستند.

امید است که این اوراق که در واقع حکم یادداشتهای متفرّقه دارد از طرف دانشمندان مملکت تکمیل و تصحیح شده یکرشته از مسائل مربوط بتاریخ ملّی ما روشنتر شود.

تکمله

طبع این رساله که مسودهٔ قسمت اصلی آن در سنه ۱۳۱۳ (هجری شمسی) تمام شده و در اواخر ۱۳۱٤ بطبع آن شروع گردید بیش از انتظار طول کشید و در این اثنا یادداشت های جدیدی جمع و نکاتی بآنها اضافه شد و در تکمیل اطلاعات مربوط بموضوع رساله سعی بعمل آمد دراواسط سال ۱۳۱۵ قسمتی ازآن یادداشتها بشکل ذیل تنظیم وبرشتهٔ تحریر آورد، و بمطبعه فرستاده شد. اینك از ارسال مسوّدهٔ خاتمهٔ کتاب (صفحهٔ ۱۸۱ ـ ۱۹۰) که خلاصهٔ اجتهادات نویسنده را تا آنوقت متضمن بود بمطبعه تا حال بازقریب یكسال ونیم گذشت ودر این مدّت اگرچه طبع کتاب بجهاتی که خارج از اختیار مصنف بود بسیارلنگ پیش میرفت و گاهی اصلاً مدّتی رشتهٔ مداومت بر طبع منقطع گردیده ووقفه وتعطیل طولانی پیش آمد معذلك دنبالهٔ غور و تحقیق دربن موضوع وجمع آوری بعضی یاددشتهای جدید مربوط به آن درضمن سایر مطالعات قطع نشده بود و لذا حالا (فروردبن سنه ۱۳۱۷) که طبع رساله به پایان میرسد تاریخ گاه شماری ایران قدیم برای خود راقم سطور قدری روشن تر ازآن گردیده که درموقع تحریر خاتمه بوده و در واقع باقتضای طول زمان و مداومت در بحث و فحص عقیدهٔ من اندکی تغییر کرده و در بعضی آراء باصطلاح معروف عدول حاصل شده است. باز هم اعتراف دارم که موضوع هنوز کما ینبغی و کاملاً از تاریکی خارج نشده وتا سند مسلمی بدست نیاید حکم قطعی در باب این مسائل ممکن نخواهد شد و آنچه حالا گفته میشود هنوز در دائرهٔ حدس است منتهی آنکه بتدریج بوسیلهٔ پیش رفتن ازروی قرائن و امارات یك حدس بر حدس دیگر ترجیح مییابد و فرض آخری اگر مطابق واقع نباشد شاید قدری بحقیقت نزدیکتر میشود. اینك فرضی که راجع بکلیهٔ تاریخ گاه شماری ایرانی فعلاً درنظر قاصر قوّت دارد وبامندرجات خاتمه قدری اختلاف دارد بقرار ذیل است که محض تکمله درج میشود (٤۸۰):

(٤۸۰) این نوع عدول از رأی سابق و تغییر عقیده ضروری وطبیعی است ومخصوصاً درمواردیکه بین شروع بطبع کتابی تاختم طبع اینقدر طول مدّت پیدا شود ناگزیراست و چاره ازآن نیست

برای دوره های قدیمی از ادوار زندگی اقوام ایرانی که اثری از آنها بمانرسیده مثلاً دوره ای که قوم اوستائی اصلی که زردشت در میان آنها ظهور کرد یا اقوامی که قسمتهای قدیمتر یشتهای قدیمی نمایندهٔ عقاید آنهااست قبل از تألیف قدیمترین قسمتهای اِوِستا ویاسروده شدن هستهٔ قدیم واصلی (غیر زردشتی) قدیمترین یَشتها گذرانده یا دوره ای که ایرانیان جنوب غربی قبل از کوروش بزرگ طیّ نموده اند چون دلیل یا اثری قطعی در دست نیست هرحدسی گفته شده یا میشود فقط تصوّری است مبنی بر بعضی قرائن مستنتجه از آثار بعدی خود آن اقوام یا ملل هم نژاد .

نسبت باین ادوارهمین قدرمیتوان گفت که ازدورهٔ قوم آریائی اصلی که اسلاف هندیان و ایرانیان بودند (قبل از انشعاب آن) وبعد از آن ازقدیم ترین دورهٔ زندگی نژاد ایرانی تاموقع بوجود آمدن قدیمترین آثارمدّونهٔ دینی وملکی (قدیمترین اجزای اوستا و قدیمترین کتیبهٔ هخامنشیان) اقوام مزبور علی اختلاف شُعَبِهِم باحتمال قوی ودربعضی موارد قطعاً فلان انواع را از اشکال حساب زمان در ادوار یا نواحی مختلفه بکار برده اند و از آن جمله سال و ماه قمری (که شاید شکل ابتدائی حساب آنها بوده) و سال شمسی ناقص ۳۶۰ روزه بی کبیسه یاباکبیسهٔ یکماه درهرشش سال وسال نجومی و ماه نجومی ۲۷ روزه و ماه ۲۸ روزه و ۲۹ روزه و ۲۹ - ۳۰ روزه و ۳۰ روزه بر سبیل توالی و سال دو فصلی با زمستان ده ماهه و تابستان دوماهه و زمستان و تابستان شش ماهه وتابستان هفت ماهه وزمستان پنج ماهه ونیز باابتدای سال از پائیز یا تابستان که برای هر یك ازین انواع گاه شماریها دلیل قوی یا قرینهٔ احتمالی و ضعیف وجود دارد و در قسمت اوّل خاتمه (صفحه ۱۸۱ و ۱۸۲) شرح مختصری راجع به آنها بیان شد .

درسپیدهٔ تاریخ یعنی درموقع بوجود آمدن اوّلین آثار اوستا و کتیبه ها میبینیم که قوم اَوِستائی (۴۸۱) که بظنّ قوی در مشرق ایران بوده‌اند ترتیبی درحساب زمان داشته اند که آنرا «گاه شماری اَوِستائی قدیم» نامیدیم و آنچه ازین گاه شماری معلوم

(۴۸۱) اصطلاح قوم اوستائی ازتنگی تعبیراست ومقصود همان قومی است که زردشت در بین آنها ظهور کرد و اوستا تاریخ داستانی قدیم آنها را سروده است

است گذشته از بعضی حدسیّات فرضی آنست که سال از انقلاب صیفی شروع میشده و بشش قسمت(۴۸۲) (یا فصل) غیرمتساوی تقسیم میشده‌و شاید اسم‌ماه اوّل آن‌همان تیرماه بوده که شِعری درظرف آن درصبح طلوع میکردو باحتمال قوی این گاه شماری شباهت وقرابت زیادی باگاه شماری قدیم هندی داشته وبرای نگاهداری ماهها درمواقع ثابت خود لابدّ کبیسه ای داشته اند که از کیفیّت آن خبر نداریم . (۴۸۳)

آغاز سال درانقلاب صیفی (یا حوالی آن) بوده (۴۸۴)وهمان نقطه که میذیوی شم نامیده میشد وسط تابستان هفت ماهه ای بوده که ۱۰۵ روزیا ۷ «نیم ماهه» قبل ازاین شروع و ۱۰۵ روز بعد ازآن ختم میشد . آخر این تابستان که تقریبا مطابق روز ۱۳ برج میزان بوده موسم خاتمهٔ کار صحرائی زراعت پیشگان و خزیدن بمنازل زمستانی و جمع آوری احشام از چراگاه ها در کوه و صحرا بدرّه وآغل زمستانی و بعبارهٔ اخری دست کشیدن از کارصحرا وپرداختن بکارهای زمستانی بوده وعیدی گرفته میشد بنام ایاثرم که بلا فاصله پس از آن زمستان پنج ماهه شروع‌میشد ودرآخر آن زمستان‌نیزعیدی‌بود موسوم‌به همسپث مئیذی که تقریباً در۱۹ یا۲۰ برج حوت می افتاد و جشن پایان دورهٔ استراحت و آغاز شروع بکار های صحرائی و بیرون بردن احشام بچراگاه بود . پس تابستان عبارت بود ازمدّت فاصلهٔ ازهمسپث مئیذی تاایاثرم وزمستان عبارت بوده از ایاثرم تا همسپث مئیذی . وسط زمستان عیدی بود باسم میذیایری که ۱۸۰ روز بعد از میذیوی شم واقع بود . درواقع این دونقطه که معنی لغوی اسم یکی نیمهٔ تابستان ودیگری

(۴۸۲) ظاهراً ابتدا بدو و بعد بچهار وبعد به پنج قسمت تقسیم میشد وبعدها بااضافه میذیوی زرمی بشش قسمت رسید .

(۴۸۳) شاید اضافهٔ یکماه درهرشش سال که بیرونی به پیشدادیان نسبت میدهد جزئی ازترتیبات کبیسهٔ پیچیدهٔ آنها بوده است . ازطریقه ثابت نگاهداشتن سال و دائی هندی هم هیچ اطلاع درستی نیست .

(۴۸۴) علاوه بر اینکه اسم گاهنبار میذیایری که تقریبا دروسط زمستان‌واقع بوده‌بمعنی نیمهٔ سال است آیهٔ ۳۶ از یشت ۸ اوستا (تیریشت) نیز که حکایت از آن می کند که « وقتیکه (یا پس از آنکه) سال [باز] برای مردمان به آخر میرسد امرای هستشار و حیوانات وحشی که در کوهها ماوی دارند و [حیوانات] رمنده که در صحرا میچرند انتظار میکشند که کی (یعنی تیشتر یا) طلوع میکند» نیز دلالت بر آغاز سال در اوان طلوع شعرای یمانی است چنانکه درصفحهٔ ۲۷۴ به آن اشاره شد وهمچنین فقره ای از وندیداد (۱۸و۹) که از مرشون سخن رانده و گوید «که بوسیلهٔ دین باطل خود شخص را اغواء میکند بر آنکه مرتکب این گناه شود که مدتی متوالی مشتمل بر سه بهار بمطالعه [کتاب مقدس] نپرداخته باشد » چون گذشتن سه بهار را بمعنی انمام سه سال کامل استعمال میکند قرینهٔ خاتمهٔ سال سوم با بهار سوم و پایان هرسالی در آخر بهاراست .

نیمهٔ سال است دو قطب اصلی سال بوده و یکی اوّل سال و دیگری اوّل نیمهٔ دوم آن بود وبنا برین سال محتملاً ٣٦٠ روزه بوده و دارای چهار عید فصلی بود دروسط و آخر هر کدام از تابستان و زمستان . ظاهراً بعدها بعلت طول تابستان ولزوم اعیاد بیشتری درین مدّت طولانی فصل کار ٧٥ روز بعد از میذیوی‌شم که تقریباً مطابق ١٣ سنبله‌بود عید درو ومحصول قرار داده وجشن پیتیش ههی (یا به املای صحیح تر پیتیشهی) احداث‌شده واز طرف دیگر شاید مدّتی‌بعد) ٦٠ زوز قبل از میذ یوی شم هم که تقریباً مطابق روز اوّل ماه‌دوّم بهار نجومی(ثور) باشد عیدی قرار قرار داده وباعیاد فصولی (گاهنبار) علاوه و میذ یوی زرمی نامیده شد یعنی وسط بهار عرفی (نه نجومی) و در واقع موسم سبزه و شیر وعسل . این روز چنانکه دیده خواهد شد در موقع اتّخاذ رسمی گاه‌شماری اوستائی‌جدید درایران باروز اوّل‌ماه پارسی قدیم ثورَ واَهرَ که آنهم بمعنی «وسط بهار» است مطابق بوده است . (درصفحه ٢٣١ مذکورشد که دادستان دینیك اسم ماه دوّم سال را زرمی‌یا میخواند)

قوم دیگرایرانی که‌درمغرب ایران وبالخصوص‌جنوب غربی بودند گاه شماری دیگری‌داشته‌اند که شباهت کامل بگاه شماری‌بابلی‌قدیم داشته وسال آنان قمری ـشمسی بوده و عیناً بر طبق سال و ماه و کبیسهٔ بابلی معمول بوده وظاهراًماههای آن با ماههای بابلی تطابق تامّ داشته است .

زردشت بمقتضای آنچه از روایات استنباط میشود در قرن هفتم قبل از مسیح متولّد (شاید در حدود ٦٣٠ - ٦٢٩ ق ٠ م ٠) و در اوایل قرن ششم در میان قوم ایرانی مشرقی (سیستان یا بلخ) اظهار بعثت کرده و بنشر دین جدید و دعوت بآن پرداخت و اگرهم اصلا از آذربایجان یاری‌بوده باحتمال غالب در جوانی بمشرق رفته و باقی‌عمردر آن سامان بسربرده است . ازدلایل این مدّعا درینجا سخن نمیرانیم ولی کیش زردشتی بتدریج انتشارو کم کم روبمغرب بسط یافته باشد و بنابرین میتوان حدس زد که درمملکت هخامنشیان و مخصوصاً درپارس در دورهٔ اوائل آندولت یعنی عهد کوروش و کَمبوجیه درمحافل رسمی و دولتی ونزد آن قسمت از بومیان آنجا که درمذهب بومی قدیم خود باقی بودند گاه شماری پارسی قدیم و دربین بومیانی که دین جدید زردشتی را اخذ و بدان گرویده بودند گاه شماری اَوِستائی قدیم (اقلاً برای امورمذهبی) معمول بوده است . پس از فتح مصر بدست کَمبوجیه که در بهار سنه ٥٢٥ بد آنجا لشکر کشی کرد ومراودهٔ ایرانیان با اهالی آن مملکت و مخصوصاً بر اثر

ارتباط مودّت آمیز کلّی که درعهدداریوش اوّل و ادارهٔ عادلانه ومحبّت‌انگیز اوبین دو ملّت پیدا شد ومصریها نسبت بآن پادشاه دوستی کلّی پیدا کرده واونیز اصلاحات عمده درآبادی مصر ورفاه حال‌مردم آنجاو رعایت مذهب و معابد آنان کرد بحدّیکه اورا یکی ازشارعین مصر شمردند این روابط افزونی گرفت . داریوش با کمبوجیه در اوّل امر بمصر رفته و تا آخر ایّام آن پادشاه در آنجا مقیم بود و پس از رسیدن بسلطنت باز در اواخر سنهٔ ٥١٧ ق. م. مسافرتی بمصر نمود . شاید در موقع این مسافرت اخیر جمعی از دانایان ایران و از آن جمله روحانیان زردشتی باوی بآنجا رفته وباتأسیسات‌و مدنیّت مصری آشنا شده باشند وچون داریوش کاهن‌اعظم سایس[(٤٨٥)] را که اوزَهور (Uzahor) نام داشت باخود بایران آورده و به شوش برد یا بآنجا احضار کرد(٤٨٦) لذا احتمال کلّی‌داردمراودات وارتباطات مدنی‌واجتماعی ومعرفتی بین‌ایران‌ومصر در همین اوان شروع نموده وبسیار قوّت و تزاید گرفته باشد . بنابرین ظنّ قوی میرود که در همین زمان و شاید اندکی یا بلا فاصله پس از عودت داریوش از مصر (مثلاً بین سنهٔ ٥١٥ و ٥١٠ ق . م) محافل روحانی زردشتی در ایران و رؤساء و موبدان آن کیش (وشاید خلیفهٔ زردشت در آن عصر) ترتیب گاه شماری مصری راکه ساده بوده و دربادی نظربهر کسی معقول وبی پیچ وخم وسهل و «سرراست» می‌آمد پسندیده و آنرا برای حزب خود اتّخاذ نمودند وبجای گاه شماری اَوِستائی قدیم گذاشتند و نیز شاید بواسطهٔ خشمی که داریوش و دولتیانِ ایران بر اثر خروج گُماتا نسبت بمغان دین بومی قدیم پیدا کردند زردشتیان از حمایت و مساعدت دولت بهره‌مند وبلکه تشویق هم‌میشدند . پس این طایفه عیناً گاه شماری مصری‌را پذیرفته و اوّل سال مصری‌راکه روز اوّل توت‌یا(تحوت)مصری باشد اوّل سال وخمسهٔ مسترقه را درهمانجاکه درسال مصری بود یعنی جلو ماه اوّل قرار دادند و خلاصه آنکه عین سال و ماه مصری را فقط با تبدیل اسامی ماهها بایرانی اتّخاذ کرده و ماه اوّل سال

(٤٨٥)مقر سلاطین اخیرمصر ودارای‌معبد معروف . این‌شهر دردلتای مصر واقع ویکی ازمراکز عمدهٔ مملکت بود که باوجود پایتخت رسمی یعنی ممفیس این شهر نیز حکم پایتخت داشت .
(٤٨٦)ادواردمایر دردائرة المعارف بریطانی درمادّهٔ داریوش باستناد کتیبهٔ موجود درواتیکان .

ایرانی را بنام خدای بزرگ دَیْ نامیده ویاآنکه ماه دَیْ را از ماههای موجودخود با توت تطبیق و ماه اوّلش کردند. این زمان با بودن طلوع صبحی شِعری در ماه تیر موافق می آید چه ظاهراً طلوع صبحی یاتشریق این ستاره بعد ازسنهٔ ۴۹۷ ق.م. باوایل مردادماه میافتد ودرسنهٔ ۵۱۳ ق.م. در۲۶ - ۲۷تیرماه بوده‌است(۴۸۷). ونیزامکان دارد که اسامی زردشتی ماهها در همین موقع ایجاد و اسامی تیرومهر و آبان از اسامی قدیم هم ابقا شده باشد.

در ترتیب اسامی امشا سپندها بماهها بخاطر میرسد که ماه اوّل را باسم خدای بزرك اَهورَمَزْدَ (دی) نامیده‌وپس از آن برطبق ترتیب فرشتگان‌وصف‌بندی آنها در اطراف‌سریروی‌برحسب‌سنّ‌وتذکیروتأنیث‌چنانکه‌دربوندهشن آمده‌ماههارابنام‌فرشتگان خوانده‌اندیعنی‌نخست‌ازطرف‌راست دردرجهٔ‌اوّل بهمن وبعدازطرف‌چپ‌دردرجهٔ اوّل اسفندارمذ وبعد ازطرف‌راست دردرجهٔ‌دوّم اردیبهشت و بعدازطرف‌چپ (در درجهٔ دوّم) دو فرشتهٔ توأم متلازم خرداد و امرداد و بعد از طرف راست در درجهٔ سوّم شهریور منتهی آنکه درمیانه گاهی بعضی ماهها که اسم قدیم مقرّر وتغییر ناپذیر داشتند بجای خود مانده اند.

(۴۸۷) اگرسال اوستائی‌قدیم واقعاً ۳۶۰روزه بوده‌با کبیسهٔ یکماه‌درهرشش سال‌در آنصورت آن سال نیز عیناً مثل‌سال مصری ناقصه و کاملاً مطابق‌آن بوده وباین جهت تبدیل یکی بدیگری چون موجب تغییری درمواقع ماهها نمیشد نبایستی‌دشوار آید ونیز درین صورت باید فرض کرد که آن سال نیز ثابت نبوده و سیر قهقرائی در فصول داشت و اگر چنین باشد ممکنست که هستهٔ اصلی و قدیم تیر یشت را از اواخر قرن هفتم ق.م. بدانیم که در آنوقت طلوع شِعری باوائل‌تیرماه‌می‌افتدو سه‌دورهٔ ده‌روزهٔ‌جنگ‌تیشتر یا سه‌دههٔ آنماه‌است وشروع فصل‌باران وشکستن سورت گرما واعتدال‌هوا درپایان سه‌روز پس از گذشتن آن سه مرحلهٔ مبارزه‌یعنی ۳۳ روزبعد از تشریق شعری است لذا این تغییر هوا تقریباً باوّل سنبله می افتد که در نواحی شمالی خالی ازاستبعاداست. ونیز بعید نیست که یکی ازجهات سهولت قبول گاه شماری مصری برای‌قوم اوستائی آن‌بوده که مبنای‌سال‌هردوقوم برطلوع‌صبحی‌شعری بوده‌است. همچنین‌اشاره باین‌نکته بی فایده نیست که عادت آب پاشی در تیرکان که در قرون بعد جاری بوده و هم چنین شاید تخصیص گاه دوم از گاههای شش گانهٔ خلقت به آفرینش آب که در روایات زردشتیان دیده میشود (با توجه باینکه گاه دوّم به مَیذیوی‌شَم ختم میشود) ممکن است اثری از صفت اصلی آب آورندگی شعری و طلوع آن در ماه تیر بوده باشد.

دین زردشتی بمرور و بتدریج بر انتشار خود افزود و گمان میرود در عهد اردشیر اوّل (۴۶۵ - ۴۲۵ ق.م.) از طرف پادشاه و دولت قبول ودین رسمی شده ودر آن موقع همین گاه شماری طائفهٔ زردشتی‌را که مصریّ‌الأصل بود رسماً اتّخاذ وبجای گاه شماری پارسی قدیم گذاشتند و نیز چون درین مدّت یعنی‌از ابتدای اتّخاذ گاه شماری مصری تاآن زمان تغییری درمواقع شمسی حقیقی اعیاد فصلی قدیم مذهبی زردشتی (گاهنبارها) محسوس شده بود و دیدند که این اعیاد چندین روز عقب رفته اند و باز خواهند رفت کبیسهٔ ۱۲۰ ساله‌یا(۱۱۶ ساله) را ایجاد نموده‌وبنا بر آن گذاشتند که مواقع ایّام مذهبی را درهمانجاها که در آنوقت آنجا بودند نگاهداشته و ثابت گردانند وظاهراً این کار دراوائل نیمهٔ دوّم قرن‌پنجم ق.م. واقع‌شد. (۴۸۸)

دربین سالهای سلطنت اردشیر اوّل (چنانکه در حاشیهٔ ۳۷۵ صفحهٔ ۲۲۵ ودر متن صفحهٔ ۲۷۶ و ۲۷۷ اجمالاً اشاره شد) سال ۴۴۱ (یا اندکی قبل از آن) برای فرض مبدأ اتّخاذ رسمی گاه شماری اوستائی جدید مناسب تر بنظر میرسد بدلایل ذیل:

ایرانیان جنوب غربی ظاهراً گاه شماری خودرا از بابل یا عیلام اخذ کرده بودند و سال و ماه آنها در همهٔ ترتیبات و کیفیّات وجزئیّات عیناً مثل سال و ماه بابلی بود مگر شاید در آغاز سال که ظاهراً نظیر سال قدیم عرفی یهود ازپائیز بود نه ازبهار و ازین قرار سر سال آنان که ظاهراً اوّل ماه باغَیادیش بود درحوالی اعتدال خریفی بوده همانطور که سرسال بابلی ها در حوالی اعتدال ربیعی بود لکن گویا بزرگترین عید آنها که در واقع مهمّ ترین روز و نقطهٔ اصلی یا مبدأ اساسی سال بوده همانا روز اعتدال خریفی بوده است و این روز ظاهراً عید میترا (خدای نور و آفتاب) بوده و چون این روز در غالب سالها در ماه باغَیادیش واقع میشده لذا اسم همین ماه از

(۴۸۸) مبنای‌این‌فرض اگر چه بر آنست که نخست‌جماعت زردشتی ایران‌یا پارس گاه شماری مصری را اخذ نموده (در حدود اواخر قرن ششم قبل از مسیح) و شصت هفتاد سال بعد دولت درین کار تبعیت کرده است معذلك البته فرض این هم که امر برعکس بوده یعنی بدواً داریوش اوّل آن سال و ماه را اقتباس و در عهد اردشیر اوّل طائفهٔ زردشتی نیز هما نرا پذیرفته‌باشند غیرممکن نیست و فرقی درنتیجه نمیکند الا آنکه اوّلی ارجح بنظر می آید.

همین عید اقتباس شده که ماه‌عید بغ یعنی میترا باشد (۴۸۹) چنانکه‌ماه بابلی معادل آن یعنی تشری ماه شَمَشْ (خدای آفتاب) بود و ماه زردشتی معادل آن در ادوار بعد همان مهر ماه بوده‌است (۴۹۰) و هم چنین درماههای ارمنی‌اسم ماهی که معادل این ماه است‌مهکان است که ظاهراً ازاسم عید مهرکان اخذ شده چنانکه اسم ماه سغدی معادل آن فغکان باسم عید بغ (در سغدی فغ) ظاهراً اثری از اسم قدیم ماه باغیادیش است . مارکوارت اسم این عید ایرانی میترا یابغ را بحدس از روی اسم ماه پارسی قدیم بَغَیاد (پرستش بغ) فرض و تصوّر کرده که عید بزرگی که هرودوت و کتزیاس‌باسم مَغوفونیا (مغ کشان) از آن‌حرف میزنند وبقول مورّخ اوّلی‌بزرگترین اعیاد ایران بوده ویادگار روز قتل گَوْماتَ مغ غاصب‌بدست‌داریوش‌بوده تصحیفی از همین عید بَغیادَ بوده که در تلفّظ یونانی باین شکل آمده است و گمان کرده که این عید همیشه‌در روزدهم‌ماه باَغیادیش («باغیادیش ماهیا» - کتیبهٔ بیستون 1.55) بوده است لکن ممکنست که بدون حاجت بفرض تصحیف یك اسم از دیگری (یعنی اسم یونانی منقول از اسم پارسی مفروض) هردو اسم صحیح بوده باشد و بغیاد (اگر نام عید چنین بوده) اسم عید میترا بوده که در روز اعتدال خریفی واقع‌بود و مَغوفونی اسم عیدی بوده که پس از کشته شدن گَوْماتَ هرساله‌درروز دهم‌ماه‌قمری—شمسی باغیادیش گرفته میشد منتهی آنکه در سال قتل گَوْماتَ یعنی‌درسنهٔ۵۲۲ق.م.همان روز دهم ماه که بتصریح داریوش روز قتل بود (یا باحتمال غالب روز یازدهم یعنی

(۴۸۹) بغ درفرس‌قدیم اگرچه‌اصلاً بمعنی مطلق‌خدایان بوده لکن بعدها بتدریج‌بطریق عَلم بغلبه به میترا اطلاق‌و استعمال آن درین معنی شایع شده‌بوده‌است‌واین نکته از مطابقت فغکان بامهرکان‌یا مهرماه وهمچنین مطابقت‌اسم خوارزمی روزشانزدهم ماه (فیغ بقول‌بیرونی) ومهرایرانی‌پیدااست

(۴۹۰) درلوحی‌از کتابخانهٔ **آسوربانی‌پال**(R. 111. 69, 5, 1, 72) بقول **ستورات‌جونس** (Stuart Jones) دردائرةالمعارف مذاهب و آداب هستنگ (مجلد ۸ صفحهٔ ۷۵۲) میترا باشمش یکی شمرده شده است .

صبح شبی که وی بقتل رسید(۴۹۱)) با روزعید میترا یا بَغ یعنی اعتدال خریفی‌مطابق بوده(۴۹۲) وشاید چنانکه گرای حدس زده همان سرگرمی دربار بجشن یامقدّمات آن ازطرف کنگاشیان یعنی داریوش وهمدستان او برای‌اجرای منظور خود فرصت خوبی شمرده شده واین موقع را که قصر پادشاهی غرق جشن وخوشی ومستی(۴۹۳) بوده است عمداً برای قیام و اجرای نقشهٔ خود انتخاب کرده بودند پس درسالهای بعد ازین تاریخ ظاهراً هردو عید که دیگر البتّه مطابق همدیگر نبودند جداگانه جشن گرفته میشدندچنانکه کتزیاس از هر دو عید جداگانه حرف میزند و هر ساله یکی ازین دو عید (مغوفونیا) در موقع ثابت خود از ماه قمری باغیادیش یعنی روز یازدهم (یادهم آن) که درسال شمسی البتّه ثابت نبود و دیگری (عید میترا) درموقع ثابت خود ازسال شمسی یعنی روز اعتدال خریفی برحسب موقع نجومی آن درسال (که تاحدود یکماه در سال قمری شمسی پیش و پس میرفت) اقامه میشد . در موقع تبدیل سال و ماه پارسی قدیم بسال و ماه جدید اوستائی عید بغ یا میترا بعلّت مرغوبیّت عامّه و استقرار کاملی که در بین مردم داشته و شاید در ضمن اقدام مصالحه آمیز پذیرفتن بعضی معتقدات بومی قدیم ومعبودات آنها دردین زردشتی بسال اوستائی انتقال یافت و چون در آن سال که این انتقال واقع و اسم پارسی این عید (شاید بغیاد) باسم اوستائی میترَکان (مهرکان) مبدّل‌شد اتّفاقاً این‌عید فصلی یعنی اعتدال‌خریفی مطابق روز شانزدهم از ماه مهر سال اوستائی جدید بوده لذا این روز مهرکان نامیده شده و

(۴۹۱) بقرائنی که ازحکایت هرودوت‌و کتزیاس بدست می آید گماتا درشب کشته‌شدو روز بعد مردم از واقعه مطلع شده ودست بکشتار مغان گذاشتند که روز مغ کشان بودچه هرودوت گوید که داریوش در تاریکی از فرود آوردن ضربت احتیاط میکرد تا مبادا برفیق خودش که گماتا را گرفته بود بخورد و کتزیاس گوید وی با کنیزك‌بابلی‌خود خوابیده بود که بروی‌حمله آوردند

(۴۹۲) چون باغیادیش پارسی بظنّ قوی‌مطابق تشری بابلی‌است واوّل نیسان بابلی در آن‌سال در ۲۶ مارس‌بوده لذا دهم ماه تشری درست‌مطابق روز۲۹ سپتامبر یولیانی‌بوده که بعدازغروب همانروز تحویل آفتاب ببرج میزان (یعنی اعتدال خریفی) واقع بود.

(۴۹۳) بقول **کتزیاس‌ودوریس** عیدمیترا تنهاروزی بود که‌پادشاه‌حقّ داشته‌مست‌شودو بقول‌مؤلّف دوّم‌حتی‌رقص‌نماید(هردوفقره‌در کتاب **آتینائوس** ازقرن‌سوّم‌مسیحی‌موسوم‌به Deipnosophistae برای ما مانده است)

همچنان ماند و این تصادف یعنی مطابقت اعتدال خریفی با روز شانزدهم مهر ماه فقط در بعضی از سالهای دههٔ اوّل از نیمهٔ دوّم قرن پنجم ق . م . بطور تحقیقی و در بعضی دیگر تقریباً حاصل بوده‌است(۴۹۴) وبهمین‌جهت آنروز درمنقولات ایرانی‌روز ظهور آفتاب در عالم شمرده شده و سلاطین ساسانی تاجی در آن روز برسر میگذاشته اند که صورت خورشید در آن بوده است (الآثار الباقیه صفحهٔ ۲۲۲) . ونیز از تصادف مطابقت این عید در سنهٔ ۵۲۲ ق . م با روز قتل گماتای غاصب نیز یادی در داستانها و روایات مانده چنانکه روز مهرکان (۱۶ مهر) بعقیدهٔ آنها روزی بوده که مردم در آن از خروج فریدون شاهزادهٔ خاندان ذی حقّ برضدّ ضحّاك پادشاه غاصب آگاهی یافتند که در واقع تذکّری مبهم و تاریك از خروج داریوش بر گماتا است علاوه‌برین تصوّر میرود که عید مغ کشان هم‌جداگانه بسال‌اوستائی انتقال یافته‌و بعدها هردو عید (چنانکه از ذکر جداگانهٔ کتزیاس از هردو عید در کتاب خود که ظاهراً درسنهٔ ۳۹۰ ق . م . نوشته بر میآید) جدا جدا جشن گرفته میشده است وچون در آن سال (سنهٔ ۴۴۱) روز دهم ماه باغیادیش (یا تشری بابلی) مطابق روز ۲۱ مهرماه بوده لذا این روز هم باسم رام‌روز عید بزرگی اتّخاذ شد «بیاد ظفر فریدون برضحّاك واسیر کردن او »(۴۹۵) وچون ظاهراً جشن‌عید میترا پنج‌روزطول میکشید چنانکه روایت هرودوت از مداومت غوغا تا پنج روز پس از قتل گماتا نشانه ای ازین فقره تواند بود ونیز چون درسنهٔ ۴۴۱ از عید میترا (اعتدال خریفی و۱۶ مهر ماه) تا عید مَغوفونیا (یازدهم باَغیادیش و ۲۱ مهرماه) فقط پنج روزبود ممکنست

(۴۹۴) اعتدال خریفی درین سالها در۲۸ سپتامبر واقع میشد و۱۶ مهرماه درسالهای ۴۴۵ تا ۴۴۲ در همانروز و در ۴۴۱ در ۲۷ سپتامبر بوده لکن چون سال اخیر از حیث های دیگر انسب است در فرق یك روز که ازلحاظ اختلاف ارصاد دقیق کنونی با آن زمان استبعادی ندارد قابل مسامحه است یعنی ممکن است برطبق حساب منجمین آن عهد در ۲۷ سپتامبر میشمردند . عجب آنکه دروین ازروی استدلالات و توجیهات بی اساس‌بطور غلط انداز ورجما بالغیب به همین نتیجه رسیده یعنی اتّخاذ گاه شماری مصری را درایران دراواسط قرن پنجم قبل ازمسیح شمرده‌است.

(۴۹۵) الاثار الباقیه صفحهٔ ۲۲۳- این‌عید رام روزبعدها مهرکان بزرگ نامیده شده. رام روز اگرچه بطورمطلق‌اسم روز ۲۱ ماهی‌است لکن بالخصوص عَلم این عیدیعنی ۲۱ مهرماه‌شده است.

این هردو عیدرا بهم وصل نموده و هردو را مهرکان نامیده و آنها را بعلاوه فاصلهٔ چهار روزهٔ آنها یك‌عید شش روزه قرار داده‌باشند(۴۹۶) بدیهی است که پس‌ازانتقال این دوعید ثابت نجومی یاقریب به ثابت بسال سیّار اوستائی جدید آنها نیز سیّارشدند یعنی نسبت بفصول سال شمسی و مواقع نجومی پی درپی (یك روز درهر چهارسال) تغییر میکردند ولی درمواقع خود درسال سیّار (یعنی۱۶ و۲۱ مهرماه) ثابت ماندند. فردوسی در شاهنامه گرفتاری ضحّاك را در دست فریدون در اوّل ماه مهر می شمارد واگر چه بحساب قهقرائی واقعاً روز اعتدال خریفی درسنهٔ ۵۲۲ ق . م . بسیارنزدیك باوّل مهر بود (۲۸ شهریور) لکن گمان نمیرود که روایت فردوسی برچنان اصل قدیمی مبنی بوده باشد .

از آنچه در فوق گذشت برمیآید که در موقع قبول گاه شماری اوستائی بطور رسمی بعضی از اعیاد و رسوم عمدهٔ بومی قدیم مغربی ایران را در آن داخل نموده وابقاکردند که از آنجمله همین‌عید پارسی قدیم ستایش بغ بود که میثرکان نامیده شد و گمان قوی میرود که این عمل یعنی تبدیل گاه شماری پارسی قدیم بگاه شماری اوستائی واتّخاذ اعیاد غیر زردشتی بومی با اتّخاذ دین زردشتی ازطرف پادشاهان هخامنشی و دربار و رسمی شدن آن دین بر اثر انتشار وسیع تدریجی آن توأم واقع شده باشد و در همان موقع بعضی معتقدات قدیم بومی بطور مصالحه و مدارا یا بعلّت شدّت رسوخ در بین عامّه داخل دین زردشتی گردانیده شده اند و بزرگترین و محبوب ترین خدایان بومی مانند میترا و تیشتریا و اَپامْ نَپاتو که در واقع بتعلیمات اصلی و خالص زردشتی بیگانه بوده و شاید در آن دین حکم دیوان را داشته اند بصورت خداوندان درجهٔ دوّم یا فرشتگان بزرگ (یعنی با تنزّل از مقام اوّلی خود و دخول در زمرهٔ اتباع اورمزد) پذیرفته شدند و نیز شاید درهمین موقع و یا قدری بعد از آن یَشت های قدیمی که سرود ستایش و نیایش آن فرشتگان است و

(۴۹۶) بقول بیرونی این کار در زمان هرمز ساسانی واقع شده ولی بر فرض مذکور در متن باید خیلی پیشتر از آن اقدام باین وصل بین دوعید شده‌باشد ودرین‌صورت علت آن جمع بین عید مهرکان ایرانی و اقوام دیگر (مانند سغدی و خوارزمی) نبوده است .

همچنین بعضی قسمتهای دیگر اَوِستا برشتهٔ تألیف و تدوین در آمده و جزو کتاب مقدّس مَزْدَیسنیان شدند و مخصوصاً میترا نسبةً مقام‌بلندی پیدا کرد چنانکه یَشت دهم آنرا درعظمت وقدرت نزدیك به پایهٔ اورمزد شمرده ومتّحد وی میداند وشاید بهمین جهت عید مربوط بآن نیز بعد از عید نوروز (که اساساً عید اورمزد و اوّل ماه متعلّق باو بوده) بزرگترین اعیاد سال قرار داده شد .

کتب و روایات زردشتی دلالت دارند براینکه اردشیر اوّل هخامنشی (اردشیر دراز دست ؟) و اخلاف او زردشتی بوده اند چنانکه از دارای اخیر و دارای قبل از وی یعنی داراب (ظاهراً داریوش‌دوّم) ذکر صریح هست برخلاف اسلاف اردشیر و حتّی دربارهٔ خود اردشیر دراز دست در بهمن یَشت گوید که این پادشاه کیانی « دین [زردشتی] را در تمام دنیا جاری گردانید » و جکسون در کتاب سابق‌الذّکر خود (مطالعات ایرانی) پس از نقل این جمله از بهمن یَشت (صفحهٔ ۱۶۲) در صفحهٔ ۱۶۸ گوید که راجع بسلاطین اخیر هخامنشی حالا همه متّفقند که اردشیر اوّل و دوّم و سوّم و داریوش آخری پیروان حقیقی کیش زردشتی بوده اند و نیز اینکه در کتیبه های سلاطین اوّل هخامنشی تا کتیبهٔ کوچك اردشیراوّل که ظاهراً ازاوایل سلطنت اواست جز اَهورَمَزْدَ که خدای‌مطلق‌اقوام ایرانی‌بوده خدایان دیگری دیده‌نمی‌شود ودر کتیبه‌های اردشیر دوّم (منمون) اسم میترا و اَناهیت پهلوی اَهورَمَزْدَ ظاهرمیشود شاید قرینهٔ دیگری برای آن باشد که این امتزاج بین اوائل سلطنت اردشیر اوّل و سلطنت اردشیر دوم و باحتمال قوی درنیمهٔ دوّم قرن پنجم قبل ازمسیح بوجود آمده‌است . ذکرعید میترا (مهرکان) باین اسم در کتب کتزیاس (که ظاهراً از سنهٔ ٤١٤ تا ۳۹۷ درдربار ایران بوده) و فقدان آن در نوشتجات هرودوت (که در اوایل نیمهٔ دوّم قرن پنجم نوشته است) باز مؤیّد همین معنی تواند شد .

لکن مهمّترین دلایل برای وقوع اتّخاذ رسمی گاه‌شماری اَوِستائی جدید ودر هر حال ثابت کردن مواضع اعیاد در سال که بظنّ قوی مقارن همان اتّخاذ رسمی بعمل آمده مواقع گاهنبارها درسال بهیزکی است که در بوندهشن و کتب بیرونی و مخصوصاً

در قسمتی از آفرین گاهنبار اَوِستا (۷ - ۱۱) است و اگرچه این قسمت بنابرعقیدهٔ مشهور فقرات توضیحی و الحاقی بعد است و در همهٔ نسخه های اِوِستا موجود نیست (بقول هرتل از ۳۱ نسخه در ۷ نسخه پیدا میشود) معذلك همه نوع آثار صحّت و اصلیّت در آن مشهوداست وجای شبهه‌نیست . چون برحسب اسناد فوق مَیْذیویْشِمَ که نقطهٔ انقلاب صیفی است و برطبق نصّ اَوِستا (ویسپرد -۱-۲،۱-۱-۲) موقع‌دِرو علوفه است در ۱۵ تیرماه‌و پَیْتِیشَهْيَ که موقع‌خرمن شمرده شده درآخر شهریورماه است و همچنین آیاثْرِمَ که موقع بر گشتن احشام از صحرا بمسکن زمستانی خود و جفت گیری گوسفندان است در آخر مهرماه میباشد بنابراین باید در اصل یعنی در موقع اتّخاذ رسمی گاه شماری اوستائی و ایجاد کبیسه برای تثبیت مواقع این گاهنبار ها که اعیاد مذهبی و مربوط بفصول طبیعی سال بودند در سال و ماه بهیزکی این گاهنبارها در روزهای‌مزبور افتاده بوده باشند وآن حالت فقط در اوایل نیمهٔ دوّم قرن پنجم قبل ازمسیح‌وجود داشته چنانکه درسنهٔ ٤٤١ اوّل‌فروردین(٤٩٧)در ۲۱ حوت و۱۵تیر دراوّل سرطان و۱۵ دَیْ در ۲ یا ۳ جدی (٤٩٨)وآخر شهریور در١٤ یا ۱۵ سنبله و آخرمهر در۱۳ یا ١٤ میزان واقع‌میشود که برای موسم‌های امورمزبور مناسب است .

قابل توجّه است که بعضی از اعیاد معروف که تابع کبیسه نبوده و جزو سال عرفی و لذا سیّار بودند معذلك نشانه ای از همان مواقع اصلی خود حفظ کرده اند چنانکه نه تنها مهرکان همیشه مانند آغاز پائیز شمرده شده و پادشاهان ساسانی لباس

(٤٩٧) مقصود فروردین اصلی است یعنی اوّل سال ارمنی و سغدی و خوارزمی .

(٤٩٨) بقول **کوگلر** در کتاب سابق الذّکروی(جلد دوّم صفحهٔ ۵۱۳)بابلی‌هااعتدال ربیعی را غالبا سه یا چهار روز بعد از موقع حقیقی نجومی آن میشمردند و از آنروز به بعد سال را بچهارقسمت متساوی (۹۱ روز وربع روز) تقسیم و فصول اربعه را برطبق این حساب ترتیب مینمودند و اگرحساب ایرانیان نیز درین باب شبیه یا تابع حساب بابلی بوده درین صورت ۱۵ دی درست با اوّل جدی مطابق میشد ومهرکان باز درست بااعتدال خریفی مطابقت میکرد اگر چه این نوع حساب بابلی ها نسبت باعتدال ربیعی در قرن دوم ق. م . مدلّل است لکن مظنون است که در قرون قبل نیز این رسم جاری بوده است .

زمستانی در آن می بخشیدند و در دورهٔ اسلامی هم حتّی قبل از قرن چهارم و بعد از قرن پنجم هم که دیگر مهرکان در حوالی اعتدال خریفی نبود بازبهمین صفت معروف بود جشن سَدَه و آذر جشن اوّل ودوّم وهمچنین‌عیداجغار خوارزمی(۴۹۹)هریك اثری ازین معنی یعنی موقع اصلی خود در موقع اتّخاذ رسمی این گاه شماری حفظ کرده‌اند که شرح آنها بطول انجامد . بنابرین تألیف آخرین گاهنبار یا بهرحال مأخذ اصلی آن باید درحدود سنهٔ ۴۴۱ ق . م بعمل آمده باشد . اگر درموقع نقل سر سال ازاوّل دَیْ باوّل فروردین توافق تقریبی آن با سر سال بابلی هم منظور بوده‌است در اینصورت نیز از سالهای اوائل نیمهٔ دوّم قرن پنجم فقط سه سال یعنی سنهٔ ۴۴۹ و ۴۴۶ و ۴۴۱ مناسب خواهد بود که در اوّلی آغاز سال بابلی سه روزبعد ازاعتدال ربیعی و در دوّمی درست مطابق اعتدال مزبور و درسوّمی چهار روز بعد از آن بوده است (و در واقع مطابق روزی که خود بابلیها آنرا اعتدال ربیعی فرض میکردند) ولی در سالهای دیگر از اعتدال ربیعی دور بوده است(۵۰۰)در بین این سالهای سه گانه هم البتّه سنهٔ ۴۴۱ جامع شرایط دیگر نیز میباشد .

از طرفی برودت و کدورتی که دربین مصر و ایران بر اثر شورشهای پی در پی مصر در عهد خشایارشای و اردشیر اوّل و قتل والی ایرانی مصر و لشکر کشی ثانوی اردشیر بآنجا و معاملهٔ سخت بامصریان و کینهٔ زیاد آنان نسبت بآن پادشاه وپدر او و از طرف دیگر ازدیاد مراودهٔ ایران با بابل و آشنائی بتمدّن بابلی ومیل بنزدیکی برسوم مدنی آنجا در ترك اوّل سال مصری یعنی دیماه (که مطابق با توت بود) ونقل سرسال بحوالی اعتدال ربیعی که نزدیك باوّل سال بابلی بود بی تأثیر نبوده و بنا برین اوّل فروردین را که نزدیك بآن نقطه بود آغاز سال قرار داده و خمسهٔ مسترقه را از آخر آذر ماه بآخر اسفندارمذ ماه منتقل نمودند خصوصاً انتقال مقرّ سلطنت از شوش به بابل در همان اوان نیز مؤیّد این حدس است چنانکه نحمیا که‌درسنهٔ ۴۴۵ ق . م در

(۴۹۹)اجغار درواقع نشانهٔ میذ یوی شم بوده‌است وشاید عیدعمس‌خوارهٔ سغدی در ۱۵ماه چهارم هم همین حالت را داشته و هم چنین عید نیمخب خوارزمی نشانهٔ میذ یایری بوده .

(۵۰۰) مثلاً درسنهٔ ۴۴۳ ق . م ۲۶۰ روز بعد از اعتدال ربیعی واقع بوده .

شوش از حضور اردشیر مرخّصی گرفته باورشلیم رفت درسنهٔ ۴۳۳ که بر گشت در بابل مجدّداً بحضورپادشاه مزبوررسید(۵۰۱). اگر تصنیف بعضی یشت ها بنابر حدسی که گذشت درزمان اردشیر اوّل و تقریباً مقارن اتّخاذ رسمی سال وماه اوستائی جدید بوده باشد ذکر اسم بابل در یشت پنجم فقرهٔ ۲۹ نیز با این نکته مناسبت دارد.

چنانکه درصفحهٔ ۲۷۶ گفته شد در صورت فرض مبدأ دورهٔ کبائس ۱۲۰ساله در سنهٔ ۴۴۱ کبیسهٔ هفتم با اوّلین سال جلوس یزدگرد اوّل که بیرونی در روایت قدیمتر خود وقوع کبیسهٔ اخیر را درعهد او متواتر میشمارد مطابق می افتد . همچنین ده روزه بودن عید فروردگان و اختلافی که در باب بودن عید حقیقی در پنجهٔ اوّل یا دوّم این ده روز بیرونی روایت میکند و عاقبت بمصالحه بگرفتن هردو پنجه یعنی ده روز ختم و حلّ شده بافرض فوق بهتر قابل توجیه است چه اگر تاریخ فقرهٔ ۴۹ ازیشت ۱۳ اوستا بعد ازسنهٔ ۴۴۱ ق.م.فرض شود میتوان پنداشت که بدواً فروردگان اصلی همان خمسهٔ مسترقهٔ آخر آذر ماه بوده که مطابق خمسهٔ آخر سال مصری بود که ظاهراً درمصر نیز مخصوص ارواح اموات بوده است و پنج روز آخر اسفند ارمذ عید گاهنبار همسپث مئیذی بوده که آخرین روزهای استراحت برزگران قبل‌ازرفتن بصحراوبیرون بردن‌احشام بوده‌است . وقتیکه درسنهٔ ۴۴۱ هردوپنجه پشت سرهم‌واقع شدند تردید و اختلافی که بیرونی روایت کرده درموضوع اختیار یکی ازین دوپنجه برای عید اموات پیش آمده وعاقبت باتمدید عید حلّ شده است چنانکه دریشت پنجم اوستا دیده میشود وتصریح یوحنّا سفیر یوستین دوّم که در سنهٔ ۵۶۵ مسیحی از

(۵۰۱) بعضی حدس زده اند که انتقال اردشیر ازشوش به بابل براثرحریق درقصر اودرشوش بوده است . درهر حال پادشاهان هخامنشی قریب نیم قرن غالباً در بابل مقیم بودند تا وقتی که اردشیر دوّم (بنا بر حدس بعضی براثرمسموم شدن زن محبوب او **ستاتیرا** (یا تذرو) بدست مادرش **پریساتیس**. باز به شوش بر گشت (بعد از سنهٔ ۳۹۵) و قصر سوختهٔ جدّش‌را از نو بنا نمود)

قسطنطینیّه بدربار انوشیروان‌رفت براینکه بسبب جشن عید فوردیگان درنصیبین مجبور شد ده روز در شهر دارا.توقّف نماید دلیل ده روزه بودن این عید درزمان ساسانیان است(۵۰۲)بیرونی (در نسخهٔ کامل استانبول از الآثار الباقیه) گوید که بعد ها باز سه روز بر فروردگان اضافه کرده و از روز دی بدین (۲۳ ماه) گرفتند تا آخر خمسهٔ مسترقه وبقول کاراکیا درین اواخر (یعنی در قرن گذشته) طول فروردگان دربین پارسیان هند ازین هم بیشتر و گاهی به ۱۸ روز رسیده بود (۵۰۳)

نبا بر آنچه گذشت از نیمهٔ قرن پنجم قبل ازمسیح باین طرف دو نوع سال وماه پهلو به پهلو در ایران جاری و معمول ماند که یکی سال عرفی عامّهٔ مردم و نسبت بفصول شمسی متحرّك بوده و دیگری در امور مذهبی و در محافل دینی و روحانی همیشه معمول و تقریباً ثابت بود و این شباهت کامل دارد باستعمال سال و ماه رومی و عربی در مملکت عثمانی در قرن اخیر یعنی درواقع تاچند سال پیش . بهمین جهت آنچه تاریخ در کتب مذهبی زردشتی دیده میشود غالباً بر سال و ماه بهیزکی است چنانکه در شرح پهلوی و ندیداد (۴۰۱-آ) ماه بهمن و شهریور را دل زمستان و شدید ترین موسم سرما میخواند که مقصود درواقع یکماه است یعنی بهمن‌ماه بهیزکی و شهریور عرفی زمان خودش است چه درقرن پنجم مسیحی (که ظاهراً تألیف شرح مزبور از آن تاریخ است) این دو ماه مطابق بوده اند .

چنانکه اشاره شد با آنکه سال عرفی بعد ازنیمهٔ قرن پنجم قبل از مسیح سیّارشد باز بعضی اعیاد و ایّام سال عرفی اثری ازسرگذشتهای تاریخی ملّی راحفظ کرده است چنانکه تیرکان بقول بیرونی (الآثار ص. ۲۲۳ و ۲۲۶) یادی از نجات ملّت ایران از

(۵۰۲) رجوع شودبترجمهٔ فرانسوی‌شرح این‌سفارت که‌اصل‌آنرا مناندرپروتکتور نوشته‌است Histoire de Constantinople). . . . . traduit sur les originaux Grecs par Mr. Causn) فروردگان آن سال ظاهراً در ۲۸ فوریه تا ٤ مارس (Paris 1672 Les) ambassades p. 56 رومی بوده است .

(۵۰۳) درمقاله‌ای بعنوان « یوریم وفروردگان » در یادگارنامهٔ دستورهوشنگ صفحه۳۵۸ .

تسلّط اقوام تورانی (افراسیاب) وگاوکشل (۱٦ دیماه) یادی از رهائی ایران شهر از تسلّط ترك و بر گرداندن فریدون گاو اثفیان را بمالك اصلی و حقیقی او پس از بر انداختن بیور اسب است (۵۰٤)

گاه شماری اوستائی جدید ظاهراً ازهمان اوائل اتّخاذ رسمی آن در ممالك شاهنشاهی‌ایران (۵۰۵) در ارمنستان وکاپادوکی وبین بعضی اقوام دیگردرمشرق و مغرب پذیرفته شد . اسم ماه دهم ارمنی مَرِری که (بنا بر حدس صائب مارکوارت) از مَیذْ یایرْیَ مشتق است نشان میدهد که سال وماه ارمنی وقتی اتّخاذ شده که این گاهنبار هنوز درماه دهم سال عرفی واقع بوده یعنی‌قبل‌ازسنهٔ ۳۲۰ ق.م.(۵۰٦) درکاپادوکی در سنهٔ ٦۳ ق . م . استعمال رسمی آن منسوخ شد ولابدّ مدّتی دراز قبل از آن و شاید از اوایل قرن چهارم و بلکه پیش‌تر جاری بوده است . درسغد اسم ماه هفتم (فغکان - بغکانچ) قرینهٔ آن تواند شد که اگر از موقع اتّخاذ رسمی این گاه شماری درایران قدیمترنبوده متأخّربر آن هم نیست. همچنین درخوارزم طول گاهنبار پنجم و ششم چنانکه مذکور شد دلالت بر آن تواند داشت که استعمال آن بسیارقدیم است . یکی ازدلائل انتشار وسیع و استعمال آن حتّی دربین اقوام غیر ایرانی وشاید غیر زردشتی هم پذیرفته شدن و استعمال این گاه شماری است از طرف یك قوم سامی

(۵۰٤) اگرچه این داستانها جزو تاریخ حقیقی نیستند لکن بظنّ قوی اثری مبهم از وقایع تاریخی است که بداستان ملی گذشته است .

(۵۰۵) رسمی شدن سال وماه زردشتی درایران هخامنشی‌منافاتی با آن ندارد که درعهد خلفای اسکندر و دورهٔ اشکانیان سال و ماه رسمی یعنی معمول در محافل دولتی سال و ماه مقدونی بوده باشد اگرچه سال و ماه عامّهٔ مردم اوستائی بوده بقول دروین‌اسم ماههای‌مقدونی‌درچهاردرمی های (تترادرخما) دورهٔاشکانی ازعهد فرهات‌چهارم (۳۷-٤ق.م.) تاسنهٔ ۱۹۰مسیحی‌دیده‌میشود.

(۵۰٦) چه بعد ازاوّلین کبیسه گاهنبار مزبور درماه بهمن (ماه یازدهم) می افتد . شاید اسم‌ماه دوازدهم ارمنی (هروتیچ) هم که از فرورتی مشتقّ است قرینهٔ آن باشد که فروردگان‌هنوز درماه آخر سال بوده است ولی این درصورتی است که فروردگان ارمنی هم مثل ایرانی سیار بوده ومانند سغدی و خوارزمی درماه آخرثابت نبوده است.

ساکن مملکت بابل بقرار ذیل:

طایفهٔ معروف به صوبا (یا صَبّه) درعراق و خوزستان که مذهب مخصوصی دارند مرکّب و مشتقّ از عقاید یهودی و زردشتی و عقاید قدیم بابلی فعلاً محدود بعدّهٔ قلیلی است که جمعاً بیش از پنج هزار نفر نیستند. این طایفه که کتاب دینی مخصوصی با زبان خاصّی از السنهٔ آرامی قدیم دارند همان فرقهٔ صابئهٔ است که در کتب اسلامی عربی مذکور است و در قرآن نیز اسم برده شده است. در کتب اروپائی آنهارا ماندائی و پیروان قدّیس یوحنّا (یعنی حضرت یحیی) گویند. دین و زبان و آداب و عقاید و رسوم و کتب مذهبی ماندائیان از قرنی باین طرف مورد مطالعه و تحقیق علما گردیده است. لکن ظاهراً (تا آنجا که برراقم سطور معلوم است) کسی متوجّه این نکته نشده که سال و ماه این طایفه عیناً بدون ذرّه ای کم و زیاد همان سال و ماه ایرانی دورهٔ ساسانی است و فقط اسم ماهها ایرانی نیست و بزبان خود آنها است و عجب تر آنکه امروز که در هیچ نقطهٔ دنیا گاه شماری ایرانی عیناً باقی نمانده است و دربین غالب پارسیان هند (فرقهٔ شاهنشاهی) بعلّت کبیسهٔ یکماهه که در دورهٔ اسلامی اجرا کرده اند یکماه بین سال و ماه آنها و حساب گاه شماری عهد ساسانی فرق پیدا شده و حتّی در حساب زردشتیان ایران و پارسیان فرقهٔ قدیمی هند باز با دورهٔ ساسانی این فرق موجود است که خمسهٔ مسترقه بجای آنکه در آخر ماه هشتم باشد در آخر سال است سال و ماه ماندائیها عیناً بدون هیچ نوع تغییر همان سال و ماه عهد ساسانی است بطوریکه اگر همان گاه شماری کماکان تا امروز مداومت کرده بود درهر نکته و از هرحیث با گاه شماری ماندائی مطابق بود و در واقع این رشته از رسوم کهن فقط در میان یك قوم خارجی کوچك پایدار مانده است. اوّل سال ماندائیها حالا (سنهٔ ۱۹۳۸ مسیحی) در هفتم ماه اوت فرنگی (گریگوری) و ۲۵ ژوئیهٔ رومی است که از قرار حرکت قهقرائی یك روز در هرچهار سال از ۱۶ ژوئن رومی که درسال جلوس یزدگرد در ۶۳۲ مسیحی آنجا بود درمدّت ۱۳۰۶ سال ۳۲۶ روز طیّ کرده

و به ۲۵ ژوئیه رسیده است. خمسهٔ مسترقه آنها نیز در آخر ماه هشتم آنها (ماه شُمبُلْة واقع است. این خمسه‌را بهمان اصطلاح ایرانی پنجه و گاهی پَروَنْیه می نامند (۵۰۷) چون اسامی ماههای آنها همان اسامی بروج دوازده گانهٔ منطقة البروج است بزبان خود آنها (۵۰۸) و ماه اوّل سال دول (یعنی دلو) است لذا باید این قوم یا سَلف آنها سال و ماه ایرانی را در وقتی اقتباس کرده باشند که فروردین تقریباً با برج دلو مطابق بوده یعنی در حدود ۲۴۰ ق.م (تقریباً آغاز دولت اشکانی) (۵۰۹) یا قدری بعد از آن. چون بعقیدهٔ محقّقین این قوم محتملاً درقدیم الایّام از حوالی رود اردن شام بعراق آمده اند باید گاه شماری ایرانی را از قومی که درمسکن جدید آنها یعنی مملکت مَیسان ساکن بوده اند اقتباس کرده باشند

قرائن و دلائل مذکور در صفحات قبل برقراری گاه شماری اوستائی جدیدرا پیش از قرن چهارم قبل از مسیح مظنون و پذیرفتن سلاطین هخامنشی دین زردشتی را در اواسط قرن پنجم ق.م. محتمل میسازد. انتشار بعضی عقاید زردشتی در یونان مانند عقیدهٔ عالم اصغر و عالم اکبر (microcosme و macrocosme) مأخوذ از دامدات نسك اوستا در کتابی منسوب به بقراط (de hebdomadibus) پیدا شده (۵۱۰) وهم چنین اوّلین ذکر قطعی (۵۱۱) اسم زردشت در کتاب آلکیبیاد اوّل

(۵۰۷) بسیاری از اعیاد آنها و آداب دیگرشان با اعیاد و آداب ایرانی قدیم موافقت دارد که این محلّ گنجایش ذکر آنهارا ندارد وخود فصل مبسوطی میشود از جمله اختصاص خمسهٔ مسترقه که بزرگترین اعیاد سال آنها است با موات و عیدی که در روز هیجدهم ماه چهارم باسم تیرما دارند بی شباهت به تیرکان بزرگ نیست که بنا بربعضی اقوال در ۱۸ تیرماه است امثله ای از این تشابه وتوافق هستند.

(۵۰۸) اسم ماه دوم نون است که بمعنی ماهی است وماه چهارم تور (ثور) وماه ششم صرطنه (سرطان) وماه ششم شمبلته (سنبله) وماه دهم عرقب (عقرب) وماه دوازدهم گدی (جدی) وهکذا

(۵۰۹) مبدأ تاریخ اشکانی چنانکه در صفحهٔ ۲۱۸ ذکر شد سنهٔ ۲۴۷ مسیحی است.

(۵۱۰) این کتاب یونانی اگرچه ازخود بقراط نیست ولی اززمان او وبلکه قبل ازاوست. طریقهٔ طبی حکمای طبّ کنیدوس از بلاد آسیای صغیر بعقیدهٔ بعضی محققین با ایران ارتباط داشته و مخصوصاً دموگدس طبیب داریوش اوّل از آن حوزه بوده است.

(۵۱۱) اگرچه دربعضی فقرات منقول ازخانتوس (xantfus) معاصر اردشیر درازدست اسم زردشت و تاریخ افسانه آمیز زمان او آمده ولی چون خود این منقولات مسلم وصحت آنها مورد تصدیق قطعی محققین نست لذا نمیتوان کاملاً برآنها اعتماد نمود.

منسوب بافلاطون از اوائل قرن چهارم (۵۱۲) نیز مؤیّد این فقرهٔ اخیر توانند شد .

فرض فوق راجع بتاریخ اتّخاذ رسمی گاه شماری اوستائی جدید در ایران چنانکه دیدیم بیش از هر فرض وشقّ دیگر باقرائن موجوده مطابقت میدهد و از اشکالات نسبةً خالی است جز آنکه اوّلاً این فرض مستلزم آنست که درموقع اتّخاذ رسمی گاه شماری مذکور و نقل خمسهٔ مسترقه از آخر آذر ماه بآخر اسفند ارمذ در یك سال بهر دو ماه خمسه‌را الحاق کرده باشندورنه تطابق دیماه با توت مصری بهم میخورد ثانیاً فرض فوق با قول بوندهشن راجع بتساوی شب و روز در هَمَسْپَث مَئِذِی موافق نمی آید چه بنا بر آن فرض آخر اسفند ارمذ در ۱۹ حوت بوده است ولی ظاهراً عقیدهٔ مطابقت اوّل سال دراصل بااعتدال ربیعی بی اساس بوده وشاید ناشی ازروایات مربوط بخلقت انسان و اجتماع هفت سیّاره در بروج شرف خود در آن موقع و عودت دادن زردشت سال را بهمان وضع بوده است ثالثاً با معنی میذیوی زَرْمي که وسط بهارباشد وفق نمیدهدولی اگر این نکته را قبول کنیم که مقصود از زَرمیْ بهارنجومی نبوده بلکه بهار عرفی یعنی موقع سبزه است اشکالی باقی نمی ماند ومی توان تصوّر کرد که اوّل ثور وسط موسم بیداری طبیعت فرض شده بوده است و یاآنکه اصلاً زَرْمي همانطور که کتاب دادستان دینیك تفسیر کرده اسم ماه اردیبهشت بوده است (رجوع شود بصفحهٔ ۲۳۱) و نیز اگر کبیسه های ۱۲۰ ساله مرتّباً در سر موقع اجرا شده باشد کبیسهٔ ششم در سنهٔ ۲۷۹ مسیحی واقع میشود و بنا بر آن خمسهٔ مسترقه تا آن موقع آخر مرداد ماه بوده و تاریخ وفات مانی که دو شنبه و چهارم شهریور ضبط شده نه در سنهٔ ۲۷۶ و نه در سالهای سابق بر آن درست در نمی آید . اینجا هم ممکن است فرض شود که در اوایل دورهٔ ساسانیان دو کبیسهٔ یکجا بعمل آمده و کبیسهٔ سال ۲۷۹ قبلاً اجرا شده بوده است .

(۵۱۲) بعضی این کتاب را از سنهٔ ۳۹۰ ق . م . و بعضی دیگر بعد از سنهٔ ۳۷۴ میدانند .

یك اشکال دیگر راجع بامر کبیسه ها باقی است و آن اینست که مأخذ عمدهٔ ما یعنی کتب بیرونی اوّلاً اجرای دو کبیسهٔ را در آن واحد خبر میدهند و ثانیاً در یکجا کبیسهٔ اخیر را در عهد یزدگرد اوّل و در جای دیگر در عهد فیروز ثبت می کنند . مطابقت ماه شهریور عرفی با بهمن ماه بهیزکی که از شرح و ندیداد مستفاد میشود با اجرا شدن دو کبیسه در یکجا منافات دارد چه درین صورت هیچ وقت شهریور با بهمن نمیتواند مطابقت کند و قبل از موقع کبیسهٔ هفتم ماه بهمن بهیزکی با مرداد ماه و بعد از آن با مهر ماه مطابق میشود . شاید حلّ اشکال اوّل یعنی مطابقت بهمن و شهریور در آن باشد که با وجود اجرای دو کبیسه در مواقعیکه از فصول شمسی حقیقی سخن میرفته نظر بمطابقت وضعی و مصنوعی ماهها نداشته و مطابقت حقیقی را درج میکردند یعنی مثلاً باوجود کبیسهٔ دوگانه در سنهٔ ۳۹۹ مسیحی و تکرار مهر و آبان و نقل خمسه بآخر آبان که برحسب ظاهر فروردین بهیزکی مطابق آذر ماه میشد تا مدّتی باز در مقام مطابقه آنرا با آبان ماه مطابق میشمردند و پس از چندی که در واقع کم و بیش با آذر مطابق میشد درحساب آنرا مطابق آنماه عرفی قرار دادند (۵۱۳) واگر روایت کبیسهٔ زمان فیروز محل دیگری نداشته باشد شایدآن اصلاح عبارت ازهمین تصمیم برمطابق شمردن فروردین بهیزکی باآذر ماه بوده است.

لکن اگر قطعاً هردو روایت راجع بکبیسه (در زمان یزدگرد اوّل وفیروز) مبنی براساس متین ومعتمدی‌باشند (۵۱٤) راه توجیهی که بخاطر میرسد (اگر چه قرائن دیگری برای آن موجود نیست) آنست که فرض شود محافل مذهبی سال نجومی استعمال میکردند یعنی سالی که در کتب پهلوی و عربی معادل ۳۶۵ روز و ٦ ساعت

(۵۱۳) وشاید رصدجدیدی‌هم که بقول ابن‌یونس درحدود ۱٦۰ سال‌قبل ازمبدأ تاریخ یزدگردی (٤۷۲ مسیحی) درایران بعمل‌آمده بااین تجدید نظر ودقّت درامر گاه‌شماری بی‌ارتباط نباشد

(۵۱٤) تصوّر اینکه روایت کبیسه عهد یزدگرد ناشی‌ازحساب‌قهقرائی‌پنج دورهٔ ۱۲۰ ساله (٦۰۰ ساله) ازسنهٔ ۳۷۵ یزدگردی‌است که درآن موقع اوّل فروردین باوّل حمل رسیده بود اگرچه ممکن است خالی از استبعاد نیست .

وچند دقیقه بقول بوندهشن (ر. ك. ص. ۲۲۸) و۶ ساعت و ۱۳ دقیقه بقول بیرونی و ۶ ساعت و ۱۲ دقیقه بقول زیج سنجری و ۶ ساعت و ۱۲ دقیقه و ۹ ثانیه بقول حمزه (که با آنچه بیرونی در کتاب الهند از میزان سال نجومی هندی سدّاهنتا گوید مطابقت دارد) محسوب میشده و لذا در صورت منظور نداشتن کسور درسال عرفی و اکتفا بعدد صحیح ۳۶۵ روز تقریباً در هر ۱۱۶ سال یا اندکی کمتر یکماه کبیسه لازم داشته ولی محافل دولتی سال ثابت را مانند رومیان ۳۶۵ روز و ربع روز حساب میکردندو لذا درهر ۱۲۰ سال یکماه کبیسه میکرده اند (۵۱۵) بنا برین هردو فرقه برای تطبیق حساب عرفی با سال ثابت خودشان (یکی برای رعایت امور مذهبی ودیگری برای انتظام امور دولتی و مالیّاتی) کبیسه های جداگانه اجرا میکردند که اوّلی در هر ۱۱۶ سال (یا ۱۱۵ سال) یکماه و دوّمی در هر ۱۲۰ سال یکماه بوده و ازین قرار کبیسهٔ عهد یزدگرد اوّل کبیسهٔ هفتم ۱۲۰ سالهٔ اولیای امور مدنی و کبیسهٔ عهد فیروز کبیسهٔ هشتم ۱۱۶ یا ۱۱۵ سالهٔ اولیای امور دینی بوده است که چون ازسنهٔ ۴۴۱ ق.م. حساب کنید اوّلی بسنهٔ ۳۹۹ مسیحی و دوّمی باواخر سلطنت فیروز می افتد. (۵۱۶)

✡✡✡

(۵۱۵) اینکه بوندهشن یك بار کسر سال شمسی را ۶ ساعت وچند دقیقه (۶ ساعت وخورده‌ای) ودرموضع دیگر ۵ ساعت وچند دقیقه میشمارد ممکنست ازدو نوع حساب برای سال شمسی باشد

(۵۱۶) نکتهٔ قابل ذکر است اینکه درصورتیکه برخلاف معمول درموقع کبیسهٔ هفتم دو کبیسه یکجا اجرا شده وخمسهٔ مسترقه به آخر ماه هشتم (بجای هفتم) نقل داده شده باشد ممکنست بعد از چندی این فقره باعث خلط و اشتباه در عدّهٔ کبائس شده و اغلب همان کبیسه را که بنا بر حساب مذکور در سنهٔ ۳۹۹ مسیحی واقع شده کبیسهٔ هشتم فرض کرده باشند وبنا برین چون امر ترتیب سال و ماه وعمل کبیسه را از امور اصلی دینی میدانستند و خود مؤسّس دین را بانی کبیسه ونظم و ترتیب حساب سال فرض میکردند لذا برای پیدا کردن زمان زندگی یا ظهور زردشت از موقع کبیسهٔ اخیر ۹۶۰ سال (یعنی هشت بار ۱۲۰ سال) عقب رفته و به ۵۵۸ ق.م. رسیده و آن سال را موقع ظهور وی و سی سال قبل از آنرا که سنهٔ ۵۸۸ ق.م. (یا ۲۵۸ سال پیش از استیلای اسکندر) باشد سال تولّد او یافته باشند. بدیهی است این فرض بنا برآنست که واقعاً زردشت در ۲۵۸ سال قبل ازاستیلای اسکندر پیدانشده وحساب مزبور متکی بمأخذ صحیحی نبوده باشد. استعمال سال نجومی در دوائر مذهبی خالی از قرائن دیگر نیست مثلا ثابت نگاهداشتن طلوع شعری باین طریق ممکن بوده است.

ضمناً بعضی اشتباهات جزئی واقعه درطیّ کتاب ذیلاً اصلاح و ببعضی نکات مفیدهٔ جدیده اشاره میشود:

آنچه درسطر ۲ و۳ ازصفحهٔ ۵ راجع به پیداشدن اسم ماه تیر درسکه های هندواسکیتی گفته شده مبنی برسهواست چه‌فقطاسم تیر بمعنی‌فرشته در آن‌سکه‌ها وجوددارد ولی نه بمعنی‌ماه.

درسطر ۵و۶ از حواشی یا ورقی صفحهٔ ۵ که ذکرشده که سال بابلی واقع درسنهٔ ۲۴۰ و ۲۴۳ مسیحی کبیسه بابلی بوده دارای اشتباه‌است وصحیح آنست که دربین سالهای بابلی که آغاز آنها در سنهٔ ۲۴۰ یا ۲۴۱ یا ۲۴۲ یا ۲۴۳ مسیحی بوده فقط دوّمی (یعنی سال بابلی که درروز اوّل ماه آوریل رومی سنهٔ ۲۴۱ مسیحی شروع میشد) سال کبیسه بوده است یعنی یکماه در آخر آن (اذار دوّم) اضافه داشته ودر ۱۹ آوریل سنهٔ ۲۴۲ ختم میشد.

درسطر ۴ - ۸ از صفحهٔ ۵ وحاشیهٔ ۴ درهمان صفحه که تاریخ رقم نقاشان ایرانی در دیوار کنشت **دورا** سنهٔ ۲۴ و ۲۵ درج شده ظاهراً ناشی ازاشتباه عجیبی است چه‌درشرحی که استاد **پاگلیارو** درتبصرهٔ خود درباب آن کتیبهٔ پهلوی درضمن رایرت موسم ششم (۱۹۳۲ - ۳۳) حفریّات **دورا اوروپوس** نوشته (۵۱۷) این ارقام ۱۴ و ۱۵ ثبت شده ولی راقم سطور تصوّر میکند که درنمونهٔ چاپی آن مقاله که خود استاد محترم قبل‌ازطبع نهائی آن برای مطالعه بوی دادند و یاد داشت از آن برداشت اعداد ۲۴ و ۲۵ بوده و شاید بعد درموقع تصحیح طبع اصلاح شده است مگر آنکه در این امر خطای فاحش باصره وحافظه بروی رخ داده باشد. بهر حال این مطلب اساساً مشکوك میشود و باید کنار گذاشت.

آنچه در سطر ۱۶ از حواشی یاورقی‌صفحهٔ ۳۰ و سطر ۵ ازحواشی‌صفحهٔ ۳۴ گفته شده که مراد روایات ازآمدن زردشت ولادت او بوده نباید قطعی شمرده شود.

طول فصول چهارگانهٔ سال همیشه بیك میزان معین ثابت نیست بلکه برحسب سالها تغییر میکند. میزان آنها درسال جاری مسیحی (۱۹۳۸) برطبق آنچه آقای‌سید جلال‌الدّین طهرانی براقم سطور اطّلاع میدهد بدین قرار است: بهار = ۹۲ روز و ۲۰ ساعت و ۵۹ دقیقه — تابستان = ۹۳ روز و ۱۴ ساعت و ۱۳ دقیقه — پائیز = ۸۹ روز و ۱۸ ساعت و ۳۵ دقیقه — زمستان = ۸۹ روز و ۲ دقیقه. میزانی که از قول **گینزل** در حاشیهٔ صفحهٔ ۴۹ نقل شده ظاهراً بتواریخ قدیم (قرن سوّم قبل از مسیح) مربوط است.

قسمت‌اخیر صفحهٔ ۳۵ از سطر ۲۰ حواشی یا ورقی آن صفحه تاآخر صفحه وقسمت اوّل حواشی صفحهٔ ۳۶ از سطر اوّل حاشیه تا اوایل سطر ۱۵ همان حاشیه که بعبارت «۳۶۵ روز و ربع میداند» ختم میشود همه باید کان لم یکن فرض و تمام این ۲۶ سطر و نیم باید حذف شود که ناشی از سهو است.

(۵۱۷) Excavation at Dura-Europos, Report of sixth season (1932-33), New Haven, 1935. Preliminary Note on Pehlevi Dipinti in the Dura Synagogue pp. 393-95.

ترتیب کبیسه که در سطر ٦ - ١١ از صفحهٔ ٨٢ برای سال هندی ذکر شده ظاهراً مسلم نیست و در هرحال مربوط بسال ودائی قدیم نیست که هیچ خبری از کیفیت کبیسهٔ آن در دست نیست و آنچه کم و بیش معلوم است راجع بدورهای مابعد و دائی است اگرچه در دورهٔ ودائی نیز ظاهراً کبیسه ای معمول بوده که از آن خبری نداریم . برای تحقیقات بیشتری راجع به آخرین عقاید در بارهٔ سال و ماه هندی قدیم رجوع شود به جزوه ١٨ از Memoirs of the Archeological survey of India, Hindu Astronomy by C. R. Kaye pp. 31,59

صحت آنچه در سطر ما قبل آخر صفحهٔ ٨٢ گفته شده که سمای هندی همان شمای ایرانی است ظاهراً از لحاظ علم فقه اللغه مسلم نیست .

در صفحهٔ ٨٦ و در مواقع دیگر باستناد قول **هومل** در دائرة المعارف مذاهب و آداب گفته شده که در بابل سال ٣٦٠ روزه و یا سالی که از پائیز ابتدا می شده وجود داشته لکن از جواب استفساری که راقم سطور از استاد پادری **شاومبرگر** که درین موضوع متبحر و قول او بیش از دیگران حجت است کردم معلوم شد که چنین ادّعائی مبنی بر اساس و سند صریحی متکی نیست .

درسطر آخر صفحهٔ ٨٦ گفته شده که عید زگموک بابلی جشن پنج روزه است وصواب ١١ روزه است . هر روز از این ١١ روز اعمال و تشریفات مخصوصی داشته که قسمتی از آن بدست آمده است (رجوع شود برساله **تسیمر** (Zimmer) بعنوان Das babylonische Neujahrfest و کتاب **وایدنر** (Ernst F. Wdeidner) بعنوان Handbuch der babylonischen Astronomie, Leipzig, 1915 . محتمل است که این ١١ روز در اصل تتمهٔ سال قمری نسبت بسال شمسی بوده است

مضمون حاشیهٔ (١٧٥) در صفحهٔ ٨٨ باید کاملاً اصلاح شود . سال بابلی غالباً بعد از اعتدال ربیعی و گاهی قبل از اعتدال مزبور شروع میشد ولی جشن زگموک که عید سر سال بوده ربطی بااعتدال ربیعی نداشته وهمیشه عبارت از ١١ روز اوّل نیسان بابلی بوده . همچنین فقرهٔ راجع بشروع سال آشوری از اعتدال ربیعی که در صفحهٔ ٩٠ ذکر شده مطابق تحقیقات اخیره نیست اگرچه هردو فقره مبنی برعقاید بعضی مؤلّفین است .

بنا بر قول نویه گباور (P. V. Neugebauer, Hilfstafeln zur technischen Chronologie Kiel 1937 S. 23) که آخرین قول با تحقیق در باب طلوع شِعری و سال سوثی (شِعرائی) مصر قدیم است دورهٔ شِعرائی ١٤٦٠ ساله در مصر با طلوع دائمی شِعری در ١٩ ژوئیه درمصر افسانهٔ بی‌اساسی است و اصلاً چنین دوره ای وجود نداشته است . طلوع شِعری در ممفیس ازسال ٣١٦٠ تا ٢٦٤٠ ق . م . در ١٧ ژوئیه واز ١٤٢٠ تا ١٠٥٠ ق . م . در ١٨ آنماه واز ٢٣٠ ق . م . تاسنهٔ ٢٠ بعد ازمسیح در ١٩ همان ماه طلوع میکرده ودرتاریخ های قبل و بعد از این سالها باختلاف یك روز بیشتر و کمتر بوده است ولذا سطرهای اوّل صفحهٔ ٩٢ و سطر سوّم صفحهٔ ١١٧ باید اصلاح شود . چون در سنهٔ ٢٧٦٨ ق . م . اوّل سال مصری (اوّل ماه توت) در ١٧ ژوئیه بوده وطلوع صبحی شِعری نیز درهمان روز بوده

وا ّولین فیضان نیل یعنی شروع آب ببالا آمدن نیز تقریباً همان روز یا روز قبل بوده است . (گینزل جلد اوّل صفحهٔ ١٩٠ گوید درسنهٔ ٢٧٧٦ ق . م . در ١٦ ژوئیه آغاز فیضان بود) لذا اگر واقعاً مبدأ اصلی سال مصری بتشریق شِعری وفیضان نیل مربوط بوده همان سال ٢٧٦٨ برای مبدأ تأسیس مناسب است.

در سطر آخر حواشی یا ورقی صفحهٔ ١١٢ گفته شده بعضی ماه گرمید از شهور پارسی قدیم را معادل نیسان شمرده‌اند ولی چون پاپیروس آرامی معروف به الفانتین که ظاهراً از قرن چهارم قبل از مسیح ازجمعی مهاجر یهودی درمصر پیدا شده و مضمون کتیبهٔ بیستون بزبان آرامی جزو آنهاست ماه گرمید را با یك ماه یهودی تطبیق میکند که اگرچه اسم ماه درست محفوظ نمانده ولی حرف اوّل آن تاء است ولذا ظنّ قوی میرود که معادل تموز بوده .

حساب نجومی یا تاریخی درسالهای قبل ازمسیح اگرچه یك رقم فرق دارد ولی درواقع هردو راجع بیك سال است نه دوسال مختلف مثلاً سال نجومی ٢٠ ق . م . یا ٢١ تاریخی هردو همان سال است و آنچه در بعضی مواضع کتاب موهم غیر اینست خطاست .

متوسّط سال شمسی حقیقی را درعهد داریوش باید ٣٦٥/٢٤٢٣٥ روز فرض کرد وبنابرین آنچه در سطر آخر حواشی یاورقی صفحهٔ ١٣٠ ذکر شده دقیق نیست .

ظاهراً مقصود مسعودی در کتاب مروج الذّهب که گوید بین نوروز و مهرجان ١٦٩ روز فاصله است فاصلهٔ بین مهرجان و نوروز است یعنی از ١٦ مهر ماه تا آخر اسفندارمذ ماه با خمسهٔ مسترقه در آن ضمن (درآخر آبان) نه فاصلهٔ بین نوروز ومهرجان و لذا نسبت مسامحه و اشتباهی که در حاشیهٔ (٢٩١) از صفحهٔ ١٤١ به آن مؤلّف داده شده صحیح نیست و فقط در عبارت او مسامحه واقع است .

موضوع کبیسهٔ پارسیان هند ظاهراً حالا نزدیك بقطع روشن است و آن چنانست که در سنهٔ ٣٧٥ یزدگردی (تقریباً ٣٩٧ هجری) در فارس وعراق بحکم سلاطین آل بویه(ظاهراً بهاء الدّوله) خمسهٔ مسترقه را به آخر اسفندارمذ نقل کردند وپارسیان هند که ازاین کار مطلع شدند همین کار را کرده و آنرا در حکم اجرای چهار کبیسهٔ اهمال شده و عقب افتاده فرض نموده و گاهنبار های خودرا هم بمقتضای آن چهارماه عقب تر بردند ونیز مصمم شدند مجدّداً کبیسهٔ ١٢٠ ساله را بعدها درموقع خود اجرا کنند . در سنهٔ ٥٠٠ یزدگردی (٥٢٥) هجری یا شاید سه چهار سال بعد که اوّل ماه اردیبهشت مطابق اعتدال ربیعی شده بود پارسیان هند یك کبیسهٔ دیگر عملی نیز اجرا کرده و اوّل سال را یکماه تاخیر انداختند ولی محض گم نکردن موقع سابق نوروز قبل از کبیسه که از آن تاریخ بششم ماه اسفندارمذ سال مکبوس آنها میافتاد همان نوروزرا نیز باسم اورداد سال (یعنی روز خرداد که اوّل سال قدیم بوده)عید نگاهداشته ودر پای نوروز یا نوروز زاوّلی نامیدند (به مقالهٔ خرگات در یادگار نامهٔ دستور هوشنگ نیز مراجعه شود) ونیز استبعاد ندارد اینکه روایت فخراینجو راجع بکبیسهٔ اردیبهشت نیز اختلا طی ناشی از همین عمل

کبیسهٔ پارسیان هند باشد. بنا بر آنچه ذکر شد مندرجات صفحات ۱۴۸ - ۱۵۲ و حواشی آنها راجع باین موضوع محتاج اصلاح است.

نظیر آنچه درسطر ٤ و ٥ از حواشی صفحهٔ ۱۵۱ ازقول مقریزی نقل شده که متوکّل افتتاح خراج را به‌پنجم حزیران عودت‌داد در ارشادالأریب (معجم‌الادباء) یاقوت حموی (طبع اوقاف گیب جلد ثانی صفحهٔ ۱۲۸) نیز ازقول علیّ بن هارون منجم ذکرشده که از عموی خود روایت کرده که او نیز از احمد بن‌یحیی بلاذری نقل کرده که وی درمجلس متوکّل حاضر بود وقتیکه ابراهیم بن العباس صولی مراسلهٔ ایرا که بحکم متوکل درباب تأخیر خراج برای آنکه درپنجم حزیران واقع شود نوشته بود در آن محضر خواند و بلاذری خود ایرادی لفظی بر آن گرفت بشرحی که درج شده است.

برای تکمیل مطالب صفحات ۱۵۷ - ۱۶۲ راجع بسال خراجی بی فایده نیست گفته شود که درزیج اشرفی (نسخهٔ کتابخانهٔ ملی‌پاریس‌بنشان Supplement Persan 1488) تالیف محمد بن ابی عبد الله سنجر الکمالی معروف به سیف منجم ایزاد وی (؟ یزدی) در صفحهٔ ۱۳ ازتاریخ خراجی سخن رانده و گوید روز چهار شنبهٔ ۲۳ رجب سنهٔ ۷۰۲ هجری که موافق ۱۳ خرداد قدیم سنهٔ ۶۷۲ یزدجردی وسال ۲۲۵ ملکشاهی است نزد اهالی‌فارس اوّل سال خراجی ۶۹۳ است و درصفحهٔ ۱۰ گوید برای استخراج تاریخ جلالی از تاریخ خراجی باید ازعدد سنین تاریخ خراجی ٤٦٨ حذف کنند، ازاین فقرهٔ اخیر بخاطرمیرسد که شاید روایت سنهٔ ٤٦٨ برای مبدأ تاریخ جلالی راجع بسنهٔ خراجی است نه هلالی.

در کتاب الزّیج الممتحن لمحمدبن ابی بکر الفارسی (نسخهٔ کتابخانهٔ دار الفنون کمبریج بنشان G. g. 3. 27) که حسابهای آن براساس اوّل سال ۶۳۱ یزدگردی و ۱۷ صفر ۶۶۰ هجری نهاده‌شده وبیشتر مطالب آن اززیج ممتحن ابوالحسن علیّ بن عبدالکریم شروانی راصد معروف به فهاد صاحب شش‌زیج دیگر (که یکی ازآنها درسنهٔ ۵۶۲ هجری تألیف کرده بوده) اخذ شده است گوید: یکی از تواریخ نیز سنهٔ خراجیه است است وآنرا خراجیه از آن گویند که ایرانیان خراج را درین روز استفتاح میکردند و مبدأ آن روز جمعه است و ابتدای آن حلول شمس است بنقطهٔ حمل و سال آنها ۳۶۵ روز و ربع روز است و ماهها همان ماههای ایرانی است هر کدام سی روز با خمسهٔ مسترقه درآخر اسفندار مذماه و در هر چهار سال شش روز درآخر اسفندارمذ افزایند. ظاهراً مقصود همان تاریخ معتضدی است باتغییری که‌درفارس و عراق بعد ها در موضوع خمسه داده شده است.

درورق a 77 از زیج مفرد که ذکرش گذشت صورت زایجه ای ثبت است (مربوط به خود کتاب نیست) از جمادی الاخرهٔ سنهٔ ۶۰٤ هجری وروز دوّم بهمن ماه جلالی سنهٔ ۵۹۷ خراجیه و ازین قرار درآن تاریخ بین سال قمری و خراجی قریب هفت سال فاصله بوده است.

در جامع التواریخ رشیدی در ضمن یرلیغی که در اواسط ماه رجب ۷۰۳ هجری غازان

خان راجع باخذ مالیات و منع نوشتن بروات ازطرف رؤساء وحکام بهمهٔ ولایات فرستاد با وجود آنکه بعد از تاسیس تاریخ غازانی بوده همه جا از نوروز جلالی سخن میرود.

کبیسه یکماه در هر شش‌سال وهمچنین‌سال ۳۶۰ روزه‌در کلده(بطوریکه درصفحهٔ ۱۸۵ گفته شده) مبنی بر اساس محکم نبوده و در هند هم(بطوریکه در صفحهٔ ۱۸۳ ذکر شده) حدسی‌است ومتیقن نیست‌اگرچه این‌یکی محتمل‌است. درایران‌هم‌فقط روایت‌بیرونی‌ازپیشدادیان و سال ۳۶۰ روزهٔ آنها و کبیسهٔ شش ساله سند منحصر بفرد است. در بین ختی های هند و اروپائی‌نیزبقول گوتزه(Abrecht Coetze, Kulturgeschichte der alten orient, Kleiinasien 1933 S. 154) یك عید شش ساله (یا عید شش سال) داشتند که چون سایر اعیاد آنها در فصول‌شمسی ثابت بوده بعید نیست که سال کبیسه بوده است. این قوم نیز «عید گیاه» دربهار و«عید شخم‌وشیار» و «عید خرمن» داشته اند وعیدسرسال آنها بقول گوتزه‌اوّل بهار بوده‌است. (برای تفصیل بکتاب مزبور رجوع شود)

درحساب کبائس در آخر صفحهٔ ۲۷۶ اشتباهی واقع شده و موقع کبیسهٔ هشتم بجای سنهٔ ۵۱۹ مسیحی درسال اوّل‌سلطنت‌انوشروان یعنی‌سنهٔ ۵۳۱ مسیحی ثبت‌شده که سهوالقلم‌است.

چون بیرونی در کتاب الاثار الباقیه (نسخهٔ کامل استانبول) در ابتدای‌فصل راجع باعیاد ایرانیان گوید که غالب آن مطالب را از کتب زادویه بن شاهویه و محمد بن بهرام بن مطیار و خرشید بن زیار موبد اصفهان نقل کرده لذا ماخذآن مطالب اقلاً یك قرن و شاید خیلی بیشتر قدیمتر میشود چه دو مؤلف اوّلی ازمترجمین از پهلوی بعربی دورهٔ ترجمه بوده اند.

از علومی که مسلمین در آن تحقیق و تتبّع بیشتری کرده اند و مخصوصاً ایرانیان سهم مهمّی در آن دارند علوم ریاضی و مخصوصاً هیأت و نجوم است که اگر از قسمتی کتب راجع باین موضوعات یعنی فقط مؤلّفاتی که اسم آنها در طیّ کتب موجوده باقی مانده فهرست جامع وکاملی مستوفی ترتیب داده شود خود بیش ازمیزان تصوّر مردمان متوسّط این زمان میشود. سوتر از علمای سویس کتابی درشرح ریاضیّون و منجّمین عرب تألیف کرده که شامل قسمت مهمّی (ولی نه جامع) ازین طبقه و مؤلّفات آنها است و مطالعهٔ آن برای بعضی ازابنای زمان که کمتر خبر ازآثار متقدّمین و رتبهٔ آنها در علم دارند بسیار مفید است لکن از اینهمه کتب و رسائل بیشمار جزجزؤ قلیلی از حوادث روزگار مصون نمانده و بدست ما نرسیده است معذالك همانچه مانده و درکتابخانهای استانبول و اروپا و البتّه درگوشه و کنار

از ممالك مشرق محفوظ است خود مقدار عظیمی است که بصدها مجلّدات بالغ میشود و برای اطّلاع از قسمت مهمّی ازین باقی مانده مراجعه بکتاب نفیس تاریخ ادبیّات عرب بروکلمان و ذیل آن که فقط کتب عربی در آن مندرج است کافی است والبتّه کتب فارسی نیز درین رشته‌ها اگرچه بقدر عربی نیست ولی باز کم نیست ومناسب است درضمن تحقیق تاریخ علوم و فنون اشخاصی درین رشتهٔ بالخصوص ریاضی و نجوم مسلمین غور و تحقیق وافی و استقراء کامل نمایند که علاوه برفواید علمی آن مایهٔ معتدّبهی برای افتخارات تاریخی ملّی که بازار آن بحمدالله کاسد نیست از آن حاصل میشود. دراینجا لازم میدانم از آقای استاد بروکلمان که قبول زحمت فرموده قسمتهای راجع بهیأت و نجوم ذیل کتاب خودرا قبل ازطبع وانتشار آن برای اینجانب فرستادند تشکّر نمایم.

این بود آنچه با قلّت مایه و عدم حصول وسائل بطور کامل تا حال برای این ضعیف جمع و تدوین آن میسّر گردید و خود شکّی ندارم که از خطا مصون نیست و بلکه میترسم از زلّات مشحون باشد ولی چون مراد جز بر داشتن قدمی مقدّماتی در طریق علم نبوده امیداست دانشمندان از نقائص آن چشم بپوشند و بالله التوفیق.

☆☆☆

فهرست اسماء رجال مذکوره

درین کتاب (۱)

آثینائوس ۳٤۹
آرتاشس ۱٤۲
آرتور کریستنسن ر. ك. کریستنسن
آرخلائوس ۱۳۹
آرگیروس ۲۳۷
آربو بازان ۱۳۹
آسور بانی پال ۹۰، ۳٤۸
آکاثانگلوس ۷
آکاثیاس ۳۰٦
آل نوبخت ۳۲۳
آلپ‌ارسلان ۲۰۳
آمار ۲۲۸
الآمرباحکام الله ۱٦۰، ۱٦۳
آمین هارسالین ۳۱۳
آندریاس ٦۲، ۲۰۹، ۲۱٦، ۲٤٦، ۲٤۷، ۲۰۳، ۳۲۰
آنطیوخس ۳۱۰
ابراهیم بن العباس صولی ر. ك. صولی
ابن ابی زکریاء طمامی ۳۱، ۷۸، ۲٤۰
ابن ابی طاهر ۳۰۲
ابن الاثیر ۱٦۸، ۱٦۹، ۲۸۸
ابن اسفندیار ۱۰۷، ۱۷٦
ابن رسته ۳۲۱
ابن عباس ۳۱٤، ۳۳٤
ابن العبری ۳۰۳
ابن الفقیه همدانی ۲٤۰، ۳۰۲
ابن القفطی ۱۷۷، ۲۰۲، ۲٦۸، ۳۱۸، ۳۲۰
ابن ماجد ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۸
ابن الندیم ٤ ۲۱۳
ابن وحشیه ۳۱۹
ابن هبنتا ۳۱۳، ۳۱٦
ابن یونس ۱٤۳، ۱۷۸، ۲۳۲، ۲٤٤، ۳۲۲، ۳٦۱
ابو احمد ر. ك. یحیی بن علی بن منصور
ابو اسحق صابی ر. ك. صابی
ابو بشر ر. ك. خرقی
ابو بکر ر. ك. خرقی و نرشخی
ابوالحسن ر. ك. نسوی
ابو حنیفه ۱۹۲
ابو ریحان ر. ك. بیرونی
ابو سعید ر. ك. احمد بن محمد بن عراق
ابوسعید بن شاذان بن بحر ۲۸۸
ابوالعنبس ر. ك. صیمری
ابوالعتاهیه ۱۰۰
ابوعلی ر. ك. مسکویه
ابوعیسی ر. ك. نوشجان
ابوالفداء ۷٤، ۱٦۸
ابوالفرج ملطی ۳۰۳

(۱) علامت «ر. ك.» درین جدول اختصار عبارت «رجوع کنید به» میباشد.

ابوالفضل بیهقی ١٧٥، ٣٢٤
ابوالقاسم نجومی ٢٩١
ابوالقاسم بن محفوظ منجم بغدادی ٣٠٥
ابواللیث سمرقندی ٥٨
ابومحمد ر . ك . عطا بن احمد
ابوالمظفر اسفزاری ٣، ٢١١
ابوالمعانی ٤٥
ابومشعر بلخی (جعفر بن محمد بن عمر) ٢١٨، ٢٣٢، ٢٤٠، ٢٥٠، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٥، ٢٩٦، ٣١٠، ٣١٨، ٢١٩، ٣٢٠، ٢٢١، ٣٢٣، ٣٢٦
ابونصر (منجم قمی) ١٨، ١٤٣، ٣٢١
ابونواس، ١٩٣، ٢٩٢
ایپفانوس ٨، ١٣٩، ٢٢٥، ٢٢٦
اثیم ر . ك . یزدگرد اوّل
احمد مختار پاشا (غازی) ١٦٣
احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح ر . ك یعقوبی
احمد بن بشار ٢٤٥
احمد بن عبدالله السامری ر . ك . حبش الحاسب
احمد بن عبدالوهّاب ر . ك . نویری
احمد بن محمد بن الجلیل سجزی ٢٢٧، ٢٩٥، ٣٢٦، ٣٣٥
احمد بن محمد بن عراق بن منصور (ابو سعید خوارزمشاه) ١٠٨
احمد بن محمد الطرقی (جمال الدّین ابونصر) ١٤٤
احمد بن محمد القبادی (ابونصر) ٧٧
احمد بن محمد بن کثیر الفرغانی ر . ك . فرغانی
احمد بن یحیی بن جابر البلاذری ٢٣٤، ٣٦٦
احنف بن قیس ٥٩
اخطل ١٥٤
ادوارد برون ر . ك . برون
ادوارد مایر ٤٩، ٦٢، ٢٦١، ٣٤٥

ارتخشترا ٢٧٦
ارجاسپ ١٧٥
اردشیر بابکان ٥، ٣٠، ٣٤، ١٢٧، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٧ - ٢٢٠، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٣٨، ٢٤١، ٢٥٠، ٢٥٨، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٣٢٣، ٣٢٩، ٣٣٧
اردشیر هخامنشی (اوّل) ٢٧٦، ٣٤٧، ٣٥٢، ٣٥٤، ٣٥٥
اردشیر هخامنشی منمون (دوّم) ٢٢٤، ٣٥٢، ٣٥٥
اردشیر هخامنشی (سوّم) ٣١٦، ٣٥٢
اردشیر (رستم گشتاسپ) ٣٨
اردوان ٣٣٧
ارشامَ ٢٦٠
اروارد شهریار جی داد ابهای بهاروچا ١١، ٢١
اروارد مانکجی رستم جی اونوالا ١٣
استرن ٧٦، ١٧٤
اسفندیار ١٤١، ٢٨٣
اسکندر (کبیر) ٣٠ - ٣٢، ٣٤، ٧٨، ٧٩، ١٢٧، ١٢٨، ٢٢١، ٢٣٧-٢٤٣، ٢٦٧، ٢٦٩، ٢٧٥، ٢٨١ - ٢٨٩، ٢٩٥، ٢٩٦، ٣٥٧، ٣٦٢
اسکندر چهارم ٢١٨
اشپیگل ١٣، ٢٨، ٤٦، ٦٥، ٦٦
اشتراس مایر ٣٠٨
اصیل الدّین ٣٠٠
افریدون ٧٩، ١٢٧
افلاطون ٣٦٠
اقبال (عباس) ١٤٤، ٣٢٦
اکبر شاه هندی ١٦٦، ١٦٧، ١٧٨
اگوس ٢٠٨
اگوست ١١٤
الغ بیك ١١، ١٦٩، ١٧٠، ١٧٣، ٢٩٦
انجو ر . ك . فخر الدین

اندرزغر بن زادان فروخ ١١٩، ٣٢٠
انکلساریا (بهرام گور) ٣٢٤
انکلساریا (طهمورث) ١٤٥
انوشروان ٢٢ - ٢٤، ٢٧، ٢٨، ٣٦، ٦٤، ٧٥، ٧٩، ١٢٧، ١٦٢، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٦، ٢٨٣، ٣١٦، ٣١٧، ٣٥٦
انوری ٣٠٢
اوپرت ١١٢
اوزهور ٣٤٥
اوشهنگ ٧٩
او گوست ١١٧
اولیاء الله آملی ٣٠٢
اونگر ١١٢
اونوالا (جمشید جی مانکجی) ٢١٦، ٣١٢
اهلوارد ٢٦٧
ایدلر ٥١، ٨٥، ١٦٢، ١٦٩، ١٧٨، ٢٢٧، ٢٩٥
اینوسترانسوف ١٥٥

ب

بایبنگر ٢٩٧
بارتولومه ٦٢، ٦٦، ٦٩، ١١٩، ٢٦١، ٢٧٦، ٢٨١، ٣٢٥
بارخونی ر . ك . تئودور بار کنای
بار کنای « « «
بتانی (محمد بن جابر بن سنان ٤، ٧٤، ١٧٣، ٢١٢
بحتری ٢٢٣، ٢٩٣
بختنصر ٢٣٨، ٢٩٥، ٢٩٦
بردیا ٤٩
بر کش ٩١
بروسوس ٨٦
بروکلمان ٨٧، ٣٦٨
برو کهاوز ٣، ٤٩
برون (ادوارد) ١٥٥، ١٥٧

بزرجمهر بن البختکان ٣١٦، ٣٣٤
بزه گر ر . ك . یزد گرد اوّل
بشتاسف ٧٩
بطلیموس(یا بطلمیوس) ١٣٩، ٢٣٨، ٣١٤، ٣١٩
بقراط ٢٤٩، ٣٥٩
بُلْ ٣١٠، ٣١٨، ٣٤٠
بلاذری ر . ك . احمد بن یحیی بن جابر
بلعمی ٣٢٦
بلوشه ١٦٢
بنداری ١٧٨
بنفی ٧٦، ١٧٤
بنونیست ٢٦١
بوریسو ٣١٨
بوشه لگرك ٣٤٠
بهاء الدّوله ٣٦٥
بهاء الدّین ر . ك . خرقی
بهائی (شیخ) ٢٩٨
بهاروچا ر . ك . اروارد شهریارجی
بهرام گور ٢٣، ٣١٣
بهرام گور انکلساریا(یا بهرام گور طهمورث انکلساریا) ر . ك . انکلساریا
بهرام موبد ٢٨٩
بهمن ١٤١، ٢٧٢
بیرجندی ر . ك . عبدالعلی بیرجندی
بیرونی (ابوریحان) مکرّر و تقریبا در هر صفحه
بیور اسپ ٧٩
بیهقی ر . ك . ابوالفضل
بیلی (م) ١٦٩، ٢٢٢، ٣٣٠
بیلی (هـ . و .) ٢٣١، ٣٢٤، ٣٣٢

پ

پاپیاس ٢٥٢
پاگایارو ٥، ٣٢٤، ٣٦٣
پاوری ٦٢
پاول هرن ر . ك . هرن

پاولی ۹
پراشك ۵۹ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۳۲
پریساتیس ۳۵۵
پلینوس ۳۱٤
پلیو ۳۲۸
پو کوك ۲۱۷
پولوتسکی ۲۱۳ ، ۲۱٤ ، ۲۱۵
پومپی ۱۳۸

ت

تئودور بار خونی ر . ك . تئو دور بار کنای
تئودور بار کنای ۱۲۸ ، ۲۸۱
تربیت (محمد علی) ۲۵۰
تسویرس ۱۳٦
تسیمر ۳٦٤
تغلب ۱۵٤
تکروس ر . ك . تو کروس
تنکلوشای بابلی (تو کروس) ۳۱۷ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹
تورنبرگ ۲۸۸ ، ۳۳٦
تو کروس (تنکلوش ـ تنکلوشا ـ تینکلوش ـ تینکلوس ـ طینقروس) ۳۱۷ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹
تولی ۳۰٤
توماس هاید ر . ك . هاید
تیبوت ۸۲

ث

ثابت بن قرّه ۲۳۳
ثعالبی ۸۷ ، ۱۵۵ ، ۲۱۰ ، ۲٦٦ ، ۳۱۳
ثو کیدید ۱۳۲ ، ۲٤٤

ج

جاحظ ۲۵ ، ۵٦ ، ۷۳ ، ۱۱۸ ، ۱۵٤ ، ۱۵۵
جالینوس ۲٤۹
جاماس حکیم ر . ك . جاماسب
جاماسب ۲۸۸ ، ۳۱۵
جاماسب (کیخسرو جاماسب جی آسا نا) ر . ك . کیخسرو
جریر ۱۵٤
جعفر صادق (امام) ۲۸۷
جعفر بن محمد بن عمر ر . ك . ابومعشر
جکسون ۵۲ ، ٦۲ ، ۷۰ ، ۷۹ ، ۹۷ ، ۱۲۸ ، ۲٦۱ ، ۲٦٦ ، ۲۷۸ ، ۳۲۹ ، ۳۵۲
جلال الدّین طهرانی (سید) ۳۲۲ ، ۳٦۳
جم ۷۹
جمال الدّین ر . ك . احمد بن محمد الطرقی
جمشید ۲٦۲ ، ۳۱۹
جوالیقی ۱۵٤
جونس استوارت ۳٤۸
جوینی (عطاملك) ۲۷۱
جوینی (محمد بن بهاءالدین محمد) ۱٦٦

چ

چستر بیتی ۲۱۵
چنگیزخان ۳۰٤

ح

حبش الحاسب (احمد بن عبدالله السامری المروزی) ٤ ، ۷٤ ، ۲۱۱
حجاج بن یوسف ۲۹۲
حسن بن حسین بن حسن شهنشاه سمنانی ۱۷۰
حسن بن علی منجم قمی (ابونصر) ۱۸ ، ۱۷۷
حسن بن محمد قمی ۱۰
حسن بن محمد مهلبی ۱۵۹
حسن قطان ۲۲۱
حسین (حاج ـ آقا نخجوانی) ۲٤۵
حکیم لو کری ۳ ، ۲۱۱
حمدالله مستوفی ۱٦۱ ، ۲٦٦ ، ۲٦۹
حمزة بن الحسن اصفهانی ۱۰ ، ۳۷ ، ۵٦ ، ٦۵ ، ۱٤۱ ، ۱۵٦ ، ۲۳٤ ، ۲٤۷ ، ۲٤۸ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۲ ۲۹۳ ، ۲۹٦ ، ۳۰۱

حمورَبی ۸۵ ، ۸۸

خ

خالد بن عبدالله قسری ۱۵۰ ، ۱۵٦ ، ۲۲٤
خانثوس ۳۵۹
خرشید بن زیار ۳٦۷
خرشیدجی رستم جی کاما ر . ك کاما
خرقی (ابوبکر بهاء الدّین محمد بن احمد ابی بکر) ۱۰ ، ۲۲۸
خرگات ۲٦۳ ، ۳۲۸ ، ۳۳۰ ، ۳٦۵
خسرو انوشروان ر . ك انوشروان
خسرو پرویز ۲۲ ، ۲٦ ، ۳٦ ، ۱٦۲ ـ ۳۱۳
خشایارشا ۳۵٤
خلف بن احمد ۱٦۷
خواجه نصیرالدّین طوسی ر . ك نصیرالدّین
خوارزمشاه ر . ك احمد بن محمد بن عراق بن منصور
خوارزمی (محمد بن احمد بن یوسف) ۲٦۵ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۳۲۷ ، ۳۳۷ ، ۳۳۹
خورشید اوّل ۱۸۰
خورشید الموبد ۲۰۹
خیام (عمر) ۳ ، ۳۸ ، ۵٦ ، ۱۲۷ ، ۱٦۷ ، ۱۷٤ ، ۲۱۱

د

دادابهای نادرشاه ۷٦ ، ۱۰۳
دارا ۳۰ ، ۳٤ ، ۷۹ ، ۱۲٦ ، ۲٤۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۳۵۲
داراب ۲۸۳ ، ۳۵۲
دارابجی (دستور ادلجی) ۱۵
دارابجی (دستور فریدونجی) ۱٤۸
دارمستتر ۲۰ ، ۷۲ ، ۷٦ ، ۱۱۹ ، ۲۷٤
داریوش (اوّل) بسیار مکرّر
داریوش (دوّم) ۲٤٤
داریوش (سوّم) ۳۵۲
داود ۲۸۳
داور ۱٤٤
دخویه ۲۸٦
دروثیوس ۳۲۳
دروین ٦ ، ۹۰ ، ۱٤٤ ، ۱۷٤ ، ۲۱۷ ، ۲۲۱ ، ۲٤٤ ، ۲۹۰ ، ۳۵۰ ، ۳۵۷
دستور ادلجی دارابجی ر . ك دارابجی
دستور هوشنگ ر . ك . هوشنگ
دقیقی ۱۷۵ ، ۲٦٦
دلامبر ۳۲۷
دموکدس ۳۵۹
دو یس ۳٤۹
دوقلطیان یادوقلطیانوس ر . ك دیوقلطیان
دیودوتس ۱٤۲
دیوقلطیان ۳۱۷
ذاسقلیوس ۳۲٦
ذوالاکتاف ر . ك . شاپور دوّم
ذوالقرنین ۲۹٦

ر

الرّاضی بالله ۳۰۱
راولینسون ۱۱۲
رستم گشتاسپ اردشیر ر . ك اردشیر
رَشن رَیشن ۲۸۱
رشیدالدّین ۲
رکن الدوله ۱٦۷
روت ۵۲ ، ۵۵ ، ٦۲ ، ٦۳ ، ٦۹ ، ۷۱ ، ۷٦ ، ۱۰۲ ، ۲۷٦
ریچاردسون ۳۰۳

ز

زاخاو ۲۳ ، ۳۱ ، ۱۷٦ ، ۱۹۲
زادویه بن شاهویه ۱۹۲ ، ۲۰۳ ، ۲۵۸ ، ۳٦۷
زالمان ۳۳٤
زراتشت یا زرادشت یازرتشترا ر . ك . زردشت
زردشت بسیار مکرّر
زکو ر . ك هارزکو

زمخشری ۲۹۲ ، ۳۱۴ ، ۳۲۹ ، ۳۳۴
زنکو ۱۴۸
زوتنبوك ۳۲۶

ژ

ژبیر ۳۶ ، ۳۷ ، ۲۲۶ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴

س

سارتون ۳۴۰
سارگن ۸۴ ، ۱۱۱ ، ۱۱۸
سبط ابن الجوزی ۱۴۱
ستاتیر ۳۵۵
ستراین ۵۲ ، ۵۹
ستوارت ر . ك جونس
ستوری ۱۴۸
سجزی ر . ك. احمد بن محمد بن عبد الجلیل
سدیلو ۱۶۸-۱۷۰ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳
سکالیگر ۱۲۳ ، ۱۲۷
سلام ترك ۱۰۷ ، ۱۷۶
سلیم ثالث ۲۹۷
سلیمن (نبی) ۳۸۳
سلیمن بن احمد مهری ۳۳۱ ، ۳۳۲
سمردیس ۴۹
سمیث ر . ك سیدنی سمیث
سنت مارتین ۷۵
سوتر ۴ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲
۲۳۴ ، ۲۶۷
سوسور ۳۳۰ ، ۳۳۴
سوشیان ۳۲۸
سیاوش ۷۷
سیدشریف جرجانی ر . ك شریف جرجانی
سیدنی سمیث ۸۷ ، ۸۹
سیف هنجم ایزادوی ۳۶۶

ش

شاپور اوّل ساسانی ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۷
۲۶۸ ، ۳۲۳
شاپور دوّم ساسانی ۵ ، ۶ ، ۲۶ ، ۲۸ ، ۳۱
۲۱۳ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱
شاپور سکانشاه ۲۲۰
شاذان بن بحر ۲۸۸
شارل دو هارلز ر . ك هارلز
شارل شفر ر . ك شفر
شاوانس ۳۲۸
شاومبرگر ۳۶۴
شاه جهان ۱۶۷
شاهویه ۲۵۸
شدر ۲۱۶ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳
شرام ۴ ، ۳۰ ، ۱۳۲ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶
۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۸ ، ۳۴۰
شرف الدّین علی یزدی ر . ك علی یزدی
شریف جرجانی (سید) ۴
شفر (شارل) ۷۷ ، ۲۳۷ ، ۲۶۶
شلمنصر ۱۱۸
شمید ۲۱۳ ، ۲۱۴
شهرستانی ۲۱۳
شهمردان بن ابی الخیر ۲۳۵

ص

صابی (ابو اسحق ابراهیم بن هلال) ۱۰ ،
۲۰ ، ۱۶۰
صاعد اندلسی ۳۰۳ ، ۳۱۶
صفدی (ابوالصفا صلاح الدّین) ۱۰ ، ۲۰
۵۳ ، ۱۵۷ ، ۲۲۸ ، ۲۳۴ ، ۲۹۵
۲۹۶ ، ۳۰۳
صلاح الدّین ر . ك صفدی
صوفی ر . ك عبدالرّحمن رازی
صولی (ابراهیم بن العباس) ۱۵۶ ، ۳۰۱
۳۶۶
صیمری (ابوالعنبس محمد بن اسحق) ۳۱۱
۳۱۶ ، ۳۳۴

ض

ضحاك ۲۵۱ ، ۲۷۷ ، ۳۵۰ ، ۳۵۱

ط

الطائع لأمرالله ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۶
طاهر بن عبدالله ۲۶۷

طبری ۵۹ ، ۱۵۷ ، ۲۸۴ ، ۲۹۳ ، ۳۱۳
طمامی ر . ك ابن ابی زکریّاء
طموخارس ۳۱۷
طهمورث انکلساریا ر . ك انکلساریا
طینقروس ر . ك تو کروس

ظ

ظهیرالدّین (سید ـ مرعشی) ۳۰۳

ع

عباس اوّل (شاه ـ) ۲۷۲
عبدالجبار بن عبد الجبار بن محمد الثابتی ـ
الخرقی ر . ك خرقی (بهاءالدّین
محمد)
عبدالرحمن خازنی ۱۰ ، ۵۳ ، ۱۴۰ ، ۱۶۸ ،
۱۶۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۴
عبدالرّحمن (بن عمر الرّازی) الصوفی ۵۵
۲۳۵ ، ۳۳۵
عبدالعزیز (سلطان) ۱۶۶
عبدالعلی بیرجندی ۱۶۴ ، ۱۶۹ ، ۱۷۲ ،
۱۷۳ ، ۲۷۲ ، ۲۷۴
عبدالفتاح فومنی ۳۰۳
عبدالله بن احمد ابن ابی طاهر ۱۰ ، ۱۵۰
عبدالملك بن مروان ۱۵۴
عثمان ۱۵۴
العزیز ۱۶۲ ، ۱۶۶
عسکری ۱۵۷ ، ۲۳۴
عضدالدّوله (فناخسرو دیلمی) ۱۶۶
عطا ابن احمد بن محمد بن خواجه غازی ـ
سمرقندی (ابومحمد) ۲۳۵
علاءالدّین ابن الشاطر دمشقی ۲۹۶
علیّ بن ابی الرّجال مغربی (ابوالحسن) ـ
۳۱۶
علیّ بن ابی طالب ۱۵۴ ، ۲۹۲
علیّ بن احمد نسوی (ابوالحسن) ۲۳۴ ، ۲۳۵
علیّ بن زیاد تمیمی ۲۶۹ ، ۳۲۱
علیّ بن عبدالکریم شروانی (ابوالحسن)
راصد فهاد ۳۶۶
علیّ بن عبدالله بن ابی زرع الفاسی ۳۳۶
علیّ بن فراهرز بن محمد بن دشمنزیار ۲۳۵
علیّ بن یحیی بن ابی منصور المنجم النّدیم
ابوالحسن ۱۰ ، ۲۰ ، ۱۵۱ ، ۲۲۹
علی یزدی (شرف الدین) ۱۶۲ ، ۲۹۷
عمر بن عبدالعزیز ۱۵۴ ، ۲۹۲
عمرخیام ر . ك خیام
عنصری ۵۷
عیسی (حضرت) ۳۱ ، ۱۲۸ ، ۲۱۵ ـ
۲۱۶ ، ۲۴۰

غ

غازان خان ۱۶۱ ، ۱۶۶ ، ۲۹۶ ۲۹۷
۳۶۶
غزالی ۱۵۳ ، ۲۹۱
الغضنفر ۱۷۶

ف

فخرالدّوله دیلمی ۱۶۷ ، ۱۷۸
فخرالدّین انجو ۳۶ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۳۶۵
فرایمان ۱۹۷ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲
فرّخی ۵۷
فردوسی ۵۷ ، ۳۵۱
فرررت ۱۵
فرغانی (یاالفرغانی) احمد بن محمد بن
کثیر ۴ ، ۱۴ ، ۷۴ ، ۱۴۳ ، ۱۶۹
۱۷۸ ، ۲۱۲
فرهات چهارم ۳۵۷
فریدون ۲۴۱ ، ۲۵۱ ، ۳۵۰
فریدون جی دارابجی (دستور) ر . ك
دارابجی
فزاری ۳۱۷
فضل بن ابی سهل بن نوبخت ۳۲۳
فاوگل ۲۱۲ ، ۲۳۶
فلویگل ۱۱۱
فناخسرو ر . ك عضدالدّوله
فهاد ر . ك علیّ بن عبدالکریم شروانی

فیروز ساسانی ١٩ ، ٢٣ ، ٢٤ ، ٢٦ ، ٣٠ ، ٣٢ - ٣٤ ، ١٤٦ ، ١٦٢ ، ١٨٩ ، ٢٢٣ ، ٢٤١ ، ٣٢٢ ، ٣٦١ ، ٣٦٢
فیروز ر . ك ملا فیروز
فیلیپ ٢٤٠

ق

قباد ٨ ، ١٦٢ ، ٢٩٦
قبیصی (ابوالصقر عبدالعزیز بن عثمان بن علی) ٣٢٠
قتیبة بن مسلم ١٣٩ ، ١٤٠
قزوینی (زکریا بن محمد بن محمود) ٧١ ، ١٠١ ، ١٥١ ، ١٥٣ ، ١٩١ ، ١٩٤ ، ٢١١ ، ٢٦٦ ، ٢٧٣
قزوینی (محمد بن عبدالوهاب) ٢١١
قصرانی (ابویوسف یعقوب بن علی القرشی) ٣٠٢ ، ٣١٢ ، ٣١٧
قطب الدین شیرازی ٣ ، ١١ ، ١٦٩ ، ١٧٠ ، ١٧٢ ، ١٧٤ ، ٣١١
قلقشندی ٢٩٠ ، ٢٩٢ ، ٣٠٦
قوشجی ٢٩٨
قولجی ر . ك . محمودشاه
قیدروس ٣٢٣

ك

الکاتب الاندلسی ٢٤٩
کاراکا ٦٥ ، ٧٦ ، ٩٩ ، ١٩٥ ، ٣١٣
کارپنتیر ٦٢
کارکاریا ٧٦ ، ٣٥٦
کاما (خرشید جی رستم جی) ٢١ ، ٤٦ ، ٦١ ، ٧٠ ، ١٠٠ ، ١٠٥ ، ١٠٨ ، ١٢١ ، ١٤٤ ، ١٤٨
کاوَرْ ٢٢٠
کاونیاك ٦ ، ٣٩ ، ١٣١ ، ١٣٢ ، ٢١٦ ، ٢٢٢ ، ٢٢٣ ، ٢٣٧
کتزیاس ٥٩ ، ٣٤٨ ، ٣٤٩ ، ٣٥٠ ، ٣٥٢
کرمر (فون) ١٥٥
کریستنسن (آرتور) ٥٥ ، ٦٢ ، ٧١ ، ١٠١ ، ٢١٠ ، ٢٥٩ ، ٢٦١ ، ٢٧٠ ، ٣١٤
کسری بن قباد ر . ك انوشروان
کلمن ٦٢
کمبوجیه ٥٨ ، ١١٥ ، ١٢٦ ، ٣٤٤ - ٣٤٥
کورتیوس ٦ ، ٥٢ ، ٢٢١
کورلاوالا ١٣٩ ، ١٤٤ ، ١٤٨ ، ١٤٩
کوروش ٣١ ، ١١١ ، ٢٧٢ ، ٢٨٣
کوشیار بن لبان باشهری جیلی (کیا) ٩ ، ١٠ ، ١١ ، ١٩ ، ٢٠ ، ٢٢ ، ٢٧ ، ٢٨ ، ٧٤ ، ١٠١ ، ١١٧ ، ١٤١ ، ١٤٣ ، ١٤٤ ، ١٥٢ ، ١٩١ ، ١٩٢ - ١٩٥ ، ٢١٠ ، ٢٢١ ، ٢٢٦ ، ٢٢٧ ، ٢٥٧ ، ٢٩٥ ، ٣٠٩ ، ٣٣٧
کوکا ٥٦ ، ٦١ ، ٦٧ ، ١٠٣ ، ١٢١
کوگلر ٨٨ ، ٨٩ ، ١٣٣ ، ١٣٥ ، ١٣٦ ، ٢٧٠ ، ٢٧١ ، ٣١٣ ، ٢٥٣
کولی ٢١٦
کونتنو ٨٥
کیخسرو ٢٧٢
کیخسرو جاماسپ جی جاماسپ آسانا ٢٥

گ

گابریل دو فرآند ٣٢١ ، ٣٣٢
گایگر ٥١ ، ٥٢ ، ٥٤ ، ٦١ ، ٦٥ ، ٦٦ ، ٧١ ، ٩٦ - ٩٨ ، ١٠٤ ، ٢٦٠ ، ٢٧٦ ، ٣٣٠ ، ٣٣٤
گراوبوس ١٦٨
گرای ٢٧ ، ٤٩ ، ٥٢ ، ٧٠ ، ٧١ ، ٨٩ ، ٩٧ ، ١٠٢ ، ١١٦ ، ١٢٠ ، ١٢١ ، ١٧٧ ، ١٩٩ ، ٣٠٦ ، ٣٤٩
گردیزی ٣٠٥
گشتاسپ ٥٦ ، ٧٧ ، ٧٨ ، ١٢٧ ، ١٢٨ ، ١٧٥ ، ٢٦٦ ، ٢٦٧ ، ٢٧٢ ، ٢٨٢ ، ٢٨٣ ، ٢٨٧

گلدنر ٦٢
گوتزه ٢٨٢ ، ٣٦٧
گوتشمد ١١ ، ٢٧ ، ٢٨ ، ٦٤ ، ٧٥ ، ٧٨ ، ١٣٦ ، ١٣٨ ، ١٦٧ ، ١٨٩ ، ٢١٩ ، ٢٢٠ ، ٢٢١
گوتوالد ٢٣٤ ، ٢٨٨
گودا ٨٤ ، ٨٥ ، ٨٧ ، ٨٨
گولدزیهر ١٥٤ ، ١٥٥
گولیوس ١٦٩ ، ١٧٨
گومات (گماتا) ٤٩ ، ٥٨ ، ١٣٧ ، ٢٧٧ ، ٣٤٥ ، ٣٤٨ ، ٣٥٠
گیب ٢١١
گینزل ٢ ، ٤ ، ٩ ، ٤٩ . ٨٢ ، ٨٤ ، ٨٥ ، ٨٦ ، ٨٩ ، ٩٢ ، ١١٢ ، ١٣٥ ، ١٣٩ ، ١٤٣ ، ١٦٢ ، ١٦٣ ، ١٦٩ ، ٢٢٦ ، ٣٤٠ ، ٣٦٣ ، ٣٦٥
گیومرت ٧٧ ، ٧٩ ، ٢٨٨ ، ٢٨٩ ، ٣٣٢ ، ٣٣٣ ، ٣٣٤

ل

لاسن ٨٢
لئوپولد سوسور ر . ك سوسور
لومل ٣٣٤ ، ٣٣٨
لهمان هاوپت ٦٢ ، ٢٦١
لیپرت ٢١٢ ، ٢٦٨

م

مانزکا ١٦٩ ، ١٧٠ ، ١٧٢ ، ١٧٣
ماجشنس ٢٨٤
مارزکو ٢١٧
مارکوارت ٧ ، ٤٩ ، ٥١ ، ٥٢ ، ٥٤ ، ٥٩ ، ٦٠ ، ٦٧ - ٦٩ ، ٧١ ، ٧٣ ، ٩١ ، ١٠١ ، ١١١ - ١١٣ ، ١١٨ ، ١٢٢ ، ١٣٦ ، ١٣٧ ، ٣٤٨
ماشاءالله ٢٩٢
مافرّوخی ٢٦٥ ، ٢٩٢ ، ٢٩٣
ماکدونل ٢٤٧
مأمون ٢١٢ ، ٢٢٢ ، ٢٩٢
مانی ٤ ، ٣٠ ، ٢١٣ - ٢١٧ ، ٢١٩ ، ٢٣٦ ، ٢٤١ ، ٢٥٤ ، ٣٦٠
ماهلر ٣٤٠
مایر (ادوارد) ر . ك ادوارد مایر
مبرّد ١٥٥
المتقی بالله ٣٠١
المتوکل علی الله ١٠ ، ٥٦ ، ٧٨ ، ٧٩ ، ١٥٠ ، ١٥١ ، ١٥٦ ، ١٥٨ ، ١٥٩ ، ١٦٦ ، ٢٢٣ ، ٢٢٤ ، ٢٣٤ ، ٢٦٦ ، ٢٦٧ ، ٢٩٣ ، ٢٩٤
مجدالدوله دیلمی ٢٢٤
محسن فانی ٧٤ ، ١٤٤ ، ٢٦٧
محمد (سلطان ـ رابع) ١٦٥
محمد بن ابراهیم ١٤ ، ١٦٠
محمد بن ابی بکر الفارسی ٣١١ ، ٣٦٦
محمد بن ابی عبدالله سنجر الکمالی ٣٦٦
محمد بن احمد بن ابراهیم ٥٨
محمد بن احمد ابی بشر الخرقی ر . ك خرقی
محمد بن احمد بن یوسف ر . ك خوارزمی
محمد بن اسحق ر . ك صیمری
محمد بن ایوب الحاسب الطبری ٢٥٢ ، ٢٩٩
محمد بن بهاء الدین محمد جوینی (شمس‌الدین) ر . ك جوینی
محمد بن بهرام بن مطیار ٣٦٧
محمد بن جابر بن سنان ر . ك بتانی
محمد بن جعفر ر . ك نرشخی
محمد بن رحیق بن عبدالکریم ١١٤
محمد بن سلامة بن جعفر بن علی بن حکمون القضاعی (ابوعبدالله) ٢١٧
محمد بن سنان بن جابر ر . ك بتانی
محمد بن عمر بن ابی طالب المنجم التبریزی ١٤٣
محمد بن محمد بن عبدالرحمن بن حسن - الرعینی المالکی الحطاب ١٦٥
محمد بن موسی خوارزمی ٤
محمد قاسم مظفر منجم ر . ك ملامظفر

محمد هاشم اصفهانی (حاج) ۱۴۸
محمود شاه قولجی ۱۶۸
محمود کاشغری ۲
محمود عمر ۲۴۵
محمودّ بن السلطان (؟) ر. ك ناصرالدّین
مدنس ۳۳۵
مرتضی (سید ـ علم‌الهدی) ۲۳۵، ۳۲۶(؟)
مزدك ۳۱۳
المستظهر بالله ۱۶۳
مسعود غزنوی (سلطان) ۱۷۵
مسعودی ۴، ۱۰، ۱۱، ۲۰، ۵۵، ۵۶، ۷۴، ۱۲۶، ۱۴۱، ۱۵۷، ۱۹۳، ۲۴۱، ۲۵۷، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۳۶۵
مسکویه (ابوعلی) ۱۵۹، ۲۸۴
مسلمهٔ مجریطی ۴، ۲۵۲
مطیع لله ۱۵۹
مظفر اسفزاری (خواجه‌امام) ر. ك ابوالمظفر
مظفر گنابادی ر. ك ملامظفر
المظفر بن علیّ بن المظفر بن محمد بـن عبدالصمد ۳۰۲
المعتصم بالله ۲۱۲
المعتضد بالله ۱۰، ۲۱، ۵۶، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۲۹
المعتمد علی الله ۱۰، ۲۰، ۵۹
المقتدر بالله ۱۶۲
مقدّسی ۶۷، ۱۵۳
مقریزی ۱۰، ۵۹، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۲۹، ۲۹۳، ۳۶۶
المکتفی بالله ۲۲۹
ملا فیروز ۱۴۸
ملاّ مظفر گنابادی ۱۶۷، ۱۶۹، ۲۷۲، ۲۷۴، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۲۳
ملاله ۸
ملکشاه سلجوقی (جلال‌الدّین) ۱، ۱۶۷، ۱۷۸، ۲۵۳، ۲۹۸
مناندر پروتکتور ۷۵، ۳۵۶
منزل ۸۷
منمون ر. ك اردشیر دوّم
مورالی ۲۹۷
موسی بن الحسن بن نوبخت ۳۱۵
مولتون ۶۶، ۱۱۸
موّلر ۱۴۰، ۱۹۷، ۲۸۹
مونتو کلا ۱۶۹
مهدی ۱۵۴
مهرداد اوّل اشکانی ۱۴۲
مهرداد ششم یونتی ۱۳۸
مهابی ۱۶۰
میترادات ر. ك مهرداد ششم
میدانی ۱۹۳، ۲۵۷، ۳۳۸
میرم چلبی ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳
میمون بن نجیب واسطی ۳
مینوی ۲۴۵، ۲۶۳، ۳۰۲، ۳۱۳
میه ۶۲، ۱۱۹

ن

ناصر خسرو ۲۹۴، ۳۰۱
ناصرالدّین ابوالمظفر محمود بن السلطان (؟) ۲۴۵
نالینو ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۷، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۳۹
ناو ۳۰۳
نبوناسار ر. ك نبونزبر
نبونزبر ۹۰، ۱۸۰، ۲۳۸
نحمیا ۳۵۴
نخجوانی ر. ك حسین (حاج)
نرشخی ۲۵، ۷۷، ۱۴۷
نسوی ر. ك علیّ بن احمد
نصیرالدّین طوسی (خواجه) ۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۱۰، ۲۴۴، ۲۶۲، ۲۹۸، ۳۰۰

نظامی عروضی سمرقندی ۲۱۱
نعمان بن مرزبان ۲۹۲
نعمت‌الله ولی (شاه-) ۲۸۷
نفطویه ۳۱۷
النوشجان بن عبدالمسیح الأصفهانی (ابوعیسی) ۲۹۲
نوشروان و نوشین روان ر. ك انوشروان
نولدکه ۴، ۵، ۸، ۶۰، ۲۱۸-۲۱۹، ۲۲۰، ۲۶۴
نویری (احمد بن عبدالوّهاب) ۲۵۰، ۲۵۷، ۳۰۷، ۳۳۸
نوی گباور ۳۲۸، ۳۴۰، ۳۶۴
نهار بن توسعه ۵۹
نیبرك ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۵۷، ۲۸۰، ۳۳۵
نیلسون ۲۵۹

و

والنس ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۰
وایدلر ۱۶۹، ۱۷۰
وایدنر ۳۶۴
وایسباخ ۵۹، ۱۱۲، ۱۳۷
وزرگمهر ر. ك بوزجمهر
وزندونك ۶۲، ۲۶۱، ۲۸۱
وستْ ۵، ۶، ۱۳-۱۵، ۲۲، ۵۴، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۱۲۸، ۱۳۱، ۲۲۰، ۲۳۱، ۲۶۱، ۲۸۲، ۳۲۰
ویجن بن رستم کوهی (ابوسهل) ۱۷۷
ویدمان ۳۴۰
ویشتاسپ یا ویشتاسپا ۱۲۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۸
وینکلر ۸۷

ه

هارلز (شارل دو) ۴۶، ۶۰، ۱۰۴، ۲۶۱
هالوی ۹۰
هاله ۳۳۶
هامر پورگستال ۱۵۹، ۱۶۱
هانسن ۳۲۸
هاوك ۱۵
هاید (توماس) ۱۶۸، ۱۷۴
هرتسفلد ۶۲، ۷۸، ۲۲۰، ۲۳۸، ۲۶۱، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۹
هرمز ۶، ۵۰، ۵۷، ۱۰۷، ۳۵۱
هرمس ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷
هرن (پاول) ۴۶
هرودوت ۴۹، ۵۱، ۱۱۱، ۱۳۷، ۲۷۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲
هرون الرّشید ۱۵۶
هس ۶۸
هستنگ ۴۹، ۸۷، ۸۹، ۱۶۳، ۳۰۶، ۳۳۹
هشام بن عبدالملك ۱۵۶
هلال صابی ۱۷۶
هنزل ۳۳۶
هنینگ (والتر) ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۱، ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۹۰، ۳۲۰
هوبشمان ۶۵
هوتسما ۱۶۴
هوتم شیندلر ۶۸، ۱۴۴، ۲۹۰
هوشنگ (دستور) ۷۶
هومل ۸۷، ۸۹، ۳۶۴

ی

یاقوت حموی ۱۶۷، ۱۷۶، ۲۲۹، ۳۶۶
یحیی بن خالد برمکی ۱۵۶
یحیی بن ابی منصور ۲۳۲
یحیی بن علیّ بن ابی منصور (ابو احمد) ۱۰، ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۲۹
یحیی بن محمد المغربی ۳۱۴
یرمیاس ۲۶۹
یزدگرد اوّل ساسانی (اثیم - بزه‌گر) یـا یزدجرد بن شاپور ۲۳، ۲۶-۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۴-۳۶، ۱۲۴، ۱۸۸، ۲۲۵، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۱۳، ۳۶۱، ۳۶۲

یزدگرد دوّم ساسانی (یا یزدگرد بن بهرام)
۲۴ ، ۲۷ ، ۳۴
یزدگرد اخیر (یا یزدجرد بن شهریار)
۴ ، ۲۳ ، ۳۰ ، ۳۲ ، ۷۸ ، ۷۹-
۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۶۲ ، ۱۷۴، ۱۸۰
۱۸۹ ، ۲۲۳ ، ۲۳۷ ، ۲۳۹ـ۲۴۱
۲۴۴ ، ۲۸۷ ، ۲۸۹ ، ۳۰۳ ۳۲۱
۳۲۲ ، ۳۶۱
یزدگرد هزاری (دستور) ۳۴
یزید ثانی (اموی) ۱۵۴

یعقوب بن علیّ القرشی القصرانی ر.ك. قصرانی
یعقوبی ۱۴۳ ، ۱۵۴ ، ۲۳۲
یوحانس دیا کونونس ۱۳۸
یوحنّا (قدیس) ۳۵۵ ، ۳۵۸
یوستی (فردیناند) ۱۵ ، ۱۹ ، ۴۷
۷۲ ، ۷۵ ، ۹۶ ، ۹۹ ، ۱۱۲
یوستین دوّم (امپراطور روم) ۳۲۴
یولیوس قیصر ۱۳۸
یونکر ۳۱۰

فهرست اسماء مؤلفین و ماخذ فرنگی

Abou Ali Mohammed 326
Abou Djafar Mohammed ben Djarir ben Yezid 326
Aegus 218
Agathangelus 7
Agathias 306
Ahmed Moukhtar Pacha 163
Akathankelos v. Agathangelus
Al - Battani 228
Alfraganus 169
Amar, Emile. 228
Andreas, F. C. 209, 214
Antiochos 310
Athelhard de Bath 4
Babinger 297
Bailey, H. W. 231, 324
Bailly, M. 169, 222, 330
Bartholomae, Christian. 62,66,325
Belly, Abbé. 9
Benfey, Theodor. 76
Benvenist 261
Bezzenberger 113
Boll. Franz. 320, 318
Borissov 318
Brissonius 309
Brockelmann, Carl. 87
Browne, E. G. 155, 316
Brugsch 91
Cama, K. R. 21, 46, 69, 76
Caussin, Mr. 356
Cavaignac, A. 6, 131, 222
Charpentier, J. 62
Chavannes 328
Chester Beatty, A. 215
Christensen, Arthur. 55,62,210,270
Contenau, G. 42, 85
Coq, Le. 215
Coorlawalla, Dhunjeebhoy Naorosji, 139
Cowley 216
Curce Quinte. 52, 221
Cursetji 62
Dadabhai, Ervard Jamshedji Nadershah. 76
Darius; Nothus. 243
Davar, M. B. 144
Delambre, M. 327
Diakonos, Johannes 138
Dorotheos 323
Drouin, M. E. 6, 37, 221, 290
Dulaurier, E. 7,8
Ferrand, Gabriel de. 331
Frerete 15
Floigl, Victor. 111
Fluegel, Gustav. 236
Geiger, Wilhelm. 52
Gibert. M. 36, 226, 243
Ginzel 2, 9, 169
Gnomon 215
Goetze, Albrecht. 42, 282, 367

Goldzieher 154, 155
Golius, Jacob. 169, 178
Gray, L. H. 27, 49, 86, 116, 120
Grosse Brockhaus 3
Gutschmid, Alfred. 11
Hammer Purgstall 161
Hansen 328
Harlez, Charles de. 44, 45, 46
Hasting 49
Haug, Martin. 15, 325
Henning, Walter. 209, 214, 215, 254, 255, 290
Hensel 236
Hertel, Johannes. 275
Herzfeld, E. 220, 238
Hess, J. J. 68
Hilprecht, Hermann v. 111
Horn, Paul. 46
Houtem Schindler 290
Hrozny 42
Hyde, Thomas. 174
Idler, Ludwig. 51, 169
Inostransev 155
Isaakos, Argyros. 27
Jackson, A. V. W. 52
Jeremias, Alfred. 269
Journal Asiatique 228, 328
Junker, Heinrich. 310
Justi, Ferdinand, 15
Karaka, Dosabhai Framji. 65
Karkaria R. P. 76
Kaye, C. K. 364
Khareghat Muncherji Pestonji. 263
Kremer, Alfred von. 155
Kugler, Franz Xavier. 84, 271
Kuka, Mehrjibhai Noshervanji. 46
Lassen, Christian. 82
Laurentius, Johannes. 60
Lehmann Haupt 62
Macdonell, Arthur Anthony, 247
Marquart, J. 9, 60
Matzka 169
Meillet 62
Menander Protectore 75
Menzel, Th. 87
Meyer, E. 62
Modi, Jivanji Jamshedji. 76, 236
Montucla 169
Moulton. James Hope. 5, 9, 66
Mueller, F. W. K. 60, 192, 328
Nallino, C. A. 228
Nau, F. 303
Nautical Almanac 4
Neugebauer, P. V. 328, 364
Nilsson, M. Martin P: n. 259
Noeldecke Th. 4, 113, 187
Nyberg, H. S. 209, 216, 241
Ogden, Charles J. 236
Pagliaro 5
Parcevale, Caussin de. 178, 212
Pauly 226
Pavry, Cursetji Erachji. 62, 68, 148
Pelliot 328
Pocock, Edward. 217
Polotsky, H. J. 213, 215
Prasèk 111, 112
Reitzenstein 309
Roth 55
Sachau 147
Salemann, C. 334
Sanjana, Peshotan. 120
Saussure, Leopold. 330
Scaliger, Josephi. 127
Schaeder, H. H. 215, 216, 309
Schefer, Charles. 77, 237
Scheftelowitz 192
Schjellerup, H. C. F. C. 55
Schmidt, Carl. 213, 214
Schmidt, M. 9
Schram, Robert. 4, 130
Sédillot 169
Shea, David, 74
Spiegel, Friedrich. 13, 28, 311
Stern, Moritz. 76

Storey, C. A. 148
Strassmaier, J. N. 308
Stuart, Jones. 348
Suter, H. 4, 169, 212
Thibaut, G. 82
Thucydid, 132
Troyer, Anthony. 74
Unwala, Jamshedji Manecji. 216
Uzahor 345
Valens. Vettius. 316
Weidler 169
Weidner, E. F. 364
Weisbach 112
Wesendonck, Otto von. 62
West 6, 15, 74, 79
Wilson, James Philomoth. 328
Winckler, Hugo. 87
Wissowa 226
Wolff 57
Wooley, R. V. d. R. 322
Zadsparm 231
Z. D. M. G.• 87, 290
Zimmer 364
Zoroaster 62
Zotenberg, M. H. 326

فهرست اسماء کتبی که درین کتاب ذکر شده (١)

الآثار الباقیه مکرّر ودر غالب صفحات
آفرین گاهنبار ٦ ، ١٦ ، ١٩ ، ٤٥ ،
١٩١ ، ١٩٣ ، ٣٥٣
احسن التقاسیم ٦٧ ، ١٥٣ ، ١٥٤
احکام النجوم ٣١٦
احکام یحیی بن محمد المغربی ٣١٤
اخبار البلدان ٣٠٢
اخوان الصفا (رسائل) ٣٣٦
ارداویراز نامه یا ارداویراف نامه ٧٩ ،
١٢٨ ، ١٩٢ ، ٢٨١ ، ٢٨٢
ارشاد الأریب ر . ك . معجم الأدباء
اساس اشتقاق لغات فارسی ٤٦
اساس فقه اللغة ایرانی ٥ ، ٢١١ ، ٢٦٨
اصل الأصول ٣١١ ، ٣١٦ ، ٣٣٤
اصول القوانین و تحصیل القوانین لاستنباط ـ
الأحکام ٣٣٥
اطلاعات مربوط بفنّ آثار عتیقه از ایران ـ
٢٨٢
الأعلاق النفیسه ٣٢١
الوس اربعهٔ چنگیزی ٢٩٦
الأنیس المطرب و روض القرطاس فی اخبار
ملوك المغرب و تاریخ مدینة فاس ٣٣٦
الأنباء عن الانبیاء و تواریخ الخلفاء ٢١٧
انتخاب روضة المنجمین ٣١٠

اوستا ٦ ، ٥٤ ، ٥٧ ، ٥٩ ، ٧٢ ، ٩٦ ،
٩٧ ، ١٠٣ ، ٣٣٨ ، ٣٤٢ ، ٣٥٢ ،
٣٥٣

ب

بابٌ فی مَعْرِفَةِ ما یَدُلُّ عَلَیْهِ الرَّأسُ و الذَّنَبُ و
ذَواتُ الذَّوائبِ بِکَوْنِها فی البُروجِ فی حینِ
طُلُوعِ السَّنَةِ ٢١٨ ، ٢٨٧ ، ٢٩٥
البارع المدخل فی احکام النجوم و الطوالع
١٨ ، ١٤٣ ، ١٧٧ ، ٢٣٣ ، ٣٢١
بحار الفضایل ١٣ ، ٣٨
برهان قاطع ٢٠ ، ٤٦ ، ٢٦٦ ، ٢٦٧
بزیدج رومی ٣٢٦ ، ٣١٧
بزیدج فارسی ٣١٦ ، ٣١٧
بستان العارفین ٥٨
بوندهشن بسیار مکرّر
بهمن یشت ٣٥٢

ت

تاریخ ادبیات عرب ٣٦٨
تاریخ ابوالفداء ٧٤
تاریخ بخارا ١٤٧ ، ٢٣٦ ، ٢٦٦
« بیهق ٢٦٧
« بیهقی یا تاریخ مسعودی ١٧٥
« پارسیان ٧٥ ، ٧٦
« جهانگشائی جوینی ٢٧١
« جهانگیری یا تاریخ جهانگیر شرف ـ
الدین یزدی ١٦٢ ، ٢٩٧

(١) علامت ر . ك . درین فهرست قائم مقام این عبارت است : « رجوع کنید به »
این فهرست فقط مشتمل بر اسامی کتب شرقی است که در ضمن کتاب اسم برده شده است.
راجع بکتب غربی فقط بفهرست اسماء مؤلفین بخط فرنگی در مواردیکه بهمین خط در کتاب درج شده اکتفا رفت

تاریخ الحکماء ١٧٧ ، ٢١٢ ، ٢٦٨ ، ٣١٨ ،
٣٢٠
تاریخ حمزهٔ اصفهانی ٣٢١ ، ٣٢٦
« سلاجقهٔ کرمان ١٤ ، ١٦٠ ، ١٦٤
« سنی ملوك الارض و الانبیاء ٣٧ ،
٦٥ ، ٢٣٤ ، ٢٤٧ ، ٢٨٨ ، ٣٠١
تاریخ صابی ٣٧
« طبرستان ١٥٧ ، ١٧٦
« طبرستان ورویان و مازندران ٣٠٣
« طبری ٥ ، ٣٧ ، ١٧٥ ، ٢٩٣
« طبری فارسی ٣٢٦
« عالم آرای عباسی ١٨ ، ١٤٤ ، ٢٧٥
« قم ٥٣ ، ١٦٢ ، ١٧٦ ، ١٧٩
« گیلان ٣٠٣
« الوزراء ٣٧ ، ١٧٦
« وصّاف ١٤٤ ، ١٥٩ ، ١٦١ ، ١٦٢ ،
١٦٣
تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام ١٤٤ ،
٣٢٦
تبصرة فی علم الهیئة ٢٢٨
تتمة صوان الحکمة ٢٢١ ، ٢٣٥
تجارب الأمم ١٥٨ ، ٢٨٤
تحاویل سنی الموالید ٣٢٠
التحفة الشاهیة ٣ ، ١٦٩ ، ٢١١ ، ٣١١
تحفة الفحول فی تمهید الاصول ٣٣١
تفسیر بزرجمهر ٣٢٧ ، ٣٢٨ ، ٣٣٠ ، ٣٣١
التفهیم لاوائل صناعة التنجیم ١٢ ، ١٥ ، ١٠٨ ،
١١٦ ، ١١٧ ، ١٣٩ ، ١٤٠ ، ١٤٧ ، ١٧٣
١٩٣ ، ١٩٤ ، ١٩٥ ، ٢٥٧ ، ٣٠١
تقویم فلورنیتی ١١٧
تمدّن ایران شرقی ٥٢
تمدن روحانی شرق قدیم ٢٦٩
تنبیه الغافلین ٥٨
التنبیه والأشراف ٤ ، ١٠ ، ٢٠ ، ٥٦ ،
١٤١ ، ٢٤١ ، ٢٨٤ ، ٢٨٥ ، ٢٨٦ ،
٣٢١

تنبیهات المنجمین ٢٧٢ ، ٢٧٤ ، ٣١١
٣١٤ ، ٣١٧
تواریخ آل سلجوق ١٧٨
تواریخ ملوك الارض والأنبیاء ر . ك تاریخ
سنی ملوك الارض والأنبیاء
تیریشت ٣٤٦

ث

ثمار القلوب ٨٧ ، ٢١٠ ، ٢٦٦ ، ٢٦٧

ج

جاماسب نامه ٢٨٧ ، ٣١٥
جامع التواریخ ٢ ، ٣٦٦
جفر جامع ٢٨٧

چ

چهار مقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی ٢١١

ح

الحرکات السماویّه و جوامع علم النجوم ٤
٧٤

خ

خدای نامه ٢٨٤ ، ٢٨٥
خسرو و پیشخدمت در باروی ٣١٣
خطط مقریزی (کتاب المواعظ و الاعتبار
بذکر الخطط و الآثار) ١٠ ، ٢٠ ،
٥٥ ، ٥٩ ، ١٥٠ ، ١٥٥ ، ١٥٩
خطوط میخی هخامنشیان ١١٢
خلاصة الحساب ٢٩٨
خوره روزان ١٤٤

د

دادستان دینیك ٢٣١ ، ٢٧٨ ، ٣٤٤ ، ٣٦٠
دامدات نسك ٢٨٢ ، ٣٠٤
دائرة المعارف اسلامی ١٧٠ ، ١٧٢ ، ٣٢٩
دایرة المعارف (جدید) بروکهاوز ٤٩
« « بریطانی ٨٧ ، ٨٩ ، ٣٤٥
« « پاولی ویسوا ٢٢٦
« « (آلمانی) مایر ٤٩
« « مذاهب و آداب هستنگ ٨٧
٨٩ ، ١٢١ ، ١٦٣ ، ٣٠٦ ، ٣٣٩
٣٤٨ ، ٤٦٤

دبستان المذاهب ٧٤ ، ١٤٤ ، ٢٦٦ ، ٢٦٧
دستور العمل فی تصحیح الجدول ١٧٠
دین ابتدائی زردشتی ٦٦
دین کرت ١١ ، ٢١ ، ٥٢ ، ١١٧ ، ٢٢٥
٢٢٩ ، ٢٦٥ ، ٢٦٨ ، ٢٧٢ ، ٢٨١
٣٠٨ ، ٣٣٥
دین ویجیر کرد ٦
دیوان ابی نواس و اخباره ٢٩٢
دیوان عنصری ٥٧
دیوان لغات الترك ٢

ر

رابرت فرایمان راجع بحفریات آثار سغدی
١٩٧ ، ٢٠١
ربیع الأبرار ٢٩٢ ، ٣١٤ ، ٣٣٤
ربیع المنجمین ٣٠٠
رسالهٔ فلاحت ٢٧٤
رسالهٔ مختصرة فی معرفة استخراج اوقات
الصلوات وشیئی من التواریخ ١٦٥
رسالهٔ نمودارات ٢٣٢
رسایل منوچهر ٣٢٠
روایات (زردشتی) ٣٠٨
روضة المنجمین ٢٣٥ (ایضا ر.ك کتاب
بی اسم)

ز

زادسپرم ١٤ ، ٧٩ ، ١٢٨ ، ٢٣١ ٢٨١
٢٨٢ ، ٢٨٥ ، ٣٣٠ ، ٣٣٣
زند واوستا ٧٢ ٧٦
زیج ابن یونس ر.ك. زیج حاکمی
« ابوالقاسم بن محفوظ منجم ٣٠٥
« اشرفی ١٦٢ ، ٣٠٠ ، ٣٦٦
« الغ بیك ٢٠ ، ١٦٨ ، ١٧٣
« ایلخانی ١٦٩ ، ١٧٠ ، ١٧٣ ، ٢٩٩
« بالغ ٢٢٦
« بتانی ٢٢٧
« بطلیموس ٢٣٦ ، ٣٢٠ ، ٣٢١
« جامع ٢٠ ، ٢٢٦
« حاکمی (یاالزیج الکبیر الحاکمی لابن
یونس) ١٤٣ ، ١٧٨ ، ٢١٠ ، ٢١٢
٢٣٢ ، ٢٣٣ ، ٢٤٤ ، ٢٤٥ ، ٣٢٢
زیج حبش ٧٤ ، ٢١٢ ٢٣٢
زیج خوارزمی ٤
« سنجری (یازیج معتبر سنجری) ١٠
٥٠ ، ٥٣ ، ١٤٠ ، ١٤٣ ، ١٥٧
١٦٨ ، ١٧٠ ، ١٧٣ ، ١٧٤ ، ١٩٢
١٩٣ ، ١٩٥ ، ٢٩٠ ، ٣٦٢
زیج شاه ٧٩ ، ٢١٢ ، ٣٢١
« شهریاران ٧٩ ، ٢٦٧ ، ٢٦٩ ، ٣٢٠
٣٢١ ، ٣٢٢
زیج شهریاران الشاه ر.ك زیج شهریاران
« صابی ٤ ، ٧٤ ، ٢١٢ ر.ك. زیج بتانی
« عمر خیام ١٧٤
« فاخر ٢٣٥
« کوچك شاه ر.ك زیج شاه
کوشیار ٢٢ ، ٢٧ ، ١٤٣ ، ١٦٢
١٦٧ ، ١٩٥ ، ٣٣٩
زیج گورکانی ر.ك زیج الغ بیك
« مسلمهٔ مجریطی ٥
« معتبر سنجری ر.ك زیج سنجری
« المفرد ٢٥٢ ، ٢٥٧ ، ٢٩٩ ، ٣٠٥
« ممتحن (مامونی) ٢١٢ ، ٢٣٢ ، ٣٢٢
« ممتحن ابوالحسن علیّ بن عبدالکریم
شروانی راصد فهاد ٣٦٦
زیج ممتحن محمد بن ابی بکر فارسی ٣١١
٣٦٦
زیج ناصری ٢٤٥
« هندی ٣٢١
زین الاخبار ٣٠٥

س

سار اول ٣١٧
السامی فی الأسامی ١٩٣ ، ٢٥٧ ، ٣٣٨
سداهنتا ٢١٢ ، ٣٢١ ، ٣٢٢

سوری سدهانت ر.ك سدّاهنتا
سفرنامهٔ ناصر خسرو ٢٩٤ ، ٣٠١
سی فصل ١٧٤ ، ٢١٠ ، ٢٩٨ ، ٣٠٠

ش

شاپورکان ٣٠ ، ٢١٤
شاهنامهٔ ابومنصوری ٢٨٤
« « دقیقی ٢٦٦
« « فردوسی ٧٥ ، ٢٦٦ ، ٣٥١
شایست لاشایست ٦ ، ٧٣
شجرة الأتراك ٢٩٦
شرح (ملامظفر جنابذی بر) بیست باب
[عبدالعلی بیرجندی] ١٦٤ ، ١٦٧
٢٧٢ ، ٢٧٤ ، ٣٢٣
شرح پهلوی اوستا ٧٢
شرح پهلوی وندیداد ٣٥٦ ، ٣٦١
« تذکرهٔ سید شریف جرجانی ٤ ، ٢١١
« زیج الغ بیك ١٧٢
« « ایلخانی ١٧٠
« سی فصل ٢١٠ ، ٢٤٤ ، ٢٦٢
شواهد النفیسه ١٤٨
شهاب الأخبار فی الاحادیث المرویّة عن-
الرّسول المختار ٢١٧

ص

صبح الأعشی ٢٩٠ ، ٢٩٢ ، ٣٠٦
صور الکواکب ٢٣٥ ، ٣٣٥

ط

طبقات الامم ٣٠٣ ، ٣١٤ ، ٣١٦

ظ

ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی ٢٩٦
ظفرنامهٔ شرف الدّین علی یزدی ١٦٣ ، ٢٩٧

ع

عالم آرای عباسی ر.ك تاریخ عالم آرا
عجائب المخلوقات ٧١ ، ١٠١ ، ١٥١ ،
١٥٣ ، ١٩١ ، ١٩٤ ، ١٩٥ ، ٢٦٦
٢٧٣
عجب نامه ٣١٣
عرض مفتاح النجوم ٣١٥
علمای اسلام ٣٢٥
علم الفلك ٣١٤ ، ٣١٥ ، ٣١٨ ، ٣١٩
٣٣٩
العمدة البحریّه ٣٣١

غ

غایة الحکیم ٢٥٢

ف

فال نامه ٢٨٧
فرهنگ پهلوی ٢٣٣
فرهنگ جهانگیری ١٩ ، ٢٧ ، ١٧٤
١٩١ ، ١٩٣ ، ٢٤٣ ، ٢٦٦
فرهنگ شعوری ٤٥
فرهنگ لغات قدیم ایران ٦٦
فرهنگ ولرس ١٥
« ولف برای شاهنامه ٥٧ ، ١٧٥
الفوائد فی اصول البحر والقواعد ٣٣١
الفهرست ٤ ، ٢١٢ ، ٢١٤ ، ٢١٨ ، ٢٣٦
٢٦٩ ، ٣٢١ ، ٣٢٣
فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ٢٣٥
٣٣٥
فهرست کتب عربی کتابخانهٔ دولتی برلن
(اهلوارد) ٢٦٧
فهرست نسخ فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس
(بلوشه) ١٦٢

ق

قانون مسعودی بسیار مکرّر
قرآن ٣٣٠
قصهٔ سنجانا ١٤٩

ک

کارنامهٔ اردشیر بابکان ٣٠٨ ، ٣١١ ،
٣٣٧
الکامل مبرّد ١٥٥
کاوه (مجله) ٢٨٤
کتاب الأدوار والألوف سجزی ٣١٢

کتاب اشتقاق لغات فارسی ٤٦
« اصفهان ۲۹۳
« الکیبیاد ۳۵۹
« الاُلوف ابومعشر بلخی ۲۲۷ ، ۲۹۵
« الاُوائل‌عسکری ۱۰ ، ۲۰ ، ۵۳ - ۲۳٤
کتاب الاوراق صولی ۲۰ ، ۳۰۱
« الاُنواء ۲٤۹
« البزیدج (و کتاب الاُیریدج) ۳۱۳
« البلدان ۲٤۵
« بی‌اسم‌فارسی (روضة‌المنجمین ؟)- ۱۸ ، ۲۰ ، ۵۷ ، ۱٦۲ ، ۱۹۵ ، ۲۳٤ ، ۲۳۵ ، ۲۹۵ ، ۲۹٦
کتاب التاج ۵٦
« تمدّن‌ایران‌شرقی ر . ك تمدّن‌ایران شرقی
کتاب التواریخ ۱۰
« جاماسب الحکیم فی احکام القرانات - ۳۱۵
کتاب الجفر فی‌التبصره ۲۷۳
« ریاضیین و منجمین عرب ۲۱۲
« الفهرست ر . ك الفهرست
« فی‌الحرکات السماویّه و جوامع علم النجوم ر . ك الحرکات السماویه
کتاب القرانات لابن ابی طاهر ۳۰۲
« « وتحاویل سنی العالم سجزی ۳۱۲
« « لزاردشت الحکیم ۳۱٤
« الکامل فی التاریخ ۲۸۸
« « لموسی بن حسن بن‌نوبخت ۳۱۵
« الکواکب والصور ۵۵
« المدخل لابی معشر البلخی ۳۲٦
« « لکوشیار ۹ ، ۱۹ ، ۲۷ ، ۱۰۱ ، ۲۲٦
« المسائل للقصرانی ۳۰۲ ، ۳۱۲ ، ۳۱۷

کتاب‌المغنی‌لاُبن هبنتا ۳۱۳ ، ۳۱٦ ، ۳۲۱
« المواعظ‌والاعتبار ر . ك خطط‌مقریزی
« المواليد ۳۱٤
« موٌرخین عثمانی ۲۹۷
« نجومی دروثیوس ۳۲۳
« الوجوه والحدود ۳۱۸
« الهند ۲٦۹ ، ۳۱۱ ، ۳۲۸ ۳٦۲
کفالایا ۲۱۳ ، ۲۱٤
کیمیای سعادت غزالی ۱۵۳ ، ۲۹۱
کیهان شناخت ۲۲۱

گ

گنومون ۲۱۵

م

ماتیگان ماه فرورتین روج خردات ۲۵
مادیگان چترنگ ۳۱۳ ، ۳۳٤
« سی روج ۲٦۵ ، ۳۰٦ ، ۳۱۳
« شترنگ ر . ك مادیگان چترنك
مجسطی ۲۳۸
مجلهٔ آسیائی فرانسوی ۲۰ ، ۳۱۸
« آشور شناسی ۳۰۸
« السنه و ادبیات سامی امریکائی ۸۹
« انجمن شرقی آلمان ۵۲ ، ۸۷ ، ۲۹۰
« انجمن شرقی آمریکائی ۱۱٦ ، ۱۹۹
مجمل‌الاُصول ۲۱۰ ، ۲۲٦ ، ۲۲۷ ، ۲۹۵: ۳۰۹
مجمل فی احکام النجوم ۲۱۰ ، ۲۲٦
محاسن اصفهان ۲٦۵ ، ۲۹۲
المحاسن والاُضداد ۲۵ ، ۷۲ ، ۱۱۸ ، ۱۵٤
محرّم نامه ۲۸۷
مختصر کتاب المدخل ۳۲۳
المختصر فی علم التنجیم و معرفة التقویم - ۱٦۸
مدخل علم نجوم ۳۳۱
المدخل فی صناعة احکام النجوم ۱۰ ، ۱۹۵

مدخل القبیصی ۳۲۰
المدخل الکبیر ۳۱۸
مرآت الزّمان ۱٤۱
مروج الذّهب ۱۰ ، ۲۰ ، ۵۵ ، ۷٤ ، ۱٤۱ ، ۱۵۷ ، ۱۹۳ ، ۳٦۵
مطالعات اسلامی ۱۵٤
« زردشتی ۷۰ ، ۷۹ ، ۹۷ ، ۱۲۸ ، ۳۵۲
مطالعات ساسانی ۱۵۵
معجزات دین زردشتی ۲۲ ، ۱۳۱
معجم الاُدباء ۱۷٦ ، ۲۲۹ ، ۳٦٦
« البلدان ۱٦۷ ، ۳۱۳ ، ۳۱۷
المعرب من کلام الاعجمی ۱۵٤
معرفة‌التقویم‌والاُسطرلاب‌و مواقیت الصلوات الخمس ۱٤٤
معرفة مایدلّ علیه الرأس والذّنب ر . ك باب فی معرفة مایدل . . .
مفاتیح العلوم ۵۵ ، ۲۵٦ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۳۲۷ ، ۳۳۷ ، ۳۳۹
مقدّمة الاُدب ۵۸ ، ۳۳۹
ملاحم دانیال ۲۸۷
منتخب کتاب‌الاُلوف ۲۲۷
« « المواليد ۲۹۵ ، ۳۲۵
منتخبات زاد سپرم ۱٤ ، ۱۱۸
« نسخ‌خطی کتابخانهٔ ملی پاریس ۱۷۸
منتهی الادراك فی تقاسیم افلاك ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۹ ، ۲۳ ، ۲۷ ، ۳٤ ، ۳٦ ، ۳۷ ، ۵۳ ، ۷۷ ، ۱٤۳ ، ۱۵۱ ، ۱۵۷ ، ۱۷۷ ، ۱۹٤ ، ۱۹۵ ، ۲۲۷ ، ۲۲۸
المغنی ر . ك کتاب المغنی
المواعظ والاُعتبار . . . ر . ك خطط مقریزی
مینیوك خرت ۳۰۸ ، ۳۳۰

ن

نزهت القلوب ۱٦۱ ، ۱٦۳ ، ۱٦٤ ، ۲٦٦
نزهت نامهٔ علائی ۲۳۵
نصاب‌الصبیان ۲
نوروز نامه ۳۸ ، ۵٦ ، ۱۲٦ ، ۱۲۷ ، ۱٦۷
نهایة الاُدراك‌فی‌درایة الاُفلاك ۳ ، ۱٦۹
نهایة الارب فی فنون الادب ۲۵۰ ، ۲۵۷ ، ۳۰۷ ، ۳۳۸
نهمطان ۳۲۳
نیکاتوم نسك ٦

و

الوافی بالوفیات ۲۲۸ ، ۲۹۵ ، ۳۰۳
ودا ۹۸
وندیداد ٤٤ ، ۵٤ ، ۹٦ ، ۱۰۳
ویسپرد ۵٤ ، ۲۵۳
ویس ورامین ۲٦۳

ه

هومیلین ۲۱۵
هیئت‌فارسی ۲۹۸

ی

یادگار نامهٔ اشپیگل ٤٦ ، ٦۱ ، ۱۹٤
« « یاوری ٦۸ ، ۷۸ ، ۱۱۹ ، ۱٤۸ ، ۲۳۸ ، ۲۸۲ ، ۳۳۲
یادگار نامهٔ دستور داراب سنجانا سنهٔ ۱۹۲۵ مسیحی) ۱۲۰
« دستور هوشنك ۳۵٦ ، ۳٦۵
« سنجانا (سنه ۱۹۰٤ مسیحی) ۲۷ ، ۱۷۷
یادگار نامهٔ کاما ۳۸ ، ۷٦ ، ۱٤۵
« « مودی ٦۰ ، ۱۱۱ ، ۲۳٦
« « هیلبرخت ۱۱۱ ، ۱۱۲
یزدگردی تاریخ ۱٤٤ ، ۲۹۱
یك کتاب مانوی که در چین پیداشده ۳۲۸

اصلاح لازم

راجع بسال خراجی و تاریخ غازانی پس‌از تدقیق مجدّد معلوم شد که مندرجات صفحات ۱۵۹-۱۶۳ خالی از اشتباه نیست وباید بقرار ذیل تصحیح شود :

عمل ازدلاق در قلمرو خلفای عبّاسی یکبار در سنهٔ ۲۴۲ هجری وبار دوّم در سنهٔ ۲۷۹ (که همان سال که نوروز نداشت درحقیقت سر موقع این عمل بود نه سنهٔ ۲۷۵) اجرا شده و بار سوم علی‌القاعده باید در سنهٔ ۳۱۳ (نه سنهٔ ۳۰۷) واقع شده باشد . مرتبهٔ چهارم در سنهٔ ۳۵۱ و مرتبهٔ پنجم بین این سال وسنهٔ ۴۷۱ اجرا شده (ولی یقین‌نیست در چه سال وشاید درسنهٔ ۳۸۱ یا ۳۸۲) و بعد از آن دیگر ازدلاقی‌واقع نشده مگر یکبار در بغداد که درولایات ایران بآن ترتیب اثر داده نشده است . درسنهٔ ۲۱۰ (نه ۲۰۸) نیز موقع ازدلاق بوده و سنهٔ ۲۰۹ نوروز نداشته ولی از وقوع این عمل در آن موقع خبری دردست نیست . بطور کلّی از سنهٔ ۲۴۰ تا ۷۰۰ هجری پنج فقره ازدلاق در ایران واقع شده و اکر هیچ واقع نمیشد اختلاف بین سال قمری و شمسی درسنهٔ ۷۰۱ هجری ۱۴ سال میشد درصورتیکه فقط ۹ سال بوده .

اصلاح غازان خان وتأسیس تاریخ خانی‌هم قطعاً در ۱۳ رجب سنهٔ ۷۰۱ هجری قمری بوده که آغاز سال اوّل خانی همان روز بوده (نه در سنهٔ ۷۰۰) وسال اوّل خانی (۱۳ رجب ۷۰۱ - ۲۴ رجب ۷۰۲) درست مطابق سنهٔ خراجی ۶۹۲ در ایران و سنه ۲۲۴ جلالی بوده وفقراتی که درصفحهٔ ۱۶۱ و۱۶۲ و۱۶۳ از تاریخ وصّاف نقل‌شده جمله بااین‌حساب کاملاً مطابق میآید وهمچنین مطابقت سنهٔ ۱۳۱۴ هجری شمسی و سنهٔ ۸۵۷ جلالی باسنهٔ ۶۳۴ غازانی باز کاملاً باهمین‌مبدأ موافق است و مقتضی بودن مبدأ در سنهٔ ۷۰۰ یا ۲۲۳ جلالی (چنانکه درمتن کتاب اشتباهاً گفته شده) نیست و همهٔ بیاناتی که مخالف سطور فوق است درمتن کتاب مبنی بر اشتباه است .

ونیزراجع باصطلاح ازدلاق‌باید گفته‌شود که دربعضی مآخذ ازدلاف ضبط‌شده چنانکه‌قلقشندی درصبح‌الأعشی (جلد۲صفحهٔ۳۸۸) سال نقل‌را «سنةالازدلاف» می‌نامد و خفاجی درشفاءالغلیل (چاپ‌مصر سنهٔ ۱۲۸۲) صفحهٔ ۲۸ و۱۱۶ بنقل ازنهایةالأرب نویری باز تعبیر بازدلاف میکند ومیگوید تداخل سنین است که حالا در زمان ما نویسندگان آنرا تحویل مینامند .

غلط نامه

تمنّای مخصوص

از خوانندگان محترم اکیداً خواهش میشود که قبل از شروع بمطالعهٔ این کتاب اغلاط آنرا از روی این غلط نامه تصحیح فرمایند وچون بعضی اغلاط فاحش و مخلّ بمعنی و مقصود است بدون تصحیح قسمت مربوط غیر منتفع به خواهد بود

صفحه	سطر	متن یا حواشی	غلط	صحیح
۲	۱۱	حواشی	بعداز عبارت فرنگی علاوه شود: چلداول صفحهٔ ۵۰۱	
»	»	»	۱٤	۱۱
۳	۹	»	انحرفی	انحرافی
»	۱۲	»	فوق	فرق
٤	۳	»	Almauac	Almanac
۵*	۱۷	»	۳۲۴	۲۲۴
٦	۱۵	»	Yezedgerd	Yezdegerd
٦	سطر آخر		journal	Journal
۷	۱	»	technipue	technique
»	۲	»	paris	Paris
۸	٦	متن	قرون اوّل	قرون اولی
۹	٤	حواشی	1896	1905
»	۷	»	Cappoocieune	Cappadocienne
۱۱	۱	»	jahr	Jahr
۱٤	۲۵	»	رمضان سال هلالی	رمضان سال ۵۷۰ هلالی
۱۵	۲۸و۳۰	»	کبیشنا	کبیشتا
۱۷	۱۰	متن	۱۳۰	۱۲۰
۱۸	۳	حواشی	ایا قسمتی	یا قسمتی
۲۰	۱۳	حواشی	یابس	یاریس
»	۱۵	»	بهمین کبیسه	بعمل کبیسه
۲۲*	۱۱	متن	فروردین ماه عرفی	فروردین ماه بهیزکی
»	۱۳	حواشی	روزوبع	روزوربع
۲۳	۷	متن	سنه (۳۹۰	سنه ۳۹۰
»	۱۲	»	بعد نوشته	بعد) نوشته
۲۷	۱۱	»	مَزدَ یَسنی	مَزدَ یَسنی
۳۰	۱۵و۱٦	حواشی	عبارت (که چنانکه بیاید مراد ولادت او بوده) زاید است و باید حذف شود	
۳۱	۲	حواشی	بعد از مبدأ	قبل از مبدأ
۳۲	۲٤	»	می نماید	می ماند
۳۵*			سطر ۲۰ تا ۳۱ حواشی اصلاً زاید است و باید بکلی حذف شود	

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

صفحه	سطر	متن یا حواشی	غلط	صحیح
*۳۶			سطر اول تا ۹ حواشی اصلا زاید است و باید بکلی حذف شود	
*۳۶	۱۰	حواشی	واگر این قول یعنی وقوع	اگر وقوع
*»	۳۰	»	بهمین نحو میتوان	و نیز میتوان
۳۷	۲۸	»	ذیّل	ذیل
٤۲	سطر آخر	حواشی	این نیم سطر باید در اوّل سطر از دست راست قرار گیرد	
٤٦	۳	»	Horn	Horn,
٤۷	۱۷	متن	الآثار الباقیه	(الاثار الباقیه
٤۹	٥	حواشی	Grary	Gray
٥۱	۱	»	کناب	کتاب
»	»	»	Jdelr	Jdler
٥۲	٤	»	in Alterthum	in Altertum
*٥۳	۳	متن	٦ ثالثه	۳٦ ثالثه
٥٤	۲	»	سزطان	سرطان
٥٥	۱	حواشی	Morgenlan-dische	morgenlan-dische
»	۸	»	in Alten	im Alten
٥۷	۹	»	بنح	بنج
*»	۱٦و۱۷	»	از عبارت «و هموگوید تا آخر بیت زاید و مکرر است و باید حذف شود	
٥۹	۳	متن	ع بد	عید
»	۸	حواشی	لوه	کرّه
٦۰	۷	»	Laurentins	Laurentius
»	۱۰	حواشی	Künde	Kunde
٦۲	۳	»	مسبج	مسبح
٦۲	۷	»	überliferung	überliefering
*»	۱۴	»	ششم و پنجم	هفتم و ششم
٦۷	۲٦	»	ما کوارت	مار کوارت
٦۹	۱	»	عِینا	عَیْنا
»	۳	»	پنجکانه	پنجگانه
»	٥	»	لوتاه	کوتاه
۷٤	سطر آخر	متن	پنج روز ارواح	پنج روز اوّل ارواح
»	٦	حواشی	الغرغانی	الفرغانی
۷٥	۱۳	متن	جازیهٔ	جاریهٔ
۷٦	۱	حواشی	jmshedji	Jamshedji
»	۲	»	iranian	Iranian
»	٤	»	آریا	کارکاریا
»	»	»	Kark Aria	Karkaria
۷۷	٤	»	له	که
۷۸	۹	»	رتسفلد	هرتسفلد
۷۹	٤	»	متوکل ا	متوکل
*۸۰	۹	متن	نمره ۳۱	نمره ۳۴
۸۱	٦	»	اشکال قدیمی گاه شماری	اشکال گاه شماری قدیم
۸۲	۱۳	»	لاسن	لاسن)
»	۲۰	»	شما	هما
۸۳	٦	»	یافشند	یافتند
*۸۴	سطر اخیر	متن	گاه شماری اور عمومیت	گاه شماری بابل نسبت باغاز سال عمومیت